
داستانهای امام کاظم (ع)

دانستنیهای حضرت امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1388

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای حضرت امام کاظم علیه السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، 1388.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم ، ق 183 - 128

موضوع: دانستنیها

زندگانی

ولادت واسم ولقب و ...

ولادت با سعادت آن حضرت در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد وبیست و هشت در ابواء که نام منزلی است مابین مکه ومدینه واقع شده، اسم شریف آن حضرت موسی وکنیت مشهورش ابوالحسن وابو ابراهیم، والقاب آن جناب: کاظم وصابر وصالح وامین است ولقب مشهورش همان کاظم است یعنی خاموش وفرو برنده خشم چه آن حضرت از دست دشمنان کشید آنچه کشید وبر ایشان نفرین نکرد، حتی آنکه در ایام حبس مکرر در کمین در آمدند و از آن حضرت یک کلمه سخن خشم آمیز نشنیدند. وابن اثیر که از متعصبان اهل سنت است گفته: آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد واین عادت او بود همیشه (1) ولکن اصحابش به جهت تقیه گاهی از آن جناب به (عبد صالح) وگاهی به (فقیه) و (عالم) وغیر ذلک تعبیر می کردند، ودر میان مردم به (باب الحوائج) معروف است وتوسل به آن حضرت برای شفاء امراض وبیماریها ورفع امراض ظاهری وباطنی ودردهای اعضاء خصوصا درد چشم مجرب است. ونقش خاتم آن حضرت (حَسْبِیَ اللّهُ) وبه روایت دیگر (اَلْمُلْکُ للّهِ وَحْدَهُ) بوده. (2) ووالده آن حضرت علیا مخدره حمیده مصفّاه است که از اشراف اعاظم بوده. حضرت صادق

علیه السلام فرموده که حمیده تصفیه شده از هر دنس وچرکی مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه او را حراست وپاسبانی می نمودند تا رسید به من به سبب آن کرامتی که از حق تعالی است برای من و حجت بعد از من. (3)

شیخ کلینی وقطب راوندی ودیگران روایت کرده اند که ابن عکاشه اسدی به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام آمد وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت ایستاده بود حضرت او را اعزاز واکرام نمود و انگوری برای او طلبید، در اثنای سخن ابن عکاشه عرض کرد که یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم! چرا جعفر را تزویج نمی نمایی به حد تزویج رسیده است؟ وهمیان زری نزد حضرت گذاشته بود، حضرت فرمود که در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد ودر خانه میمون فرود خواهد آمد وبه این زر از برای اوکنیزی خواهد خرید. راوی گفت: بعد از چند روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، فرمود که می خواهید شما را خبر دهم از آن برده فروشی که من گفتم برای جعفر از اوکنیز خواهم خرید، اکنون آمده است بروید وبه این همیان از او کنیزی بخرید.

چون به نزد آن برده فروشی رفتیم، گفت: کنیزانی که داشتم همه را فروخته ام و نمانده است نزد من مگر دو کنیز، یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آور ایشان را تا ببینیم، چون ایشان را بیرون آورد گفتیم: آن جاریه که نیکوتر است به چند می فروشی؟ گفت: قیمت آخرش هفتاد دینار است، گفتیم: احسان کن و از قیمت چیزی کم کن، گفت: هیچ کم نمی کنم، ما گفتیم

به آنچه در این کیسه است ما می خریم، مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت بگشایید مهر او را وبشمارید، نخاس گفت: عبث نگشایید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کمتر است نمی فروشم. آن مرد پیر گفت: بگشایید وبشمارید! چون شمردیم هفتاد دینار بود نه زیاد ونه کم!

پس آن جاریه را گرفتیم وبه خدمت حضرت آوردیم وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزد آن حضرت ایستاده بود وآنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم، حضرت ما را حمد کرد و از جاریه سؤال نمود که چه نام داری؟ گفت: حمیده نام دارم، حضرت فرمود که پسندیده ای در دنیا وستایش کرده خواهی بود در آخرت. (4)

مؤلف گوید: که آنچه بر من ظاهر شده از بعض روایات آن است که آن مخدره چندان فقیهه وعالمه به احکام ومسایل بوده که حضرت صادق علیه السلام زنها را امر می فرموده که رجوع به او نمایند در اخذ مسایل واحکام دین.

شیخ کلینی وصفار ودیگران از ابوبصیر روایت کرده اند که گفت: در سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد من در خدمت حضرت صادق علیه السلام به سفر حج رفتم، چون به منزل (ابواء) رسیدیم حضرت برای ما چاشت طلبید وبسیار ونیکو آوردند، در اثنای طعام خوردن پیکی از جانب حمیده به خدمت آن حضرت آمد وعرض کرد که حمیده می گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است وفرموده بودی که چون اثر ظاهر شود تو را خبر کنم که این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. پس حضرت شاد وخوشحال برخاست ومتوجه خیمه حرم شد وبعد از اندک زمانی معاودت نمود شکفته وخندان

ودل تو را شادان بدارد وحال حمیده چگونه شده؟ حضرت فرمود که حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خدا است وحمیده مرا به امری خبر داد از او که من از او مطلعتر بودم به آن، ابوبصیر گفت: فدای تو شوم! چه چیز خبر داد تو را حمیده؟ حضرت فرمود که حمیده گفت: چون آن مولود مبارک به زمین آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت وسر خود را به سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم که چنین است علامت ولادت حضرت رسالت وهر امامی که بعد از او هست. (5)

روایت کرده شیخ برقی از منهال قصاب که گفت: بیرون شدم از مکه به قصد تشرف جستن به مدینه همین که گذشتم به ابواء دیدم که حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرموده پس من زودتر از آن حضرت به مدینه وارد شدم و آن حضرت یک روز بعد پس از من وارد شد. پس سه روز مردم را طعام داد ومن یکی از آن مردم بودم که در طعام آن حضرت حاضر می شدند وچندان غذا می خوردم که دیگر محتاج به طعام نبودم تا روز دیگر که بر سفره آن جناب [حاضر می] شدم وسه روز من از طعام آن حضرت خوردم چندانکه شکمم پر می گشت و از ثقل طعام تکیه بر بالش می دادم ودیگر چیزی نمی خوردم تا فردای آن روز. (6) وروایت شده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که محبت شما نسبت به پسرت موسی علیه السلام تا چه حد رسیده؟ فرمود: به آن مرتبه که دوست دارم که فرزندی غیر از

او نداشتم که تمام محبت من برای او باشد و دیگری شریک او نشود. (7)

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت: داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او راز گفت: زمان طولانی، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت، حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خود وسلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم وبر او سلام کردم، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: برو تغییر بده اسم دخترت را ک دیروز نام او نهاده ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبغوض دارد آن را، یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود ومن او را (حمیراء) نام گذاشته بودم، حضرت صادق علیه السلام فرمود: اِنْتَهِ اِلی اَمْرِهِ تُرْشَدْ؛ یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب تو شود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (8)

1- (تاریخ ابن اثیر) 6/164.

2- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص 891.

3- (الکافی) 1/476.

4- (الکافی) 1/476 477.

5- (جلاء العیون) ص 893.

6- (محاسن) برقی ص 418.

7- (بحارالانوار) 75/209.

8- (ارشاد شیخ مفید) 2/219.

خلاصه ای از زندگانی امام کاظم (ع)

مقدمه

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه 7 صفر سال 128 قمری در روستای

«ابواء»، دهی در بین مکّه و مدینه، متولّد گردید.

نام مادر آن حضرت، حمیده است.

آن حضرت در 25 رجب

سال 183 قمری، در زندان هارون الرّشید عبّاسی در بغداد، در 55 سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید.

مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می باشد. امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد.

آن حضرت با دلائل استوار، بی مایگی افکار اِلحادی را نشان می داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می ساخت. کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد.

این کار بر حاکمان حکومت عبّاسی سخت و گران آمد و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدّت و فشار و شکنجه برخورد کردند. از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد.

ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردمِ نادانِ زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی رسید. » امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عبّاسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در

دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیارند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد. » بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می کرد و می فرمود: «برآنان که ستمکاراند تکیه مکنید که گرفتار دوزخ می شوید. » امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقطین، یکی از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزرات را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایّام مهدی بپذیرد.

او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترک کند، امّا امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزّت دارند و به تو افتخار می کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند.

ای علی! کفّاره و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، یک مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برایت تضمین می کنم، نزد من ضامن شو که هر یک از دوستان ما را دیدی

نیاز او را برآوری و او را گرامی داری و من ضامن می شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد.

ای علی ! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اوّل خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است. »

سخن چینی درباره امام

پاره ای از فعّالیّت های امام کاظم (علیه السلام) به وسیله سخن چینان به هارون الرّشید می رسید و این امر، کینه و خشم او را برمی انگیخت. یک بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) جمع آوری می گردد و از شرق و غرب برای او حمل می شود و او را چندین بیت المال است.

هارون به دستگیری امام (علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام (علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می کند و از مردم می خواهد که بر ضدّ حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام (علیه السلام) تحریک کرد. هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت و امام (علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند.

امام (علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود،

متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید. » امام کاظم (علیه السلام) در زندان، شکنجه ها و رنجهای فراوان را تحمّل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می بستند و آزارهای کشنده بر او روا می داشتند.

سرانجام زهری کشنده به او خوراندند و مظلومانه او را به شهادت رساندند.

صفات برجسته حضرت امام کاظم (ع)

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریمترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو سوم از شب می گذشت نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا می رسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هر گاه قرآن می خواند مردم پیرامونش جمع می شدند و از صدای خوش او لذّت می بردند. آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می شد، و به خاطر تسلّط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید.

مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می آزرد و علی (علیه السلام) را دشنام می داد. برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدّت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود.

روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف

مدینه، به کار زراعت مشغول است. حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد.

آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار. فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم.

امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی (علیه السلام) پرداخت. امام (علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما می خواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

بعد از شهادت

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرّشید، سمّی را در غذای آن حضرت گذارد و امام (علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد. وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می بینید؟گفتند: ما از این آثار چیزی نمی بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند!آن گاه جسد شریف آن حضرت را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی دیدند.

یعقوبی در تاریخش می گوید: پس از آن که امام کاظم (علیه السلام) مدّت درازی را در زندان های تاریک هارون الرّشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدرانش حدیثم کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می شود و زمین زیر پایش خالی می گردد. » در مدّت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد.

آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده

سال در زندان به سر برده است. حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذارده که والاترینشان حضرت علی بن موسی الرّضا (علیه السلام) می باشد. از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدم که هر یک با نورانیّت ویژه اش، روشنگر دلهای اهل ایمان و پاک باختگان وادی حقیقت و عرفان است

نگرشی بر زندگی امام کاظم (ع)

مقدمه

هاشم معروف حسینی سید حسین اسلامی امام کاظم (ع) سوّمین یا چهارمین فرزند امام صادق (ع) است. بنا به نقل اکثر روایات، در هفتم ماه صفر 128 ق. در «ابواء» (محلّی بین مکه و مدینه) زاده شد. آن گونه که در «محاسنِ» برقی آمده است، مادر او به نام حمیده، بنابر احتمالی از مردم اندلس بود و در مرتبه بالا و والای زهد و صلاح قرار داشت. امام بیست سال از زندگی خود را کنار پدر گذراند و ناظر بود که دانشمندان پیر و جوان از سراسر جهان به مدینه می آمدند و در محضر پدر بزرگوارش تجمع می کردند و عده ای به فراگیری دانش مشغول بودند و گروه دیگری در خصوص توحید، تشبیه، قدر و امامت با امام صادق به مناظره می پرداختند. امام کاظم در این مدت بیست ساله از محضر پدر بزرگوارش علوم و اسرار امامت را آموخت و در همان سنین، شگفتی و تحسین دانشمندان را برانگیخت.

روزی میان او و ابوحنیفه، مباحثه ای رخ داد، در پی این مباحثه بود که ابوحنیفه به دانش فراوان آن حضرت اذعان کرد. این ماجرا زمانی رخ داد که ابوحنیفه منتظر بود تا حضرت صادق (ع) به او

اجازه ورود دهد. حضرت کاظم (ع) که کودکی بیش نبود در برابر ابوحنیفه ظاهر شد ابوحنیفه بر آن شد تا باب سخن را با وی باز کند و از این رو نخستین سؤال را از امام کرد و چون پاسخ عمیق و علمی آن بزرگوار را دید، دیدگاهش نسبت به او تغییر کرد و دوّمین سؤال خود را که از مسائل مهم روز بود و متکلّمان و فقیهان را به خود مشغول ساخته بود از حضرتش پرسید.

در تحف العقول و دیگر منابع، ماجرای یاد شده، چنین گزارش شده است: ابوحنیفه می گوید: در روزگار حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) حج گزاردم و در بازگشت به مدینه رفته و به خانه حضرت صادق (ع) درآمدم و در دهلیز، منتظر اجازه ورود بودم. کودکی نزدم آمد، به او گفتم: ناآشنا و غریب (که جایی نداشته باشد) کجا قضای حاجت کند؟ نگاهی به من کرد و گفت: در پس دیوار پنهان شود و کنار چشمه و جویبار و زیر درختان میوه و حیاط خانه و گذرگاه نباشد و خارج از مسجد و دور از دید مردم باشد و پشت و یا رو به قبله قرار نگیرد و ... هر کجا که خواهد قضای حاجت کند. چون این تفصیل از آن حضرت شنیدم او را بزرگ شمردم.

به او گفتم: فدایت شوم، گناه از که صادر می شود؟ نگاهی به من کرد. فرمود: بنشین تا تو را خبر دهم. نشستم و به گفته هایش گوش فرا دادم. آن گاه فرمود: لزوما گناه یا از بنده صادر می شود و یا از خدای او و یا از هر دو. اگر چنان چه

گناه از سوی خداوند باشد، او عادل تر از آن است که بنده اش را به جرم گناه ناکرده مجازات کند. اگر از سوی خدا و بنده باشد، پس خدا قوی ترین شریک است و توانا سزاوارتر است که بنده ناتوان و ضعیف خود را ببخشد و اگر گناه به تنهایی از بنده سر زند که همین امر درست است پس امر و نهی متوجه اوست و اگر خداوند او را ببخشد با او کریمانه رفتار کرده و اگر مجازات و کیفر کند همانا نتیجه عمل بنده بوده است.

امام کاظم (ع) در وصیتی به هشام بن حکم می فرمایند: ای هشام، اگر در دستت گردویی بود و مردم آن را گوهر خواندند مغرور مشو که برای تو سودی ندارد، زیرا تو می دانی آنچه در دست داری گردو است. و اگر در دست خود گوهری داشتی و مردم آن را گردو خواندند گفته آنان به تو ضرر نمی رساند، زیرا تو می دانی که گوهر داری.

ابوحنیفه گفت: آنچه از آن جوان (امام کاظم) شنیدم مرا مستغنی کرد و بدون این که با حضرت صادق (ع) دیدار کنم راه خود را پیش گرفتم و با خود خواندم: «ذرّیه بعضها من بعض والله سمیع علیم» .

پیش از آن که حضرت کاظم از مرز نوجوانی بگذرد، شاهد جنگ های خونینی بود که سال های متوالی میان امویان و دشمنان آنان، که به نام علویان شعار می دادند و حکومت را متعلّق به آنان می دانستند، جریان داشت. آنان با برشمردن مفاسد و بدی های امویان و دشمنی آنها با اهل بیت (ع) در سست کردن پایه های حکومتی بنی امیه تلاش داشتند، این حرکت، سراسر جهان اسلام را فرا

گرفت و مسلمانان آن را پذیرفتند، زیرا می پنداشتند که در سایه این قیام، آزادی، کرامت و حقوق از دست رفته ده ها ساله خود را باز می یابند، اما برخلاف آنچه مدعیان می گفتند، حکومت به علویان نرسید و بنی العباس قدرت را قبضه کردند. با گذشت چند سال، سردمداران نظام جدید که منتظر از بین رفتن کامل دشمنان خود بودند زمینه را برای تأمین امنیت نظام خود هموار ساختند و شیوه هایی بدتر از آنچه که حاکمان سابق در مورد علویان و شیعیان به کار می بردند، اعمال کردند. منصور خلیفه جدید، چندین بار بر آن شد تا امام صادق (ع) را از میان بردارد، ولی خداوند امام را از شر او محافظت کرد.

امام کاظم (ع) بیست سال از عمر مبارک خود را که در کنار پدر بزرگوار خود بود، پنج سال آن را در روزگار امویان، چهار سال و شش ماه به روزگار سفاح و نه سال و اندی در دوران حکومت منصور دوانیقی گذراند. او پس از پدر 35 سال زیست و امامت و رهبری روحی و معنوی مردم را به عهده گرفت. آن حضرت ده سال از این روزگار را با منصور، ده سال با محمدِ المهدی پسر منصور، یک سال با موسی الهادی و پانزده سال دیگر عمر خود را با هارون الرشید برادر منصور سپری کرد و سرانجام و بنابر مشهور در رجب سال 183ق در زندان هارون و به دست سندی بن شاهک زندان بان هارون به وسیله زهر به شهادت رسید.

پرتوی از صفات امام کاظم (ع)

کسانی که به توصیف آن حضرت پرداخته اند معتقدند که او عابدترین، زاهدترین، فقیه ترین، بخشنده ترین و کریم النفس ترین مردم روزگار خود بود.

او ثلث آخر شب را برمی خاست و به عبادت و نمازهای مستحب مشغول می شد و چون هنگام نماز صبح فرا می رسید، پس از گزاردن فریضه به دعا می پرداخت و آن چنان از خوف خدا می گریست که اشک بر محاسنش جاری می شد و از خشیت خداوند بی هوش می گشت، آن حضرت چنان زیبا قرآن می خواند که مردم گرد او جمع می شدند و گاه نیز از خشوع و گریه حضرت، گریه می کردند. از این رو مردم او را «عبد صالح» خواندند و او بیش تر با این نام شناخته می شد تا با نام و کنیه اش. در کتاب «مطالب السؤول» آمده است: او به صالح، صابر، امین و کاظم ملقّب بوده و عبد صالح شناخته می شد. از این رو او را «کاظم» می خواندند که خشم خود را فرو می برد و بر گرفتاری ها شکیبایی می ورزید.

ابن جوزی از شقیق بلخی نقل می کند: در سال 146 ق روانه حج شدم، در قادسیه فرود آمدم، در آن جا جوانی دیدم، خوب رو و گندم گون که پیراهنی پشمین بر تن داشت و جدای از مردم در گوشه ای نشست، با خود گفتم: این جوان از صوفیان است که می خواهد سربار مردم باشد، به قصد تو بیخش بدو نزدیک شدم، چون مرا دید، گفت: یا شقیق، «اجتنبوا کثیرا من الظّن انّ بعض الظّن اثم. » با خود گفتم: او بنده صالحی است، زیرا از آنچه در دل داشتم آگاهم کرد، پس از او بخواهم که افتخار هم نشینی خود را به من بدهد که ناگهان از دیده ام غایب شد. زمان کوچ فرا رسید و چون به «واقصه» رسیدم، او را دیدم که نماز می خواند و

پیکرش می لرزید و اشک بر دیدگانش می غلتید، با خود گفتم که به سویش بروم و از او عذرخواهی کنم. آن جوان نماز خود را مختصر کرد و گفت: ای شقیق، «انی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدی. » با خود گفتم که او از «ابدال» است که دو بار از اسرار نهفته من پرده برداشت. پس از حرکت از این محل در «زبال» اطراق کردیم او را دیدم بر سر چاهی ایستاده و ظرفی چرمین در دست داشت و می خواست از چاه آب برگیرد که ظرف از دستش به چاه افتاد. او روی به طرف آسمان کرد و گفت: «چون تشنه و گرسنه شوم تو پروردگار منی» به خدا سوگند که دیدم آب چاه چنان بالا آمد که آن جوان ظرف خود را باز گرفت و آن را پر آب کرد و وضو ساخت و چهار رکعت نماز به جای آورد. آن گاه بر تپه رملی رفت و از آن رمل ها مشت می کرد و در ظرف آب می ریخت و می نوشید. به او گفتم: از آنچه خداوند بر تو ارزانی داشته مرا بخوران. گفت: ای شقیق، گمانت را به خدایت نیکو گردان که خداوند نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر ما ارزانی داشته است. آن گاه ظرف را به من داد و من از آن خوردم. در آن ظرف امامت 35 ساله امام کاظم (ع) در جوّ خفقان آغاز شد؛ فضایی که کینه اهل بیت (ع) در آن پراکنده بود. او جانب احتیاط را می گرفت و تنها کسانی که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می گمارد.

آمیخته ای

از آرد گندم و شکر دیدم که به خدا سوگند هرگز دلپذیرتر و معطرتر از آن نخورده بودم، با خوردن آن سیر شدم و چندین روز نیاز به خوراک و نوشیدنی نداشتم. دیگر آن جوان را ندیدم تا این که به مکه رسیدم. نیمه شبی او را در کنار «قبه الشراب» دیدم که با خشوع و گریه به نماز ایستاده است، چون فجر برآمد در مصلای خود به تسبیح خداوند پرداخت و چون از تسبیح فارغ شد به نماز صبح ایستاد. سپس هفت بار گرد کعبه طواف کرد و از حرم خارج شد. به دنبال او رفتم تا مقصد او را بدانم که دیدم بر خلافِ ظاهر فقیرانه غلامان و یارانی دارد. مردم به گرد او جمع شدند و بر او سلام می کردند و به او تبرک می جستند، از یکی از حاضران پرسیدم که این جوان کیست؟ گفت: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است.

آنچه گفته شد موافق نقل قول تمامی محدثان و راویانی است که به توصیف بندگی و عبادت آن حضرت پرداخته اند و تمایل به تصوّف بلخی خدشه ای در این مطلب وارد نمی کند، زیرا روایات نقل شده از سنی و شیعه، برتر از آنچه نقل شده به امامان و اهل بیت نسبت داده اند و این منطقی است که هر کس سر به فرمان حق نهد قطعا خداوند خواسته او را اجابت کرده، و او را صاحب کرامت خواهد کرد.

همین طور در نقل ها آمده است که او بخشنده ترینِ عصر خود بود و به نزدیکان و بیگانگان عطا و بخشش می کرد. بدره های او کمتر از

سی صد دینار نبود. معاصران آن حضرت می گفتند: شگفت از کسی است که بدره حضرت موسی بن جعفر (ع) را دریافت کند و از فقر شکایت کند.

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود آورده است: او سخی و کریم بود. او سی صد یا چهارصد دینار در کیسه می نهاد و شبانه به در خانه بی نوایان می رفت و دینارها را میان آنها تقسیم می کرد و کیسه های زر او ضرب المثل بود. هم چنین خطیب از محمد بن عبدالله بکری نقل می کند که او گفت: برای گرفتن وامی به مدینه رفتم، ولی موفق نشدم. با خود گفتم: خوب است نزد ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) بروم و عرض حال کنم، لذا به سوی او روان شدم. چون مرا دید. خواسته ام را جویا شد، عرض حال کردم، به خانه خود رفت و شتابان خارج شد و غلام خود را از محل دور کرد. چون غلام رفت، حضرت کیسه ای که سی صد دینار در آن بود به من داد و من سوار مرکب شدم و به راه افتادم.

در نقل راویان آمده است که یکی از فرزندان عمربن خطاب ساکن مدینه بود و امام کاظم (ع) را می آزرد و امیرالمؤمنین علی (ع) را دشنام می داد، تنی چند از یاران امام از آن حضرت خواستند تا اجازه دهد او را بکشند، حضرت با آنان به درشتی سخن گفت و از این کار نهی فرمود. روزی درباره آن مرد سؤال کرد، به او گفتند: او مزرعه ای در اطراف مدینه دارد و در همان جا کار می کند، حضرت سوار بر مرکب خود روانه مزرعه آن مرد شد و او را در مزرعه دید، به

سوی آن مرد شتافت، آن مرد فریاد برآورد: کشتِ ما را لگد مکن. حضرت راه خود را دنبال کرد تا نزدیک آن مرد رسیده در کنار او نشست و به ملاطفت با وی پرداخت. آن گاه به او فرمود:

چه قدر هزینه زراعتت کرده ای؟ صد دینار.

امید داری چه قدر عایدت شود؟ ما غیب نمی دانیم.

گفتم چقدر امید داری؟ امیددارم دویست دینار عایدم شود.

حضرت سی صد دینار به او داد و فرمود: کشتزار تو نیز سالم مانده است، آن مرد برخاست و سر امام را بوسید و روانه شد. حضرت از آن جا به مسجد رفت و آن مرد را در آن جا دید، چون آن مرد امام را دید گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته»، عده ای از او پرسیدند: جریان از چه قرار است. تو پیش تر، خلاف این رفتار و گفتار را داشتی؟ او به آنان پرخاش کرده و بد گفت. از آن پس در هر حال از امام کاظم (ع) به نیکی یاد می کرد. امام کاظم (ع) به یاران خود که خواهان کشتن همان مرد بودند فرمود: کدام بهتر است، آنچه که شما می خواستید انجام دهید یا این کاری که من انجام دادم؟ در این باره روایات فراوانی هست که بیانگر زهد، صبر، خلق نیکو و دیگر صفات آن حضرت است.

زندگی امامان شیعه وقف علم، دین و خدمت به مردم بود و برای این اهداف هر چیزی را فدا می کردند، ولی موقعیت های سخت و رخدادهایی پیش می آمد که آنان را از اهداف شان باز می داشت. آنان جز در مقاطع کوتاه هرگز طعم آسایش را نچشیدند و هرگاه فرصتی دست

می داد آن را غنیمت شمرده و آن را صرف اهداف و مصالح اسلام و نشر تعالیم و احکام آن می کردند که سراسر تاریخ زندگی آنان، مؤید این مطلب است.

در جوّ اختناقی که حاکمان عباسی برای امامان شیعه و پیروانشان به وجود آورده بودند امام کاظم (ع) رسالت الهی را که از پدرانش به ارث برده بود دنبال می کرد. با توجه به این که آن حضرت فشارهای شدید حاکمان جور و زندان را تحمل کرد، اما روایت های زیادی در موضوع های گوناگون، از ایشان نقل شده است و شاگردان مکتب او، از هر فرصتی برای کسب دانش از محضرش بهره می جستند و فرصت ها را از دست نمی دادند.

برخی وصایا و کلمات قصار آن حضرت

در تحف العقول آمده است که او به یکی از فرزندانش چنین سفارش می کرد: ای فرزندم، مبادا که خداوند تو را در حال ارتکاب معصیتی ببیند و مبادا تو را در جایی که فرمان داده (در میان بندگان صالح) نبیند. خود را در عبادت حق، مقصر بدان، امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سر برد سخت ترین دوران حیات او بود.

زیرا خداوند آن گونه که باید، عبادت نشده است. و بپرهیز از کم حوصلگی و تنبلی که این دو صفت، تو را از بهره (نعمت) دنیا و آخرت محروم می کنند.

امام کاظم (ع) در وصیتی به هشام بن حکم می فرمایند: ای هشام، اگر در دستت گردویی بود و مردم آن را گوهر خواندند مغرور مشو که برای تو سودی ندارد، زیرا تو

می دانی آنچه در دست داری گردو است. و اگر در دست خود گوهری داشتی و مردم آن را گردو خواندند گفته آنان به تو ضرر نمی رساند، زیرا تو می دانی که گوهر داری. ای هشام، ملایمت را پیشه کن که ملایمت خوش یمن، و خشونت و بد رفتاری نحس و شوم است و نیکی و خلق نیکو، خانه را آباد و روزی را زیاد می کند که خدای فرموده است: پاداش نیکی، نیکی است همه مردم چه مؤمن و چه کافر مشمول این قاعده اند. هر کس به تو نیکی کرد بر تو است که کار او را جبران کنی و اگر همان گونه که درباره ات احسان کرده اند احسان کنی، کاری نکرده ای، بلکه فضل، از آن کسی است که ابتدائا احسان کند.

مؤمن همانند دو کفه ترازوست که هرچه برایمان او افزوده شود، گرفتاری اش فزونی گیرد.

حسن مجاورت، نیازردن همسایه نیست، بلکه صبر بر آزار همسایه است. برتری فقیه و دانشمند بر عابد، همانند برتری خورشید بر سایر ستارگان است. و نیز فرمود: روز قیامت منادی ندا می دهد: هر کس که بر خداوند حقی دارد برخیزد، تنها، کسی که برمی خیزد شخصی با گذشت و مصلح است که پاداش او با خداست. پس فرمود: بخشنده و خوش خو در حمایت خداوند است و خدا او را تا ورود به بهشت همراهی می کند. پدرم پیوسته مرا به سخا و حسن خلق سفارش می کرد تا وفات یافت.

امام کاظم (ع) و حاکمان عصر او

برخورد خصمانه کسانی که تا دیروز بر گرفتاری ها و فشارهای آل علی می گریستند، در روزگار امام کاظم (ع) به رویارویی مبدل شده بود. آنان تا آن جا که در توان داشتند بر علویان سخت می گرفتند

تا جایی که تن به آوارگی در دادند و عده ای نیز به جرم علوی بودن کشته شدند. امام صادق (ع) نیز از این قاعده مستثنی نبود. امام کاظم (ع) در مدت بیست سال در کنار پدر، این وقایع را با تمام وجود لمس می کرد. او می دید که چگونه پدر گرامی اش، با این که طمع به خلافت نداشت و تنها به نشر تعالیم اسلام مشغول بود، همیشه مورد تعرض منصور و تهدید به قتل قرار داشت. این فشارها باعث شد تا امام صادق (ع) نام جانشین پس از خود را فاش نکند و او را تنها به یاران خاص معرفی کند با این شرط که آنان این راز را پنهان کنند.

امامت 35 ساله امام کاظم (ع) در این جوّ و خفقان حاکم بر آن آغاز شد؛ فضایی که کینه اهل بیت (ع) در آن پراکنده بود. او جانب احتیاط را می گرفت و تنها کسانی که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می گمارد. آن گونه که از تاریخ برمی آید، او در تمام ایام حیات خود، از گزند عباسیان دوری می جست و حتی به شیعیان اجازه نمی داد آن گونه که در زمان حیاتِ پدرِ ارجمندش معمول بود، با وی دیدار کنند. راویان روایات منقول از آن حضرت را کمتر با نام مبارکش ذکر می کردند، بلکه به کنیه و اشاره اکتفا می کردند. آنان چنین نقل روایت می کردند: از ابو ابراهیم، ابوالحسن، عبد صالح، عالم، سیّد و رجُل شنیدیم ... این امر نشان دهنده تحت نظر بودن آن حضرت است. آن حضرت نیز برای حفظ جان یاران، از آنان می خواست که در امور دینی و

عبادی تقیه کنند تا مبادا مورد تعرض و انتقام حاکمان جور قرار گیرند.

در این باب به مطلبی از محمد بن فضل توجه می کنیم:

در میان اصحاب در باب مسح پا که آیا از بالا به طرف انگشتان صورت می گیرد و یا بالعکس. علی بن یقطین طی نامه ای از امام کاظم (ع) استفتا کرد. امام پاسخ دادند که به جای مسح، پاها را در وضو بشویند. علی از این پاسخ متعجب شد، ولی امر امام را سرلوحه عمل خود قرار داد. چندی بعد یکی از دشمنان ابن یقطین از او نزد خلیفه سعایت کرد که او رافضی است و در مذهب، پیرو موسی بن جعفر است و او را امام می داند، هارون این مطلب را با یکی از خواص خود در میان گذاشت و گفت: حرف های زیادی درباره علی شنیده ام و بارها او را آزموده ام، ولی چیزی که خلاف میل من باشد از او سرنزده است. به او گفتند: رافضیان در وضو با اهل سنت مخالفت می کنند، از این رو می توانی او را در وضو بیازمایی. هارون این پیشنهاد را پذیرفت، پس در کمین او نشست و علی بن یقطین، همانند اهل سنت و به همان ترتیب وضو ساخت، هارون که این صحنه را دید نتوانست خودداری کند و به سوی او رفت و گفت: علی بن یقطین، هر کس بگوید تو رافضی هستی دروغ گفته است. پس از این واقعه نامه ای از امام کاظم (ع) به او رسید که به شیوه شیعه وضو بسازد.

مطالب زیادی در این باره آمده که نشان می دهد امام کاظم (ع) برای حفظ خون و جان شیعیان تمامی جوانب

احتیاط را در نظر می گرفت تا مبادا خود و شیعیانش دست خوش قتل، زندان و آوارگی شوند. اما علی رغم تمامی این تمهیدات، ده ها تن از شیعیان و خود حضرت به دست دژخیمان دستگاه عباسی به شهادت رسیدند.

آنچه از تاریخ برمی آید این است که امام کاظم (ع) در ده سال اوّل امامت خود، که با منصور معاصر بود، با او دیداری نداشته و حتی منصور برخلاف محمد المهدی و هارون فرزند و نوه اش او را به بغداد فرا نخواند و نیز به بند نکشید. این در حالی است که منصور، از آن دو خبیث تر بود و این از رفتار او با امام صادق (ع) و آل علی آشکار می شود.

زمانی که خبر شهادت امام صادق (ع) به منصور رسید، او طی نامه ای به محمد بن سلیمان، عامل خود در مدینه، خواست تا وصی امام صادق (ع) را بکشد. محمد در پاسخ نوشت: جعفر بن محمد پنج تن را به عنوان وصی معرفی کرده است که یکی از آنان شخص منصور است و منصور ناکام ماند. مسأله دیگری که بر پلیدی و کینه ورزی او نسبت به خاندان علی (ع) و یاران آنان دلالت دارد، وجود خزانه ای است که کلید آن را به «ریطه» همسر مهدی داده بود. او به ریطه سفارش کرد که پس از مرگ منصور و در حضور خلیفه بعدی درب این خزانه باز شود. ریطه می پنداشت که در خزانه گوهرهای گران بهایی وجود دارد که باید از بیگانگان پنهان بماند. زمانی که درب خزانه را گشودند، سر صد تن از علویان که در کنار هر یک مشخصات صاحب سر بر رقعه ای نوشته شده بود

مشاهده کردند. این اقدام منصور برای شعله ور ساختن آتش کینه در دل خلیفه بعدی بود تا بدون ترحم قدرت و مقام خلافت را حفظ کند.

امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سر برد سخت ترین دوران حیات او بود. هارون تمام تجهیزات خود را برای کنترل حرکات آن حضرت به کار گرفت. در آغاز خلافتش بارها امام را به بغداد فرا خواند و او را به زندان افکند و پس از مدتی او را آزاد ساخته و چنین وانمود می کرد که او را محترم و گرامی می دارد.

شهادت امام کاظم (ع)

با همه تنگناهایی که برای امام به وجود آمده بود، شهرت او جهان گیر شد و دانشمندان به سوی او روانه شدند و آنان که تا دیروز از وی رو گردان بودند، به امامت او معترف شدند و شیعیان از همه جا خمس و زکات خود را برای او می آوردند و تمامی این امور از دید مأموران هارون پنهان نبود. سخن چینان به هارون درباره خلافت او هشدار دادند، یکی از نزدیکان امام کاظم (ع) به نام محمد بن اسماعیل نزد هارون رفته به او گفت: دو خلیفه در یک زمان! یکی عمویم موسی بن جعفر در حجاز و دیگری هارون در بغداد! محمد بن اسماعیل، چنان صحنه ای از جریانات مدینه را برای هارون ترسیم نمود تا هارون را وادار به تصمیم گیری کرد. هارون مصمم شد تا امام کاظم را بازداشت کند و از او رهایی یابد. بنا به نقل ابن جوزی در «تذکره»

هارون به سال 170 ه. ق در راه سفر حج وارد مدینه شد و مردم به استقبال او رفتند، پس از مراسم استقبال، امام مانند همیشه به مسجد رفت. در آن شب هارون نیز به زیارت قبر پیامبر (ص) رفت و خطاب به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله، از بابت کاری که می خواهم انجام دهم معذرت می خواهم، شنیده ام که موسی بن جعفر مردم را به سوی خود دعوت می کند و با این کار امتت را متفرّق کرده و خون آنان را بر زمین می ریزد، لذا می خواهم او را زندانی کنم. آن گاه به مزدوران خود دستور داد او را از مسجد به خانه او بیاورند. سپس دو محمل طلبید و هر یک را بر قاطری گذارد و بر آنها پوششی نهاد و همراه هر محمل، سوارانی گسیل داشت و به آنان دستور داد یکی از محمل ها را به کوفه و محملی که امام در آن است به بصره ببرند. آن گاه به همراهان امام دستور داد تا او را به والی بصره، عیسی بن جعفر بن منصور تحویل دهند. او امام را یک سال در زندان نگاه داشت که هارون به او نوشت که امام را بکشد. او عده ای از خواص و معتمدان خود را خواست و با آنان درباره دستور هارون مشورت کرد، آنان او را از این کار برحذر داشتند.

عیسی بن جعفر در نامه ای که برای هارون فرستاد نوشت: مدت درازی است که موسی بن جعفر در زندان من است و کسانی را گمارده ام تا اوضاع او را برای من گزارش کنند، ولی او در این مدت نه از تو و

نه از من به بدی یاد نکرده و تنها به عبادت و طلب آمرزش برای خود مشغول است، اگر کسی را برای تحویل گرفتن او نفرستی من او را آزاد خواهم کرد، زیرا در نگهداری او در زندان دچار حرج شده ام. چون نامه به هارون رسید کسی را فرستاد تا امام را از عیسی بن جعفر تحویل گرفته و او را به بغداد برده و به فضل بن ربیع بسپرد. امام روزگاری طولانی نزد او بود.

شیخ مفید در ارشاد می گوید: هارون از فضل بن ربیع خواست تا امام را بکشد، ولی او نپذیرفت، هارون در نامه ای به او فرمان داد تا امام را به فضل بن یحیی تحویل دهد و او امام را در حجره ای تحت نظر قرار داد، امام پیوسته مشغول عبادت بود و بیشترینِ روزها را روزه بود و شب ها را به نماز می گذراند. فضل چون این حال را بدید امام را گرامی داشت و تنگناها را کمتر کرد. این خبر به هارون رسید. او که در «رقه» بود از این مسأله خشمگین شد و به او دستور داد تا امام را بکشد، ولی او ابا کرد. هارون غضبناک شد و مسرور خادم را طلبید و دو نامه به او داد و گفت: به بغداد برو و بر موسی بن جعفر وارد شو، اگر او را در رفاه و گشایش دیدی، یکی از نامه ها را به عباس بن محمد و دیگری را به سندی بن شاهک بده. در نامه اوّل به عباس دستور داده شده بود به محتوای آن عمل کند و در نامه سندی آمده بود که باید سر به فرمان

عباس گذارد.

مسرور به دستور هارون به بغداد رفت و به خانه فضل بن یحیی درآمد. کسی از قصد او آگاهی نداشت، چون مسرور از وضع امام کاظم (ع) و آسایش نسبی او آگاه شد فورا نزد عباس و سندی رفت و نامه ها را به آنان داد. زمانی نگذشت که پیکی نزد فضل آمد تا او را با خود ببرد، فضل مدهوش و مات همراه او روان شد و بر عباس بن محمد وارد شد، عباس تازیانه طلبید و فرمان داد تا فضل بن یحیی را لخت کنند و سندی او را دویست ضربه تازیانه زد. مسرور ماجرا را برای هارون نوشت، هارون فرمان داد تا موسی بن جعفر (ع) را به سندی بن شاهک تحویل دهند، آن گاه خود در مجلس نشست و در حالی که مردم گرد او بودند چنین گفت: ای مردم، بدانید که فضل بن یحیی سر از فرمان برتافت، من او را لعن و نفرین می کنم و شما نیز چنین کنید. از همه سو صدای لعن و نفرین برخاست. در همین حال یحیی بن خالد برمکی پدر فضل از دری مخفی وارد شد و پشت سر هارون قرار گرفت و به او گفت: آنچه از فضل خواستی من انجام می دهم.

هارون شادمان شد و رو به مردم کرد و گفت: من فضل را به جرم سرپیچی لعن کردم، حال که توبه کرده و سر به فرمان من نهاده است او را دوست بدارید. حاضران گفتند: ما دوستدار کسی هستیم که تو او را دوست بداری و دشمن کسی هستیم که تو دشمن می داری!

آن گاه یحیی بن خالد به بغداد رفت

و با سندی بن شاهک بر قتل امام کاظم (ع) به توافق رسیدند، سرانجام پس از سال ها بین هفت تا چهارده سال که امام در زندان ها به سر برده به دست سندی و با غذای آلوده به زهر مسموم شد و امام تنها سه روز زنده ماند. چون امام (ع) به شهادت رسید، سندی عده ای از فقیهان و بزرگان بغداد را کنار پیکر امام حاضر کرد و به آنان گفت: آیا جای شمشیر یا نیزه بر پیکر او می بینید؟ گفتند: نه، سندی گفت: پس گواهی بدهید که او به مرگ طبیعی مرده است و آنان چنین کردند. بعد از این اقدام، جنازه امام را بر روی پل بغداد قرار داد و منادی فریاد برآورد: موسی بن جعفر را ببینید که با مرگ طبیعی مرده است! سپس جسد مطهر امام کاظم (ع) را به گورستان قریش بردند و به خاک سپردند.

شهادت آن بزرگ در سال 183 یا 186ق و در 55 سالگی اتفاق افتاد.

از او 37 دختر و پسر به جای ماند که برترین و عظیم الشأن ترین آنان هشتمین خورشید آسمان ولایت علی بن موسی الرضا (ع) است.

منابع

* هاشم معروف الحسینی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج2، شرح حال امام کاظم (ع).

نگاهی به زندگانی سیاسی امام علیه السلام

مقدمه

حجه الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی

با فرا رسیدن سالروز ولادت باسعادت هفتمین امام همام، حضرت موسی بن جعفر (ع) که در روز هفتم صفر سال 128 هجری قمری در روستای ابواء (واقع در بین مکّه و مدینه) رخ داد، و امسال مصادف با چهارم تیرماه است، ضمن تبریک، بر آن شدیم تا نگاهی بر زندگی سیاسی آن حضرت بیفکنیم. شخصیتهای ممتاز و برجسته بر همه ابعاد زندگی انسانی توجّه دارند، و در همه ابعاد، بروز و ظهور نموده و به درجه عالی آن دست می یابند، آنها در عین آن که در میدان زهد و پارسایی یگانه اند، در میدان جهاد و مبارزه نیز یکّه تازند، و در عین آن که در زندگی اجتماعی و اخلاقی می درخشند، در همه عرصه های سیاست، دخالت می کنند، و در پرتو سیاست صحیح به اجرای عدالت می پردازند و از حقوق مردم دفاع می نمایند.

امام کاظم (ع) 55 سال عمر کرد، که مدّت امامت آن بزرگوار 35 سال بود (از سال 148 تا 183)، آن حضرت قبل از امامت و بعد از امامت همواره با طاغوتهای زمانش درگیر بود، و در صحنه های سیاست، تلاشی فراوان و خستگی ناپذیر داشت، با این که زحمتها و رنجهای فراوان کشید و به شکنجه های سخت زندانها و سیاه چالها گرفتار آمد، در عین حال زندگی اش با سیاست آمیخته بود، و تا آخرین لحظه های حیات از سیاست اسلامی دفاع نمود و در این راه به شهادت رسید.

در این جا به ذکر چند نمونه از شیوه های سیاسی امام کاظم (ع) می پردازیم، و در آینه

این نمونه ها و خاطره ها، به تماشای سیمای سیاسی آن بزرگمرد علم و دین می نشینیم.

رویارویی امام کاظم (ع) با طاغوتهای عصرش

امام کاظم (ع) در عصر امامتش، با چهار خلیفه طاغوتی به این ترتیب رو به رو بود:

1 منصور دوانیقی (حدود ده سال) 2 مهدی عبّاسی (ده سال) 3 هادی عبّاسی (یک سال) 4 هارون الرشید (حدود پانزده سال) امام کاظم (ع) در برابر این طاغوتها، هرگز کنار نکشید، اگر او سیاست را از دین جدا می دانست، می توانست با این بهانه در گوشه خانه و مسجد در مدینه بنشیند و تنها به عبادت و درس و بحث قناعت کند، ولی شواهد عینی حاکی از آن است که آن حضرت به عبادت و درس و بحث، قناعت نکرد، و بیشتر دوران امامتش را در امور سیاسی، و درگیری با سردمداران و حاکمان ظلم و جور به سر آورد، و با افشاگریهای خود، مردم را بر ضد آنها می شورانید، او با کمال صراحت می فرمود:

«لاَنْ أَسْقُطَ مِنْ حالِقٍ، فَاَتَقَطَّعَ قَطْعَةً قَطْعَةً اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلّی لاَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلاً، أَوْ أَطَأَ بَساطَ رَجُلٍ مِنْهُمْ؛ هرگاه من از بالای ساختمان بلند بر زمین سقوط کنم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از این که عهده دار کاری از کارهای آنها (طاغوتیان) گردم، یا بر روی فرش یکی از آنها گام بگذارم. » امام کاظم (ع) این سخن را پس از انتقاد از «زیاد بن ابی سلمه» که با دستگاه طاغوتی هارون همکاری و ارتباط داشت، فرمود. 1

امام کاظم (ع) در برابر منصور

منصور دوانیقی از خلفای دیکتاتور و بسیار خشن بود، او برای حفظ سلطنت ننگینش صدها نفر از سادات و آزادگان را با سخت ترین شکنجه ها کشت، او به قدری کینه آل علی (ع) را بر دل داشت که پس از شهادت امام

صادق (ع)، به محمّد بن سلیمان (فرماندارش در مدینه) نوشت: «اگر جعفر بن محمّد (امام صادق) به شخصی وصیّت کرده، بی درنگ او را حاضر کن و گردنش را بزن. » 2 با این که مدّت ده سال امامت امام کاظم (ع) در عصر سلطنت منصور بود، ولی آن حضرت هرگز تسلیم او نشد، نه تنها او را تأیید نکرد، بلکه در هر فرصت مناسبی، با پیروی از شیوه های پدر بزرگوارش، در برابر منصور قرار گرفت، گاهی با تربیت شاگرد و توسعه دادن به حوزه علمیّه شیعه، که پدرش آن را تأسیس نموده بود، با شیوه انقلاب فرهنگی، به رویارویی با منصور می پرداخت، و زمانی با گفتار خود، مردم را از حمایت طاغوت برحذر می داشت و ...

در یکی از موارد، منصور از امام کاظم (ع) خواست به طور رسمی در جشن عید نوروز که در دربار تشکیل می شد، شرکت کند، امام کاظم (ع) این درخواست را رد کرد.

منصور با ابراز مطالبی، امام کاظم (ع) را در تنگنا قرار داد و سرانجام آن حضرت با اکراه در آن مجلس شرکت نمود، مردم هدایای بسیاری آوردند، در این میان پیر مردی شیعی نزد امام کاظم (ع) آمد و گفت: من فقیرم، چیزی نداشتم تا به عنوان هدیه بیاورم، ولی جدّم در سوگ جدّتان امام حسین (ع) اشعاری سروده، همان را اهدا می کنم. او آن اشعار را خواند، امام کاظم (ع) تمام هدایایی را که آورده بودند، به آن پیرمرد شیعی بخشید. 3 امام کاظم (ع) با این شیوه، سه موضوع را به منصور و طاغوتیان فهماند: نخست این که به آنها فهماند ما به هدایا و

زرق و برق دنیا دل نبسته ایم و تطمیع نخواهیم شد، دوّم این که به یک پیرمرد شیعه آن همه کمک کرد، با این که کلمه شیعه در آن عصر، مخالفت با حکومت منصور را تداعی می نمود، و معلوم بود که کمک به شیعیان، برای سازمان دهی آنها بود. سوّم این که: خاطره امام حسین (ع) را که به عنوان سمبل مبارزه با طاغوتیان بود، زنده و تجدید کرد، و با تأیید آن پیرمرد به خاطر یاد حسین (ع)، طاغوتیان را در درون کاخشان محکوم نمود، و شادی آنها را به خاطر جشن عید نوروز، با یاد کربلا و توجّه به حوادث کربلا، به عزا تبدیل نمود.

این گونه شیوه های امام، کنایه ای رساتر از تصریح بود که آشتی ناپذیری امام با درباریان و حاکم دربار را تبیین می نمود، و اظهار تنفّری از آن حضرت، نسبت به آنها بود.

امام کاظم (ع) در برابر مهدی عبّاسی

امام کاظم (ع) در مدینه می زیست، هنگامی که پس از مرگ منصور، پسرش مهدی عبّاسی در سال 158 هجری قمری، بر مسند حکومت نشست، خود را در برابر امام کاظم (ع) دید، و دانست که آن حضرت هرگز از صحنه سیاست کنار نمی رود، و در هر فرصتی طاغوتیان را افشا خواهد کرد، مهدی عباسی نخست آن حضرت را از مدینه به بغداد فرا خواند و در بغداد زندانی کرد ... 4 مطابق پاره ای روایات، مهدی تصمیم گرفت تا امام کاظم (ع) را به قتل برساند، شبی یکی از دژخیمان سنگدل و دین به دنیا فروخته به نام حمید بن قحطبه را خواست، حمید قول داد که سحرگاه، امام کاظم (ع) را غافلگیر کرده و به قتل رساند، همان

شب مهدی عبّاسی در عالم خواب، حضرت علی (ع) را دید که به او اشاره می کند و این آیه را می خواند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِى الأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ؛ اما اگر روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید. » 5 مهدی وحشت زده از خواب بیدار شد، و حمید را طلبید و او را از اجرای فرمان، بازداشت، و به امام کاظم (ع) احترام شایانی نمود. 6 در مورد دیگر نقل شده: مهدی عباسی روزی برای سرپوش نهادن بر جنایات خود اعلام کرد، می خواهم مظالم عباد و حقوقی را که مردم بر گردن من دارند، به صاحبانشان بپردازم، امام کاظم (ع) این اعلام را شنید، برای استرداد «فدک» که مال حضرت زهرا (س) و سپس مال فرزندان حضرت زهرا (س) بود نزد مهدی عبّاسی آمد، و بین آنها گفت و گوی زیر رخ داد:

امام کاظم: «ما بالُ مَظْلِمَتَنا لاتُرَدُّ؛ چرا آنچه را که از ما به زور گرفته شده به ما باز نمی گردد؟» مهدی: موضوع چیست؟ : خداوند متعال، فدک و حومه آن را (که در دست یهودیان بود) برای پیامبرش فتح نمود، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (یعنی بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفت) خداوند طبق آیه «وَ آتِ ذَالْقُرْبى حَقَّهُ» 7 آن را به فاطمه (س) بخشید ... اینک در دست دیگران است، دستور بده آن را به ما که از فرزندان فاطمه (س) هستیم برگردانند.

: حدود فدک را مشخّص کن، تا آن را در اختیارتان بگذارم.

: حدّ اوّل آن، کوه اُحُد، حدّ

دوّم آن، عریش مصر، حدّ سوّم آن، سیف البحر و حدّ چهارمش، دَومه الجندل (بین شام و عراق) است.

: آیا همه اینها جزء فدک است؟ : آری : این همه مقدار، زیاد است باید در این باره اندیشید. 8 جالب این که نظیر همین مناظره، بین امام کاظم (ع) و هارون الرّشید رخ داد، هارون گفت: «تو همه را جزء فدک ساختی، برای ما چیزی باقی نماند. » امام کاظم (ع) فرمود: من که در آغاز گفتم اگر حدود فدک را مشخّص کنم در اختیارم نخواهی گذاشت. » در همین هنگام هارون بر کشتن آن حضرت تصمیم گرفت. 9 نتیجه این که: امام کاظم (ع) با این بیان، حکومت اسلامی را از آن خود می داند، و خلفای عباسی را به عنوان غاصبان حکومت معرّفی نموده است، و این از روشنترین مصداقهای دخالت امام در امور سیاسی حتّی در شرایط بسیار خطرناک است.

امام کاظم (ع) در برابر هادی عبّاسی

هادی عبّاسی پس از مرگ پدرش مهدی، بر مسند خلافت نشست، گرچه مدّت خلافت او حدود یک سال بیشتر نبود، امام کاظم (ع) در برابر او نیز، موضع گیری قاطع داشت، هرگز حکومت او را تأیید نکرد، بلکه با آن مخالفت نمود، تا جایی که قیام قهرمانانه حسین بن علی، شهید فخّ10 بر ضد او را، که همچون قیام کربلا بر ضدّ یزید بود، تأیید کرد.

از سخنان حسین سردار شهید فخّ این بود: «ما دست به نهضت نزدیم مگر پس از مشورت با امام موسی بن جعفر (ع) که او به نهضت فرمان داد. » 11 هنگامی که خبر شهادت حسین شهید فخّ به امام کاظم (ع) رسید، فرمود: «حسین درگذشت،

ولی سوگند به خدا او مسلمانی شایسته، روزه دار و شب زنده دار بود، و امر به معروف و نهی از منکر کرد، و در میان دودمانش، بی نظیر بود. » 12

امام کاظم (ع) در برابر هارون الرشید

حدود پانزده سال از عصر امامت امام کاظم (ع) با سلطنت دیکتاتوری هارون الرّشید مقارن بود، در همه حوادث سیاسی این عصر، نام امام کاظم (ع) مطرح بود، امام در موارد بسیار، در برابر هارون، موضعی قاطع گرفت، و هرگز سکوت نکرد، از این رو همواره در تبعید و زندانهای مختلف قرار داشت. گاهی در زندان بصره، و زمانی در زندانهای گوناگون بغداد در برابر شکنجه های سخت به سر می برد و سرانجام در زندان به شهادت رسید.

مناظرات امام کاظم با هارون، هر کدام دلیل روشنی بر موضع گیری قاطع آن حضرت در برابر هارون است که ما برای رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری می کنیم. 13 هارون در سفر حج، به مدینه وارد شد، در کنار مرقد مطهّر پیامبر (ص) آمد و از روی برتری جویی نسبت به امام کاظم (ع)، خطاب به قبر گفت: «سلام بر تو ای پسر عمو»، امام کاظم (ع) همان لحظه گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای پدر!» [یعنی اگر پیامبر (ص) عموی توست، پدر من است] هارون از این برخورد امام، سرافکنده و خشمگین شد و دستور داد آن حضرت را دستگیر کنند. 14

مقاومت قهرمانانه در زندان

روزی هارون از وزیر دربارش ربیع پرسید: به نظر تو موضع گیری و مقاومت موسی بن جعفر (ع) تا چه اندازه است؟ [آیا با تطمیع یا تهدید، می توان او را تسلیم کرد؟] ربیع در پاسخ گفت: «سَیِّدِی لَوْ خُطِّطَتْ فِی الأرْضِ خِطَّهٌ فَدَخَلَ فیها مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ (ع) ثُمَّ قالَ لا أَخْرُجُ مِنْها ما خَرَجَ مِنْها؛ ای سرور من! اگر در زمین خطّی کشیده شود، و موسی بن جعفر (ع) در

میان آن خط برود و سپس بگوید از آن خارج نمی شوم، هرگز از آن خارج نگردد. » 15 هنگامی که امام کاظم (ع) به دستور هارون به زندان سندی بن شاهک، که آخرین و پرشکنجه ترین زندان بود، افتاد، هارون سعی کرد امام را به شرط معذرت خواهی، از زندان آزاد سازد، گرچه یک بار از هارون تقاضای آزادی را بنماید، ربیع وزیر دربار هارون واسطه شد، در زندان با امام ملاقات کرد، و به امام عرض کرد: «هر چند یک بار، از هارون تقاضای آزادی از زندان کن، تا من ترتیب آزادی شما را فراهم کنم. » امام کاظم (ع) در پاسخ او فرمود: «لَمْ أُخْلَقْ سَؤُولاً؛ من سؤال کننده آفریده نشده ام. » 16 آری، موضع گیری های قاطعانه و شجاعانه سیاسی امام کاظم (ع) در برابر طاغوت زمانش، این گونه پرتوان و باصلابت بود، او با عزّت نفس و شهامت بی نظیر خود، تا سر حدّ شهادت، ایستادگی کرد و حسرت تسلیم را بر دل تبهکاران عباسی نهاد، و درس مبارزه و ایستادگی در برابر باطل را به جهانیان آموخت.

پی نوشت ها

1) وسائل الشیعه، ج12، ص140.

2) اعلام الوری، ص290.

3) مناقب آل ابی طالب، ج4، ص319.

4) اثباه الهداه، ج3، ص220.

5) محمد (47) آیه22.

6) اسراء (17) آیه26.

7) مناقب آل ابی طالب، ج4، ص300.

8) اقتباس از اصول کافی، ج1، ص543.

9) مناقب آل ابی طالب، ج4، ص321.

10) سرزمین فَخّ در حدود یک فرسخی مکّه قرار دارد، حسین بن علی بن حسن مثلّث، روز 8 ذیحجه سال 169 با عدّه ای از یاران و بستگان خود، در راه مبارزه با هادی عباسی به شهادت رسید. «مروج الذّهب،

ج4، ص185»

11) مقاتل الطّالبین، ص325 333.

12) بحارالانوار، ج48، ص165.

13) در این باره ر. ک: احتجاج طبرسی، ج2، ص163، بحارالانوار، ج48، ص142 و 156.

14) مناقب آل ابی طالب، ج4، ص320.

15 و 16) انوار البهیّه، 303 و 304.

زندگی سیاسی امام هفتم علیه السلام

مقدمه

نویسنده: یوسف بیات

امام موسی بن جعفر علیهما السلام سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال 128 یا 129 هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی به نام «حمیده » زاده شد و بنا بر قول مشهور در 25 رجب سال 183 ه. ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی به شهادت رسید. در این مقاله به مناسبت شهادت آن امام بزرگوار در دو بخش سخن خواهیم گفت؛ در بخش نخست شرائط فرهنگی عصر امام هفتم علیه السلام را بررسی می کنیم و در بخش دوم به تحلیل و بررسی اوضاع سیاسی آن روزگار و نیز موضع گیریهای امام موسی بن جعفر علیهما السلام در برابر زمامداران عصر خواهیم پرداخت.

اوضاع و شرائط فرهنگی و اجتماعی

پس از رحلت امام صادق علیه السلام با نص صریح آن حضرت، فرزندش موسی بن جعفر علیهما السلام در سن بیست سالگی به امامت رسید و مدت سی و چهار یا سی و پنج سال، رهبری امت اسلامی را عهده دار شد. (1)

بعد از امام ششم سردرگمی عجیبی در میان شیعیان نسبت به رهبری آینده پدیدار گشت و این در حالی بود که شبهه جانشینی اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام در زمان حیات ایشان مطرح بود و به همین دلیل آن حضرت به مناسبتهای مختلف، مسئله جانشینی اسماعیل را

به شدت نفی می نمود و حتی هنگامی که اسماعیل در زمان حیات امام از دنیا رفت، آن حضرت علی رغم اینکه به شدت از مرگ فرزندش متاثر شده بود، اصرار داشت تا رواندازی که بر پیکر مطهر اسماعیل بود برداشته شود تا مردم مرگ او را به چشم خود ببینند.

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: امام صادق علیه السلام در مرگ فرزندش اسماعیل، به شدت متاثر شد، و حزن و اندوه بر وی سایه افکند و چندین بار دستور داد تا تابوت وی را بر زمین نهند و هر بار صورت او را گشود و نگاه کرد. امام علیه السلام با این کار می خواستند کسانی که اسماعیل را جانشین پدر می پندارند، به مرگ وی یقین کنند. (2)

با این حال شیعیان که در شهرهای دور و نزدیک پراکنده بودند، پس از وفات امام صادق علیه السلام به 6 فرقه منشعب شدند؛ فرقه اول کسانی بودند که به «مهدویت » امام صادق علیه السلام معتقد شدند و آن حضرت را آخرین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانستند؛ فرقه دوم آنان که بر مهدویت اسماعیل اصرار می کردند و مرگ وی را باور نداشتند؛ فرقه سوم به مرگ اسماعیل اذعان کردند و فرزندش محمد را به امامت برگزیدند؛ فرقه چهارم گروهی بودند که «عبدالله بن جعفر» فرزند دیگر امام صادق علیه السلام را که به «افطح » معروف بود، امام دانسته و به «فطحیه » مشهور شدند؛ فرقه پنجم محمد بن جعفر فرزند زیبای امام صادق که به «محمد دیباج » معروف بود را پیشوای خود نامیدند؛ فرقه ششم که گروه اکثریت را

تشکیل می دادند، به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام گرویدند. (3)

امام هفتم در چنین موقعیت اسف بار و ناهنجار فرهنگی اجتماعی، رهبری شیعیان را به عهده گرفت و توانست کشتی طوفان زده امت اسلامی را از گزند حوادث، رهایی بخشیده، به ساحل نجات برساند.

هشام بن سالم می گوید: «پس از رحلت امام صادق علیه السلام به همراه «مؤمن الطاق » در مدینه بودیم، گروهی را مشاهده کردیم که بر در خانه «عبدالله افطح » گرد آمده بودند؛ ما نیز نزد عبدالله رفته و برای آزمودن وی مسئله ای درباره زکات و نصاب آن مطرح کردیم؛ ولی پاسخ درستی از وی نشنیدیم. با نگرانی از خانه وی بیرون آمدیم و در این اندیشه بودیم که از میان فرقه های موجود کدامیک را برگزینیم، ناگهان پیرمردی از دور به ما اشاره کرد، نخست پنداشتیم که از جاسوسان «منصور دوانیقی » است که به منظور شناسایی و دستگیری شیعیان گماشته شده است؛ آنها، اگر کسی را دستگیر می کردند، گردنش را می زدند، به رفیق خود که همراه من بود گفتم که از من دور شده، جان خود را نجات ده و خودم آماده مرگ شدم، اما برخلاف انتظاری که داشتم، آن شخص مرا به خانه موسی بن جعفر علیهما السلام راهنمایی کرد، وقتی نزد ایشان رسیدم پیش از هر سخنی فرمود: «لا الی المرجئه ولا الی القدریه ولا الی الزیدیه و لا الی الخوارج، الی الی الی؛ نه به سوی قدریه بروید و نه معتزله و نه خوارج و نه زیدیه: بلکه به سوی من بیایید. (4)»

اوضاع و شرائط سیاسی

به گواهی تاریخ، از آنجا که بنی عباس در خود زمینه وجاهت اجتماعی نمی دیدند، نخست با شعار

حمایت از علویان و خاندان علی بن ابی طالب علیهما السلام روی کار آمدند و بنی امیه را از صحنه سیاست کنار زدند؛ اما با رسیدن به قدرت و به دست گرفتن زمام امور مملکت، به گونه ای با علویان و شیعیان بد رفتاری کردند که به تعبیر ابوفراس شاعر، بنی امیه، یک دهم آن را هم انجام نداده بودند. (5)

این وضعیت از زمان به قدرت رسیدن منصور عباسی آغاز گردید و در سال 148 هجری یعنی سال شهادت امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید؛ به گونه ای که شیعیان امام کاظم علیه السلام حتی از بردن نام امام، بیمناک بودند و آن حضرت را با عناوینی، چون: عالم آل محمد، عبد صالح و الرجل یاد می کردند. البته این شرائط، امام هفتم و یاران آن حضرت را لحظه ای از مبارزه با ستمگران بازنداشت؛ بلکه آنان با شیوه «تقیه » به این وظیفه دینی جامه عمل پوشیدند. و همان گونه که خود امامان معصوم علیهم السلام در تعلیمات آسمانی خویش، بارها به پیروان واقعی خود آموخته اند که سازش با ظلم در هیچ زمانی جایز نیست، به صورت مخفیانه با دستگاه طاغوتی جنگیدند، هرچند شیوه مبارزه به مقتضای هر زمانی متفاوت است.

زمامداران معاصر امام هفتم علیه السلام

امام هفتم علیه السلام در مدت حدود 35 سال امامت خویش، با چهار تن از خلفای عباسی معاصر بود:

1. منصور دوانیقی؛

2. محمد پسر منصور که به «مهدی » مشهور بود و حدود ده سال و یک ماه حکومت کرد؛

3. موسی فرزند مهدی که به «هادی » معروف بود و مدت یک سال و اندی خلافت کرد؛ (6)

4. هارون الرشید (7) برادر «هادی » که

مقتدرترین آنان بود و به مدت 13 سال زمامداری سرزمین پهناور اسلامی را در دست داشت.

وصیت سیاسی و الهی

در چنان شرائط سختی که بر جامعه اسلامی حاکم بود و منصور به عنوان خلیفه عباسی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می ورزید و به ستمگری و کشتار بی رحمانه شیعیان می پرداخت؛ (8) معرفی جانشین از سوی امام صادق علیه السلام به صورت علنی و آشکارا، امکان پذیر نبود و این وظیفه مهم الهی نیز باید به شکل مخفیانه صورت می گرفت.

پس از رحلت امام صادق علیه السلام منصور دوانیقی به فرماندار خود در مدینه نوشت: «چنانچه آن حضرت برای خود جانشین برگزیده است، او را شناسایی کرده و به قتل برسان. » فرماندار در پاسخ نامه خلیفه نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه خود پنج نفر را به عنوان جانشین و وصی خود معرفی کرده است: 1 - منصور دوانیقی 2 - محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) 3 - عبدالله بن جعفر (برادر بزرگتر امام کاظم علیه السلام) 4 - حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) 5 - موسی بن جعفر علیه السلام » .

روشن است که این وصیت یک حرکت سیاسی و برای حفظ جان امام موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است و همان گونه که منصور اذعان می کند، راهی برای کشتن اینها وجود ندارد. (9) امام در این حرکت سیاسی به وظیفه خویش یعنی مسئله مهم و سرنوشت ساز رهبری امت اسلامی نیز جامه عمل پوشید و مردمان را به سوی شایسته ترین رهبر بعد از خود رهنمون شد.

ابوحمزه ثمالی وقتی خبر رحلت امام صادق علیه السلام را شنید از هوش رفت، پس

از به هوش آمدن پرسید: «آیا امام، کسی را به عنوان جانشین معرفی کرده است؟» گفتند: آری ...، ابوحمزه مسرور شد و گفت: «سپاس خدایی را که ما را هدایت فرمود»؛ وقتی از او توضیح خواستند، ابوحمزه گفت: «در واقع امام صادق علیه السلام با ذکر نام منصور در ردیف بقیه، خواسته است جان وصی واقعی خود را حفظ کند؛ چرا که عبدالله افطح گرچه بزرگتر است اما هم عیب ظاهری دارد (در حالی که امام و حجت خدا نباید معیوب باشد) و هم نسبت به مسائل دینی آگاهی لازم را ندارد؛ پس آن حضرت ما را به «موسی بن جعفر» علیهما السلام رهنمون شده است. (10)

در چنین شرایط سیاسی، هرگونه مبارزه علنی به صلاح شیعیان نبود؛ از اینرو امام کاظم علیه السلام برنامه فرهنگی پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام را ادامه داد و به تربیت شاگردان و گسترش علوم و دانش پرداخت؛ هرچند به گستردگی دانشگاه امام صادق علیه السلام نبود. این شیوه ادامه داشت تا اینکه بالاخره، مردم پس از تحمل 22 سال رنج و فشار حکومت منصور با مرگ خلیفه ستمگر عباسی در هفتم ذی الحجه سال 158، نفس راحتی کشیدند. (11) پس از وی «مهدی » در بغداد بر تخت سلطنت نشست و زمام امور را به دست گرفت.

شیوه ای نو در زمامداری عباسیان

زمامداری «مهدی » با استقبال گرم مردم روبرو شد، به این دلیل که او شیوه ملاطفت آمیز و نرم خویانه ای در پیش گرفت؛ او با یک فرمان تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کرد (12)، اموال مردمی را که توسط پدرش منصور مصادره شده بود به صاحبان آنها برگرداند. (13) از این رهگذر جنبشها و قیامهایی

که از ناحیه علویان صورت می گرفت فروکش کرد و آرامش نسبی برقرار شد.

اما از آنجا که مهدی فردی عیاش و خوشگذران بود، (14) کاخهای متعددی بنا کرد، برای اولین بار دیوان محاسبات دایر نمود (15) و ذخیره 14 میلیون دینار و 600 میلیون درهمی منصور را که از دست رنج مردم و از راه مالیات به دست آورده بود در بین اطرافیانش تقسیم کرد. (16) در نهایت این گونه رفتارها سبب شد که از رسیدگی به وضع کارمندان دستگاه حکومت و نیز سامان دهی وضع مردم بازماند و انواع فساد و رشوه خواری در میان ماموران دولتی رواج پیدا کند. (17)

هرچند شیوه حکومت مهدی با پدرش منصور متفاوت بود، اما عداوت و دشمنی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام را از پدرش به ارث برده بود و در عمل این مطلب را ثابت می کرد. او به شخصی به نام «بشار بن برد» در قبال سرودن قصیده ای در تمجید عباسیان و سزاوار بودن آنان به خلافت و در نکوهش فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام مبلغ هفتاد هزار درهم بخشید. هم چنین «مروان بن ابی حفص » در قبال سرودن صد بیت شعر با همین مضمون مبلغ صدهزار درهم از خلیفه دریافت کرد. (18)

اولین برخورد امام هفتم با «مهدی عباسی »

مهدی عباسی، برای هوس بازی و عیاشیها و توجیه اعمال ناپسند خویش از دانشمندان سست ایمانی که شیفته مادیات بودند استفاده می کرد. «ابومعشر سندی » که به گفته خطیب بغدادی دروغگوترین فرد روی زمین بود در قبال جعل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در توجیه کبوتر بازی خلیفه مبلغ ده هزار درهم دریافت نمود و «مهدی » پس از دادن

مبلغ یاد شده خطاب به حاضران گفت: «می دانم که او بر خدا و رسولش دروغ بست، اما می خواست بدین وسیله نهایت ارادت خود را به ما نشان دهد (19). (20)

مهدی در آن سالی که وارد مدینه شد پس از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با امام موسی بن جعفر علیه السلام که فقیه ترین شخص زمان خود بود دیدار کرد و با پیش کشیدن بحث حلال و حرام بودن شراب گفت: «مردم می گویند شراب از دید قرآن حرام نمی باشد، نظر شما در این باره چیست؟ امام در پاسخ فرمود: «خدا آن را حرام کرده است و این مطلب از دو آیه قرآن استفاده می شود:

1. آیه «یسالونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر»؛ «درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو در آنها گناه [و زیان] بزرگی است. » [بقره 219] و 2. آیه «انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی »؛ «خداوند تنها اعمال زشت را - چه آشکارا باشد و پنهان - حرام کرده است و [همچنین] گناه و ستم را. » [اعراف: 33]

در آیه اول شراب را «اثم » نامیده و در آیه دوم اثم را حرام کرده است. مهدی عباسی در حالی که از پاسخ امام خود را مسرور نشان می داد، آن حضرت را تحسین کرد و سپس رو به «علی بن یقطین » (21) کرد و گفت: «به خدا این است فتوای هاشمی » .

علی بن یقطین گفت: «سپاس خدایی را که دانش را در میان شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد. »

خلیفه در حالی که خشم خود را فرو می خورد گفت:

«راست گفتی ای رافضی !» (22)

زندانی شدن امام هفتم علیه السلام

مهدی عباسی بهانه ای برای آزار امام نداشت به جهت آنکه آن حضرت هیچ مدرکی به دست جنایت کاران نداده بود و مبارزه خویش را با «تقیه » انجام می داد. و همانند پدر بزرگوارش به نقل حدیث و تربیت شاگردان و ایجاد ارتباط میان شیعیان در نواحی مختلف می پرداخت تا اینکه از ناحیه بدخواهان گزارشهایی به خلیفه - در باره هدایا و بخششهای آن بزرگوار به مستمندان - رسید و مهدی را نگران این مطلب کرد که مبادا این پولها وجوهاتی باشد که علاقه مندان موسی بن جعفر علیهما السلام می پردازند تا برای سازماندهی و تقویت شیعیان به کار گرفته شود و حکومت او را تهدید کند؛ از اینرو دستور بازداشت امام هفتم را صادر کرد.

در پی آن، فرماندار مدینه امام را دستگیر و روانه بغداد نمود، خلیفه نیز امام را زندانی کرد؛ اما پس از مدتی مهدی عباسی، یک شب، علی بن ابی طالب علیهما السلام را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شد بدون درنگ دستور آزادی موسی بن جعفر علیهما السلام را به نگهبان خود «ربیع » داد، ربیع آن حضرت را نزد خلیفه آورد. او پس از نقل جریان خواب خود به امام از ایشان تقاضا کرد تا اقدامی علیه حکومت وی انجام ندهد و مبلغ 3 هزار دینار نیز به آن حضرت هدیه کرد و بلافاصله روانه مدینه نمود. (23)

طرح مسئله «فدک »

برخورد دیگری که امام هفتم علیه السلام با مهدی عباسی داشت روزی بود که خلیفه برای «رد مظالم » نشسته بود. امام علیه السلام از این فرصت استفاده کرد و فرمود: «چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده است به

ما بر نمی گردانی؟» مهدی گفت: «آن چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «فدک، که ملک خالص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده بود که پس از رحلت آن حضرت طبق گواهی علی بن ابی طالب، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و ام ایمن، ابوبکر قصد داشت آن را به فاطمه علیها السلام واگذار کند لیکن خلیفه دوم از آن جلوگیری نمود» . مهدی گفت: «حدود آن کدام است؟» و وقتی امام محدوده فدک را مشخص کرد خلیفه گفت: «این خیلی زیاد است باید درباره اش بیاندیشم » . (24)

البته مهدی عباسی، هرگز فدک را باز نگرداند چون در آن صورت، حکومت وی در آستانه سقوط قرار می گرفت.

زمامداری «هادی عباسی »

سرانجام مهدی عباسی پس از آن همه عیاشی و بی مهری نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در سال 169 از دنیا رفت و فرزند او موسی معروف به «هادی » به قدرت رسید. هادی عباسی جوان بیست و پنج ساله ای بود که از جهت اخلاقی، بی بند و بار و سبکسر و بدخوی و کج رفتار بود. (25) او از همان آغاز خلافت اش بنی هاشم را زیر فشار قرار داد و حقوق آنان را از بیت المال قطع کرد و به بازداشت و دستگیری آنان در مناطق مختلف پرداخت.

نهضت فخ

ظلم و بیدادگریهای هادی عباسی باعث بوجود آمدن نهضت مقاومتی در مدینه به رهبری یکی از نوادگان امام مجتبی علیه السلام به نام: «حسین بن علی بن حسن بن حسن » گردید، او به عنوان رهبر قیام تصمیم داشت که مکه - حرم امن الهی - را به عنوان پایگاه خود قرار داده و با بهره گیری از حضور انبوه مسلمانان در «موسم حج » پیام خود را به جهانیان برساند. اما سخت گیریهای فرماندار مدینه (عمر بن عبدالعزیز از نوادگان عمر بن خطاب) نسبت به خاندان علی بن ابی طالب علیهما السلام برای خوش خدمتی به خلیفه از جمله تازیانه زدن به فرزندان ابی طالب به اتهام واهی شراب خواری و چرخاندن آنان در کوچه و بازار، همچنین موظف ساختن بزرگان بنی هاشم برای معرفی هر روزه خود به فرمانداری، باعث شد که آتش قیام، پیش از موعد شعله ور شود. (26)

حسین با فرماندار مدینه درگیر شد و چند روز بعد، پس از تجهیز نیرو به همراه سیصد نفر از یاران خویش به سوی مکه رهسپار گشت. (27) در آن

سال گروهی از عباسیان از جمله: سلیمان بن منصور و محمد بن سلیمان، به مکه آمده بودند؛ هادی از قیام حسین آگاه شد و با نوشتن نامه ای محمد بن سلیمان را مامور جنگ با حسین کرد و سپاهی عظیم نیز روانه مکه نمود، در فاصله 3 میلی مکه و در سرزمین «فخ » جنگ سختی میان دو سپاه درگرفت، «حسین » رهبر قیام و حدود صد نفر از یارانش به شهادت رسیدند و بقیه پراکنده شدند؛ گروهی نیز از جمله سلیمان بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، به اسارت درآمدند که پس از انتقال به بغداد سر از بدنشان جدا کردند. بنا به نقل مسعودی جنازه کشته ها به مدت 3 روز بر روی خاک صحرا باقی ماند و طعمه حیوانات و پرندگان بیابان گردید. (28)

این واقعه دردناک که به فرموده امام باقر علیه السلام پس از حادثه کربلا دردآورترین واقعه برای اهل بیت بود، (29) در روز هشتم ذی الحجه الحرام همان سال به وقوع پیوست. (30)

هادی عباسی که از این رویداد به شدت خشمگین شده بود و آن را از ناحیه موسی بن جعفر علیهما السلام می دانست، تصمیم به قتل آن حضرت گرفت؛ اما قاضی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه که مقرب دستگاه بود سوگند یاد کرد که موسی بن جعفر علیهما السلام نقشی در این واقعه نداشته است و بدین وسیله خلیفه را از کشتن امام هفتم بازداشت. (31)

مزار شهیدان قیام فخ اکنون در شهر مکه در راه کسانی است که برای عمره مجدد به مسجد تنعیم می آیند، ولی حاکمان وهابی نتوانستند حتی محل مزار را که به صورت تپه ای بر

جای بود تحمل کنند. در اطراف تپه ساختمان ساخته اند و اخیرا هم آنچه را که از مزار باقی مانده بود با دیواری بتونی محصور کرده اند.

شاید بتوان گفت دوران حکومت هارون، بدترین دوران برای شیعیان بویژه امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. هارون الرشید در همان آغاز حکومت خود، امام هفتم را زندانی کرد؛ خلیفه به هنگام سفر به حج گزارشهایی از مامورانش درباره موسی بن جعفر دریافت نمود که حکایت از سرازیر شدن اموال و وجوهات شرعیه از هر نقطه جهان به سوی موسی بن جعفر علیهما السلام می کرد. ترس از نهضت فراگیر و برچیده شدن حکومت عباسیان بر چهره خلیفه سایه افکند، و وقتی به هنگام طواف «کعبه » با امام هفتم ملاقات نمود به ایشان گفت: «تو همان کسی هستی که مردم مخفیانه با او بیعت می کنند؟» موسی بن جعفر علیهما السلام در پاسخ وی با جمله ای حکیمانه فرمود: «تو پیشوای اجساد مردم و من امام دلهای آنان هستم. » (32)

اندیشه شوم

هارون الرشید با همه قدرتی که داشت به دو جهت از امام موسی بن جعفر علیهما السلام بیمناک بود تا جایی که این ترس او را به اقدامی خطرناک واداشت و در اندیشه قتل امام هفتم علیه السلام برآمد.

دلیل اول: موقعیت اجتماعی و نفوذ معنوی امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود که بر دلهای مردم حکومت می کرد. هرچند امام، در صدد قیام و انقلاب نبود و در ظاهر کوچک ترین اقدامی برای آن نکرده بود اما هارون، مانند دیگر حاکمان جور به خوبی می دانست که موسی بن جعفر علیهما السلام مانند سایر امامان معصوم انقلاب معنوی و فرهنگی بپا کرده است؛

از این رو با هر بهانه ای سعی در کم رنگ جلوه دادن منزلت امام در دید مردم داشت.

عنوان «فرزند رسول خدا» بودن از افتخارات و فضایل بی شمار امامان معصوم علیهم السلام است. هارون برای ایجاد تردید در میان مردم نسبت به این منقبت به امام هفتم گفت: «چگونه به خود اجازه می دهید تا دیگران شما را به عنوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله صدا کنند، حال آنکه فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید و تنها مادر شما «فاطمه علیها السلام » دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و هر کسی به جد پدری خویش منتسب است نه جد مادری؟»

امام فرمود: «مرا از پاسخ آن معاف بدار. » هارون اصرار کرد که باید پاسخ روشن و دلیل محکم قرآنی اقامه کنی. آن حضرت آیه «ومن ذریته داوود وسلیمان وایوب و ... عیسی ... » را تلاوت کرد، سپس خطاب به خلیفه فرمود: «پدر عیسی کیست؟» هارون گفت: «عیسی پدر نداشت » . امام علیه السلام فرمود: «آن گونه که عیسی از طریق مادرش مریم به پیامبران پیشین نسبت داده می شود ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به رسول خدا منتسب هستیم. آنگاه امام آیه مباهله را در این رابطه قرائت و تفسیر کرد که هارون جز تحسین آن حضرت چاره دیگری نداشت. (33)

هرچند خلیفه در ظاهر سکوت کرد و امام را مورد تحسین قرار داد؛ اما آتش کینه و حسادت در درونش شعله می کشید.

در سال 179 هجری زمانی که هارون پس از اعمال عمره مفرده برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمده بود، در

حضور گروهی از سران قریش، رؤسای قبایل و امام موسی بن جعفر علیهما السلام برای عوام فریبی و افتخار خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «السلام علیک یابن عم؛ سلام بر تو ای پسر عمو. » که امام هفتم علیه السلام بلافاصله خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «السلام علیک یا ابه؛ سلام بر تو ای پدر» .

هارون گفت: آری این افتخار بزرگی است. اما او به حسادت و کینه درونی اش جامه عمل پوشید و امام را دستگیر و با خود به بغداد آورد، (34) البته برای توجیه اقدام بی شرمانه خود از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معذرت خواهی کرد و خطاب به پیامبر گفت: «به جهت آنکه موسی بن جعفر می خواهد در میان امت تو اختلاف بیاندازد و خون آنان را بریزد، مجبورم او را به زندان بیافکنم » . (35)

دلیل دوم: ترس هارون - مانند دیگر ستم پیشگان و زورمداران از حمایت بالای اقتصادی شیعیان از امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. او به خوبی می دانست که اگر وضع معیشتی و توان مالی امامان و رهبران الهی بهبود یابد، دشمنان توان رویارویی با آنان را نخواهند داشت.

مامون می گوید: «من در سفر زیارتی حج شاهد برخورد متواضعانه و محترمانه پدرم «هارون » با موسی بن جعفر علیهما السلام بودم که چگونه از وی استقبال کرد و با تجلیل بی نظیر، آن حضرت را بدرقه نمود؛ پس از رفتن ایشان پرسیدم: «او کیست که اینگونه احترامش کردی؟» پدرم گفت: «او امام و پیشوای مردم و حجت خدا در روی زمین است؛ به خدا قسم که

او از من و هر کس دیگری برای خلافت سزاوارتر است. » گفتم: «پس چرا حکومت را به او واگذار نمی کنی؟» پدرم گفت: «ای فرزند! اگر روزی تو هم در امر خلافت من طمع ورزی کنی، چشمانت را از حدقه درخواهم آورد. » آنگاه به هنگام خروج از مدینه مبلغ دویست دینار به «فضل بن ربیع » داد تا به «موسی بن جعفر» برساند و این در حالی بود که به خانه دیگران مبالغ زیادی تا چهار و پنج هزار دینار زر سرخ می فرستاد، با اینکه موقعیت و جایگاه والای امام، اقتضا می کرد که بیشتر از دیگران دریافت کند. از پدرم علت این بی مهری را نسبت به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدم. او گفت: «سیاست چنین ایجاب می کند که اینها تنگدست باشند، چرا که اگر امکانات اقتصادیشان زیاد باشد، ممکن است فردا با صدهزار نفر شمشیر به دست بر ما بخروشند. آری! فقر آنان برای ما بهتر است. (36)

یحیی بن خالد در ضمن گزارشی از مدینه از حمایت مالی شیعیان شرق و غرب دنیا، نسبت به امام موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داد. هارون به قدری نگران این وضعیت شد که با تصمیم به قتل آن حضرت آهنگ سفر زیارت خانه خدا نمود؛ در مدینه وقتی امام هفتم و یاران او را در میان انبوه استقبال کنندگان ندید، دستور بازداشت ایشان را صادر و در بغداد زندانی کرد، (37) اما پس از مدتی به خاطر خواب وحشتناکی که دیده بود آن حضرت را آزاد نمود. عبد الله بن مالک خزاعی رئیس نگهبانان هارون می گوید: «شبی نابهنگام فرستاده هارون الرشید وارد

شد و مرا نزد خلیفه برد؛ من که به شدت ترسیده بودم در برابر خلیفه لرزان ایستادم. هارون گفت: «در خواب مردی حبشی را دیدم که گرزی آهنین به دست داشت و به من دستور داد تا موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کنم، به زندان برو و فورا او را آزاد کن، من به درون زندان رفتم، امام هفتم با دیدن من ایستاد و فکر کرد، من برای شکنجه او آمده ام اما وقتی خبر آزادی اش را رساندم فرمود: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بشارت آزادی به من داد» . (38)

فدک

نقشی که فدک می توانست در بالا بردن توان اقتصادی امامان شیعه داشته باشد، در طول تاریخ همواره مورد توجه دوستان و دشمنان اسلام بوده است. هارون برای کسب آگاهی از اینکه موسی بن جعفر علیهما السلام چه فکری در سر دارد، بارها پیشنهاد بازگرداندن فدک را به امام هفتم بازگو کرده بود، اما امام می دانست که او هرگز چنین کاری را نخواهد کرد؛ لذا روزی پس از اصرار هارون فرمود: «اگر بخواهم فدک را باز پس بگیرم همه حدود آن را می خواهم. » هارون گفت: حدود آن چیست؟» موسی بن جعفر8 فرمود: «حدود فدک از یک طرف به «عدن » و از طرف دیگر به «سمرقند»، از جانبی به «آفریقا» و از دیگر سو به «دریاها و جزیره های ارمنستان » ختم می شود. » در هنگام بیان هر یک از حدود رنگ هارون تغییر می کرد تا بالاخره چهره اش به سیاهی گرائید و گفت: «دیگر برای ما چیزی باقی نمی ماند» . این بود که پس از آن تصمیم به از

میان برداشتن آن حضرت گرفت. (39)

امام هفتم علیه السلام در واقع با این بیان اعلام کرد که دستگاه خلافت را غاصب می داند و با اعلام مرزهای قلمرو اسلامی به عنوان «فدک » آشکارا، حکومت بر کل قلمرو اسلامی را از هارون مطالبه نمود و این صریح ترین موضع گیری سیاسی در آن شرایط بود.

تحریم همکاری با دستگاه حکومتی

نمونه دیگری از موضع گیری سیاسی و مبارزه با حکومت جور، تحریم هرگونه همکاری با دستگاه حکومتی بود. امام هفتم علیه السلام روزی به یکی از شیعیانش به نام «صفوان جمال » فرمود: «همه کارهای تو نیکوست جز یک کار»، صفوان عرض کرد: «ای فرزند پیامبر! آن چیست؟» امام فرمود: «اینکه اشترهایت را به هارون کرایه می دهی » . صفوان گفت: «آنها را برای خوشگذرانی و تفریح کرایه نداده ام بلکه برای زیارت خانه خدا بوده، و خودم هم به عنوان همراه نرفته ام » . امام فرمود: «آیا علاقه مند هستی که هارون زنده بماند تا از سفر حج بازگشته و پول تو را بپردازد؟» صفوان گفت: آری، امام فرمود: «کسی که دوست بدارد ستمگران زنده بمانند در صف آنهاست و کسی که در صف آنهاست داخل جهنم می شود» . (40)

همان گونه که اشاره کردیم با توجه به اینکه شیوه مبارزه به اقتضای شرایط زمان متفاوت می باشد، با دقت در تاریخ زندگانی امام هفتم علیه السلام به خوبی روشن می شود که آن حضرت هم مانند سایر امامان معصوم همواره در حال مبارزه با زمامداران خودکامه عصر خویش بوده است. و شهادت همه امامان معصوم - به جز امام زمان علیه السلام - نیز خود گویای همین مطلب است.

شهادت امامان ما اکثرا از ناحیه ستمگران و زمامداران وقت و

بوسیله شمشیر یا زهر و به دلیل مسائل سیاسی و حکومتی بوده است. و ویژگیهای علمی و عرفانی آنان علت شهادت آنها نبوده که اگر چنین بود باید شخصیتهای علمی معاصر امامان نیز، مورد تعرض دستگاه خلافت قرار می گرفتند.

شهادت امام هفتم علیه السلام

هارون الرشید که نمی توانست وجود امام هفتم علیه السلام را تحمل کند مجددا امام را دستگیر و برای همیشه زندانی کرد.

زمانی که ماموران خلیفه، برای دستگیری امام آمدند، آن حضرت را در منزل نیافته، به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفتند و امام را در حال نماز مشاهده کردند؛ اما مهلت ندادند که امام نمازش را به اتمام برساند و با همان حال ایشان را بازداشت کردند. هارون الرشید دستور داد تا امام را شبانه در یک محمل سرپوشیده به بصره برده، به حاکم بصره (عیسی بن جعفر) تحویل دهند. امام به مدت یک سال در زندان بصره بود، هارون به عیسی بن جعفر نوشت تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او در پاسخ خلیفه عنوان کرد که من در این مدت، جز عبادت و نیایش، چیز دیگری از موسی بن جعفر علیهما السلام ندیده ام، اگر او را از من تحویل نگیری آزادش می کنم.

هارون، امام را از بصره به بغداد منتقل کرده و به «فضل بن ربیع » سپرد و از او خواست تا آن حضرت را به قتل برساند اما او نیز حاضر نشد در ریختن خون امام سهیم شود. پس از آن، امام را به «فضل بن یحیی » فرزند «یحیی بن خالد برمکی » وزیر هارون الرشید تحویل دادند، او امام را محترم شمرد و موجبات آسایش آن حضرت

را فراهم آورد. وقتی گزارش برخورد خوب فضل را به هارون دادند، آنچنان برآشفت که در مجلس رسمی بر او لعن کرد و از اطرافیان نیز خواست، او را لعنت کنند و برای فرونشاندن خشم خود، صد ضربه شلاق به او زد. او سرانجام موسی بن جعفر علیهما السلام را به زندان «سندی بن شاهک » انداخت. «یحیی بن خالد» از سرپیچی پسرش، نزد خلیفه عذرخواهی کرد و به وی اطمینان داد تا خود کار را یکسره کند. او به بهانه ای به بغداد سفر کرد و به «سندی بن شاهک » دستور داد تا امام را به قتل برساند. (41)

در نحوه شهادت امام، مشهور آن است که آن حضرت را با خوراندن زهر مسموم کردند؛ (42) اما در نقل دیگری نیز آمده است که «سندی بن شاهک » و چند نفر دیگر آن امام همام را در میان فرشی پیچیده و چنان فشار آوردند تا به شهادت رسید. (43)

این واقعه دردناک بنابر نظر مشهور در 25 رجب سال 183 قمری در سن 54 یا 55 سالگی امام هفتم و پانزدهمین سال خلافت هارون الرشید واقع شد. (44)

«والسلام علیه یوم ولد ویوم استشهد ویوم یبعث حیا»

پی نوشت

1) رجال کشی، ش 663؛ الارشاد، ج 2، ص 215 - 220؛ اثبات الوصیه، ص 163؛ بحارالانوار، ج 48، ص 27 - 12، ط بیروت.

2) الارشاد، ج 2، ص 216 (سلسله مؤلفات مفید)

3) فرق الشیعه، ص 78 - 74؛ الارشاد، ج 2، ص 209؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 383.

4) رجال کشی، ش 502؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 315.

5) والله ما فعلت بنو امیه فیهم

معشار ما فعلت بنو العباس » .

شیعه و زمامداران خودسر؛ ص 207،

به نقل از دیوان ابوفراس.

6) البدایه و النهایه، ج 10، ص 167.

7) وی در روز جمعه 14 ربیع الاول 170 هجری به خلافت رسید و در سال 193 مرد. ر. ک: الجواهر الثمین، ص 125؛ مروج الذهب، ج 3، ص 368؛ البدایه و النهایه، ج 10، ص 407؛ تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 407.

8) مسعودی درباره رفتار منصور با خاندان علی بن ابیطالب می نویسد: منصور فرزندان و نوادگان حسن بن علی علیهما السلام را دستگیر و بر کجاوه های بدون سرپوش سوار کرد و به کوفه روانه کرد و در آنجا در زیرزمینی که شب و روز تشخیص داده نمی شد زندانی نمود. آنان برای شناسایی وقت نمازهای پنجگانه، قرآن را به پنج قسمت تقسیم کرده و پس از قرائت نمودن یک پنجم قرآن به نماز می ایستادند، آنان وسیله نظافت نداشته و برای قضای حاجت به ناچار از همان چهاردیواری محل سکونت استفاده می کردند. با مرور زمان و در اثر بوی تعفن کثافت به بیماریهای سخت مبتلا شده و در اثر مریضی و نیز گرسنگی و تشنگی جان می باختند (مروج الذهب، ج 3، ص 329).

9) اعیان الشیعه، ج 1، ص 677.

10) همان.

11) البدایه والنهایه، ج 10، ص 159.

12) مروج الذهب، ج 3، ص 343؛ البدایه و النهایه، ج 10، ص 159؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 394؛ حیاه الامام موسی بن جعفر، ج 1، ص 435.

13) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 394؛ حیاه الامام موسی بن جعفر؛ ج 1، ص 435؛ مروج الذهب، ج 3، ص 343.

14) برای آگاهی بیشتر به کتاب «حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السلام »، ج 1، ص 442 - 439 مراجعه کنید.

15) البدایه و النهایه، ج 10، ص 161؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 399.

16) مروج الذهب، ج 3، ص 343؛ حياه الامام موسى بن جعفر عليه السلام،

ج 1، ص 435.

17) حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج 1، ص 441.

18) همان، ج 1، ص 443.

19) همان.

20) مبارزه با دانشمندان فرومایه و خود فروخته مانند «سندی » نمونه دیگری از مبارزه امام هفتم علیه السلام بود. آن حضرت روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «الفقهاء امناء الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا؛ فقها امنای پیامبرانند مادامی که در دنیا داخل نشده اند. » سؤال شد چگونه در دنیا داخل می شوند؟ رسول خدا فرمود: وقتی که پیروی از حکام نمایند. در این زمان از آنان بر دین خود بترسید.

«بحارالانوار، ج 2، ص 36، ط. بیروت. »

21) علی بن یقطین از شاگردان ممتاز امام موسی بن جعفر علیهما السلام و در نزد آن حضرت از موقعیت ویژه ای برخوردار بود. به سال 124 هجری در کوفه چشم به جهان گشود و از رجال علمی زمان خویش بشمار می رفت و با اشاره امام هفتم علیه السلام در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ کرد و در مقام وزارت مایه امید و گره گشای مشکلات شیعیان گردید و در سال 182 قمری در زندان هارون الرشید بدرود حیات گفت. ر. ک: رجال کشی، فهرست.

22) بحارالانوار، ج 48، ص 49، ط. بیروت؛ عوالم العلوم، ج 2، ص 225.

23) تهذیب الکمال، ص 29؛ وفیات الاعیان، ج 5، ص 308؛ شذرات الذهب، ج 1، ص 304؛ بحارالانوار، ج 48، ص 148؛ الکامل فی التاریخ؛ ج 6، ص 58؛ البدایه والنهایه، ج 10، ص 197.

24) بحارالانوار، ج 48، ص 156؛ حیاه الامام موسی بن جعفر، ج 1، ص 450.

25) مروج الذهب، ج 3، ص 358.

26) الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 90؛ مقاتل الطالبین، ص 443.

27) مقاتل الطالبين، ص 449.

28) مروج الذهب، ج 3، ص 358.

29) بحارالانوار، ج 48، ص 165،

بیروت.

30) مروج الذهب، ج 3، ص 358.

31) بحارالانوار، ج 48، ص 151.

32) اسعاف الراغبین؛ حاشیه نورالابصار، ص 248.

33) بحارالانوار، ج 48، ص 128، ط. بیروت؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 226؛ نورالابصار، ص 164.

34) روضه الواعظین، ج 1، ص 215؛ الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 164؛ اسعاف الراغبین، طبع حاشیه نورالابصار، 248؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 31؛ با اندکی تفاوت.

35) الارشاد، ج 2، ص 239. (سلسله مؤلفات مفید)؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 208؛ کتاب الغیبه طوسی، ص 28؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 219.

36) عوالم العلوم، ج 21، ص 245؛ مجموعه آثار استاد مطهری، ص 102؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 239 - 233.

37) نک به: مقاتل الطالبین، ص 501؛ روضه الواعظین؛ ج 1، ص 218؛ کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص 31؛ مروج الذهب، ج 3، ص 378.

38) مروج الذهب، ج 1، ص 304؛ وفیات الاعیان، ج 5، ص 309؛ شذرات الذهب، ج 1، ص 304.

39) بحارالانوار، ج 48، ص 144، ط. بیروت.

40) رجال کشی، ص 502.

41) مقاتل الطالبین، ص 502 - 504.

42) وفیات الاعیان، ج 5، ص 310؛ مروج الذهب، ج 3، ص 38؛ تهذیب الکمال، ج 1، ص 29؛ بحارالانوار، ج 19، ص 51 و ج 48، ص 212.

43) تاریخ بغداد، ج 13، ص 31؛ مروج الذهب، ج 3، ص 388؛ الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 164؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج 6، ص 274؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 5.

44) همان.

نگاهی به زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام

طلوع خورشید

محمد عابدی

ابو بصیر گفت: همراه امام صادق علیه السلام برای شرکت در مراسم حج عازم مکه بودیم. وقتی به سرزمین ابواء رسیدیم، حضرت برای ما صبحانه ای تدارک دید. مشغول صرف صبحانه بودیم که کسی از طرف همسر امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان خبر داد که حال همسرتان دگرگون شده و درد زایمان آغاز شده است و چون فرموده بودید در این باره قبل از

هر کار شما را مطلع کنیم، خدمتتان آمدم.

امام صادق علیه السلام همان لحظه برخواست و همراه فرستاده ی همسرش رفت و بعد از چند لحظه برگشت. ما که قیافه ی شاداب ایشان را دیدیم، شاد باش گفتیم و از وضعیت همسرشان پرسیدیم، فرمود: خداوند حمیده را به سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود که در میان مخلوقاتش از همه بهتر است. همسرم در باره ی آن نوزاد مطلبی به من گفت: که گمان می کرد من از آن بی خبرم؛ اما من پیرامون آن موضوع از او آگاه تر بودم.

من (ابو بصیر) درباره ی محتوای آن مطلب سؤال کردم، ایشان فرمود: «حمیده گفت: هنگامی که آن نوزاد متولد شد، دست هایش را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد. » من به حمیده گفتم این کار نشانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه ی وصی بعد از اوست. (1)

و به این ترتیب بود که ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام در روز شنبه هفتم ماه صفر سال 128 ه ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) به دنیا آمد. (2)

عالم همه غرق زیب و زیور آمد از جلوه ی نور حق منور آمد آمد به جهان باب حوایج کاظم محبوب خدا موسی جعفر آمد (3)

از تبار نور

پدرش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و مادرش «حمیده » (س) بود. این بانو در مکتب امام صادق علیه السلام به چنان صفای باطنی دست یافت که حضرت درباره اش فرمود:

«حمیده مصفاه من الادناس کسبیکه الذهب ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی والحجه من بعدی » . (4)

حمیده مانند طلای خالص از ناپاکی ها، پاک

است. فرشتگان او را همواره نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من عنایت فرمود.

القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام

نام حضرت، موسی، کنیه هایش ابو الحسن اول، ابو الحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابو علی، ابو اسماعیل، و القابش کاظم، عبدصالح، نفس زکیه، زین المجتهدین، وفی، صابر، امین و زاهر بود. ابن شهرآشوب می نویسد: از این جهت که حضرت با اخلاق بزرگوارانه اش درخشید، به «زاهر» و از این حیث که خشم خود را فرو می برد، به «کاظم » مشهور شد. (5)

از تولد تا امامت

امام کاظم علیه السلام همچون اجداد طاهر خود از همان کودکی به سان خورشیدی فروزنده در خاندان اهل بیت علیهم السلام می درخشید. در این دوره دو موضوع «تثبیت امامت » وی بعد از پدر و بروز «جلوه هایی از شخصیت » بیشتر از هر چیزی توجه ما را به خود جلب می کند.

تثبیت امامت

1- امام صادق علیه السلام از همان لحظه ی نخست تولد، شیعیان را نسبت به امامت فرزندش موسی آگاه ساخت و این گونه فرمود: «فعلقوا بابنی هذا المولود ... فهو والله صاحبکم من بعدی » . (6)

به فرزندم، این مولود بچسبید. . او به خدا بعد از من صاحب شماست.

2- علائم برتری این مولود پاک از همان روزها بر همگان آشکار شد. از جمله می توان به سخن گفتن حضرت در گهواره اشاره کرد. یعقوب بن سراج می گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم حضرت در کنار گهواره پسرش موسی ایستاده و فرزندش در گهواره است. امام مدتی با او راز گفت. پس از آن که سخنانش به پایان رسید، نزدیکتر رفتم. به من فرمود: نزد مولایت (در گهواره) برو و سلام کن. من کنار گهواره رفتم و سلام کردم.

موسی بن جعفر علیه السلام که در میان گهواره بود با کمال شیوایی جواب سلام مرا داد و فرمود: «برو و نام دخترت [حمیرا] را که دیروز برایش

برگزیده ای، عوض کن، آن گاه نزد من بیا؛ زیرا خداوند چنان نامی را نمی پسندد. من هم رفتم و نام او را عوض کردم » . (7)

جلوه هایی از شخصیت امام علیه السلام

1- نبوغ حضرت در سنین خردسالی همگان را شگفت زده کرده بود؛ به عنوان نمونه وقتی «عیسی شلقان » از حضرت سوالی پرسید، چنان جوابی گرفت که در جایش میخکوب شد. خودش می گوید: «روزی در جایی نشسته بودم، امام کاظم علیه السلام را [که در آن وقت کودک بود] دیدم که بره ای همراه داشت و از کنار من عبور کرد، به او گفتم: ای پسر! می بینی پدرت [امام صادق علیه السلام] چه می کند؟

نخست به ما دستور می دهد «ابو الخطاب » (محمد بن مقلاس اسدی کوفی) را دوست بداریم، سپس دستور می دهد او را لعن کنیم. فرمود: «خداوند بعضی از انسان ها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است، بعضی دیگر را برای کفر دائمی آفرید. در این میان نیز به برخی ایمان عاریه ای داد که آنان را «معارین » (عاریه داده شدگان) می گویند و هر گاه خدا بخواهد، ایمان را از آن ها بگیرد. «ابو الخطاب » از این گونه است و ایمان عاریه ای به او داده بودند [در آن زمان که ایمان داشت، امام صادق علیه السلام فرمود: او را دوست بدارید و اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده، امام فرمود، او را لعنت کنید]، من به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و آنچه را که به فرزندش گفته بودم و او جواب داده بود، به عرض حضرت رساندم. امام فرمود: «این پسر (یا این کلام پسرم) از جوشش نبوت است » . (8)

2- ابو حنیفه می گوید: به خانه ی امام صادق علیه السلام رفتم. در دالان خانه کودکی را دیدم ... پرسیدم: بشر که گناه می کند. گناه او را چه کسی انجام می دهد، فرمود: آن که گناه می کند از سه حال بیرون نیست. یا خود گناه می کند، یا خدا، یا هر دو. اگر بگوییم خدا گناه می کند، او با انصاف تر و عادل تر از آن است که خود گناه کند و بنده اش را مجازات کند، اگر هر دو گناه کنند، خدا با بنده اش در گناه شریک است و شریکی که از بنده قوی تر است، مجازات قوی به خاطر گناه مقدمتر از مجازات ضعیف است. و اگر بنده گناه می کند. بنابراین رواست

که امر و نهی خداوند متوجه بنده شود و کیفر و پاداش نیز به او تعلق بگیرد و بهشت و دوزخ نصیب او شود. ابو حنیفه چنان مرعوب این استدلال شد که گفت: «ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم » (9) آنها فرزندانی هستند که بعضی از بعض دیگر (در پاکی و کمال) گرفته شده اند و خداوند شنوا و داناست. (10)

دوران امامت

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از 25 شوال سال 148 ه. همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام آغاز شد. در این زمان حضرت 20 سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود.

وی که از سال 136 خلافت اسلامی را پس از ابو العباس سفاح به دست گرفته بود، به دلیل وصیت امام صادق علیه السلام در مورد تعیین جانشین خود و ملاحظات دیگر علنا تعرضی به امام نمی کرد. (11)

ولی در خفا سیاست فشار بر حضرت را در دستور کار خویش قرار داده بود و دقیقا به همین علت بود که امام صادق علیه السلام در وصیت خود خلیفه را به عنوان یکی از جانشینان خود معرفی کرد تا از فشارهای سیاسی بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حد اقل در منظر مردم کاسته شود، از این رو وقتی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به شهادت رساند، به فرماندار مدینه محمد بن سلیمان دستور داد «اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده او را حاضر کن و گردنش را بزن » اما فرماندار در پاسخش نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه اش پنج نفر را جانشین

قرار داده است. منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) عبدالله بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده. » وی آن گاه از خلیفه پرسید کدام را گردن بزنم !؟ در مقابل منصور که آثار خشم از این کیاست امام در سیمایش هویدا بود، گفت: این ها را نمی توان کشت (1 2). وی از این پس در صدد برآمد با شیوه های سیاسی و ... حضرت را در فشار قرار دهد از این زمان به مدت سی و پنج سال امام موسی بن جعفر علیه السلام در منصب امامت قرار گرفت پس از مرگ منصور، نوبت به خلافت مهدی بن عبدالله منصور رسید وی که در سال 158 به خلافت رسید، وقت خود را عموما به حل منازعات داخلی و کشور گشایی گذراند، لذا امام اندک فرصتی برای بیان حقایق شرع و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام یافت.

البته خلیفه نیز برای در امان ماندن از خطر احتمالی از سوی امام، حضرت را مدتی زندانی کرد و چون تضمین گرفت که بر علیه او نشورد، حضرت را آزاد کرد. تفصیل واقعه به روایت فضل بن ربیع از پدرش چنین است: وقتی مهدی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد، یکی از شب ها حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: «یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم » آیا شما به این امید بودید که اگر ولایت یافتید، در زمین فساد کنید و قطع ارحام کنید ! به دنبال این خواب، خلیفه ربیع را شبانه خواست و گفت: که موسی بن جعفر علیه السلام را نزدش حاضر

کند. او این کار را کرد و چون امام حاضر شد، خلیفه دست در گردن امام انداخت و جریان خواب خود را بازگو کرد و گفت: آیا به من اطمینان می دهی بر علیه من یا فرزندانم خروج نکنی؟! بعد از آن که تضمین گرفت، از ربیع خواست امام را به مدینه بازگرداند و او نیز شبانه همین کار را کرد. البته این اعمال و فراخواندن مکرر حضرت موجبات نگرانی خاندان و شیعیان حضرت را فراهم می کرد از جمله صاحب کشف الغمه از کتاب دلایل از ابی قتاده قمی از ابی خالد زبالی نمونه ای از این نگرانی یاران را نشان می دهد این واقعه مربوط به زمانی است که قیام شهید فخ سرکوب شد و مهدی چون عامل تحریک را امام می دانست قسم خورد حضرت را به شهادت برساند.

لذا حضرت را به دستور مهدی دستگیر کردند تا به پایتخت ببرند و وقتی به شهر زباله رسیدند، امام از ابی خالد که با نگرانی و اندوه ایشان را نگاه می کرد، خواست نیازهایش را برطرف کند همچنین علت غم و اندوهش را پرسید ابی خالد گفت: چرا غمگین نباشم که تو را نزد این طاغی می برند و من خیالم از این قضیه ناراحت است. حضرت فرمود: ای ابا خالد من از او ترسی ندارم وقتی حلال ماه، روز ... شد منتظر می باشد.

ابی خالد می گوید من که نگران حضرت بودم، روز و شب منتظر آن لحظه بودم. تا این که روز موعود رسید.

من اول شب در محلی که به من وعده داده بود، منتظر ماندم، و چون کمی طول کشید به وسوسه افتادم در همین لحظه سواری

از طرف عراق پیش آمد و در این بین حضرت ابو الحسن علیه السلام جلو کاروان بر قاطر خود سوار بود، مرا صدا زد و فرمود: شک مکن شیطان دوست دارد که تو را به شک بیندازد. من از خلاصی حضرت خوشحال شدم و گفتم: «الحمد لله الذی خلصک من الطاغیه » (13). بعد از مرگ مهدی عباسی در سال 169 ه. ق هادی عباسی به خلافت رسید. وی نیز نسبت به حضرت حساسیت خاصی داشت به گونه ای که در صدد برآمد به حضرت آسیب برساند و نزدیکان امام، او را به دوری از خلیفه دعوت کردند امام در مقابل، دست به آسمان برداشت و گفت:

«الهی کم من عدو شحذ لی ظبه مدیته وارهف لی شاحذه وداف لی قواتل سمومه ولم تنم عنی عین حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک وقوتک لا بحولی وقوتی والقیته فی الحفیره التی احتفرها لی ... » ای خدای من چه دشمن هایی که از برای کشتن من شمشیر خود را تیز نمودند و دشنه خود را سوهان زدند و زهرجان گداز خود را برای هلاک من تهیه کرده و سائیدند و دیده حراست و دیدبانی آن ها برای آزار من به خواب نرفت [و دائم در اندیشه قتل من بودند] ولیکن چون ناتوانی و ضعف مرا از تحمل این بارهای سنگین بلا و این گونه گرفتاری ها دیدی و عجز مرا از دچار شدن به این بلاهای جانگذار مشاهده فرمودی به حول و قوه خود آن را از من رد کردی نه به حول و قوه من و دشمن مرا در گودال یا

چاهی افکندی که او آن را برای من کنده بود ... » .

بعد از این دعا، اهل بیت حضرت از نزدش خارج شدند امام اندکی بعد باز گشت تا خبر مرگ هادی را برایش قرائت کنند (14). در هر صورت بعد از مرگ وی نوبت به خلافت هارون الرشید رسید.

ویژگی عصر هارون الرشید

هارون الرشید، نواده منصور دوانیقی بود و در 27 ذی حجه سال 145 ه به دنیا آمد همزمان با وفات برادرش موسی، هادی به خلافت رسید و آن زمان (چهاردهم ربیع الاول 170 ه. ق) 22 سال داشت. هارون در دوره اوج و عظمت خلافت بنی عباس به سلطنت رسید. در این دوره دانش و فلسفه و حکمت و ادب به رشدی شگفت انگیز رسید که البته تا حدود زیادی در حول فعالیت های علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز تا زمانی که از شر هارون در امان بود در این نهضت فکری و علمی نقش پیشرو داشت و انبوه شاگردان فاضل او گواه این مدعاست.

دقیقا همین پیشروی امام و یارانش، هارون را به وحشت انداخت و با وجود فضای باز علمی، در صدد محصور کردن حضرت برآمد تا نفوذ معنوی و علمی ایشان را نابود سازد. هارون به این منظور در برابر حقایق دینی که از سوی امام بیان می شد، فلسفه یونان و کتب هند و افسانه ها را به عنوان ابزار فرهنگی و معنوی علم کرد و در برابر فقه و احکام پویا نیز، مانند جد خود منصور علمای مخالف اهل بیت را تشویق کرد تا در مقابل حضرت عرض اندام کنند

حتی در مدینه منوره برای امور شرعی و احکام دینی اشخاصی را معین کرد و به مالک بن انس و کتاب موطاء او اهمیت فوق العاده داد و پسران خود را برای قرائت آن کتاب به مدینه فرستاد. تمام این کارها برای کاستن از مراجعه مردم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود اما غافل از این که هر چه می کرد بر جلال و عظمت حضرت می افزود. از این رو به مقابله فیزیکی با حضرت روی آورد. در این جبهه هارون علاوه بر خود حضرت، علویان را نیز تحت فشار قرار می داد حکایتی که در ذیل می آید شاهد این مدعا است.

عبدالله بن بزاز نیشابوری می گوید. میان من و حمید بن قحطبه طوسی معامله بود. در سالی به نزد او رفتم وقتی خبر آمدن مرا شنید در همان روز پیش از آن که جامه های سفر را تغییر دهم مرا طلبید و این در ماه مبارک رمضان و وقت زوال بود. وقتی داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نهر آبی در میان آن خانه جاری است.

چون سلام کردم و نشستم سفره غذا را پهن کرد من که یادم نبود روزه ام دست به سفره بردم ولی بلا فاصله یادم آمد روزه ام، لذا دست کشیدم. حمید پرسید: چرا غذا نمی خوری؟ گفتم: ماه مبارک رمضان است و من روزه ام شاید شما عذری دارید که موجب افطار شده است او گفت: من عذری ندارم. و همان لحظه گریان شد. وقتی غذایش را خورد. پرسیدم برای چه گریه کردی، گفت: وقتی که هارون در طوس بود شبی مرا خواست. وقتی نزد او رفتم دیدم شمعی نزد او

می سوزد و شمشیر برهنه ای نزد اوست و خادمی در کنارش. وقتی مرا دید گفت: چگونه است اطاعت تو از من؟ گفتم: به جان و مال تو را اطاعت می کنم. لحظاتی سر به زیر انداخت و به من اجازه برگشتن داد. وقتی به خانه رسیدم دوباره پیک او به دنبالم آمد و من نزد خلیفه برگشتم. باز پرسید چگونه است اطاعت تو؟ گفتم: فرمانبردار تو از جان و مال و زن و فرزند هستم. او تبسمی کرد و اجازه مرخصی داد. تا داخل خانه شدم باز فرستاده اش مرا خواست. نزد او رفتم: پرسید اطاعت تو از ما چه اندازه است؟ گفتم: تو را اطاعت می کنم در جان و مال و زن و فرزند و دین خود.

او تا این پاسخ را شنید خندید و گفت: این شمشیر را بگیر و به آنچه این خادم گفت، عمل کن.

خادم شمشیر را به من داد و مرا به خانه ای آورد و قفل را باز کرد. وقتی داخل شدیم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده اند. سه اتاق در بسته هم آنجا بود، در یکی را باز کرد دیدم بیست نفر از پیران و جوانان و کودکان که گسیوها و کاکل ها داشتند [نشانه سیادت] همه در بند و زنجیر هستند و همه از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیه السلام هستند. آن خادم گفت: که خلیفه از تو خواسته این ها را گردن بزنی. پس یک یک را بیرون می آورد و من در کنار چاه ایشان را گردن می زدم تا آن که همه را گردن زدم و او سرها و بدن ها را در چاه انداخت. آن گاه در

اتاق دوم را گشود آنجا نیز بیست نفر بودند آن ها را هم گردن زدم. در اتاق سوم هم بیست نفر بودند آن ها را هم کشتم تا این که نوبت نفر بیستم شد، مرد پیری بود. گفت: دستت بریده باد ای ملعون! چه عذر، خواهی داشت نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از تو بپرسد چرا شصت نفر از فرزندان بی گناه مرا کشتی؟ تا این سخن را شنیدم بر خود لرزیدم خادم پیش آمد و فریاد زد که چرا معطلی! من او را نیز گردن زدم. حال با این وضع که شصت نفر را گردن زدم، روزه و نماز چه فایده ای به حالم دارد. (15)

آری همین روایت دردناک خود گوشه ای از سختگیری های هارون نسبت به علویان را نشان می دهد. اما درباره فشار بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می توان دوره طولانی زندان را بارزترین فشار خلیفه دانست که بر حضرت وارد کرد. و سرانجام امام موسی بن جعفر علیه السلام به دستور هارون و به دست سندی بن شاهک با خرمای زهرآلود مسموم گردید و مطابق قول مشهور در روز جمعه 25 رجب سال 183 ه. ق به شهادت رسید. (16)

پی نوشت ها

1) شرح مفصل این خبر را در اصول کافی، ج 1 ص 385، حدیث 1، باب موالید ائمه بخوانید و المحاسن ص 314.

2) سال 129 هجری نیز نقل شده است به کافی ج 1 ص 476، بحار الانوار ج 48 ص 2، ارشاد مفید ص 269، کشف الغمه ج 2، ص 212 و اعلام الوری ص 286، و 310، رجوع کنید.

3) شعر از ابو الفضل آسمانی.

4) اصول کافی، ج 1 ص 477.

5) مناقب ابن شهرآشوب، ج 2 ص 382، کشف الغمه، ج 2

ص 212، الارشاد مفید ص 270 و فصول المهمه، ص 214.

6) محاسن برقی، ج 2، ص 314.

7) اصول کافی، ج 1، ص 310.

8) اصول کافی: ج 2، ص 418 و همچنین در ج 1، ص 311.

9) آل عمران: 34.

10) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 314.

11) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4 ص 349.

12) بحار الانوار، ج 47 ص 3، مناقب ابن شهرآشوب، ص 320 و اصول کافی ج 1 ص 310 (ما لی الی قتل هولاء سبیل. اعلام الوری، ص 290).

13) اصول کافی ج 1 ص 477 و بحار الانوار ج 48 ص 151.

14) فصول المهمه ص 271.

15) عیون اخبار الرضا، ج 1 ص 100.

16) مناقب ابن شهرآشوب: ج 4 ص 349.

ستاره اندلس مادر امام موسی کاظم (ع)

مقدمه

محمد رضایی

مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام، حُمَیْدَه اندلسیه (1) از اشراف اعاجم بود و حضرت صادق علیه السلام درباره اش می فرمود: حُمیده از هر ناپاکی، پاکیزه است. او مانند شِمش طلاست. پیوسته ملائکه از او حراست می کردند تا اینکه به سبب کرامتی که از سوی حق تعالی برای من و حجت بعد از من است، به دستم رسید. (2)

دیار و تبار و کنیه اش

حمیده دختر صاعد بربری از دیار اندلس بود که با لقب لؤلؤه از او یاد می شد بانویی باورع و مورد اعتماد بود. (3)

توضیح واژه بربر

بربر مردمی از ساکنان شمال غرب افریقا بودند و جمع این واژه برابِر و بَرابره است. (4)

بربر از واژه یونانی باربار به معنی غیر یونانی است. مانند عجم به معنی غیر عرب. آتنی های غیر یونانی ها را بربر می گفتند؛ چنانکه در داستانهای ما غیر ایرانی را تور گرفته اند و عرب غیر عرب را عجم، غالبا تصور می کنند که بربر یونانی به معنی وحشی است ولی تصور نمی رود چنین باشد زیرا در کتاب هرودوت می گوید: لاسدمونی ها (اهالی شبه جزیره پلوپونس) پارسی ها را به جای بربر خارجی گویند. لذا اینجا منطقی است که استنباط کنیم: آتنی ها جای خارجی بربر می گفتند. (5)

ابوالمنذر معتقد است که بربرها از فرزندان فاران بن عملیق اند و شرقی می گوید: بربر عملیق فرزند بَلْعَم فرزند عامر فرزند اشلیخ فرزند لاوذ فرزند سام فرزند نوح است و برخی معتقدند: عملیق فرزند لاوذ فرزند سام فرزند نوح است. (6) و انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حدیثی به این صورت نقل می کند: « ... کان یقول تزوّجوا فی نسائهم ... » با زنهای آنها ازدواج کنید. (7)

از بردگی تا همسری امام

عکاشه از امام باقر علیه السلام سؤال کرد چرا برای امام صادق علیه السلام همسری اختیار نمی کنید؟ او که به سن ازدواج رسیده است؟

امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه ای پول سربسته بود، فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می آید و در دار میمون منزل می کند با این کیسه پول، همسری برایش انتخاب می کنم.

عکاشه می گوید مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم. فرمود: می خواهید شما را از آمدن برده فروشی که گفته بودم، آگاه سازم؟

بروید و با این

کیسه پول از او کنیزی انتخاب کنید. ما نزد برده فروش آمدیم. گفت: هر چه داشتم فروختم مگر دو دخترک بیمار که یکی از دیگری بهتر

است. گفتیم: آنها را بیاورید تا ببینیم، وقتی آورد یکی را انتخاب کردیم و قیمتش را پرسیدیم.

گفت: به هفتاد اشرفی. گفتیم: او را به همین کیسه پول می خریم هر چه بود، ما نمی دانیم در آن چقدر است. مردی که موهای سر و رویش سفید بود جلوتر آمد و گفت: باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت: باز کنید ولی اگر از 70 اشرفی دو جو (8) هم کمتر باشد، نمی فروشم.

پیرمرد گفت: نزدیک بیایید، ما نزدیکش رفتیم و مهر کیسه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم بی کم و زیاد، 70 اشرفی بود.

به این ترتیب نزد امام باقر علیه السلام آمدیم.

وی می گوید: امام باقر علیه السلام که قبلاً ما را از این واقعه مطلع کرده بود، خدا را ستایش کرد و به دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حُمَیْده، فرمود: حُمَیْده باشی در دنیا و محموده (9) باشی در آخرت. آیا دوشیزه هستی؟

گفت: آری.

برده فروش گاه نزد من می آمد، ولی خدا مردی را که سر و ریش سفیدی داشت، بر او مسلط می کرده. او چنان سیلی بر برده فروش می زد که از نزد من بر می خاست؛ چند بار نزد من نشست و پیرمرد هم چند بار به او سیلی زد.

امام رو به فرزندش کرد و فرمود: ای جعفر این دختر را نزد خود ببر و به این

هرگاه امام صادق علیه السلام اراده تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت، به ام فروه و همسرش حمیده واگذار می نمود.

طریق

بهترین شخص روی زمین یعنی موسی بن جعفر علیه السلام از او متولد شد. (10)

بانوی فقیه و امین

آن بانو آنقدر نسبت به احکام و مسائل فقهیه و عالم بود که حضرت صادق علیه السلام امر می فرمود تا بانوان در اخذ مسائل احکام به او رجوع نمایند. (11)

و چنان مورد اعتماد بود که هرگاه امام صادق علیه السلام اراده تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت، به ام فروه و همسرش حمیده واگذار می نمود. (12)

میلاد نور

ابوبصیر می گوید: سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد، در خدمت حضرت صادق علیه السلام در سفر حج بودم. وقتی به منزل اَبْواء (13) رسیدیم، حضرت برای ما چاشت خواست. در بین خوردن

غذا پیکی از طرف حمیده به نزد حضرت آمد و خبر داد که حمیده می گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. (14)

حضرت با خوشحالی برخاست و به سوی خیمه رفت اندک زمانی بعد بازگشت، چهره اش شگفته و خندان بود و آستینهایش را بالا زده بود. گفتیم خدا همیشه لبهایتان را خندان و دلتان را شادان کند، حمیده در چه حال بود؟

فرمود: حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خداست و حمیده مرا به موضوعی از او خبر داد که من از او آگاهتر بودم.

ابوبصیر گفت: فدایت شوم به چه چیزی خبر داد؟

فرمود: حُمَیْدِه گفت: وقتی آن مولود مبارک آمد، دستهایش را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

به او گفتم که علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست، چنین است. (15)

امام صادق علیه السلام

می فرمود: شبی که نطفه جدّم (امام سجّاد علیه السلام) منعقد شد فرشته ای ظرفی را که شربت در آن بود نزد امام حسین علیه السلام آورد، شربتی که از آب روان تر، از کره نرم تر، از عسل شیرین تر، از برف خنک تر و از شیر سفیدتر بود، پس از آشامیدن، نطفه جدّم بسته شد.

نطفه من نیز به همین ترتیب بسته شد و آنگاه که نوبت به انعقاد نطفه پسرم (موسی علیه السلام) رسید، فرشته ای نزدم آمد از همان شربت به من داد و نطفه پسرم که تازه متولّد شده، بسته شد.

«بنابراین از آنچه که خدا به من داده، شادمانم. به این پسر توجه داشته باشید و بدانید که به خدا سوگند پس از من او صاحب شماست ... »

وقتی که این فرزند دستش را بر زمین بگذارد، منادی از اعماق عرش از طرف پروردگار از افق اعلی به اسم او و اسم پدرش سه مرتبه ندا می کند (ای فلان فرزند فلان ثابت باش)

به خاطر عظمت خلقتت، از برای تو و متولیان تو رحمت خود را واجب گردانیدم، و بهشتم را بخشیدم، و بر آنها مجاورت خود را حلال گردانیدم. به عزت و جلالم قسم کسی را که با تو دشمنی کند، به شدیدترین عذابهایم مبتلا گردانم هر چند در دنیا به خاطر وسعت رحمتم آنها را روزی بدهم.

امام در ادامه فرمود: وقتی که ندای منادی تمام شد، او در حالی که دستش را روی زمین نهاده و سرش را به سوی آسمان کرد، جواب می دهد و می گوید: شَهِدَاللّه اَنّهُ لا اَلهَ اَلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَهُ وَ اُولُوالْعِلْمِ قائِما بِالْقِسْطِ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْعَزیزُ

الْحَکیمُ. (16)

زمانی که این آیه را تلاوت کرد، خداوند علم اول و آخر را به او عطا می فرماید و سزاوار زیارت روح در لیله القدر می گرداند.

پرسیدم: مگر روح همان جبرئیل نیست؟

فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح خلقی اعظم از ملائکه است مگر چنین نیست که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «تنزل الملائکه و الرّوح فی لیله القدر» در این شب فرشتگاه و روح را نازل می گرداند.

جشن تولد

شیخ برقی از منهال قصاب روایت کرده است: از مکّه به قصد تشرف به مدینه بیرون شدم. همین که به اَبواء رسیدم، دیدم حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرمود.

ایشان یک روز بعد از من وارد مدینه شد. امام سه روز مردم را طعام داد. من هم در طعام آن حضرت حاضر شدم. چندان غذا می خوردم که تا روز دیگر که بر سفره آن وارد می شدم، دیگر محتاج به طعام نبودم. سه روز من از طعام آن حضرت خوردم، چندان که از سنگینی طعام بر بالش تکیه می دادم. (17)

رؤیای راستین

حمیده از زمانی که مادر حضرت رضا علیه السلام نجمه را خرید، یاد می کرد و می فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که به من می فرمود: ای حمیده نجمه را به فرزندت موسی ببخش زیرا به زودی فرزندی از او متولد می شود که بهترین روی زمین است، دستور آن حضرت را جامه عمل پوشاندم.

زمانی که امام رضا علیه السلام به دنیا آمد، حمیده، نجمه را طاهره نامید.

حدیث وداع

شیخ صدوق از ابی بصیر نقل می کند برای تسلیت حضور حُمَیْده رسیدم، او گریست آنگاه فرمود، ای ابامحمد اگر می دیدی امام صادق را که قبل

از رحلت چه حالی داشت تعجب می کردی. چشمانش را باز کرد و فرمود: همه خویشاوندان و اهلم را جمع کنید. همه را فرا خواندیم. حضرت به سوی همه نظر کرد و فرمود: «انّ شفاعتنا لاینالها مستخفا بالصّلوه» همانا شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی رسد.

فرزندان حمیده

او فرزندان دیگری نیز داشت در تاریخ ولادت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: مادرش حُمَیده بربریه اندلسیه بود که ام ولد نیز نامیده می شود فرزندانش عبارتند از: اسحاق و فاطمه. (18)

اسحاق (آفتاب عریض)

اسحاق مردی فاضل باورع و مجتهد و صالح بود که از او حدیث روایت کرده اند. او چنان مورد اطمینان بود که هر گاه ابن کاسب از او حدیثی نقل می کرد، می گفت مرا ثقه رضیّ اسحاق بن جعفر علیه السلام حدیث کرد و او به امامت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام قائل بود.

اسحاق از پدرش برای امامت برادرش؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نقل کرده است و صاحب عمده الطالب می گوید: او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و مادرش مادر امام موسی علیه السلام بود. او محدثی جلیل بود تا آنجایی که طایفه ای از شیعه مدعی امامت او بودند ... (19)

اسحاق معروف به عریضی بود زیرا در عریض به دنیا آمد و کنیه اش ابامحمد بود و شیخ طوسی در رجالش او را در زمره اصحاب پدرش امام صادق علیه السلام شمرده است و از او حدیث نقل می کند.

شیخ مفید با تأکید

بسیار از وی با این عبارت ستایش می کند «او از اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد بود. وی محدثی جلیل القدر بود. چنانکه گروهی از شیعیان مدعی امامت او شده اند، هرگاه سفیان بن عتینه از او روایت می کرد، او را مورد ستایش قرار داده، می گفت: «هُوَ مِن اقل المعقبین من ولد جعفر الصادق علیه السلام عددا. » (20)

سادات بنی زهره

نسب بنی زهره که ساکن حلب و خانواده جلیلی بودند به اسحاق بن جعفر منتهی می شود. از جمله ایشان می توان از ابو المکارم حمزه بن علی بن زهره حلبی عالم فاضل جلیل، نویسنده آثار

وقتی آن مولود مبارک آمد، دستهایش را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

علمی فراوانی در کلام و امامت و فقه و نحو نام برد. همچنین از جمله آثار او «غنیه النزوع الی عَلْمَی الاصول و الفروع» است. او، پدرش، جدش و برادرش؛ عبداللّه از اکابر فقهاء امامیه اند. آیه اللّه علامه حلّی اجازه کبیره معروفه را برای بنوزهره نوشته است.

مردان پولادین در حلب

سید شریف تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره در کتاب غایه الاختصار فی اخبار البیوتات العلویه المحفوظه من الغبار در ذکر بیت اسحاقیین می نویسد: حمد خدا را که ما را از بیت زهره قرار داد که نقباء حلب می باشند. جدشان زهره بن ابی المواهب علی؛ نقیب حلب بن محمد بن نقیب حلب ابن ابی سالم محمد مرتضی مدنی است که از مدینه به حلب آمد. ابن احمد مدنی که مقیم حرّان بود.

سادات دیباجی

به محمد بن جعفر به جهت حسن و جمال و کمالش دیباجه می گفتند. وی مردی سخی و شجاع بود و با رأی زیدیان در خروج با شمشیر موافقت داشت و در ایام مأمون در سنه 199 در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت با خود فرا خواند، اهل مدینه با او به عنوان امیر مؤمنین بیعت کردند. او مردی قوی القلب و عابد بود. همیشه یک روز روزه می گرفت و یک روز افطار می نمود. هرگاه از منزل خارج می شد، لباسش را

به

برهنه ای می داد. هر روزی گوسفندی برای میهمانان خود ذبح می کرد. وی به طرف مکّه رفت و با جماعتی از طالبیّین که حسین و حسن افطس و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن مثنّی و محمد بن حسن معروف به اسلیق و علی بن حسین بن عیسی بن زید و علی بن حسین بن زید و علی بن جعفر بن محمّد از جمله ایشان بودند. با هارون بن مسیّب جنگ کرد و بسیاری از افراد لشکر هارون را کشت آنگاه دست از جنگ برداشت.

هارون بن مسیّب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به رسالت به نزد محمد بن جعفر فرستاد و او را به صلح دعوت کرد اما محمد بن جعفر از صلح اباء کرد و آماده جنگ شد. هارون نیز لشکری فرستاد و محمد را با طالبیّین در آن کوهی که منزل داشتند، محاصره کردند و تا سه روز مدت محاصره طول کشید و آب و طعام ایشان تمام گشت، اصحاب محمّد بن جعفر دست از او برداشتند و متفرق شدند لاجرم محمد ردا و نعلین پوشیده به خیمه هارون بن مسیّب رفت و از برای اصحاب خود امان خواست. هارون نیز به وی امان داد. (21)

از تاریخ قم نقل است که محمد دیباج در جرجان وفات یافت در وقتی که مأمون به عراق می رفت در سنه 203 و مأمون بر او نماز گزارد و در جرجان او را دفن کرد.

پی نوشت ها

(1) اعیان الشیعه، ج2، ص5.

(2) بحارالانوار، ج47، ص2.

(3) اعلام نساء المؤمنات، ص311 صاحب مناقب نامش را حمیده مصفاه دختر صاعد بربری که او را اندلسی و ام ولد و

کنیه اش را لؤلؤه بیان می کند.

(4) فرهنگ الفبائی الرائد، ج1، ص372. جیل به مغرب افریقیه، ج، البرابره و امه أُخری بین الحبوش و الرنج الواحد بربریٌّ مردمی هستند که بین حبشه و زنگ سکنی دارند. مفرد آن بربری است.

(5) لغت نامه دهخدا، حرف باء، ص822، به نقل از ایران باستان، ص78.

(6) معجم البلدان، ج1، ص541.

(7) همان، ص542.

(8) حبه: به وزن دو جو و یک شصتم دینار است.

(9) حمیده و محموده: ستوده و پسندیده.

(10) اصول کافی، ج2 ترجمه، ص386 385.

(11) الامال، ج2، ص188 و124.

(12) اعلام نساء المؤمنات، تألیف محمد الحسون ام علی مشکور، ص311. مادر امام صادق علیه السلام فاطمه مسماه به ام فروه دختر قاسم بن ابی بکر است که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرموده مادرم از جمله زنانی بود که ایمان آورد و تقوی و پرهیزکاری را اختیار کرد و احسان و نیکوکاری نمود و خدا دوست دارد نیکوکاران را.

(13) بحارالانوار، ج48، ص2. روستای اطراف مدینه که در آنجا قبر آمنه مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است و منتهی الامال، ج2، ص187، نام منزلی است بین مکه و مدینه.

(14) هدیه الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، ص207. الصفار القمی ثقه عظیم القدر وجه اصحابنا القمیین وقلیل السقط فی الروایه صاحب تصنیفات جیده مثل کتابهای حسین بن سعید و از شاگردان احمد بن محمد بن خالد برقی است بلکه زیادتر از جمله بصائر الدرجات است که در دست است وفاتش در قم سنه 209 (رص).

(15) منتهی الامال، ج2، ص189.

(16) آل عمران، آيه 18.

(17) اعلام نساء المؤمنات، تأليف محمد الحسون ام

علی مشکور، ص311.

(18) بحارالانوار، ج48، ص7، به نقل از کشف الغمه، ج3، ص40.

(19) منتهی الآمال، ج2، ص165.

(20) بحارالانوار، ج47، ص258 پاورقی برای اطلاع بیشتر رجوع به عمده، ص249 و مشجره الکشاف، ص68.

(21) بحارالانوار، ج47، ص257 و تاریخ طبری، ج10، ص233 و خطیب در تاریخش، ج2، ص113 و مقاتل ابوالفرج، ص538 او مردی عاقل فاضل بود یک روز در میان روزه می گرفت همسرش خدیجه دختر عبداللّه بن الحسین می گفت هرگز با لباسی بیرون نمی رفت مگر اینکه بر بیچارگان می پوشاند و برمی گشت ابن عنبه در عمده الطالب ص245 اشاره به دعوت برای محمد بن ابراهیم بن طباطبا حسین و بعد از فوت او دعوت به سوی خودش را اشاره می کند

آفتاب مغرب (همسر امام کاظم «ع »)

محدثه رضایی

مادر گرامی حضرت امام رضا (ع) از بزرگ زادگان عجم بود. او در عجم به دنیا آمد اما در بلاد عرب رشد کرد و پرورش یافت. از مشهورترین نامهایش تکتم می باشد که از نامهای زنان عرب است و در اشعار عرب این نام زیاد آمده است. او نامهای دیگری هم دارد از جمله: سکن نوبیه، اروی، نجمه، سمانه، سلامه، خیزران، مرسیه، صقر، و البته این تمام نامهای ایشان نیست و دلیل اینکه ایشان نامهای زیادی دارد این است که مستحب است اسم برده هنگام تغییر مالک، تغییر پیدا کند.

و حال ما سرگذشت بردگی ایشان را شرح می دهیم: علامه مجلسی از هشام روایت کرده است که روزی حضرت امام موسی کاظم (ع) از من پرسید که آیا از برده فروشان کسی آمده؟ جواب دادم: نه.

حضرت فرمود: آمده است بیا تا به نزد او برویم. همراه آن حضرت شدم وقتی که به مکان

مورد نظر رسیدیم، با کمال تعجب دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده است وبا خودش غلامان و کنیزان بسیاری آورده است. حضرت جلو رفت و فرمود: کنیزان خودرا بر ما عرضه کن! او نه کنیز آورد و حضرت هیچ کدام را نپسندید و فرمود: دیگر بیاور. گفت:

کنیزی ندارم. حضرت فرمود: داری و باید بیاوری. گفت: به خدا سوگند ندارم مگر یک کنیز بیمار! حضرت فرمود: او را بیاور. ولی مرد برده فروش امتناع کرد وبنابر این من و حضرت برگشتیم. روز بعد حضرت مرا به نزد او فرستاد و فرمود: به هر قیمت که بگوید آن کنیز بیمار را برای من خریداری کن و به نزد من بیاور! من مثل روز قبل پیش مرد برده فروش رفتم و گفتم: آمده ام تا آن کنیزک را طلب کنم.

کنیز را به قیمت زیادی به من فروخت و گفت: راستش را بگو آن مردی که دیروز باتو همراه بود که بود؟

گفتم: مردی است از بنی هاشم! برده فروش گفت: ای مرد! بدان که من این کنیز را از دورترین بلاد غرب خریده ام، روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را دید و پرسید او را از کجا آورده ام؟ گفتم: او را برای خودم خریده ام گفت: سزاوار نیست این کنیز نزد امثال تو باشد، بلکه باید نزد بهترین اهل زمین باشد و چون او این کنیزک رابگیرد، پس از مدت کوتاهی از او پسری به دنیا خواهد آمد که اهل مشرق و مغرب ازاو اطاعت کنند و پس از اندکی حضرت امام رضا (ع) از او به وجود آمد. روایتی دیگر هم هست که نمایانگر رویایی راستین می باشد:

وقتی که مادر حضرت رضا (ع) ازآن مرد برده فروش خریده شد. حمیده مادر امام موسی کاظم (ع) در خواب رسول خدا (ص) را دید که به او می فرماید: ای حمیده نجمه را به فرزندت موسی ببخش زیرا به زودی از او فرزندی متولد می شود که بهترین روی زمین است. حمیده به آنچه که رسول خدا (ص) در خواب به وی امر کرده بود عمل کرد. وقتی امام رضا (ع) به دنیا آمد آن وقت حمیده، نجمه را طاهره نامید. حال روایتی دیگر که قطره ای از دریای حسن های نجمه را برای ما بیان می کند: ابا الحسن علی بن میثم گفته است: حمیده مادر امام موسی کاظم (ع) کنیزکی خرید (در برخی روایات آمده که ایشان کنیزک را خریده است) اسم این کنیزک تکتم بود و در آداب اخلاقی و دینی و در عقل و حیا یکی از بهترین زنان بود. او حمیده را بسیار گرامی می داشت و به او احترام می گذاشت.

روزی حمیده به فرزندش امام موسی کاظم (ع) گفت: فرزندم تکتم کنیزکی است که من ازاو در زیرکی و محاسن اخلاقی بهتر ندیده ام و می دانم که هر نسلی از او به وجود می آید پاکیزه و مطهر خواهد بود. او را به تو می بخشم و از تو خواهش می کنم که رعایت حرمت او را بکنی و همان طور که در قبل اشاره شد، وقتی حضرت امام رضا (ع) از وی متولد شد، حمیده او را طاهره نامید. در روایت آمده است که: حضرت رضا (ع) در کودکی شیر فراوانی می خورد.

روزی نجمه گفت: دایه ای پیدا کنند که مرا (در شیر دادن به او) یاری کند

پرسیدند: مگر شیر تو کم شده است.

جواب داد: دروغ نمی گویم به خدا سوگند شیر من کم نیست بلکه نوافلی که همیشه عادت داشتم آنها را بجا آورم باعث شده است که به آن کمتر بپردازم.

برای همین کمک می خواهم که نوافل و (عباداتی که به آنها) عادت کرده ام ترک نکنم.

شیخ صدوق در عیون به سند معتبر از نجمه مادر آن حضرت روایت کرده است: چون حامله شدم به هیچ وجه احساس سنگینی نمی کردم و در خواب صدای تسبیح و تهلیل وتمجید حق تعالی از نوزاد درون شکم خود می شنیدم. و باز می گوید: وقتی حضرت رضا (ع) به دنیا آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مبارک خود را به سوی آسمان گرفت و لبهای مبارکش حرکت می کرد و سخنی (با خدا) می گفت که من نمی فهمیدم.

در آن لحظه امام موسی بن جعفر (ع) به نزد من آمد و فرمود: گوارا باد تو را ای نجمه کرامت پروردگارت ! و من نوزاد را در پارچه سفیدی پیچیدم و به آن حضرت دادم. حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات خواست و کامش را با آن آب برداشت و او را به دست من داد و فرمود: بگیر این را که بقیه الله در زمین و حجت خدا بعد از من است.

ماهنامه کوثر شماره 15

اولاد واعقاب امام موسی علیه السلام

بدان که

در عدد اولاد حضرت موسی کاظم علیه السلام اخلاف است، ابن شهر آشوب گفته: اولاد آن حضرت فقط سی نفر است. (117) وصاحب (عمده الطالب) گفته که از برای آن حضرت شصت اولاد بوده، سی و هفت دختر وبیست وسه پسر. (118) وشیخ

مفید رحمه اللّه فرموده که آنها سی وهفت نفر می باشند هیجده تن ذکور ونوزده تن اناث واسامی ایشان بدین طریق است:

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، وابراهیم، وعباس، وقاسم، و اسماعیل، وجعفر، وهارون، وحسن، واحمد، ومحمّد، وحمزه، وعبداللّه، و اسحاق، وعبیداللّه، وزید، وحسین، وفضل، وسلیمان، وفاطمه کبری، وفاطمه صغری، ورقیه، وحکیمه وام ابیها، ورقیه صغری، وکلثوم (119)، وام جعفر، ولبانه، وزینب (120)، وخدیجه، وعلیه، وآمنه، وحسنه، و بریهه، عائشه، وام سلمه، ومیمونه، وام کلثوم. (121)

ودر (عمده الطالب) از شیح ابونصر بخاری نقل کرده که شیخ تاج الدّین گفته که اعقاب حضرت کاظم علیه السلام از سیزده اولادش است که چهار نفر آنها اولادشان بسیار شده وآنها حضرت رضا علیه السلام وابراهیم مرتضی ومحمّد عابد وجعفر می باشد وچهار نفر دیگر آنها اولادشان نه بسیار بوده ونه کم وایشان زیدالنار وعبداللّه وعبیداللّه وحمزه می باشند، وپنج نفر دیگرشان کم اولاد بودند و ایشان عباس وهارون واسحاق وحسین وحسن می باشند. (122)

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که از برای هریک از اولاد حضرت موسی علیه السلام فضل ومنقبت مشهوره است. (123)

ذکر ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام واولاد او

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که ابراهیم مردی با سخاوت وکرم بوده ودر ایام مأمون از جانب محمّد بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که ابوالسرایا با او بیعت کرده بود امیر یمن گشت ودر زمانی که ابوالسرایا کشته گشت وطالبیین متفرق ومتواری شدند مأمون، ابراهیم را امان داد. (124)

مؤلف گوید: که تاج الدّین ابن زهره حسینی در کتاب (غایه الاختصار) در ذکر اجداد سید مرتضی ورضی، در احوال ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام گفته که امیر

ابراهیم المرتضی سیدی جلیل وامیری نبیل وعالم وفاضل بود، روایت حدیث می کند از پدرانش علیه السلام رفت به سوی یمن وغلبه کرد بر آنجا در ایام ابوالسرایا وبعضی گفته اند که مردم را می خواند به امامت برادرش حضرت رضا علیه السلام، این خبر به مأمون رسید پس شفاعت کردند برای او، مأمون پذیرفت شفاعت او و او را امان داد ومتعرضش نشد واو وفات کرد در بغداد و قبرش در (مقابر قریش) نزد پدر بزرگوارش است در تربت علیحده که معروف است. ودر حال پسرش ابوسبحه موسی بن ابراهیم گفته که او از اهل صلاح وعبادت وورع وفاضل بود روایت می کرد حدیث را وگفته که خبر داد مرا پدرم ابراهیم، گفت حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم علیه السلام گفت حدیث کرد مرا از امام جعفر بن محمّد علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا پدرم امام محمدباقر علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین علیه السلام، گفت حدیث کرد پدرم امام حسین علیه السلام شهید کربلا، گفت حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و سلم، گفت: حدیث کرد مرا جبرییل علیه السلام از خدای تعالی که فرموده لااله الاّ اللّه حصار من است، پس هر که بگوید آن را، داخل شود در حصار من وکسی که داخل شود در حصار من، ایمن خواهد بود از عذاب من. وفات کرد ابوسبحه در بغداد وقبرش در (مقابر قریش) است در جار پدر وجدش ومن تفحص کردم از قبرش دلالت کردند مرا به آن وموضع آن در دهلیز حجره کوچکی است که

ملک ومنازل جوهری هندی است. انتهی. (125)

فقیر گوید: که صاحب (عمده الطالب) نقل کرده که حضرت امام موسی علیه السلام را دو ابراهیم بوده: ابراهیم اکبر، ودر اعقاب داشتن او خلاف است و ابونصر بخاری گفته: او بوده که در یمن در ایام ابوالسرایا خروج کرده و او بلا عقب بوده؛ ودیگر ابراهیم اصغر است که ملقب است به مرتضی ومادرش ام ولدی بوده از اهل نوبه وزنگبار واسمش نجیّه بوده و او را عقب از دوپسر بوده: موسی ابوسبحه وجعفر، ولکن ابوعبداللّٰه بن طباطبا گفته که عقب اوسه پسر بوده موسی و جعفر واسماعیل، وعقب اسماعیل از پسرش محمّد است ومحمّد بن اسماعیل را اعقاب واولاد است در دینور وغیرها که یکی از ایشان است ابوالقاسم حمزه بن علی بن حسین بن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام ومن دیدم او را و او خوب مردی بود، وفات کرد به قزوین، و او را برادران وعموها بود، این بود کلام ابن طباطبا، ولکن شیخ تاج الدّین گفته که ابراهیم را عقب نبوده مگر از موسی وجعفر.

اما موسی ابوسبحه، پس او صاحب اعقاب کثیره است و از هشت پسر از او عقب مانده چهار از آنها کم اولاد بودند و ایشان: عبیداللّه وعیسی وعلی وجعفرند. و چهار دیگر کثیر الاولاد بودند و ایشان محمّد اعرج واحمد اکبر وابراهیم عسکری و حسین قطعی می باشند، وگفته که محمّد اعرج عقبش فقط از موسی الاصغر است ومعروف به (ابرش) است، وموسی عقبش از سه نفر است: ابوطالب محسن وابواحمد حسین وابوعبداللّٰه احمد، اما ابوطالب محسن صاحب عقب است و از

ایشان است احمد که متولد شده در بصره، واما ابواحمد حسین بن موسی ابرش پس او نقیب طاهر ذوالمناقب والد سیدین است. صاحب (عمده الطالب) مدح بسیار از او نموده وحاصلش اینکه ابواحمد نقیب نقباء الطالبیین در بغداد بوده وعلاوه بر نقابت از جانب بهاءالدوله، قاضی القضاه گردیده ومکرر امیر حاج گشته وبا اهلبیتش مواسات می نموده.

ونقل شده که ابوالقاسم (126) علی بن محمّد معاشش کفایت نمی کرد مخارج عیالش را، برای تجارت سفر کرد وملاقات کرد ابواحمد مذکور را، ابواحمد پرسید: برای چه بیرون شدی؟ گفت: خَرَجْتُ فی مَتْجَرٍ؛ یعنی برای تجارت بیرون شدم. ابواحمد گفت: یَکْفیکَ مِنَ الْمَتْجَرِ لِقائی؛ یعنی بس است از تجارت تو ملاقات تومرا. وابواحمد در آخر مر نابینا گشته بود در سنه چهارصد در بغداد وفات کرد وسنش از نود بالا رفته بود وآن جناب را در خانه اش دفن کردند، پس از آن جنازه اش را به کربلا نقل کردند ودر مشهد امام حسین علیه السلام قریب به قبر آن حضرت دفن نمودند وقبرش معروف وظاهر است ومرثیه گفتند او را شعراء به مرثیه های بسیار و از کسانی که او را مرثیه گفته دو پسرش رضی ومرتضی ومهیار کاتب وابوالعلاء معرّی می باشند. (127)

مؤلف گوید: که من ترجمه دو فرزند او سیدین را در کتاب (فوائد الرضویه فی احوال علماء المذاهب الجعفریه) نگاشتم (128) واین مقام را گنجایش ذکر ایشان نیست لکن برای آنکه این کتاب از اسم ایشان خالی نباشد به چند سطر از کتاب (مجالس المؤمنین) در ترجمه ایشان اکتفا می کردیم و در ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل احوال عمر الاشرف بن

علی بن الحسین علیه السلام به مختصری از جلات شأن والده جلیله ایشان اشاره کردیم به آنجا رجوع شود.

ذکر سید مرتضی ورضی رضوان اللّه علیهما

اما سید مرتضی، فَهُوَ السَّیِّدُ الاَجَلّ النِّحْریر الثّمانینی ذوالمَجدین ابوالقاسم الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین الموسی شریف عراق ومجتهد علی الاطلاق ومرجع فضلای آفاق بود رهنمایی که در معارج هدایت ومدارج ولایت علامات قدر وانشراح صدرش به مرتبه اش ظاهر گردیده که از جد ولایت پناه خود لقب شریف علم الهدی به اورسیده. صاحب دولتی که مجاوران مدارس وصوامع نواله روزی از خوان احسان او می خورند ومسافران مراحل مسایل توشه تحقیق و ارمغانی تدقیق از خوشه چینی خرمن فضل او می برند طالبان راه ایمان وسالکان مسالک ایقان در مدرسه شرع ومحکمه عقل استفتاء از رأی روشن او می نمودند و آیینه مشکلات خود را به صیقل هدایت او می زدودند. مدتی مدید به امارت حج که اعظم امور اسلام وصنومرتبه خلیفه وامام است لوای ریاست دین ودنیا برافروخته ودر حجر یمانی که مقام رکن ایمانی است مراسم اسلام به جا آورده ودر عرفات عرفان قدم صدق نهاده وروی بر صفه صفا ومروه مروت آورده. (129)

آیه اللّه علامه حلی در (کتاب خلاصه) گفته که میر را مصنفات بسیار است که ما آن را در (کتاب کبیر ع (خود ذکر کرده ایم وعلمای امامیه از زمان اوتا زمان ما که ششصد ونود وسه از هجرت گذشته است استفاده از کتب او می نموده اند واورکن ایشان ومعلم ایشان است قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ وَ جزاهُ عَنْ اَجْدادِهِ خَیْرَ الجَزاء. (130) ووجه تلقّب او به علم الهدی بر وجهی که شیخ اجل

شهید در (رساله چهل حدیث) وغیره بیان نموده اند آن است که محمّد بن الحسین بن عبدالرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال چهارصد وبیست و بیمار شد وبیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او می گوید به علم الهدی بگوی که بر تو دعایی بخواند تا شفا یابی، محمّد مذکور گوید که از او پرسیدم که کیست علم الهدی؟ فرمودند: علی بن الحسین الموسوی، آنگاه رقعه ای مشتمل بر التماس دعای اجابت مؤدّی به خدمت میر نوشت ودر آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود، وچون آن نوشته به نظر میر رسید از روز هضم نفس خود را لایق آن لقب شریف ندید ودر جواب وزیر نوشت: اَللّه اَللّه في اَمْری فَاِنَّ قَبُولی لِهاذا اللَّقَب شِناعَهٌ عَلیَّ، وزیر به عرض رسانید که واللّه من ننوشته ام به خدمت شما الاّ آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به آن امر کرده بود وبعد از آنکه وزیر به برکت دعای میر مرتضی شفا یافت صورت واقعه را به قادر خلیفه عباسی عرض کرده وابای میر مرتضی را از آن لقب، مذکور ساخت. قادر به میر مرتضی گفت که قبول کن ای میر مرتضی، آنچه جد تو، تو را به آن ملقب ساخته وحکم شد که منشیان بلاغت نشان آن را در القاب او داخل سازند و از آن زمان به آن لقب مشهور شد. (131) ووجه توصیف آن جناب به (ثمانینی) برای آن است که بعد از وفاتش هشتاد هزار مجلد کتاب گذاشت از مقروات ومصنفات ومحفوظاتش، وتصنیف کرد کتابی مسمی به (ثمانین)

وعمر کرد هشتاد ویک سال. (132)

ودر (عمده الطالب) است که دیدم در بعض تواریخ که خزینه کتاب سید مرضی مشتمل بود بر هشتاد هزار مجلد ومن نشنیدم به مثل این مگر آنچه که حکایت شده از صاحب بن عباد که فخرالدوله ابن بویه او را طلبید برای وزارت، او در جواب نوشت که من مردی هستم طویل الذّیل وحمل کتابهای من محتاج است به هفتصد شتر، یافعی گفته که کتابهای اوصد وچهارده هزار مجلد بوده، وقاضی عبدالرحمن شیبانی فاضل، کتابخانه اش از همه تجاوز کرده بود ومشتمل بود بر صد وچهل هزار مجلد. ونقل شده که مستنصر در کتابخانه مستنصریه هشتاد هزار مجلد ودیعه نهاده بو وظاهر آن است که چیزی از آنها باقی نمانده، واللّه الباقی. (133)

وبالجمله؛ سید مرتضی بعد از وفات برادرش سید رضی، نقابت شرفاء وامارت حاج وقضاء قضات به وی منتقل شد ومدت سی سال به همین حال باقی بود تا در سنه چهارصد وسی وشش وفات فرمود، وآن جناب را دختری بوده است نقیه فاضله جلیله که روایت می کند از عمویش سید رضی وروایت می کند از او، شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به (ابن اخوّه) که یکی از مشایخ اجازه قطب راوندی است. (134)

شرح حال سید رضی رحمه اللّه

(وَ اما السیّد الرّضیّ، فَهُوَ الشَّریفُ الاجَلُّ مُحَمَّدُ بْن الحُسَین الموسوی)، کُنیَت شریفش ابوالحسن، لقب مرضیش رضی وذوالحسبین، برادر میر مرتضی علم الهدی، نقیب علویه واشراف بغداد بلکه قطب فلک ارشاد ومرکز دایره رشاد بود، صیت بزرگی وجلالت او را گوش ملک شنیده وآوازه فضل وبلاغت اوبه ایوان فلک رسیده، اشعار دلپذیرش دست تصرف از دامن فصاحت آرایی در شاخ بلند سحر آزمایی

زده وپای ترقی از حضیض بلاغت گستری بر ذروه شاهق معجزه پروری نهاده پایه فضل وکمال ومعانی وافضال او از آن گذشته که زبان ثنا ومدحت از کنه رفعت آن عبارت تواند کرد، چه ظاهر است که چون جمال بغایت رسد دست مشاطه بیکار ماند وچون بزرگی به حد کمال کشد بازار وصافان شکسته گردد:

ز روی خوب تو مشّاطه دست باز کشید

که شرم داشت که خورشید را بیاراید. (135) ابن کثیر شامی گفته که میر رضی الدّین بعد از پدر، نقیب علویه بغداد شد واو فاضل ودیندار بود ودر فنون علم ماهر بود وسخی وجواد وپرهیزکار بود وشاعر بی نظیر بود تا آنکه گفته که اواشعر قریش بوده در پنجم محرم سنه چهارصد وشش وفات یافت وفخر الملک وزیر سلطان بهاء الدوله دیلمی وقضات واعیان بر جنازه او حاضر شدند ووزیر مذکور بر اونماز گزارد وبعد از آن منصب نقایت او با دیگر مناصب علیّه شرعیه مانند امارت حج وغیره به برادر بزرگ او میر مرتضی مفوض شد.

ومیر مرتضی وابوالعلاء معرّی وبسیاری از افاضل شعراء در مرثیه او اشعار خوب گفتند و از جمله مرثیه معرّی این یک بیت است:

تَکْبیرتانِ حِیالَ قَبْرِکَ لِلْفَتی

مَحْسوبَتانِ بِمعُمْرَهٍ وَ طَوافٍ

انتهی. (136)

مصنفات آن بزرگوار در نهایت جودت وامتیاز است از جمله: (حقایق التنزیل) و (مجازات القرآن) و (مجازات النبویه) و (خصائص الائمه) وکتاب (نهج البلاغه) است که در اجازات از آن به (اخ القرآن) تعبیر می کنند چنانکه از صحیفه سجادیه به (اخت القرآن)؛ وشروح بسیار بر آن شده الی غیر ذلک.

ثعالبی در وصف سید رضی گفته که حفظ کرد قرآن را بعد از سی سالگی به

مدت کمی وعارف بود به فقه وفرائض به معرفت قویه، ودر لغت وعربیت امام وپیشوا بود. وابوالحسن عمری گفته که دیدم تفسیر او را بر قرآن ویافتم آن را احسن از همه تفاسیر، وبود به بزرگی تفسیر ابوجعفر طوسی یا بزرگتر وآن جناب صاحب هیبت و جلالت وورع وعفت وتقشّف بود ومراعات می کرد اهل وعشیره خود را واو اول طالبی است که قرار داد بر خود سواد را وبود عالی همت وشریف النّفس قبول نمی کرد از احدی صله وجایزه تا آنکه رد کرد صله وجایزه های پدر خود را وقبول نکرد، وکافی است همین مطلب در شرف نفس وبلندی همت او، وپادشاهان بنی بویه هرچه کردند که قبول کند از ایشان عطا وجایزه قبول نفرمود وخشنود می گشت به اکرام وصیانت جانب واعزاز اتباع واصحابش انتهی. (137) وبدان که (نقیب) در لغت به معنی کفیل وامین وضامن وشناساننده قوم است ومراد از نقیب که در ترجمه سیدین ووالد ایشان ذکر شده آن است که امور شرفاء وطالبیین را کفالت نماید وانساب ایشان را حفظ کند از اینکه کسی از آن سلسله خارج شود یا خارجی در آن داخل شود.

وبدان نیز که سید رضی را فرزندی است بسیار جلیل وعظیم الشأن مسمی به عدنان، قاضی نوراللّه در وصف او گفته: السید الشریف المرضی ابواحمد عدنان بن الشریف الرضی الموسوی شریف بطحای فضل وکرم ونقیب مشهد دانش بود، لوای علوشان وسموّ مکان او به سمای رفعت وسماک علو نسبت احمدی رسیده وبر خلعت حشمت واحترام واعلا نزاهت طهارت (اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا) (138) کشیده.

شعر

تفاخر نموده به اوآل هاشم

تظاهر فزوده

به اوآل حیدر

به اجداد اوعز بطحا ویثرب

به اسلاف اوفخر محراب ومنبر

بعد از وفات عم خود میر مرتضی رضی اللّه عنه متولی نقابت علویه شد وسلاطین آل بویه او را تعظیم بسیار می نمودند، وابن حجاج شاعر بغدادی را در مدح او قصاید بسیار است. (139)

واما ابوعبداللّه احمد بن موسی الابرش برادر ابواحمد نقیب والد سیدین، پس از اعقاب اوست سیدی جلیل ابوالمظفر هبه اللّه ابن ابی محمّد الحسن بن ابی البرکات سعداللّه بن الحسین بن ابی محمّد الحسن بن ابی عبداللّه احمد بن موسی الابرش بن محمّد بن ابوسبحه موسی بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام، عالم فاضل صالح عابد محدث کامل صاحب کتاب (مجموع الرّائق من ازهار الحدائق) معاصر علامه حلی رحمه اللّه است. صاحب (عمده الطالب) گفته که ابوالمظفر هبه اللّه جد سادات موسوی بغداد است و ایشان بیتی جلیل بودند، لکن فاسد کردند انساب خود را به آنکه زن گرفتند از کسانی که مناسب ایشان بودند، و از احفاد احمد اکبر بن موسی ابوسبحه بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام شمرده شد سید احمد رفاعی که از مشایخ طریقه شافعیه واصحاب کرامات معدوده است ووفات کرده در بیست دو جمادی الاولی سنه پانصد وهفتاد وهشت در ام عبیده (وآن بر وزن سفینه) دهی است نزدیک واسط ومدفون شده در قبه جد مادریش شیخ یحیی کبیر بخاری انصاری. (140) و از احفاد ابراهیم عسکر بن موسی ابوسبحه است ابواسحاق ابراهیم بن الحسن بن علی بن المحسن بن ابراهیم عسکر که شرف الدوله بن عضدالدوله او را ولایت نقابت طالبیین داد واونقیب النقباء می خواندند و او را اولاد واعقاب است. و

از جمله ایشان است احمد بن اسحاق که اعقاب اوبه قم و آبه بودند، ومحتمل است قبری که در قم واقع است در بازار مقابل باب شمالی مسجد امام ومعروف است به قبر احمد بن اسحاق همین احمد بن اسحاق موسوی باشد نه احمد بن اسحاق اشعری که قبرش در حلوان است که معروف است به پل ذهاب، وبیاید ذکر اودر اصحاب حضرت عسکری علیه السلام و از احفاد حسین قطعی است آقا سید صدرالدّین عاملی، ومناسب است که ما در اینجا به مختصری از ترجمه ایشان اشاره کنیم:

ذکر سید جلیل وعالم نبیل آقا سید صدرالدّین عاملی اصفهانی

وهو السّید الشّریف محمّد بن سید صالح بن محمّد بن ابراهیم شرف الدّین بن زین العابدین بن نورالدّین بن علی نورالدّین بن حسین بن محمّد بن حسین بن علی بن محمّد بن ابی الحسن تاج الدّین عباس بن محمّد بن عبداللّه بن احمد بن حمزه الصغیر بن سعداللّه بن حمزه الکبیر محمّد ابی السعادات بن محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن ابی الحسن علی بن عبداللّه بن ابی الحسن محمّد المحدث بن ابی الطیب طاهر بن الحسین القطعی بن موسی ابی سبحه بن ابراهیم المترضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام سید الفقهاء الکاملین وسند العلماء الراسخین، افضل المتأخرین واکمل المتبحرین، نادره الخلف وبقیه السلف، ذوالبیت العالی العماد و الحسب الرفیع الاباء والا جداد؛ ووالده اش دختر شیخ علی بن شیخ محی الدّین بن شیخ علی سبط شهید ثانی است ووالدش سید سند ورکن معتمد آقا سید صالح سبط شیخنا الاجل شیخ حر عاملی است؛ چه آنکه والد ماجدش آقا سید محمّد تلمّذ کرده بر شیخ حرّ عاملی وتزویج کرده کریمه او را وحق تعالی

روزی فرموده او را از آن مخدره جلیله سید صالح که از اعلام علماء عصر خود ومرجع ریاست امامیه در بلاد شامیه بوده، ولادتش سنه هزار وصد وبیست ودو وهجرتش از جبل عامل به عراق به سبب ظلم وتعدیات احمد جزّار در سنه هزار وصد ونود وهفت بوده در نجف اشرف سکنی گرفت ودر سنه هزار ودویست وهفده وفات کرد. ونیز از بطن کریمه شیخ حرّ عاملی است برادر سید صالح سید محمّد شرف الدّین ابوالسّادد الاشراف آل شرف الدّین که در بلاد جبل عامل می باشند و از ایشان است سید جلیل، عالم فاضل، محدث کامل، آقا سید عبدالحسین بن شریف یوسف بن جواد بن اسماعیل بن محمّد شرف الدّین که صاحب مصنفات قائقه ومؤلفات نافعه جلیله است که از جمله آنها است (فصول المهمه فی تألیف الامه) و (الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام) که در صیدا طبع شده وغیر ذلک ومن زیارت کردم این سید شریف را در بیروت. (اَدامَ الْباری بَرَکاتِ وُجُودِهِ الشَّریفِ وَ اَعانَهُ لِنُصْرَهِ الدِّینِ الْحَنیفِ).

وبرادر سید صدرالدّین سید جلیل وعالم نبیل آقا سید محمدعلی والد سید علامه آقا سید هادی است که والد سید سند محدث جلیل وعالم فاضل کامل نبیل، البحر الزّاخر والسحاب الماطر، البارع الخیر الماهر، کنز الفضائل ونهرها الجاری شیخنا الاجل السید ابومحمّد حسن بن الهادی است که ترجمه ایشان را در کتاب (فوائد الرضویه) نگاشتم. (141)

وبالجمله؛ سید صدرالدّین در حجر والدش تربیت شده ودر سنه هزار وصد ونود وهفت از جبل عامل به اتفاق والدش به عراق آمد ودر نجف ساکن شدند، ودر سنه هزار ودویست وپنج که سنش به دوازده سال رسیده

بود کربلا مشرف شد وبه درس استاد اکبر آقای بهبهانی ودرس علامه طباطبائی بحرالعلوم حاضر شد.

گویند سید بحرالعلوم مشغول به نظم (درّه) بود وهر چه به نظم در می آورد بر او عرضه می فرمود به جهت مهارت او در فن شعر وادب، ودر سنه هزار ودویست وده از صاحب (ریاض)، اجازه طلبید، سید (ریاض) او را اجازه داد وتصریح کرد به اجتهاد او در احکام وشیخ اکبر صاحب (کاشف الغطاء) دختر خود را تزویج او نمود وحق تعالی آقا سید محمدعلی معروف به آقا مجتهد را که نادره عصر ویگانه دهر بود از آن مخدره به او مرحمت فرمود وبعد از چندی که ساکن نجف اشرف بود به عزم زیارت حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان سفر کرد وطریق مراجعت را از یزد واصفهان قرار داد، وچون به اصفهان رسید در آنجا اقامت فرمود ومرجع تدریس وقضا گردید، جماعتی از علما بر او تلمّذ کردند، و از جمله شیخ الطائفه علامه انصاری وسید صاحب روضات وبرادرش وآقا سید محمّد شفیع صاحب روضه، واین سید جلیل، بکاء وکثیر المناجات بوده.

نقل شده که شبی از شبهای ماه رمضان داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد، بعد از زیارت نشست پشت سر مقدس وشروع کرد به خواندن دعای ابوحمزه همین که شروع کرد به کلمه (اِلهی لاتُؤَدِّبْنِی بَعُقُوبَتِکَ) گریه او را گرفت و پیوسته این کلمه را مکرر کرد وگریه کرد تا غش کرد و او را از حرم مطهر بیرون آوردند! ودر امر به معروف ونهی از منکر بسیار ساعی بود واقامه حدود به اصفهان می نمود وچندان معصیت در نظرش عظیم بود که گویند وقتی چنان

اتفاق افتاد که حاضر شد در مجلسی که برپا شده بود برای عزاء حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارواحنا فداه ودر آن مجلس جماعتی از اعیان واشراف بودند ناگاه وارد شد در آن مجلس یکی از شاهزادگان که ریشش را تراشیده بود چون نظرش به صورت او افتاد فرمود که: (حَلْقُ اللِّحْیَهِ مِنْ شَعارِ المَجُوسِ وَ صارَ مِنْ عَمَلِ اَهْلِ الْخِلافِ)؛ تراشیدن ریش از شعار گبران وعمل اهل خلاف است واین مرد ریش خود را تراشیده وآمده در این مجلس که منعقد شده برای عزای سیدالشهداء علیه السلام و منی می ترسم که هرگاه روضه خوان بالای منبر رود واین مرد در اینجا باشد سقف فرود آید، پس در آن مجلس نماند وبیرون رفت، واین بزرگوار زاهد وقانع وکثیر العیال بود، وبه همان نحوکه در نجف زندگانی می کرد در اصفهان نیز زندگانی کرد و در آخر عمر ضعف واسترخانی در اعضایش عارض شد شبیه به فلج ودر خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود که تو میهمان منی در نجف، دانست که وفاتش نزدیک است، از اصفهان حرکت کرد به نجف اشرف ودر سنه هزار ودویست وشصت وچهار در آنجا وفات کرد ودر حجره ای که در زاویهٔ غربیه صحن مطهر است متصل به باب سلطانی به خاک رفت. ودر آن حجره جماعتی مدفونند از اکابر علماء اعلام وفقهاء عالیمقام مانند مرحوم خلد مقام عالم ربانی و زنده جاودانی جناب حاج ملا فتحعلی سلطان آبادی ومرحوم مغفور حاج میرزا مسیح تهرانی قمی که در همان سال وفات سید وفات کرد وجناب شیخ اجل اکمل عالم زاهد جامع فنون عقلیه ونقلیه، حاوی فضایل عملیه وعلمیه،

صاحب نفس قدسیه وسمات ملکوتیه ومقامات علیه، عالم ربانی وابوذر ثانی آقا شیخ محمّد حسین اصفهانی والد شیخنا الاجل، طود الفضل والا دب، وارث العلم عن اب فاب، جناب آقا شیخ محمّد رضا اصفهانی دام ظلّه؛ وآقا سید صدرالدّین را مصنفات بسیار است که در (روضات الجنات) و (فوائد الرضویه) مذکور است وصاحب روضات ترجمه او را نگاشته وگفته که نهایت شفقت با من داشت واعانت کرد مرا بر تصنیف روضات؛ (142) وبالجمله؛ روایت می کند از والد ماجدش از جدش سید محمّد از شیخ حر عاملی، ومن روایت می کنم از شیخ خود ثقه الاسلام نوری از علامه انصاری از آن بزرگوار، پس روایت من از صاحب وسایل از طریق اوپنج واسطه است. واولاد واحفادش علما وفقها و افاضل می باشند وچون مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد اکتفا می کنیم به ذکر فرزند جلیلش مرحوم حجه الاسلام آقای صدر واقصار می کنیم در ذکر اوبه آنچه سیدنا الاجل ابومحمّد آقا سید حسن در (تکلمه امل الامل) نگاشته فرموده السید اسماعیل بن السید صدرالدّین پسر عم والد مؤلف این کتاب حجه الاسلام معروف به آقا سید اسماعیل یکی از مراجع امامیه است در احکام دینیه عالم فاضل، فقیه اصولی، محقق فکور است، در سنه هزار ودویست وهشتاد وپنج متولد شده ووالدش در سنه هزار ودویست وشصت وچهار وفات کرده ودر حجر برادر اکبرش آقا مجتهد تربیت شده ونظر به پاکی طینت وحسن استعداد وعلو فهمش نگذشت مگر زمان کمی که حاضر شد در درس حجه الاسلام آقا شیخ محمّدباقر بن شیخ محمّد تقی، وشیخ بذل همت فرموده فرمود در تربیت او تا آنکه تفوق پیدا کرد بر ابناء عصر

خود، پس مهاجرت کرد به نجف اشرف در سنه هزار و دویست وهشتاد ویک و تلمذ کرد بر جناب حجه الاسلام میرزای شیرازی وشیخ رازی وشیخ مهدی آل کاشف الغطاء وبعد فاضل جلیل، ادیب کامل وسید فاضل ومهذب کامل، آقا سید صدرالدّین نزیل مشهد رضوی وغیر ایشان، زاد اللّه فی توفیقهم. انتهی. (143)

واما عباس بن موسی بن جعفر علیه السلام پس از ملاحظه نسخه وصیت نامه پدرش موسی بن جعفر علیه السلام که در (عیون اخبار الرضا علیه السلام) است قدح در اووقلت معرفتش به امام زمانش حضرت امام رضا علیه السلام معلوم می شود واگر مقام را گنجایش ذکر بود آن وصیت نامه را نقل می کردم لکن این مختصر را مجال ذکر نیست واللّه العالم.

وجناب سید العلماء والفقهاء آقای سید مهدی قزوینی در مزار (فلک النجاه) فرموده که از اولاد ائمه دو قبری است مشهور در مشهد امام موسی علیه السلام از اولاد آن حضرت لکن معروف نیستند وبعضی گفته اند که یکی از آن دوقبر، عباس پسر امام موسی علیه السلام است که در حق اوقدح شده، انتهی. و اعقاب عباس فقط از پسرش قاسم بن عباس است، صاحب (عمده الطالب) نقل کرده که قاسم بن عباس بن موسی علیه السلام قبرش به شوش در سواد کوفه مشهور است وبه فضل مذکور است. (144)

واما قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام پس سیدی جلیل القدر بوده وکافی است در جلات شأن او آن خبری که ثقه الاسلام کلینی در (کافی) در باب اشاره ونص بر حضرت رضا علیه السلام نقل کرده از یزید بن سلیط از حضرت کاظم علیه السلام در راه مکه ودر

آن خبر مذكور است كه آن حضرت به او، فرمود: خبر دهم تو را اى اباعماره، بيرون آمدم از منزلم پس وصى قرار دادم پسرم فلان ر، يعنى جناب امام رضا عليه السلام را وشريک كردم با او پسران خود را در ظاهر ووصيت كردم به او در باطن، پس اراده كردم تنها او را واگر امر راجع به سوى من بود هر آينه قرار مى دادم امامت را در قاسم پسرم به جهت محبت من او را ومهربانى من بر او و لكن اين امر راجع به سوى خداوند عز وجل است قرار مى دهد آن را هر كجا كه مى خواهد. الخ. (145)

ونيز شيخ كلينى روايت كرده كه يكى از فرزندان امام موسى عليه السلام را حالت موت روى داد وآن حضرت به قاسم فرمود كه اى پسر جان من! برخيز ودر بالين برادرت سوره والصافات بخوان، قاسم شروع كرد به خواندن آن سوره مباركه تا رسيد به آيه مباركه (ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقا اَمْ مَنْ خَلَقْنا) (146) كه برادرش از سكرات موت راحت شد وجان تسليم كرد. (147) و از ملاحظه اين دو خبر معلوم مى شود كثرت عنايت حضرت امام موسى عليه السلام با قاسم، و قبر قاسم در هشت فرسخى حله است ومزار شريفش زيارتگاه عامه خلق است و علما واخيار به زيارت او عنايتى دارند. وسيد بن طاوس ترغيب به زيارت او نموده است؛ وصاحب (عمده الطالب) گفته كه قاسم عقب نياورده. (148)

واما اسماعيل بن موسى الكاظم عليه السلام، پس سيدى است جليل القدر واگر چه علماء رجال اشاره به جلالت او نكرده اند لكن كافى است در مدح او روايتى كه شيخ نقل كرده

در حال ثقه جلیل القدر صفوان بن یحیی، که چون صفوان در سنه دویست وده در مدینه از دنیا رحلت کرد حضرت امام محمّدتقی علیه السلام کفن و حنوط برای او فرستادند وامر کردند اسماعیل بن موسی را که بر او نماز گزارد. (149) واستاد اکبر آقای بهبهانی رحمه اللّه در (تعلیقه) فرموده که کثرت تصانیف اسماعیل اشاره می کند به مدح او وشاید مراد آن مرحوم از کثرت تصانیف او (کتاب جعفریات) باشد که مشتمل است بر جمله ای از کتب فقهیه وجمیع احادیث ان الاّ قلیل به یک سند است که تمام را از پدران بزرگواران خود از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم روایت کرده است وشیخ مرحوم محدث نوری رضی اللّه عنه در خاتمه (مستدرک) اشاره به آن فرموده وآن کتاب در نهایت اعتبار است وتمام آن در (مستدرک وسائل) درج شده. (150) واین اسماعیل ساکن در مصر بوده واولادش در آنجا بودند وپسرش ابوالحسن موسی از علماء مؤلفین است ومحمّد بن محمّد بن اشعث کوفی در مصر (کتاب جعفریات)، را از او، از اسماعیل پدرش روایت می کند وپسر موسی علی بن موسی بن اسماعیل همان است که در ایام مهتدی عبداللّه بن عزیز عامل طاهر او را با محمّد بن حسین بن محمّد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به سامراء حمل کرد ودر آنجا محبوسشان نمودند وبودند تا هر دودر محبس بمردند واسماعیل بن موسی علیه السلام را پسری دیگر است محمّد نام که طول عمر داشته به حدی که در (غیبت شیخ طوسی) در وصف او فرموده:

وَ کانَ اَسَنَّ شَیْخٍ مِنْ وُلْد رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه وآله وسلم وهم فرموده که او ملاقات کرده امام زمان علیه السلام را در مابین مسجدین. (151)

ذکر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام

معروف به (شاء چراغ) مدفون در شیراز وبرادرش محمّد بن موسی علیه السلام

شیخ مفید فرموده که احمد بن موسی سیدی کریم وجلیل وصاحب ورع بوده و حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام او را دوست می داشت ومقدم می داشت، و یک قطعه زمینی با آب آن که معروف بود به یسیره به او بخشیده بود، نقل شده که احمد هزار مملوک از مال خویش آزاد نمود. خبر داد مرا شریف ابومحمّد حسن بن محمّد بن یحیی که گفت حدیث کرد مرا جدم که گفت: شنیدم از اسماعیل بن موسی علیه السلام که می گفت: بیرون رفت پدرم با اولاد خود به بعضی از املاک خود به مدینه، واسماعیل اسم آن ملک را ذکر کرد لکن یحیی فراموش کرد، اسماعیل گفت که بودیم ما در آن مکان وبود با احمد بن موسی علیه السلام بیست نفر از خدم وحشم پدرم، اگر می ایستاد احمد می ایستادند با او، واگر می نشست احمد می نشستند با او، وعلاوه بر این پدرم پیوسته نظر با او بود وپاس او را می داشت و از او غافل نمی شد وما بر نمی گشتیم از آنجا تا آنکه احمد برگشت و طی کرد بیابان را از بین ما. (152)

فقیر گوید: که این احمد معروف به (شاه چراغ) است که در داخل شهر شیراز مدفون است ودر ظاهر نیز از جهت قبه وصحن وضریح وخدام وغیره تعظیم واحترام دارد واین احقر در سنه هزار وسیصد ونوزده در مراجعت از بیت اللّه الحرام از

شیراز برگشتم ودر آن بلده تربت پاک او را زیارت کردم و از باطن آن بزرگوار استمداد نمودم، ودر نزدیکی قبر آن جناب مزاری دیگر است معروف است به میر سید محمّد برادر آن حضرت. صاحب (روضات الجنات) گفته که در بعض کتب رجالیه است که احمد مدفون به شیراز است و مسمی است به سید السادات ودر این زمان مشهور شده به شاه چراغ، وبه تحقیق به تواتر رسیده کرامات باهره از مرقد طاهرش، پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده اند به آنکه احمد بن موسی در شیراز مدفون است. (153)

ومحمّد بن موسی علیه السلام برادر اعیانی (154) احمد نیز مردی جلیل القدر وصاحب فضل وصلاح بوده وپیوسته با وضو وطهارت وصلاه بوده و شبها مشغول وضو ونماز می گشت وچون از نمازها فارغ می شد ساعتی استراحت می کرد، دیگر باره از خواب بر می خاست ومشغول طهارت وصلاه می گشت، باز لختی استراحت می کرد باز بر می خاست ووضو می گرفت ومشغول نماز می گشت واین بود عادت او تا صبح طلوع می کرد؛ چنانچه هاشمیه کنیز رقیه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده وگفته که هیچ گاهی من محمّد را دیدار نکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد می کردم (کانوا قَلیلا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعونَ) (155). (156) صاحب (روضات الجنات) در باب احمدین از (انوار) سید جزائری نقل کرده احمد بن موسی علیه السلام کریم بود وامام حسین علیه السلام او را دوست می داشت ومحمّد بن موسی صالح وورع بود وهر دو مدوفونند در شیراز وشیعیان تبرک می جویند به قبرهای ایشان وبسیار زیارت می کنند ایشان را ومن زیارت کرده ام ایشان را

بسیار. (157)

مؤلف گوید: که محمّد بن موسی علیه السلام را به جهت کثرت عبادتش محمّد عابد می گفتند. وعقب او از پسرش سید ابراهیم است که او را ابراهیم مجاب می گفتند وسبب تسمیه او به مجاب چنانچه سید تاج الدّین بن زهره گفته این است که در حرم سیدالشهداء داخل شد وعرض کرد (اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا)، شنیده شد صوتی در جواب او: (وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا وَلَدی) ! (158) قبر شریفش در حایر مقدس است، واعقاب ابراهیم از سه فرزند است: محمّد حایری واحمد در قصر ابن هبیره وعلی در سیرجان. و از اعقاب محمّد حایری است سید سند نسابه علامه امام الادباء شمس الدّین شیخ الشرف ابوعلنی فخار بن معدّ بن فخار بن احمد بن محمّد بن ابی الغنائم محمّد بن الحسین بن محمّد الحایری بن ابراهیم المجاب بن محمّد العابدین بن الامام موسی الکاظم علیه السلام که از اکابر مشایخ عظام فقهاء کرام صاحب (کتاب الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب) است.

ابن ابی الحدید معاصرش که از علماء اهل سنت است در جزء چهاردهم شرح نهج البلاغه گفته که بعضی از طالبیین در این عصر یعنی سید فخار کتابی در اسلام ابی طالب تصنیف کرده وبرای من فرستاد و از من خواست که من به خط خودم چیز در صحت ووثاقت آن به شعر یا نثر بنویسم ومن چون در اسلام ابوطالب توقف داشتم جایز ندانستم حکم قطعی کنم به اسلامش وهم جراءت نکردم که سکوت کنم از مدح وتعظیمش؛ زیرا که من می دانم اگر ابوطالب نبود اسلام برپا نمی شد ومی دانم که حقش واجب است بر هر مسلمانی که بیاید در

دنیا تا روز قیامت پس نوشتم در پشت کتاب:

وَ لَوْلاَاَبُوطالِبٍ وَابْنُهُ

لَما مَثَلَ الدّینُ شَخْصا فَقاما

فَذاکَ بِمَکّةَ اوی وحامی

وذاک بِیَثْرِبَ جَسَّ الْحِماما

یعنی اگر ابوطالب وپسرش امیرالمؤمنین علیهم السلام نبودند کسی به خدمت دین اسلام نمی ایستاد، پس ابوطالب در مکه پناه داد وحمایت کرد از پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم وامیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه دست بسود قضا وقدر مرگ ران یعنی در نصرت پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم ویاری اسلام شمشیر زد و جهاد کرد تا آنکه دین اسلام از ابوطالب وعلی بن ابی طالب علیهما السلام برپا شد. (159)

وبالجمله؛ روایت می کند از سید فخار والد علامه وسید احمد بن طاوس ومحقق حلی واوروایت می کند از شیخ جلیل فقیه شاذان بن جبرییل قمی از عمادالدّین طبری از مفید ثانی از شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی رضوان اللّه علیهم اجمعین و پدرش سید شریف ابوجعفر معدّ (به تحریک وتشدید دال) نقیب طاهر صاحب جاه عریض وبسط عظیم وتمکن تام بوده، واواست که بند بر بست بر شظ فلّوجه، وابوجعفر نقیب بصره او را مدح کرده در اشعار خویش وچون وفات کرد در نظامیه بر اونماز خواندند ودر حایر دفنش نمودند، وسید فخار پسرش او را مرثیه گفت: بقوله:

اَبا جَعْفَرٍ اِمّا ثَوَیْتَ فَقَدْ ثَوی

بِمَثْواکَ عِلْمُ الدّینِ وَ الْحَزْمُ وَ الْفَهْمُ

سَیَبْکیکَ جُلُّ الْمُشْکِلِ الصَّعْبِ حَلُّهُ

بِشَجْوٍ وَ یَبْکیکَ الْبَلاغَةُ وَ الْعِلْمُ

وپسرش نسابه وزینت مسند نقابه جلال الدّین عبدالحمید بن فخار والد عالم جلیل علم الدّین المرتضی علی بن عبدالحمید استاد ابن معیّه استاد شیخ شهید است.

ونیز از اعقاب محمّد حایری است سید شمس الدّین محمّد بن جمال الدّین احمد استاد شهید قدس سره چنانچه در اجازه

سید محمّد بن حسن بن ابی الرضا العلوی تلمیذ شیخ نجیب الدّین یحیی بن سعید حلی مذکور است وآن اجازه این است:

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحْیمِ، اِسْتَخَرْتُ اللّهَ تَعالی وَ اَجَزْتُ لِلسَّیِّدِ الْکَبیرِ الْمُعَظَّمِ الْفاضِلِ الْفَقیهِ الْحامِلِ لِکتابِ اللّهِ شَرَفِ الْعِتْرَهِ الطّاهِرَهِ مَفْخَرَ الْاُسْرَهِ النَّبُویّهِ شَمسِالدّینِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّیّدِ الْکَریمِ الْمُعَظَّمِ الْحَسیبِ النَّسیبِ جَمالِالدّینِ اَحْمَدِ بْنِ اَبیِ الْمَعالِی جَعْفَرِ بْنِ عَلِیٍّ اَبِی الْقاسِمِ بْنِ عَلْیٍّ اَبِی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ اَبِی الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ اَبِی الْحَمْر بْنِ عَلیٍّ اَبیِ الْقاسِمِ بْنِ عَلِیٍّ اَبیِ الْحَسَنِ الحائِرِیَّ بْن مُحَمَّدٍ اَبِی جَعْفَرِ الْحائِرِیِّ بْنِ اِبْراهیمِ الْمُجابَ الضِّهْرِ الْعُمَری اِبْنِ مُحَمَّدٍ الصَالِح اَبْنِ الاِمامِ مُوسَی الْکاظِمِ علیه السلام.) (160)

ذکر حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام

وذکر بعضی اعقاب او

همانا حمزه بن موسی سیدی جلیل الشأن بوده ودر نزدیک شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام قبری است با بقعه عالیه منسوب به او ومزار عامه ناس است.

ودر روایت نجاشی است: زمانی که حضرت عبدالعظیم در ری مخفی بود روزها روزه می داشت وشبها به نماز می ایستاد وپنهان بیرون می آمد وزیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر او است وراه در میان است ومی گفت: این قبر مردی از فرزندان امام موسی علیه السلام است. (161) علامه مجلسی رحمه اللّه در (تحفه الزّائر) فرموده که قبر شریف امام زاده حمزه فرزند حضرت موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است وظاهرا همان امام زاده باشد که حضرت عبدالعظیم زیارت او می کرده است، آن مرقد منور را هم زیارت باید کرد، (162) انتهی.

واز صاحب (مجدی) نقل شده که گفته حمزه بن امام موسی علیه السلام مکنّی به ابوالقاسم است وقبرش در اصطخر شیراز معروف ومشهور ومحل زیارت

نزدیک ودور است. (163) و از (تاریخ عالم آرا) نقل است که گفته نسب سلسله جلیله صفویه به حضرت حمزه بن موسی علیه السلام منتهی می شود. (164) ومدفن آن امام زاده در قریه ای از قرای شیراز است و سلاطین صفویه برای وی بقعه عالیه بنا نموده اند وموقوفات زیاد قرار داده اند. ودر ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده اند مقبره ای است از امام زاده حمزه.

فقیر گوید: که در بلده طیبه قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه وبه جلالت قدر معروف است واهل این بلده را اعتقاد تمامی است به اودر احترام واکرام او بسیار می کوشند، و از برای اوصحن وقبّه وبارگاهی است، و از کلام صاحب (تاریخ قم) معلوم می شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی علیه السلام است؛ چنانچه در خلال تاریخ سادات رضائیه که در قم بودند ودر آنجا مدفون شدند گفته که یحیی صوفی به قم اقامت کرد وبه میدان زکریا ابن آدم رحمه اللّه، به نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام وطن ومقام گرفت وساکن بود الخ. وبدان که حمزه بن موسی علیه السلام مکنّی به ابوالقاسم است وعقبش در بلاد عجم بسیار است از دو فرزند قاسم وحمزه.

واما علی بن حمزه: صاحب (عمده الطالب) گفته که او بدون اولاد از دنیا رفت واو مدفون است در شیراز در خارج باب اصطخر، و از برای اومشهدی است که زیارت کرده می شود. وحمزه بن حمزه مادرش ام ولد بوده واودر خراسان مقدم بوه وبزرگ مرتبه. (165) وقاسم بن حمزه را عقب از محمّد وعلی ومحمّد است؛ و از اعقاب محمدند، سلاطین صفویه. وشایسته باشد که

ما در اینجا به اسامی شریفه ایشان وتاریخ جلوس ووفات ایشان اشاره کنیم به جهت اداء بعض حقوق ایشان.

ذكر سلاطين صفويه موسويه

همانا سلاطین صفویه قریب دویست وسی سال سلطنت کردند وترویج دین و مذهب شیعه جعفری نمودند، اول ایشان، شاه اسماعیل اول بود، وهوابن السلطان حیدر بن السلطان شیخ جنید مقتول بن السلطان شیخ ابراهیم بن خواجه علی مشهور به (سیاه پوش) که در سنه هشتصد وسی وسه در بیت المقدس وفات کرد، ومزارش معروف شد به مزار شیخ العجم وهوابن شیخ صدرالدّین موسی بن قطب الاقطاب برهان الاصفیاء الکاملین شیخ صفی الدّین ابوالفتح اسحاق اردبیلی که سلاطین صفویه را به سبب انتسابشان به او، صفویه گفتند، در سنه هفتصد وسی وپنج در اردبیل وفات کرد ودر آنجا به خاک رفت ونزد اودفن کردند جماعتی از اولاد واحفاد او را مانند شیخ صدرالدّین وشیخ زین الدّین وپسرش شیخ جنید وسلطان حیدر وشاه اسماعیل وشاه محمّد خدابنده وشاه عباس اول واسماعیل میرزا وحمزه میرزا وغیر اینشان وهوابن سید امین الدّین جبرئیل ابن سید محمّد صالح ابن سید قطب الدّین ابن صلاح الدّین رشید بن سید محمّد الحافظ بن سید عوض شاه الخواص ابن سید فیروز شاه زرین کلاه ابن سید نورالدّین محمّد بن سید شرف شاه بن سید تاج الدّین حسین بن سید صدرالدّین محمّد بن سید مجدالدّین ابراهیم بن جعفر بن محمّد بن اسماعیل بن ناصرالدّین محمّد بن شاه فخرالدّین احمد بن سید محمّد الاعرابی ابن ابومحمّد قاسم بن حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام. (166)

شاه اسماعیل در مبداء امر با جماعتی از مریدان خود ومریدان آباء عرفاء راشدین خویش از بلاد جیلان خروج کرد

ودر سنه نهصد وشش در حالی که قریب به سن چهارده سالگی رسیده بود جنگ کرد تا بلاد آذربایجان را فتح وتسخیر کرد و سلطنت پیدا کرد وامر نمود که مذهب امامیه را ظاهر کنند وچون سنش به سی ونه سالگی رسید وفات کرد وفرزندش شاه طهماسب بر اریکه سلطنت نشست، واین در روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه نهصد وسی هجری بود که موافق است با کلمه (ظل) چنانکه گفته اند:

شاه انجم سپاه اسماعیل

آنکه چون مهر در نقاب شده

از جهان رفت وظل شدش تاریخ

سایه تاریخ آفتاب شده (167) قبر آن جناب در اردبیل در جوار مزار آباء واجدادش است، وشاه طهماسب که به جای او نشست پنجاه وچهار سال سلطنت کرد، وقزوین دارالسّلطنه اوبوده و معاصر بود با محقق کرکی وشیخ حسین بن عبدالصمد وپسرش وشیخ بهائی رحمه اللّه ومحقق کرکی که نام شریفش شیخ علی بن عبدالعالی وملقب است به نورالدّین ومروج مذهب ودین ومحقق ثانی بلغه اللّه فی الجنان الی اقصی الاعالی ومنتهی الامانی در عصر شاه طهماسب به عجم آمد وشاه مقدم او را عظیم شمرد وگفت: جناب شما اولی می باشید به ملک وسلطنت؛ زیرا که شما نائب امام علیه السلام می باشید ومن از عمال شما می باشم، وآن جناب نزد سلطان مرتبه عظیمه پیدا کرد، ونقل شده که شاه به خط خود در حق این بزرگوار نوشت:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحمانِ الرَّحیمِ چون از مؤدای حقیقت انتمای کلام امام صادق علیه السلام (اُنْظُروا اِلی مَنْ کانَ مِنْکُمْ قَدْ رَوی حَدیثَنا وَ نَظَرَ فِی حَلالِنا وَ حَرامِنا وَ عَرَفَ اَحْکامَنا فَارْضُوا بِهِ حَکَما فَاَنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ حاکِما فَاِذا حَکَمَ بَحُکْمٍ فَمَنْ لَمْ یَقْبَلْهُ

مِنْهُ فَاِنَّما بِحُكْمِ اللّهِ اسَتَخَفَّ وَ عَلَيْنا رَدَّ وَ هُوَ رادٌّ عَلَى اللّهِ وَ هُوَ عَلى حَدِّ الشِّرک) لایح وواضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع حضرت سیدالمرسلین اند با شرک در یک درجه است پس هرکه مخالفت حکم خاتم المجتهدین ووارث علوم سیدالمرسلین ونائب الائمه المعصومین علیهم السلام (لایَزالُ کَاسْمِهِ الْعَلِیِّ عَلِیّا عالِیا) کند ودر مقام متابعت نباشد بی شایبه ملعون ومردود ودر این آستان ملایک آشیان مطرود است وبه سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذ خواهد شد. (کَتَبَهُ طَهْماسِب بن شاه اسْمعیل الصَّفَوِیّ الْمُوسَوی.) (168)

وحکایت شده که در عصر شریف او سفیر از سلطان روم بر شاه طهماسب وارد شد. اتفاقا روزی جناب محقق مذکور در مجلس سلطان تشریف داشتند سفیر او را بشناخت وخواست مابین خود وشیخ، باب جدلی مفتوح کند، گفت: ای شیخ! تاریخ مذهب شما واختراع طریقه شما نهصد وشش است که اول سلطنت شاه اسماعیل باشد واو مطابق است با کلمه مذهب ناحق ودر این، اشاره است به بطلان مذهب شما. محقق بدیههً در جواب او فرمود که ما وشما عرب می باشیم و باید عرب تکلم کنیم چرا می گویی مذهب ناحق بگو (مَذْهَبُنا حَقٌ، فَبُهِتَ الَّذی کَفَرَ وَ بَقِی کَاَنَّما اُلْقِمَ الْحَجَرُ).

بالجمله؛ شاه طهماسب در پانزدهم شهر صفر سنه نهصد وهشتاد وچهار در قزوین وفات کرد و از اتفاقات آنکه جمله (پانزدهم شهر صفر) ماده تاریخ او شده وآثار حسنه وسیرت مستحسنه او را مجال ذکر نیست. وبعد از او پسرش شاه اسماعیل ثانی سلطان شد واوبر طریقه اهل سنت بود وبا اهل ایمان وعلما و سادات بد رفتاری می نمود لاجرم سلطنتش طولی نکشید وقریب یک

سال ونیم سلطنت کرد ودر شب سیزدهم شهر رمضان سنه نهصد وهشتاد وپنج در مجلس طرب خود ناگهان خناق کرد وبمرد. آنگاه برادرش سلطان محمّد مکفوف معروف به شاه خدابنده ثانی سلطان شد وده سال سلطنت کرد، پس تفویض کرد سلطنت را به فرزندش شاه عباس اول در سنه نهصد ونود وشش که مطابق است با کلمه (ظل اللّه)، پس شاه عباس مدت چهل وچند سال در کمال ابهت وجلالت سلطنت کرد ودر سنه هزار ونه پیاده از اصفهان به مشهد مقدس مشرف شد ودر بیست وهشت روز این مسافت بعیده را که قریب به دویست فرسخ است پیاده پیمود، صاحب (تاریخ عالم آرا) این اشعار را در این باب سروده:

غلام شاه مردان شاه عباس

شه والاگهر خاقان امجد

به طوف مرقد شاه خراسان

پیاده رفت با اخلاص بیحدّ

تا آخر اشعار، ودر آخر گفته:

پیاده رفت وشد تاریخ رفتن

از اصفهان پیاده (1009) تا به مشهد (169) مؤلف گوید: که از شاه عباس خیرات وآثار بسیار به یادگار مانده هر که طالب است رجوع کند به (کتاب عالم آراء) وغیره، میرداماد رحمه اللّه در (کتاب اربعه ایام) خود فرموده که پادشاه جمجاه مغفرت بارگاه شاه عباس رحمه اللّه در تمامی مدت مدید که با داعی دولت قاهره صحبت می داشت این ایام را به پاکیزگی وعبادت می گذرانید وغسل می کرد وروزه می داشت وزیارت مأثوره را با فقیر به جا می آورد وتصدقات بسیار می فرمود، تا آنکه فرموده: وشبها با جمعی مخصوص از اهل علم افطار می کرد وبعد از افطار تا قریب نصف شب به صحبت علمی ومباحثات علما با یکدیگر مجلس می گذرانید. انتهی. (170) سنه هزار وسی وهشت ودر شب بیست

وچهار جمادی الاولی به مرض اسهال در مازندران وفات کرد.

وبعد از او نبیره اش شاه صفی اول فرزند فرزندش صفی میرزای شهید لباس سلطنت پوشیده و چهارده سال سلطنت کرد ودر 12 صفر سنه هزار وپنجاه وسه وفات کرد ودر بلده طیبه قم به خاک رفت وقبر او در جهت قبله روضه حضرت معصومه علیها السلام واقع است واکنون داخل روضه شده است که زنها از صحن زنانه داخل آن مکان می شوند وزیارت می نمایند حضرت معصومه علیها السلام را، سقف ودیوار او مزین است به کاشی معرق بسیار ممتاز و از بناهای شاه عباس ثانی است (در کتیبه این بقعه سوره مبارکه یُسَبِّحُ للّهِ به خط میرزا محمدرضا امامی در کمال حسن وخوبی نوشته شده) وبعد از او فرزندش شاه عباس ثانی به سن نه سالگی بر اریکه سلطنت قرار گرفت ومدت بیست وشش سال سلطنت کرد ورد سنه هزار وهفتاد وهشت در مراجعت از مازندران به اصفهان در دامغان وفات کرد جنازه اش را به قم رسانیدند ودر جوار حضرت معصومه علیها السلام در بقعه بزرگی جنب بقعه پدرش او را به خاک سپردند وبعد از او فرزندش شاه صفی دوم در ششم شعبان سنه هزار وهفتاد وهشت بر تخت سلطنت آرمید.

محقق خوانساری در مسجد جامع شاهی خطبه خوانده نثارها افشاندند و او را شاه سلیمان گفتند وآن جناب پادشاهی بود با عدالت ودر سنه هزار وهشتاد وشش قبّه مطهره حضرت امام رضا علیه السلام را تعمیر کرد وبر تذهیب آن افزود ودر سنه هزار وصد پنج وفات کرده در قم در بقعه نزدیک بقعه شاه عباس به خاک رفت و سلطنت

به فرزندش شاه سلطان حسین منتقل گردید و او آخر سلاطین صفویه بود و متصل شد دولت ایشان به فتنه افاغنه ومحاصره ایشان شهر اصفهان را تا آنکه اهل شهر مضطر شدند ودروازه ها را گشودند افاغنه به شهر ریختند وخون جمله ای از اعیان وعظماء دولت صفویه را ریختند وشاه سلطان حسین را با برادران و فرزندانش حبس کردند.

واین واقعه در سنه هزار وصد وسی وهفت بود وپیوسته سلطان حسین در محبس بود تا سلطان محمود افغان مردود بمرد وسلطان اشرف منحوس به جای وی نشست، پس به امر او، قریب پانصد حمام ومدرسه ومسجد را خراب کردند، و چون فتوری در دولت خود بدید از اصفهان حرکت کرد وامر کرد شاه سلطان حسین را در محبس هلاک کردند واو را بی غسل وکفن بگذاشت واهل وعیال او را اسیر کرد واموالش را به غارت برد، واین واقعه در بیست ودوم محرم سنه هزار وصد و چهل بود، پس مردم بعد از زمانی نعش سلطان حسین را به قم بردند ودر جوار عمه اش حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک پدرش به خاک سپردند.

وبدان نیز که از اعقاب محمّد بن قاسم بن حمزه بن امام موسی علیه السلام است سید جل خاتم الفقهاء والمجتهدین ووارث علوم اجداده الطاهرین مقتدی الانام و مرجع الخاص والعام مولانا الحاج سید محمّد باقر بن محمّد تقی موسوی شفتی اصفهانی معروف به حجه الاسلام تلمیذ جناب بحرالعلوم ومحقق قمی وآقا سید محسن واقا سید علی رضوان اللّٰه علیهم اجمعین جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود در عبادات ومناجات ونوافل واوراد، ورسانیدن فواید به طلاب و فقراء

وسادات، حكايات بسيار از آن جناب نقل شده ومن در كتاب (فوائد الرضويه) كه در احوال علماء اماميه است به برخى از آن وبه مصنفات آن بزرگوار اشاره كردم، اين مقام را گنجايش نقل نيست. (171)

وفات آن جناب در سنه هزار ودويست وشصت (غرس) واقع شد وقبر شريفش در اصفهان مشهور وزيارتگاه نزديک ودور است وفرزندانش سيد سند وركن معتمد جناب حاج سيد اسداللّه كه در جميع كمالات وفضل وفخار وارث آن پدر وثانى آن بحر زخار است، از اجلاّء وتلامذه صاحب جواهر است، گويند مردم در اغلب مكارم اخلاق ومحامد اوصاف او را بر پدر بزرگوارش مقدم مى داشتند. (وَ لَنِعْمَ ما قيلَ):

اِنَّ السَّرىَّ اِذا سَرى فَبِنَفْسِهِ

وَابْنُ السَّرِىِّ اِذا سَرى اَسْراهما.

وفاتش در سنه هزار ودويست ونود (غرص) واقع شد، قبر شريفش در نجف اشرف نزديک باب قبله صحن مطهر است.

واما عبداللّه وعبيد اللّه پسران حضرت امام موسى عليه السلام، پس هر دو صاحب اعقاب مى باشند وچنانكه از بعضى كتب انساب نقل شده جماعتى از اولادهاى او در رى بودند كه از جمله مجدالدّوله والدّين ذوالطّرفين ابوالفتح محمّد بن حسين بن محمّد بن على بن قاسم بن عبداللّه بن الامام موسى الكاظم عليه السلام بوده كه خواهرش ستى سكينه بنت حسين بن محمّد مادر سيد اجل مرتضى ذوالفخرين ابوالحسن المطهر ابن ابى القاسم على بن ابى الفضل محمّد است كه شيخ منتجب الدّين در وصف او فرموده از بزرگان سادات عراق وصدور اشراف است و منتهى شده منصب نقابت ورياست در زمان اوبه سوى او، وعلم ونشانه بوده در فنون از علم، از براى او است خطب ورسائلى قرائت كرده بر شيخ ابوجعفر

طوسی در سفر حج، روایت نموده از برای ما از او سید نجیب ابومحمّد حسن موسوی، (172)، انتهی. (173)

واز بعضی کتب انساب نقل است که در حق او گفته که سید مطهر یگانه دنیا بوده در افضل وبزرگواری وکرامت نفس، کثیر المحاسن وحسن الاخلاق بوده وسفره اش پیوسته پهن ومبذول بوده ومتکلم واهل نظر ومترسّل وشاعر بوده ونقابت طالبیین در ری با او بوده وپدرش ابوالحسن علی الزّکی نقیب ری پسر سلطان محمّد شریف است که در قم مدفون است وبسیار جلیل القدر است ودر ذکر اولادهای عبداللّه الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره رفت.

وبالجمله؛ سید مطهر را دو پسر بوده: محمّد وعلی، اما محمّد بن مطهر را پسری بوده فخرالدّین علی، نقیب قم بوده؛ واما علی بن مطهر را عزّ الدّوله والدّین وشرف الاسلام والمسلمین باشد پسری بوده محمّد نام از اهل علم وفضل وشرف و جلالت وریاست، واو پدر عزّالدّین یحیی است که شیخ منتجب الدّین او را ثناء بلیغ گفته ودر باب اولادهای امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره کردیم. او را خوارزمشاه، شهید کرد. قبرش در طهران می باشد. گویند والدش شرف الدّین را چند دختر بوده واولاد ذکور نداشت چون زوجه اش به یحیی حامله شد، شرف الدّین حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم را در خواب دید عرض کرد یا رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم این بچه که در شکم عیالم است چه نام گذارم؟ فرمود: یحیی، چون آن پسر به دنیا آمد او را یحیی نهادند، آنگاه که شهید شد فهمیدند سرّ نام گذاشتن حضرت رسول صلی اللّه علیه

وآله وسلم او را به یحیی.

وبدان نیز که از اعقاب عبداللّه بن امام موسی علیه السلام است حبر نبیل ومحدث جلیل سید سند سلاله الاطهار والد الاماجد الاعاظم الاخیار المنتشرین نسلا بعد نسل فی الاقطار آقا سید نعمت اللّه جزایری ابن سید عبداللّه بن محمّد بن الحسین بن احمد بن محمود بن غیاث الدّین بن مجد الدّین بن نورالدّین بن سعد الدّین بن عیسی بن عبداللّه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام که تلمیذ علامه مجلسی وآقا سید هاشم احسائی ومحقق سبزواری ومحقق خوانساری ومحدث کاشانی وغیر ایشان است وکتب بسیار تصنیف کرده. خود آن جناب در بعض مصنفات خود شرح حال خود را نوشته وجماعتی نیز احوال او را به شرح نوشته اند مانند نافله اش سید عبداللّه وسید فاضل سید عبداللّطیف شوشتری در (تحفه العالم) و غیر ایشان. وفاتش در قریه جایدر در شب جمعه بیست وسوم شوال سنه هزار و صد ودوازده واقع شده وفرزند جلیلش سید نورالدّین از اهل علم وصاحب رسائل متعدده است وفات کرده در ذی حجه سنه هزار وصد وپنجاه وهشت. روایت می کند از پدرش و از شیخ حرّ عاملی وفرزندش سید اجل عالم متبحر نقاد آقا سید عبداللّه بن نورالدّین بن نعمت اللّه الموسوی از اجلاّء این طایفه است جمع شده بود در او جودت فهم وحسن سلیقه وکثرت اطلاع واستقامت طریقه چنانکه ظاهر می شود از رجوع به مؤلفات شریفه اش که از جمله آنها است (شرح نخبه ع (و (شرح مفاتیح الاحکام) و (ذخیره) وغیرها. و اجازه ای نوشته که در آن شرح کرده حال خود وحال پدر وجد واحوال جمله از مشایخ خود را، روایت

می کند از والدش و از میر محمّد حسین خاتون آبادی وآقا سید صدرالدّین رضوی قمی وآقا سید نصراللّه حایری شهید، وروایت می کند آقا سید نصراللّه از او و این یعنی روایت کردن هر یک از دوشیخ از دیگر در علم درایت موسوم است به مذبّح، ونظیرش روایت علامه مجلسی است از سید علیخان شارح صحیفه، وروایت سد از او وروایت علامه مجلسی از شیخ حر عاملی وروایت شیخ حرّ از مجلسی رضی اللّه عه. وسید اجل شهید سعید ادیب اریب آقا سید نصراللّه موسوی مذکور، آیتی بوده در فهم وذکاء وحسن تقریر وفصاحت تعبیر مدرس بوده در روضه منوره حسینیه وکتب ورسائلی تصنیف کرده از جمله (الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفات) و (سلاسل الذهب) وغیر ذلک، سلطان روم او را در قسطنطنیه شهید کرد. وروایت می کند علامه بحرالعلوم رحمه اللّه از صاحب کرامات آقا سید حسین قزوینی از آقا سید نصراللّه مذکور و از او مولی ابوالحسن جد صاحب جواهر از علامه مجلسی رحمه اللّه.

واز اعقاب عبیداللّه بن موسی علیه السلام است شریف صالح ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن ابراهیم بن محمّد بن عبیداللّه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام علوی موسوی مصری روایت می کند از او شیخ تلعکبری وسماع کرده از او حدیث را در سنه سیصد وچهل و از او اجازه گرفته.

واسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام ملقب به امین است ودر سنه دویست و چهل در مدینه وفات کرد، ورقیه دختر او وعمرش طولانی گشت تا در سنه سیصد و شانزده وفات کرد ودر بغداد به خاک رفت، واعقاب او از پسرانش عباس ومحمّد و حسین وعلی است و

از احفاد او است شیخ زاهد (174) ورع ابوطالب محمّد الملهوس (175) ابن على بن اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام كه صاحب قدر وجالت وجاه وحشمت بوده در بغداد، و از احفاد حسين بن اسحاق است ابوجعفر محمّد صورانى كه در شيراز به قتل رسيده و قبرش در شيراز در باب اصطخر زيارت كرده مى شده وابوالفرج در (مقاتل الطالبيين) گفته كه در ايام مهتدى سعيد حاجب در بصره جعفر بن اسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام را به قتل رسانيد. (176)

مؤلف گويد: در (انساب مجدى) است كه مادر اسحاق بن الكاظم عليه السلام ام ولدى بوده (177) لكن در روايتى كه در (طب الائمّه) است معلوم مى شود كه مادر اسحاق نيز ام احمد بوده وآن روايت چنين است كه اسحاق بن الكاظم عليه السلام روايت كرده از مادرش ام احمد كه گفت فرمود: سيد من، يعنى موسى بن جعفر عليه السلام كه، هر كه نظر افكند به خون خود در شاخ اول حجامت ايمن شود از واهنه تا حجامت ديگر، پرسيدم از سيد خود كه واهنه چيست، فرمود: درد گردن.

وزيد (178) بن موسى عليه السلام را (زيد النّار) مى گفتند؛ به جهت آنكه در ايام ابوالسرايا كه طالبين خروج كردند، زيد به بصره رفت وخانه هاى بنى عباس را در بصره بسوزانيد چنانچه در (تتمه المنتهى) نگارش يافته و چون ابوالسرايا مقتول گشت واركان طالبيين متزلزل شد زيد را مأخوذ داشتند و براى مأمون به مروفرستادند مأمون او را به حضرت رضا عليه السلام بخشيد وزيد زنده بود تا آخر ايام متوكل بلكه زمان منتصر را نيز درک نموده و

او را منادمت نموده ودر (سرّ من رأی) وفات کرد. وبه قول صاحب (عمده الطالب) مأمون او را زهر داد وهلاک شد وافعال زید بر حضرت امام رضا علیه السلام گران آمد و او را توبیخ وتعنیف بسیار فرموده، ودر روایتی حضرت قسم خورد تا زنده باشد با زید تکلم نفرماید. و از فرمایشات آن جناب است که به زید، فرمود: ای زید! آیا مغرور کرده تو را کلام سفله اهل کوفه که گفتند حضرت فاطمه علیها السلام عفت ورزید پس حق تعالی آتش را بر ذریه او حرام نمود، این مختص به حسن و حسین اولاد بطنی آن مخدره است، ای زید! اگر اعتقاد داری که تو معصیت خدا کنی وداخل بهشت شوی وپدرت موسی بن جعفر علیه السلام اطاعت خدا کند و شبها قائم وروزها صائم باشد وداخل بهشت شود، پس تو نزد خدا از پدرت گرامی تر می باشی، چنین نیست که تو اعتقاد کرده ای، به خدا قسم نمی رسد احدی به آن کرامتهایی که نزد خدا است مگر با طاعت وفرمانبرداری حق تعالی وتو گمان کرده ای که توبه آن مراتب خواهی رسید به معصیت خدا پس بدگمانی کرده ای. زید گفت: من برادر تو وپسر پدر تو می باشم، فرمود: تو برادر منی مادامی که اطاعت خدا کنی، پس آن جناب آن آیه مبارکه قرآن مجید را که در حق نوح وپسرش نازل شده است تلاوت فرمود پس فرمود که حق تعالی پسر نوح را بیرون کرد از آنکه اهل او باشد به سبب معصیت او. ودر روایت دیگر فرمود: پس هریک از اقرباء و خویشان ما که اطاعت خدا نکند از

ما نیست، وبه حسن وشا راوی حدیث، فرمود: وتو اگر اطاعت خدا کنی از ما اهل بیت خواهی بود. (179)

ذکر احوال حضرت معصومه علیها السلام

مدفونه به قم وثواب زیارت آن مخدره

اما دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر حسب آنچه به ما رسیده افضل آنها سیده جلیله معظمه فاطمه بنت امام موسی علیه السلام معروفه به حضرت معصومه علیها السلام است که مزار شریفش در بلده طیبه قم است که دارای قبه عالیه وضریح وصحن های متعدده وخدمه بسیار وموقوفات است وروشنی چشم اهل قم وملاذ ومعاذ عامه خلق است ودر هر سال جماعات بسیار از بلاد شدّ رحال کنند وتعب سفر کشند به جهت درک فیوضات از زیارت آن معظمه علیها السلام. و سبب آمدنش به قم چنانکه علامه مجلسی رحمه اللّه از (تاریخ قم) نقل کرده و او از مشایخ اهل قم روایت کرده آن است که چون مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را در سال دویست از هجرت از مدینه به مرو طلبید یک سال بعد از آن خواهرش حضرت فاطمه علیهما السلام به جهت اشتیاق ملاقات برادرش از مدینه به جانب مرو حرکت کرد، پس همین که به ساوه رسید مریضه شد پرسید که از اینجا تا قم چه مقار مسافت است؟ گفتند: ده فرسخ است. پس خادم خود را فرمود که مرا به جانب قم ببر. پس آن حضرت را به قم آورد ودر خانه موسی بن خزرج بن سعد فرود آورد.

وقول اصح آن است که چون خبر آن مخدره رسید به آل سعد همگی متفق شدند که به قصد آن حضرت بیرون روند و از آن حضرت خواهش نمایند به

قم تشریف آورد، پس در میان همه موسی بن خزرج بر این امر تقدم جست همین که به خدمت آن مکرمه رسی مهار ناقه آن حضرت را گرفت وکشید تا وارد قم ساخت ودر خانه خود آن سیده جلیله را منزل داد، پس آن حضرت مدت هفده روز در دنیا مکث نمود وبه رحمت ایزدی ورضوان اللّه پیوست، پس او را غسل داده وکفن نمودند و در ارض بابلان آنجا که امروز روضه مقدسه او است وملک موسی بوده آن حضرت را دفن کردند. (180)

صاحب (تاریخ قم) گفته که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن علی بن بابویه از محمّد بن حسن بن ولید که چون فاطمه علیها السلام وفات کرد او را غسل دادند وکفن کردند وحرکت دادند او را وبردند به بابلان وگذاشتند او را نزدیک سردابی که برای اوکنده بودند، پس آل سعد با هم گفتگو کردند که کیست داخل سرداب شود وجنازه بی بی را دفن نماید؟ بعد از گفتگوها، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که خادمی بود از برای ایشان به غایت پیر که نامش قادر بوده ومرد صالحی بوده او متصدی دفن شود، چون فرستادند عقب آن شیخ صالح، دیدند دونفر سوار که دهان خود را بسته بودند به لثام به تعجیل تمام از جانب رمله یعنی ریگزار پیدا شدند چون نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند ونماز بر آن مخدره خواندند وداخل در سرداب شدند و او را دفن کردند وبیرون آمدند وسوار گشتند ورفتند وکسی نفهمید که ایشان چه کسی بودند. (181)

در روایت اول است که موسی بر سر قبر آن مخدره سقفی از بوریا بنا

کرد تا آنکه حضرت زینب دختر حضرت جواد علیه السلام قبله ای بنا کرد بر روی قبر، و محراب نماز فاطمه علیها السلام هنوز موجود است در خانه موسی بن خزرج.

فقیر گوید: که در زمان ما نیز آن محراب مبارک موجود است وآن واقع است در محله میدان میر معروف است به (ستیّه) یعنی معروف به (ستی) وستی به معنی خانم وبی بی است.

بدان که در بقعه حضرت فاطمه جماعتی از بنات فاطمیه وسادات رضائیه مدفونند، مانند زینب وام محمّد ومیمونه دختران حضرت امام محمّد جواد علیه السلام، در نسخه ای از (انساب مجدی) دیدم که میمونمه دختر امام موسی علیه السلام با معصومه فاطمه است وبریهه دختر موسی مبرقع وام اسحاق جاریه محمّد بن موسی وام حبیب جاریه محمّد بن احمد بن موسی رضوان اللّه تعالی علیهم اجمعین واین کنیزک مادر ام کلثوم دختر محمّد بوده است. ودر فضیلت زیارت حضرت فاطمه بنت موسی علیه السلام روایات بسیار وارد شده از جمله در (تاریخ قم) مروی است که جماعتی از مردم ری خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند وگفتند: ما از مردم ری هستیم. حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم! ایشان عرض کردند که ما از مردم ری هستیم! دیگر مرتبه حضرت همان جواب را فرمود، آن جماعت چند کرّت این سخن را گفتند و همین جواب را شنیدند، آنگاه حضرت فرمود: همانا از برای حق تعالی حرمی است وآن مکه است، وبرای رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم حرمی است وآن مدینه است. وبرای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است وآن کوفه است، و از برای ما اهل

بیت حرمی است وآن بلده قم است وبعد از این دفن شود در آنجا زنی از اولاد من که نامیده شود به فاطمه، هر کس او را زیارت کند بهشت از برای او واجب شود، راوی گفت: وقتی که آن حضرت این فرمایش نمود هنوز متولد نشده بود امام موسی علیه السلام. (182)

روایت شده که حضرت امام رضا علیه السلام به سعد اشعری قمی فرمود که ای سعد! نزد شما قبری از ما هست. سعد گفت: فدای تو شوم! قبر فاطمه دختر امام موسی علیه السلام را می فرمایی؟ فرمود: بلی، هر که او را زیارت کند وحق او را بشناسد از برای او است بهشت، وبر این مضمون روایات بسیار است. (183) قاضی نوراللّه در (مجالس المؤمنین) فرموده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت آگاه باش به درستی که از برای خدا حرمی است وآن مکه است و از برای حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم حرمی است وآن مدینه است و از برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است وآن کوفه است، آگاه باش به درستی که حرم من وحرم اولاد من بعد از من در قم است، آگاه باش به درستی که قم کوفه صغیره است وهمانا از برای بهشت هشت در است سه در آنها به سوی قم است، ووفات کند در قم زنی که از اولاد من باشد، ونام او فاطمه دختر موسی علیه السلام است که داخل می شوند به سبب شفاعت او شیعه من جمیع ایشان در بهشت. (184)

بدان که در (کافی) روایت شده از یونس بن یعقوب که چون حضرت موسی علیه السلام رجوع کرد

از بغداد وتشریف برد به مدینه در فید که نام منزلی است دختری از آن حضرت وفات یافت در آنجا او را مدفون نمودند وحضرت فرمود بعضی موالی خود را که قبر او را گچ اندود کند وبنویسد بر لوحی اسم او را و بگذارد آن را در قبر او. (185) ودر (تاریخ قم) است آنچه که حاصلش این است:

چنین رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا کسی را که همسر وهم کفو ایشان بود نمی یافتند، وحضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بیست ویک دختر بوده است وهیچ یک شوهر نکرده اند. واین مطلب در میان دختران ایشان عادت شده، ومحمّد بن علی الرضا علیه السلام به شهر مدینه ده دیه وقف کرده است بر دختران وخواهران خود که شوهر نکرده اند و از ارتفاعات آن دیه ها نصیب وقسط رضائیه که به قم ساکن بوده اند از مدینه جهت ایشان می آوردند.

پی نوشت ها

117- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/349.

118- (عمده الطالب) ص 196.

119- وکلثم (نسخه بدل).

120- در نسخه ای از (انساب مجدی) دیدم (ومحتمل است که ملحق شده باشد) مکتوب بود که شنیدم از امیر محمّد هادی بن میر لوحی مورخ که این زینب مدفونه در قریه ارزنان از قرای اصفهان، دختر بلافاصله حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

121- عباسه، محتمل نیست بلکه یقینا ملحق شده؛ زیرا که انساب مجدی تألیف شیخ ابوالحسن علی بن ابی الغنائم است چنانچه مرحوم مؤلف در جلد اول، در شرح اولاد عمر الاطرف ابن امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر فرموده وشیخ ابوالحسن مذکور در اواسط قرن پنجم هجری

فوت نموده وامیر محمّدهاد بن میرلوحی در قرن یازدهم متولد گردیده پس مسلما عبارت مذکوره از کاتب انساب مجدی است وملحق به اصل کتاب است. (ابراهیم احمدی میانجی).

122- (ارشاد شیخ مفید) 2/244.

123- (عمده الطالب) ص 197.

124- (ارشاد شیخ مفید) 2/246.

125- (غایه الاختصار) ص 87 88.

126- این ابوالقاسم پدر شریف ابوالوفاء محمّد بن علی بن محمّد ملقطه بصری است که معروف به ابن صوفی است وپسر عموی جد صاحب مجدی است. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

127- (عمده الطالب) ص 201 204.

128- ر. ک: (فوائد الرضویه) ص 282 وص 495.

129- (مجالس المؤمنین) 1/500.

130- (مجالس المؤمنین) 1/503، (خلاصه الاقوال) ص 95.

131- (اربعین شهید اول) ص 51، حدیث 23، (مجالس المؤمنین) 1/501.

132- (مجالس المؤمنین) 1/501.

133- (عمدد الطالب) ص 206، (مراه الجنان یافعی) 2/318، تحقیق: خلیل المنصور.

134- (ریاض العلماء) 5/409.

135- (مجالس المؤمنین) 1/503 504.

136- (مجالس المؤمنین) 1/504، (تاریخ ابن کثیر) 12/4.

137- (مجالس المؤمنين) 1/504، (رياض العلماء) 4/55.

138- سوره احزاب (33)، آيه 33.

139- (مجالس المؤمنين) 1/506.

140- (عمده الطالب) ص 211.

141- (فوائد الرضويه) ص 123.

142- (روضات الجنات) 4/128، (فوائد الرضويه) ص 214.

143- (تكمله أمل الامل) ص 104.

144- (عمده الطالب) ص 230.

145- (الكافى) 1/312.

146- سوره صافات (37)، آيه 11.

147- الكافى) 3/126.

148- (عمده الطالب) ص 198.

149- (رجال كشى) 2/792.

150- (مستدرک الوسائل) 3/293، چاپ سه جلدى.

151- (الغيبه) شيخ طوسى ص 162.

152- (الارشاد) شيخ مفيد 2/245.

153- (روضات الجنات) 1/43.

154- يعنى برادر پدر مادرى.

155- سوره ذاريات (51)، آيه 17.

156- (ارشاد شيخ مفيد)

.2/245

157- (روضات الجنات) 1/44.

158- (غایه الاختصار) ابن زهره ص 89.

159- (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید 14/83.

160- (بحارالانوار) 104/ 152 153.

161- (رجال کشی) ص 248.

162- (تحفه الزائر) ص 508؛ (تحفه الازهار) 3/323.

163- (تحفه الازهار) ضامن بن شدقم 3/323.

164- (عالم آرای عباسی)، تصحیح: دکتر رضوانی.

165- (عمده الطالب) ص 228.

166- (عالم آرای عباسی) 1/13، تصحیح: دکتر رضوانی.

167- (تاریخ عالم آرای عباسی) 1/75، به جای (شاه انجم سپاه)، (شاه گردون پناه) ذکر شده است.

168- ر. ک: (ریاض العلماء) 3/455 460، (فوائد الرضویه) ص 305.

169- (تاریخ عالم آرای عباسی) 2/982 984.

170- (اربعه ایام میرداماد) ص 42، چاپ کنگره خوانساری.

171- (فوائد الرضویه) ص 426 429.

172- این سید جلیل نجیب الدّین ابومحمّد حسن بن محمّد بن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن قاسم بن موسی بن عبداللّه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام است که شیخ منتجب الدّین از او روایت می کند در

حق او گفته الخ، ابن مطهر قرائت کرده بر سید اجل ذوالفخرین سید مطهر رفع اللّٰه تعالی درجاته.

173- (الفهرست) شیخ طوسی، ص 100.

174- (فی (المجدی): انّه کان یعمل الحدید زهدا.

175- الملهوس بن الملهوس.

176- (مقاتل الطالبیین) ص 530.

177- (المجدی) ص 118.

178- در انساب (مجدی) است که مادر زید ام ولد بوده و او را اولاد بسیار است از جمله امّ موسی بنت زید النار است که در نهایت ورع وزهد بوده. (شیخ عباس قمی رحمه اللّٰه).

179- (بحارالانوار) 49/217 218.

180- (بحارالانوار) 48/290.

181- (بحارالانوار) 48/290.

182- (بحارالانوار) 48/317.

183- (بحارالانوار) 99/265.

184- (مجالس المؤمنین)

.1/83

185- (الكافی) 3/202.

سیره

صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام

مقدمه

نویسنده: شمس اللّه ایلامی

متدینان ساده و خوش باور که بدون تأمل در گفته های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می ریزند؛ اینان چون متحجران خوارج اند که کاغذ پاره های بر سرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند.

یکی از بحثهایی که امروزه مورد توجه گروهی از افراد جامعه قرار گرفته، مسأله تسامح و تساهل در دین است. این افراد دو دسته اند:

الف مغرضان، کج اندیشان و التقاطی مذهبان که شناخت درستی از دین نداشته، هرچه به نفع نیات پلید خود باشد، می پذیرند و با سلاح تسامح به جنگ دین می آیند.

ب متدینان ساده و خوش باور که بدون تأمل در گفته های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می ریزند؛ اینان چون متحجران خوارجند که کاغذ پاره های بر سرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند.

از آنجا که اگر اسلام از چشمه زلال اهل بیت به ما نرسد نه تنها، شفا بخش نبوده، بلکه سمی مهلک خواهد بود، به نظر می رسد در باره مسأله تساهل و تسامح دینی نیز باید به پیشوایان معصوم علیهم السلام پناه برد تا ما را از زلال خویش سیراب سازند. بررسی ابعاد مختلف سیره این بزرگواران حد و مرز تساهل و تسامح را به خوبی روشن می سازد. این نوشتار سیره امام موسی بن جعفر علیه السلام در این باره را به اختصار بررسی می کند.

دوران امامت این امام همام از سال 148 ه. ق که حضرت امام صادق علیه السلام به شهادت رسید. آغاز شد. آن حضرت در

این دوران با چهار خلیفه سفاک به مقابله پرداخت:

منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی و هارون الرشید خلفای جلاد بنی عباس در این عصر بودند.

سیره امام کاظم علیه السلام نشان می دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می رود و ذره ای سیاسی کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی شود. امام از دو سلاح تقیه و زندان برای دفاع از دین استفاده می کند و در جاهایی که مبسوط الید باشد به ترویج و اقامه احکام دین می پردازد. آنچه به عنوان مدارا و تساهل در زندگی امام کاظم علیه السلام رخ داده است، به زندگی شخصی و گذشت و ایثار آن حضرت مربوط است. نمونه های زیر گوشه ای از برخورد قاطع امام کاظم علیه السلام در جهت عزت و صلابت دینی، اقامه عدل و برپایی حدود الهی است.

الف صلابت امام کاظم علیه السلام

* 1 امام کاظم علیه السلام و قیام فخّ

قیام و نهضت فخ که در نتیجه ستم بسیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد. با روش پیشوای هفتم بی ارتباط نبود؛ زیرا آن حضرت نه تنها از آغاز تا تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن (حسین شهید فخ) نیز در تماس و ارتباط بود. امام هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه ستم پیشه استوار است، به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد ولی باز درجهاد و پیکار کوشا باش. این گروه (عباسیان) مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من دراین راه پاداش شما را از خدای بزرگ می خواهم. » (1)

هادی

عباسی که می دانست قیام فخ بدون مشورت و چراغ سبز امام کاظم علیه السلام صورت نگرفته است، امام را به قتل تهدید کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده؛ زیرا پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد، اگر او را زنده بگذارم (2)

2 صلابت در اجرای حدود

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. اگر در نظامی حدود برای توده مردم که دستشان به جایی نمی رسد. به شدیدترین

سیره امام کاظم علیه السلام

وجه جاری شود ولی وقتی نوبت به دانه درشت ها می رسد، هزار و یک حیله برای تخفیف مجازات آنان به کار رود، آن نظام از اسلام دور شده است. امام کاظم علیه السلام در مورد اجرای حدود می فرماید: منفعت اقامه حد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتر است. و این که در قرآن آمده است: «یحیی الارض بعد موتها» خداوند زمین مرده را زنده می کند. منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر می گزیند تا عدالت را بر پا دارند و با اقامه عدل زمین را زنده کنند. (3)

اسحاق بن عمّار می گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد چگونگی و کیفیت اجرای حد بر شخص زناکار پرسیدم؛ فرمود: شدیدترین نوع تازیانه بر او زده شود. (4)

* 3 ممنوعیت بازی با مقدسات

امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: اگر کسی نزد حاکم فاسقی برود و برای این که دنیایش آباد شود،

آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می شود، ده بار لعنت می گردد. (5)

* 4 عدم سازش بر سر اصول

روزی هارون الرشید به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: می خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را نمی خواهم مگر با حدود آن. هارون گفت: حدود آن را مشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت؛ فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اوّل فدک، عدن است. هارون با شنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حد دوم آن سمرقند و حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی ماند. امام فرمود: من از اول گفتم: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و تو آن را به ما نخواهی داد. (6)

این حدیث نشان می دهد که قضیه فدک رمز حکومت عدل است و امام با بیان این مطلب بر حکومت بنی عباس خط بطلان کشید.

* 5 اقتدار دینی

در یکی از سالها، هارون الرشید برای انجام اعمال حج به مکه رفت. اطرافیان خلیفه مسجدالحرام را خلوت کرده، مانع طواف دیگران شدند. در این هنگام، امام موسی بن جعفر علیه السلام در کسوت مردی که لباس اعراب بیابانی را به تن داشت، وارد شد و بدون توجه به امر و نهی اطرافیان خلیفه به طواف پرداخت و فرمود: اینجا مکانی است که خداوند بین همه مردم از

خلیفه و غیر خلیفه تساوی برقرار کرده است. جالب توجه این که امام در طواف جلوتر از هارون قرار گرفت و هارون پشت سر امام طواف به جای آورد. هنگام استلام حجرالاسود نیز امام قبل از هارون حجر را استلام کرد. بعد از تمام شدن اعمال، هارون که امام را نمی شناخت. گفت: این اعرابی را بیاورید تا علت کارهایش را بازگو کند. وقتی به امام عرض کردند؛ هارون او را خواسته است. امام فرمود: من با او کاری ندارم. اگر او کار دارد، پیش من بیاید. (7)

* 6 مبارزه با کاخ نشینی

روزی امام کاظم علیه السلام وارد یکی از کاخهای هارون در بغداد شد. هارون به قصر خود اشاره کرده و با نخوت وتکبر پرسید: این قصر از آنِ کیست؟ (هدف او از این کار آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آن که کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او دهد، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند در باره آنان می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می ورزند و سیره امام کاظم علیه السلام نشان می دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می رود و ذره ای سیاسی کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی شود.

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است.

هرگاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی گیرند؛ ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند، آن

را طی می کنند، از آیات منصرف خواهم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده، از آن غفلت ورزیده اند. » هارون الرشید از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می کرد با التهاب پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی درنگ فرمود: این خانه ملک شیعیان و پیروان مااست، ولی دیگران آن را بازور تصاحب کرده اند. این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. (8)

* 7 مبارزه با عوامفریبی هارون

یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مسأله انتساب هارون به خاندان رسالت بود و شخص هارون بر این مسأله بسیار تکیه می کرد. او روزی وارد مدینه شد و سمت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رهسپار گردید. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبر پیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود برتو ای پسرعمو. او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانند خلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم علیه السلام که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درود برتو ای پدر. هارون از این سخن سخت ناراحت شد، رنگ صورتش تغییر یافت و بی اختیار گفت: واقعاً این افتخار است. (9)

هارون نه تنها کوشش می کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشد، بلکه به وسایلی می خواست پیامبر زادگی

این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم علیه السلام گفت: شما چگونه ادعا می کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزندان علی علیه السلام هستید؛ زیرا هر کس به جد پدری خود منسوب می شود، نه جد مادری!؟ امام کاظم علیه السلام در پاسخ آیه ای را تلاوت فرمود که خداوند ضمن آن می فرماید: « ... و از نژاد ابراهیم، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند. هدایت کردیم. » آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت وتنها از طریق مادرش مریم نسبتش به پیامبران می رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شمرده می شوند. ما نیز به واسطه مادرمان حضرت زهرا علیها السلام فرزند پیامبریم. (10)

در مناظره مشابه دیگری، امام در پاسخ به این پرسش که چرا شما خود را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می نامید؟ فرمود: ای هارون! اگر پیامبر زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دخترت را به پیامبر تزویج می کنی؟ هارون گفت: نه تنها تزویج می کنم بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می کنم.

امام فرمود: ولی این قضیه در مورد من صادق نیست. نه پیامبر صلی الله علیه و آله دختر مرا خواستگاری می کند و نه من دخترم را به او تزویج می کنم؛ زیرا من از نسل اویم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل پیامبر نیستی. (11)

* 8 نتیجه توهین به مقام ولایت

هارون از ساحری خواست وقتی امام کاظم علیه السلام کنار سفره غذا

نشست، کاری کند اهل مجلس به ایشان بخندند و امام کوچک شود. وقتی سفره حاضر شد خادم امام علیه السلام دست برد که نان را بردارد و نزد امام بگذارد، نان پرید و هارون و اهل مجلس خندیدند. در این لحظه، امام به تمثال شیری که بر پرده ای در اتاق نقاشی شده بود، اشاره کرده وفرمود: ای شیر خدا، دشمن خدا را بگیر. تمثال به صورت شیر واقعی در آمده و ساحر را پاره پاره کرد و بلعید. هارون و اطرافیانش از دیدن این صحنه از هوش رفتند. چون به هوش آمدند، هارون عرض کرد: کاری کنید تا ساحر زنده شود. امام فرمود: اگر عصای موسی آنچه بلعیده بود، برگرداند، این تمثال شیر نیز چنین خواهد کرد. (12)

در این قضیه اهمیت جایگاه امامت و ولایت به خوبی روشن می شود؛ زیرا امام در این مجلس به عنوان رهبری و امامت تشیّع مورد اهانت قرار گرفت نه به عنوان شخص. به همین جهت نیز با قاطعیت به مقابله پرداخت.

* 9 امام و مبارزه با ترویج افکار باطل

هشام بن سالم می گوید: من و ابوجعفر (مؤمن طاق) بعد از وفات امام صادق علیه السلام در مدینه بودیم؛ مردم می گفتند: بعد از امام صادق علیه السلام، عبداللّه امام است، زیرا او پسر بزرگ است. ما بر عبداللّه وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده اند. ما چنان که قبلاً از پدرش می پرسیدیم، در مورد زکات و مقدار آن از او پرسیدیم، گفت: در دویست درهم، پنج درهم و در صد درهم، دو و نیم درهم. گفتیم: حتی مرجئه هم چنین حرفی نزده است، درحالی که حیران بودیم از نزد

او بیرون آمدیم. من و ابوجعفر در کوچه های مدینه سرگردان بودیم و نمی دانستیم کجا برویم و از چه کسی بپرسیم. با خود گفتیم: آیا به سوی مرجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه ور بودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. با نگرانی از این که مبادا این پیرمرد از اعوان و انصار دستگاه خلافت باشد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه موسی بن جعفر علیه السلام هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من. (13)

* 10 امام کاظم و مبارزه با لهو ولعب

علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» آورده است که روزی امام موسی بن جعفر علیه السلام از درخانه بشرحافی در بغداد می گذشت، صدای ساز و او از و غنا و نی و رقص از خانه بشر بلند بود. در این هنگام کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه بیرون بریزد. حضرت به او فرمود: آیا صاحب این خانه آزاد است یابنده؟ کنیزک گفت: آزاد است. امام فرمود: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش می ترسید. کنیزک چون برگشت، بشر علت دیر آمدنش را پرسید. کنیز حکایت را بازگفت. بشر با پای برهنه بیرون دوید، خود را به حضرت رسانده، عذر خواست و به دست آن حضرت توبه کرد. بعد از آن هرگز کفش نپوشید و همیشه پا برهنه راه می رفت. (14)

* 11 امام و مبارزه با خرافات

ابن شهرآشوب می گوید: منصور دوانیقی در یکی از روزهای

نوروز از امام دعوت کرد تا به مناسبت عید نوروز در مجلس شرکت کند. امام فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده، سندی برای این عید نیافتم. این عید، سنت فارسیان است و اسلام آن را محو کرده است. پناه می برم بر خدا از آن که احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد. (15)

ب نمونه هایی از مدارای امام موسی بن جعفر علیه السلام

در مورد مدارای معصومان علیهم السلام با مخالفان، به ویژه کسانی که از روی نادانی و جهالت به آنان اسائه ادب می کردند، روایات متعددی رسیده است. در مورد امام کاظم علیه السلام نیز نگاهی به صفات او، همین مطلب را ثابت می کند. او را «کاظم» می گویند، زیرا در باره مسایل شخصی از کسی خشمگین نشد. در تاریخ آمده است که یکی از مخالفان امام را بسیار می آزرد و حتی به ایشان دشنام می داد. صبر یاران امام به سر آمد و به ایشان عرض کردند: اجازه دهید او را به سزای عملش برسانیم. امام از این کار نهی کردند ونشانی آن مرد را پرسیده، سوار بر مرکبی شد و به سوی مزرعه وی در خارج از مدینه رهسپار گردید. به محض این که مرکب امام وارد مزرعه شد، آن شخص شروع به فحّاشی کرد که چرا وارد مزرعه من شده ای؟

امام علیه السلام فرمود: ارزش مزرعه ات چقدر است و امید داری امسال چه مقدار سود ببری؟

گفت: روی هم دویست اشرفی. امام سیصد اشرفی به او داد و با روی گشاده چند کلمه ای با او صحبت کرد. آن شخص از رفتار زشت خویش پشیمان شد و

از امام عذر خواست. روز بعد آن شخص را در مسجد نشسته یافتند. چون چشمش به امام افتاد، عرض کرد: «اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته» (16) خدا می داند رسالت خود را کجا و نزد چه کسی قرار دهد. (17)

امام و حفظ آبروی دیگران

یکی از نزدیکان امام علیه السلام نقل می کند: شبی امام مشغول استراحت بود که ناگاه بلند شده، به سرعت از اتاق بیرون رفت. من دنبالش حرکت کردم. نزدیک دیوار حیاط شنیدم، دو نفر از غلامان امام از پشت دیوار با دو نفر از کنیزها مشغول صحبت هستند. امام وقتی متوجه آمدن من شد، فرمود: آیا توهم حرفهای آنها را شنیدی؟ گفتم: آری.

صبح حضرت آن دو غلام را به شهری و کنیزها را به شهر دیگری فرستاد تا این راز مخفی بماند و آبروی آنان حفظ شود. (18)

پاورقی ها

1 بحارالانوار، ج 48، ص 169.

2 همان، ص 151.

3 کافی، ج 7، ص 174.

4 همان، ص 183.

5 اختصاص، ص 262.

6 بحار، ج 48، ص 144.

7 مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص؟

8 بحار، ج 48، ص 138.

9 سیره پیشوایان، ص 431.

10 همان، ص 433.

11 همان، ص 432.

12 منتهی الآمال، ج 2، ص 230.

13 همان، ص 221.

14 همان، ص 214. 15 همان، ص 212.

16 سوره انعام، آیه 124.

17 منتهی الآمال، ج 2، ص 211.

18 بحارالانوار، ج 48، ص 119، ح 38.

پرتوی از سیره و سیما

مقدمه

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه 7 صفر سال 128 قمری در روستای «ابواء»، دهی در بین مکّه و مدینه، متولّد گردید.

نام مادر آن حضرت، حمیده است.

آن حضرت در 25 رجب سال 183 قمری، در زندان هارون الرّشید عبّاسی در بغداد، در 55 سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید.

مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می باشد.

امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد.

آن حضرت با دلائل استوار، بیمایگیِ افکار اِلحادی را نشان می داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می ساخت.

کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد.

این کار بر حاکمان حکومت عبّاسی سخت و گران آمد

و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدّت و فشار و شکنجه برخورد کردند.

از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد.

ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردمِ نادانِ زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی رسید. » امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عبّاسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیارند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد. » بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می کرد و می فرمود: «برآنان که ستمکاراند تکیه مکنید که گرفتار دوزخ می شوید. » امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقطین، یکی

از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزارت را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایّام مهدی بپذیرد.

او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترک کند، امّا امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزّت دارند و به تو افتخار می کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند.

ای علی! کفّاره و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، یک مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برایت تضمین می کنم، نزد من ضامن شو که هر یک از دوستان ما را دیدی نیاز او را برآوری و او را گرامی داری و من ضامن می شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد.

ای علی! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اوّل خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است. »

سخن چینی درباره امام (علیه السلام)

پاره ای از فعّالیّت های امام کاظم (علیه السلام) به وسیله سخن چینان به هارون الرّشید میرسید و این امر، کینه و خشم او را برمی انگیخت.

یک بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر (

علیه السلام) جمع آوری می گردد و از شرق و غرب برای او حمل می شود و او را چندین بیت المال است.

هارون به دستگیری امام (علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام (علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می کند و از مردم میخواهد که بر ضدّ حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام (علیه السلام) تحریک کرد.

هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت و امام (علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند.

امام (علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود، متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید. » امام کاظم (علیه السلام) در زندان، شکنجه ها و رنجهای فراوان را تحمّل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می بستند و آزارهای کشنده بر او روا می داشتند.

سرانجام زهری کشنده به او خوراندند و مظلومانه او را به شهادت رساندند.

صفات برجسته امام کاظم (علیه السلام)

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریم ترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو

سوم از شب می گذشت نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا میرسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هر گاه قرآن میخواند مردم پیرامونش جمع می شدند و از صدای خوش او لذّت می بردند.

آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می شد، و به خاطر تسلّط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید.

مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می آزرد و علی (علیه السلام) را دشنام می داد.

برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدّت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود.

روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف مدینه، به کار زراعت مشغول است.

حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد.

آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار.

فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم.

امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او

سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی (علیه السلام) پرداخت. امام (علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما میخواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

بعد از شهادت

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرّشید، سمّی را در غذای آن حضرت گذارد و امام (علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد.

وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می بینید؟گفتند: ما از این آثار چیزی نمی بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند !آن گاه جسد شریف آن حضرت

را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی دیدند.

یعقوبی در تاریخش می گوید: پس از آن که امام کاظم (علیه السلام) مدّت درازی را در زندان های تاریک هارون الرّشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدرانش حدیثم کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می شود و زمین زیر پایش خالی می گردد. » در مدّت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد.

آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده سال در زندان به سر برده است.

حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذارده که والاترینشان حضرت علی بن موسی الرّضا (علیه السلام) می باشد.

از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدم که هر یک با نورانیّت ویژه اش، روشنگر دلهای اهل ایمان و پاک باختگان وادی حقیقت و عرفان است.

سیمای اقتصادی امام هفتم (ع)

اوضاع اقتصادی جامعه عصر امام کاظم (ع)

عبدالرضا عرب

دوران امامت امام کاظم (ع) مقارن با دوران خلافت عبّاسی اول بود و آن امام با چهارتن از خلفای عبّاسی به نام های منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید هم عصر بود. بنابراین،

در مطالعه اوضاع اقتصادی عصر امام کاظم (ع) باید به بیان وضعیت اقتصادی جامعه در عصر اول عبّاسی پرداخت.

این دوران را باید دوران اقتدار و ثبات خلافت عبّاسی دانست. خلفای عبّاسی در این عصر کوشیدند تا در مناطق گسترده تحت قلمرو خود، که حاصل فتوحات قبلی مسلمانان بود، ثبات و امنیت ایجاد کنند. در این دوره، علم، فرهنگ و هنر تعالی پیدا کردند و اقتصاد رونق یافت و نسبت به دوره های قبل، سطح رفاه جامعه بالاتر رفت.

اقتصاد جامعه عبّاسی بر کشاورزی، بازرگانی و صنعت استوار بود. در این میان، کشاورزی مهم ترین رکن اقتصادی به حساب می آمد؛ زیرا هنوز تحولات عظیم صنعتی صورت نگرفته بودند. علاوه بر این، تسلّط مسلمانان بر آب ها و مناطق حاصلخیز زمینه مناسبی برای توسعه کشاورزی ایجاد کرده بود. گسترش قراردادهای کشاورزی، تأسیس دیوان، دریافت خراج از کشاورزان و «دیوان الماء» برای حفظ و صیانت از حقوق کشاورزان شواهد پیشرفت کشاورزی در این دوره اند. 1

پایتخت عبّاسیان دشت حاصلخیز «سواد» بود. هر شهر بزرگی مانند بغداد را روستاها و باغ ها احاطه کرده بود. شهر «واسط» منطقه ای کشاورزی بود که سالانه مقادیر هنگفتی محصول به بار می آورد. 2 فراورده های کشاورزی بسیار گوناگون و متنوع گردیدند. محصولات عمده عراق جو، گندم، برنج، خرما، کنجد، پنبه و کتان بود. میوه ها و سبزی های گرمسیری و سردسیری در دشت حاصلخیز سواد یافت می شدند.

کتاب های فراوانی که در این دوره درباره گیاهان تألیف یا ترجمه شده نشان می دهند که مردم تا چه حد به زراعت ارج می نهادند. 3 وسعت فوق العاده قلمرو خلافت و اوجی که تمدن به آن دست یافته بود، بازرگانی جهانی و دامنه داری پدید آورده

بود. طولی نکشید که بنادری همچون بغداد، بصره، سیراف، قاهره و اسکندریه مراکز مهم تجارت خشکی و دریا شدند. تجّار مسلمان به سوی شرق تا چین می رفتند. 4 بر آنچه گذشت، تراکم موجودی های نقدی در دولت اسلامی عهد عبّاسی را باید افزود که تأثیری بسیار بر فعالیت های تجاری داشت. عوامل مهم دیگری که باعث رشد اقتصادی در این دوره شدند عبارتند از:

تسلط مسلمانان بر سرزمین های طلاخیز زیرنفوذ دولت های بیزانس و ساسانی؛

خراج و جزیه فراوانی که اهل ذمّه به دولت عبّاسی پرداخت می کردند؛

زکات، خمس و مالیات های هنگفت دولتی که از کشاورزان و پیشه وران و سایر اصناف دریافت می شدند.

جدول های مالیاتی دولت عبّاسی نمود آشکاری است از مقادیر سرشار ثروت هایی که به دست عبّاسیان می رسیدند. 5

این همه بیانگر وضعیت اقتصادی دولت عبّاسی در این دوره است. اما اوضاع اقتصادی عامّه مردم چگونه بوده؟ آیا ثروت های دولتی صرف آبادانی و عمران جامعه می شدند؟ و آیا همه مردم در سطح عادلانه از رفاه و آسایش به سر می بردند؟

گرچه غالب گزارش های تاریخی مربوط به وضعیت اقتصادی دولت هستند و مورّخان کمتر به وضعیت اقتصادی توده مردم پرداخته اند، اما شواهد فراوانی نشان می دهند که طبقه وسیعی از مردم تحت حاکمیت عبّاسیان در فقر و تهی دستی زندگی می کردند. نگاهی به اشعار شعرای اجتماعی این مطلب را تأیید می کند؛ از جمله ابوالعتاهیه ضمن اشعاری شکایت آمیز، تصویر دقیقی از وضع اقتصادی جامعه ارائه کرده است:

من مبلغ عنّی الامام نصائحا متوالیه

انّی اری الاسعارَ اسعا رَ الرعیّهِ غالیه

واری الیتامی والارا ملَ فی البیوتِ الخالیه ... 6

شاهد دیگر، شورش ها و قیام های متعدد مردمی است که ریشه در نارضایتی عمومی از اوضاع اجتماعی

و اقتصادی در این عصر داشته اند. آنچه مسلّم است اینکه اموال و دارایی های فراوان دولت، که متعلّق به عامّه مردم بود، به طور عادلانه در بین مردم توزیع نشدند و بیت المال صرف رفاه و آسایش صاحبان حقیقی آن نگشت. فاصله طبقاتی شدیدی حاکم شد. بغداد، که مرکز تجارت و بازرگانی بود، تنها جیب ثروتمندان و بازرگانان را پر می نمود و طبقه متوسط و ضعیف جامعه تحت فشار خراج و مالیات ها نمی توانستند سربلند کنند. خزینه ها و گنجینه های دولتی صرف امور دربار می شدند و خلفا با کنار نهادن سیره و سنّت رسول خدا (ص) و موازین اسلامی و روی کردن به اخلاق و منش پادشاهان و ملوک کافر کیش، سعی در خوش گذرانی و اسراف و تبذیر می نمودند. از خلافت اسلامی تنها اسمی بر جای مانده بود. این دوران، دوران ظهور و بروز پادشاهان ثروتمندی است که نان دنیا را به نام دین می خوردند و عنوان «خلافت» را یدک می کشیدند. امیرالمؤمنین !های فاسد و عیّاش هدایای هنگفت و گزاف به شعرا و آوازه خوانان و مطربان و رقّاصان می دادند، در حالی که عامه مردم در فقر و تنگ دستی و فشار زندگی می گذراندند.

به گفته مسعودی، مجموعه اموالی که منصور به زور از مردم گرفته بود بالغ بر 600 میلیون درهم و 400میلیون دینار بود. او این اموال را به نام «بیت المال» در محل مخصوص نگه داری می کرد و نام صاحب هر مال را بر روی آن می نوشت، بدون آنکه مقداری از آن را به خدمت عامّه مصروف دارد. این مبلغ غیر از مالیات اراضی و خراج هایی بود که منصور در زمان خلافت خود از کشاورزان گرفته بود. 7 سیاست سخت گیرانه اقتصادی

و تحریم و فشار مالی را علیه مردم در پیش گرفته بود تا مخالفان سیاسی خود را به ضعف بکشاند و زمینه قیام ها و شورش های مردمی را از بین ببرد. 8

در دوران هارون الرشید، درآمد سرانه دولت به بالاترین حد خود رسید که تا آن زمان این مقدار برای هیچ حاکم مسلمانی سابقه نداشت.

ابن خلدون موجودی بیت المال در ایّام رشید را بالغ بر 7500 قنطار در سال تخمین زده است. و جهشیاری مجموع درآمد را قریب 500 میلیون درهم و دویست و چهل هزار درهم می داند. 9

عملکرد خلفای عبّاسی از جمله هارون در صرف بیت المال برای برپایی مراسم جشن و پایکوبی و دادن هدایا و بخشش های مالی حیرت آور به مادحان و چاپلوسان درباری بی سابقه بوده است. حکایات بسیاری از بذل و بخشش های دیوانه وار هارون در تاریخ ثبت شده اند.

این وضعیت نامطلوب اقتصادی و عدم توجه خلفا به رسیدگی به وضعیت معیشتی مردم و صرف ثروت های دولتی در جهت عیش و نوش و خوش گذرانی، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی خاصی را در این دوره به دنبال داشت؛ از جمله:

پیدایش فرقه متطوّعه در بغداد؛

گرایش به زهد و تصوف در افرادی که مأیوس از غنی و رفاه بودند و دست از کار اقتصادی کشیده بودند؛

پیدایش شاعران و مادحان و مورّخان درباری که دانش و هنر را در مدح و چاپلوسی خلفا به خدمت گرفته بودند؛

گسترش علوم دنیوی همانند طب، فلسفه و ریاضی که در سایه توجه خلفا و امرا و ثروتمندان رشد یافتند، در حالی که نسبت به علوم دینی خارج از دربار هیچ گونه حمایتی صورت نمی گرفت؛

بروز شورش ها و قیام هایی که

یک پای در مخالفت فکری و سیاسی با دولت عبّاسی داشتند و پای دیگر در بی عدالتی های اجتماعی و نابسامانی های اقتصادی در این دوره. 10

عصر امام کاظم (ع) مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکّام عبّاسی بود. آن ها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند، با مردم و بخصوص با علویان برخورد نسبتا ملایمی داشتند، اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافتند و پایه های سلطه خود را محکم کردند و از سوی دیگر، با بروز قیام های پراکنده ای که به طرفداری از علویان پدید آمد و آن ها را سخت نگران کرد، بنا را بر ستمگری گذاشتند و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند.

امام کاظم (ع) در مرکز فشارهای سیاسی و اجتماعی عبّاسیان قرار داشت، در عین حال، رسالت ایشان آن بود که در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کند و از هر جهت، به هدایت و رهبری فکری و معنوی جامعه بپردازد. 11

با توجه به شناخت اجمالی از اوضاع و شرایط اقتصادی این عصر، زندگی اقتصادی و وضع معیشتی امام کاظم (ع) تبیین می گردد. در این نوشتار، رفتارهای امام کاظم مورد مطالعه قرار می گیرند تا اصول کلی حاکم بر سیره اقتصادی امام در تولید، مصرف و اصلاحات اقتصادی بیان گردند.

منابع مالی امام کاظم (ع)

الف. اموال عمومی

امامت بی تردید محوری ترین جایگاه و نقش را در منظومه اندیشه کلامی شیعه امامیه داراست. رکن اصلی و متمّم امامت، ولایت است. ولایت دارای مراتب گوناگونی است که بالاترین آن «ولایت کلیه و مطلقه الهی» است که به معنای «حق حاکمیت همه جانبه و همه جایی بر همه مخلوقات»

است. این ولایت از سوی خداوند به پیامبر واگذار شده و پس از پیامبر نیز امام صاحب این ولایت است. از شئون ولایت امام، حق مالکیت خاصی است که دین اسلام برای او مشخص کرده و این از خصایص نگرش فقهی شیعه است. مقصود از «مالکیت امام»، مالکیت منصب امامت و رهبری امّت اسلامی است، نه مالکیت شخص امام؛ زیرا این نوع مالکیت از امامی به امام دیگر منتقل می گردد، نه به وارثان طبیعی امام. بنابراین، به جای مالکیت امام، می توان عنوان «مالکیت حکومت اسلامی» را به کار برد.

مالکیت امام شامل دو بخش است: یک بخش ثروت های طبیعی که پیشتر در تملّک کسی قرار نگرفته و در عین حال، از مباحات عامّه به شمار نمی روند؛ مانند: زمین های موات، جنگل ها، مراتع و معادن. بخش دیگر ثروت هایی است که پیشتر در تملّک دیگران بوده و به دلایلی در مالکیت دولت اسلامی در آمده اند؛ مانند: ارث بدون وارث و قطایع ملوک.

مجموعه مواردی که ملک منصب امامت است، تحت عنوان «انفال» قرار می گیرد، چه ثروت های طبیعی که در ابتدا به عنوان ملک امام معرفی شده اند و چه دارایی هایی که از راه های گوناگون در اختیار امام قرار می گیرند. 12

علاوه بر این موارد، خمس، زکات و مالیات های اسلامی همه در اختیار امام قرار می گیرند و امام متصدی و سرپرست توزیع و مصرف آن هاست، ضمن اینکه برای شخص امام نیز در این وجوهات سهمی در نظر گرفته شده است.

البته تمام موارد مزبور زمانی برای امام قابل تحصیل خواهند بود که مسئولیت حکومت اسلامی در اختیار امام باشد و زمانی که این حق از امام غصب شود طبعا این حقوق

مالی نیز، به ناحق و از روی ستم، از امام گرفته خواهند شد. با این همه، امامان معصوم همواره انفال را حق مسلّم خود می دانستند و مسئولیت دریافت و توزیع خمس و زکات را انجام می دادند. این امر بر حاکمان ظالم گران می آمد و همیشه یکی از بهانه های دشمنی و کینه توزی خلفا و سلاطین با امامان شیعه به حساب می آمد.

بخشی از اموال عمومی امام کاظم (ع) شامل خمس، زکات، نذورات، صدقات و موقوفات می شد که این اموال، گاه، مستقیما از سوی شیعیان تحویل امام داده می شد و گاه، از طریق وکلا و نایبان امام دریافت و توزیع می گردید. در این میان، به دلیل جوّ اختناق و فشاری که حکومت علیه امام و شیعیان ایجاد کرده بود، نقش سازمان وکالت دارای اهمیت بیشتری است. در عصر امام کاظم (ع) فعالیت سازمان وکالت به اوج خود رسید و شیعیان در ارتباط با وکلا و نایبان امام، وظیفه پرداخت خمس و زکات و وجوه شرعی را انجام می دادند. با تقویت و گسترش سازمان وکالت در عصر امام کاظم (ع) پرداخت های مالی شیعیان به دفتر وکالت نیز فزونی یافتند. 13 شاید بتوان به عنوان قرینه ای بر کثرت این پرداخت ها، به نقل شیخ طوسی و کشّی درباره کثرت اموال باقی مانده نزد وکلای امام کاظم (ع) پس از شهادت آن حضرت، اشاره کرد:

هنگام شهادت امام کاظم (ع) مبلغ هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان عیسی و مبلغ سی هزار دینار تحویل علی بن حمزه بود. 14

مبلغ سی هزار دینار و شش کنیز در تحویل عثمان بن عیسی رواسی نماینده امام در مصر بود که نقل شده است

پس از شهادت امام هفتم (ع)، علی بن موسی الرضا (ع)، کسی را نزد زیاد قندی و عثمان بن عیسی فرستاد و پیغام داد اموالی را که از پدرم نزد شما مانده است، برای من بفرستید. 15

هشام بن احمر گفت: اموالی را که برای امام هفتم به مدینه بردم، حضرت فرمود: آن را نزد مفضّل بن عمر برگردان. 16

نمونه های متعدد دیگری از فعالیت مالی سازمانی وکالت در عصر امام کاظم (ع) در منابع ذکر شده اند.

قرینه دیگری بر کثرت اموال عمومی امام کاظم (ع) را می توان در سخن علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) جست که در مقام سعایت از امام کاظم (ع) به یحیی بن خالد گفت: اموال از شرق و غرب به سوی او سرازیر است که در خزانه هایی نگه داری می کند و زمینی را به قیمت سی هزار دینار خریده است. 17 از همین رو، بارها هارون آن حضرت را متهم کرد و مورد بازجویی قرار داد که از مردم خراج دریافت می کند و آن حضرت در جواب فرمود:

«والذی بعث محمّدا بالنبوّهِ ما حُمل اِلَی درهما و لادینارا مِن طریقِ الخراجِ لکنّا معاشرَ ابی طالبٍ نقبلُ الهدیهَ التی احلّها اللّه عزّوجلّ لنبیه فی قوله: لو اُهدی لی کراعٌ لَقبِلتُ و لو دعیتُ الی زارعٍ لاَجبتُ و قد عَلِمَ امیرالمؤمنین ضیقَ ما نحنُ فیه و کثرهِ عدوّنا و ما منعنَا السلفَ مِن الخمسِ الّذی نطقَ لنا بِه الکتاب فضاقَ بِنا الامرُ و حرّمت علینا الصدّقهُ و عوّضنا اللّهُ - عزّوجلّ - عنها الخمسَ و اضطُررنا الی قبولِ الهدیه. » 18

گرچه امام در این روایت، دریافت خراج و مالیات از مردم را نفی

کرده اند، اما دریافت خمس و هدایا و وجوه شرعی را تصدیق می کنند. بنابراین، طبق فرمایش امام، شیعیان خمس و زکات و سایر وجوه شرعی را به امام تحویل می دادند و امام مسئولانه به دریافت و توزیع آن ها مبادرت می ورزیدند. قراین متعددی حاکی از تأکیدات امامان شیعه به برقراری سنّت پرداخت وجوه شرعی در میان شیعیان و نکوهش از سستی شیعیان در این زمینه است.

در شریعت اسلام، برای مصرف خمس و زکات موارد خاصی تعیین شده است. امام به عنوان متصدّی این اموال آن ها را در موارد خاص و در چند محور عمده مصرف می نمود:

1. کمک مالی به نیازمندان و فقرا؛

2. کمک به قرض داران و ورشکستگان؛

3. رفع مشکلات و مشاجرات مالی شیعیان و سادات نیازمند؛

4. پرداخت هدیه و صله به شیعیان و شعرای متعهد و افراد تازه مسلمان؛

5. رفع نیازهای اقتصادی بیت امامت.

در مورد کمک های مالی امام به نیازمندان و بخشش به شیعیان و شعرا، در بخش کمک های مالی امام به تفصیل بحث خواهد شد. از جمله می توان به تزویج برخی از فرزندان امام کاظم با اموال ارسالی از سوی وکیل آن جناب یعنی علی بن یقطین اشاره کرد. 19

ب. اموال خصوصی

بخش دیگری از اموال و دارایی های امام کاظم (ع) اموال خصوصی و شخصی امام بود که امام به عنوان فردی عادی و عضوی از اعضای جامعه به روش های متعارف آن ها را به دست می آورد. این بخش نمونه عینی از تأکیدات اسلام بر تولید و گسترش آن در فعالیت های اقتصادی است. اما آنچه مهم است اهداف و انگیزه های تولید و تکیه بر عوامل صحیح و مشروع تولید است که در شیوه امام کاظم به

آن ها اهمیت داده شد.

1. کار و تلاش اقتصادی: مهم ترین و اصلی ترین منبع مالی امام کاظم (ع) کار کشاورزی بود. امام کاظم (ع) از همان دوران کودکی به کار و تلاش مشغول بود. در دوره ای که هم سن و سال های ایشان سرگرم بازی های کودکانه بودند، آن حضرت به کارهای مفید می پرداخت، علاوه بر اینکه در مکتب و مدرسه پدر بزرگوارشان امام صادق (ع) به کسب معارف الهی می پرداخت و در همان سنین کودکی، پاسخگوی سؤالات و مشکلات فکری جامعه نیز بود.

صفوان جمّال می گوید: نزد امام صادق 7رفتم و از رهبر آینده جهان اسلام سؤال کردم و پرسیدم: پس از شما حجت خدا چه کسی خواهد بود؟ امام صادق (ع)، که به دلیل حفظ جان امام کاظم (ع)، گاه از پاسخ دادن آشکار به این سؤال خودداری می کردند، این بار نیز پاسخ دادند: صاحب امر و حجّت خدا کسی است که سرگرم بازی و لهو و لعب نیست.

صفوان می گوید: در همان هنگام، ابوالحسن موسی بن جعفر (ع)، که نوجوان خردسالی بود، وارد شد، در حالی که گوسفندی به همراه داشت و آن را به جلو می راند و به آن خطاب می کرد: بر پروردگارت سجده کن. آن گاه امام صادق (ع) او را به سینه خود چسباند و فرمود: پدر و مادرم به فدایت که اهل بازی و سرگرمی نیستی. «بابی انتَ و اُمّی مَن لا یلهوُ و لایَلعبُ» . 20

اخبار و روایات متعدد تاریخی نشان می دهند که آن حضرت به شغل کشاورزی اشتغال داشت و از این طریق امرار معاش می کرد و شغل دیگری برای آن امام گزارش نشده است. این اخبار عمدتا مربوط به دوره

امامت آن حضرت و مربوط به زمانی است که آن حضرت در مدینه بود. اشتغال حضرت به کشاورزی، هم به دلیل شرایط اقلیمی و جغرافیایی مدینه بود که برای کشاورزی مناسب است و هم به دلیل اهمیت خاصی که ائمّه اطهار: و اولیاء الهی به امر کشاورزی می دادند. تأکید و اهمیت اسلام بر کشاورزی بیانگر آن است که اسلام اقتصاد بر محور کشاورزی را بر سایر موارد ترجیح می دهد، ضمن اینکه هرگونه تولیدی که برای انسان مفید باشد و ثمره ای عقلایی بر آن مترتب باشد مورد قبول اسلام است. یک نمونه تاریخی که نشان می دهد امام خود شخصا به کشاورزی اشتغال داشتند:

علی بن ابی حمزه می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که در زمین کشاورزی خود کار می کرد و عرق می ریخت. عرض کردم: قربانت گردم! پس کارگران کجا هستند؟ فرمود: ای علی! بهتر از من و پدرم در این زمین خود، با بیل کار می کردند. عرض کردم: آنان را معرفی فرما. حضرت فرمود: رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و پدرانم همه با دست خود کار می کردند. کشاورزی شغل پیامبران خدا و جانشینان آنان و مردان شایسته است. 21

بنابراین، کار کشاورزی اصلی ترین منبع درآمد مالی امام کاظم (ع) بود. حضرت از درآمد محصولات کشاورزی، خود و خانواده و عائله اش را تأمین می کرد و علاوه بر آن، به فقرا و محرومان و نیازمندان کمک می نمود. برخی از بخشش ها و هدایای امام نیز از این طریق انجام می گرفت. برای نمونه، حضرت به یکی از غلامان، که در حق او احسان کرده بود، قطعه ای زمین کشاورزی اهدا کرد. 22 در مورد دیگر، حضرت زمین کشاورزی خود را به

غلامی بخشید و او را آزاد کرد. 23 حضرت بخشی از زمین کشاورزی خود را به فرزندش، احمد، که مردی والامقام و خیّر بود، هدیه کرد. 24 در وصیت نامه آن حضرت نیز آمده است که ایشان سی اصله درخت خرمای خود را برای فقرای آبادی وقف کرد و بقیه آن را بین فرزندانش تقسیم نمود.

2. موقوفه ها: یکی از منابع مالی امامان، موقوفه هایی بوده که از گذشتگان برای آن ها مانده و آن ها به عنوان متولّی اوقاف، درآمد محصول آن ها را به دست آورده و در راه های گوناگون شرعی به مصرف می رسانند. برای نمونه، وقف نامه ای که ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل کرده است، در آن به وصیت نامه حضرت زهرا (س) در مورد وقف مزارع هفت گانه به فرزندانش اشاره شده است. وقف نامه های دیگری نیز، که واقف آن ها امام علی (ع) بوده در کتب حدیث ذکر شده اند که تولیت آن به دست امامان شیعه رسیده 25 و آنان درآمد محصول آن را در راه های گوناگون و در جهت تحکیم و گسترش تشیّع به مصرف رسانده اند.

در وصیت نامه امام کاظم (ع) نیز آمده است که آن حضرت یک سوم موقوفه پدرش را وصیت کرده است. 26 این امر نشان می دهد که اموال و املاکی از طریق موقوفه و ارث از سوی امام صادق (ع) به امام کاظم (ع) منتقل شده است.

3. هدایا: بخش دیگری از اموال خصوصی امام، اموالی بودند که به امام هدیه داده می شدند. در بسیاری از موارد، شیعیان همراه خمس و زکات و وجوهات، هدایایی نیز برای شخص امام می فرستادند. برای نمونه، می توان به هدایایی که علی بن یقطین برای امام کاظم (ع) می فرستاد،

اشاره کرد. علی بن یقطین از موقعیت خود برای کمک رساندن به شیعیان و محرومان و همچنین کمک کردن به شخص امام استفاده می کرد.

پسر علی بن یقطین می گوید: امام کاظم (ع) هر چیزی لازم داشت یا هر کار مهمی که پیش می آمد، به پدرم نامه می نوشت که فلان چیز را برای من خریداری کن یا فلان کار را انجام بده، ولی این کار را به وسیله هشام بن حکم انجام بده. 27

در روایتی که قبلا ذکر شد، امام در جواب هارون، فرمود: «به خاطر آنکه ما از حق مالی و شرعی خودمان (خمس) باز داشته شده ایم، مجبور به پذیرش هدیه هستیم» . 28

یک بار هارون کسی را دنبال امام فرستاد و دستور داد تا هر چه زودتر امام را حاضر کنند. وقتی مأمور خلیفه به حضور امام رسید، حضرت به او فرمود: «لولا اَنّی سمعتُ فی خبر جدّی رسولِ اللّه اَن طاعهَ السلطانِ لِلتقیّهِ واجبهٌ اِذا جئتُ»؛ اگر از رسول خدا روایت نشده بود که اطاعت از سلطان از روی تقیّه و حفظ جان واجب است، هرگز نمی آمدم. و وقتی امام نزد هارون آمد، هارون از او پرسید: چرا نزد ما نمی آیی و با ما رفت و آمد نداری؟ حضرت فرمود: «سعه مُلککَ و حبُّکَ لِلدّنیا»؛ وسعت مملکت و دنیاپرستی تو مانع است.

آن گاه هارون هدایایی به امام داد. امام آن ها را پذیرفت و فرمود: «واللّهِ لولا اَنّی اری اَن اَتزوّجَ بِها مِن عزّاب بنی طالبٍ لئلا ینقَطعَ نسلَهُ ابدا ما قبلتُها» . 29 حضرت آن هدایا را برای کمک کردن به ازدواج جوانان مجرّد از خاندان سادات، از هارون پذیرفت.

در مورد دیگر،

مهدی عبّاسی، امام کاظم (ع) را دستگیر و زندانی کرد، سپس در خواب امیرالمؤمنین علی (ع) را دید که او را مورد عتابِ قرار داد و فرمود: «فهل عسیتم اَن تُفسدوا فی الارضِ و تُقطِّعوا ارحامکَم ... » آن گاه دستور داد امام را آزاد کنند و مبلغ سه هزار دینار به او بدهند و ایشان را راهی مدینه کنند.

مورد مشهور دیگری از قبول هدیه از سوی امام کاظم (ع) مربوط به دوران منصور دوانیقی است که در روز عید نوروز از امام کاظم (ع) خواست تا جلوس کند و هدایایی که مردم و به ویژه سربازان ایرانی می آورند بپذیرد. حضرت ابتدا از انجام چنین کاری خودداری کرد، اما با اصرار و فشار منصور پذیرفت. شخصیت ها، فرماندهان و سربازان به دیدن حضرت می آمدند و به آن حضرت تبریک می گفتند و هدایایی به آن امام می دادند. مأمور منصور از هدایا صورت برداری می کرد. آخرین فردی که داخل شد پیرمردی بود که عرض کرد: ای پسر دختر رسول خدا (ص) من فقیرم و ثروتی نداشتم که برایت هدیه بیاورم. سه بیت شعری که جدّم درباره جدّت حسین بن علی (ع) سروده است، آورده ام. اشعار خود را خواند. حضرت فرمود: هدیه ات را قبول کردم، بنشین خدا به تو برکت دهد. سپس رو کرد به مأمور منصور و به او فرمود: نزد منصور برو و هدیه ها را بازگو کن و نظرش را درباره مصرف آن به دست آور. او رفت و بازگشت و گفت: منصور می گوید: همه هدایا را به موسی بن جعفر بخشیدم. هر اقدامی می خواهد درباره آن بنماید. امام همه هدایا را به آن پیرمرد بخشید.

غالبا هدایایی

که امام به اکراه از سوی حاکمان دریافت می کرد، به مردم نیازمند و محروم می بخشید و خود از آن استفاده نمی کرد. در برخی موارد، امام کاظم (ع) از قبول هدایا از سوی افراد ظالم خودداری می کرد. در یک مورد، شخص آوازه خوان و هنرپیشه ای به نام مخارق وقتی مشاهده کرد، هارون از کمک مالی به امام خودداری می کند، با به کار بستن حیله ای پول و اموال فراوانی از هارون به چنگ آورد و آن ها را نزد امام آورد. امام از پذیرش آن هدایا خودداری کرد و فرمود: «خدا به شما و مال شما برکت دهد و جزای نیکو عنایت کند! به خدا سوگند! نه از او و نه از این پول درهمی می گیرم و نه از این زمین چیزی ... » 30

سندی بن شاهک، زندانبان ظالم و بی رحم امام کاظم (ع) در آخرین لحظات عمر آن حضرت، از وی خواست تا اجازه دهد تا با مال خودش کفنی برای حضرت تهیه کند. حضرت در جواب فرمود: «اِنّا اهل بیتُ مُهورُ نسائِنا و حجُّ صرورتنا و اکفانُ موتانا مِن طاهرِ اموالنا و عندی کفنٌ و اُرید اَن یتَولّی غسلی و جِهازی مولای فلان ... » بدین سان، امام از پذیرش هدیه چنین فرد ظالم و گستاخی خودداری کرد.

پیش از آن نیز هارون کنیز زیبا رویی برای آزار و اذیت امام و با عنوان هدیه نزد امام فرستاد. حضرت از قبول کنیز خودداری کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «بَل اَنتُم بِهدیّتکم تَفرحونَ ... »

وضعیت مالی و معیشتی امام کاظم (ع)

از جمله مباحث قابل توجه در زندگانی امام کاظم (ع)، شناخت وضعیت اقتصادی و معیشتی ایشان می باشد؛ پرداختن به این موضوع

که آیا آن حضرت در وضعیت اقتصادی مطلوب و مناسب به سر می برد یا در فقر و تنگ دستی، و یا وضع زندگی متوسط و معمولی داشت؟

برخی معتقدند: امام کاظم (ع) در دوران امامتش زندگی فقیرانه ای داشتند و وضع اقتصادی سختی را تحمل می کردند. 31 برای این ادعا، چند شاهد و دلیل تاریخی ذکر شده اند:

1. تحریم اقتصادی از سوی دستگاه خلافت برای زمین گیر کردن امام (ع)

خلفای معاصر امام، به ویژه منصور و هارون، به طور آشکار، امام را از بسیاری از حقوق و مزایای اقتصادی و مالی محروم کرده بودند. برای نمونه، زمانی که هارون در سفری که به مدینه داشت، برای جلب نظر مردم به همه هدایایی داد، اما امام و خانواده علویان و شیعیان را از این هدایا محروم کرد. هنگامی که مأمون علت آن را پرسید، جواب شنید که فقر او نزد من محبوب تر از غنای اوست. اگر به این مرد پول بدهم، هیچ تضمینی ندارم که فردا با صدهزار شمشیرزن از شیعیان و موالیانش علیه من قیام نکند. 32

اساسا یکی از بهانه های هارون بر دشمنی و قتل امام کاظم (ع) جلوگیری از قدرت مالی آن حضرت بود. هارون از اقتدار مالی امام در هراس بود و از دریافت خمس و زکات و وجوهات شرعی توسط امام غضبناک.

2. عائله پرشمار از خانواده و فرزندان و موالی

امام کاظم (ع) سرپرستی فرزندان و عائله متعددی را به عهده داشت. طبق نقل شیخ مفید، آن حضرت 37 فرزند داشت. 33 طبیعتا تأمین این عائله پرشمار فشار مالی و اقتصادی زیادی بر آن حضرت وارد می ساخت.

3. رهبری فکری و معنوی جامعه و مبارزات سیاسی

امام

عهده دار رهبری فکری و معنوی جامعه اسلامی بود. تفسیر و تبیین احکام و معارف شریعت، پاسخ گویی به مسائل فکری، مبارزه با جریانات منحرف و تربیت شاگردان و شیعیان مخلص بر عهده امام بود. این وظایف خطیر، بخشی از ساعات عمر شریف آن حضرت را به خود اختصاص می داد. علاوه بر این، امام به دلیل مبارزات سیاسی و مخالفت با حاکمان، همواره در حال تبعید و حبس و زندان بود و از این شهر به آن شهر منتقل می شد. امام بارها از سوی خلفای عبّاسی احضار شد و همواره تحت فشار سیاسی و اجتماعی بود. بنابراین، نمی توانست آن گونه که مناسب است، به وضع اقتصادی خود سر و سامان دهد. این امر تا حدودی موجب فقر و تنگ دستی امام بود. آنچه ذکر شد دلایل کسانی است که معتقد به فقر امام کاظم (ع) هستند اما این موارد گرچه موانعی جدّی بر زندگی اقتصادی امام کاظم (ع) به شمار می رفتند. اما به نظر می رسد این موارد نمی توانستند امام را به فقر و تهی دستی بکشانند. هیچ شاهد تاریخی فقیر بودن امام را تأیید نمی کند؛ زیرا «فقیر» یعنی کسی که برای تأمین نیازهای مادی خود به دیگران محتاج است؛ کسی که توان اداره خود و خانواده خود را ندارد. هیچ روایت و گزارش تاریخی وجود ندارد که نشان دهد امام برای تأمین نیازهای مالی و اقتصادی خود از دیگران کمک گرفته باشد.

علاوه بر این، شواهدی در دست هستند که نشان می دهند امام از تمکّن و قدرت مالی برخوردار بود و زندگی متوسط و معمولی داشت، نه زندگی فقیرانه و سرشار از محرومیت:

1. صاحب املاک، مزارع و زمین های کشاورزی:

امام صاحب املاک، مزارع و زمین های کشاورزی بود. این مزارع، که عمدتا در اطراف مدینه بودند، به شخص امام تعلّق داشتند و همان گونه که پیشتر گذشت امام در کنار غلامان و فرزندان و کارگرانش به کار مشغول بود.

فرزند امام می گوید: در صبح سردی برای سرزدن به زمینی که امام در منطقه سایه داشت، همراه امام حرکت کردیم ... 34

معتب در ضمن روایتی نقل می کند که امام در باغ خود مشغول چیدن خرما بود ... 35

در روایت دیگری آمده است که آن حضرت کفن خود را برای زن مؤمنی به نام شطیطه فرستاد و فرمود: این کفن را از پنبه های مزرعه خودمان تهیه کرده ایم ... 36

امام زمینی کشاورزی در منطقه یسیریه داشت که آن را به فرزندش، احمد، که مردی بزرگوار و با شخصیت بود، هدیه کرد. 37

اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر (ع)، می گوید: پدرم با فرزندان خود از مدینه به سوی برخی از املاک خود بیرون رفت. اسماعیل می گوید: ما در آنجا بودیم و با احمد بن موسی (ع) بیست تن از خدم و حشم پدرم بودند که اگر احمد بر می خاست آنان با او بر می خاستند و اگر احمد می نشست آنان نیز با او می نشستند. 38

سند معتبر دیگری نشان می دهد: امام صاحب زمین ها و مزارع کشاورزی بود. موقوفه آن حضرت در کتاب های تاریخی ثبت شده است که به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

«این است آنچه موسی بن جعفر وقف نمود که مشتمل است بر همه زمین خود که در فلان مکان واقع است (نام آن ذکر نشده) و حدود زمین فلان است که به طور کلی، درخت های خرما، زمین، قنات، آب،

آسیاب، حریم، حقوق، حق آب، پستی و بلندی، عرض و طول، میدان جلو باغ، نهرهای کوچک و بزرگ، مرغزارها، آباد و خراب همه را وقف نموده است. متولّی وقف درآمد آن را پس از کسر کردن مخارج مزرعه و سی عدد درخت خرما برای فقرای آبادی میان فرزندان موسی تقسیم کند؛ برای هر مرد دو برابر زن. چنانچه یکی از دختران موسی ازدواج کند، سهمی در این صدقه ندارد ... 39

نمونه دیگری از تمکّن مالی امام، تعداد غلامان آن امام می باشد. در روایتی، حضرت در پاسخ به هارون که پرسیده بود: چه تعداد جیره خوار داری؟ فرمود: بیش از پانصد نفر که بیشتر آن ها موالی و غلامان هستند. 40

علی بن ابی حمزه می گوید: تعداد سی نفر غلام حبشی برای آن حضرت خریداری شد و امام برای آن ها مقرّری و حقوق تعیین کرد. 41

علاوه بر این، تمام همسران آن حضرت کنیزانی بودند که وی خریداری نموده بود؛ از جمله مادر امام رضا (ع) که کنیزی بود که امام آن را از تاجر مغربی خرید. 42

بنابراین، خرید و نگه داری غلامان و سپس آزاد کردن تعداد بی شماری از غلامان توسط امام کاظم (ع) خود قرینه ای بر تمکّن مالی آن حضرت است.

2. کمک ها و بخشش های مالی حضرت: از جمله فصول درخشان زندگی امام کاظم (ع)، کمک ها و بخشش های مالی ایشان به فقرا و نیازمندان و درماندگان است. کمک ها و بخشش های آن امام شامل حال دوستان و دشمنان آن حضرت می شد و در عصر خود، ضرب المثل بود. مورّخان هدیه معمولی آن حضرت را حدود 200 تا 400 دینار ذکر کرده اند. 43

3. اجتناب امام از فقیر نشان دادن خود: نکته

دیگری که می تواند در شناخت وضعیت اقتصادی و معیشتی امام کمک کند، سیره و روش امام در مصرف است که در بخش های بعدی این مقاله به آن خواهیم پرداخت. امام در انتخاب نوع لباس، غذا، منزل و مرکب، همواره جانب اعتدال را نگه می داشتند و دیگران را نیز به اعتدال و میانه روی در مصرف سفارش می کردند. امام هیچ گاه خود را فقیر نشان نمی داد و به شیعیان خود سفارش می کرد تا با وضعیت مناسب و متعارفی در جامعه ظاهر شوند و خود را مقابل دشمن کوچک و حقیر و فقیر نشان ندهند.

آری، امام زندگی ساده و زاهدانه ای داشت، اما زهد امام هرگز به معنای فقر او نبود. امام هیچ گاه به ثروت اندوزی و انباشت سرمایه و اسراف و تجمّل نپرداخت. هر چه داشت خالصانه بین فقرا و نیازمندان انفاق می کرد. امام بیش از آنکه به خود و رفاه و آسایش خویش فکر کند، در فکر محرومان و مستمندان بود و با توان مالی خود سعی در یاری رساندن به ایشان داشت. امام به معنای دقیق کلمه زاهد بود و زهد را امیرالمؤمنین علی (ع) چنین معنا کرد: «الزهدُ کلّهُ بینَ کلمتَینِ مِن القرآنِ، قال اللّه سبحانه: (لِکَیلا تأسوا عَلی ما فَاتکم و لاتَفرحُوا بِما آتاکُم) وَ مَن لَم یَأسَ علَی الماضی و لم یَفرح بالآتی فقد اَخذ الزهدَ بِطرفَیه» . 44

از این رو، وقتی امام به دستور هارون به زندان افکنده شد، خدا را سپاس می گفت که فرصت و موقعیت مناسبی برای عبادت و مناجات با خدا یافته است و از اینکه دنیا را از دست داده، نگران و پریشان نیست.

سیره اقتصادی امام کاظم (ع)

الف. سیره امام کاظم (ع) در تولید

با مطالعه در رفتارهای

اقتصادی امام کاظم (ع) می توان به اصول کلی در زمینه تولید دست یافت. بی شک، آنچه در اینجا ذکر می شود تمام اصول کلی حاکم بر رفتار امام نیست، بلکه مهم ترین اصول در سیره امام در تولید می باشد:

1. تلاش در عرصه تولید: در اسلام، به کار و تلاش اقتصادی اهمیت فراوانی داده شده است. آیات و روایات فراوانی در اهمیت و ضرورت کار و تجلیل از مقام کارگر نقل شده اند. سیره عملی پیامبران و اولیای الهی نیز این بوده است که بار زندگی خود را شخصا به دوش می کشیدند و هیچ گاه برای تأمین ضروریات زندگی، خود را نیازمند و وابسته به دیگران نمی کردند.

این امر بیانگر نوع نگرش امام به دنیا و رابطه آن با آخرت است و بر اندیشه های انحرافی زهدمآبانه، که کار و تولید را در تضاد با کمالات معنوی و مصالح اخروی می دانستند یا افکار باطل ارباب مآبانه، که کار را وظیفه افراد پست و پایین جامعه می دانند خط بطلان می کشد. امام کاظم (ع) می فرماید: «اِنّ اللّه عزّوجلّ لِیبغضُ العبدَ النوّامَ الفارغَ»؛ 45 خداوند از فرد پرخواب و بیکار متنفّر است. از این رو، به یکی از یارانش، که کاسب و فروشنده بود، می فرماید: «اُغدُ الی عزِّک»؛ 46 صبح زود به سوی عزّت خود بشتاب. منظور حضرت همان کسب و تجارت است. عزّت انسان در سایه تلاش او در جهت تولید به دست می آید. در روایتی دیگر، امام ارزش کار را این گونه بیان کردند: «مَن طَلَب هذا الرزقَ مِن حِلّه لِیعودَ بِه علی نَفسِهِ و عیالِه کانَ کالمجاهدِ فی سبیلِ اللّه»؛ 47 هر کس در طلب روزی از راه حلال اقدام کند تا

خود و خانواده اش را تأمین نماید مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده است.

از این رو، امام کاظم (ع) با تمام مشکلات و مسئولیت های طاقت فرسای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، در عرصه کار و تلاش اقتصادی کوشا و فعّال بود و همان گونه که ذکر شد در کنار کارگران و غلامان به کشاورزی می پرداخت و به آن افتخار می کرد.

2. برنامه ریزی در امور اقتصادی: قطعاً انجام مسئولیت هدایت و رهبری فکری جامعه و پرداختن به عبادت و امور معنوی، زمانی با تلاش های اقتصادی قابل جمع خواهد بود که انسان برنامه ریزی دقیق و معقولی برای زندگی خود داشته باشد. اینکه امام بزرگوار شیعیان، هم در صحنه فرهنگی و هم عرصه اقتصادی فعّال و پرتلاش حاضر است، به دلیل اعتقاد و عمل به اصل برنامه ریزی در زندگی است. امام کاظم (ع) در مورد برنامه ریزی و مدیریت زمان و نقش آن در زندگی انسان می فرماید: «اجتهدوا فی آن یکون زمانکم اربعَ ساعاتٍ: ساعهٌ لمناجاهِ اللّه و ساعهٌ لامرار معاشٍ و ساعهٌ لِمعاشرهِ الاخوانِ و الثُّقّات الذینِ یَعرفونَکم عُیوبَکم و یَخلصونَ لَکم فی الباطنِ و ساعهٌ تخلونُ فیها للذّاتکِم فی غیر محرَّمٍ و بهذهِ الساعهِ تقدرونَ علَی الثلاثِ ساعاتٍ ... » 48

3. تأکید بر عوامل صحیح و مشروع تولید: آنچه در سیره اقتصادی امامان و از جمله امام کاظم (ع) بیش از همه چیز مورد تأکید است، اهمیت دادن به عوامل صحیح و مشروع تولید می باشد. امام هرگونه توسعه اقتصادی و پیشرفت در تولید را تأیید نمی کند، بلکه محور فعالیت های اقتصادی را قانون شرع معرفی می کند و هرگز از دایره احکام و

موازین شرع خارج نمی شد. امام کاظم (ع) به یکی از یاران خود می فرماید: «یا داود اِنَّ الحرامَ لا نمی و اِن نَمی لَم یُبارَک فیه و ما انفَقهُ لَم یُوجر علیه و ما خلفّهَ کان زادهُ اِلی النّار»؛ 49 ای داود، حرام رشد و توسعه نمی یابد و اگر رشد یافت، برکت در او نیست و هر چه از آن انفاق شود، اجر داده نمی شود و هر چه از آن باقی بماند، وسیله ای است برای رفتن انسان به جهنم.

(در بخش اصلاحات اقتصادی امام و مبارزه با مفاسد اقتصادی، نمونه هایی از سیره عملی امام در اهمیت دادن به عوامل صحیح و مشروع تولید بیان خواهند شد).

4. حمایت از تولیدکنندگان: امام کاظم (ع) علاوه بر آنکه خود پیش گام در عرصه تولید و تلاش اقتصادی بود، از تولیدکنندگان نیز حمایت می کرد. کمک های فراوان امام به آسیب دیدگان و ورشکستگان و قرض داران، که زندگی اقتصادی آن ها به دلیل مشکلات طبیعی مختل شده بود، در همین زمینه قابل تفسیرند.

شخصی می گوید: در نزدیکی مدینه صیفی کاری داشتم. موقعی که فصل برداشت محصول نزدیک شد، ملخ ها آن را نابود کردند. من خرج مزرعه را با پول دو شتر بدهکار بودم، نشسته بودم و فکر می کردم، ناگاه امام موسی بن جعفر (ع) را دیدم که در حال عبور از آنجا بود و مرا دید، فرمود: چرا ناراحتی؟ عرض کردم: به خاطر اینکه ملخ ها کشاورزی مرا نابود کرده اند. حضرت فرمود: چه قدر ضرر کرده ای؟ عرض کردم: یکصد و بیست دینار با پول دو شتر، حضرت به غلام خود فرمود: یکصد و پنجاه دینار به او بده، سی دینار سود به اضافه اصل مخارج و

دو شتر هم به وی تحویل بده.

آن مرد می گوید: وقتی این کمک را تحویل گرفتم، عرض کردم: وارد زمین شوید و در حق من دعا کنید. حضرت وارد زمین شد و دعا نمود. سپس از رسول خدا (ص) نقل کرد و فرمود: «تمسّکوا ببقایَا المصائِب»؛ از بازماندگان مشکلات محکم نگه داری کنید. 50

بدین سان، امام به مسئولان و افراد جامعه می آموزد که چگونه به افراد آسیب دیده کمک کنند. امام در کمک به کشاورزی که زراعت او دچار خسارت شده بود، علاوه بر اصل سرمایه ای که از دست داده بود، مقدار سودی نیز که انتظار داشت، به او می پردازد، ضمن اینکه حمایت معنوی خود را نیز اعلام می دارد و برای آن کشاورز دعا می کند و با ذکر روایتی از پیامبر، او را مشمول هدایت فکری و معنوی خود قرار می دهد.

نمونه دیگر، کمک امام کاظم (ع) به بکّار قمی است که مغازه اش مورد سرقت قرار گرفت. امام توسط علی بن حمزه کیسه پولی برای بکّار فرستاد. بکّار می گوید: کیسه را باز کردم، چهل دینار در آن بود و ثروت از دست رفته ام را نیز محاسبه کردم، چهل دینار بود.

5. دفاع و حفاظت از حقوق مالی خود: در اسلام، مال یک ودیعه الهی معرفی شده است که از جانب خداوند در اختیار بشر قرار گرفته: (وَ آتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ ...) (نور: 33) از این رو، حفظ مال و نعمت هایی که خداوند به انسان عطا کرده، همانند حفظ جان بر هر انسانی واجب است. اسلام جان و مال انسان مسلمان را محترم می شمارد و به هیچ کس اجازه نمی دهد متعرّض اموال دیگران شود و

آن را غصب نماید.

در سیره معصومان: نمونه های بسیاری از حفاظت و دفاع از حقوق مالی شان به چشم می خورد. بارزترین دفاع مالی از سوی یگانه دختر رسول خدا (ص) حضرت فاطمه زهرا (س) صورت گرفت که برای باز پس گیری «فدک»، که حق مسلّم ایشان بوده تلاش بسیار کرد. در مورد امام صادق (ع) نیز نقل شده است که داود بن علی (فرماندار مدینه) معلّی بن خنیس (غلام امام صادق (ع)) را کشت و اموالش را غصب کرد. امام (ع) بر او وارد شد، در حالی که از شدت ناراحتی عبایش بر زمین کشیده می شد، آن گاه او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: غلام مرا کشتی و مال مرا گرفتی! آیا ندانستی که مرد در مصیبت فرزند و دوست می خوابد، ولی در مورد ربودن و غصب مال به خواب نمی رود. سپس فرمود: آگاه باش! به خدا تو را نفرین خواهم کرد. داود به ریشخند گفت: آیا مرا به نفرین خود تهدید می کنی؟ آن گاه امام صادق (ع) به خانه برگشت و پیوسته آن شب را به دعا و نماز گذراند. ساعتی نگذشت که صدای شیون برخاست و گفتند داود بن علی مرده است. 51

در زندگانی امام کاظم (ع) موارد متعددی یافت می شوند که امام از حق مسلّم مالی خود دفاع و حفاظت کرد و آن را از غاصبان مطالبه نمود.

زمانی امام کاظم (ع) بر مهدی عبّاسی وارد شد و دید که او ردّ مظالم می کند. امام نزد او آمد و پرسید: چرا آنچه را از راه ستم از ما گرفته شده است، بر نمی گردانی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ امام ماجرای فدک را توصیف کرد. مهدی

گفت: حدود آن را مشخص کن تا برگردانم. امام حدود فدک را به تفصیل بیان کرد. خلیفه گفت: «هذا کثیر، فانظُر فیه»؛ یعنی این مقدار زیاد است، درباره آن فکر می کنم. 52 طبیعی بود که مهدی عبّاسی چنین کاری را انجام ندهد؛ زیرا افزون بر آنکه او محکومیت کسانی را که مانع از بازگرداندن فدک به اهل بیت شده بودند، می پذیرفت، واگذاری آن به امام می توانست امکانات مالی فراوانی را در اختیار امام قرار دهد که این به نفع حکومت نبود. نظیر این جریان در زمان هارون نیز تکرار شد و حضرت فدک را مطالبه نمود و هارون از دادن آن خودداری کرد. در مورد دیگری هارون امام را به دربار خود احضار کرد. امام او را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا سادات و هاشمیان و شیعیان را فراموش کرده ای و حقوق آن ها را پرداخت نمی کنی؟ 53

علاوه بر این موارد، چند مورد جزئی دیگر نیز در تاریخ زندگانی امام کاظم (ع) ثبت شده اند که نشان می دهند امام بر حفظ اموال خود حسّاس بود و از غصب اموالش توسط افراد جلوگیری می کرد:

روزی امام در باغ خود مشغول جمع آوری خرماهای نخلستان بود که متوجه شد یکی از غلامان مقداری از خرماها را به بیرون از باغ پرتاب می کند تا بعداً به دور از چشم امام آن ها را برای خود بردارد. امام نزد او آمد و پرسید: آیا گرسنه ای؟ گفت: خیر. امام فرمود: آیا عریانی و نیاز به لباس داری؟ (یعنی آیا فقر مالی تو را به چنین کار زشتی واداشته است؟) او گفت: خیر. حضرت فرمود: پس چرا خرماها را بیرون انداختی؟ عرض کرد:

وسوسه شدم، چنین کاری بکنم. آن گاه امام به او فرمود: خوش آمدی و آنچه بیرون انداختی مال تو! 54

این روایت به روشنی بیانگر کنترل و نظارت امام بر اموال خود و عملکرد کارگرانش می باشد، گرچه برخورد کریمانه حضرت که منجر به اخراج آبرومندانه آن غلام شد، نیز درخور توجه است.

در مورد دیگری روزی امام کاظم (ع) سوار بر قاطری در حرکت بود. ناگهان مردی از قبیله «همدان» پیش آمد و راه را بر امام بست و افسار قاطر را در دست گرفت و ادعای مالکیت آن را کرد. امام از قاطر پایین آمد و به غلام خود فرمود: زین قاطر را بردار و قاطر را به او بده. آن مرد گستاخانه ادعای مالکیت زین را نیز کرد. امام به او فرمود: دروغ می گویی؛ زیرا من بر مالکیت زین دلیل و بیّنه دارم، اما خود قاطر را تازه خریده ام، شاید حرف تو صحیح باشد و تو مالک قاطر باشی. بدین سان، امام از حق مسلّم مالی خود، که بر آن دلیل و شاهد داشت، کاملا دفاع کرد و اجازه نداد به راحتی مورد غصب قرار گیرد، اما از مالی که مشتبه به حرام بود، پرهیز کرد.

ب. سیره امام کاظم (ع) در مصرف

هدف نهایی همه تلاش ها و کوشش های اقتصادی، مصرف است. هر کس درآمدی کسب می کند یا سرمایه ای می اندوزد هدفش آن است که سطح مصرف کنونی یا آینده خود یا دیگران را بالا ببرد. اما انسان ها در الگو و انگیزه مصرف متفاوت هستند. برخی هدف نهایی از مصرف را تنها اشباع هر چه بیشتر تمایلات و ارضای کامل نیازهای جسمی و غریزی انسان می دانند و فراتر از آن هدفی نمی شناسند. اما

اسلام سعی دارد انسان را به گونه ای بسازد که تمام حرکات و فعالیت هایش او را به هدف نهایی آفرینش، که قرب الهی است، نزدیک گرداند. با تأمّل در سیره معصومان (ع)، می توان به الگوی صحیح و موردنظر اسلام البته با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه ای که امام در آن زندگی می کرد نزدیک شد.

در این بخش، به مهم ترین موارد مصرف، که همواره مورد ابتلای انسان ها هستند و از شاخصه های اقتصادی افراد محسوب می شوند اشاره می شود تا معلوم گردد امام کاظم (ع) چگونه مصرف می کرد:

1. لباس: در مورد لباس و پوشش امام کاظم (ع) روایات متعددی وجود دارند:

یونس می گوید: ابوالحسن (ع) را دیدم که طیلسان آبی پوشیده بود. 55

«طیلسان» پارچه ای بوده که بر شانه ها می انداختند و از آن ها مانند باشلقی که به پشت افکنند، آویزان می شد. طیلسان گویا بلند بود که سر و شانه ها و پشت را به گونه ردا می پوشاند. با آنکه طیلسان نشانه قاضیان و فقیهان بود، اما مردم دیگر هم از آن بهره می گرفتند. 56

سلیمان بن رشید از پدرش نقل می کند که ابوالحسن (ع) را دیدم که درّاعه (بالاپوش) سیاه و طلیسان آبی پوشیده بود. 57

«دراعه» روپوش گشادی است با آستین های باز شده از جلو و بیشتر آن را از ابریشم می بافتند و با سوزن دوزی متکلّفی می آراستند. 58

محمدبن علی می گوید: ابوالحسن (ع) را دیدم که قلنسوه (کلاوه سرپوش) پوشیده بود و ابریشمی با آستری از جنس سور به تن داشت. 59

در زمان عباسیان کلاه دراز، که شاید از ابریشم پرداخته می شد و با نام «قلنسوه طویله» خوانده می شد، رایج گشت.

پیش از آن در زمان امویان، حتی قبل از آن «قلنسوه معمول» یا کوتاه مانند عرقچین یا فینه بود که با پوست یا پارچه درست می شد. 60

احمدبن ابی نصر می گوید: شخصی از امام رضا (ع) پرسید: آیا می توان با لباسی که ملحم با ابریشم و پنبه است (یعنی تار و پود آن را ابریشم و پنبه تشکیل داده) و ابریشم آن بیش از نصف لباس را گرفته، نماز خواند؟

امام در جواب فرمود: اشکالی ندارد و ابوالحسن (امام کاظم (ع)) جامه و روپوشی این چنینی داشت. 61

حمیری در قرب الاسناد روایت می کند که امام کاظم (ع) به فرزندش امام رضا (ع) فرمود: «لباس بپوش و خود را زیبا جلوه بده؛ زیرا علی بن الحسین (ع) جبّه ای از خز می پوشید که پانصد درهم ارزش داشت و مطرفی با جنس خز داشت که پنجاه دینار قیمت آن بود و این آیه را تلاوت می کرد: (قُل مَن حَرَّم زینَةَ اللّهِ الّتی اَخرجَ لِعبادِه و الطّیباتِ مِن الرزقِ ...)» 62

با این همه، روایاتی وجود دارند که نشان می دهند حضرت لباس های ساده می پوشید؛ از جمله:

شقیق بلخی نقل می کند که در ایّام حج، در منزل قادسیه مشغول تماشای مردم بودم، ناگاه جوانی را دیدم خوش سیما، ضعیف و سبزه که روی لباس خود لباسی از پشم پوشیده بود و به خود پیچیده بود و در پاهای او نعلینی بود ... در ادامه روایت، آن شخص را امام کاظم (ع) معرفی می کند. 63

ابن ابی الحدید نیز در توصیف امام کاظم (ع) می نویسد: «و أین انتم عن موسی بن جعفرِ بن محمّد و أین انتم عَن علی بن موسی الرضا لابسُ الصوفِ

طولَ عمرِه مع سعهِ اموالِه و کثرهِ ضیاعهِ غلاتِه» . 64

این گفتار ابن ابی الحدید که امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) را پوشنده لباس های پشمینه و صوفیانه در طول عمرشان معرفی می کند با بسیاری از روایات تاریخی دیگر که پیشتر ذکر شدند در تعارض است، ضمن اینکه ابن ابی الحدید اذعان دارد که امام در وضعیت مالی و اقتصادی مناسبی به سر می برد؛ مزارع و باغ های فراوان داشت و صاحب اموال بود، ولی لباس های فقیرانه می پوشید!

2. مرکب: روایات تاریخی نشان می دهند که آن حضرت از مرکب های گوناگونی استفاده می کرد، اما عمدتا مرکب سواری ایشان، قاطر بود که در آن زمان مرکب متوسطی محسوب می شد.

زمانی که هارون الرشید از حج بر می گشت، برخی از بزرگان و رجال مدینه به استقبال او رفتند. امام کاظم (ع) نیز همراه ایشان بود و سوار بر قاطری بود. ربیع نزد امام رفت و گفت: این چه مرکبی است که با آن به استقبال خلیفه آمده ای؟ (منظور او این بود که در این شرایط، باید از مرکب مجلّل تری استفاده می کردی.) امام در جواب فرمود: خوبی قاطر آن است که سوارش نه در خویشتن کبر و نخوت احساس می کند و نه زبونی و مذلّت و بهترین امور حد وسط آن هاست. 65

حمّاد بن عثمان می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که از مروه بر می گشت، در حالی که سوار قاطری بود ... 66

ابن طیغور متطبّب می گوید: امام کاظم (ع) از من پرسید: چه مرکبی سوار می شوی؟ گفتم: الاغ. فرمود: آن را چند خریده ای؟ گفتم: سیزده دینار. امام فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار خریده ای و اسب

باری غیر اصیل (برذون) را رها کرده ای. گفتم: خرج برذون از خرج الاغ بیشتر است. حضرت فرمود: آن مقدار آذوقه که الاغ را کفایت می کند برذون را نیز کافی است. مگر نمی دانی کسی که مرکبی را آماده کرده است تا به وسیله آن امور ما را اجرا کند و دشمنان ما را پریشان سازد در حالی که منسوب به ماست (شیعه ماست)، خداوند رزقش را بر او گسترده می سازد و به او شرح صدر می دهد و به آرزویش می رساند و علاوه بر این، آن مرکب کمک خوبی برای حوایج او خواهد بود.

3. منزل: امام کاظم (ع) در شهر مدینه صاحب منزل بود، ولی متأسفانه روایت های تاریخی چندان گزارش دقیق و تصویر روشنی از وضعیت منزل امام به دست نمی دهند. اساسا مورّخان به توصیف و تبیین قصرهای با شکوه و مجلل خلفای عبّاسی بیشتر راغب بوده اند تا به بیان منزل کوچک و محقّر ائمه بزرگوار شیعه: . از این رو، کمتر گزارشی از جزئیات زندگی امامان برای ما نقل شده است، در حالی که اخبار دقیق و جزئی فراوانی حتی از اندرونی و حرم سرای سلاطین در دست هستند.

با این همه، در چند روایت به وضع منزل امام اشاره شده است:

حسن بن زیّات می گوید: نزد ابوالحسن (ع) رفتم، در حالی که حضرت در اتاقی که با پرده و فرش آراسته شده بود، حضور داشت. فردای آن نزد ایشان رفتم. حضرت در اتاقی بود که در آن جز سنگریزه و شن نبود. آن گاه امام نزد من آمد، در حالی که جامه ای خشن پوشیده بود. حضرت، که گویا از تعجب من آگاه شده بود، فرمود:

اتاقی که دیروز دیدی اتاق من نبود، اتاق همسرم بود. 67

محمّد بن عیسی از ابراهیم بن عبدالحمید نقل می کند که نزد امام کاظم (ع) رفتم در اتاقی که حضرت در آن نماز می خواند، چیزی جز سبد (از لیف خرما) و قرآن و شمشیری که به دیوار آویزان بود، قرار نداشت. 68

معمّر بن خداد می گوید: امام کاظم (ع) خانه ای خرید و به غلام خود دستور داد تا به آن خانه نقل مکان کند و فرمود: خانه تو کوچک و تنگ بود. او به امام عرض کرد: آن خانه برای پدرم بود و من به همان اکتفا کرده بودم. امام فرمود: اگر پدر تو نادان بود تو لازم نیست مثل او باشی. 69

حسین بن عثمان روایت می کند که آن حضرت را دیدم که ساختمانی ساخت، سپس آن را خراب کرد. 70

4. غذا: روایاتی که در مورد غذای آن حضرت نقل شده، حاوی نکات ارزشمندی است؛ از جمله اعتدال و میانه روی در مصرف غذا، توجه به فایده و کیفیت غذا، استفاده صحیح و به موقع از غذاها، شیوه استفاده و نگه داری غذا، علاقه نشان دادن به نوع خاصی از غذا و ...

لقانی می گوید: امام کاظم (ع) را در مکّه دیدم که شخصی را فرستاد تا برایش گوشت گاو بخرد، سپس امام گوشت ها را تکه تکه کرد و خشکاند تا کم کم از آن ها استفاده کند. 71

در روایت محمّدبن بکر نیز آمده است که وقتی برای گرفتن کمک مالی نزد امام در مزرعه اش رفتم حضرت از من با گوشت خشک تکه تکه شده پذیرایی کرد. 72

موفق مدینی از پدرش نقل می کند که روزی

نزد امام کاظم (ع) رفتم، امام مرا برای نهار نزد خود مهمان کرد. موقعی که سفره غذا را آوردند، بر سر سفره سبزی نبود. امام شروع به خوردن نکرد و به غلام خود فرمود: آیا نمی دانی که من بر سر سفره ای که سبزی نباشد غذا نمی خورم. سپس به غلامش فرمود سبزی بیاورد. غلام سبزی آورد، آن گاه امام شروع به خوردن کرد. 73

معتب می گوید: روزی امام کاظم (ع) به من فرمود: برایم ماهی تازه تهیه کن؛ چون تصمیم دارم حجامت کنم. معتب می گوید: ماهی را خریدم و نزد امام آوردم. امام فرمود: بخشی از آن را بپز و بخش دیگر آن را کباب کن. سپس امام نهار و شام خود را از آن تناول کرد. 74

یونس بن یعقوب می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که تره را در آب می شست و می خورد. 75 (در روایات دیگری نیز از امام نقل شده است که امام سبزی و میوه را در برنامه غذایی خود گنجانده بود که به خاطر اختصار از ذکر آن خودداری می شود.)

فضل بن یونس می گوید: روزی مهمان امام کاظم (ع) بودم، ظرف غذایی آورد و نان را زیر آن ظرف گذاشته بودند. حضرت با مشاهده این وضع، فرمود: نان را گرامی بدارید و آن را زیر ظرف قرار ندهید! سپس به غلام خود فرمود تا نان را از زیر ظرف خارج کند. 76

موسی بن بکر می گوید: امام کاظم (ع) بسیاری از اوقات، پیش از خوابیدن شرینی (شیرینی طبیعی) تناول می کرد و می فرمود: اگر کسی ده درهم داشته باشد و با آن شیرینی بخرد، اسراف نکرده است. 77 و می فرمود: «نحنُ

نحبُّ الحلو»؛ 78 ما شیرینی را دوست داریم.

نقل است که امام کاظم (ع) هیچ گاه بدون خوردن شام نمی خوابید؛ حتی اگر به خوردن یک لقمه غذا هم بود، شام را ترک نمی کرد و می فرمود: «اِنَّه قوّهٌ لِلجسمِ» . 79

5. عطر و زینت: حسن بن جهم می گوید: نزد ابوالحسن (ع) رفتم. آن حضرت صندوقچه ای نزد من آورد که در آن مشک بود و فرمود: بردار، من مقداری از آن را برداشتم. امام دوباره به من تعارف کرد که بردار و لباس هایت را معطّر کن. من دوباره مقدار کمی از آن برداشتم و به جامه خود زدم. باز امام فرمود: بردار و لباست را معطّر کن. آن گاه فرمود: امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «لا یأبی الکرامةَ الاّ حِمارٌ»؛ 80 کرامت و بخشندگی را رد نمی کند، مگر الاغ. عرض کردم منظور از «کرامت» چیست؟ فرمود: عطر، پشتی و چند چیز دیگر.

نیز از حسن بن جهم نقل است که برای امام کاظم (ع) صندوقچه ای که در آن عطر و مشک بود و از آبنوس بود، آوردند که در آن جعبه هایی از عطر قرار داشت که مخصوص زنان بود. 81

موسی بن بکر می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که با شانه ای از جنس عاج موهایش را شانه می کرد و آن شانه را من برای او خریده بودم. 82

از حسن بن جهم نقل است که بر امام کاظم (ع) وارد شدم، در حالی که دیدم حضرت با رنگ سیاه خضاب کرده بود. 83

علی بن مهران می گوید: نزد امام رفتم، دیدم آن حضرت انگشتری در دست دارد که نگین آن از فیروزه است و روی آن نقش «للّه الملک» بود.

6. غلامان: از جمله مصارف عادی و معمولی در عصر امام کاظم (ع) خرید غلام و کنیز بود که عمدتا اسرای جنگی بودند. امامان نیز گاه از بازار برده فروشان غلامان و کنیزانی خریداری می کردند و پس از یک دوره تعلیم و تربیت اسلامی، آن ها را آزاد می کردند و گاه بدون آنکه آن ها را نگه داری کنند، آزاد می کردند. آزادسازی بردگان سیره و سنّت همه معصومان بود و اسلام به این امر بسیار سفارش نموده است.

ابن ابی حمزه می گوید: نزد امام کاظم (ع) بودم، سی نفر غلام حبشی برای حضرت خریده بودند و نزد حضرت آوردند. یکی از غلامان با زبان خود سخنی گفت و امام (ع) با همان زبان به او پاسخ داد. غلام تعجب کرد و همه آن ها که حضور داشتند نیز تعجب کردند. امام به آن غلام فرموده بود: «من پولی در اختیار تو می گذارم، به هر یک از غلامان هر ماه سی درهم پول بده. » 85

نکته جالب توجه در این روایت تعیین مقرّری و مزد برای غلامان است که در آن زمان کمتر کسی این کار را انجام می داد و این بیانگر نوع نگرش امام به مسئله بردگان بود.

هشام بن احمر روایت کرده است که تاجری از غرب وارد مدینه شد و کنیزانی برای فروش با خود آورده بود. امام موسی بن جعفر (ع) یکی از آن ها را خریداری کرد و امام علی بن موسی الرضا (ع) از او متولد شد.

نکته دیگر آنکه همه یا بیشتر همسران امام موسی کاظم (ع) کنیز بودند.

7. اکرام و اطعام: آنچه در اسلام بیش از خوردن اهمیت دارد، خوراندن و

اطعام کردن است. به مسلمانان توصیه شده است تا به مناسبت ها و بهانه های گوناگون سفره اطعام خود را برای دیگران پهن کنند. بارزترین تجلّیگاه سخاوت و کرامت ائمّه اطهار (ع) اطعام و اکرام آن هاست که سیره همیشگی ایشان بوده.

امام موسی بن کاظم (ع) به مناسبت تولد یکی از فرزندان خود ولیمه ای ترتیب داد. در این ولیمه سه روز تمام مردم مدینه را غذا داد (نوع غذایی را که حضرت ولیمه داد فالوذج ذکر کرده اند که حلوایی بوده که با آرد و آب و عسل تهیه می شده.) ظرف ها را در مساجد و بازار می گذاشتند و هر کس هر چه مایل بود تناول می کرد. به حضرت اعتراض کردند، حضرت در جواب فرمود: خداوند هر چه به پیامبران دیگر داده است به حضرت محمد (ص) هم داده، و اضافه نیز داده است، به سلیمان (ع) فرمود: (هذا عطاؤُنا فامنُن او اَمسِک بغیرِ حسابٍ) (ص: 39) و به حضرت محمّد (ص) فرمود: (وَ ما آتاکُم الرّسولُ فخذوهُ و مانَهاکُم عَنه فانتَهوا) (حشر: 7) 86

آیا این سفره ساده ای که برای عموم مردم بدون هیچ تبعیض و تفاوتی پهن شده با سفره های رنگین و پر زرق و برق خلفای عبّاسی، که تنها برای چاپلوسان و مادحان و درباریان پهن می شد، قابل مقایسه است؟

اصول کلی حاکم بر سیره امام کاظم (ع) در مصرف

مقدمه

از آنچه تاکنون در مورد سیره امام در مصرف بیان شد، می توان اصول کلی و راهبردی از رفتارهای اقتصادی امام را به دست آورد. بدیهی است آنچه در اینجا به اختصار بیان می شود تنها چند اصل مستفاد از سیره عملی امام است و با مطالعه در گفتار و سخنان آن امام و دقت در سبک زندگی

ایشان، می توان اصول مهم دیگری را نیز به دست آورد.

1. اعتدال گرایی

مهم ترین اصل اسلامی در زمینه مصرف، اعتدال گرایی و پرهیز از افراط و تفریط است. اساسا «اقتصاد» به معنای اعتدال و میانه روی است که در زمینه مصرف نمود بیشتری دارد. اسلام به تلاش در عرصه تولید و قناعت در عرصه مصرف توصیه می کند. امام علی (ع) در مورد نوع لباس افراد متّقی از واژه «اقتصاد» استفاده می کند؛ می فرماید: «و ملبسهم الاقتصاد»؛ 87 یعنی لباس افراد با تقوا معتدل و میانه است. امام کاظم (ع) نیز در مورد اقتصاد و اعتدال در مصرف می فرماید: «مَن اقتصدَ و قَنع بقَیتْ علیه النعمهُ مَن بذر و اسرف زالت عَنه النعمهُ»؛ 88 هر کس اقتصاد و اعتدال را رعایت کند و قانع باشد نعمت بر او باقی خواهد ماند و هر کس اسراف کند نعمت از دستش خواهد رفت.

نوع لباس، مرکب، منزل و غذای حضرت نمونه ای عالی از اعتدال و میانه روی بود و در برخی موارد، امام تصریح می کرد که علت انتخابش، معتدل بودن آن بوده است. برای نمونه، وقتی به نوع مرکب امام، که به استقبال خلیفه رفته بود، اعتراض کردند، امام در پاسخ فرمود: قاطر مرکب متوسطی است و «خیر الامور اوسطها. » 89

در مورد غذا نیز حضرت می فرماید: «لَو اَنَّ الناسَ قصدوا فِی الطعام لاستقامت اَبدانهُم»؛ 90 اگر مردم در خوردن غذا اعتدال را رعایت کنند بدن های محکم و استواری خواهند داشت. امام از پرخوری نهی می کند و می فرماید: «اِنَّ اللّه یُبغضُ البطنَ الّذی لا یَشبُع»؛ 91 خدا از شکمی که سیر نمی شود متنفّر است، ولی به ترک غذا با انگیزه های زاهدانه نیز اعتراض

می کند و با کسانی که غذاهای حلال را برخود حرام کرده اند، برخورد می کند. امام هیچ گاه بدون خوردن شام نمی خوابید و به این امر توصیه می کرد.

نوع لباس امام بر خلاف تصور برخی که فکر می کنند امامان می بایست لباس های کهنه و فقیرانه بپوشند بسیار معتدل و میانه بود. امام اهل پشمینه پوشی نبود و خود را فقیر نشان نمی داد؛ همان لباسی را می پوشید که افراد عادی جامعه او می پوشیدند.

در اینجا مناسب است به این سؤال پاسخ داده شود که علت تفاوت سیره و روش امام کاظم (ع) با برخی دیگر از ائمّه از جمله امیرالمؤمنین علی (ع) چیست؟ چرا امام علی (ع) لباس های وصله دار و کم قیمت می پوشید و غذاهای ساده تناول می کرد، اما امام کاظم (ع) چنین روشی را در مصرف انتخاب نکرد؟

این سؤال بارها از سوی محققان جواب داده شده است: تفاوت هایی که در سیره اقتصادی امامان دیده می شوند، همچون تفاوت هایی که در سیره سیاسی و اجتماعی امامان وجود دارند، ناشی از شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه ای اند که امام در آن زندگی می کند یا وضعیت مالی که امام داشته است. برای نمونه، اگر امیرالمؤمنین علی (ع) در دوره ای از زندگی خود، لباس های فقیرانه می پوشید و غذاهای سخت تناول می کرد، دلیل آن مسئولیت حاکمیت جامعه بود که بر دوش آن حضرت نهاده شده بود و حضرت به عنوان حاکم جامعه اسلامی بر خود لازم می دانست که خود را در سطح ضعیف ترین و فقیرترین افراد جامعه قرار دهد. خود حضرت در این باره می فرمود: «اِنّ اللّه جَعَلنی اماما لخلقِه، ففرِضَ علّی التقدیرُ فی نفسی و مطعمی و مشربی و ملبسی کضعفاءِ الناسِ کَی یقتدی الفقیرُ

بِفقری و لا یَطغَی الغنی غنا ... » 92

پس این شکل از زهد و ساده زیستی مخصوص مسئولان و حاکمان جامعه اسلامی است تا ضعفا و فقرای جامعه رهبر و حاکم خود را الگو قرار دهند و ثروتمندان از ثروت خود سوءاستفاده نکنند و به تجمّل گرایی و دنیاپرستی سوق نیابند.

علاوه بر این، شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه ای که امام علی (ع) در آن زندگی می کرد بسیار متفاوت با جامعه ای بود که امام کاظم (ع) و سایر ائمّه اطهار (ع) در آن زندگی می کردند. در عصر امام علی (ع) به دلیل شرایط سیاسی و نظامی حاکم بر جامعه، بیشتر مردم در فقر و تنگ دستی زندگی می کردند و دولت اسلامی، که درگیر جنگ ها و نزاع های داخلی بود، فرصت حل معضلات اقتصادی و توسعه و پیشرفت را نیافته بود.

امام صادق (ع) به مردی که به ایشان اعتراض کرد چرا مانند امام علی (ع) لباس زبر و خشن نمی پوشد، فرمود: همانا علی بن ابی طالب (ع) آن لباس را زمانی می پوشید که بدنما نبود و اگر آن لباس را این زمان می پوشید، انگشت نما می شد. پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آن زمان است. 93

2. پرهیز از زهد فروشی و تصوّف گرایی در مصرف

اسلام طرفدار رهبانیت و زهدهای کاذب نیست. پیشوایان دین اسلام نیز هیچ گاه خود را از نعمت های حلال و مواهب الهی بی سبب محروم نمی ساختند و با کسانی که برای تأمین سعادت آخرت، دنیا را ترک می گفتند مخالفت می کردند. امام همواره می فرمود: «لیس مِنّا مَن ترکَ دُنیاه لآخرتهِ و لا آخرتَهُ لِدُنیاه»؛ از ما نیست کسی که دنیا را به خاطر آخرتش ترک کند و آخرتش را به خاطر دنیایش.

امام به برخی

افراد که قیافه های زاهدانه به خود می گرفتند و غذا را بر خود حرام می کردند، می فرمود: «لیس الحمیّه اَن تَدع الشی ءَ اَصلا لاتأکُله و لکنَّ الحمیه اَن تأکلَ مِن الشی ءِ و تحفف»؛ 94 غیرت (و شجاعت اخلاقی) به این نیست که انسان ترک غذا کند و هیچ نخورد، بلکه غیرت آن است که انسان بخورد، ولی اسراف نکند.

در مورد دیگری، شخصی به حضرت عرض کرد که مردم چقدر تعجب می کنند و شگفت زده می شوند از کسی که لباس خشن می پوشد، غذای سخت می خورد و خشوع می کند! امام فرمود: آیا نمی دانی که یوسف (ع)، پیامبر و فرزند پیامبر بود، او قباهایی از دیباج، که دکمه های طلایی داشت، می پوشید و در مجالس فرعون می نشست و حکم الهی را بیان می کرد، در حالی که حرام خداوند حرام است، چه کم باشد و چه زیاد. خداوند فرموده است: (قُل مَن حَرَّمَ زینَهَ اللّه الّتی اَخرجَ لِعباده و الطیباتِ مِن الرّزقِ.) (اعراف: 32) 95

به خوبی روشن است که امام سعی می کرد تا افکار باطل برخی از افراد زهدمآب را که به نام «دین» و «تأمین آخرت» دنیا و مواهب آن را بر خود و دیگران حرام می کردند و زهدهای کاذب را تشویق و ترویج می نمودند، اصلاح کند، وگرنه همان مقدار که امام از زهدفروشی پرهیز می کرد و آن را نفی می نمود، از تجمّل پرستی و گرایش به زرق و برق دنیا و آخرت گریزی نیز نهی می کرد.

از این رو، امام همواره به روحیات ابوذر اشاره می کرد و اصحاب را به تأسی از روح دنیا گریزی و آخرت گرایی ابوذر تشویق می کرد: «رَحِمَ اللّهُ اباذَر فلقد کانَ یقول: جزی اللّه الدنیا

عَنّی مذّمهً بعدَ رِغیفینِ مِن الشعیرِ، اَتغدّی باَحدِهما و اَتعشی بالآخَرِ و بعد شملتی الصوف اَئتزرُ بِاَحدهما و اَتردّی الاخری ... » 96

در حقیقت، امام به محتوا و روح رفتار ابوذر توجه داشت، نه شکل خاص رفتاری که شاید اختصاص به وضع و شرایط خاص ابوذر داشت.

3. توجه به معیارهای عقلایی در مصرف

در راستای دو اصل قبل، این اصل نیز از سیره عملی امام استفاده می شود که در مصرف، باید معقول عمل کرد؛ یعنی باید معیارهای عقلی و عقلایی را در نظر گرفت و به تعبیر دیگر، الگوی مصرف باید کاملا علمی و سنجیده باشد. بی توجهی به علم و عقل در مصرف، انسان را به بیراهه می کشاند. برای نمونه، امام به فردی که به خاطر ارزان و کم خرج بودن، الاغ را به عنوان مرکب خود انتخاب کرده بود، اعتراض کرد و فرمود: این اسراف است که انسان سیزده دینار بابت الاغ بدهد و مرکب متوسط دیگری مثل برذون را رها کند، در حالی که خرج هر دو یکی است و برذون کارآیی بیشتری دارد، علاوه بر اینکه متناسب با شئون اجتماعی افراد است. 97

در مورد دیگری، اسحاق بن عمار از امام کاظم (ع) پرسید: آیا کسی که ده لباس دارد، اسراف کرده است؟ امام فرمود: خیر، داشتن ده لباس اسراف نیست، بلکه اسراف آن است که لباس حفظ خود را (لباس مخصوص مجالس، که برای حفظ شخصیت و آبروی اجتماعی می پوشی) در جاهای کثیف استفاده کنی. 98

امام به کسی که منزل کوچک و تنگی برای زندگی خود انتخاب کرده بود، در حالی که توان تهیه و استفاده از منزل بزرگ تر و وسیع تر را داشت، اعتراض کرد و فرمود:

اگر پدر تو نادان بود، دلیلی ندارد تو هم مثل او باشی. 99

امام همواره می فرمود: «مِن فراهه الرجلِ اَن یکونَ دوابّه سِمانا و سمعتُه یقول: ثلاثهٌ مِن مَروّه: فراههِ الدابّه و حُسنُ وجهِ المملوکِ و الفرسُ السری» 100 حضرت نشانه های خوش بختی و رفاه انسان را در دنیا داشتن مرکبی چالاک و منزلی وسیع و مملوکی زیبا ذکر می کند. این ها بیانگر توجه اسلام به نیازهای مادی انسان است. چنین است که اسلام دینی جامع و کامل است و عمل به آن تضمین کننده خوش بختی دنیا و آخرت.

نمونه دیگری که نشان می دهد امام در مصرف معیارهای علمی را در نظر می گیرد، انتخاب نوع غذاست. امام با علم و آگاهی فوق العاده خود، به خواص و فواید میوه ها و غذاهای گوناگون آشناست و طبق علم خود عمل می کند. از این رو، در برخی موارد، از غذاهای خاصی استفاده می کرد؛ مثلا، وقتی می خواست حجامت کند، پیش از آن گوشت ماهی مصرف می کرد که در عملیات خون سازی در بدن بسیار مؤثر است.

4. رعایت شخصیت و شئون اجتماعی افراد در مصرف

حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی انسان همواره مورد توجه اسلام بوده است. توصیه هایی که اسلام در مصرف دارد بیشتر برای حفظ شخصیت و اقدام اجتماعی افراد است. اسلام مسلمانی را که در چشم دیگران حقیر و پست جلوه کند، نمی پسندد. امام در مورد فلسفه پوشیدن لباس، به این مسئله توجه کرده و فرموده است: هر گاه یکی از شما لباس جدیدی می پوشد، دست خود را روی لباس بکشد و بگوید: «الحمدُ للّٰه الذی کسانی ما اُواری به عورتی و اَتجمَّلُ بِه بینَ النّاسِ ... » 101 سپاس خدا را که زشتی های مرا پوشاند و لباسی داد که خود را

بین مردم زیبا جلوه دهم.

حضرت فلسفه پوشیدن لباس را رعایت حجاب و پوشاندن زشتی ها می داند، علاوه بر آن، لباس را وسیله زیبا جلوه دادن انسان در مقابل دیگران معرفی می کند. انسان با پوشیدن لباس، خود را برای دیگران زیبا و مورد پسند جلوه می دهد. قطعا روابط اجتماعی آن گاه که بر محور محبت و احترام متقابل صورت گیرند، با دوام تر خواهند بود و از راه کارهای ایجاد محبت، رعایت زیبایی و جمال ظاهری و بهداشت جسمانی است، به شرط آنکه افراط و تفریط صورت نگیرد.

در مورد دیگری امام به حسن بن مختار می فرماید: برای من قلنسوه (کلاه، سرپوش) درست کن و آن را مصنوعی درست نکن؛ چون آقایی مثل من لباس مصنوعی نمی پوشد. (اعمل لی قلنسوةً، لاتکون مصنعةً فَاِن السید مِثلی لایَلبسُ المَصنعَ). 102

در موارد دیگری امام به شیعیان خود خطاب می کند که «یا معشرَ الشیعهِ اِنّکم قومٌ عاداکم الخلقُ فتزیّنوا لهم بما قَدّرتم علیه ... »؛ 103 ای شیعیان! شما دشمنان زیادی دارید. پس در مقابل دشمن، خود را حقیر جلوه ندهید، بلکه با سیادت و آقایی در جامعه ظاهر شوید و تا آنجا که می توانید، خود را زیبا و وجیه نشان دهید.

گاه پوشیدن لباس های کثیف و مندرس یا استفاده از مرکب های پست در حالی که انسان قادر به تهیه نوع برتر آن است، موجب می شود که انسان در چشم دیگران حقیر و نامقبول جلوه کند و نتواند مسئولیت و رسالت اجتماعی خود را به خوبی ایفا کند.

امام به یکی از یارانش به نام عبداللّه جبلی کنانی، که یک ماهی در دست گرفته بود و در کوچه و بازار در حال حرکت

بود، فرمود: آن را بینداز، چون من ناپسند می بینیم که شخص بزرگواری چون تو چنین کار حقیری انجام دهد. 104

5. توجه به انگیزه های مثبت در مصرف

مهم تر از خود مصرف، انگیزه مصرف است. وجه تمایز مکتب های اقتصادی در انگیزه های تولید و مصرف است: اینکه چرا انسان باید این همه تلاش و فعالیت داشته باشد و چگونه و چرا باید مصرف کند؟

در روایاتی که قبلا ذکر شدند، توجه امام به انگیزه های صحیح و مثبت مصرف بیان شد؛ مانند آنچه امام در هنگام پوشیدن لباس نو فرمود، یا آنچه به یکی از شیعیان فرمود که عبارت از حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی بود.

امام به یکی از شیعیان خود فرمود: » مگر نمی دانی کسی که مرکبی آماده کرده است تا به وسیله آن امور ما را اجرا کند و دشمنان ما را پریشان سازد در حالی که منسوب به ماست (شیعه ماست)، خداوند رزقش را بر او گسترده می سازد و به او شرح صدر می دهد و به آرزویش می رساند و علاوه بر این، آن مرکب کمک خوبی برای حوایج خود او خواهد بود. » 105

بنابراین، در انتخاب مرکب، علاوه بر نیازها و حوایج شخصی، باید امور دیگری همچون مشارکت اجتماعی و فرهنگی را در نظر گرفت، قطعا اقتصادی که در خدمت مکتب و دین انسان باشد با ارزش تر خواهد بود.

کمک ها و بخشش های مالی امام کاظم (ع)

از معروف ترین خصایل بارز حضرت موسی بن جعفر (ع) سخاوت، گشاده دستی و کرامت ایشان است. کمک ها و بخشش های مالی امام کاظم به فقرا، نیازمندان و محرومان فصل مشبعی از رفتارهای اقتصادی امام را تشکیل داده و توجه مورّخان را به خود جلب کرده است. به راستی، این

فصل از زندگی اقتصادی امام کاظم (ع) مفهوم جدیدی از انسان اقتصادی ارائه می کند. بر اساس این الگو، «انسان اقتصادی» کسی نیست که تمام تلاش و همّت خود را مصروف رفاه و آسایش خود نماید و در فکر تأمین نیازهای مادی خود باشد، بلکه کسی است که تمام توان خود را به کار می گیرد تا رفع فقر و نیاز از جامعه و انسان های پیرامون خود نماید. آیا ایثار و انفاق و از خودگذشتگی مالی در قاموس اندیشه اقتصادی جهان جایگاهی دارد؟

کمک ها و بخشش های مالی امام

1. کمک به فقرا و محرومان

شیخ مفید در کتاب الارشاد، سخاوت و فقیرنوازی امام را چنین توصیف می کند: «و کانَ اوصلُ الناسِ لاهلِهِ وَ رَحِمه و کان یَفتقَّدُ فقراءَ المدینهِ فی اللیلِ فیَحملُ اِلیهم الزنبیلَ فیهِ العینُ و الورقُ و الاقَّهُ و التمورُ فیُوصلُ الیهم ذلکَ و لایَعلمونَ مِن اَی جههٍ هو» . 106

این رفتار سخاوتمندانه و سرشار از ایمان و اخلاص امام شامل پیام ها و نکاتی است؛ از جمله:

کمک مخفیانه و شبانه به فقرا که دلیل آن حفظ عزّت نفس و کرامت انسانی فقرا، عدم ترویج تکّدی و حفظ عمل از شائبه ریا و منّت بود.

در کمک کردن به فقرا، باید خویشاوندان را مقدم داشت.

کمک های مالی امام به فقرا متنوّع و گوناگون بودند.

کمک امام در حدّی بود که آن ها را کاملا بی نیاز می ساخت، به گونه ای که عطایا و بخشش های مالی آن حضرت ضرب المثل بودند. به کسی که پول حضرت را می گرفت و باز فقیر می ماند، می گفتند: «عجبا لِمَن جائه صرهُ موسی فَشَکا القلَّه»؛ از کسی که کمک مالی امام موسی کاظم (ع) را دریافت کرده تعجب است که از بی

پولی بنالد. 107

مورّخان هدیه معمولی آن حضرت را بین 200 تا 400 دینار ذکر کرده اند. 108 این رقم قابل توجهی است که هم توان مالی امام را می رساند و هم حجم کمک های مالی امام به فقرا و نیازمندان را نشان می دهد. این در حالی بود که خلفای معاصر امام با وجود ثروت های فراوان، به عیش و نوش و فساد و تباهی مشغول بودند.

روایت قابل توجه دیگری از عنایت و لطف امام نسبت به فقرا در منابع ذکر شده که حاوی نکات ارزشمندی است: روزی آن حضرت از کنار یک اعرابی (بیابانی / دهاتی)، که خیلی بدقیافه بود، عبور می کرد. وقتی او را دید، نزد وی رفت، به او سلام کرد و در کنار او نشست و با او هم سخن شد. سپس به او فرمود: اگر مشکلی پیدا کردی به من مراجعه کن.

اطرافیان حضرت عرض کردند: آیا کنار چنین فردی می نشینی و از نیاز وی سؤال می کنی؟ حضرت فرمود: «بنده ای از بندگان خداست، برادری است که خدا در قرآن برادر بودن او را تعیین کرده و همسایه ای است که در روی زمینی که ما زندگی می کنیم، زندگی می کند، ما و او فرزندان آدم هستیم و طرفدار بهترین ادیان الهی. شاید روزگار ما را محتاج او گرداند و ببیند که ما روزی نسبت به او فخر فروختیم و اینک نیازمند او هستیم. » سپس حضرت این شعر را خواند:

نُواصل مَن لایستحق وصالنا مخافةَ اَن نبتغی بغیرِ صدیقٍ. 109

یعنی: ما با کسی که نیاز به ارتباط با ما ندارد ارتباط برقرار می کنیم؛ چون می ترسیم که روزی برسد که هیچ رفیقی نداشته باشیم. با این

همه، کمک به فقرا و مستمندان راه و رسم خاص خود را می طلبد که به آن اشاره شد.

نکته دیگری که در سیره معصومان: در کمک به فقرا به چشم می خورد، آزمایش فقیر قبل از کمک به اوست. در برخی موارد، ائمّه اطهار: فقیر را مورد امتحان و سؤال قرار می دادند و بر مبنای معرفت و درک و بصیرت او، به او کمک می کردند. برای نمونه:

فقیری نزد آن حضرت آمد و پس از اظهار تهی دستی، گفت: اگر صد درهم داشتم با آن کاسبی می کردم و از تنگ دستی نجات می یافتم. امام از او پرسید: اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی داشته باشی، آرزویت چیست؟ فقیر گفت: آرزو می کنم به ادای حقوق دینی توفیق یابم و برای حفظ جان، از خطر دشمن قانون تقیه را رعایت کنم.

امام کاظم (ع) پرسید: چرا دوستی ما خاندان (اهل بیت) را آرزو نمی کنی؟ فقیر گفت: این خصلت را که دارا هستم و خدا رابه خاطر داشتن این صفت سپاس می گویم، ولی آن را که ندارم آرزو می کنم.

امام فرمود: پاسخ نیک دادی، آفرین! آن گاه دو هزار درهم (بیست برابر خواسته او) به وی داد و فرمود: این پول را در تجارت و خرید و فروش «مازو» (دانه هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می برند) به کار بزن؛ زیرا این کالا خشک است (و کمتر آسیب می بیند.) فقیر همین کار را کرد و زندگی اش سروسامان یافت. 110

2. کمک به قرض داران و ورشکستگان

محمدبن عبداللّه بکری می گوید: قرض دار بودم و برای حل آن وارد مدینه شدم و هرچه زحمت کشیدم پولی برای ادای قرض خود به دست نیاوردم. به فکر افتادم به

حضرت موسی بن جعفر (ع) مراجعه کنم، گفتم: از راهی خدمت آن حضرت می روم که به زمین کشاورزی اش برسم. آن حضرت را با غلام خود در زمین کشاورزی یافتم. وقتی مرا دید، از من با غذایی از گوشت خشک تکه تکه شده که روی غربال بود، پذیرایی کرد. و با هم غذا خوردیم، سپس از من پرسید: چه کار داری؟ من داستان قرض خود را گفتم. حضرت وارد ساختمان شد و زود برگشت و غلامش را کناری فرستاد و دست خود را دراز کرد و همیانی به من داد که سیصد دینار در آن بود. 111

کمک امام به کشاورزی، که زراعت او دچار آسیب شده بود، یا مغازه داری که مغازه اش را دزد زده بود در بخش حمایت امام از تولیدکنندگان ذکر شد.

علی بن ابی حمزه می گوید: امام موسی کاظم (ع) هجده درهم به من داد و فرمود: این پول را به مردی می دهی که طبقی پیش رو دارد و یک فلس یک فلس فروش می کند و به او می گویی: ابوالحسن دستور داد این پول را خرج کن و تا زنده هستی این پول برایت بس است. وقتی پول را به آن مرد دادم، گریه کرد. به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم؛ چون خبر مرگ مرا به من داده است. به او گفتم: آنچه نزد خداست بهتر از وضع کنونی توست. مرد ساکت شد و از من پرسید: شما چه کسی هستی؟ گفتم: علی بن ابی حمزه. گفت: به خدا قسم، آقای من همین طور به من خبر داد و فرمود: سفارش خود را توسط علی بن ابی حمزه می فرستم.

علی بن ابی حمزه می گوید: حدود 20روز بعد پیش مرد رفتم، مریض بود، گفتم: هر سفارشی داری بگو تا از پول خود آن را انجام دهم. مرد گفت: وقتی مُردم، دخترم را به یک فرد ثروتمند تزویج کن، خانه ام را بفروش و پول آن را به امام (ع) بده و غسل و دفن و نماز مرا تحت نظر بگیر. من چنین کردم و پول خانه را نزد امام آوردم. امام دستور داد تا پول را به دخترش برگردانم. 112

روایت دیگری از شعیب است که می گوید: دویست دینار به غلام خود دادم تا نزد امام ببرد. پنجاه دینار آن را بدون رضایت دخترم از وی گرفته بودم. موقعی که پول به حضرت رسید، پنجاه دینار دخترم را بیرون آورد و به غلام من داد و فرمود: این پول را به صاحبش برسان؛ چون محتاج آن است. دختر شعیب قصد داشت زمین بی آب و علفی را خریداری کند. 113

3. حمایت های مالی از دوستان و شیعیان

در روایات متعددی، کمک های مالی امام به شیعیان ذکر شده اند که نشان می دهند هدف امام تقویت نهاد شیعه بوده است:

در روایتی که قبلا به تفصیل بیان شد امام در عید نوروز به دستور منصور به جمع آوری هدایای مردمی پرداخت و سرانجام، تمام آن هدایا را به پیرمرد شیعه ای که ارادت و محبت خود را به اهل بیت و به ویژه امام حسین (ع) در قالب شعر بیان کرده بود، عطا کرد. بی تردید، شعر والاترین جایگاه را در دستگاه تبلیغاتی آن زمان به عهده داشت. بدین روی، امام با دادن این جایزه فرهنگی، به تقویت افکار و اندیشه های شیعی پرداخت.

در مورد دیگری یکی از یاران و شیعیان حضرت

قصد ازدواج داشت. حضرت همیان پولی به او بخشید تا برای ازدواج خود هزینه کند. 114

حمّاد بن عیسی می گوید: در بصره خدمت امام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! دعا کن خدا یک خانه، یک زن، یک فرزند، یک نوکر و حج همه ساله نصیب من گرداند. حضرت دست به دعا برداشت و فرمود: «اللّهمّ صلِّ علی محمّدٍ و آل محمّد، خدایا به حماد خانه، زن، فرزند و نوکر عنایت کن و پنجاه سال مکّه برود. » من از این عبارت فهمیدم که تنها 50 سال زنده خواهم بود. محمد بن عیسی می گوید: حماد را دیدم به من گفت: 48 سال مکّه رفته ام و این خانه ای است که خدا داده و این زن است و این پسر و این نوکر. پس از این تاریخ، دو مرتبه دیگر به مکّه رفت. مرتبه دوم برای احرام بستن رفت در رودخانه غسل کند که در آب غرق شد. 115

نمونه دیگر مربوط به غلامی است صاعد نام که عشق و ارادت خود را به امام نشان داد و به امام احسان نمود. امام در پاسخ به احسان و ارادت و محبت او، او را از صاحبش خریداری کرد، سپس وی را آزاد نمود و زمینی را به او هدیه کرد. 116

4. کمک های مالی به مخالفان

بخش دیگری از عطایا و کمک های مالی امام مربوط به کمک های امام به مخالفان است که بسیار توجه مورّخان و سیره نویسان را به خود جلب کرده است. این اقدام عمدتا به خاطر ارشاد و هدایت افراد ضعیف النفس صورت می گرفتند؛ مانند آنچه رسول خدا در صدر اسلام برای جذب برخی از مشرکان به اسلام انجام

می داد که آن ها را «مؤلفه قلوبهم» می گفتند و اساسا یکی از موارد مصرف وجوهات اسلامی همین است.

مورّخان در مورد این ویژگی امام نوشته اند: «کان موسی بن جعفر اذا بلغه عَن الرجل ما یَکرُه بعثَ الیه بصرّه دنانیر و کانت صراره ما بین الثلاث مائه دینار فکانت صرار موسی مثلا»؛ 117 هر گاه فردی موسی بن جعفر (ع) را مورد آزار قرار می داد، آن حضرت کیسه دیناری برای او می فرستاد و کیسه های پول آن حضرت تا سیصد دینار بود، به گونه ای که کیسه های حضرت ضرب المثل شده بود. این امر دلالت بر کثرت و فراوانی کمک های مالی حضرت است. این گونه نبود که تنها در یک یا دو مورد حضرت کمک کرده باشد، بلکه سیره دایمی حضرت چنین بود.

یکی از فرزندان عمربن خطّاب، که در مدینه ساکن بود، هر وقت امام کاظم (ع) را می دید، به آن حضرت اهانت می کرد و به امام علی (ع) ناسزا می گفت. برخی از یاران ایشان از او خواستند تا اجازه دهد آن فرد را به قتل برسانند. حضرت به شدت مخالفت کرد و نشانی او را جویا شد. یک بار به سراغ او در مزرعه کشاورزی رفت. امام همان گونه که سوار مرکب خود بود، وارد مزرعه آن فرد شد و به طرف وی رفت.

فرزند عمر فریاد کشید: کشاورزی را لگدمال نکن! حضرت اعتنایی نکرد و نزد او رفت و با او به گفت وگو نشست. سپس به او فرمود: چقدر در این زمین خرج کرده ای؟ او گفت: یکصد دینار. حضرت فرمود: چه مقدار انتظار سود داری؟ گفت: علم غیب ندارم. سپس به او فرمود: انتظار داری چه قدر سود ببری؟

گفت: آرزو دارم دویست دینار سود ببرم. امام (ع) همیانی بیرون آورد که سیصد دینار در آن بود و به او داد و فرمود: این هم کشاورزی تو بر جای خود. خداوند آنچه را امیدواری، به تو عنایت کند و از زمین بهره مند شوی.

عمر زاده برخاست و سر حضرت را بوسید و درخواست کرد از اشتباه وی درگذرد. امام (ع) تبسّمی کرد و برگشت و به مسجد وارد شد. آن فرد نیز به مسجد آمده بود. وقتی چشم او به امام افتاد گفت: خدا بهتر می داند که مسئولیت جامعه را به دوش چه کسی بگذارد.

آن گاه امام به کسی که پیشنهاد قتل او را داده بود، فرمود: این روش بهتر بود یا روش شما؟ 118

نمونه دیگر مربوط به کمک های مالی امام به برادر زاده اش است که قصد سعایت و توطئه علیه امام داشت. وقتی امام مطّلع شد که علی بن اسماعیل تصمیم دارد نزد هارون برود و اوضاع امام را به هارون گزارش دهد، نزد وی آمد و از حال او جویا شد. امام که می دانست علی بن اسماعیل به خاطر طمع دنیا و رسیدن به آرزوهای مادی خود، طرح دوستی با هارون ریخته است، سعی کرد تا با دادن کمک و هدایای مالی، وی را از رفتن نزد هارون منصرف سازد، اما دنیاپرستی و حرص و طمع فراوان علی بن اسماعیل مانع از نفوذ هدایت امام شد. امام هم در حق او نفرین کرد. علی بن اسماعیل نزد هارون آمد و از امام چنین سعایت کرد که از شرق و غرب برای او پول می فرستند و خراج دریافت می کند ... هارون دویست هزار

درهم به او داد. اما علی بن اسماعیل به دلیل نفرینی که امام درباره او نموده بود، نتوانست از آن پول بهره ای ببرد و تمام احشای بدن او هنگام قضای حاجت ریخت و از دنیا رفت. 119

اصلاحات اقتصادی امام کاظم (ع)

الف. مبارزه با مفاسد و انحرافات اقتصادی

در کارنامه درخشان امامان معصوم، صفحه ای روشن از مبارزات ایشان با فسادها و انحرافات اقتصادی به چشم می خورد. امام مسئول هدایت و رهبری جامعه است و هرگاه فساد و انحرافی دید با آن به مبارزه بر می خیزد.

عمده مبارزات امامان با مفاسد اقتصادی جامعه را باید در سخنان و فرمایش های راهبردی ایشان جست وجو کرد. نگاهی به کلمات گویای معصومان به ما نشان می دهد که آنان تا چه حد مردم و مسئولان جامعه را به پرهیز از گناه و فساد در مسائل اقتصادی توصیه می کردند. نگارش کتاب های حجیم فقهی با عناوین «مکاسب محرّمه» از سوی فقها، که ریشه در روایات اسلامی دارند، خود گواه بر این مدعاست.

با این همه، در سیره عملی امامان نیز موارد فراوانی از مبارزه با مفاسد اقتصادی به چشم می خورند. در اینجا، نمونه هایی از مبارزات عملی امام کاظم (ع) با مفاسد اقتصادی که در کتب تاریخ ثبت شده اند، ذکر می گردند:

1. مبارزه با تجمّل پرستی و عیش و نوش حاکمان: امام کاظم (ع) بارها و بارها خلفای ظالم دنیاپرست عبّاسی را از اینکه بیت المال و اموال عمومی را صرف عیش و نوش و خوش گذرانی خود می کردند، مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند.

روزی امام کاظم (ع) وارد یکی از کاخ های بسیار مجلّل و باشکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره کرد و با نخوت و

تکبّر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (با این کلام می خواست شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آنکه کوچک ترین اهمیتی برای کاخ پر زرق و برق او قایل شود، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آن ها می فرماید: «کسانی که خود را روی زمین بزرگ پنداشته، تکبّر می کنند و آیه ای از آیات الهی را ببینند ایمان نمی آورند و اگر راه راست و رشد و کمال را ببینند آن را در پیش نمی گیرند، ولی هرگاه راه گم راهی ببینند آن را طی می کنند و از (مطالعه و درک) آیات خود منصرف خواهیم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده، از آن غفلت ورزیده اند. »

هارون از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می کرد، با التهاب، پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی درنگ فرمود: این خانه از آن شیعیان و پیروان ماست، ولی دیگران با زور و قدرت آن را تصاحب نموده اند.

هارون گفت: اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحبان خانه آن را باز نمی ستانند؟ امام فرمود: این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. 120

2. مبارزه با احتکار: معتب، کارگزار امام کاظم (ع)، می گوید: موقعی که محصول کشاورزی به دست می آمد، حضرت امر می فرمود: آن ها را بفروشیم، سپس مثل همه مردم، روز به روز به اندازه نیاز می خریدیم. 121

3. مبارزه با قمار: امام کاظم (ع) غلامش را برای خرید تخم مرغ فرستاد.

آن غلام یک یا دو تخم مرغ خرید و در بین راه با آن قمار کرد.

سپس تخم مرغ را آماده کرد و نزد امام آورد. آن حضرت مشغول خوردن شد. غلام به حضرت عرض کرد که با آن تخم مرغ قمار کرده است. حضرت برآشفت و طشتی طلب کرد و غذا را قی نمود. 122

4. مبارزه با غشّ در معامله: موسی بن بکیر می گوید: در محضر امام کاظم (ع) بودم. یک مشت دینار در پیش او دیدم. آن حضرت یکی از سکّه ها را برداشت و دو نصف کرد و به من داد و فرمود: «اَلقهِ فی البالوعهِ حتّی لایُباع شی ءٌ فیه غش»؛ این دینار قلابی را در چاه فاضلاب بینداز تا با چیزی که قلّابی است معامله صورت نگیرد. با اینکه حکومت در دست امام کاظم (ع) نبود، ولی آن حضرت نمی توانست خیانت و نیرنگ جامعه را تحمّل کند. 123

در مورد دیگری، هشام بن حکم می گوید: مشغول فروش کالایی در سایه (یا تاریکی) بودم. امام از آنجا عبور می کرد، مرا در آن حال دید. نزد من آمد و فرمود: ای هشام، در سایه معامله نکن که موجب غش در معامله می شود و غش حرام است. 124

5. مبارزه با سرقت و سوءاستفاده مالی کارگران: هنگامی که امام (ع) مشغول جمع آوری خرماهای نخلستان خود بود، متوجه شد یکی از غلامان او مقداری از خرماها را به بیرون از باغ انداخت. (این ماجرا پیشتر گفته شد.) 125

6. منع از کمک مالی به حاکمان ظالم: صفوان جمّال یکی از یاران حضرت موسی بن جعفر (ع) شترهای خود را به هارون کرایه داده بود. وقتی حضرت از این

امر مطلع شد، او را مورد توبیخ قرار داد و فرمود: چرا دشمنان ما را یاری می کنی؟ صفوان گفت: من هیچ علاقه ای به هارون ندارم و بابت کرایه شترهایم از او پول می گیرم.

امام فرمود: آیا تو آن گاه که برای رفتن به مسافرت، به هارون شتر می دهی دوست نداری او به سلامت از سفر برگردد و اجاره شتران تو را بپردازد؟ صفوان عرض کرد: اینکه معلوم است، هر عاقلی چنین خواسته ای را از خدای خویش می خواهد.

امام فرمود: ای صفوان، برای تو همین بس که دوست داری مدتی ظالمی زنده بماند تا تو ضرری متحمّل نشوی و این خواسته تو موجب بقای ستمگر و رضای تو به ظلم های او می شود و این گناه بزرگی است. صفوان در پی سخنان روشنگرانه امام، تمام شترهای خود را فروخت و خود را از این انحراف نجات داد، هرچند این اقدام باعث کدورت بین صفوان و هارون الرشید شد. 126

ب. هدایت های اقتصادی

گرچه امام مسئول هدایت فکری و معنوی جامعه است و تعالیم و رهبری های او تأمین کننده سعادت جاودانه بشرند، اما دایره هدایت امام وسیع تر از امور عبادی و اخروی است و این ناشی از جامعیت دین مبین اسلام است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می کند. بنابراین، امام مستقیما در بسیاری از مسائل مادی و دنیوی نیز انسان ها را کمک می کند و آن ها را مشمول هدایت خود قرار می دهد. عمده این هدایت ها در قالب مشورت دادن امام به افرادی است که نیاز به کمک فکری داشته اند. در برخی موارد نیز امام افرادی را به دلیل اشتباه در مسائل اقتصادی مورد انتقاد قرار می داد. در برخی موارد، امام

برای کمک فکری و هدایت انسان ها در مسائل مادی، از علم غیب و شأن خاص امامت استفاده می کرد. در اینجا، تنها چند نمونه از مواردی که امام افرادی را در امور دنیوی و اقتصادی کمک و هدایت کرده است ذکر می شوند:

روزی امام کاظم (ع) به یکی از یارانش به نام ابراهیم بن عبدالحمید، که در حال خارج شدن از مدینه بود، فرمود: ای ابراهیم! کجا می روی؟ او جواب داد: به سمت قبا. امام فرمود: برای چه کاری؟ او گفت: ما در هر سال در چنین موقعی خرما می خریم. تصمیم دارم نزد یکی از مردان انصار بروم و محصول خرمایش را پیش خرید کنم. حضرت فرمود: آیا از شر ملخ ها در امان هستید؟

ابراهیم می گوید: بعد از جدا شدن از امام، نزد دوستم ابوالعز آمدم و سخن امام را به او گفتم. (او که به مقام و شأن امام و علم او ایمان داشت) گفت: نه، به خدا امسال خرما نخواهیم خرید. پنج روز نگذشته بود که دیدیم ملخ ها تمام نخل ها را ویران کردند! 127

در روایتی که پیشتر ذکر شد، امام به یکی از فقرا، که درخواست کمک کرده بود، پولی داد و به او فرمود: با این پول به تجارت «مازو» (دانه هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می برند) بپرداز؛ زیرا این کالا خشک است و کمتر آسیب می بیند. 128 امام از این طریق، کمک مشاوره ای خود را به آن فرد ارائه داد و آن فرد توانست به زندگی خود سر و سامان ببخشد.

هشام بن حکم می گوید: قصد خرید کنیزی داشتم. نامه ای به امام کاظم (ع) نوشتم تا با او در این

باره مشورت کنم. امام جواب نامه مرا نداد تا آن گاه که در مکّه در مراسم حج مرا دید و آن کنیز را نیز مشاهده کرد. سپس نامه ای به من نوشت که خرید آن کنیز از نظر من اشکالی ندارد جز آنکه آن کنیز عمر کوتاهی دارد.

هشام می گوید: با این سخن امام از خرید کنیز منصرف شدم و هنوز از مکّه خارج نشده بودم که دیدم آن کنیز را دفن کردند. 129

علی بن ابی حمزه می گوید: نزد امام موسی بن جعفر (ع) بودم. کسی به نام جندب خدمت امام رسید و با آن حضرت صحبت کرد. حضرت هم با او سخن می گفت، در ضمن از احوال برادرش سؤال کرد. جندب گفت: خوب بود و به شما سلام رسانید.

حضرت فرمود: خدا به شما اجر دهد! برادرت از دنیا رفته است. جندب گفت: نامه او 13 روز پیش از کوفه رسید و سالم بود! حضرت فرمود: دو روز بعد از نوشتن نامه، از دنیا رفت. موقع مرگ به همسرش مالی داده و گفته است: وقتی برادرم آمد به او تحویل بده. آن زن مال را در خانه ای که زندگی می کند پنهان کرده است. وقتی به آن زن رسیدی، به او محبت کن و او را به طمع ازدواج با خود بینداز تا پول را به تو بدهد.

علی بن ابی حمزه می گوید: جندب مردی نیرومند و زیبا بود. پس از شهادت امام کاظم (ع) او را دیدم و از قضیه سؤال کردم. جندب گفت: به خدا سوگند! امام همه مطالب را صحیح فرمود؛ نه در نامه کسری بود و نه در مال کمبودی وجود داشت. 130

در روایتی،

امام به تبیین رابطه صحیح اقتصادی مؤمنان می پردازد و بیان می کند که افراد مؤمن نسبت به اموال و دارایی های خود باید چگونه باشند:

امام به یکی از یارانش به نام عاصم می فرماید: ای عاصم! پیوند و ارتباط شما (مؤمنان) چگونه است؟

عاصم عرض کرد: به بهترین شکلی که می تواند باشد.

امام فرمود: آیا به گونه ای هست که یکی از شما وقتی تنگ دست و فقیر می شود، وارد خانه دوستش شود و از او بخواهد تا همیان پولش را بیاورد، آن گاه آن را باز کند و هر چه بخواهد بردارد و مشکل مالی خود را از این طریق حل کند و دوستش ناراحت نشود؟

عاصم گفت: خیر. امام فرمود: پس شما بهترین شکل ارتباط و پیوند را ندارید. 131

برخی از هدایت های امام مربوط به الگوی صحیح مصرف هستند. امام در برخی موارد، افرادی را که در شیوه زندگی خود خطا می کردند و در انتخاب نوع لباس و غذا و مرکب دقت لازم را نداشتند مورد انتقاد قرار می داد و شیوه صحیح را بیان می کرد:

ابن طیغور متطبّب می گوید: امام کاظم (ع) از من پرسید: چه مرکبی سوار می شوی؟ گفتم: الاغ. آنگاه امام فرمود: آن را چند خریده ای؟ گفتم: سیزده دینار. امام فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار خریده ای و اسب ساده (برذون) را رها کرده ای. (ماجرا پیشتر ذکر شد). 132

نمونه دیگر مربوط به عبداللّه جبلی کنانی است که می گوید: روزی یک ماهی در دست گرفته بودم و در کوچه عبور می کردم، در همان حال، امام کاظم (ع) مرا دید، نزد من آمد و مرا مورد انتقاد قرار داد که «این چه کاری است که می کنی؟

این ماهی را بینداز! زیرا من ناپسند می بینم که فرد بزرگوار و شریفی مثل تو چنین کار پست و کوچکی انجام دهد» . 133

سپس فرمود: ای شیعیان، شما گروهی هستید که دشمنان زیادی دارید. در مقابل دشمنانتان تا می توانید خود را زیبا و قوی جلوه دهید.

در مورد دیگری که پیشتر روایت آن گذشت، حضرت غلام خود را سرزنش کرد که چرا خانه تنگ و کوچکی برای خود انتخاب کرده است ... 134

شخصی از امام در مورد معنای «اسراف» سؤال کرد و گفت آیا داشتن ده لباس اسراف است؟ امام در جواب فرمود: خیر ... 135 (این روایت نیز پیشتر بیان گردید)

پی نوشت ها

1 محمّد کاظم مکّی، المدخل الی حضاره العصر العبّاسی، ص261.

2 صباح ابراهیم الشیخلی، اصناف در عصر عبّاسی، ترجمه هادی عالم زاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1362، ص11.

3 فیلیپ چتّی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، 1344، ص 443.

4 همان، ص437.

5 صباح ابراهیم الشیخلی، پیشین، ص13.

6 احمد امین، ضحی الاسلام، مصر، النهضه المصریه، ج 1، ص233.

7 مسعودی، مروج الذهب، بیروت، داراندلس، ج 3، ص 312.

8 باقر شریف قرشی، حیاه الامام موسی بن جعفر (ع)، (قم، اسلامیه، 1389ق)، ج 1، ص368.

9 همان، ج 2، ص29.

10 احمد امین، پیشین، ج 1، ص136140.

11 رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان، 1381، ص385.

12 جمعی از نویسندگان، درآمدی بر اقتصاد اسلامی، تهران، سمت، 1372، ص104.

13 محمّدرضا جبّاری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمّه (ع)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1382، ج 1، ص 280.

14 شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، شهید،

دانشکده الهیات و معارف اسلامی، 1348، ص467. 1

15 شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، نجف، مکتبه الحیدریه، 1385ق، ج 1، ص9192.

16 شیخ طوسی، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1411ق، ص347.

17 همان، ص28.

18 محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403ق، ج 48، ص122.

19 شیخ طوسی، رجال کشی، ص434.

20 محمّدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، اسلامیه، 1362، ج 2، ص87.

21 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، 115.

22 باقر شریف قرشی، پیشین، ج 1، ص 152.

23 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیهاللّه مرعشی نجفی، 1404ق، ج 7، ص 215.

24 شیخ مفید، الارشاد، قم، آل البیت، 1416ق، ج 2، ص 244.

25 محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 7، ص 47و48.

26 شیخ صدوق، پیشین، ص 28.

27 مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، 1380، ص456.

28 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص 122.

29 همان.

30 همان، ص129.

31 علی قائمی، در مکتب اسوه ولایت، تهران، امیری، 1376، ص 247.

32 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص131.

33 شیخ مفید، پیشین، ص 244.

34 خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (تاریخ مدینهالاسلام)، بیروت، دارالعرب الاسلامی، 1422ق، ج 15، ص17.

35 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص115.

36 همان، ص73.

37 علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمّه، قم، شریف رضی، 1421ق، ج 2، ص765.

38 شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص245.

39 شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1391ق، ج 3، ص314.

40 شیخ صدوق، پیشین، ص73.

41 قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام المهدی، 1409ق، ج 1، ص312.

42 عائده عبدالمنعم

طالب، الامام موسی الکاظم فی محفه التاریخ، بیروت، دار الرسول الاسلام، 1421ق، ص31.

43 علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج 2، ص 758.

44 نهج البلاغه، کلمات قصار، 439.

45 جعفر الهادی، الشئون الاقتصادیه فی نصوص الکتاب والسنه، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، 1403ق، ص73.

46 عزیزاللّه عطاردی، مسند الامام الکاظم (ع)، مشهد، کنگره جهانی امام رضا (ع)، 1409ق، ج 2، ص359.

47 همان، ص42.

48 حسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ترجمه احمد جنّتی، تهران، علمیه اسلامیه، ص 481.

49 جعفر الهادی، پیشین، ص 293.

50 خطیب بغدادی، پیشین، ج 15، ص16.

51 شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص184.

52 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص 156.

53 همان، ص131.

54 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص131.

55 محمّد مناظر احسن، زندگی اجتماعی در حکومت عبّاسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی فرهنگی، 1369، ص61.

56 محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 6، ص648.

57 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص49.

58 محمّد مناظر احسن، پیشین، ص54.

59 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص41.

60 محمد مناظر احسن، پیشین، ص54.

61 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص29.

62 محسن امین، المجالس السنیّه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1413ق، ج 2، ص372.

63 ابن صبّاغ، الفصول المهمّه، قم، دارالحدیث، 1380، ص223.

64 ابن ابی الحدید، پیشین، ج 15، ص273.

65 شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص234.

66 محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 8، ص86.

67 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص28.

68 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص100.

69 محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 6، ص525.

70 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص 40.

71 همان، ص68.

72 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48،

ص102.

73 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص81.

74 همان، ص77.

75 محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 6، ص341.

76 همان، ص304.

77 همان، ص64.

78 همان.

79 همان، ص 288.

80 همان، ص512.

81 همان، ص515.

82 همان، ص488.

83 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص24.

84 محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 6، ص 472.

85 قطب الدین راوندی، پیشین، ج 1، ص312.

86 باقر شریف قرشی، پیشین، ج 1، ص 155 / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص110.

87 محمد دشتی و کاظم محمدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم، نشر اسلامی، 1406ق، ص 1061.

88 جعفر الهادی، پیشین، ص 462.

89 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص86.

90 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص68.

91 همان، ص69.

92 محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 2، ص272.

93 همان، ص274.

94 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص 68.

95 محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 6، ص453.

96 محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 2، ص134.

97 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص55.

98 محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاه، کویت، مکتبه الالنین، ج 4، ص322.

99 محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 6، ص525.

100 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص23.

101 علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج 2، ص770.

102 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص49.

103 محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 6، ص480.

104 همان، ص481.

105 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 3، ص24.

106 شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص231.

107 علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج 2، ص758.

108 همان.

109 مصطفی زمانی، زندگانی امام کاظم، قم، عصر ظهور، 1378،

ص32.

110 شیخ عباس قمی، انوار البهیّه، قم، نشر اسلامی، 1427ق، ص 188.

111 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص102.

112 ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، 1421ق، ج 3، ص48.

113 شیخ حرّ عاملی، اثبات الهداه، ج 3، ص210.

114 مصطفی زمانی، پیشین، ص43.

115 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص 48.

116 باقر شریف قرشی، پیشین، ج 1، ص152.

117 علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج 2، ص758.

118 ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، مکتبه الحیدریه، 1385ق، ص 332 / خطیب بغدادی، پیشین، ج27، ص 13.

119 شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص238.

120 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص138 / عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 2، ص 144، (با استفاده از ترجمه حدیث از کتاب پیشوای آزاده، نوشته مهدی پیشوایی.)

121 محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 5، ص 166.

122 همان، ج 5، ص 123.

123 همان، ج 5، ص160.

124 همان، ج 5، ص 161.

125 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص 115.

126 باقر شریف قرشی، پیشین، ج 2، ص266.

127 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص46.

128 شیخ عباس قمی، پیشین، ص 188.

129 علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج 2، ص770.

130 محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 48، ص61.

131 عزیزاللّه عطاردی، پیشین، ج 1، ص31.

132 همان، ج 3، ص24.

133 محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 6، ص481.

134 همان، ص525.

135 محمدرضا حکیمی و دیگران، پیشین، ج 4، ص232.

امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی

مقدمه

عبدالکریم پاک نیا

امامان معصوم علیهم السلام در طول زندگی پربار خویش برای احقاق حق و رهبری امت، از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند. در این

راستا، همه مشکلات و گرفتاریها را به جان خریده و تحمل کرده اند.

به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان الگوی صبر و پایداری در راه حق مطرح شده و سرمشق رهروان راه فضیلت گشته اند و از همین جاست که عارفان خداجوی این فراز از زیارت روح نواز جامعه ائمه المؤمنین را در خلوت و جلوت زمزمه می کنند که: «اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قَدْ وَفَيْتُمْ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَذِمَّتِهِ وَبِكُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْكُمْ فى كِتابِهِ وَدَعَوْتُمْ اِلى سَبيلِهِ وَاَنْفَذْتُمْ طاقَتَكُمْ فى مَرْضاتِهِ وَحَمَلْتُمُ الْخَلائِقَ عَلى مِنْهاجِ النُّبُوَّةِ؛ (1) من گواهی می دهم که شما [ائمه اهل بیت علیهم السلام] به عهد و ذمه خود با خداوند متعال وفا کردید و هرآنچه را که در کتاب خود بر شما شرط کرده بود، به نحو احسن انجام دادید. مردم را به راه خدا دعوت کردید و تمام تواناییهای خود را در راه کسب رضای الهی به کار گرفتید و مخلوقات را بر شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمون شدید. »

پیشوای هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام که در هفتم صفر 128 ه. ق در روستای ابواء، میان مدینه و مکه متولد شده بود، همانند دیگر امامان معصوم علیهم السلام برای احیای فرهنگ اسلام و گسترش ارزشهای الهی در طول امامت سی و پنج ساله خویش [148 تا 183 ه. ق]که با چهار تن از خلفای ستمگر عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید) هم زمان بود، تمام مشکلات و سختیها را به جان خرید و به فرهنگ صبر و مقاومت در راه اسلام معنای حقیقی بخشید.

آن حضرت تمام توانائیهای خود را در این زمینه به

کار گرفت و صلابت و استواری در راه دفاع از فضیلتها و مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی را به معنای تامّ کلمه مجسّم ساخت. در زیارت آن امام می خوانیم: «اَشْهَدُ اَنَّکَ ... صَبَرْتَ عَلَی الأذی فی جَنْبِ اللّه وَجاهَدْتَ فِی اللّه حَقَّ جِهادِهِ؛ (2) شهادت می دهم که تو [ای امام هفتم] بر تمام آزارها در راه خدا صبر کردی و در راه خدا آن گونه که سزاوارش بود کوشیدی. »

بیست و پنجم ماه رجب، شاهد جانبازی آن رادمرد عالم اسلام و اسطوره صبر و پایداری در راه حق می باشد. آن حضرت بعد از تحمل بی رحمانه ترین آزارهای طاقت فرسای خلفا، بویژه هارون الرشید، استوار و مقاوم در برابر طاغوت و طاغوتیان به ملاقات پروردگارش شتافت. در صلوات مخصوصه آن حضرت آمده است: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَصِیِّ الأبْرارِ وَاِمامِ الأخْیارِ ... وَمَأْلِفِ الْبَلْوی والصَّبْرِ وَالْمُضطَهَدِ بالظُّلْمِ وَالْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ وَالْمُعَذَّبِ فی قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلَمِ الْمَطامیرِ ذی السّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلقِ الْقُیُودِ؛ (3) خداوندا! بر موسی بن جعفر علیهماالسلام درود فرست! او که جانشین نیکان و پیشوای خوبان بود ... آن آقای آشنا با بلاها و بردباری، در معرض ظلم و ستم، شکنجه شده در قعر زندانها و ظلمت سلولهای تنگ و تاریک، با پاهای ورم کرده ومجروح، و به بند کشیده شده با حلقه های زنجیر. »

آنچه در پیش رو دارید، فرازهایی از تلاشها، پیامها و گفتارهای امام کاظم علیه السلام در زمینه صبر، مقاومت، قاطعیت، صلابت و صراحت لهجه در مقابل ستمگران و دشمنان است.

تلفیق عرفان و مبارزه

بی تردید برای استواری و مقاومت در راه عقیده، پشتوانه ای قوی و نیرومند لازم است. طبق آموزه های قرآنی

بهترین پشتوانه هر انسان حقیقت طلبی، اتّکا به حضرت پروردگار است. و میانبرترین و نزدیک ترین راه در معرفت و قرب به حق، توجه به عبادت و معنویت است. خداوند متعال می فرماید: «وَاسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوهِ»؛ (4) «از صبر و نماز یاری بجویید. »

حضرت کاظم علیه السلام با پیروی از این رهنمود و در مقابل نیروهای باطل، از صبر و بردباری و نماز و عبادت یاری می جست؛ «کانَ یُحْیی اللَّیْلَ بِالسَّهْرِ اِلَی السَّحَرِ بِمُواصِلَهِ الاِسْتِغْفارِ حَلیفَ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ وَالدُّمُوعِ الْغَزیرَهِ وَالْمُناجاتِ الْکَثیرَهِ وَالضَّراعاتِ الْمُتَّصِلَهِ؛ (5) آن حضرت شبها را تا سحر بیدار بود و شب زنده داریهایش همواره با استغفار بود، همراه با سجده های طولانی، اشکهای ریزان، مناجات بسیار، و ناله ها و زاریهای مداوم در حال عبادت. »

برخورد با صلابت

مقدمه

از آنجایی که اولیای خدا به امدادهای خداوندی باور قطعی دارند، در برخوردهای خود با دنیاپرستان و طاغوتهای زمان بی واهمه و با قاطعیت و صلابت رفتار می کنند و آنان با داشتن سرمایه ایمان به غیر از خداوند متعال از هیچ قدرت و نیرویی نمی هراسند که: «فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بَخْسا وَلا رَهَقا»؛ (6) «هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ظلم [و ظالم] هراسی دارد. »

پیشوای هفتم نمونه بارزی از این اولیای الهی است.

اینک مواردی را در اینجا با هم می خوانیم:

الف) سخن امام به مهدی عباسی

مهدی، سومین خلیفه عباسی، در یک اقدام عوام فریبانه اعلام کرد که هر کسی که حقوقی بر گردن نظام حکومتی دارد، می تواند برای رسیدن به حق خود اقدام نماید. او در یک حرکت ظاهری مشغول ادای حقوق مردم شد. امام کاظم علیه السلام نیز خواستار اعاده حقوق خود شد. در آنجا گفتگوی ذیل میان خلیفه و پیشوای هفتم علیه السلام به وقوع پیوست:

حقوق شما چیست؟

فدک.

محدوده فدک را مشخص کن تا به شما باز گردانم.

حدّ اول آن، کوه احد، حدّ دوم عریش مصر، حدّ سوم سیف البحر (دریای خزر) و حدّ چهارمش دومه الجندل [سرزمین عراق] است.

همه اینها!

آری!

خلیفه آن چنان ناراحت شد که آثار غضب در چهره اش پدیدار گشت، و با ناراحتی شدید گفت که مقدار زیادی است، باید بیندیشم. امام کاظم علیه السلام با این سخن به او فهماند که حکومت حق امام کاظم علیه السلام است و زمام حکومت بر دنیای اسلام باید در دست اهل بیت علیهم السلام باشد. (7)

ب) پیشوای دلها

روزی در کنار کعبه، هارون الرشید حضرت کاظم علیه السلام را ملاقات نمود و در ضمن سخنانی به امام علیه السلام گفت: آیا تو هستی که مردم مخفیانه با تو بیعت می کنند و تو را به رهبری خویش بر می گزینند؟ حضرت با کمال شهامت فرمود: «اَنَا اِمامُ الْقُلُوبِ وَاَنْتَ اِمامُ الْجُسُومِ؛ من بر دلهای مردم حکومت می کنم، و تو بر جسمهای آنان!»

ج) هشدار به متکبران

هارون، سلطان گردنکش و متکبری بود که خود را از همه چیز و همه کس بالاتر می دانست و حتی در خیال باطل خود بر ابرها می بالید و به وسعت حکومت خویش می نازید که: ای ابرها! ببارید که هر کجا قطرات بارانتان ببارد، چه شرق و چه غرب بر زمینهای تحت حکومت من خواهد بارید و خراج و مالیات آن سرزمین را به نزد من خواهند آورد.

زمانی پیشوای هفتم علیه السلام به کاخ هارون رفته بود. هارون از او پرسید: این دنیا چیست؟ امام فرمود: این دنیا سرای فاسقان است. سپس

با تلاوت آیه 146 سوره اعراف به وی هشدار داد که: «سَاَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَاِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَاِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً وَاِنْ یَرَوْا سَبیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً»؛ (8) «به زودی از آیات خود دور خواهم نمود کسانی را که به ناحق در روی زمین ادعای بزرگی می کنند و اگر آنان هر آیه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، به سوی آن حرکت نمی کنند، ولی اگر راه ضلالت و گمراهی را ببینند، به سوی آن خواهند رفت. »

هارون پرسید: دنیا

خانه کیست؟ حضرت فرمود: دنیا برای شیعیان ما مایه آرامش و برای دیگران آزمایش است.

در آخر این گفتگو، هارون با درماندگی تمام پرسید: آیا ما کافریم؟ پیشوای هفتم علیه السلام پاسخ داد: نه، ولی چنان هستید که خداوند متعال فرموده است: «الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّه کُفْرا وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»؛ (9) «کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را در محل تباهی فرود آوردند. » (10)

د) سلام بر تو ای پدر!

هارون وارد مدینه شد و به همراه جمع کثیری به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. او در مقابل قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و با کمال افتخار چنین سلام داد: السَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ عَمٍّ؛ سلام بر تو ای پسر عمو! در این هنگام، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام که در میان اهل مدینه حضور داشت، نزدیک آمد و برای تحقیر خلیفه غاصب چنین سلام داد: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّه السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَه؛ سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای پدر!» در این حال، هارون از شدت خشم به خود پیچیده و دنیا در نظرش تیره و تار شد؛ چرا که حضرت کاظم علیه السلام به این وسیله شایستگی خود را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عدم لیاقت هارون بیان داشت. (11)

ه) نامه ای از زندان

حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام با اینکه مدتهای مدیدی را در زندانهای مختلف نظام طاغوتی هارون سپری کرد و در شکنجه گاههای مخوف، به دست شقی ترین مأموران سپرده شده بود، امّا از گفتن سخن حق و نشر حقایق الهی لحظه ای باز نایستاد.

آن حضرت در فرصتهای مناسب گفتارهای بیدارگرانه و هشدار آمیز خود را به گوش سردمداران دنیاپرست نظام حکومتی رسانده، به ایفای نقش خطیر خویش در جامعه اسلامی پرداخت. امام در یکی از نامه های حماسی خویش که از زندان به کاخ هارون ارسال نمود، چنین نگاشت: «ای هارون! هیچ روز سخت و پر محنتی بر من نمی گذرد، مگر اینکه روزی از راحتی و

آسایش و رفاه تو کم می گردد؛ اما بدان که هر دو، رهسپار روزی هستیم که

پایان ندارد و در آن روز، مفسدان و تبهکاران زیانکار و بیچاره خواهند بود. » (12)

ممکن است این پرسش به ذهن آید که امام هفتم علیه السلام با آن شرائط خفقان چگونه نامه ها و سخنان خود را به سمع و نظر دیگران می رسانید؟

بررسی اوضاع تاریخی آن عصر نشان می دهد که اکثر زندانبانان و مأمورین آن پیشوای الهی با اندکی ارتباط و برخورد با ایشان، به حقیقت و معنویت امام پی برده و از هواخواهان و دلدادگان حضرتش می شدند و این مسئله سبب شده بود که گفته ها، نوشته ها و افکار و اندیشه و سیره حضرتش بر تاریخ پوشیده نماند.

داستان تحول روحی کنیز خوش سیمای هارون نمونه ای از این واقعیت است که در کتابهای معتبر تاریخی و روایی به طور مفصل آمده است.

ظلم ستیزی در رفتار

رخنه در درون نظام

فرازهایی از رفتارهای روشنگرانه و ظلم ستیزانه حضرتش را در این زمینه می خوانیم:

امام کاظم علیه السلام با تربیت افرادی شایسته، و تأثیرگذاری مثبت بر افکار و اندیشه های برخی از کارگزاران حکومتی، از وجود آنان در پیشبرد اهداف الهی خویش سود می جست. علی بن یقطین از جمله عوامل نفوذی امام در نظام حکومتی هارون بود که تا مقام نخست وزیری راه یافته بود. او به لطف خداوند و یاری رهنمودهای امام علیه السلام و بصیرت و تیزهوشی خویش، کارهای مهمی را به نفع شیعیان انجام می داد.

یادآوری نظرات حضرت کاظم علیه السلام به طور غیر محسوس در جلسات داخلی هیأت حاکمه، گزارش اخبار داخلی و تصمیمات حکومت غاصب به امام هفتم علیه السلام، ارسال کمکهای مالی به امام و شیعیان، تشکیل گروههای حجّ از شیعیان بی بضاعت، و خدمات ا جتماعی و اداری به

یاران امام هفتم علیه السلام، برخی از دستاوردهای نفوذ علی بن یقطین در حکومت هارون بود.

مسیّب بن زهیر نیز از شیعیان مخلصی بود که در ظاهر، در سمت جانشین سندی بن شاهک، به فرماندهی نیروهای نظامی هارون منصوب شده بود. او علاوه بر رساندن پیامهای امام علیه السلام از داخل زندان به دوستان و شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام معجزات و کراماتی نیز از آن حضرت نقل می کرد که در بیداری برخی افراد تأثیر داشته است. (13) حاکم ری و برخی از کارگزاران حکومتی نیز در شبکه نفوذی حضرت کاظم علیه السلام انجام وظیفه می کردند.

حمایت از مبارزان راه حق

حسین بن علی بن حسن المثنی بن الامام الحسن المجتبی علیه السلام معروف به «شهید فخّ» از افرادی است که در زمان امامت حضرت کاظم علیه السلام بر اثر ستمهای فرماندار مدینه به علویین به ستوه آمد و بر علیه حکومت هادی عباسی به قیام مسلحانه روی آورد.

حسین قبل از قیام پرشور خویش، شبانه به محضر امام هفتم علیه السلام آمد و امام ضمن سفارشاتی به وی فرمود: تو شهید خواهی شد، ضربه ها را محکم و نیکو بزن! این مردم فاسق اند، و در ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می سازند، «اِنّا للّه وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» . (14)

بعد از شهادت حسین بن علی علیهماالسلام، و سایر شهدای فخّ، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: «به خدا سوگند! حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه دار و آمر به معروف و ناهی از منکر بود. »

جلوگیری از همکاری با طاغوت

آن حضرت اگر احساس می کرد کسانی که به نظام حکومتی داخل می شوند، نمی توانند به نفع اهل حق و شیعیان عمل نمایند، آنان را از همکاری با طاغوت نهی کرده، از عواقب وخیم آن برحذر می داشت.

زیاد بن ابی سلمه از یاران امام کاظم علیه السلام بود، ولی بدون اطلاع آن حضرت در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار شده بود. او روزی به محضر امام هفتم علیه السلام آمد. حضرت از او پرسید: ای زیاد! آیا تو در امور دولتی اشتغال داری؟ گفت: بلی. امام فرمود: چرا با حکومت ستمگران همکاری می کنی و به شغل آزاد نمی پردازی؟ زیاد گفت: سرورم! مخارج من زیاد است؛ چرا که من فردی اجتماعی

هستم و خانه ام پر رفت و آمد است و افراد تحت تکفل دارم و هیچ گونه پشتوانه اقتصادی هم ندارم. درآمد من منحصر به همین شغل دولتی است. امام کاظم علیه السلام فرمود: ای زیاد! اگر از کوه بلندی سقوط کنم و بدنم قطعه قطعه شود، در نزد من بهتر است از اینکه با ستمگران همراهی و همکاری نمایم، مگر اینکه غصه ای را از دل مؤمنی برطرف نموده، یا مؤمن گرفتاری را نجات داده، یا مؤمن بدهکاری را از زیر بار بدهی رها سازم. (15) صفوان بن مهران جمّال یکی دیگر از دوستان امام موسی بن جعفر علیهماالسلام می باشد. او شترهای متعددی داشت و آنان را در اختیار کاروانهای تجارتی و زیارتی قرار داده و از اجاره آنان امرار معاش می کرد. او می گوید: روزی امام هفتم علیه السلام را زیارت کردم. امام به من فرمود: صفوان تمام کارها و رفتار تو مورد پسند ماست، جز یک عمل تو! عرضه داشتم: فدایت شوم کدام عمل؟ فرمود: شترانت را به این مرد ستمگر[هارون]کرایه داده ای. عرض کردم: به خدا سوگند! من آن را برای فسق و فجور و شکار و لهو کرایه نداده ام، بلکه برای زیارت بیت الله اجاره داده ام. من هیچ گونه علاقه ای به آن مرد ندارم و غلامان خود را به همراه کاروان زیارتی هارون فرستاده ام تا به غیر از عمل حج در کار دیگری به کار گرفته نشوند.

امام فرمود: ای صفوان! آیا کرایه تو هنوز به عهده آنان هست یا پرداخته اند؟ گفتم: بلی، هنوز کرایه نگرفته ام. فرمود: صفوان! آیا دوست داری که هارون و یارانش تا زمانی که کرایه ات را نپرداخته اند، زنده بمانند تا

برگشته و بدهی تو را بپردازند؟ گفتم: بلی. امام کاظم فرمود: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ کانَ مِنْهُمْ کانَ وَرَدَ النّارِ؛ (16) هر کس بقای ستمگران را [و لو چند روزی] دوست داشته باشد، از آنان محسوب می شود و هر کس از آنان محسوب شود، داخل آتش [جهنم [خواهد شد. »

رسوا سازی یاران طاغوت

آن حضرت با اینکه بسیار صبور و بردبار بود و به خاطر کظم غیظ و فرو خوردن خشم خود به «کاظم» معروف شده بود، اما در مقابل افراد جسوری که می خواستند برای اربابان ستمگر خود خوش خدمتی کنند و پا را از گلیم خویش فراتر نهند و به حریم مقدس امامت و ولایت تعرض روا دارند، هیچ گونه امان نمی داد و با اراده قاطع و با صلابت کامل برخورد می کرد و هم فکران آنان را تا ابد پشیمان می نمود.

علی بن یقطین می گوید: هارون الرشید مرد ساحری را دعوت کرده بود تا در جلسه ای با حضور خلیفه و دیگران با کارهای سحرآمیز و خارق العاده خویش حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را خوار و شرمنده سازد. هنگامی که غذا را آوردند، آن مرد ساحر با طرفند خاص خویش جادویی را به کار برد که وقتی خادم امام علیه السلام می خواست برای حضرت کاظم علیه السلام نان بردارد و نزد حضرتش بگذارد، نان از دست او می پرید و دور می شد. هارون از این عمل ساحر آن چنان خوشحال شده و به وجد آمده بود که در پوست خود نمی گنجید و به شدّت می خندید. امام وقتی احساس کرد که این نقشه برای اهانت به حجت خدا طراحی شده است، با صلابت و قاطعیت تمام سر مبارک خویش را

بلند کرده و به عکس شیری که روی پرده کشیده شده بود اشاره نمود که: «یا اَسَدَ اللّه خُذْ عَدُوَّ اللّهِ ؛ ای شیر خدا بگیر دشمن خدا را !»

آن تصویر به صورت شیر درنده ای مجسم شد و در یک لحظه آن مرد ساحر را درید و به کام مرگ فرستاد و سپس به جای خود برگشت. هارون نیز از ترس غش کرد و به رو افتاد. هنگامی که به هوش آمد از امام استدعا کرد که آن مرد را دوباره زنده کند و از شکم شیر بیرون آورد. امام فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام ریسمانها و سایر لوازم ساحران را برگردانده بود، این تصویر نیز آن مرد را که بلعیده بر می گرداند. (17)

احیای فرهنگ عاشورا

زنده نگه داشتن یاد و نام امام حسین علیه السلام و حماسه عاشورا به عنوان نماد مقاومت اهل بیت علیهم السلام در برابر جبهه کفر و نفاق و مقابله با طغیان و ستمگری، یکی از مهم ترین دغدغه های امامان معصوم علیهم السلام بوده است. آن بزرگواران می کوشیدند تا قیام جاویدان عاشورا زند بماند و پیام پایداری و استواری اهل حق در مقابل باطل در بلندای تاریخ با نام مقدس حضرت امام حسین علیه السلام طنین انداز شود.

از شیوه هایی که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام برای رساندن پیام استواری و مقاومت از آن بهره می برد، تداوم بخشیدن و زنده نگه داشتن یاد و خاطره جدّ بزرگوارش حضرت سید الشهدا علیه السلام بود.

روایت ذیل بیانگر این حقیقت تاریخی است:

محدث نوری می نویسد: منصور دوانیقی در عید نوروز امام را مجبور کرد که در مجلس عمومی بنشیند و مردم برای عرض تبریک به

محضرش بیایند و هدایا و تحفه ها را به حضور آن حضرت بیاورند.

امام به ناچار در آن مجلس نشست و فرمانداران و فرماندهان و امرای لشکری و کشوری و عموم مردم برای تهنیت می آمدند و هدایا و تحفه های فراوانی می آوردند و خادم منصور همه هدایا را ثبت می کرد. آخرین فردی که به حضور امام آمد، پیرمردی سالمند بود که به امام عرضه داشت: ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من مرد فقیری هستم که از مال دنیا بی بهره ام، اما سه بیت شعری را که جدم در رثای جدّتان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام سروده، به خدمتتان تقدیم می کنم:

عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاکَ فِرِنْدُهُ

یَوْمَ الْهِیاجِ وَقَدْ عَلاکَ غُبارٌ

یا ابا عبداللّه ! من [از دشمنان تو تعجب نمی کنم که چرا تو را کشتند، بلکه] تعجب می کنم از شمشیری که بر بدن نازنین تو در روز عاشورا فرود آمد، در حالی که غبار کربلا بر بدن تو نشسته بود.

وَلاِسْهُمٍ نَفَذَتکَ دونَ حَرائِرَ

یَدْعُونَ جَدَّکَ وَالدُّمُوعُ غِزارٌ

من شگفت زده هستم از آن تیرهایی که بر بدنت فرو رفتند، در حالی که خانواده ات با چشمان اشکبار قتل تو را نظاره کرده و جدّت را صدا می زدند.

اِلاّ تَقَضْقَضَتِ السِّهامُ وَعاقَها

عَنْ جِسْمِکَ الاِْجْلالُ وَالاِْکْبارُ

یا ابا عبداللّه ! چرا بزرگی و جلالت تو مانع نشد از اینکه تیرها بر بدنت اصابت کنند و آن جسم پاک را مجروح نمایند!

امام فرمود: احسنت! بارک اللّه فیک! هدیه ات را پذیرفتم، بفرما بنشین! آن گاه به خادم گفت: از منصور بپرس در مورد این همه هدایا چه تصمیمی

دارد؟ منصور گفت: همه آنها را به حضرت کاظم علیه السلام بخشیدم، هرطور دوست دارد مصرف کند. امام نیز

تمام آن تحفه ها را به آن پیرمرد شیعی که زیباترین اشعار را در مرثیه امام حسین علیه السلام خوانده بود، بخشید و او را تشویق نمود. (18)

امام علیه السلام به این وسیله، از شاعران و احیاگران حماسه عاشورا تجلیل نمود و پیام پایداری اهل بیت علیهم السلام را که در حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام جلوه گر شده بود، علنی ساخت.

مقابله با منکرات

امام هفتم علیه السلام افزون بر تلاشها و مقاومتهایی که در مقابل جبّاران و حاکمان ستمگر از خود نشان می داد، با صبر و بردباری تمام به منکرات و مفاسد اجتماعی در سطح جامعه نیز توجه داشت و با شیوه هایی مناسب با آنان مقابله می کرد. علامه حلّی در کتاب شریف منهاج الکرامه داستانی را نقل کرده است که نشانگر ایستادگی امام هفتم علیه السلام در برابر مفاسد رائج و ناهنجاریهای دینی و اخلاقی بوده است:

«آن روز حضرت از کوچه های بغداد عبور می کرد و صدای موسیقی از منزل یکی از اشراف ساکن آنجا، تمام کوچه را پر کرده بود. در آن حال، یکی از خدمت گزاران همان خانه برای کاری به بیرون منزل آمد. امام کاظم علیه السلام از این وضعیت شدیدا ناراحت بود، آن خادم را صدا کرد و پرسید: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ او گفت: البته که آزاد است. امام فرمود: «لَوْ کانَ عَبْدا لَخافَ مِنْ مَوْلاهُ؛ [راست می گویی [اگر او بنده بود، از مولای خود واهمه داشت. »

خادم به خانه برگشت و صاحب منزل که بُشر بود و در کنار سفره شراب با رفقایش نشسته بود، پرسید: در بیرون منزل با که صحبت می کردی؟ و او

سخنان امام را بیان کرد.

کلمات حیات بخش امام علیه السلام آن چنان در اعماق قلب بُشر تأثیر گذاشت که با پای برهنه بیرون دوید و خود را به امام رسانیده و از محضرش عذر خواسته، به دست آن حضرت توبه کرد و بعد از آن، به بُشر حافی موسوم شد و به مقامات عالی معنوی نائل گردید. » (19)

پی نوشت ها

1. المزار، محمد بن المشهدی، ص294؛ بحارالانوار، ج99، ص164.

2. بحارالانوار، ج99، ص15.

3. الانوار البهیه، ص205.

4. بقره/45.

5. الانوار البهیه، ص205.

6. جنّ/13.

7. رجوع شوه به اصول کافی، کتاب الحجه، باب الفئ والانفال.

8. اعراف/146.

9. ابراهیم/28.

10. هدایتگران راه نور، ص700.

11. بحارالانوار، ج48، ص135.

12. تاریخ بغداد، ج13، ص32.

13. معجم رجال الحدیث، ج19، ص179.

14. مقاتل الطالبین، ص449.

15. الکافی، ج5، ص110.

16. معجم رجال الحدیث، ج10، ص133.

17. المناقب، ج4، ص300.

18. مستدرک الوسائل، ج10، ص386.

19. منهاج الکرامه، ص65.

مبارزات امام کاظم (ع)

مبارزات امام کاظم (ع)

عباس کوثری

آنچه پیشوایان الهی را از دیگران ممتاز ساخته، گستره وجودی و جامعیت ارزشهای انسانی آنان است. زمانی آنان را در هاله ای از عشق دلدار، و دلی بی تاب از حب یار می بینی که زمزمه های روح نواز آنان طبیعت را میهمان ملکوت و همنوای خلوت انس ساخته است. به تعبیر قرآن کریم کوهها و مرغان را به آهنگ «تسبیح و نغمه تنزیه » مسخر داود گردانیدیم. و دیگر بار آنها را مبارزی خستگی ناپذیر می یابی که فریادشان ملتی را حیات و زندگی بخشیده و نامردمی ها را به تحقیر کشانده است واین در حالی است که دستان پر مهر و عاطفه اش جهانی از شکوفه های امید و رحمت رابه درماندگان و بیچارگان هدیه می کند و خود چهار تکبیر بر همه آنچه دنیایی است زده و زاهدانه ترین زندگی را برای خویش برگزیده است.

کاظم آل محمد (ع) ستاره ای از این منظومه است که درخشش وجودیش انعکاس فضیلتهای همه نیک سیرتان تاریخ می باشد. سجده های طولانی و چشمان بارانی اش، از عشقی پایدارو ایمانی عمیق به ساحت قدس ربوبی حکایت می کند چنانکه در زیارت آن بزرگوار می خوانیم: «حلیف

السجده الطویله و الدموع الغریزه »؛ زندگی اش با سجده های طولانی و چشمان اشکبار همراه بود.

جهانی از شکوفه و حماسه را در صحنه جهاد متجلی ساخته و بی اعتنا به قدرتمندان خودخواه، معجزه ایمان و دین را فرا راه حق جویان قرار داده است ابعاد وجودی آن بزرگوار داستانی زیبا و شنیدنی دارد که در چشم اندازهای محدود انسانهای معمولی قرار نمی گیرد آنچه وظیفه است اینکه ساحل نشین دریای وجودی اش گردیم شاید نسیم صبحگاهی به قلب نوازشی دهد و به پیامی آشنا، جان را طراوتی تازه بخشد.

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را در

راستای همین وظیفه بخشی از مبارزات سیاسی آن حضرت را مورد مطالعه قرار می دهیم و آرمان تشکیل حکومت اسلامی را که در سیره عملی حضرتش جلوه ای حماسی و دل انگیز یافته است به نظاره می نشینیم و ظهور این جلوه را در پنج محور یادآور می شویم:

الف تجلی آرمان حکومت اسلامی در مناظره با هارون

امام موسی ابن جعفر (ع) مناظرات گوناگونی با هارون الرشید خلیفه عباسی داشته اند که در قسمتی از آن طرد حکومت هارونی و آرمان تشکیل حکومت الهی به رهبری امامان معصوم به صراحت بیان شده است. در تاریخ می خوانیم: روزی هارون به امام کاظم می گوید که مرزهای فدک را معلوم کن تا آن را به تو برگردانم. امام (ع) از جواب امتناع می کند. هارون پیوسته اصرار می ورزد. امام (ع) می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گرفت. هارون که به اصرار خواستار تعیین حدود می شود. امام می فرماید: اگر من حدود آن را باز گویم مسلما موافقت نخواهی کرد. هارون سوگند یاد می کند که درصورت تعیین حدود آن

را بر می گردانم.

امام (ع) فرمود: اما حد اول آن سرزمین عدن است. در این هنگام هارون چهره اش دگرگون گشت و با شگفتی گفت: ادامه بده. امام (ع) فرمود: و حد دوم آن سمرقند است. برای بار دوم ناراحتی هارون بیشتر گشت. امام فرمود و حد سوم آن آفریقا.

در حالی که صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شده بود، حضرت فرمود: و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان. حضرت حدود کشور اسلامی که آن روز، هارون برآن حکومت داشت بیان کرد.

هارون گفت: فلم یبق لنا شی ء فتحول الی مجلسی: پس چیزی برای ما باقی نماند برخیز جای من بنشین. امام فرمود: من به تو گفتم، اگر حدود آن را تعیین کنم؛هرگز آن را نخواهی داد.

سالی در سفر مکه هنگامی که هارون امام را در کنار کعبه می بیند به حضرت می گوید:

تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده تو را به پیشوایی بر می گزینند؟ امام فرمود: «انا امام القلوب و انت امام الجسوم »؛ من بر دل ها و قلب های مردم حکومت می کنم و تو بر تن ها و بدن ها و بر همین مطلب تاکید دارد آنچه را که مرحوم مجلسی نقل می کند روزی امام در کاخ هارون با او روبرو شد.

هارون از حضرت می پرسد این خانه چگونه است. حضرت در پاسخ می فرماید: «هذا دار الفاسقین » : این خانه فاسقان است و سپس این آیه شریفه را تلاوت می کند: به زودی دور خواهم نمود از آیات خود آنها را که به ناحق در زمین دعوی بزرگی کنند که هر نشانه از نشانه های الهی را ببینند بدان ایمان نیاورند و اگر راه

هدایت را بینند آن را نمی پیمایند برعکس اگر گمراهی را مشاهده کنند آن را پیش گیرند واین بدان جهت است که آیات الهی را دروغ می پندارند و از آن غفلت می ورزند.

هارون می گوید: پس این خانه از کیست؟

امام پاسخ می دهد: برای شیعیان ما سبب آرامش و برای دشمنان ما آزمایش است. سپس هارون می گوید: فما بال صاحب الدار لا یاخذها قال اخذت منه عامره و لا یاخدهاالا معموره: پس چرا صاحب خانه آن را پس نمی گیرد.

حضرت فرمود: موقعی این خانه از او گرفته شده است که آباد بوده است و زمانی آن را پس خواهد گرفت که آباد شده باشد بدین معنا که آن را زمانی تحویل خواهیم گرفت که آبادانی آن ممکن باشد و هنوز زمان آن فرا نرسیده است و همین عامل اصلی نگرانی هارون از آن حضرت بود که در جلسات خصوصی از آن پرده بر می داشت.

چنانکه در پاسخ فرزندش مامون که می پرسد چرا از کمک مالی که برای امام متعهد شده بود دریغ می ورزد. می گوید به خاطر اینکه از موسی ابن جعفر بر حکومت خویش بیم دارم.

طرد شعار بنی عباس بنی عباس

بر اساس انتساب به رسول گرامی اسلام به حکومت خویش مشروعیت می بخشیدند. آن حضرت بر اساس همین انتساب و دلیلهای متقن قرآنی و شرعی اثبات نمود که عترت پیامبر (ص) از این جهت شایستگی بیشتری دارند زیرا که آنها فرزند پیامبر (ص) محسوب می شوند. در یکی از این مباحثات، هارون می پرسد چرا شما خود را فرزند پیامبر (ص) قلمداد می کنید در حالی که شما فرزند دختر رسول خدا هستید و فرزند دختر را نمی توان در شمار فرزندان

به حساب آورد. حضرت از هارون می خواهد که او را از جواب معذور دارد. هارون نمی پذیرد. حضرت آیه زیر را تلاوت می کند: «و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذالک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی ... » و می فرماید در این آیه عیسی در شمار فرزندان نوح پیامبر (ص) آمده است با اینکه برای عیسی پدری نبوده است و فقط از ناحیه مادرش مریم به نوح نسبت دارد ما نیز از فرزندان پیامبر (ص) هستیم از جهت مادرمان فاطمه (س).

و آنچه که این رویارویی را بیشتر روشن می کند جریانی است که نویسنده کتاب احتجاج نقل می کند: «چون هارون به مدینه وارد شد به همراه مردم متوجه قبر رسول گرامی اسلام شد. روبروی قبر رسول الله قرار گرفت و به قصد فخر و مباهات گفت:

السلام علیک یابن عم؛ سلام بر تو ای پسر عمو، در این هنگام موسی بن جعفر (ع) نزدیک قبر آمد و فرمود: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابه؛ سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر. در این هنگام چهره هارون دگرگون گشت و خشم در چهره اش نمایان گشت. » به این ترتیب امام (ع) آن چه را که هارون می خواست بدان وسیله خود را شایسته خلافت قلمداد کند از بین برد و دلیل شایستگی خویش دانست.

نفوذ در درون نظام حکومت

امام موسی بن جعفر (ع) جهت سامان دادن به مبارزات سیاسی و حمایت از نیروهای شیعی برنامه ای تدارک دید که بر اساس آن نیروهای فعال و مطمئن در مسوولیتهای کلیدی حکومت قرار می گرفتند که یکی

از اعضای فعال آن علی بن یقطین بود. علی بن یقطین بارها از امام (ع) خواست که اجازه دهد از مسوولیتهای خویش در حکومت بنی عباس کنار رود لکن امام (ع) بدان رضایت نداد و او را با کلمات زیر دلگرم نمود که شاید خداوند به وسیله تو شکسته احوالی ها را جبران و آتش فتنه مخالفان را از دوستان خویش دفع کند.

و مرتبه دیگر بدو فرمود: خداوند اولیائی در میان ستمگران دارد که به وسیله آنان از بندگان نیک خود حمایت می کند و تو از اولیاء خدایی.

کار علی بن یقطین در چهار جهت متمرکز بود:

1 رساندن اطلاعات داخلی دربار به امام (ع)

مرحوم مجلسی می نویسد زمانی که قیام شهید حسین فخ سرکوب شد سرهای آنان به همراه عده ای اسیر برای موسی فرزند مهدی از خلفای بنی عباس فرستاده شد. او دستور داد که اسرا کشته شوند و از دیگر علویین سخن به میان آورد تا اینکه به نام امام موسی بن جعفر (ع) رسید با خشم زیاد اظهار داشت که حسین به دستور او قیام کرده است زیرا او وصی این خاندان است. خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم در این زمان بود که علی بن یقطین جریان را به صورت مکتوب به حضور امام تقدیم داشت و آن حضرت را از این تصمیم باخبر نمود. امام عده ای از شیعیان و اهل بیت خود را احضار نمودند و در این باره با آنان به گفتگو پرداختند. آنان پیشنهاد نمودند که حضرت خود را برای مدتی مخفی نماید که حضرت بدانان بشارت مرگ «موسی » خلیفه عباسی را داد.

2 پشتیبانی مالی از امام (ع)

مرحوم کشی در رجال خود می نویسد: علی بن یقطین نامه ها و اموال فراوانی را توسط دو نفر از معتمدین خویش برای امام ارسال داشت قرار ملاقات در بیرون مدینه در محلی به نام «بطن الرمه » بود. امام شخصا طبق قرار در آن مکان حضور یافت و اموال را از آنان تحویل گرفت. سپس نامه هایی از آستین خود بیرون آورد و فرمود اینها جواب نامه های همراه شماست. آن دو نفر ازآن حضرت خواستند که زاد و توشه راه آنان اندک است نیازمند زاد راه بیشتری هستند. حضرت نگاهی به توشه آنان نمود و فرمود: شما را کافی است برگردید. من نماز صبح را در مسجد النبی (ص)

با مردم خوانده ام برای نماز ظهر باید خود را بدانجا برسانم. این داستان علاوه بر اینکه بیانگر رابطه علی بن یقطین و پشتیبانی مالی از امام (ع) می باشد حکایت از تدبیر سیاسی عمیق و تشکیلات سازمان یافته بین امام و علی بن یقطین نیز دارد.

3 کمک مالی به شیعیان

علی بن یقطین جهت کمک مالی به شیعیان و حمایت از آنان هر ساله عده ای را از طرف خود به حج می فرستاد و به این بهانه، پولهای زیادی به آنها می پرداخت. مرحوم قمی از قول یونس می نویسد که در یکی از سالها برای علی بن یقطین 150 حج گزار برشمردند و در مواردی که شیعیان می بایست مالیات بپردازند به ظاهر از آنها می گرفت ولی در پنهان به آنان مسترد می داشت.

امام و حمایت از قیام شهید فخ

جلوه دیگر مبارزان امام موسی بن جعفر (ع) را حمایت از قیام شهید فخ تشکیل می دهد. او حسین بن علی بن حسن المثنی بن الحسن المجتبی (ع) است و نام مادرش زینب دختر عبدالله محض است و از آنجا که در سرزمین فخ واقع در یک فرسخی مکه به شهادت رسید معروف به شهید «فخ » گشت.

روایات بسیاری در فضیلت این بزرگمرد نقل شده است از آن جمله اینکه پیامبر (ص) به هنگام عبور از سرزمین فخ فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد مردی از خاندان تو در این سرزمین شهید خواهد گشت و شهید با او ثواب دو شهید را خواهد برد.

و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است که به هنگام رسیدن به سرزمین فخ نماز گزاردند و در پاسخ به سؤال راوی که آیا این جزء اعمال حج است فرمود:

نه ولیکن در این سرزمین مردی از خاندان من به همراه عده ای شهید خواهد شد که ارواح ایشان بر اجساد آنان به سوی بهشت پیشی خواهد گرفت.

این بزرگوار که از ستم و فشار روحی توسط فرماندار مدینه برای علویین به ستوه آمد و دست به

قیام مسلحانه زد و این جریان در زمانی بود که خلیفه ستمگر بنی عباس به نام «هادی » حکومت می کرد. قرار شد شبانگاهان قبل از اذان صبح حرکت آغاز شود. حسین که رهبری قیام را عهده دار بود به خدمت امام موسی (ع) رسید. حضرت توصیه هایی به این شرح برایش بیان نمود: انک مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق یظهرون ایمانا و یضمرون نفاقا و شکا فانا لله و انا الیه راجعون: تو شهید خواهی شد ضربه ها را نیکو بزن و نهایت تلاش خود را بنما، این مردم فاسق هستند به ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می دارند همه ما مملوک خداییم وبه سوی او باز می گردیم. آنچه تایید و حمایت امام را از این نهضت بیشتر بیان می دارد جملاتی است که حضرت بعد از شهادت حسین رهبر قیام فخ بیان داشته است فرمود: به خدا قسم که حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه دار و امرکننده به معروف و ناهی از منکر بود در خاندانش همانند نداشت.

هادی خلیفه عباسی پس از قیام حسین گفت: والله ما خرج حسین الا عن امره و لااتبع الا محبته لانه صاحب الوصیه فی اهل هذا البیت قتلنی الله ان ابقیت علیه:

به خدا سوگند که حسین به دستور موسی بن جعفر قیام نمود و دنبال نکرد مگر آنچه را که او دوست داشت زیرا او وصی این خاندان است خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم. و بالاخره پنجمین جلوه مبارزاتی حضرت امام موسی بن جعفر را می توان در زندانهای طولانی آن بزرگوار دید که خود

نشانه جاودانه از فرهنگ مبارزاتی آن امام همام می باشد و همواره شکوه و عظمت مرزبانان حماسه جاوید را فرا راه حق جویان قرار می دهد و لازم است که در نوشتاری مستقل مورد بحث قرار گیرد. دراینجا جملاتی از زیارتنامه حضرت را یادآور می شویم که می فرماید:

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض: سلام و درود الهی بر موسی بن جعفر آنکه گرفتار شکنجه زندانهای تاریک بود و با پاهایی مجروح از این جهان رخت بربست.

ماهنامه کوثر شماره 15

با امام کاظم (ع) در سایه قرآن

مقدمه

علی مختاری

امام کاظم (ع) قرآن ناطق و از ثقلین است و ارتباط آن حضرت با کتاب الهی از زاویه های گوناگون تفسیر و علوم قرآن قابل بررسی است اینک در این مجال و به اهتمام آن بزرگوار به تلاوت قرآن و ثواب تلاوت می پردازیم.

آداب تلاوت

1 صدای زیبا و حزن آور

عالم بزرگوار شیخ مفید (ره) می نویسد: طبق ادله گذشته، آن حضرت دانشمندترین مردم زمانه بود و بیش از همه حافظ کتاب الهی و خوش صداترین آنان در قرائت قرآن بود. هنگام قرائت، آهسته و حزن آور می خواند و می گریست و شنوندگان هم گریه می کردند، اهل مدینه او را «زین المجتهدین» می نامیدند. 1

در روایتی دیگر آمده است: «و کانت قراءته حزنا» یعنی قرائت آن حضرت حزن آور بود. 2

به ابرهه مسیحی فرمود: «با کتاب خودت چقدر آشنایی؟ پاسخ داد: به متن و تأویل آن آگاهم، هشام می گوید: حضرت کاظم (ع) شروع کرد به قرائت

انجیل، آنگاه ابرهه گفت: «حضرت مسیح این چنین می خوانند و جز او هیچ کسی چنین نخوانده است و از پنجاه سال پیش تا کنون در جستجوی چنین شخصیتی بودم» و در این هنگام، ابرهه به دست امام مسلمان شد. 3

2 ترتیل

یعنی حروف کاملاً ادا و بیان و وقوف رعایت گردد.

حضرت کاظم (ع) می فرماید: از پیامبر اکرم در باره معنای «وَ رَتِّلِ الْقُرآنَ تَرْتیلا» 4 پرسیدند، در پاسخ فرمود: بیّنه تبیانا و لا تنثره نثر الرهل و لا تهذّه هذّالشعر، قفوا عند عجائبه و حرکوا به القلوب و لا یکون همّ أحدکم آخر السوره. 5

یعنی قرآن را واضح و کاملاً روشن بیان کن و حروفش را مانند رمل و شن هایی که باد یکباره می پاشد بر روی هم نریز و آن را مانند شعرخوانی پشت سر هم و با شتاب مخوان؛ نزد شگفتیهای قرآن بایستید و دلها را با آن تکان دهید و همت و نظر شما رسیدن به آخر سوره نباشد، یعنی به کیفیت بپردازید نه به کمیّت. 6

3 ارج نهادن به حاملان قرآن

آن حضرت در حدیثی از جدّ بزرگوارش نقل می فرماید: خدای تعالی بخشنده است و جود را دوست دارد و کارهای عالی را دوست می دارد و از کارهای پست ناخرسند است و واقعا از احترام به جلال الهی بزرگداشت سه گروه است:

الف) ریش سفید مسلمان، ب) امام عادل، ج) آن کسی که حامل و تسلیم قرآن کریم است به گونه ای که نه اهل غلوّ است و نه از بار تکالیفش شانه خالی می کند. 7

4 اهدای ثواب قرائت به معصومان (ع)

علی بن مغیره به امام کاظم (ع) می گوید: پدرم از جدّ شما پرسید آیا رواست شبی یک ختم قرآن بخوانم؟

جدّ شما فرمود: هر شب. دوباره پرسید: آیا در ماه رمضان هم؟ جدّ شما فرمود: در ماه رمضان نیز، جدم عرض کرد: بلی هر چه توانستم.

و برنامه پدرم این بود که در ماه رمضان چهل بار قرآن را ختم می کرد؛ و من نیز پس از پدر قرآن می خوانم بیشتر و گاهی کمتر از پدرم، کم و زیادیش بستگی داشت به اندازه فرصت و فراغت و یا کار و سرگرمی و نشاط و بیماریم و هنگام عید فطر، قرآنهایی که خوانده بودم، یک ختمش را برای رسول اکرم (ص) یکی برای علی (ع)، یکی برای فاطمه (ع) و همچنین برای هر کدام از امامان تا به شما رسید و یکی هم برای شما قرار می دادم، از هنگامی که خدا این بینش و حال را به من عنایت کرده است و در سلک پیروان شما قرار گرفته ام.

احترام به جلال الهی بزرگداشت سه گروه است:

الف) ریش سفید مسلمان، ب) امام عادل، ج) آن کسی که حامل و تسلیم قرآن کریم

است.

حال آیا برای خودم نیز پاداشی هست؟ حضرت فرمود: پاداش تو آن است که در قیامت با آنها هستی، گفتم اللّه اکبر، آیا چنین اجری دارم؟ حضرت سه بار فرمود: بلی. 8

شیعه و قرائت قرآن

حضرت کاظم به مردی فرمود: آیا دوست داری در دنیا بمانی؟ پاسخ داد: بلی، پرسید: برای چه؟ گفت: به خاطر قرائت قل هو اللّه أحد، آنگاه حضرت ساکت شد و پس از زمانی گفت: ای حفص! هر کس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند، در عالم برزخ آموزش داده می شود تا خدا به واسطه آن درجه و مقامش را بالا ببرد زیرا درجات بهشت به قدر آیه های قرآن کریم است: به قاری گفته می شود: بخوان و ترقّی کن پس او می خواند و ترقّی می کند. حفص گوید:

در عمرم ندیدم کسی را که از امام کاظم (ع) بیشتر خدا ترس و به رحمت حق امیدوار باشد و قرآن خواندنش همراه با حزن بود و گویا هنگام قرائت به شخصی خطاب می کند. 9

پرهیز از بحثهای بی فایده

همچنانکه امروزه، پرداختن به طرح و حلّ بسیاری از معمّاهای قرآنی، وقت گیر، کم فایده و مایه غفلت از اهداف اصلی قرآن کریم است، در گذشته نیز مباحثی چون مخلوق بودن یا قدیم بودن قرآن، به صورت مشکلی جنجالی درآمده بود و مایه درگیری و خونریزی ها و اتلاف وقت و ... می شد. هنگامی که در این باره از امام کاظم (ع) نظرخواهی و گفته شد مردم در این باره اختلاف دارند برخی قرآن را مخلوق می دانند و بعضی غیر مخلوق؛ فرمود: من آنچه را آنان می گویند، نمی گویم ولی می گویم: «إنّه کلام اللّه» قرآن سخن خداست. 10

این روش و منش باید سرمشق امروز و همیشه ما باشد، که از مباحث نظری بی فایده و مشکل آفرین بپرهیزیم.

عنایت به تفسیر قرآن

به جاست که قاری به معنی و تفسیر هم توجه نماید، در سخنان امام کاظم (ع) مواردی از تفسیر آیات بیان شده مثلاً «توبه نصوح» در آیه «یا اَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصَوُحا» 11 را چنین تفسیر می فرماید: بنده به درگاه

بیشترین تفسیرهای آن بزرگوار در شرح آیه هایی است که در اثبات امامت و رهبری و یا بیزاری و مذّمت منحرفانِ از امامت نازل شده است.

خدا توبه می کند و دیگر برنمی گردد و توبه نمی شکند و براستی که محبوبترین بندگان خدا در پیشگاه حق، فریب خوردگان توبه کننده اند. 12

تفسیر واژه های مشکل

در تفسیر «اَلَّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ» 13 سهو در نماز را تضییع نماز می داند. 14 و یا در تفسیر «اللّه الصَّمد» 15 می فرماید: «الصمد الذی لا جوف له» 16 یعنی صمد کسی است که توخالی نیست؛ بدیهی است که اجسام همه توخالی و دارای هسته مرکزی و پروتون هستند، و طبق این تفسیر صمد یعنی غیر مادی و غیر جسم.

بیان مصداق و مورد آیه

شأن نزول و یا روشن ترین مصداقهای برخی آیات، در سخنان امام بیان شده است مثل مصداق «ماء معین» که منظور از آن غیبت حضرت مهدی امام زمان (ع) است. در این آیه از انسان سؤال شده: «قُلْ أَرَءَیْتُمْ إنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْرا فَمَنْ یَأْتیکُمْ بِماءٍ مَعینِ» 17 یعنی بگو: به من خبر دهید، اگر آب شما فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟

و در توضیح «فجّار» در آیه: «کَلاً إِنّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّین» 18 می فرماید: بدکاران و فاجران کسانی هستند که در حق ائمه (علیهم السلام) نافرمانی و بر آنان قلدری کردند. 19

گفتنی است که بیشترین تفسیرهای آن بزرگوار در شرح آیه هایی است که در اثبات امامت و رهبری و یا بیزاری و مذّمت منحرفانِ از امامت نازل شده است.

در معرفی مهم ترین مصداق منافقان، کسانی را نشان می دهد که به ولایت حضرت علی (ع) ایمان نمی آوردند، قرآن کریم می فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که یقینا

تو رسول خدایی» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند ... » 20 این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند از این

رو بر دلهای آنان مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند. امام (ع) می فرماید: منظور منافقانی است که نخست ایمان آوردند به رسالت پیامبر (ص) و سپس به ولایت حضرت علی (ع) وصیّ آن حضرت کفر ورزیدند.

ب ثواب تلاوت

در سخنان امام (ع) ثواب و آثار تلاوت بسیاری از آیه ها و سوره ها بیان شده که نمونه هایی را مرور می کنیم:

1 هرگاه از چیزی ترسیدی صد آیه از هر جای قرآن که خواستی، بخوان، آنگاه سه بار بگو: اللّهم اکشف عنّی البلاء. 21

2 امام کاظم (ع): نسیم رحمت الهی در هر روز جمعه هزار بار می وزد، و به هر بنده ای هر چه خدا بخواهد می دهد پس هر که بعد از عصر جمعه صد بار سوره قدر را بخواند خداوند آن هزار رحمت و همانند آن را به او می بخشد. 22

پی نوشت ها

1- ارشاد مفید، ص 235؛ بحارالانوار، ج 48، ص 102.

2- کافی، ج 2، ص 606، به نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 11.

3- بحارالانوار، ج 48، ص 104.

4- سوره مزمّل، آیه 4.

5- بحارالانوار، ج 76، ص 63؛ مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 44.

6- مسند الامام الکاظم (ع)، ص 44، نقل از بحارالانوار، ج 92، ص 215.

7- بحارالانوار، ج 92، ص 184.

8- کافی، ج 2، ص 418؛ مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 8 9.

9- همان، ص 606؛ نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ص 11.

10- توحید صدوق، ص 224؛ مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 7.

11- سوره تحریم، آیه 77.

12- تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 374؛ مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 42، با اندکی تفاوت.

13- سوره ماعون.

14- مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 47.

15- سوره توحید.

16- مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 48.

17- سوره ملک، آیه

.30

18- سوره مطففین، آیه 8.

19- مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص 352، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 46.

20- سوره منافقون، آیه 3 1.

21- مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 559، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ص 41.

22- ثواب الاعمال، ص 157، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 11.

23- امالی صدوق، ص 361، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج 2، ص 9.

مکارم اخلاق و عبادت وسخاوت و ...

اول در سجدات وعبادات آن حضرت در شبانه روز

روایت کرده شیخ صدوق از عبداللّه قزوینی که گفت: روزی بر فضل بن ربیع داخل شدم بر بام خانه خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید، چون نزدیک رفتم گفت: از این روزنه نظر کن در آن خانه چه می بینی؟ گفتم: جامه ای می بینم که بر زمین افتاده است، گفت: نیک نظر کن، چون تأمل کردم گفتم: مردی می نماید که به سجده رفته باشد، گفت: می شناسی اورا؟ گفتم: نه، گفت: این مولای ت است، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تجاهل می کنی نزد من؟ گفتم: نه، من مولایی برای خود گمان ندارم. گفت: این موسی بن جعفر علیه السلام است، من در شب وروز تفقد احوال او می نمایم و او را نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را ادا می کند تا طلوع آفتاب مشغول تحقیق است، پس به سجده می رود و پیوسته در سجده می باشد تا زوال شمس وکسی را موکل کرده است که چون زوال شمس شود او را خبر کند، چون زوال شمس می شود بر می خیزد وبی آنکه وضویی تجدید کند مشغول نماز می شود، پس می دانم که به خواب

نرفته بوده است در سجود خود وچون نماز ظهر وعصر را با نوافل ادا می کند باز به سجده می رود ودر سجده می باشد تا غروب آفتاب وچون شام می شود به نماز بر می خیزد وبی آنکه حدثی کند یا وضویی تجدید نماید مشغول نماز می گردد وپیوسته مشغول نماز و تعقیب می باشد تا وقت نماز خفتن داخل می شود ونماز خفتن را ادا می کند، و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ می شود افطار می نماید بر بریانی که برایش می آورند، پس تجدید وضو می نماید وبعد از آن سجده به جا می آورد. وچون سر از سجده برمی دارد اندک زمانی بر بالین خواب استراحت می نماید پس بر می خیزد وتجدید وضو می نماید وپیوسته مشغول عبادت ونماز ودعا وتضرع می باشد تا صبح وچون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می گردد وتا او را به نزد من آورده اند عادت او چنین است وبه غیر این حالت چیزی از اوندیده ام. چون این سخن را از او شنیدم گفتم: زیرا که هیچ کس بد نسبت به ایشان نکرده است مگر آنکه به زودی در دنیا به جزای خود رسیده است. فضل گفت که مکرر به نزد من فرستاده اند که او را شهید کنم ومن قبول نکردم و اعلام کردم ایشان را که این کار از من نمی آید واگر مرا بکشند نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند. (17)

دوم در دعای آن حضرت است به جهت خلاصی از حبس

ونیز روایت کرده از (ما جیلویه) از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: شنیدم از بعضی اصحاب که می گفت وقتی که رشید، موسی بن جعفر علیه السلام را محبوس ساخت می ترسید از جانب او که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد

و روى به قبله نمود وچهار ركعت نماز كرد سپس اين دعا بر زبان راند:

(ياَ سَيِّدى نَجِّنى مِنْ حَبْسِ هارون الرَّشيدِ وَ خَلِّصْنى مِنْ يَدِهِ يا مُخَلَّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلٍ وَ طينٍ وَ ماءٍ وَ يا مُخَلَّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ يا مُخَلَّصَ الْوَلَدِ مِنَ بَيْنِ مَشيمَةٍ وَ رَحِمٍ وَ يا مُخَلِّصَ النّارِ مِنْ بَيْنِ الْحَديدِ وَ الْحَجَرِ وَ يا مُخَلَّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الاَحْشاءِ وَ الاَمْعاءِ خَلِّصْنى مِنْ يَدَىْ هارونَ).

گفت: چون موسى عليه السلام اين دعا كرد مردى سياه در خواب هارون آمد شمشيرى برهنه در دست داشت وبر سر او بايستاد ومى گفت يا هارون! رها كن موسى بن جعفر عليه السلام را وگرنه گردنت را با اين شمشير مى زنم، هارون بترسيد وحاجب را بخواند وگفت: برو به زندان وموسى را رها كن. حاجب بيرون آمد ودر زندان بكوفت. زندانبان گفت: كيست؟ گفت: خليفه، موسى را مى خواند، زندانبان گفت: يا موسى! خلفه تو را مى خواند، آن حضرت برخاست هراسان وگفت: مرا ميان شب جز براى شرّ نخواند، پس گريان وغمگين نزد هارون آمد وسلام كرد، هارون جواب گفت، وگفت: به خدا تو را قسم مى دهم كه هيچ در اين شب دعايى كردى؟ گفت: آرى، گفت: چه بود؟ فرمود: وضوتازه كردم وچهار ركعت نماز گزاردم وچشم به آسمان برداشتم وگفتم: اى سيدم مرا از دست هارون وشر او خلاص گردان، هارون گفت: خداى عز وجل دعاى تو را اجابت نمود! پس آن جناب را سه خلعت داد واسب خود را مركوب اوساخت واكرامش نمود ونديم خود گردانيد. پس گفت اين كلمات را به من تعليم كن پس او

را به حاجب سپرد تا به خانه رساند و موسی علیه السلام نزد او، شریف وکریم شد وهر پنجشنبه نزد او می آمد تا بار دوم او را حبس نمود ورها نکرد تا به سندی بن شاهک سپرد، آن ملعون او را به زهر شهید کرد. (18)

سوم در متعبده شدن کنیز هارون است به برکت آن حضرت

روایت شده که هارون رشید فرستاد به نزد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وقتی که در حبس بود، کنیزی عاقله وصاحب جمال که آن جناب را خدمت کند در زندان، وظاهرا نظرش در این کار بود که شاید آن حضرت به سوی او میل نماید و قدر او در نظر مردم کم شود یا آنکه برای تضییع آن جناب بهانه به دست آورد و خادمی فرستاد که تفحص از حال او نماید، خادم دید آن کنیز را که پیوسته برای خدا در سجده است و سر بر نمی دارد ومی گوید: (قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ سُبْحانَکَ سُبْحانَکَ سُبْحانَکَ !) پس بردند او را به نزد هارون، دیدند از خوف خدا می لرزد وچشم به آسمان دوخته ومشغول گشت به نماز از او پرسیدند: این چه حالت است که پیدا کرده ای؟ می گفت: عبد صالح را دیدم که چنین بود، وپیوسته آن کنیز به همین حال بود تا وفات کرد، وابن شهر آشوب این روایت را مفصل نقل کرده، وعلامه مجلسی رحمه اللّه آن را در (جلاء العیون) نوشته. (19)

چهارم در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بدکردار

شیخ مفید ودیگران روایت کرده اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می کرد، ناسزا به آن جناب می گفت، وهر وقت که آن جناب را می دید به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می داد. تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذارید ما این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار نهی شدیدی و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجا است؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه

مشغول زراعت است حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد، وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت، حضرت به همان نحو که سوار بر حمار خود بود داخل مزرعه شد آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال، از آنجا نیا، حضرت به همان نحو که می رفت رفت تا به او رسید ونشست نزد او، وبا او به گشاده رویی وخنده سخن گفت وسؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ گفت: صد اشرفی، فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری، گفت: غیب نمی دانم، حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت: امیدوارم که دویست اشرفی عاید شود، پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود وبه آن مرحمت کردند وفرمودند این را بگیر وزراعت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آنچه امید داری، عمری برخاست وسر آن حضرت را بوسید و از آن جنا درخواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید، حضرت تبسم فرمود وبرگشت وپس از آن عمری را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: (اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ) اصحابش به وی گفتند که قصه تو چیست تو پیش از این غیر این می گفتی؟ ! گفت: شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید. پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن، اصحابش با او مخاصمه کردند او نیز، با ایشان مخاصمه کرد پس حضرت فرمود به کسان خود که کدام یک بهتر بود، آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من

اراده کردم، همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی وکفایت کردم شر او را به آن. (20)

پنجم در جلوس آن حضرت است در روز نوروز در مجلس تهنیت به امر منصور

ابن شهر آشوب روایت کرده که روز نوروزی بود که منصور دوانیقی امام موسی علیه السلام را امر کرد که آن جناب در مجلس تهنیت بنشیند ومردم به جهت (مبارک باد) او بیایند وهدایا وتحف خویش را نزد او بگذارند وآن جناب قبض اموال فرماید. حضرت فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و سلم وارد شده تفتیش کردم از برای این عید چیزی نیافتم واین عید سنتی بوده از برای فرس واسلام او را محو نموده وپناه می برم به خدا از آنکه احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد آن را، منصور گفت که این کار به جهت سیاست لشکر و جند می کنم، وشما را به خداوند عظیم سوگند می دهم که قبول کنی ودر مجلس بنشینی، پس حضرت قبول فرمود ودر مجلس تهنیت بنشست وامراء واعیان لشکر به خدمتش شرفیاب شدند تو او را تهنیت می گفتند وهدایا وتحف خود می گذرانیدند ومنصور خادمی را موکل کرده بود ودر نزد آن جناب ایستاده بود، اموال را که می آوردند ثبت سیاه می کرد، پس چون مردمان آمدند آخر ایشان پیرمردی وارد شد عرض کرد: یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم! من مردی فقیر می باشم ومالی نداشتم که از برای شما تحفه آورم ولیکن تحفه آوردم از برای شما سه بیتی را که جدم در مرثیه جدت حسین بن علی علیهما السلام گفته وآن سه بیت این است:

عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاکَ فِرِنْدُهُ

یَوْمَ الْهِیاجِ وَ قَدْ عَلاکَ غُبارٌ

وَ لاَسْهُمٍ نَفَذَتْکَ

دُونَ حَرائِرَ

يَدْوعُونَ جَدَّکَ وَ الدُّمُوعُ غِزارٌ

اَلاّ تَقَضْقَضَتِ (21) السَّهامُ وَعاقَها عُن جِسْمِکَ الاِجْلالُ وَ الاِکْبارُ

حضرت فرمود: قبول کردم هدیه تو را، بنشین بارک اللّه فیک، پس سر خود را به جانب خادم منصور بلند کرد وفرمود: برو نزد امیر او را خبر ده که این مقدار مال جمع شده واین مالها را چه باید کرد، خادم رفت وبرگشت وگفت: منصور می گوید که تمام را به شما بخشیدم در هرچه خواهی صرف کن، پس حضرت به آن مرد پیر فرمود که تمام این مالها را بردار و قبض کن، همانا من تمام را به تو بخشیدم. (22)

ششم در نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی

علامه مجلسی در (بحار) در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب (قضاء حقوق المؤمنین) نقل کرده که او به اسناد خود از مردی از اهل ری روایت کرده کته گفت: یکی از کتّاب یحیی بن خالد بر ما والی شد، وبر گردن من بود از سلطان بقایا خراج ملک که اگر از من می گرفتند فقیر وبی چیز می شدم، چون آن شخص والی شد مرا بیم گرفت از آنکه مرا بطلبد والزام کند به دادن مال، بعضی به من گفتند که این شخص والی اهل این مذهب است وادعای تشیع می کند، باز من خائف بودم که مبادا شیعه نباشد وچون من نزد او بروم مرا حبس کند ومطالبه مال نماید ومرا آسیبی برساند لاجرم رأیم بر آن قرار گرفت که پناه به حق تعالی برم وخدمت امام زمان خویش مشرف شوم وحال خود را برای آن حضرت بگویم تا چاره ای برای من کند، پس من سفر حج کردم وخدمت مولای خود حضرت صابر، یعنی موسی بن

جعفر علیه السلام، رسیدم و از حال خود شکایت کردم وچاره کار خویش طلبیدم، آن حضرت کاغذی برای والی نوشت وبه من عطا فرمود که به او برسانم وآنچه در آن نامه مرقوم فرموده بود این کلمات بود:

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ اِعْلَمْ اَنَّ لِلّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلا لایَسْکُنُهُ اِلاّ مَنْ اَسْدیَ اِلی اَخیهِ مَعْرُوفَا اَوْ نَفَّسَ عَنْهُ کُرْبَهً اَوْ اَدْخَلَ عَلی قَلْبِهِ سُرُورا وَ هذا اَخُوکَ وَالسَّلامُ؛)

یعنی بدان به درستی که از برای خداوند تعالی در زیر عرشش سایه رحمتی است که جای نمی گیرد در آن مگر کسی که نیکویی واحسان کند به برادر خود یا آسایش دهد او را از غمی یا داخل کند بر او سروری واین برادر تو است والسلام.

پس چون از حج برگشتم شبی به منزل والی رفتم واذن خواستم وگفتم خدمت والی عرض کنید که مردی از جانب حضرت صابر علیه السلام پیغامی برای شما آورده، چون این خبر به آن والی خداپرست رسید خودش از خوشحالی پابرهنه آمد تا در خانه ودر را باز کرد ومرا بوسید ودر بر گرفت ومکرر مابین چشمان مرا بوسه داد وپیوسته از احوال امام علیه السلام می پرسید وهر زمان که من خبر سلامتی او را می گفتم شاد می گشت وشکر خدای به جا می آورد پس مرا داخل خانه کرد ودر صدر مجلس خود نشانید وخودش مقابل من نشست. پس من کاغذ امام علیه السلام را بیرون آوردم وبه او دادم، چون آن مکتوب شریف را گرفت ایستاد وببوسید وقرائت کرد وچون بر مضمون آن مطلع شد مال خود وجامه های خود را طلبید و هرچه درهم ودینار وجامه بود با من بالسویه

قسمت کرد وآنچه از اموال که ممکن نبود قسمت شود قیمتش را به من عطا کرد وهر چه را که با من قسمت می کرد در عقبش می گفت: ای برادر! آیا مسرورت کردم؟ می گفتم: بلی! به خدا سوگند زیاده مسرورم کردی. سپس دفتر مطالبات را طلبید وآنچه به اسم من در آن بود محو کرد و نوشته ای به من داد مشتمل بر برائت ذمه من از آن مالی که سلطان از من می خواسته پس من با او وداع کردم و از خدمتش بیرون آمدم وبا خود گفتم که این مرد آنچه به من احسان کرد من قدرت مکافات آن ندارم بهتر آن است که سفر حج گزارم وبرای او در موسم دعا کنم وهم خدمت مولای خود شرفیاب شوم واحسان این مرد را نسبت به خودم برایش نقل کنم تا آن جناب نیز دعا کند برای او، پس به جانب حج رفتم وخدمت مولای خود رسیدم وشروع کردم به نقل کردن قضیه مرد والی، من حدیث می کردم وپیوسته صورت مبارک امام از خوشحالی وسرور افروخته می شد، عرض کردم: ای مولای من! مگر کارهای این مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود: بلی! به خدا سوگند همانا کارهای او مرا مسرور کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را مسرور کرد واللّه جدم رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم را مسرور کرد، همانا حق تعالی را مسرور کرد. (23)

هفتم در سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی (24)

علامه حلی در (منهاج الکرامه) نقل کرده که بر دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بشر حافی توبه کرد، وسببش آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه او در بغداد، شنید صدای سازها وآواز غناها ونی

ورقص که از آن خانه بیرون می آید، پس بیرون آمد از آن خانه کنیزکی ودر دستش خاکروبه بود، آن خاکروبه را ریخت بر در خانه، حضرت به او، فرمود: ای کنیزک! صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟ گفت: آزاد است! فرمود: راست گفتی اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! کنیزک چون برگشت آقای او بشر بر سر سفره شراب بود پرسید: چه باعث شد تو را که دیر آمدی؟ کنیزک حکایت را برای بشر نقل کرد، بشر با پای برهنه بیرون دوید وخدمت آن حضرت رسید وعذر خواست وگریه کرد واظهار شرمندگی نمود و از کار خود توبه کرد بر دست شریف آن حضرت. (25)

مؤلف گوید: که بشر را سه خواهر بوده که بر طریقه او سلوک می کردند وصوفیه را اعتقاد تمامی است به او و او را (حافی ع) می گفتند به واسطه آنکه همیشه پابرهنه بود وسبب پا برهنگیش ظاهرا آن بوده که پا برهنه خدمت حضرت امام موسی علیه السلام دویده وبه سعادت عظمی رسیده، وبعضی نقل کرده اند که سرّ پابرهنگی او را از خودش پرسیدند در جواب گفت: (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ الاَرْضَ بِساطا) (26) ادب نباشد که بر بساط شاهان با کفش روند. وفات کرد سنه دویست وبیست وشش.

هشتم در اهتمام آن حضرت است به اعانت مرد پیر

روایت شده از زکریای اعور که گفت: دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را که ایستاده بود به نماز ونماز می خواند ودر پهلوی آن حضرت پیرمردی سالخورده بود قصد کرد از جای برخیزد، عصایی داشت می خواست عصای خود را به دست آورد حضرت با آنکه در نماز ایستاده بود خم شد عصای پیر را برداشته به دستش داد

سپس برگشت به موضع نماز خود.

مؤلف گوید: که از این روایت معلوم می شود کثرت اهتمام در امر پیر مرد واعانت او واجلال وتوقیر او. همانا روایت شده که هر که توقیر کند پیرمردی را به جهت سپیدی مویش، حق تعالی او را ایمن کند از ترس بزرگ روز قیامت. (27) و آنکه تجلیل خدا است تجلیل کسی که در اسلام موی خود را سپید کرده. و از حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم مروی است که فرمود گرامی دارید پیران را همانا از تجلیل خدا است گرامی داشتن پیرمردان، (28) ونیز روایت شده که فرمود: برکت با پیران شما است، وپیرمرد در میان اهل خود مانند پیغمبر است در میان امت خود. (29)

نهم در ورود آن حضرت است بر هارون وتوقیر هارون آن حضرت را

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم گفت: می دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه ! به خدا نمی دانیم، گفت: رشید مرا آموخت. گفتند: این چگونه بود وحال آنکه رشید اهل بیت را می کشت؟ گفت: برای ملک می کشت؛ زیرا که ملک عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود، یعنی در ملک وسلطنت نسب فایده نمی کند؛ زیرا که شخص در طلب آن، پدر وبرادر وعمو وفرزند خود را می کشد) آنگاه مأمون گفتم من با پدرم رشید سالی به حج رفتیم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت: باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر وانصار وبنی هاشم وسایر قریش مگر آنکه نسب خود باز گوید، پس کسی که داخل می شد می گفت من فلان بن

فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر ویا انصار بر می شمرد، پس او را اعطایی می داد وپنج هزار زر سرخ وکمتر تا دویست زر سرخ به قدر شرف ومهاجرت پدرانش.

پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع درآمد وگفت: یا امیرالمؤمنین! بر در، کسی ایستاده است واظهار می دارد که او موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، پدرم روبه ما کرد ومن وامین ومؤتمن وسایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم وگفت: خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید او را فرمود نیاید مگر بر بساط من، وما در این حال بودیم که داخل شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب وعبادت زرد رنگ، گران جسم وآماسیده روی بود وعبادت او را گداخته بود، همچو مشک کهنه شده و سجود، روی وبینی او را خراش وزخم کرده بود وچون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لا واللّه! فرمود: میا مگر بر بساط من پس دربانان او را پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال واعظام در او نظر می کردیم و او همچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط وسرهنگان همه گرد او در آمده بودند پس فرود آمد، ورشید برخاست وتا آخر بساط، او را استقبال نمود ورویش ودو چشمش ببوسید ودستش بگرفت و او را به صدر مجلس درآورد و پهلوی خود، او را تا نشانید وبا اوسخن می کرد وروی به او داشت از او احوال می پرسید، پس گفت: یا ابالحسن! عیال

تو چند می شود؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت: همه فرزندان تواند؟ فرمود: نه، اکثرشان موالی و خادمانند اما فرزندان من سی وچند است، این قدر پسر واین قدر دختر، گفت: چرا دختران را با بنی اعمام واکفاء ایشان تزویج نمی کنی؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست، گفت: ملک ومزرعه تو چون است؟ فرمود: گاه حاصل می دهد وگاه نمی دهد، گفت: هیچ قرض داری؟ فرمود: آری، گفت: چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می شود. گفت: یابن عم! من می دهم تو را آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی ودختران را عروس کنی ومزرعه را تعمیر کنی، حضرت دعا کرد او را وترغیب فرمود او را بر این کار.

آنگاه فرمود: ای امیر! خدای عز وجل واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک وسلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند و از جانب ارباب ویان وامهای ایشان را بگذارند وصاحب عیالان را دستگیری کنند وبرهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت وتنگدستی، محبت ونیکی کنند وتو اولی از آنان که این کار کنند، گفت: می کنم یا اباالحسن، بعد از آن برخاست ورشید با او برخاست و دو چشمش ورویش ببوسید، پس روی به من وامین ومؤتمن کرد وگفت: یا عبداللّه ویا محمّد ویا ابراهیم! بروید همراه عموی خود وسید خود ورکاب او را بگیرید و او را سوار کنید وجامه هایش را درست کنید وتا منیز او را مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، ودر راه که در مشایعت او بودیم، حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد ومرا به خلافت بشارت داد وگفت:

چون مالک این امر شوی با والد من نیکویی کن، پس بازگشتیم ومن از فرزندان یگر بر پدر جرأت بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با او گفتم: یا امیرالمؤمنین! این مردکی بود که تو او را تعظیم وتکریم نمودی وبرای او از مجلس خود برخاستی واستقبال نمودی وبر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی، بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب اوگرفتیم؟ گفت: این امام مردمان وحجت خدا است بر خلق وخلیفه او است میان بندگان. گفتم: یا امیرالمؤمنین! نه آن است این صفتها که گفتی همه از ان تست در تو است، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر وغلبه وموسی بن جعفر علیه السلام امام حق است واللّه! ای پسرک من که او سزاوارتر است به مقام رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم از من و از همه خلق وبه خدا که اگر تو در این امر، یعنی دولت وخلافت با من منازعت کنی سرت که دو چشمت در اوست بردارم؛ زیرا که ملک عقیم است، وچون خواست از مدینه به جانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه سیاهی در آن دویست دینار کردند وروی به (فضل) کرد وگفت: این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر وبگو امیر المؤمنین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم وخواهد آمد عطای ما به تو بعد از این، من برخاستم وپیش رفتم گفتم: یا امیرالمؤمنین! تو پسرهای مهاجران وانصار وسایر قریش وبنی هاشم را وآنان که نمی دانی حسب ونسبشان را پنج هزار دینار ومادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دویست دینار می دهی

که کمر وخسیس تر عطای تو است که که با مردمان می کنی وحال آنکه او را آن اکرام واجلال واعظام نمودی؟ گفت: : اسکت لاامّ لک! خاموش باش مادر مبادا تو را که اگر من مال بسیار عطا کنم او را ایمن نباشم از او که فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان وتابعان خود؛ وآنکه تنگدست وپریشان باشند او اهلبیتش بهتر است برای من وبرای شما از اینکه فراخ باشد دستشان وچشمشان. (30)

دهم حدیث هندی واسلام آوردن راهب وراهبه به دست آن حضرت

شیخ کلینی از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت: بودم نزد حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام که آمد نزد او مردی از اهل نجران یمن از راهبهای نصاری وبا او بود زنی راهبه پس رخصت طلبید برای دخول آنها فضل بن سوار، امام علیه السلام در جواب او فرمود: چون فردا شود بیاور ایشان را نزد چاه ام الخیر. راوی گفت: ما فردا رفتیم به همان جا دیدیم ایشان را که آمده اند، پس امام امر فرمود بوریایی که از برگ خرما ساخته بودند آوردند وزمین را با آن فرش کردند پس حضرت نشست وایشان نشستند پس آن زن شروع رد به سؤال ومسایل بسیاری پرسید، وحضرت تمامی آنها را جواب داد، آن وقت حضرت از اوپرسید چیزهایی که آن زن جواب آنها را نداشت تا بگوید پس اسلام آورد، آنگاه آن مرد راهب شروع کرد به سؤال کردن وحضرت جواب می داد از هرچه او پرسید، پس آن راهب گفت که م در دین خود محکم بودم ونگذاشتم در روی زمین مردی از نصاری را که علم او به علم من برسد، وبه تحقیق

شنیدم که مردی در هند می باشد که هر وقت بخواهد می رود بیت المقدس در یک شبانه روز بر می گردد وبه منزل خود در زمین هند، پس پرسیدم که این مرد در کدام زمین هند است گفته شد در سندان است وپرسیدم از آن کس که مرا به احوال او خبر ده که آن مرد از کجا این قدرت به هم رسانیده، گفت: آموخته آن اسمی را که آصف وزیر سلیمان به آن اسم ظفر یافت وبه سبب آن آورد آن تختی را که در شهر سبا بود وحق تعالی ذکر فرمود آن را در کتاب شما وبرای ما که صاحبان دینیم در کتابهای ما. پس حضرت امام موسی علیه السلام از او پرسید که از برای خدا چند اسم است که برگردانیده نمی شود، به این معنی که دعا البته مستجاب می شود؟ راهب گفت: اسمهای خدا بسیار است واما محتوم از آنها که سائلش رد کرده ونومید نمی شود هفت است. حضرت فرمود: خبر بده مرا به آنچه از آنها در حفظ داری. راهب گفت: نه قسم به خدایی که فرستاده تورات را به موسی وگردانید عیسی را عبرت عالمین وامتحان برای شکرگزاری صاحبان عقل و گردانید محمّد صلی اللّه علیه وآله وسلم برکت ورحمت وگردانید علی علیه السلام را عبرت وبصیرت، یعنی سبب عبرت گرفتن مردمان وبینایی ایشان در دین وگردانید اوصیاء را از نسل محمّد وعلی علیهما السلام که نمی دانم آن هفت اسم را واگر می دانستم محتاج نمی شدم در طلب آن به کلام تو و نمی آمدم به نزد توو سؤال نمی کردم از تو. پس حضرت به او فرمود: برگرد به ذکر آن شخص هندی، راهب

گفت: شنیدم این اسمها را ولکن نمی دانم باطن آنها را ونه ظاهر آنها را و نمی دانم که چیست آنها وچگونه است وعلمی ندارم به خواندن آنها پس روانه شدم تا وارد شدم به سندان هند، پس پرسیدم از احوال آن مرد، گفتند که او دیری بنا کرده در کوهی وبیرون نمی آید ودیده نمی شود مگر در هر سالی دو مرتبه واهل هند را گمان این است که خداوند تعالی روان کرده است برای او چشمه ای در دیرش وگمان کرده اند که برای او زراعت روییده می شود بدون تخم پاشیدن و کشت می شود برای او بدون آنکه عمل کند در کشت، پس رفتم تا رسیدم به در منزل او پس ماندم در آنجا سه روز. نمی کوفتم در را وکاری هم نمی کردم برای گشودن آن، پس چون روز چهارم شد گشود حق تعالی در را به اینکه آمد ماده گاوی که بر او هیزم بود ومی کشید پستان خود را از بزرگی آن نزدیک بود بیرون بیاید آنچه در پستان او بود از شیر، پس زور آورد به در، در گشوده شد، من از پی او رفتم وداخل شدم یافتم آن مرد را ایستاده نظر می کرد به آسمان می گریست ونظر می کرد بر زمین وگریه می کرد ونظر می افکند به کوه ها می گریست.

پس من از روی تعجب گفتم سبحان اللّه! چقدر کم است مثل تو در این زمانه، او گفت: به خدا قسم که نیستم من مگر حسنه ای از حسنات مردی که واگذاشتی او را در پشت سر خود در وقتی که متوجه اینجا شدی (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) پس گفتم به اوکه به من خبر

داده اند که نزد تو اسمی است از اسمهای خدای تعالی که می ری به مدد آن در یک شبانه روز به بیت المقدس و بر می گردی به خانه خود گفت: آیا می شناسی بیت المقدس را؟ گفتم: من نمی شناسم مگر بیت المقدسی که در شام است، گفت: نیست آن نیست آن بیت المقدس ولکن او آن بیتی است که مقدس وپاکیزه شده است وآن بیت آل محمّد علیهم السلام است. گفتم او را آنچه من شنیده ام تا امروز بیت المقدس همان است که در شام است، گفت: آن محرابهای پیغمبران است وآنجا را (حظیره المحاریب) می گفتند، یعنی محوطه ای که محرابهای پیغمبران در آنجا است تا آنکه آمد زمان فترت آن زمانی که واسطه بود مابین محمّد وعیسی علیهما السلام ونزدیک شد بلا به اهل شرک وَ حَلَّتِ النَّقِماتُ فی دُوْرِ الشَّیاطینِ وفرود آمد نقمتها وعذابها در خانه های شیاطین. وبعضی جَلَتِ النَّغَمات به جیم وغین خوانده اند؛ یعنی بلند و آشکارا شد سخنان آهسته در خانه های شیاطین، یعنی بدعتها وشبهه های باطله در مدارس ومجالس علمای اهل ضلالت، پس تحویل ونقل دادند نامها را از جاها به جاهای دیگر وعوض کردند نامها را به نامها واین است مراد از قول خدای تعالی (اِنَّ هِیَ اِلاَّ اَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها اَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما اَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ). (31)

بطن آیه برای آل محمّد علیهم السلام است وظاهرش مثل است، پس گفتم من به آن مرد هندی که من سفر کردم به سوی تو از شهری دور ومرتکب شدم در توجه به سوی دریاها وغمها واندوه ها وترسها وروز وشب می کردم به حالت مأیوسی از آنکه ظفر

یابم به حاجت خود او گفت نمی بینم مادرت را که حامله به تو شد مگر بر حالی که حاضر شده نزد او ملکی کریم ونمی دانم پدرت را وقتی که اراده نزدیکی داشته با مادرت مگر آنکه غسل کرده ونزد مادرت آمده با حال پاکیزگی، وگمان نمی کنم مگر این را که پدرت خوانده بود سفر چهارم انجیل با تورات را در آن بیداری شب خود که عافیت او و توبه خیر شده، برگرد از هر جا که آمدی پس روان شو تا فرود آیی در مدینه محمّد صلی اللّه علیه وآله وسلم که آن را طیبه می گویند، و نام آن در زمان جاهلیت یثرب بوده. پس متوجه شو به سوی موضعی از آن که آن را (بقیع) گویند، پس بپرس که دار مروان کجا است آنجا منزل کن وسه روز در آنجا درنگ کن تا از تعجیل نفهمند که برای چه کار آمده ای، پس بپرس از آن پیرمرد سیاه که می باشد بر در آن سرای، بوریا می بافد ونام بوریا در شهرهای ایشان (خصف) است، پس مهربانی کن با آن پیرمرد وبگو به او که فرستاده است مرا به سوی تو خانه خواه تو که منزل می کرد در کنج خانه در آن اطاقی که چهارچوب دارد، یعنی در ندارد وسؤال کن از او احوال فلان بن فلان فلانی، یعنی موسی بن جعفر علوی علیه السلام و بپرس از او که کجا است مجلس او وبپرس که کدام ساعت گذر می کند در آن مجلس پس هر آینه خواهد نمود آن پیرمرد تو را آن کس که گفتم یا نشانی او را بیان می کند برای تو، پس

می شناسی او را به آن نشانی و من بیان می کنم وصف او را برای تو، گفتم: هرگاه ملاقات کردم او را چه کار کنم؟ گفت: بپرس از او آنچه شده است و از آنچه خواهد شد و از معالم دین هر که گذشته و هر که باقی مانده.

چون کلام راهب به اینجا رسید حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: به تحقیق نصیحت کرده تو را یار تو که ملاقات کردی اورا، راهب گفت: چیست نام او فدایت گردم؟ فرمود: متم بن فیروز و او از ابناء عجم است و از کسانی است که ایمان آورده به خداوند یکتا که شریک ندارد وپرستیده او را به اخلاص و یقین وگریخته از قوم خود چون ترسیده از ایشان که دین او را ضایع کنند پس بخشید او را پروردگار او حکمت، وهدایت فرمود او را به راه راست وگردانید او را از متقیان وشناسایی انداخت میان او ومیان بندگان مخلصین خود ونیست هیچ سالی مگر آنکه او زیارت می کند مکه را وحج می گزارد ودر سر هر ماهی یک عمره به جا می آورد ومی آید از جای خودش از هند تا مکه به فضل واعانت خدا، و همچنین جزا می دهد خداوند شکر گزارندگان را، پس راهب پرسید از آن حضرت از مسایل بسیار، حضرت هریک را جواب می داد. وحضرت پرسید از راهب از چیزهایی که نبود نزد راهب از آنها جوابی پس حضرت او را خبر داد به جواب آنها، بعد از آن راهب گفت: خبر بده مرا از هشت حرفی که نازل شده از آسمان، پس ظاهر شد در زمین چهار

از آنها وباقی ماند در هوا چهار از آنها یعنی مضمون آنها هنوز به فعل نیامده در زمین مانند چیزی که در هوا معلق باشد، بر کی نازل شود آن چهاری که در هوا است و کی تفسیر خواهد کرد آنها را؟ فرمود: قائم ما علیه السلام خداوند نازل خواهد فرمود آن را بر او و او تفسیر خواهد کرد آن را ونازل خواهد فرمود چیزی را که نازل نفرموده بر صدیقان ورسولان وهدایت شوندگان. پس راهب گفت که خبر بده مرا از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آن چیست؟ فرمود: خبر می دهم تو را به همه آن چهار حرف: (اَمّا اُولیهُنَّ فَلااِلهَ اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ باقِیا؛ وَالثّانِیَةَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم مُخْلِصا).

اما اول آنها پس توحید است بر حالی که باقی باشد بر جمیع احوال؛ ودوم رسالت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه وآله وسلم است بر حالی که خالص شده باشد از آلایش؛ وسوم آنکه ما اهل بیت پیغمبریم؛ وچهارم آنکه شیعیان ما از ما می باشند وما از رسول خداییم ورسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم از خدا به سببی، یعنی این اتصال وتعلق شیعه ما به ما وما به پیغمبر وپیغمبر به خدا به واسطه حبل وریسمانی است که مراد از آن، دین است با ولایت ومحبت، پس راهب گفت: (اَشْهَدْ اَنْ لااِلهَ اِلاّ اللّه وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه وآله وسلم)؛ یعنی شهادت می دهم که مستحق عبادتی نیست مگر خدای یکتا که شریک نیست او را واینکه محمّد صلی اللّه علیه

وآله وسلم رسول خدا است واینکه آنچه آورده است از نزد خدای تعالی، حق است واینکه شما برگزیده خدا هستید از مخلوقین واینکه شیعیان شما پاکیزگانند وخوار شمرده شدگانند و از برای ایشان است عاقبتی که خدا قرار داده. ومی فرمود: وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ؛ یعنی سرانجام نیکو که ظفر ونصرت است در دنیا وبهشت پر نعمت در عقبی وحمد وستایش خدای را که پروردگار عالمین است، پس طلبید حضرت، جبّه خزی وپیراهن قوهستانی طیلسانی وکفش وکلاهی وآنها را داد، به او ونماز ظهر گذاشت وفرمود به آن مرد که خود را ختنه کن او گفت من ختنه شدم در هفتم. (32)

مؤلف گوید: که فاضل نبیل جناب ملا خلیل در (شرح کافی) در شرح کلام راهب که گفت اسماء اللّه محتومی که سائلش رد نمی شود هفت است، فرموده: مراد به هفت، اسم هفت امام است که علی وحسن وحسین وعلی ومحمّد و جعفر وموسی علیهم السلام است، پس در این زمان دوازده اسم است وگذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست وسوم که (نَحْنُ واللّهِ الاَسْماءُ الْحُسْنَی الَّتی لایَقْبَلُ اللّهُ مِنَ الْعِبادِ عَمَلا اِلاّ بِمَعْرِفَتِنا). (33)

فقیر گوید: خوب بود ایشان مراد به هفت اسم تمام معصومین علیهم السلام را می گفتند: زیرا که اسامی مبارکه ایشان هفت است و از آن تجاوز نمی کند واین است آن نامهای مبارک: محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی علیهم السلام. وبه همین تأویل شده (سبع المثانی) در قول خدای تعالی (وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعا مِنَ الْمَثانِیَ وَ الْقُرْآنَ الْعَظیمَ). (34)

واما معنی این آیه شریفه (اِنْ هِیَ اِلاّ اَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها اَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما اَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ). (35)

وبطن

وظاهر آن آنست که این آیه مبارکه در سوره النجم است وقبل از آن این آیات است: (اَفَرَاَیْتُمُ اللاّتَ وَ الْعُزّی وَ مِنوهَ الثّالِثَهَ الاُخْری، اَلَکُمُ الذَّکْرُ وَ لَهُ الاُنْثی، تِلْکَ اِذا قِسْمَهٌ ضَیزی، اِنْ هِیَ اِلاّ اَسْماءٌ الایه). (36)

وحاصلش آنکه مشرکین سه بتی داشتند برای هر کدام اسمی گذاشته بودند یکی را (لات) ودیگری را (عزی) وسومی را (منات) و اطلاق این نامها بر آنها به اعتبار آنکه لات مستحق آن است که نزد او مقیم شدند برای عبادت وعزی آنکه او را معزز ومکرم دارند ومنات سزاوار آنکه نزد او خون قربانی بریزند، حق تعالی می فرماید: نیست این بتها که شما ایشان را خدای خود قرار داده اید مگر اسمهایی چند بی مسمی که نام نهاده اید آنها را شما و پدران شما، نفرستاده است خدای تعالی به صدق آنها هیچ برهانی.

وتتمه این آیه این است (اِنْ یِتَّبِعُونَ اِلاّ الظَّنَّ وَ ما تَهَوَی الاَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبَّهُمُ الْهُدی)؛ (37)

یعنی پیروی نمی کنند مشرکین مگر گمان را ومگر آنچه را که خواهش می کند نفسهای ایشان وبه تحقیق که آمده است ایشان را از جانب پروردگارشان آنچه سبب هدایت ایشان است. ظاهر آیه معلوم شد در بتهای ظاهره ا ست وامام باطن آیه پس در خلفای جور و سه بت بزرگ است که برای آنها اسمهای بی مسمی ونامهای بی وجه گذاشتند، مثلا امیرالمؤمنین که لقب آسمانی حضرت شاه ولایت بود به جایی دیگر تحویل دادند وهکذا.

پی نوشت ها

9- (مطالب السئول) ابن طلحه ص 83.

10- (بحارالانوار) 48/101 102.

11- (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص 413.

12- (بحارالانوار) 48/103 104.

13- (بحارالانوار) 48/119.

14- (تاریخ بغداد) 13/27.

15- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/89.

16- (مصباح الزائر) ابن طاوس، ص 382.

17- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) شیخ صدوق 1/106 108.

18- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/93 95.

19- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/322، (جلاء العیون) ص 913.

20- (بحارالانوار) 48/102 103.

21- تقضقضت وتضعضعت (نسخه بدل).

22- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/344.

23- (بحارالانوار) 48/174.

24- (بحارالانوار) 71/ 313 314.

25- (بشر) به کسر باء صحیح است و (بشر) غلط مشهور است.

26- (سوره نوح) (7)، آیه 19.

27- (الکافی) 2/658.

28- (بحارالانوار) 72/138.

29- (بحارالانوار) 72/137.

30- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/88 93.

31- سوره نجم (53)، آیه 23.

32- (الکافی) 1/481 484.

33- (الکافی) 1/144.

34- سوره حجر (15)، آیه 87.

35- سوره نجم (53)، آیه 23.

36- سوره نجم (53)، آیه 19 20.

37- سوره نجم (53) آیه 23.

منبع

منتهی الامال

مناقب ومفاخر حضرت امام موسی علیه السلام

کمال الدّین محمّد بن طلحه شافعی در حق او فرموده: او است امام کبیر القدر، عظیم الشأن، کثیر التهجد، مجد در اجتهاد مشهور به عبادات، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات، شب را به روز می آورد به سجده وقیام وروز را به آخر می رسانید به تصدق وصیام وبه سبب بسیاری حملش وگذشتش از جرم تقصیر کنندگان در حقش (کاظم) خوانده شد. جزا می داد کسی را که بدی کرده بود با او به احسان به اووکسی را که جنایتی بر او وارد آورده به عفو از او و به جهت کثرت عبادتش نامیده شده به (عبد صالح) ومعروف شده در عراق به (باب الحوائج الی اللّه)؛

زیرا که هر که متوسل به آن جناب شده به حاجت خود رسیده. کِراماتُهُ تَحارُ مِنْهَا الْعُقُولُ وَ تَقْضی بِاَنَّ لَهُ عِنْدَاللّٰهِ تَعالی قَدَمَ صِدْقٍ لاتَزِلُّ وَ لاتَزُولُ. انتهی. (9)

بالجمله؛ حضرت امام موسی علیه السلام عابدترین اهل زمان خود و افقه از همه و سختی تر وگرامی تر بود. وروایت شده که شبها برای نوافل شب بر می خاست و پیوسته نماز می گذاشت تا نماز صبح وچون فرض صبح را ادا می کرد تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب سپس برای خدا سجده می کرد وپیوسته در سجود و تحمید بود وسر بر نمی داشت تا نزدیک زوال واین دعا را بسیار می گفت:

(اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ الرّاحَةَ عِنْدَ الْمُوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِساب، ومکرر می کرد این را، ونیز از دعای آن حضرت بود: عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ.)

وچندان گریه می کرد از خوف خدا که محاسنش از اشک چشمش تر می شد. و از همه مردم صله واحسانش نسبت به اهل وارحامش بیشتر بود وپرستاری می کرد فقراء مدینه را. شبها که می شد بر دوش می گرفته زنبیلی که در آن بود پول وطلاو نقره وآرد وخرما ومی برد برای ایشان، وفقراء نمی دانستند که از چه جهت است این. (10) وآن بزرگوار کریم بود، وهزار بنده آزاد کرد.

وابوالفرج گفته که چون به آن جناب خبر می رسید که مردی پریشان وبد حال است برای اوصرّه دیناری می داد، وهمیانهای آن جناب مابین سیصد دینار بود تا دویست دینار وصرّه های آن جناب در بسیاری مال مثل بود. (11) و روایت کرده اند مردم از آن جناب، وبسیار روایت کرده اند وافقه اهل زمان خود، و احفظ همه بود کتاب خدا را، وصوتش در

خواندن قرآن از همه نیکوتر بود، وبه حزن، قرآن مجید را تلاوت می نمود به حدی که هر که می شنید تلاوتش را، می گریست! ومردم مدینه آن حضرت را (زین المجتهدین) می گفتند و نامیده شد به کاظم به جهت کظم غیظش وصبرش بر آنچه وارد می شد بر جنابش از ظلم ظالمین تا آنکه در حبس وبند ایشان مقتول از دنیا می رفت. (12) می فرمود که من استغفار می کنم در هر روزی پنج هزار مرتبه. (13) و خطیب بغدادی که از اعاظم اهل سنت وموثقین از مورخین وقدماء ایشان است گفته که موسی بن جعفر علیه السلام را عبد صالح می گفتند، از شدت عبادت و کوشش واجتهادش، وگفته روایت شده که آن حضرت داخل مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم شد وبه مسجد رفت در اول شب، شنیدند که پیوسته می گوید: (عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ) واین را مکرر گفت تا داخل صبح شد. (14) ودر خبری از مأمون نقل شده در ورود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید، مأمون گفت:

(اِذْ دَخَلَ شَیْخٌ مُسَخَّدٌ قَدْ اَنْهَکَتْهُ الْعِبادَهُ کَاَنَّهُ شنّ بالٍ قَدْ کَلَمَ السجُودُ وَجْهَهُ وَ اَنْفَهُ)؛

یعنی وارد شد بر پدرم پیرمردی که صورتش از بیداری شب وعبادت، زرد و ورم دار شده بود، وعبادت، او را رنجور ولاغر کرده بود به حدی که مانند مشک پوسیده شده بود وکثرت سجده صورت وبینی او را مجروح کرده بود. (15) ودر صلوات بر آن حضرت در وصف آن جناب گفته شده:

حَلیفُ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ وَالدُّمُوع الْغَزیرَهِ. (16)

مؤلف گوید: شایسته دیدم در اینجا چند روایت در مناقب ومفاخر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ایراد کنم:

فضائل

گوشه ای از ویژگی های شخصیتی امام هفتم علیه السلام

مقدمه

یوسف بیات

امام موسی بن جعفر علیه السلام در سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال 128 یا 129 هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی از سرزمین بربر (مغرب) یا اندلس (اسپانیا) به نام «حمیده » معروف به «حمیده بربریه، حمیده مغربیه، حمیده مصفاه » زاده شد و شهادت آن حضرت بنا بر قول مشهور در 25 رجب سال 183 ه. ق و به نقلی 186 ه. ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی بوده است.

کنیه امام هفتم شیعیان جهان، ابوالحسن، ابوالحسن الاول، ابوالحسن الماضی، ابو ابراهیم، ابو اسماعیل، ابو علی و لقب آن بزرگوار، عبد صالح، راهب بنی هاشم، الامین، الصابر، زین المجتهدین، باب الحوائج، ... و مشهورترین آن «کاظم » و در لوح محفوظ «المنتخب » است (1).

امام موسی بن جعفر دارای قامتی استوار، اندامی لاغر، چهره ای زیبا و گندمگون، ریشی انبوه و مشکین بود.

نقش نگین انگشتری اش «حسبی الله » و یا «الملک لله وحده » بود، هماره خود را می آراست و به چشمان خود سرمه می کشید (2) و به شیعیان خود نیز سفارش می کرد تا همواره آراسته باشند (3).

همسران و فرزندان

امام موسی بن جعفر علیه السلام همسران متعددی داشت که همگی آنان کنیز بودند (4). ثمره ازدواج های مکرر آن حضرت فرزندان زیادی است که همه آن ها از خوبان و افراد برگزیده بودند (5). درباره تعداد فرزندان دختر و پسر امام هفتم گزارش های گوناگونی در منابع روایی و رجالی رسیده است؛ برخی مانند ابن کثیر تعداد آنان را چهل تن، برخی کمتر و گروهی بیشتر دانسته اند (6). در میان فرزندان آن حضرت،

امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام نزد پدر بزرگوارش از موقعیت و احترام ویژه ای برخوردار بود. امام هفتم فرزند دلبند خویش را بر دوش خود سوار می کرد، او را در آغوش می کشید، می بوئید و به گونه هایش بوسه می زد و با عبارت «پدر و مادرم فدایت باد» نهایت محبت خویش را نسبت به او ابراز می نمود، و با کنیه «ابوالحسن » او را صدا می کرد (7).

ویژگی های شخصیتی امام هفتم علیه السلام

فضایل و کمالات امام موسی بن جعفر علیه السلام بی شمار و برای جویندگان آن ها واضح و روشن است. در این نوشتار به گوشه ای از کمالات و ویژگی های برجسته آن حضرت می پردازیم.

دانش امام هفتم علیه السلام

اقیانوس بی کران علم و دانش پیشوایان معصوم برای غواصان در آن، ناشناخته نیست. در اینجا برای معرفی اجمالی توان علمی هفتمین امام به چند شاهد تاریخی اشاره می کنیم:

1- حمیده مادر گرامی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از آن که رفتار غیر عادی نوزادش به هنگام تولد را برای همسر عزیر خود امام صادق علیه السلام بیان نمود، آن حضرت در تایید گفتار وی فرمود: «آری این نشانه هر پیامبر و وصی پیامبری است که به هنگام ولادت سر به سوی آسمان بلند و به گونه ای که دیگران از شنیدن آن ناتوانند، بر یگانگی پروردگار جهان شهادت دهد؛ آن گاه خداوند منان همه دانش را یک جا به او عطا کند و او را سزاوار دیدار فرشته «روح » که اعظم از جبرئیل است گرداند (8).

2- ابو حنیفه پیشوای «مذهب حنفی » می گوید: در سفر زیارت بیت الله الحرام به قصد ملاقات و دیدار با امام صادق علیه السلام به مدینه آمدم. هنگامی که بر در خانه آن حضرت رفته و در بیرون منزل به انتظار اجازه ورود نشسته بودم، کودکی از خانه امام صادق علیه السلام بیرون آمد. از وی پرسشی نمودم که از پاسخ متین و عالمانه اش در شگفت ماندم. پرسیدم نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

در ادامه این دیدار ابوحنیفه مساله ای دقیق از مسائل کلامی

و اعتقادی مطرح می کند و با پاسخ زیبا و مستدل آن حضرت مواجه می گردد. آن گاه لب به تحسین موسی بن جعفر علیهما السلام گشوده و آیه «ذریه بعضها من بعض (9)» را تلاوت می کند (10).

امام موسی بن جعفر علیهما السلام مانند دیگر امامان معصوم در تبیین بینش صحیح از میان عقاید و بینش های نادرست، به خوبی ایفای نقش نمود و با توجه به پدید آمدن فرقه های مختلف - که در قرن دوم اوج گرفت - و گروه هایی مانند خوارج، معتزله، مرجئه و ... که هر کدام در زمینه مسائل اعتقادی در ترویج دیدگاه خود فعال بودند، این امام زمان شناس در برابر اعتقادات نادرست برخورد کرد و با پاسخ های مستحکم و مستدل خویش در برابر پرسش های متعدد، شیعیان را از انحراف و کجی حفظ نمود. آن حضرت از پاسخ گویی به هر شخص و گروهی و از هر ناحیه و با هر زبان و ملیتی سر باز نزد و هیچ گاه از پاسخ ناتوان نماند.

آری آن گونه که خود امام کاظم علیه السلام فرمود: «از ویژگی های امام و حجت خدا آن است که از هر چیزی پرسیده شود، پاسخ گوید و به هر زبانی یارای سخن گفتن داشته باشد. (11)»

حلم و بردباری

حلم و بردباری از ویژگی های مهمی است که مردان موفق و بزرگ به ویژه رهبران راستین که بنا به وظیفه الهی، بیشترین برخورد و معاشرت را با مردم داشتند، از آن برخوردار بودند. امام هفتم علیه السلام که به خاطر همین ویژگی اش «کاظم » لقب گرفت، علم را با حلم آراسته بود، در برابر ناملایمات روزگار بردبار بود، با دشمنان و

بد اندیشان با نرمی رفتار می کرد و با این شیوه به تربیت آنان می پرداخت (12).

مردی از تبار عمر بن خطاب در مدینه نسبت به علی بن ابی طالب علیهما السلام سخت کینه می ورزید، به آن حضرت ناسزا می گفت و بدینسان خاطر امام هفتم را می آزرد. اصحاب و یاران موسی بن جعفر علیهما السلام از آن حضرت خواستند اجازه دهد تا او را از پای درآورند، اما امام آنان را از این اقدام برحذر داشت. یک روز که آن شخص در مزرعه اش مشغول کار بود، امام موسی بن جعفر علیهما السلام بر مرکب خویش سوار و راهی مزرعه او شد، آن مرد با دیدن امام موسی بن جعفر علیهما السلام سخت برآشفت و فریاد زد که چرا با مرکب خود دست رنج مرا لگد مال می کنی؟ امام در حالی که خنده بر لب داشت به راه خود ادامه داد تا به او رسید، از مرکب پیاده شد، در کنار او نشست و با سخنان شیرین با او به گفت و گو پرداخت و از وی پرسید: چه مقدار برای زراعت خویش خرج کرده ای؟ گفت: صد دینار. فرمود: چقدر امید برداشت داری؟ گفت: من علم غیب ندارم. امام فرمود: می پرسم چقدر امیدواری؟ آن مرد گفت: دویست دینار. امام بی درنگ مبلغ سیصد دینار به او عطا کرد. آن شخص با دیدن رفتار بزرگوارانه امام در حالی که عرق شرم وجودش را فرا گرفته بود از جای برخاست و پیشانی امام را بوسید و از وی عذر خواهی نمود.

آن شخص هنگام نماز پیش از دیگران در مسجد حاضر شد و با دیدن چهره نورانی موسی بن

جعفر علیهما السلام در حضور انبوه حاضران در مسجد چنین گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته (13)»؛ «خداوند داناتر است که رسالت خویش را کجا نهد. »

امام خطاب به اصحاب خود فرمود: «کدامیک از این دو شیوه بهتر است؛ آنچه شما تصمیم داشتید یا آنچه من انجام دادم؟ (14)»

سخاوت و بخشش

آن گونه که اشاره شد، آن حضرت بخشنده ترین مردم زمان خویش بود. در منابع شیعه و اهل سنت آمده است که هر گاه از کسی بدی و ناخوشایندی به آن حضرت می رسید، با ارسال هدایایی پاسخ می داد (15)، و این اوج بخشندگی و سخاوت است. مبلغ اعطایی آن حضرت به اندازه ای بود که نیازمند را بی نیاز می کرد. محمد بن عبد الله بکری می گوید: فشار اقتصادی و معیشتی باعث شد که در اندیشه گرفتن وام بیافتم، بدین منظور راهی مدینه شدم، در آن دیار نزد موسی بن جعفر علیه السلام که در مزرعه ای نزدیک کوه احد مشغول کار و تلاش بود رفتم، آن حضرت از حالم جویا شد، من هدف از سفرم را بازگو کردم، امام موسی بن جعفر علیه السلام کیسه ای که در آن مبلغ سیصد دینار بود به من داد و من از همان جا به دیار خود باز گشتم (16).

در حکایت دیگری می خوانیم که آن حضرت به عیسی بن محمد بن مغیث که در اثر هجوم ملخ به مزرعه اش و از بین رفتن محصولات کشاورزی اش زانوی غم بغل کرده بود، مبلغ صد و پنجاه دینار عطا کرد، در حالی که خسارت وارده بر او از صد و بیست دینار تجاوز نمی کرد. همچنین برای دلجویی بیشتر از او، وارد مزرعه او شد

و از خداوند خواست تا محصولات او را زیاد کند (17).

آن امام مهربان با این گونه رفتارها علاوه بر آن که گرد غم از چهره درماندگان می زداید و به آنان امید زندگی می بخشد، به پیروان راستین و رهبران جامعه می آموزد که با تک تک افراد جامعه ارتباط نزدیک و مستقیم داشته باشند و در پیشامدهای ناگوار آنان را دریابند.

عبادت و بندگی

در میان مناقب بی شمار امام هفتم علیه السلام خلوت با معشوق و مناجات با قاضی الحاجات، درخشندگی خاصی دارد و بدین جهت آن حضرت را «عبد صالح، راهب بنی هاشم و زین المتهجدین » لقب داده اند. آن حضرت بسیاری از شب ها را تا سپیده صبح به دعا و مناجات می پرداخت.

نقل شده است که آن حضرت در اول شب وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله در مدینه شد و تا سپیده دم و در حال سجده این دعا را تکرار کرد: «عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک یا اهل التقوی واهل المغفره. » پس از ادای فریضه صبح تا طلوع آفتاب به تعقیبات می پرداخت و آن چنان با سوز و اشک تلاوت قرآن می کرد که هر شنونده ای بی اختیار می گریست (18).

عبادت و راز و نیاز آن بنده صالح خدا همگان را مجذوب خود ساخته بود، حتی زمانی که در زندان هارون الرشید قرار گرفت، از این که جای خلوت با دوست نصیبش شده است خدای را سپاس می گفت. فضل بن ربیع که به دستور هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرده بود، در نامه ای به خلیفه نوشت: اگر او را از من تحویل نگیری رهایش خواهم

کرد، چون در مدت یکسال، در شبانه روز جز دعا و استغفار و طلب رحمت و مغفرت الهی کلمه ای از وی شنیده نشده است (19).

شقیق بلخی می گوید: در سال 149 هجری قصد زیارت خانه خدا کردم و در «قادسیه (20)» به کاروانی که عازم حج بود پیوستم. در میان آنان جوانی لاغر اندام و گندم گون و خوش سیما نظرم را جلب کرد. او جامه ای پشمی به تن داشت و به دور از افراد کاروان در گوشه ای نشسته بود. پنداشتم او از صوفیه است و با این روش موجب زحمت همسفران خود خواهد شد. به قصد پند و اندرز نزد او رفتم. وی مرا با نام خطاب کرد و این آیه را تلاوت نمود: «اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم (21)»؛ «از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چرا که برخی از گمان ها گناه است. » پس از آن از من جدا شد. در شگفت ماندم که چگونه نام مرا دانست و از درونم آگاهی داد؟! پس از طی راهی طولانی در «واقصه (22)» او را دیدم که نماز می گذارد، در حالی که از خوف خدا اعضای بدنش لرزان و چشمانش گریان است. صبر کردم تا پس از نماز، از بد گمانی ام درباره وی - در دیدار قبلی - پوزش خواسته و حلالیت بطلبم. او نماز را تمام کرد، آن گاه رو به من نمود و این آیه را تلاوت کرد: «وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی (23)»؛ «و من در حق کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و کاری شایسته پیش گیرد و به راه آید آمرزگارم. » سپس

از من جدا شد.

بار دیگر او را در منزل معروف میان راه مکه یعنی «زباله » در حال کشیدن آب از چاه دیدم. در همین حال طناب دلو بریده شد و دلو به درون چاه افتاد. آن گاه وی رو به آسمان کرد و گفت: خدایا ! چون تشنه و گرسنه شوم تو خدای [روزی ده] من هستی. بار الها ! چیزی جز این ظرف ندارم، پس آن را از من مگیر.

شقیق می گوید: به خدا سوگند، دیدم که آب چاه فزونی گرفت تا این که ظرف را که از آب پر شده بود بر گرفت، وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد. آن گاه به سوی پشته شنی رفت و چند دانه شن برداشته، در ظرف آب خوری ریخت، آن را تکان می داد و از آن می نوشید. نزد او رفتم و سلام کردم. او پاسخ سلام مرا داد. گفتم: از زیادی آنچه خداوند به تو ارزانی داشته به من بخوران. گفت: ای شقیق ! پیوسته نعمت های پنهان و آشکار خداوند شامل حال ما می باشد، پس به خداوندت خوش گمان باش. آن گاه ظرف را به من داد و چون از آن ظرف نوشیدم محتوای ظرف را سویق و شکر یافتم، با آن سیر و سیراب شدم و چندین روز به آب و خوراک نیازمند نشدم. به خدا سوگند ! هرگز گواراتر و لذیذتر و معطرتر از آن ننوشیدم.

او را تا زمانی که وارد مکه شدم، ندیدم. نیمه شبی او را در کنار «قبه الشراب » دیدم که نالان و گریان و با حال خشوع به نماز مشغول بود تا این که شب به پایان رسید. چون سپیده دمید،

در مصلای خود نشست و به تسبیح پرداخت. سپس نماز صبح گزارد و گرد خانه خدا طواف کرد و از حرم خارج شد. وی را دنبال کردم، بر خلاف حالی که در بین راه داشت، دوستانی او را در بر گرفته بودند. مردم نیز گرد او جمع شده، به او سلام می دادند. از یکی از آنان پرسیدم: این جوان کیست؟ گفت: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

گفتم: اگر این رفتار از جز این خاندان سر می زد، جای شگفتی بود (24).

پی نوشت ها

1) نک به: تاریخ بغداد 13/27؛ وفیات الاعیان 5/310؛ روضه الواعظین 1/221؛ سیر اعلام النبلاء 6/270؛ صفه الصفوه 1/191؛ مناقب آل ابی طالب 4/349؛ اصول کافی 2/باب موسی بن جعفر علیهما السلام؛ نورالابصار 164؛ اعیان الشیعه 2/7 و عوام العلوم 2/15.

2) ر. ک به: بحار الانوار، ج 48، ص 11، ط بیروت؛ دلائل الامامه، ص 148؛ البدایه و النهایه، ج 10، ص 183؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 349.

3) الفروع من الکافی، ج 6، ص 48 (کتاب الزی والتجمل).

4) سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 274؛ حیاه الامام موسی بن جعفر، ج 2، ص 440- 377.

5) حیاه الامام موسی بن جعفر، ج 2، ص 377 به نقل از اعلام الوری.

6) البدایه والنهایه، ج 10، ص 183؛ بحار الانوار، ج 48، ص 288، بیروت؛ عوالم العلوم، ج 21، ص 319- 322.

7) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 31، ح 28.

8) اثبات الوصیه، ص 161؛ دلائل الامامه، ص 304، ح 258.

9) آل عمران/34.

10) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 339؛ بحار الانوار، ج 48، ص 106، ط بیروت؛ تحف العقول، ص 307، با اندکی تفاوت.

11) ر. ک به: الارشاد، ج 2، ص 224، (سلسله

مؤلفات مفید)؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 213؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 323؛ بحار الانوار، ج 48، ص 57، ط بیروت.

12) تاریخ بغداد، ج 13، ص 27؛ وفیات الاعیان، ج 5، ص 308؛ سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 271.

13) انعام/124.

14) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 344؛ سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 271؛ تهذیب الکمال، ج 29، ص 46؛ مقاتل الطالبین، ص 499.

15) وفیات الاعیان، ج 5، ص 308؛ بحار الانوار، ج 48، ص 104، ط بیروت.

16) الارشاد، ج 2، ص 233؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 28؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 215؛ بحار الانوار، ج 48، ص 102، ط بیروت.

17) تهذیب الکمال، ج 29، ص 46؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 7.

18) تاریخ بغداد، 13/30، تهذیب الکمال، 29/44، الارشاد، 2/235 (سلسله مؤلفات الشیخ المفید).

19) مقاتل الطالبین، ص 502.

20) قریه ای است که جنگ معروف قادسیه در زمان خلافت عمر بن خطاب در سال 16 هجری میان مسلمانان و ایرانیان در آن واقع شد. فرمانده مسلمانان سعد بن ابی وقاص بود و رستم، پهلوان و جنگ جوی نامی ایرانیان در این جنگ کشته شد و سپاه اسلام به پیروزی رسید. (معجم البلدان، ج 4، ص 291- 292.

21) حجرات/12.

22) منزلی در بین راه مکه و کوفه است. (معجم البلدان، ج 5، ص 354).

23) طه/82.

24) بحار الانوار، ج 48، ص 82، ط بیروت. و ر. ک: صفه الصفوه، ج 1، ص 441 و کشف الغمه، ج 3، ص 4.

امام کاظم (ع) قهرمان صبر و استقامت در بند زندان

نویسنده: حجه الاسلام والمسلمین محمد محمّدی اشتهاردی

می خواهیم به مناسبت، از هفتمین جلوه شمس هدی، وارث ولایت کبری، فروغ تابان امامت، حضرت موسی بن جعفر (ع) سخن به میان آوریم، گرچه فصل فصل کتاب زندگی سراسر درخشان او درس سازندگی، عرفان، اخلاق، مبارزه، عبودیّت و ارزش های والای دیگر است، چرا که او خمیره ای از «روح

القدس» و شکوه ابدی، و آیینه و مظهر صفات جمال و جلال خداوندی بود. می خواهیم از گوشه زندان او پرده برداریم، آن جا که آزادمردی دربند را با یک جهان شکوه و وقار می نگریم، که امواج نیلِ صبر و مقاومتش چونان موسای کلیم (ع) فرعون عبّاسی را به لجّه هلاکت و فلاکت افکنده است.

او هم چون الماس در زندان تاریک بود، و هارون بر سریر سلطنت چون مهره ای تیره و بی بها. زندگی قهرمانانه امام (ع) در زندان، حقیقت توحید و ارتباط خالص با خدای بزرگ را نشان داد، و با صبر و مقاومتش بر ستمگران تاریخ آموخت که با بند و زنجیر، نمی توان چراغ آزادی و فضیلت را خاموش کرد. «کاظم» کلمه نبود، بلکه یک جهان مقاومت و ایستادگی در برابر جبّاران شکنجه گر بود، شکوهی وصف ناپذیر به بلندای خورشید بود، فریادی صاعقه خیز بر خرمن هستی پلید طاغوتیان.

شمشیر علی (ع) در دست داشت و فریاد فاطمه (س) در حنجره، و خون حسین (ع) در رگهایش جاری بود، او وجود عینی قرآن بود، حرکت های پرصلابت، و واکنش قاطع او در برابر زورمندان زراندوز و تزویرگران سالوس صفت، چون طوفان کوبنده ای بود که روزگار آنها را سیاه می کرد.

وصفش را از کوه دماوند پرسیدم، گفت: از من استوارتر است، از امواج کوه پیکر اقیانوس پرسیدم گفت: از من خروشان تر است، از خورشید پرسیدم گفت: از من درخشان تر است، از ماه پرسیدم گفت: از من تابان تر است، از غرّش رعد و برق پرسیدم، گفتند: غرّش او بر ستمگران جبّار از غرّش ما بلندتر و نافذتر است، از خدای بزرگ پرسیدم، فرمود: بنده صالح ما است و همواره

در سجده های طولانی با ما در راز و نیاز است، از قرآن پرسیدم، گفت: آیه آیه من در زندگیش دیده می شود، از پیامبر (ص) پرسیدم، فرمود: «جبرئیل برایم این پیام را از سوی خداوند آورد، که خداوند فرمود: موسی عَبدی وَ حَبیبی وَ خِیَرَتی؛1 حضرت موسی بن جعفر (ع) بنده و دوست من، و برگزیده من از میان انسان ها است» .

برای یافتن این مفاهیم در زندگی امام کاظم (ع) نظر شما را به چند نمونه از مقاومت و صبر انقلابی و پرصلابت آن حضرت در برابر هارون الرّشید، پنجمین طاغوت دیکتاتور عبّاسی، جلب می کنیم:

1 هارون الرّشید در سال 179 ه. ق، در سفر حج وارد مدینه شد، و امام کاظم (ع) را به جرم این که تسلیم حکومت جابرانه او نبود، بلکه رو در روی او قرار گرفته بود، دستگیر کرده و همراه دژخیمان بی رحمش به سوی بصره فرستاد، و آن حضرت را در بصره به زندان افکندند، او در زندان آن چنان صبور و مقاوم بود که گویی حادثه ای در زندگی اش رخ نداده، بلکه مکرّر به درگاه خدا سپاسگزاری می کرد و در دعا چنین می گفت: «أَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ اَنّی کُنْتُ أَسْئَلُکَ أَنْ تَفَرَّغَنِی لِعِبادَتِکَ، أَللّهُمَّ وَ قَدْ فَعَلْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ؛2 خدایا تو بر حال من آگاهی که از درگاهت تقاضا داشتم مرا در خلوتگاه قرار دهی تا با فراغت بیش تر تو را عبادت کنم، تقاضایم را برآوردی، تو را شکر و سپاس می گویم» .

آری آن حضرت زندانی شدن را که در مسیر نهی از منکر بود، از نعمت های الهی می دانست، و از این که در زندان توفیق بیش تر برای ارتباط با

خدا یافته، شکر و سپاس الهی را به جای می آورد.

2 در آن هنگام که امام کاظم (ع) را به زندان سخت «سندی بن شاهک» بردند، و در آن جا تحت شکنجه های شدید قرار گرفت، هارون یکی از درباریان خود به نام «ربیع» را طلبید، و او را مأمور کرد که به زندان نزد امام کاظم (ع) برود و از او دلجویی نماید و پیشنهاد آزاد شدن از زندان را به او بدهد، و به تقاضاهایش توجّه کند. ربیع در زندان، به محضر امام کاظم (ع) رسید و به آن حضرت چنین گفت: «برادرت (هارون) مرا نزد تو فرستاده او سلام رساند و گفت به شما چنین عرض کنم؛ چیزهایی درباره تو به من خبر داده اند که مرا پریشان ساخت. از این رو، از مدینه تو را به این جا (بغداد) نزد خودم آوردم، در مورد آن چیزها تحقیق کردم دیدم، تو از همه عیوب پاک هستی، و فهمیدم که نسبت دروغ به تو داده اند. اینک با خود فکر کردم که تو را به خانه ات (در مدینه) بازگردانم، یا نزد خود نگهدارم، به این نتیجه رسیدم که اگر در نزد من باشی، سینه ام از عداوت تو خالی تر خواهد شد، و دروغ بدخواهان را آشکارتر خواهد کرد، من ربیع را مأمور نمودم تا هرگونه غذایی را مایل هستی و هرگونه تقاضایی داری تأمین کند، با کمال روگشادی از او بخواه که بر آورده خواهد شد» .

امام کاظم (ع) با کمال بی اعتنایی به پیام هارون، در دو جمله کوتاه و پرمعنی که نشان دهنده مقاومت و صلابتش بود، در پاسخ ربیع فرمود: «لا حاضِرٌ مالی فَیَنْفَعُنِی وَ

لَمْ اُخْلَقُ سَؤُولاً؛ اموال خودم در نزد من حاضر نیست تا از آن بهره مند گردم، و خداوند مرا درخواست کننده از خلق نیافریده است» .

آن گاه امام بی درنگ برخاست و گفت: أَللّٰهُ أَکْبَرُ و مشغول نماز شد.

ای سرور من! هرگاه بر روی زمین خطی ترسیم شود، و موسی بن جعفر (ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی شوم، هرگز خارج نخواهد شد.

ربیع، پس از انجام مأموریّت، نزد هارون بازگشت و ماجرای ملاقات خود را با امام کاظم (ع) به هارون گزارش داد. هارون به ربیع گفت: «روحیّه موسی بن جعفر (ع) را چگونه دیدی؟ و نظرت درباره او چیست؟»

ربیع در پاسخ گفت: «یا سَیِّدی! لَوْ خُطِطَتً فِی الأَرْضِ خِطَّهٌ فَدَخَلَ فیها مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ (ع) ثُمَّ قالَ لا أَخْرُجُ مِنْها ما خَرَجَ مِنْها؛ ای سرور من! هرگاه بر روی زمین خطی ترسیم شود، و موسی بن جعفر (ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی شوم، هرگز خارج نخواهد شد» .

هارون که امام کاظم (ع) را می شناخت و از مقاومت و اراده قاطع آن حضرت باخبر بود، سخن ربیع را تصدیق کرد و گفت: «همین گونه است که گفتی و من بیشتر دوست دارم که او در نزد من در همین جا (زندان بغداد) بماند. » [یعنی مقاومت و استواری او آن چنان محکم است که بازگشت او به مدینه برای حکومت ما خطر آفرین خواهد بود.]

آن گاه هارون به ربیع گفت: «این موضوع محرمانه بماند، مبادا آن را برای کسی نقل کنی» .

ربیع می گوید: تا هارون زنده بود، از ترس او،

این ماجرا را به کسی نگفتم. 3

3 در مورد دیگر، هارون به وسیله یحیی بن خالد برای امام کاظم (ع) که در زندان بود، پیام داد که هرگاه به طور کوتاه عذرخواهی کنی که از ذمّه سوگندم بیرون آیم، تو را آزاد خواهم کرد، زیرا قبلاً سوگند یاد نموده ام تا اقرار نکنی که با من بدرفتاری نموده ای، تو را آزاد نسازم.

امام کاظم (ع) با کمال بی اعتنایی به پیام هارون، به یحیی فرمود: «مرگ من نزدیک است و بیش از یک هفته در دنیا باقی نخواهم بود» . 4

امام هنگامی که این حدود را نام می برد، رنگ هارون لحظه به لحظه تغییر می کرد، به طوری که سیاه شد و فریاد زد: «دیگر برای ما چیزی نماند بنابراین بر مسند من بنشین. » [یعنی تو خواهان حکومت هستی، و با این بیان می گویی زمام امور رهبری باید در دست من باشد.]

4 هارون خواست از راه تطمیع، امام کاظم (ع) را بفریبد، خود را به زندان فضل بن ربیع رسانید و امام با وساطت «فضل بن ربیع» نزد هارون آمد، هارون به حضرت احترام شایانی نمود، آن گاه پرسید: «چرا به دیدار ما نمی آیی؟»

امام کاظم (ع) در پاسخ فرمود: «وسعت سلطنت و علاقه و دلبستگی تو به دنیا باعث شده که با تو ملاقات نکنم. »

هارون مقداری درهم و دینار و خلعت، به آن حضرت اهدا کرد، امام کاظم (ع) آن را پذیرفت، و هنگام پذیرفتن چنین فرمود: «سوگند به خدا اگر هزینه مسأله ازدواج عَزَب های خاندان ابوطالب و در نتیجه قطع نسل آنها نبود، هرگز این پول ها را نمی پذیرفتم. » امام (ع) پس

از این سخن، روی خود را به عنوان اعتراض از هارون برگردانید، و حمد و سپاس الهی را به جای آورد. 5

5 هارون در ملاقاتی به امام کاظم (ع) عرض کرد: «فدک را (که حق شما است) بگیر تا آن را در اختیار شما بگذارم. » امام امتناع ورزید تا این که پس از اصرار بسیارِ هارون، امام فرمود: «آن را با حدودی که دارد می گیرم. »

هارون گفت: حدود آن چقدر است؟

امام کاظم (ع) فرمود: «اگر حدود آن را مشخّص کنم، آن را در اختیار من نمی گذاری. »

هارون گفت: به حق جدّت سوگند، آن را در اختیار شما می گذارم.

امام کاظم (ع) فرمود: «حدّ اول آن، عَدَن است، حدّ دوّم آن سمرقند است، حدّ سوّم آن آفریقا است، و حدّ چهارم آن سیف البحر نزدیک جزایر ارمنستان است» .

امام هنگامی که این حدود را نام می برد، رنگ هارون لحظه به لحظه تغییر می کرد، به طوری که سیاه شد و فریاد زد: «دیگر برای ما چیزی نماند بنابراین بر مسند من بنشین. » [یعنی تو خواهان حکومت هستی، و با این بیان می گویی زمام امور رهبری باید در دست من باشد.]

امام کاظم (ع) فرمود: «من که گفتم اگر حدود فدک را مشخّص کنم آن را در اختیارم نمی گذاری» . در این هنگام هارون تصمیم گرفت تا آن حضرت را به قتل برساند. 6

6 هنگامی که امام کاظم (ع) در زندان بود، هارون به دلیل مقاصد شومی که داشت، کنیز زیبارویی را به عنوان خدمتگذاری به امام، به زندان فرستاد، آن کنیز را به زندان آوردند، و مراحم و الطاف هارون را به

عرض امام رساندند [هارون می خواست از این طریق، امام را از خود خشنود سازد] امام آن کنیز را نپذیرفت و به عامری (شخصی که واسطه رساندن کنیز شده بود)، فرمود: به هارون بگو «بَل أَنْتُمْ بِهَدیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ؛ بلکه این شمایید که به هدایایتان شاد هستید» . 7

عامری بازگشت و ماجرا را به هارون گفت، هارون خشمگین شد و به عامری گفت: «به موسی بن جعفر (ع) بگو نه ما با رضایت تو، تو را زندانی کرده ایم و نه با رضایت تو خدمتگذار به نزد تو فرستاده ایم. » سپس کنیز را در آن جا رها کن و بیا، آن گاه خادم خود را مأمور کرد تا محرمانه وضع امام و کنیز را به او گزارش دهد. خادم پس از مدّتی به هارون گزارش داد که آن کنیز آن چنان تحت تأثیر چهره ملکوتی امام کاظم قرار گرفته که به سجده افتاده و سر از سجده برنمی دارد، و مکرّر خدا را تسبیح و تقدیس می کند و می گوید «قُدُّوسٌ سُبْحانَکَ سُبْحانَکَ» .

هارون گفت سوگند به خدا موسی بن جعفر (ع) او را جادو نموده، او را نزد من بیاور، عامری کنیز را نزد هارون آورد، در حالی که کنیز از خوف خدا به شدّت می لرزید هارون گفت: این چه حالی است که پیدا کرده ای؟ کنیز گفت: «امام را دیدم شب و روز غرق در عبادت و تسبیح است به آن حضرت گفتم برای خدمتگذاری شما آمده ام، چه کاری داری تا انجام دهم؟ فرمود: نیازی به تو ندارم، اینها چه خیال می کنند ناگاه به سویی متوجّه شد، من نیز به آن سو متوجّه شدم، باغی پرصفا با حوریان و

غلمان دیدم، بی اختیار به سجده افتادم، تا این غلام مرا به این جا آورد.

هارون خشمگین شد و دستور داد آن زن را تحت نظر بگیرند تا وقایع زندان را به کسی خبر ندهد، او هم چنان تحت نظر مشغول عبادت بود تا از دنیا رفت. 8

1) محدّث کلینی، اصول کافی، ج1، ص528، حدیث لَوْح.

2) شیخ مفید، ارشاد مفید (ترجمه شده) ج2، ص232.

3) محدّث قمی، انوار البهیّه، ص303 و 304.

4) همان.

5) شیخ صدوق، عیون اخبار الرّضا، ج1، ص76، و علاّمه مجلسی، بحار، ج48، ص217.

6) محقّق سروی، مناقب آل ابی طالب، ج4، ص321.

7) نمل (27) آیه 36، این سخن در قرآن از زبان حضرت سلیمان (ع) نقل شده که به هدیه آورندگان بلقیس (ملکه کافر سبأ) فرمود.

8) محقق سروی، مناقب آل ابی طالب، ج4، ص298.

امامت

نگاهی کوتاه به ادله اثبات امامت امام کاظم علیه السلام

مقدمه

سعید دینی

در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال 128 و به قولی 129 ه. ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) کودکی به دنیا آمد که نام او «موسی »، کنیه شریفش «ابوالحسن » و لقب مشهورش «کاظم » و القاب دیگر آن حضرت، صابر، امین و عبد صالح بود. او در سال 183 ه. ق در زندان «سندی بن شاهک » بغداد به دستور هارون به شهادت رسید. پدر گرامی اش امام صادق علیه السلام، ششمین پیشوای شیعیان، رئیس مکتب تشیع و احیا کننده علوم نبوی بود و مادر ارجمند، عالمه و با فضیلتش، «حمیده » نام داشت. (1)

از سال 148 ه. ق که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، بنا بر وصیت و نص پدر تا سال 183 ه. ق عهده دار سرپرستی و امامت شیعیان گردید و

دوران 35 ساله امامتش در محیطی پراختناق و خفقان و همراه با تقیه گذشت.

دوران امامت آن حضرت با حکومت 4 تن از خلفای ستمگر عباسی همراه بود که به ترتیب عبارتند از:

1 - منصور دوانیقی (136 - 158)؛

2 - محمد، معروف به مهدی (158 - 169)؛

3 - هادی (169 - 170)؛

4 - هارون (170 - 193) (2).

در چنین محیطی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام علاوه بر مسئولیت امامت و رهبری جامعه اسلامی، موفق به تربیت شاگردان زیادی گردید و با وجود اختناق حاکم، عده زیادی از دانشمندان و بزرگان شیعه از علم و دانش آن حضرت استفاده کردند و روایات زیادی را در زمینه های مختلف از آن بزرگوار نقل نمودند. کثرت روایات فقهی ایشان بعد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام مؤیدی بر این ادعا است.

ادله امامت امام کاظم علیه السلام:

1 - نصوص:

امام کاظم علیه السلام مانند سایر ائمه معصوم علیهم السلام از دو نوع نص بر امامت خویش برخوردار بود.

الف) نصوص عام؛ یعنی نصوصی که امامت همه ائمه را اثبات می کند.

ب) نصوص خاص؛ یعنی نصوصی که اختصاص به هر یک از ائمه دارد و در آن تصریح به امامت آن امام شده است.

در اینجا فقط به دو نمونه از نصوص خاص بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام اشاره می کنیم:

1 - «عن معاذبن كثير، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قلت له: اسال الله الذی رزق اباک منک هذه المنزله ان یرزقک من عقبک قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل الله ذلک. قال: قلت من هو؟ - جعلت فداک - فاشار الی العبد الصالح وهو راقد فقال:

هذا الراقد - وهو غلام -؛ (3) معاذبن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدایی که این مقام را به شما روزی کرده می خواهم که تا پیش از وفات [شما] مانند آن را به نسل شما هم روزی کند. پس آن حضرت فرمود: خدا این کار را کرده است. عرض کردم: قربانت گردم، او کیست؟ اشاره به عبد صالح (از القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام) کرد که خوابیده بود و فرمود: این خوابیده. و او در آن زمان کودک بود. »

2 - «عن المفضل بن عمر قال: کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل ابو ابراهیم علیه السلام وهو غلام، فقال: استوص به وضع امره عند من تثق به من اصحابک؛ (4)

مفضل بن عمر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد در حالی که او جوانی بود. امام علیه السلام فرمودند: وصیت مرا درباره این بپذیر [و بدانکه او امام است] و امر [امامت] او را با هر کدام از اصحابت که مورد اطمینان است در میان بگذار. »

2 - معجزات و کرامات

یکی از راههای اثبات امامت، معجزه و کرامت است. در ذیل برای اثبات امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام برخی از معجزات و کرامات آن حضرت را نقل می کنیم:

الف) «احمد بن مهران » از «ابی بصیر» روایت کرده است که می گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، به چه چیز امام شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت شناخته می گردد که اولی آنها اینست که از پدرش سخنی و اشاره ای درباره امامت

او صادر شده باشد تا همان حجت و دلیلی باشد، و دیگر آنکه از او پرسش شود و او پاسخ گوید و اگر پرسش نشد، خود آغاز سخن کند، و به اینکه بتواند از فردا خبر دهد و با مردم به هر زبانی که دارند گفتگو کند. سپس فرمود: ای ابا محمد تا برنخاسته ای یکی از این نشانه ها را به تو نشان خواهم داد.

ابو بصیر می گوید: طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به زبان عربی با آن جناب سخن گفت و موسی بن جعفرعلیهما السلام به فارسی پاسخش را داد. مرد خراسانی گفت: به خدا سوگند، اینکه من با شما به زبان فارسی گفتگو نکردم برای این بود که گمان کردم شما فارسی را خوب نمی دانی! حضرت فرمودند: سبحان الله، اگر من نتوانم به خوبی پاسخ تو را بدهم، پس برتری من بر تو در شایستگی منصب امامت چیست؟ سپس فرمودند: ای ابا محمد! همانا امام کسی است که زبان هر یک از مردم و هم چنین زبان پرنده و هر جانداری را به خوبی بداند (5).

2 - «محمد بن مفضل » روایت می کند که در میان اصحاب ما در مورد مسح پا در وضو اختلاف صورت گرفت، بدین صورت که آیا مسح از سرانگشتان تا کعبین است یا بالعکس؟ سرانجام «علی بن یقطین » (وزیر هارون که از خواص امام کاظم علیه السلام بود و به دستور امام در جهت پشتیبانی از شیعه در دربار هارون با تقیه سپری می کرد) نامه ای در مورد کیفیت وضو و اختلافی که صورت گرفته بود به امام نوشت. عبارت او چنین بود: «جان ما فدای

تو باد، به درستی که اصحاب در مسح پاها اختلاف کرده اند، اگر مصلحت می بینید آن را به خط مبارک خود بنویسید تا عمل من با آنچه شما به جا می آورید موافق باشد، انشاء الله. »

آن حضرت در پاسخ وی نوشت: «من به تو امر می کنم که در وضو سه بار آب در دهان کنی و سه بار آب در بینی و سه بار روی خود را بشویی و محاسن خود را خلال کنی و هر دو دست خود را تا مرفق سه بار و تمام سر و ظاهر هر دو گوش و باطن آن را مسح کنی و سه بار هر دو پا را تا کعبین بشویی. »

نوشته آن حضرت به «علی بن یقطین » رسید و از پاسخ امام تعجب کرد، در عین حال گفت: مولای من به آنچه فرموده اعلم است و من امر او را امتثال می نمایم و طبق فرمایش امام علیه السلام عمل می کنم. در این زمان بدگویان نزد هارون بدگویی شدیدی از علی بن یقطین می کردند و می گفتند او رافضی است. با اینکه هارون بارها او را امتحان کرده بود، خواص خود را جمع نموده و در مورد وزیر خود به مشورت پرداخت. عده ای از آنان گفتند اگر صلاح می بینید او را با وضو گرفتنش در هنگام نماز امتحان کنید، زیرا روافض در وضو با ما اختلاف دارند و نسبت به ما عمل کمتری را انجام می دهند. هارون پذیرفت و تصمیم بر این شد که با این روش از مذهب «علی بن یقطین » مطلع گردد. او وزیر خود را به خانه دعوت کرد و با کارهای متفرقه او را مشغول

ساخت تا وقت نماز شد. «علی بن یقطین » حجره ای را که در آن بود، خلوت نموده و مهیای وضو گردید، هارون نیز از کنار دیوار او را زیر نظر داشت و وضو گرفتن او را به صورت کامل مشاهده نمود و به یقین رسید که علی بن یقطین بر مذهبی است که او بر آن است و با صدای بلند گفت: ای «علی بن یقطین » دروغ گفت آن که گمان کرد تو از روافض هستی. و ارادت هارون به او بیش از پیش گردید.

بعد از آن ماجرا، نامه ای از حضرت کاظم علیه السلام به علی بن یقطین رسید، به این مضمون که: در وضو ابتدا یکبار صورت خود را به قصد واجب بشوی و یکبار دیگر به قصد استحباب و دستهای خود را از مرفق این چنین بشوی و پیش سر خود را و ظاهر هر دو قدم خود را از بقیه تری وضوی خودت مسح کن؛ همچنان که خداوند متعال فرموده است. پس به تحقیق آنچه را بر تو می ترسیدیم زایل شد. (6)

در پایان با اشعاری در مدح امام موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب خزائن الاشعار جوهری کلام خود را به پایان می بریم:

پرسید عارفی که بگو کیست یار تو گفتم به او، نشین و بشنو که یار من هم زاده نبی بود و بضعه بتول سر علی، مقام جلی، نور منجلی آن موسی که موسی در طور کوی او از آدم و مسیح به درگاه جود او هفتم گهر که بعد از شش گوهر ثمین ای آفتاب برج ولایت که آفتاب آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب شاها به

غیر صادر اول که جد تو است «ذاکر» تهی نموده دل از ذکر ماسوی

کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است نور خدا و مظهر حق، عین داور است سبط نبی، ولی خداوند اکبر است هفتم امام حضرت موسی بن جعفر است منزل گرفته محو تجلای دیگر است چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است صلب مطهرش صدف پنج گوهر است در پیش مهر رویت از ذره کمتر است معلوم شد که علت غائی مؤخر است عالم تمام مشتق و ذات تو مصدر است جز ذکر تو که ذکر خدا و پیمبر است (7)

پی نوشت ها

1) اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 3، انتشارات نشر ادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیه، با ترجمه علی بن حسین زوارئی؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج 2، ص 25، انتشارات جاویدان علمی، چاپ چهارم، 1371 ه. ش؛ مفید، تاریخ ارشاد، ج 2، ص 207، انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ دوم، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی؛ کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 384 - 385، انتشارات علمیه اسلامیه، مترجم: سید جواد مصطفوی.

2) مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص 413، انتشارات توحید، چاپ اول، 1372 ه. ش.

3) کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 82، انتشارات علمیه اسلامیه، مترجم: سیدجواد مصطفوی.

4) همان، ص 83.

5) اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 21؛ انتشارات ادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیه، با ترجمه علی بن حسین زوارئی؛ مفید، ارشاد، ج 2، ص 217؛ انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ دوم، مترجم سید هاشم رسولی محلاتی.

6) همان، صص 23 - 25.

7) مرحوم عباسی حسینی جوهری، خزائن الاشعار، ص 64، انتشارات مسجد جمکران، چاپ سوم، 1378 ه. ش.

حضرت موسی بن جعفر (ع)

سلام

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر، ذی الساق المرضوض بحلق القیود

درود بر آن سروری که در تنگنای زندان ها و در تاریکیهای زیر زمین ها، حلقه های زنجیر پاهای مبارکش را مجروح ساخته بود.

نام

نام امام هفتم ما، موسی و لقب آن حضرت کاظم (ع) کنیه آن امام (ابوالحسن) و (ابو ابراهیم) است. شیعیان و دوستداران لقب (باب الحوائج) به آن حضرت داده اند. تولد امام موسی کاظم (ع) روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال 128 هجری در (ابواء) اتفاق افتاد. دوران امامت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) مقارن بود با سالهای آخر خلافت منصور عباسی و در دوره خلافت هادی و سیزده سال از دوران خلافت هارون که سخت ترین دوران عمر آن حضرت به شمار است.

امام موسی کاظم (ع) از حدود 21 سالگی بر اثر وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید، و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندکی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است، البته غیر از حضرت ولی عصر (عج).

صفات ظاهری و باطنی و اخلاق آن حضرت

صورت و سیرت

کاظم (ع) دارای قامتی معتدل بود. صورتش نورانی و گندمگون و رنگ مویش سیاه و انبوه بود.

بدن شریفش از زیادی عبادت ضعیف شد، ولی همچنان روحی قوی و قلبی تابناک داشت. (83) امام کاظم (ع) به تصدیق همه مورخان، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است. موسی بن جعفر از عبادت و سختکوشی به (عبد صالح) معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود. بدره های (کیسه های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می آورد و بر ناتوانان و نیازمندان تقسیم می کرد. (84) از حضرت موسی کاظم (ع) روایت شده است که فرمود: (پدرم (امام صادق - ع) پیوسته مرا به

سخاوت داشتن و کرم کردن سفارش می کرد).

امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر تن می کرد، چنانکه نقل کرده اند: (امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود) (85) و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی اعتنایی آن امام به زرق و برقهای گول زننده دنیا.

امام موسی کاظم (ع) نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود. همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود، و پنهان و آشکار به آنها کمک می کرد. برخی از فقرای مدینه او را شناخته بودند اما بعضی - پس از تبعید حضرت از مدینه به بغداد - به کرم و بزرگواریش پی بردند و آن وجود عزیز را شناختند.

امام کاظم (ع) به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می کرد. آن چنان که مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می آمدند و از روی شوق و رقت گریه می کردند. بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامیش را - روی در روی - بد می گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می راندند، ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبرو می شد، و حتی گاهی با احسان آنها را به صلاح می آورد، و تنبیه می فرمود. تاریخ، برخی از این صحنه ها را در خود نگهداشته است. لقب " کاظم " از همین جا پیدا شد. کاظم یعنی: نگهدارنده و فرو خورنده خشم. این رفتار در برابر کسی یا کسانی بوده که از راه جهالت و نادانی یا به تحریک دشمنان به این

کارهای زشت و دور از ادب دست می زدند. رفتار حکیمانه و صبورانه آن حضرت (ع) کم کم، بر آنان حقانیت خاندان عصمت و اهل بیت (ع) را روشن می ساخت، اما آنجا که پای گفتن کلمه حق - در برابر سلطان و خلیفه ستمگری - پیش می آمد، امام کاظم (ع) می فرمود: " قل الحق و لو کان فیه هلاکک " یعنی: حق را بگو اگرچه آن حقگویی موجب هلاک تو باشد. ارزش والای حق به اندازه ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند.

در فروتنی - مانند صفات شایسته دیگر خود - نمونه بود. با فقرا می نشست و از بینوایان دلجویی می کرد. بنده را با آزاد مساوی می دانست و می فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده های خدائیم.

از ابوحنیفه نقل شده است که گفت: " او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است. براستی امام موسی بن جعفر (ع) فقیهی دانا و توانا و متکلمی مقتدر و زبردست بود ". محمد بن نعمان نیز می گوید: " موسی بن جعفر را دریایی بی پایان دیدم که می جوشید و می خروشید وبذرهای دانش به هر سو می پراکند.

نص بر امامت امام موسی کاظم

1 داود بن کثیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم و خداوند مرا پیش مرگ شما کند اگر خدای ناکرده مرگ شما فرا رسید پس از شما امام کیست؟

حضرت فرمود: پسرم موسی ...

2- مفضل بن عمر گفت: به مولای خودم امام صادق علیه السلام عرض کردم اگر صلاح میدانید امام پس از خود را معرفی نمائید.

حضرت فرمود: الامام

من بعدی بنی موسی ... امام پس از من فرزندم موسی است و نسل امامت از اوست و حجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی یک به یک امامان پس از وی هستند.

3- عیسی بن عبدالله بن عمربن ثامن ابیطالب گفت: به امام صادق علیهالسلام گفتم: خداوند آن روز را نیاورد که من مرگ شما را شاهد باشم ولی اگر چنین شد چه کسی را امام خود بدانم؟ حضرت به پسرش موسی اشاره فرمود ...

4- فیض بن مختار گفت: به امام صادق علیهالسلام گفتم دستم را بگیر و از آتش نجات بده امام ما بعد از شما کیست؟ و در این هنگام موسی بن جعفر که کودکی بیش نبود وارد شد، حضرت فرمود: این است امام شما به او متمسک باش.

5 - سلیمان بن خالد گفت: روزی که اصحاب بدور حضرت امام جعفر صادق علیهالسلام حلقه زده بودند آن حضرت فرزندش ابوالحسن موسی را صدا کردند و او را به ما به عنوان امام پس از خود معرفی نمود فرمودند: علیکم بهذا بعدی فهو والله صاحبکم بعدی.

شما را پس از خود به این پسر ارجاع می دهم قسم به خدا بعد از او صاحب شما و مقصدی امر امامت است.

امام (ع) در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه

نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق (ع) و پیش از آن در زمان امام محمّد باقر (ع) آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از

پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند.

خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه در صدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی (ع) را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله: چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومتهای وقت و بعد از آن - برای دست یابی به قدرت - از این مذهبها پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند.

در سالهای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) بود (بسیاری از سادات شورشی - که نوعا از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر (ص) بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند - شهید شدند. این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، بپا می خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می دادند، و جانهای خفته را بیدار می کردند. طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی در می آوردند و بر در و

دیوار شهرها نقش جاوید می نگاشتند و بانگ اذان مؤذنان را بر مأذنه های مساجد اسلام شعله ور می ساختند). (86)

در مدینه کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت به آل علی (ع) آنچه توانستند بدرفتاری کردند. داستان دردناک (فخ) (87) در زمان هادی عباسی پیش آمد. علت بروز این واقعه این بود که (حسین بن علی بن عابد) از اولاد حضرت امام حسن (ع) که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری (عبدالعزیز عمری) که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین فخ عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند. مسعودی می نویسد: بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. (88)

سیاهکاریهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود. این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارها و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندان ها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فرو خواباندن فتنه انجام می دادند.

حضرت موسی بن جعفر (ع) را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند.

امام کاظم (ع) سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از 4 سال تا 14 سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندان ها و تک سلولها و سیاهچال های بغداد - در غل و زنجیر - بسر می برد.

امام موسی بن جعفر (ع) بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی به دل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت. آن زمان که امام (ع) در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام (ع) می گذرد، وی را آگاه کنند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام (ع) سخت بیمناک بود. چنانکه نوشته اند که هارون، درباره امام موسی بن جعفر (ع) می گفت: (می ترسم فتنه ای برپا کند که خونها ریخته شود) (89) و پیداست که این (قیامهای مقدس) را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق (فتنه) نامیده می شد. از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام (ع) لحظه ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام (ع) می گوید (آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می دهی) (90) که دستگاه ستمگر عباسی از امام (ع) و یاران و شیعیانش داشته است. براستی نفوذ معنوی امام موسی کاظم (ع) در دستگاه حاکم

به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستداران حضرت موسی بن جعفر (ع) بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند.

سخن چینان دستگاه از علی بن یقطین در نزد هارون سخنها گفته و بدگوئیها کرده بودند، ولی امام (ع) به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه) که در مواردی، برای ردّ گمی حیله های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی (ع) و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد - بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود.

سرانجام بدگوئی هایی که اطرافیان از امام کاظم (ع) کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال 179 ه به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام (ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم (ع) قائل بودند پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد. وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام (ع) یعنی فرزند پیامبر گرفت. هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می کرد: (ببار که هر کجا بباری در کشور من باریده ای و به آفتاب می گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است!) آن چنان از امام (ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه

با کجاوه امام (ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام (ع) را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا بر ندارند و از تبعیدگاه امام (ع) بی خبر بمانند. و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود، از امام (ع) و از یارانی که - گمان می کرد - همیشه امام (ع) آماده خدمت دارد می ترسید، این یاران با وفا - در چنین هنگامی - شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام (ع) را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد.

باری، هارون، امام موسی کاظم (ع) را - با چنین احتیاطها و مراقبت هایی از مدینه تبعید کرد.

هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال حضرت امام کاظم (ع) را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام (ع) مأمور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست. هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم (ع) در زندان فضل بود. در این مدت و در این زندان امام (ع) پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل

را مأمور قتل امام (ع) کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. باری، چندین سال امام (ع) از این زندان به آن زندان انتقال می یافت. در زندان های تاریک و سیاهچالهای دهشتناک، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (اللّه) راز و نیاز می کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می نمود.

عاقبت آن امام بزرگوار در سال 183 هجری در سن 55 سالگی به دست مردی ستمکار به نام (سندی بن شاهک) و به دستور هارون مسموم و شهید شد.

شگفت آنکه، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر (ع) پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر (ع) مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، امّا حقیقت هرگز پنهان نمی ماند.

بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش - در نزدیکی بغداد - به خاک سپردند. از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد، و مورد توجه خاص واقع گردید، و شهر (کاظمین) از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت. (91)

زنان و فرزندان

تعداد زوجات حضرت موسی بن جعفر (ع) روشن نیست. بیشتر آنها از کنیزان بودند که اسیر شده و حضرت موسی کاظم (ع) آنها را می خریدند و آزاد کرده یا عقد می بستند. نخستین زوجه آن حضرت (تکتم) یا (حمیده) یا (نجمه) دارای تقوا و فضیلت بوده و زنی بسیار عفیفه و بزرگوار و مادر امام هشتم شیعیان حضرت رضا (ع) است.

فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) را

37 تن نوشته اند: 19 پسر و 18 دختر که ارشد آنها حضرت علی بن موسی الرضا (ع) وصی و امام بعد از آن امام بزرگوار بوده است.

حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) که در شیراز مدفون است.

حضرت محمّد بن موسی نیز که در شیراز مدفون است.

حضرت حمزه بن موسی که در ری مدفون می باشد.

از دختران آن حضرت، حضرت فاطمه معصومه در قم مدفون است، و قبه و بارگاهی با عظمت دارد. سایر اولاد و سادات موسوی هر یک مشعلدار علم و تقوا در زمان خود بوده اند، که در گوشه و کنار ایران و کشورهای اسلامی پراکنده شده، و در همانجا مدفون گردیده اند، روحشان شاد باد.

صفات و سجایای حضرت موسی بن جعفر (ع)

موسی بن جعفر (ع) به جرم حقگویی و به جرم ایمان و تقوا و علاقه مردم زندانی شد. حضرت موسی بن جعفر (ع) را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضایل معنوی برتر بود به زندان انداختند. شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید: (او عابدترین و فقیه ترین و بخشنده ترین و بزرگ منش ترین مردم زمان خود بود، زیاد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال داشت. این جمله را زیاد تکرار می کرد (((اللهم انی أسألک الراحه عند الموت و العفو عند الحساب))) (خداوندا در آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضرم کنی عفو را به من ارزانی دار). امام موسی بن جعفر (ع) بسیار به سراغ فقرا می رفت. شبها در ظرفی پول و آرد و خرما

می ریخت و به وسائلی به فقرای مدینه می رساند، در حالی که آنها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است. هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود، با او از خوشی قرآن می خواند، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می داد، شنوندگان از شنیدن قرآنش می گریستند، مردم مدینه به او لقب (زین المجتهدین) داده بودند. مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند. آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می آمده است.

از سخنان موسی بن جعفر (ع)

1 - کوشش کنید اوقات شبانه روزی خود را به چهار بخش قسمت کنید: بخشی برای نیایش با خدا بخشی دیگر برای تأمین معاش و زندگی، بخش سوم برای معاشرت با برادران دینی که مورد اعتماد شما هستند و می توانند لغزشهای شما را یاد آورند و در باطن خیرخواه شما می باشند، و بخش چهارم برای پرداختن به تفریحات سالم و لذات مشروع، شما در پرتو این برنامه می توانید وظایف خود را در سه مورد دیگر نیز بخوبی انجام دهید.

2 - هرگز با خود از فقر سخن نگویید، و به عمر طولانی نیندیشید زیرا هر کس خود را فقیر پندارد یا در فکر فقر در آینده باشد بخل می ورزد، و هر کس به عمر طولانی بیندیشد آزمند می شود. در زندگی دنیا از لذتهای حلال و آنچه به آبروی شما لطمه نمی زند و اسراف شمرده نمی شود، بهره مند شوید و از این راه به انجام وظایف دینی کمک بگیرید، زیرا: هر کس که دنیای خود را به خاطر دین، یا دین را به خاطر دنیا ترک

نماید از ما نیست.

3 - خود را از غضب خدا حفظ کن و سخن حق را بی پروا بگو هر چند نابودی تو در آن باشد. امّا بدان که حق موجب نابودی نیست بلکه نجات دهنده است. باطل را همواره رها کن. هر چند نجات تو در آن باشد و هرگز باطل نجات بخش نیست، بالاخره سبب نابودی است.

4 - دانشمند را بخاطر علمش بزرگ بدار و از مجادله با او بپرهیز، و نادان را بخاطر نادانیش کوچک دار، ولی طردش نکن بلکه او را نزدیک بخوان و به او دانش بیاموز

پیشوای هفتم حضرت امام موسی بن جعفر (ع)

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

آن هنگام در غروب گهان که سر شاخه های سرفراز نخل به نوازش نسیم، سر بن گوش یکدیگر می نهند، نشید حماسه ی آرام زندگانی تو را نجوا می کنند ... و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور، می گزارند ...

آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته ی آسمان، می ترکد و رگبار سرشک ابر، سرازیر می شود، این اشک اندوه پیروان ستم کشیده ی توست که به پهنای گونه ی تاریخ بر تو گریسته اند ... آه ای امام راستین و بزرگ!

پرده های ستبر سرشک، ما را از دیدن حماسه ی مقاومت و پایداری و سر انجام جانسپاری تو در راه حق، باز نخواهد داشت و اگر بر تو می گرییم، ایستاده می گرییم تا ایستادگی تو را سپاس گفته و هم تاریخ و هستی، پیش پای مقاوم تو، به احترام برخاسته باشیم.

پاکترین درود، از زیباترین و شجاعترین جایگاه دلمان بر تو باد ... هماره تا هر گاه ... روستای ابواء (1)، آنروز صبح

(2) گویی دیگر گونه می نمود، پرتو آفتاب نخل های سر بلند را تا کمر طلایی کرده و سایه های دراز روی بامهای گلی روستا، انداخته بود ...

صدای شتران و صدای گوسفندانی که پیشاپیش چوپانان، آماده ی رفتن به صحرا بودند، بذر نشاط صبحگاهی را در دل می کاشت و گوش را از آوای زندگی می انباشت ...

کنار روستا و روی غدیر و برکه ای که زنان از زلال آرام آن، آب بر می داشتند، اینک نسیم نوازشگر از گذار آرام خود موج می افکند، و چند پرستو، شتاب ناک و پر نشاط، از روی آن به این سوی و آنسوی می پریدند و هر از چند گاه، سینه ی سرخ خویش را که گویی از هرم گرمای سجیل عام الفیل (3)، هنوز داغ بود، به آب می زدند ... کمی آن سوتر، تک نخلی، چتر سبز و بلند خود را بر گوری افشانده بود و زنی در آن صبحگاه، بر آن خم شده و با حرمت و حشمت بوسه بر خاک آن می زد و آرام آرام می گریست ... و زیر لب چیزهایی می گفت. از کلام او، آنچه نسیم با خود می آورد، گویی این کلمات و جملات شنیده می شد:

-درود بر تو، آمنه !ای مادر گرامی پیامبر ... خدا تو را-که چنان دور از زادگاه خویش، فرو مردی-، با رحمت خود همراه کناد ... اینک، من، حمیده، عروس توام، کودکی از سلاله ی فرزند تو را در شکم دارم و با دردی که از شامگاه دوشینه می کشم، گمان می برم که هم امروز، این کودک خجسته را، در این روستا، و در کنار گور تو به دنیا آورم ...

آه، ای بانوی

بزرگ خفته در خاک، شوهرم به من فرموده است که این فرزند من، هفتمین، جانشین فرزندت پیامبر، خواهد بود ...

بانوی من !از خداوند بخواهید که فرزندم را سالم به دنیا آورم ... آفتاب صبح، از سر شاخه های تنها نخل روییده بر آن گور، پائین آمده و بر خاک افتاده بود ...

حمیده، سنگین و محتشم برخاست، دنباله ی تن پوش خود را که از خاک گور، غبار آلود شده بود، تکانید، یک دستش را روی شکم گذارد و به گونه یی که زنان باردار راه می پیمایند، سنگین و با احتیاط و آرام به روستا شتافت ...

ساعتی بعد، هنگامی که آفتاب، بر بلند آسمان ایستاده بود و کبوتران روستا، در چشمه ی نور آن، در آسمان شفاف ابواء، بال و پر می شستند، صدای هلهله ای شادمانه از روستا به فضا برخاست ... و خیال من از کنار برکه، می دید که برخی زنان، از کوچه های روستا، شتابناک و شادمانه، به اینسوی و آنسوی می دویدند ...

آه، آنک، دو زن، با همان شتاب به کنار برکه می آیند با ظرفهای سفالین بزرگ، تا آب بردارند ...

خیال من گوش می خواباند تا از خبر تازه، آگاه شود: - ... خواهر، می گویند، امام صادق (ع) پس از آگاهی از ولادت کودکشان فرموده اند:

«پیشوای بعد از من، و بهترین آفریده ی خداوند ولادت یافت ... (4)»

-آیا نفهمیدی که نامش را چه گذارده اند؟

-فکر می کنم، حتی پیش از ولادت، او را «موسی» نام نهاده بوده اند.

چشم خیال من، بی اختیار، فرا سوی برکه، در صحرا به چوپانی افتاد که بی خبر از آنچه در

این روستا. رخ داده است گوسفندان را با عصای چوپانی خویش، به پیش می راند ...

و یک لحظه، خیالم گمان برد که چوپانک، موسی است و آنجا صحرای سینا و از خیال گذشت: این موسای تازه مولود، مگر در مقابله با کدام فرعون زمان، به دنیا آمده است ... ؟!

امام و حکومت عباسیان

امام موسی بن جعفر الکاظم (ع) 4 ساله بودند که بساط حکومت جابرانه ی امویان بر چیده شد.

سیاست عرب زدگی امویان، چپاول و زور و ستم، روش های ضد ایرانی حکومتشان، مردم و بویژه ایرانیان را که خواستار تجدید حکومت داد خواهانه ی اسلام راستین، بویژه در ایام خلافت کوتاه حضرت علی (ع) بودند، بر ضد امویان بر انگیخت و در این میانه کارگزاران سیاسی وقت، ازین گرایش مردم، خاصه ایرانیان به آل علی (ع) و حکومت علی وار، سوء استفاده کردند و به اسم رساندن حق به حقدار، امویان را به کمک ابو مسلم خراسانی بر انداختند اما به جای امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) ابو العباس سفاح عباسی را بر مسند خلافت و در واقع بر اریکه ی سلطنت نشانیدند. (5) و بدینگونه، یک سلسله ی تازه ی پادشاهی اما در لباس خلافت و جانشینی پیامبر در 132 هجری قمری روی کار آمد که نه تنها در ستم و دورویی و بی دینی، هیچ از امویان کم نداشتند بلکه در بسیاری از این جهات، از آنان نیز پیش افتادند.

با این تفاوت که اگر امویان دیر نپاییدند، اینان تا 656 هجری قمری یعنی 524 سال در بغداد، بر همین روال، بر مردم، خلافت که نه، سلطنت کردند.

باری، پیشوای هفتم،

در دوره ی عمر خویش، خلافت ابو العباس سفاح، منصور دوانیقی، هادی، مهدی و هارون را با همه ی ستمها و خفقان و فشار آنها، دریافتند.

برای آینه ی جان امام، تنها غبار نفس اهریمنی این پلیدان جابر، کافی بود تا زنگار غم گیرد و به تیرگی اندوه نشیند تا چه رسد به اینکه، هر یک از اینان-از منصور تا هارون-ستمهای بسیار بر پیکر و روح آن عزیز، وارد آوردند و هر چه نکردند، نتوانستند، نه آنکه نخواستند.

ابو العباس سفاح در 136 در گذشت و برادرش منصور دوانیقی بجای او نشست، او شهر بغداد را بنا کرد و ابو مسلم را کشت و چون خلافتش پا گرفت از کشتن و حبس و زجر فرزندان علی و مصادره ی اموال آنان لحظه ای نیاسود و اغلب بزرگان این خاندان و در راس همه ی آنها حضرت امام صادق را از بین برد ...

مردی، خونریز و سفاک و مکار و به شدت حسود و بخیل و حریص و بیوفا بود، بیوفایی او در مورد ابو مسلم که با یکعمر جان کندن او را به خلافت رسانده بود، در تاریخ ضرب المثل است.

هنگامی که پدر بزرگوار امام کاظم را شهید کرد، آن حضرت 20 ساله بود و تا سی سالگی، امام با حکومت خفقان و رعب و بیم منصور، در ستیز بود و مخفیانه، شیعیان خویش را سامان می داد و به امور آنان رسیدگی می فرمود.

منصور در 158 هلاک شد و حکومت به پسرش مهدی رسید. سیاست مهدی عباسی، سیاستی مردم فریب و خدعه آمیز بود.

زندانیان سیاسی پدرش را که بیشتر شیعیان امام کاظم

بودند، بجز عده ی کمی، آزاد کرد و اموال مصادره شده ی آنان را، باز پس گردانید. اما همچنان مراقب رفتار آنان می بود و در دل بدیشان سخت دشمنی می ورزید. حتی به شاعرانی که آل علی را هجو می کردند، صله های گزاف می داد، از جمله یکبار به «بشار بن برد»، هفتاد هزار درهم و به «مروان بن ابی حفص» صد هزار درهم داد.

در خرج بیت المال مسلمین و عیش و نوش و شرابخوارگی و زنبارگی، دستی سخت گشاده داشت، در ازدواج پسرش هارون، 50 میلیون درهم خرج کرد (6) شهرت امام در زمان مهدی، بالا گرفت و چون ماه تمام، در آسمان فضیلت و تقوا و دانش و رهبری می درخشید، مردم گروها گروه پنهانی بدو روی می آوردند و از آن سر چشمه ی فیض ازلی، عطش معنوی خویش را فرو می نشانیدند.

کارگزاران جاسوسی مهدی، این همه را بدو گزارش کردند، بر خلافت خویش بیمناک شد، دستور داد تا امام را از مدینه به بغداد آورند و محبوس سازند.

«ابو خالد زباله ای» نقل می کند: « ... در پی این فرمان، مامورینی که به مدینه بدنبال آن حضرت رفته بودند، هنگام بازگشت، در زباله، با آن حضرت به منزل من فرود آمدند.

امام در فرصتی کوتاه، دور از چشم مامورین، به من دستور دادند چیزهایی برای ایشان خریداری کنم. من سخت غمگین بودم، و بدیشان عرض کردم: از اینکه سوی این سفاک می روید، بر جان شما بیم دارم. فرمودند: مرا از او باکی نیست تو در فلان روز، فلان محل منتظر من باش.

آن گرامی به بغداد رفتند، و من با اضطراب بسیار، روز

شماری می کردم تا روز معهود در رسید، به همان مکان که فرموده بودند شتافتم، و دلم چون سیر و سرکه می جوشید، به کمترین صدایی، از جا می جستم و اسپندوار بر آتش انتظار، می سوختم. کم کم افق خونرنگ می شد و خورشید به زندان شب می افتاد، که ناگهان دیدم از دور شبحی هویدا شد، دلم می خواست پرواز کنم و به سویشان بشتابم، اما بیم داشتم که ایشان نباشند و راز من بر ملا شود.

در جای ماندم، امام نزدیک شدند، بر قاطری سوار بودند، تا چشم روشن بین و عزیزشان به من افتاد، فرمودند: ابا خالد، شک مکن، ... و ادامه دادند:

بعدها مرا دو باره به بغداد خواهند برد، و آن بار دیگر باز نخواهم گشت. و دریغا که همانگونه شد که آن بزرگ فرموده بود ... » (7)

باری در همین سفر، مهدی چون امام را به بغداد آورد و زندانی کرد، حضرت علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که خطاب به او این آیه را می خوانند: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم (8) آیا از شما انتظار می رود که اگر حاکم گردید، در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟

ربیع می گوید:

نیمه شب مهدی به دنبال من فرستاد و مرا احضار کرد. سخت بیمناک شدم و نزدش شتافتم و دیدم آیه فهل عسیتم ... را می خواند.

سپس به من گفت: برو، موسی بن جعفر را از زندان نزد من بیاور. رفتم و آوردم، مهدی برخاست و با او روبوسی کرد و او را نزد خود نشانید و جریان خواب خود را برای ایشان گفت.

سپس همان لحظه

دستور داد که آن گرامی را به مدینه باز گردانند ربیع می گوید: از بیم آنکه موانعی پیش آید، همان شبانه وسایل حرکت امام را فراهم ساختم و بامداد پگاه، آن گرامی در راه مدینه بود ... » (9)

امام در مدینه، با وجود خفقان شدید دربار عباسی، به ارشاد خلق و تعلیم و آماده ساختن شیعیان، مشغول بود ... تا در 169 مهدی هلاک شد و پسرش هادی بجای او به تخت سلطنت نشست.

هادی، بر خلاف پدرش، دموکراسی را هم رعایت نمی کرد و علنا با فرزندان علی سرسخت بود و حتی آنچه پدرش به آنها داده بود، همه را قطع کرد.

و ننگین ترین سیاهکاری او، براه افکندن فاجعه ی جانگداز فخ بود.

فاجعه ی فخ

حسین بن علی از علویان مدینه، چون از حکومت عباسیان و ستم بسیار ایشان به ستوه آمد، به رضایت (10) امام موسی کاظم علیه السلام، علیه هادی قیام کرد و با گروهی حدود سیصد نفر از مدینه به سوی مکه به راه افتاد.

باری، سپاهیان هادی در محلی به نام فخ، او را محاصره و او و سپاهیانش را شهید کردند و همانند فاجعه ای که در کربلا رخ داد، در مورد اینان نیز پیش آمد: سر همه ی شهدا را بریدند و به مدینه آوردند و در مجلسی که گروهی از فرزندان امام علی علیه السلام و از جمله حضرت امام کاظم حضور داشتند، سرها را به تماشا گذاردند. هیچ کس هیچ نگفت جز امام کاظم علیه السلام که چون سر حسین بن علی رهبر قیام فخ را دیدند فرمودند:

انا لله و انا الیه راجعون، مضی و الله مسلما

صالحا صواما قواما آمرا بالمعروف و ناهيا عن المنكر ما كان فی اهل بیته مثله.

از خداوندیم و بسوی او باز می گردیم، سوگند به خدا که به شهادت رسید در حالی که مسلمان و درستکار بود و بسیار روزه می گرفت و بسیار شب زنده دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می کرد، در خاندان وی، چون او وجود نداشت. (11)

هادی، گذشته از اخلاق سیاسی، از جهت خصلت های فردی نیز مردی منحط، شرابخواره و خوشگذران بود.

یکبار به یوسف صیقل بخاطر چند بیت شعر که با آوایی خوش خوانده بود، به اندازه ی بار یک شتر درهم و دینار داد. (12) ابن داب نامی، می گوید، روزی نزد هادی رفتم، چشمانش از اثر شراب خواری و بیداری، سرخ شده بود. از من قصه ای در مورد شراب خواست، برایش به شعر گفتم. شعرها را یاد داشت کرد و 40 هزار درهم به من داد. (13) اسحاق موصلی موسیقی دان معروف عرب، می گوید: اگر هادی زنده می ماند ما دیوار خانه هایمان را با طلا بالا می بردیم. (14) باری، هادی نیز در 170 در گذشت و هارون شاه اسلام شد! (15) و در این زمان حضرت امام موسی کاظم 42 ساله بودند.

دوران هارون، اوج اقتدار و قلدری و چپاول و کامروایی عباسیان بود.

هارون در پایان مراسم بیعت، یحیی برمکی-از ایرانیانی که بوزیری پادشا رفته بودند-را به وزارت خویش برگزید و بدو اختیار تام و مطلق در اداره ی همه ی امور و عزل و نصب هر کس، داده بود و به رسم آنزمان به عنوان پشتوانه ای این اختیار، انگشتر خویش

را بدو داد. (16) و خود به حیف و میل بیت المال در شرب و زنبارگی و خرید جواهرات و لهو و لعب مشغول شد.

در آمد بیت المال در آن زمان که گوسفند دو یا چهار ساله را به یک درهم می فروختند، پانصد میلیون و دویست و چهل هزار درهم بود. (17) و او دست به خرج این در آمد گشود: به شاعری بنام اشجع در ازاء مدیحه ای، یک میلیون درهم داد. (18) به ابو العتاهیه شاعر و ابراهیم موصلی موسیقیدان به خاطر چند بیت شعر و قدری ساز و آواز، هر یک صد هزار درهم و صد دست لباس داد. (19) در قصر هارون گروه زیادی از زنان خوش آواز و ساز نواز فراهم آمده بودند و انواع و اقسام سازهای موسیقی آن عصر، در آنجا وجود داشت (20) هارون به جواهرات علاقه یی بی مانند داشت، یکبار برای خرید یک انگشتر صد هزار دینار پرداخت. (21) هر روز ده هزار درهم خرج آشپزخانه اش بود و گاه تا سی رنگ غذا برایش درست می کردند. (22) یک روز هارون غذایی از گوشت شتر طلبید، چون آوردند، جعفر برمکی گفت:

-خلیفه می دانند که این غذا که برایشان آورده اند چقدر خرج برداشته است؟

-سه درهم ...

-نه به خدا، چهار هزار درهم تا کنون خرج برداشته، زیرا مدتها است که هر روز شتری می کشند تا اگر خلیفه میل به گوشت شتر فرمودند آماده باشد! (23) هارون قمار هم می کرد و باده نیز بسیار می نوشید حتی گاه با همه ی حاضران در مجلس. (24) با وجود این، از سر عوامفریبی به برخی از مظاهر اسلامی هم

تظاهر می کرد: حج می گزارد و گاه به برخی از وعاظ می گفت او را موعظه کنند و می گریست ... !

موضع گیری های امام

هارون از سرسختی آل علی در برابر حکومت عباسیان به شدت رنج می برد و از این رو، از هر راهی که ممکن می شد، می کوشید تا آنان را بکوبد یا در جامعه سبک سازد، پولهای گزاف به شاعران خود فروخته مداح در باری می داد تا آل علی را هجو کند. از جمله در مورد منصور نمری در ازاء قصیده یی که در هجو آل علی سروده بود فرمان داد که او را به خزانه ی بیت المال ببرند، تا هر چه می خواهد بردارد. (25)

همه ی علویان بغداد را به مدینه تبعید کرد و گروهی بیشمار از ایشان را کشت یا مسموم ساخت. (26)

حتی از استقبال مردم به قبر حضرت امام حسین علیه السلام، رنج می برد و فرمان داد تا قبر و خانه های مجاور آن را خراب کنند و درخت سدری را که کنار آن مزار پاک روییده بود، قطع نمایند. (27) و پیشتر پیامبر اسلام (ص) سه بار فرموده بود خدا لعنت کند کسی را که رخت سدر را قطع می کند. (28)

شکی نیست که حضرت امام موسی کاظم -که درود هماره ی خداوند بر او باد- نمی توانستند با حکومت چنین تباهکاره ی نامسلمان ستم پیشه یی و پدران او، موافق باشند، و هم از اینرو است اگر به قیام فخ رضایت می دهند، و هم از اینرو است که با شیعیان خویش دائما در تماس مخفی می بودند و موضع هر یک را فرد فرد، در مقابله با حکومت جابر وقت تعیین می فرمودند.

حضرتش به صفوان بن

مهران از یاران خویش می فرمودند: تو از همه جهت نیکویی، جز اینکه شترانت را به هارون کرایه می دهی. عرض کرد: برای سفر حج کرایه می دهم و خودم هم دنبال شتران نمی روم.

فرمود: آیا بهمین خاطر، باطنا دوست نداری که هارون دست کم تا بازگشت از مکه زنده بماند، تا شترانت حیف و میل نشود؟و کرایه ی تو را بپردازد؟

عرض کرد، چرا.

فرمود: کسی که دوستدار بقای ستمکاران باشد، از آنان به شمار می رود. (29)

و اگر گاه به برخی اجازه می فرمودند که مشاغل خویش را در دستگاه هارونی حفظ کنند، از جهت سیاسی، این چنین صلاح می دانستند و کسانی را می گماردند که می دانستند در آن حکومت وحشت و ترور و خفقان، وجودشان برای جمعیت شیعه مفید واقع می شود و هم به وسیله ی آنان از برخی مکاید حکومت، علیه علویان، آگاه می شوند. چنانکه علی بن یقطین وقتی می خواست از پست خود در دربار هارون استعفا کند حضرت امام کاظم اجازه ندادند.

باری، به هیچ روی امام با این ستمکاران کنار نمی آمدند، حتی هنگامی که در چنگال ستم آنان گرفتار می شدند: یک روز از ایام محبس امام، هارون، یحیی بن خالد را به زندان فرستاد که موسی بن جعفر اگر تقاضای عفو کند، او را آزاد می کنم، امام حاضر نشدند. (30)

امام- علیه السلام-حتی در بدترین وضع گرفتاری، نستوهی و رفتار پر حماسه و ستیزه گر و آشتی ناپذیر خویش را از دست نمی دادند:

به جملات این نامه که یکبار از زندان به هارون نوشته اند به دقت نگاه کنید، چقدر شکوه رادی و پایمردی و ایمان به عقیده و هدف از آن بچشم می خورد:

« ... هیچ

روز در سختی بر من نمی گذرد مگر که بر تو همان روز در آسایش و رفاه می گذرد، اما می باش تا هر دو رهسپار روزی شویم که پایانی ندارد و تبهکاران در آنروز زیانکارند ... » (31)

آری: این چنین است که هارون نمی تواند وجود امام را تحمل کند، ساده لوحانه است اگر باور داشته باشیم که هارون تنها از این جهت که به مقام معنوی امام در دل مردم حسادت می کرد، او را به زندان افکند.

او از تماس مخفی مداوم شیعیان آن گرامی با وی توسط کارگزاران دستگاههای امنیتی خویش کاملا آگاه شده بود و هم می دانست که اگر امام هر لحظه زمینه را آماده بیابند، با قیام خود و یا با دستور قیام به یاران خود حکومت او را واژگون خواهند فرمود و می دید که این روحیه ی نستوه کمترین مقدار سازشکاری در کنه وجودش یافته نمی شود و اگر روزی چند ظاهرا دست روی دست گذارده است، این سکوت نیست، توقفی تاکتیکی است برای یافتن ضربه گاه مناسب، پس پیشدستی می کند و در نهایت عوامفریبی و وقاحت در برابر قبر پیامبر می ایستد و بی آنکه از غصب خلافت و ستمهای خویش و خوردن اموال مردم و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت، شرم کند، خطاب به پیامبر می گوید:

«یا رسول الله، از تصمیمی که در مورد فرزندت موسی بن جعفر دارم عذر می خواهم، من باطنا نمی خواهم ایشان را زندانی کنم اما چون می ترسم بین امت تو جنگ واقع شود و خونی ریخته گردد، این کار را می کنم !!» آنگاه دستور می دهد آن گرامی را که هم در آنجا در کنار قبر پیامبر مشغول نماز بود

دستگیر کنند و به بصره ببرند و زندانی سازند.

امام یکسال در زندان عیسی بن جعفر والی بصره بسر برد و خصلت های برجسته ی آن گرامی، چنان در عیسی بن جعفر تاثیر گذارد که آن دژخیم به هارون نوشت: او را از من باز ستان و گرنه آزادش خواهم کرد.

به دستور هارون، آن بزرگ را به بغداد بردند و نزد فضل بن ربیع محبوس ساختند، از آن پس چندی به فضل بن یحیی سپرده شد و نزد او زندانی بود و سر انجام به زندان سندی بن شاهک منتقل شد.

علت این نقل و انتقالات متوالی آن بود که هارون هر بار از زندانبانهای آن بزرگوار می خواست تا امام را از میان بردارند، اما هیچیک از این زندانبانان او تن به این کار ندادند تا این دژخیم آخرین یعنی سندی بن شاهک، که به اشارت هارون آن عزیز را مسموم کرد و پیش از در گذشت وی، گروهی از شخصیتهای معروف را حاضر ساخت تا گواهی دهند که حضرت موسی کاظم مورد سوء قصد قرار نگرفته و با مرگ طبیعی در زندان از دنیا می رود. و با این حیله می خواست حکومت عباسی را از قتل آن بزرگوار، تبرئه کند و هم جلوی شورش احتمالی هواداران آن امام را بگیرد. (32)

اما، هوشیاری و نستوهی آن امام، آنان را رسوا ساخت چرا که همینکه شهود به آن حضرت نگریستند، ایشان با وجود مسمومیت شدید و بدی احوال و ضعف حال به شهود فرمودند:

مرا به وسیله ی 9 عدد خرما مسموم ساخته اند، بدنم فردا سبز خواهد شد و پس فردا از دنیا خواهم رفت.

(33)

و چنین شد که آن سترگ راد، خبر داد.

دو روز بعد-25 رجب 183 هجری قمری 34-آسمان به سوگ نشست، و زمین نیز، و همه ی اهل ایمان و بویژه شیعیان که راهبر راستین خویش را از کف داده بودند. اینک، خطاب به آن شهید بزرگ، بگوییم:

آن هنگام، در غروبگهان که سر شاخه های سرفراز نخل، به نوازش نسیم سر بن گوش یکدگر می نهند، نشید حماسه ی آرام زندگانی تو را نجوا می کنند و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور، می گزارند.

آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته ی آسمان می ترکد و رگبار سرشک ابر، سرازیر می شود، این اشک اندوه پیروان ستم کشیده ی توست که به پهنای گونه ی تاریخ، بر تو گریسته اند ...

آه، ای امام راستین و بزرگ!

پرده های ستبر سرشک، ما را از دیدن حماسه ی مقاومت و پایداری و سر انجام، جانسپاری تو در راه حق، باز نخواهد داشت و اگر بر تو می گرییم، ایستاده می گرییم، تا ایستادگی تو را در برابر خصم، سپاس گفته و هم به همراه تاریخ و هستی، پیش پای مقاوم تو، به احترام برخاسته باشیم.

پاکترین درود، از زیباترین و شجاعترین جایگاه دلمان بر تو باد. همیشه، تا هر گاه ...

مناظرات و گفتگوهای علمی

امامان گرامی ما با دانشی الهی که داشتند در مورد هر سئوالی که از آنان می شد، پاسخی درست و کامل و در حد فهم پرسشگر، می دادند. و هر کس حتی دشمنان، چون با آنان به احتجاج و گفتگوی علمی می نشست، با اعتراف به عجز خویش و قدرت اندیشه ی گسترده و احاطه ای

کامل آنان، برمی خاست.

هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد و به احتجاج نشست:

هارون-می خواهم از شما چیزهایی بپرسم که مدتی است در ذهنم خلجان می کند و تا کنون از کس نپرسیده ام، به من گفته اند که شما هرگز دروغ نمی گویید، جواب مرا درست و است بفرمایید!

امام-اگر من آزادی بیان داشته باشم، تو را از آنچه می دانم در زمینه ی پرسشت آگاه خواهم کرد.

هارون-در بیان آزاد هستید، هر چه می خواهید بفرمایید ...

و اما نخستین پرسش من: چرا شما و مردم، معتقد هستید که شما فرزندان ابو طالب از ما فرزندان عباس برترید، در حالی که ما و شما از تنه ی یک درختیم.

ابو طالب و عباس هر دو عموهای پیامبر بودند و از جهت خویشاوندی با پیامبر، با هم فرقی ندارند.

امام-ما از شما به پیامبر نزدیکتریم.

هارون-چگونه؟

امام-چون پدر ما ابو طالب با پدر رسول اکرم برادر تنی (پدر و مادر یکی) بودند ولی عباس برادر ناتنی (تنها از سوی مادر) بود.

هارون-پرسش دیگر: چرا شما مدعی هستید که از پیامبر ارث هم می برید، در حالی که می دانیم هنگامی که پیامبر رحلت کرد عمویش عباس (پدر ما) زنده بود اما عموی دیگرش ابو طالب (پدر شما) زنده نبود و معلوم است که تا عمو زنده است، ارث به پسر عمو نمی رسد.

امام-آیا آزادی بیان دارم.

هارون-در آغاز سخن، گفتم دارید.

امام-امام علی بن ابیطالب (ع) می فرمایند: با بودن اولاد، جز پدر و مادر و زن و شوهر، دیگران ارث نمی برند، و با بودن اولاد برای عمو نه در قرآن و نه در روایات، ارثی ثابت نشده

است. پس آنانکه عمو را در حکم پدر می دانند، از پیش خود می گویند و حرفشان مبنایی ندارد (پس با بودن زهرا، فرزند رسول الله (ص) به عموی او عباس ارث نمی رسد.)

مضافا آنکه از پیامبر در مورد علی-درود خدا بر او-نقل شده است که: «اقضاکم علی»، علی بهترین قاضی شماست و نیز از عمر بن خطاب نقل شده است که: «علی اقضانا» علی بهترین قضاوت کننده ی ماست.

و این جمله، عنوان جامعی است که برای حضرت علی به اثبات رسیده، زیرا همه ی دانشهایی که پیامبر، اصحاب خود را با آنها ستوده از قبیل علم قرآن و علم احکام و مطلق علم، همه در مفهوم و معنای قضاوت اسلامی، جمع است و وقتی می گوییم علی در قضاوت از همه بالاتر است یعنی در همه ی علوم از دیگران بالاتر است.

(پس گفتار علی که می گوید: با بودن اولاد، عمو ارث نمی برد، حجت است و باید آنرا بپذیریم نه گفته ی: عمو در حکم پدر است را، زیرا به تصریح پیامبر، علی از دیگران به احکام دین آشناتر است.)

هارون- پرسش دیگر:

چرا شما اجازه می دهید مردم شما را به پیامبر نسبت بدهند و بگویند: فرزندان رسول خدا در صورتیکه شما فرزندان علی هستید، زیرا هر کس به پدر خود نسبت داده می شود (نه به مادر) و پیامبر جد مادری شماست.

امام- اگر پیامبر زنده شده و از دختر تو خواستگاری کند، به او می دهی؟

هارون- سبحان الله، چرا ندهم، بلکه در آن صورت بر عرب و عجم و قریش، افتخار هم خواهم کرد.

امام- اما اگر پیامبر زنده شود از دختر من خواستگاری نخواهد کرد

و منهم نخواهم داد.

هارون- چرا؟

امام- چون او پدر من است (و لو از طرف مادر) ولی پدر تو نیست. (پس می توانم خود را فرزند رسول خدا بدانم)

هارون-پس چرا شما خود را ذریه ی رسول خدا می دانید و حال آنکه ذریه از سوی پسر است نه از سوی دختر.

امام-مرا از پاسخ این پرسش معاف دار.

هارون-نه، باید پاسخ بفرمایید و از قرآن دلیل بیاورید ...

امام- « ... و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی (35) ... »

اکنون می پرسم: عیسی که در این آیه ذریه ی ابراهیم به شمار آمده، آیا از سوی پدر به او منصوب است یا از سوی مادر؟

هارون-به نص قرآن، عیسی پدر نداشته است.

امام-پس از سوی مادر، ذریه نامیده شده است، ما نیز از سوی مادرمان فاطمه-درود خدا بر او-ذریه ی پیامبر محسوب می شویم.

آیا آیه ی دیگر بخوانم؟

هارون-بخوانید !امام-آیه ی مباهله را می خوانم: «فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین (36)» هیچکس ادعا نکرده است که پیامبر در مباهله با نصارای نجران جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری را برای مباهله با خود برده باشد پس مصداق ابنائنا (پسرانمان را) در آیه ی مزبور، حسن و حسین-درود خدا بر آن هر دوان-هستند، با اینکه آنها از سوی مادر به پیامبر منسوبند و فرزندان دختر آن گرامی اند.

هارون-از ما چیزی نمی خواهید؟

امام-نه، می خواهم به

خانه ی خویش باز گردم.

هارون-در این مورد باید فکر کنیم ... (37)

عبادت

شناخت ویژه ی آن گرامی از خداوند و انس روحی وی با پروردگار بزرگ و نورانیت ذاتی وی که ویژه ی امامان پاک است، همه او را به عبادتی گرم و راز و نیازی عاشقانه با خدا سوق می داد. وی عبادت را همان سان که خداوند در قرآن به عنوان غایت آفرینش شناسانده است، می دانست و به هنگام فراغت از کارهای اجتماعی، هیچ کاری را همسنگ آن قرار نمی داد. هنگامی که به دستور هارون به زندان افتاد، چنین فرمود:

اللهم انی طالما کنت اسالک ان تفرغنی لعبادتک و قد استجبت منی فلک الحمد علی ذلک. (38)

خداوندگارا، چه بسیار مدت می بود که از تو می خواستم مرا برای عبادت خویش، فراغت دهی، اینک دعایم را به اجابت رساندی، پس تو را بر این سپاس می گویم.

این جمله، شدت اشتغال به کارهای اجتماعی آن بزرگوار را در ایامی که به زندان نیفتاده بودند، نیز می رساند. هنگامی که آن امام در زندان ربیع بود، هارون گاهی روی بامی که مشرف به زندان امام بود، می رفت و به داخل زندان نگاه می کرد. هر بار می دید که چیزی چون لباسی در گوشه ی زندان افکنده اند، و از جای نمی جنبد. یکبار پرسید، آن لباس از آن کیست؟ربیع گفت: لباس نیست، موسی بن جعفر است که اغلب در حالت سجود و عبادت پروردگار زمین را بوسه می زند.

هارون گفت براستی که او از عباد بنی هاشم است.

ربیع پرسید: پس چرا دستور می دهی که در زندان بر او بسیار سخت بگیرند.

گفت: هیهات، چاره یی جز این نیست!!

(39) یکبار، هارون کنیزی ماه چهره را به عنوان خدمتکاری آن گرامی فرستاد و در باطن بدین قصد که اگر امام بدو تمایلی نشان دادند، از این طریق دست به تبلیغاتی علیه آن گرامی بزنند. امام به آورنده ی دخترک گفت شما به این هدیه ها دلبسته اید و بدان ها می نازید، من به این هدیه و امثال آن نیازی ندارم. هارون خشمگین شد و دستور داد که کنیز را به زندان ببر و به امام بگو، ما تو را با رضایت خود تو به زندان نیفکنده ایم. (یعنی ماندن این کنیز هم بستگی به رضایت تو ندارد).

چیزی نگذشت که جاسوسان هارون که مامور گزارش ارتباطات کنیز با امام بودند به هارون خبر بردند که کنیزک، بیشتر اوقات در حال سجده است. هارون گفت به خدا سوگند، موسی بن جعفر او را افسون کرده است ...

کنیز را خواست و از او باز خواست کرد اما کنیزک جز نکویی از امام نگفت. هارون به مامور خود دستور داد که کنیز را نزد خویش نگهدارد و با کسی چیزی از این ماجرا نگوید. کنیزک پیوسته در عبادت بود تا چند روز پیش از وفات امام از دنیا رفت. (40)

آن گرامی این دعا را بسیار می خواند:

اللهم انی اسالک الراحه عند الموت و العفو عند الحساب

خداوندگارا، از تو آسایش هنگام مرگ و گذشت و بخشایش هنگام حساب را می طلبم. (41)

قرآن را بسیار خوش می خواند، چندان که هر کس صدای او را می شنید، می گریست مردم مدینه به وی «زین المتهجدین» یعنی آذین شب زنده داران لقب داده بودند. (42)

حلم و گذشت و بردباری

بردباری و گذشت آن بزرگ، بی مانند و سرمشق

دیگران بود.

لقب «کاظم» به دنباله ی نام آن گرامی، حاکی از همین خصلت وی و نشانه ی شهرت ایشان به کظم غیظ و گذشت و بردباری اوست.

در روزگاری که عباسیان، در سراسر بلاد اسلامی خفقان ایجاد کرده بودند و اموال مردم را به عنوان بیت المال می گرفتند و صرف عیش و نوش می کردند و بر اثر حیف و میل آنان، فقر عمومی بیداد می کرد، مردم اغلب بی فرهنگ و فقیر بودند و تبلیغات ضد علوی عباسیان نیز، اذهان ساده لوحان را می آلود، گهگاه، برخی از سر نادانی، بر امام بر می آشفتند، اما آن بزرگوار، با اخلاق عالی خویش، بر آشفته ها را تسکین می داد و با ادب و متانت خویش، آنها را تادیب می کرد.

مردی از اولاد خلیفه ی دوم در مدینه می زیست که امام را آزار می داد و گاهی که امام را می دید با دشنام، توهین می کرد.

برخی از یاران امام، پیشنهاد می کردند که او را از میان بردارند: امام شدیدا ایشان را از اینکار باز می داشت.

یک روز امام جای او را که در مزرعه ای بیرون مدینه بود، پرسیدند.

چارپایی سوار شدند و بدانجا رفتند و او را در مزرعه یافتند و همچنان سواره وارد مزرعه شدند. او فریاد زد که زراعت مرا پایمال نکن !حضرت اعتنایی به گفته ی او نکردند و همچنان سواره نزد او رفتند (43) و چون کنار او رسیدند، از چارپا پیاده شدند و با گشاده رویی و بزرگواری از او پرسیدند:

چقدر برای این مزرعه خرج کرده ای؟

گفت: صد دینار

فرمود: چقدر امید سود داری؟

گفت: غیب نمی دانم.

فرمود: گفتم چقدر امیدوار هستی؟

گفت: امید دویست دینار سود دارم.

حضرت سیصد دینار به او مرحمت فرمودند و فرمودند زراعت هم از آن خودت، خدا به تو آنچه به آن امید داری خواهد رسانید. آن شخص برخاست و سر آن گرامی را بوسید و از او خواست که از گناهان و جسارت های وی در گذرد. امام تبسمی فرمودند و باز گشتند ...

روز بعد، آن مرد در مسجد نشسته بود که امام (ع) وارد شدند.

آن مرد تا نگاهش به امام افتاد گفت:

الله اعلم حیث یجعل رسالته

خدا بهتر می داند که رسالت خویش را به چه کسانی بدهد. (کنایه از آنکه امام موسی بن جعفر به راستی شایستگی امامت دارند)

دوستانش با شگفتی پرسیدند، داستان چیست، قبلا از او بد می گفتی؟

او دو باره امام را دعا کرد و دوستانش با او به ستیزه برخاستند ...

امام با یارانی از خود که قصد قتل او را داشتند فرمود: کدام بهتر است، نیت شما یا اینکه من با رفتار خویش او را به راه آوردم؟ (44)

سخاوت و بخشندگی

امام علیه السلام به دنیا به چشم هدف نمی نگریست و اگر مالی فراهم می آورد دوست می داشت با آن خدمتی بکند و روح پریشان افسرده ای را آرامش بخشد و گرسنه یی را سیر کند و برهنه ای را بپوشاند:

محمد بن عبد الله بکری می گوید: از جهت مالی سخت درمانده شده بودم و برای آنکه پولی قرض کنم وارد مدینه شدم، اما هر چه این در و آن در زدم نتیجه نگرفتم و بسیار خسته شدم. با خود گفتم خدمت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر-درود خدا بر او-بروم و از روزگار خویش نزد آن بزرگ شکایت کنم.

پرسان پرسان ایشان

را در مزرعه یی در یکی از روستاهای اطراف مدینه سرگرم کار یافتم. امام برای پذیرایی از من نزدم آمدند و با من غذا میل فرمودند، پس از صرف غذا پرسیدند، با من کاری داشتی؟ماجرا را برایشان عرض کردم، امام برخاستند و به اطاقی در کنار مزرعه رفتند و باز گشتند و با خود سیصد دینار طلا (سکه) آوردند و به من دادند و من بر مرکب خود و بر مرکب مراد سوار شدم و باز گشتم. (45)

عیسی بن محمد که سنش به نود رسیده بود می گوید: یکسال خربزه و خیار و کدو کاشته بودم، هنگام چیدن نزدیک می شد که ملخ تمام محصول را از بین برد و من یکصد و بیست دینار خسارت دیدم.

در همین ایام، حضرت امام کاظم علیه السلام، (که گویی مراقب احوال یکایک ما شیعیان می بودند) یک روز نزد من آمدند و سلام کردند و حالم را پرسیدند، عرض کردم: ملخ همه ی کشت مرا از بین برد.

پرسیدند: چقدر خسارت دیده ای؟

گفتم: با پول شترها صد و بیست دینار.

امام علیه السلام یکصد و پنجاه دینار به من دادند.

عرض کردم: شما که وجود با برکتی هستید به مزرعه ی من تشریف بیاورید و دعا کنید.

امام آمدند و دعا کردند و فرمودند:

از پیامبر روایت شده است که: به باقیمانده های ملک و مالی که به آن لطمه وارد آمده است، بچسبید.

من همان زمین را آب دادم و خدا به آن برکت داد و چندان محصول آورد که به ده هزار فروختم. (46)

سخنان امام

1-فروتنی در آنست که با مردم چنان کنی که دوست می داری با تو همانگونه

رفتار کنند. (47)

2-بهترین وسیله ی نزدیکی به خدا، پس از شناخت او، نماز، نیکی به والدین، و ترک حسد و خود پسندی و فخر و نازیدن است. (48)

3-آنکه خیانت ورزد و عیب چیزی را بر مسلمانی فرو پوشد یا از راهی دیگر او را گول بزند و مکر و خدعه کند، مستوجب لعنت خداوند است. (49)

4-بنده ی بسیار بد خداوند کسی است که دو روی و دو زبان باشد. پیش روی برادر دینی ثنای او گوید و چون از او دور شد، بدگویی کند یا اگر به برادر مسلمانش نعمتی عطا شد بدو رشک ورزد و چون گرفتاری برایش پیش آمد از یاری وی دست بردارد. (50)

5-هر کس عاشق دنیا شد، ترس آخرت از دلش رخت بر می بندد. (51)

6-خیر الامور اوسطها، بهترین کارها، حد میانه ی آنهاست. (52)

7-حصنوا اموالکم بالزکاه، اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید. (53)

درود خدا بر او باد که امام راستین بود، و بهترین بود، در رهبری و خصلت های خدا گون و هماره تا انسان بجاست از لب شهیدان و آزادگان بر او درود باد.

بررسی و تحکیم امامت آن حضرت

امامان گرامی ما را رسم بر این بود که برای شناساندن امام و مرجع علمی و سیاسی و دینی بعد از خویش، به نام و شخص او تصریح می فرمودند تا برای آنها که می خواستند از ین رهگذر سوء استفاده های سیاسی، بکنند، مفرّی باقی نماند و هم شیعیان راستین، امام و جانشین واقعی را باز شناسند، از اینرو، در مورد امام کاظم علیه السلام نیز، پدر گرامیشان با وجود حکومت پر خفقان عباسی، باز در مواردی بسیار به امامت آن حضرت پس از

خویش تصریح فرموده اند که تنها به چند نمونه اکتفا می شود: -علی بن جعفر گوید: پدرم امام صادق علیه السلام به گروهی از اصحاب و خواص خویش فرمود: سفارش مرا در مورد فرزندم موسی بپذیرید، زیرا او از همه ی فرزندان من و نیز از همه کسانی که از من بیادگار می مانند، برتر است و جانشین من پس از من و حجت خداوند بر همه ی بندگان خدا خواهد بود. (54)

2-عمر بن ابان می گوید: امام صادق (ع)، امامان پس از خود را یاد کرد.

من اسماعیل فرزند ایشان را نام بردم، فرمود، نه، به خدا سوگند این کار به اختیار ما نیست، به دست خداست. (55)

3-زراره-یکی از برجسته ترین شاگردان امام صادق علیه السلام می گوید: خدمت آن بزرگ رسیدم، سرور فرزندانش موسی علیه السلام سمت راست آن گرامی و جنازه یی-که جنازه ی فرزند دیگرش اسماعیل بود-روبروی حضرت قرار داشت.

به من فرمود: زراره، برو و داود رقی، حمران و ابو بصیر (سه تن از یاران آن حضرت) را بیاور. رفتم و آوردم.

دیگران هم می آمدند تا سی نفر شدیم و اطاق پر شد.

امام به داود رقی فرمودند: پارچه ی روی جنازه را کنار بزن. داود چنان کرد که امام فرموده بود. آنگاه آن گرامی فرمود:

داود !ببین اسماعیل زنده است یا مرده.

گفت: سرور من، مرده است.

امام به یکایک حاضران جنازه را نشان داد و همه گفتند مرده است.

فرمود: خداوندا گواه باش (که برای رفع اشتباه مردم تا این اندازه کوشیدم) سپس دستور دادند، او را غسل و حنوط کردند و در کفن نهادند و چون تمام شد باز به مفضل فرمودند: صورت

او را باز کن.

مفضل چنان کرد که امام فرموده بودند. آنگاه فرمود: زنده است یا مرده؟ مفضل عرض کرد. مرده است. و باز از همه ی حاضران پرسید و همه همان را گفتند. و حضرت دگر بار فرمودند: خدایا گواه باش، اما باز گروهی که می خواهند نور خدا را خاموش کنند موضوع امام بودن اسماعیل را مطرح خواهند کرد.

و در این هنگام به فرزندش موسی اشاره کرد و فرمود:

خدا نور خود را تایید می کند، گر چه گروهی آنرا نخواهند.

اسماعیل را دفن کردند، امام از حاضران پرسیدند: آنکه در اینجا دفن شد که بود، همه گفتند: فرزندتان اسماعیل. امام فرمودند خدایا گواه باش. سپس دست فرزند خود موسی را گرفتند و گفتند:

هو الحق و الحق معه و منه الی ان یرث الله الارض و من علیها. او بر حق و با حق است و حق از اوست تا روز رستخیز. (56)

4-منصور بن حازم می گوید به امام صادق عرض کردم:

پدر و مادرم فدای شما باد، هر صبح و شام جانها در معرض مرگ قرار دارند، اگر برای شما چنین پیش آید چه کس امام ما خواهد بود؟امام دست بر شانه ی راست فرزندش ابو الحسن موسی زد و فرمود اگر برای من پیش آمدی رخ داد، این فرزندم امام شما خواهد بود. و آن گرامی در آن هنگام 5 ساله بود و عبد الله فرزند دیگر امام صادق-که بعدها برخی به امامت او عقیده مند شدند-نیز در آن مجلس با ما بود.

5-شیخ مفید-که رحمت گسترده ی خداوند به روان پاک او باد-می گوید:

گروهی از بزرگان یاران حضرت امام ششم-درود خدا

بر او-مانند: مفضل بن عمر، معاذ بن کثیر، عبد الرحمن بن حجاج، فیض بن مختار، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد، صفوان جمال و دیگران-که ذکر نامشان به درازا می کشد-موضوع جانشینی حضرت امام کاظم علیه السلام را روایت کرده اند و نیز از اسحق و علی دو برادر امام موسی کاظم-که در فضل و ورع و تقوای آنان تردیدی نیست، روایت شده است. (57)

با اینهمه تاکیدها و تصریح ها، برای شیعه و آنانکه با امام ششم سر و کار داشتند مشخص و معین بود که پس از آن گرامی، فرزندش ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم، امام است، نه اسماعیل-که در حیات پدر از دنیا رفت-و نه فرزند اسماعیل که محمد نام داشت و نه فرزند دیگر امام صادق علیه السلام که عبد الله نامیده می شد. با این وجود، پس از درگذشت آن امام راستین، گروهی به امامت فرزندش اسماعیل و یا فرزند اسماعیل و یا عبد الله معتقد شدند و از مسیر روشنی که برایشان تعیین شده بود، به انحراف گراییدند.

شاگردان و تربیت یافتگان مکتب امام

مقدمه

دانش و رفتار آن گرامی نمایشگر علم و عمل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اجداد پاکش بود. همه ی تشنگان علم و کمال از چشمه ی مکتب او سیراب می شدند و چنان می آموخت که شاگردان وی در کمترین هنگام می توانستند به مقامات عالی ایمانی و علمی برسند.

حدود بیست سال از عمر گرامی اش می گذشت که پدر بزرگوارش رحلت کرد و اکثر شاگردان و تربیت شدگان مکتب پدر، بدو روی آوردند و متجاوز از سی سال از آن گرامی استفاده بردند. (58)

تربیت شدگان مکتب آن گرامی در علم فقه، حدیث، کلام

و مناظره، با دیگران قابل قیاس نبودند و در اخلاق و عمل و خدمت به مسلمانان، نمونه روزگار بودند. استادان علم کلام قدرت بحث با هیچیک از آنان را نداشتند و در مناظره با آنان به زودی از پای در می آمدند و به عجز خود اعتراف می کردند.

عظمت روحی و شخصیت عظیم این شاگردان امام چشم مخالفین به ویژه حکومت وقت را خیره کرده بود، و بیم داشتند که اینان با آن موقعیت و محبوبیتی که دارند قیام کنند و مردم را به دنبال خود بکشانند.

اینک اجمالی از شرح حال برخی از تربیت شدگان این مکتب را می خوانیم:

1-ابن ابی عمیر

او در سال 217 درگذشت، محضر سه امام. (امام کاظم و امام رضا و امام جواد را-که بر همه شان درود خدا باد-) درک کرد، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه ی اطهار (ع) بود، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است. مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود، جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است در باره ی او می نویسد: ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه ی زمان بود. (59)

فضل بن شاذان می گوید: برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می داند، حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید، او امتناع کرد، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند. (60)

ابن بکیر می گوید: ابن ابی عمیر زندانی شد، و در حبس

ناراحتی فراوانی به او رسید، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند (61) و گویا در خلال همین زندانی شدنها و گرفتاریها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت.

شیخ مفید می نویسد: ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت، شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه ی خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد.

ابن ابی عمیر گفت: این پول را از کجا آوردی؟ارث به تو رسیده یا گنجی یافته یی؟

-خانه ام را فروختم!

-امام صادق به من فرموده است: خانه ی مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از اینرو با اینکه به این پولها حتی به یک درهمش نیاز دارم، قبول نمی کنم. (62)

2- صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثقی بود که بزرگان علما به روایات او اهمیت می دهند، در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام واقع شد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، همینکه از امام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد، از هر گونه کمک به آنان خود داری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می سپرد، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد. (63)

3- صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بود. شیخ طوسی می نویسد: صفوان نزد اهل حدیث موثق ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می رفت. (64)

صفوان، امام هشتم (ع) را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت (65) امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می

کرد و می فرمود: خدا از او-به رضایتی که من از او دارم-راضی باشد، هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید. (66)

امام کاظم علیه السلام می فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله ی گوسفند بی چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست. (67)

4-علی بن یقطین

وی در سال 124 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد (68) پدرش شیعه بود، و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت. (69)

علی بن یقطین با عباسیها کاملا ارتباط برقرار کرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی های آنان را برطرف می کرد.

هارون الرشید، علی بن یقطین را به وزارت خویش برگزید، علی بن یقطین به امام کاظم (ع) عرض کرد نظر شما در باره ی شرکت در کارهای اینان چیست؟

فرمود: اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز کن.

راوی این

حدیث می گوید: علی بن یقطین به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می کنم، ولی در پنهان به آنان باز می گردانم. (70)

یکبار به امام کاظم (ع) نوشت: حوصله ام از کارهای سلطان تنگ شده است، خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه دهی از این کار کناره می گیرم.

امام در پاسخ او نوشت: اجازه نمی دهم از کارت کناره گیری کنی، از خدا بپرهیز! (71)

و نیز یکبار به او فرمود: به یک کار متعهد شو، من سه چیز را برای تو تعهد می کنم: اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد. علی بن یقطین گفت:

کاری که من باید متعهد شوم چیست؟

فرمود: اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی (72).

عبد الله بن یحیی کاهلی می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقطین به سوی آن حضرت می آمد، امام رو به یارانش کرد فرمود:

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می آید نگاه کند. یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است؟امام فرمود:

گواهی می دهم که او از اهل بهشت است (73).

علی بن یقطین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت، هر چه آن گرامی دستور می داد انجام می داد، گر چه راز آن دستور را نداند:

یکبار، هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن یقطین داد که در میان آنها جبه یی شاهانه بود، آن لباسها و آن جبه را به اضافه ی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد.

امام همه ی اموال، جز آن جبه را پذیرفت، و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت.

علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده اند، ولی آن را نگهداشت، چند روزی گذشت، علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه ی علی بن یقطین به امام کاظم، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می دانست گفت. هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می کنم، اگر اینطور که تو می گویی، همانگونه باشد، او را خواهم کشت. و همان لحظه علی بن یقطین را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی؟

گفت: آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده ام ...

-هم اکنون آن را بیاور!

علی بن یقطین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقطین گفت: لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد (74).

علی بن یقطین به سال 182 هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود در گذشت (75). و کتابهایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید

و شیخ صدوق یاد کرده اند (76).

5-مؤمن طاق

(77)

محمد بن علی بن نعمان، کنیه اش ابو جعفر و لقب او مؤمن طاق، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام بود، و نزد امام صادق (ع) منزلتی عظیم داشت، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است (78).

مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد.

امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث های کلامی باز داشت، ولی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می فرمود.

امام صادق در شان او به خالد فرمود: صاحب طاق با مردم به بحث می پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی کنی (79).

وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد، ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، مؤمن طاق بی درنگ گفت: ولی امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است (80). یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن در باره ی او فرموده: «فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» (81)

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت. ابن ندیم می نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث در باره ی امامت را می شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود (82).

هشام کتابهای بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه های جالبی انجام داد:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام

گفت: آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟

هشام گفت نه. یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟هشام گفت، آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد، ممکن نیست هر دو بر حق باشند.

یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند، پس علی و عباس که نزد ابو بکر رفتند و در باره ی میراث رسول اکرم (ص) با هم نزاع کردند. کدام بر حق بودند؟

گفت: هیچکدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد: در قرآن مجید، در قصه ی داود (ع) آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود (ع) آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟

یحیی گفت: هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند، و نزاع آنان صوری بود، و می خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند (83).

هشام گفت نزاع علی (ع) و عباس هم همینطور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند. و تنها برای آگاه کردن ابو بکر از اشتباهی که کرده بود، این کار را کردند و خواستند به ابو بکر بفهمانند اینکه می گویی کسی از پیامبر ارث نمی برد دروغ می گویی و ما وارث اوییم.

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت، و هارون الرشید

هم هشام را مورد تحسین قرار داد (84).

یونس بن یعقوب می گوید: گروهی از اصحاب امام صادق (ع) از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود، امام (ع) به هشام گفت آیا خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سئوال کردی؟

هشام گفت از شما شرم می کنم و در خدمت شما زبانم کار نمی کند!

امام فرمود: وقتی به شما دستوری می دهیم انجام دهید!

هشام گفت: شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می نشیند و برای مردم صحبت می کند و این بر من گران بود. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته اند و از او مطالبی سؤال می کنند. جمعیت را شکافتم و نزدیک او نشستم و گفتم ای دانشمند، من غریبم، اجازه بده سؤالی را مطرح کنم !اجازه داد. گفتم آیا چشم داری؟ گفت ای پسرک این چه سؤالی است؟گفتم سئوال من همین گونه خواهد بود. گفت: بپرس گر چه سئوالت احمقانه است.

دو باره پرسیدم: چشم داری؟

-آری.

-به وسیله ی آن چه می بینی؟

-رنگها و شکلها را.

-آیا بینی داری؟

-آری.

-با آن چه می کنی؟

-بوها را استشمام می کنم.

-دهان داری؟

-آری.

-با آن چه می کنی

-طعم غذاها را می چشم

-آیا (مغز و مرکز احساس) هم داری؟

-دارم.

-با آن چه می کنی؟

-با آن هر چه بر جوارح من وارد شود، تمیز و تشخیص می دهم.

-آیا این جوارح، تو را از این مرکز احساس بی نیاز نمی کنند؟

-نه !

-چطور؟در صورتیکه همه ی اعضا و جوارح تو صحیح

و سالم هستند!

-هر گاه این جوارح در چیزی شک کنند به (مغز و مرکز احساس) رجوع می کنند تا شک آنان بر طرف و یقین حاصل شود.

-پس خدا (مغز و مرکز احساس) را برای زدودن شک این جوارح قرار داده است؟

-آری.

-پس حتما به (مغز و مرکز احساس) نیاز داریم؟

-آری.

هشام می گوید گفتم: خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد وا نگذاشته است، اما همه ی این خلق را در حیرت و شک و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شک به او رجوع کنند وا گذاشته است؟!!

عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت سپس به من رو کرد ... و پرسید:

اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه.

گفت: تو هشام هستی. و مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم.

امام صادق علیه السلام تبسم کرد و فرمود: چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟

هشام گفت: ای پسر رسول خدا (ص)، همینطور بر زبانم جاری شد.

امام فرمود: ای هشام!به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. (85)

پی نوشت ها

1- که بین مدینه و مکه واقع شده است.

2- صبح روز هفتم ماه صفر یکصد و بیست و هشت سال قمری پس از هجرت.

3- اشاره به سوره ی فیل، آیه ی: و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجاره من سجیل.

4- کافی- ج 1 ص 476

5- داعیان انقلاب ضد اموی، خیانت بزرگی کردند بدین معنی که عباسیان را به جای علویان جا زدند و نگذاشتند خلافت به مرکز اصلی و راستین

خویش باز گردد.

ابو سلمه و ابو مسلم خراسانی، نخست مردم را به طرف آل علی می خواندند، اما، هم از نخست، در زیر پرده، کاخ سلطنت عباسیان را پی می افکندند و هم از این روی بود که حضرت امام صادق، با ژرفنگری سیاسی، به گفته های آنان ترتیب اثر ندادند چون می دانستند که آنان واقعا به یاری او بپا نخواسته اند، و چیز دیگری در سر می پرورانند. رجوع کنید به کتاب ملل و نحل شهرستانی ج 1 ص 154 چاپ مصر- تاریخ یعقوبی ج 3 ص 89- بحار الانوار ج 11 ص 142 چاپ کمپانی

6- حیاه الامام ج 1 ص 445- 439

7- بحار ج 48 ص 71 و 72و نیز اعلام الوری طبری، چاپ علمیه اسلامیه ص 295 با اندک تفاوت و تصرف

8- سوره ی محمد (ص) - آیه ی 22

9- تاریخ بغداد ج 13 ص 30- 31

10- مقاتل الطالبیین ص 447

11- مقاتل الطالبیین چاپ مصر ص 453

12- تاریخ طبری ج 10 ص 592 چاپ لیدن

13- تاریخ طبری ج 10 ص 593 چاپ لیدن

14- حیاه الامام ج 1 ص 458

15- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 407 چاپ بیروت

16- طبری ج 10 ص 603

17- حیاه الامام ج 2 ص 29

18- حیاه الامام ج 2 ص 39

19- حیاه الامام ج 2 ص 32

20- حیاه الامام ج 2 ص 62

21- الامامه و السیاسه ج 2

22- حیاه الامام ج 2 ص 39

23- حیاه الامام ج 2 ص 40

24- حیاه الامام 2- 70

25- حیاه الامام 2- 77

26- مقاتل الطالبین 463- 497

27- امالی شیخ طوسی ص 206 چاپ سنگی

28- امالی شیخ طوسی ص 206

29- رجال کشی ص 441- 440 پدر گرامی

آن حضرت، امام صادق علیه السلام نیز به یونس بن یعقوب می گوید: اینان را در بناء مسجد هم یاری نکن وسائل ج 12 ص 120- 130

30- غیبت شیخ طوسی چاپ سنگی ص 21

31- تاریخ بغداد ج 13 ص 32

32- غیبت شیخ طوسی ص 22- 25 چاپ سنگی

33- عیون اخبار الرضا ج 1 ص 97

34- کافی ج 1 ص 486- انوار البهیه ص 97

35- سوره ی انعام- آیه ی 84

36- سوره ی آل عمران- آیه ی 61

37- عیون اخبار الرضا ج 1 ص 81 چاپ قم- احتجاج طبرسی چاپ سنگی نجف ص 211- 213- بحار ج 48 ص 129- 125

38- حیاه الامام ج 1 ص 140- ارشاد مفید ص 281 با کمی تفاوت

39- حیاه الامام موسی بن جعفر ج 1- ص 140- ارشاد مفید ص 281 با اندک تفاوت

40- مناقب ابن شهر آشوب چاپ قم ج 4 ص 297 نقل به اختصار

41- ارشاد مفید ص 277

42- ارشاد مفید ص 279

43- این کار چون برای اصلاح و به راه آوردن آن شخص انجام می شده در نظر امام جایز بلکه لازم بوده است.

44- تاریخ بغداد ج 13- ص 28- ارشاد مفید ص 278

45- تاریخ بغداد، ج 13- ص 28

46- تاریخ بغداد ج 13 ص 29

47- وسایل ج 2 ص 456 چاپ قدیم

48- تحف العقول

49- مستدرک الوسائل ج 2 ص 455

50- مستدرک الوسائل ج 2 ص 102

51- آیین زندگی ص 131

52- بحار ج 48 ص 154

53- بحار ج 48 ص 150

54- اعلام الوری طبرسی ص 291 چاپ علمیه اسلامیه- اثبات الهداه ج 5 ص 486

55- بصائر الدرجات ص 471 چاپ جدید- اثبات الهداه ج 5 ص 484

56- غیبت

نعمانی، چاپ سنگی ص 179- بحار ج 48 ص 21

57- ارشاد مفید ص 270

58- وفات امام صادق (ع) در سال 148 هجری قمری و وفات امام کاظم در سال 183 واقع شده است.

59- منتهی المقال ص 254 چاپ سنگی

60- رجال کشی ص 591

61- رجال کشی ص 590

62- اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص 86

63- رجال کشی ص 441- 440

64- فهرست شیخ طوسی. ص 109 چاپ نجف 1380

65- فهرست نجاشی ص 148 چاپ تهران

66- رجال کشی ص 502

67- رجال کشی ص 503

68- فهرست شیخ طوسی ص 117

69- فهرست شیخ طوسی ص 117

70- کافی ج 5 ص 110

71- قرب الاسناد ص 126 چاپ سنگی

72- رجال کشی ص 433

73- رجال کشی ص 431

74- ارشاد مفید ص 275

75- رجال کشی ص 430

76- فهرست شیخ طوسی ص 117

77- چون مغازه ی مؤمن طاق در کوفه در زیر طاقی قرار گرفته بود به این نام مشهور شد.

78- رجال کشی ص 135 و 239 و 240

79- رجال کشی ص 186

80- رجال کشی ص 187

81- سوره ی حجر آیه ی 38

82- فهرست ابن ندیم ص 263 چاپ مصر

83- داستان داود و آن دو فرشته در سوره ی ص آیه ی 21- 26 یاد شده، توضیح آن را می توانید در یکی از تفاسیر فارسی بخوانید.

84- الفصول المختاره سید مرتضی، ص 26 چاپ نجف (با اختصار)

85- رجال کشی ص 271- 273- اصول کافی ج 1 ص 196 با اندک تفاوت- مروج الذهب مسعودی با تفاوتی بیشتر اما تفاوتی که به مقصود زیانی ندارد.

در اینجا از باب حق شناسی لازم است تذکر دهیم که در تهیه و تنظیم این نوشتار از کتاب

حیاه الامام الکاظم (ع) تالیف دانشمند محترم آقای کاظم قرشی به عنوان راهنما بهره ی فراوانی برده شده است.

امام موسی الکاظم (علیه السلام)

ابو الحسن موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم از ائمه اثنی عشر (ع) و نهمین معصوم از چهارده معصوم (ع) است. تولد آن حضرت در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) به روز یکشنبه هفتم صفر سال 128 یا 129 ه. ق. واقع شد. به جهت کثرت زهد و عبادتش معروف به العبد الصالح و به جهت حلم و فرو خوردن خشم و صبر بر مشقات و آلام زمانه مشهور به الکاظم گردید.

کنیه آن حضرت ابو ابراهیم بوده ولی به ابو علی نیز معروف بوده اند. مادر آن حضرت حمیده کنیزی از اهل بربر (مغرب) یا از اهل اندلس (اسپانیا) بوده است و نام پدر این بانو را صاعد بربری گفته اند. حمیده به» حمیده البربریه «و» حمیده المصفاه «نیز معروف بوده است. برادران دیگر امام از این بانو اسحاق و محمد دیباج بوده اند.

امام موسی الکاظم (ع) هنوز کودک بود که فقهای مشهور مثل ابو حنیفه از او مسأله می پرسیدند و کسب علم می کردند. بعد از رحلت پدر بزرگوارش امام صادق (ع) (148 ه. ق.) در بیست سالگی به امامت رسید و 35 سال رهبری و ولایت شیعیان را بر عهده داشت. قد متوسط و رنگ سبزه سیر و محاسن انبوه داشت. نقش نگینش» حسبی اللّه «و به روایتی» الملک للّه وحده «بود.

در زمان حیات امام صادق (ع) کسانی از اصحاب آن حضرت معتقد بودند پس از ایشان اسماعیل امام خواهد شد. اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت ولی کسانی مرگ

او را باور نکردند و او را همچنان امام دانستند. پس از وفات حضرت صادق (ع) عده ای از اینان چون از حیات اسماعیل مأیوس شدند، پسر او محمد بن اسماعیل را امام دانستند و اسماعیلیه امروز بر این عقیده هستند و پس از او پسر او را امام می دانند و سپس پسرش را و ... به تفصیلی که در کتب اسماعیلیه مذکور است.

پس از وفات حضرت صادق (ع) بزرگترین فرزند ایشان عبد اللّه نام داشت که بعضی او را عبد اللّه افطح می دانند. این عبد اللّه مقام و منزلت پسران دیگر حضرت صادق (ع) را نداشت و به قول شیخ مفید در ارشاد متهم بود که در اعتقادات با پدرش مخالف است و چون بزرگترین برادرانش از جهت سن و سال بود ادعای امامت کرد و برخی نیز از او پیروی کردند. اما چون ضعف دعوی و دانش او را دیدند روی از او برتافتند و فقط عده قلیلی از او پیروی کردند که به فطحیه موسوم هستند.

اسحاق برادر دیگر امام موسی الکاظم (ع) به ورع و صلاح و اجتهاد معروف بود و امامت برادرش موسی کاظم (ع) را قبول داشت و از پدرش روایت می کرد که او تصریح بر امامت آن حضرت کرده است. برادر دیگر آن حضرت به نام محمد بن جعفر مردی سخی و شجاع و از زیدیه جارودیه بود و در زمان مأمون در خراسان وفات یافت.

اما جلالت قدر و علو شأن و مکارم اخلاق و دانش وسیع حضرت امام موسی کاظم (ع) بقدری بارز و روشن بود که اکثریت شیعه پس از وفات امام صادق (ع) به

امامت او گرویدند و علاوه بر این بسیاری از شیوخ و خواص اصحاب حضرت صادق (ع) مانند مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و صفوان جمال و یعقوب سراج نص صریح امامت حضرت موسی الکاظم (ع) را از امام صادق (ع) روایت کرده اند و بدین ترتیب امامت ایشان در نظر اکثریت شیعه مسجل گردید.

حضرتش در علم و حلم و تواضع و مکارم اخلاق و کثرت صدقات و سخاوت و بخشندگی ضرب المثل بود. بدان و بداندیشان را با عفو و احسان بی کران خویش تربیت می فرمود. شبها بطور ناشناس در کوچه های مدینه می گشت و به مستمندان کمک می کرد. مبلغ دویست، سیصد و چهارصد دینار در کیسه ها می گذاشت و در مدینه میان نیازمندان قسمت می کرد. کیسه های موسی بن جعفر در مدینه معروف بود و اگر به کسی یک صره (کیسه) می رسید بی نیاز می گشت. معذلک در اتاقی که نماز می گزارد جز بوریا و مصحف و شمشیر چیزی نبود.

مهدی خلیفه عباسی امام را در بغداد بازداشت کرد اما بر اثر خوابی که دید و نیز تحت تأثیر شخصیت امام از او عذرخواهی نمود و به مدینه اش بازگرداند. گویند که مهدی از امام تعهد گرفت که بر او و فرزندانش خروج نکند. این روایت نشان می دهد که امام کاظم (ع) خروج و قیام را در آن زمان صلاح و شایسته نمی دانسته است.

ایشان با آنکه از جهت کثرت عبادت و زهد به» العبد الصالح «معروف بوده اند بقدری در انظار مردم مقامی والا و ارجمند داشته اند که او را شایسته مقام خلافت و امامت ظاهری نیز می دانستند و همین امر موجب تشویش و اضطراب دستگاه خلافت گردیده

و مهدی به حبس او فرمان داده است.

زمخشری در ربیع الابرار آورده است که هارون فرزند مهدی در یکی از ملاقاتها به امام پیشنهاد نمود فدک را تحویل بگیرد و حضرت نپذیرفت، وقتی اصرار زیاد کرد فرمود می پذیرم به شرط آنکه تمام آن ملک را با حدودی که تعیین می کنم به من واگذاری. هارون گفت حدود آن چیست؟ امام فرمود یک حد آن به عدن است حد دیگرش به سمرقند و حد سومش به افریقیه و حد چهارمش کناره دریا تا ارمینیه و خزر است. هارون از شنیدن این سخن سخت برآشفت و گفت: پس برای ما چه چیز باقی می ماند؟ امام فرمود: می دانستم که اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را به ما مسترد نخواهی کرد (یعنی خلافت و اداره سراسر کشور اسلام حق من است). از آن روز هارون کمر به قتل موسی بن جعفر (ع) بست.

هارون در سفرش به مدینه هنگام زیارت قبر رسول اللّه (ص) در حضور سران قریش و رؤسای قبایل و علما و قضات بلاد اسلام گفت: السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا ابن عم، و این را از روی فخر فروشی به دیگران گفت. امام کاظم (ع) حاضر بود و فرمود: السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا ابت (یعنی سلام بر تو ای پدر من). می گویند رنگ هارون دگرگون شد و خشم از چهره اش نمودار گردید.

درباره حبس امام موسی (ع) به دست هارون الرشید، شیخ مفید در ارشاد روایت می کند که علت گرفتاری و زندانی شدن امام، یحیی بن خالد بن برمک بوده است. زیرا هارون فرزند خود امین را به

یکی از مقربان خود به نام جعفر بن محمد بن اشعث که مدتی هم والی خراسان بوده است سپرده بود و یحیی بن خالد بیم آن را داشت که اگر خلافت به امین برسد جعفر بن محمد بن اشعث را همه کاره دستگاه خلافت سازد و یحیی و برمکیان از مقام خود بیفتند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه بود و قائل به امامت امام موسی (ع)، و یحیی این معنی را به هارون اعلام می داشت. سرانجام یحیی بن خالد، پسر برادر امام را به نام علی بن اسماعیل بن جعفر از مدینه خواست تا به وسیله او از امام و جعفر نزد هارون بدگویی کند.

می گویند امام هنگام حرکت علی بن اسماعیل از مدینه او را احضار کرد و از او خواست که از این سفر منصرف شود و اگر ناچار می خواهد برود از او سعایت نکند. علی قبول نکرد و نزد یحیی رفت و بوسیله او پیش هارون بار یافت و گفت از شرق و غرب ممالک اسلامی مال به او می دهند تا آنجا که ملکی را توانست به سی هزار دینار بخرد.

هارون در آن سال به حج رفت و در مدینه امام و جمعی از اشراف به استقبال او رفتند. اما هارون در کنار قبر حضرت رسول (ص) گفت یا رسول اللّه از تو پوزش می خواهم که موسی بن جعفر را به زندان می افکنم زیرا او می خواهد امت تو را بر هم زند و خونشان را بریزد. آنگاه دستور داد تا امام را از مسجد بیرون بردند و او را پوشیده به بصره نزد والی آن عیسی بن جعفر بن منصور

فرستادند. عیسی پس از مدتی نامه ای به هارون نوشت و گفت که موسی بن جعفر در زندان جز عبادت و نماز کاری ندارد یا کسی بفرست که او را تحویل بگیرد و یا من او را آزاد خواهم کرد.

هارون امام را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع سپرد و پس از مدتی از او خواست که امام را آزاری برساند اما فضل نپذیرفت و هارون او را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی سپرد. چون امام در خانه فضل نیز به نماز و روزه و قرائت قرآن اشتغال داشت فضل بر او تنگ نگرفت و هارون از شنیدن این خبر در خشم شد و آخرالامر یحیی امام را به سندی بن شاهک سپرد و سندی آن حضرت را در زندان مسموم کرد. چون آن حضرت وفات یافت سندی جسد آن حضرت را به فقها و اعیان بغداد نشان داد که ببینند در بدن او اثر زخم یا خفگی نیست. بعد او را در باب التبن در موضعی به نام مقابر قریش دفن کردند.

بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی الکاظم (ع) سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند. تاریخ وفات

آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال 183 ه. ق. در 55 سالگی گفته اند.

امام هفتم (ع) با جمع روایات و احادیث و احکام و احیای سنن پدر گرامی و تعلیم و ارشاد شیعیان، اسلام راستین را که با تعالیم و مجاهدات پدرش جعفر بن محمد (ع) نظم و استحکام یافته بود حفظ و تقویت کرد و در راه انجام وظایف الهی تا آنجا پایداری نمود که جان خود را فدا ساخت.

منابع:

بحار الانوار، مجلسی، ج 48

اعیان الشیعه، ج 2

الارشاد الی حجج الله علی العباد

الکامل فی التاریخ (حوادث سال 183)

تاریخ بغداد، ج 13

سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج 6.

اصحاب

اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام

1 حماد بن عیسی کوفی بصری

از اصحاب اجماع است وزمان چهار امام را درک کرده ودر ایام حضرت جواد علیه السلام سنه دویست ونه رحلت کرده، ودر حدیث، متحرّز ومحتاط بوده ومی گفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادق علیه السلام شنیدم وپیوسته در زیاده و نقصان عبارات بعضی از آن احادیث شک بر من وارد می شد تا اقتصار کردم بر بیست حدیث. وحماد مذکور همان است که از حضرت کاظم علیه السلام درخواست کرد که دعا کند حق تعالی او را روزی فرماید خانه وزوجه واولاد وخادم وحج در هر سال، حضرت گفت:

(اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْهُ دارا وَ زَوْجَةً وَ وَلَدا وَ خادِما وَالْحَجَّ خَمْسينَ سَنَةَ).

دعا کرد که حق تعالی او را روزی فرماید خانه وزوجه واولاد وخادم وپنجاه حج ...، روزی او شد وپنجاه مرتبه حج کرد وچون خواست که حج پنجاه ویکم کند همین که به وادی قنات رسید خواست غسل احرام کند

به آب سیل غرق شد واو غریق حجفه است وقبرش به سیاله است رحمه اللّه. (186)

2 ابوعبداللّه

عبدالرحمن بن الحجاج البَجَلیِّ الکُوفی بَیّاعُ السّابری مَرْمِیُّ ثِقَهٌ جَلیلُالْقَدْر

استاد صفوان بن یحیی و از اصحاب صادق وکاظم علیهما السلام ورجوع به حق کرده وملاقات کرده حضرت رضا علیه السلام را ووکیل حضرت صادق علیه السلام بوده ووفات کرده در عصر حضرت رضا علیه السلام بر ولایت. وروایت شده که حضرت ابوالحسن علیه السلام شهادت بهشت برای او داده، (187) وحضرت صادق علیه السلام به وی فرموده که تکلم کن با اهل مدینه همانا من دوست می دارم که در رجال شیعه مانند تو را ببینم. (188) وهم از آن جناب مروی است که هرکه مرد در مدینه حق تعالی او را مبعوث فرماید در آمنین روز قیامت. و از جمله ایشان است یحیی بن حبیب وابوعبیده حذّاء وعبدالرحمن بن حجاج. (189)

اما آن خبری که از ابوالحسن مروی است که ذکر فرمود عبدالرحمن بن حجاج را و فرمود: اِنَّهُ لَثَقیلٌ عَلَی الْفُؤادِ، (190) شاید مراد از ثقالت او بر دل، دل مخالفین باشد، یا آنکه مراد آن است که از برای او موقعی است در نفس، یا آنکه ثقالت اوبه جهت ملاحظه اسم او باشد؛ چه آنکه عبدالرحمن اسم ابن ملجم است وحجاج اسم حجاج بن یوسف ثقفی، ومسلّم است که اسامی مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام نزد اهل بیت آن حضرت بلکه نزد شیعیان ودوستانش، ثقیل ومکروه است.

سبط ابن جوزی در (تذکره) در ذکر اولاد عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب گفته که هیچ کس از بنی هاشم فرزند خود را معاویه نام ننهاد مگر عبداللّه بن جعفر، و

چون این نام را بر اولاد خود گذاشت بنی هاشم ترک او نمودند وبا او تکلم نکردند تا وفات کرد. (191)

لکن مخفی نماند: چنانکه گفته شد نام عبدالرحمن نزد شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام ثقیل است واما دشمنان آن حضرت از این اسم خوششان می آید. همانا روایت شده از مسروق که گفت: وقتی در نزد حمیراء نشسته بودم وحدیث می کرد مرا که ناگاه غلامی را ندا کرد که سیاه بود، وبه او عبدالرحمن می گفت، چون غلام حاضر شد حمیراء رو کرد به من وگفت: می دانی برای چه این غلام را عبدالرحمن نام نهادم؟ گفتم: نه، گفت: از این جهت محبت ودوستی من با عبدالرحمن ابن ملجم. (192)

3 عبداللّه بن جندب

بجلی کوفی ثقه جلیل القدر عابد

از اصحاب حضرت کاظم ورضا علیهما السلام ووکیل ایشان است. شیخ کشی روایت کرده که حضرت ابوالحسن علیه السلام قسم خورد که راضی است از او و همچنین پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم وخداوند تعالی. (193) وهم فرموده که عبداللّه بن جندب از مخبتین است، (194) یعنی از کسانی که حق تعالی در حق ایشان

فرموده: (وَ بشِّر المُخْبِتینَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم) (195) وبشارت بده فروتنان ومتواضعان را که در درگاه ما آرمیده ومطمئن اند آنانکه چون ذکر خدا شود نزد ایشان، بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی وطلوع انوار عظمت سبحانی ویا هرگاه تخویف کرده شوند به عذاب وعقاب الهی، دلهای ایشان خائف وهراسان شود.

وروایت شده از ابراهیم بن هاشم که گفت: من عبداللّه بن جندب را دیدم در موقف عرفات وحال هیچ کس را بهتر از او ندیدم پیوسته دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرده بود

وآب دیده اش بر روی او جاری بود تا به زمین می رسید، چون مرد فارغ شدند گفتم: وقوف هیچ کس را بهتر از وقوف تو ندیدم، گفت: به خدا سوگند که دعا نکردم مگر برادران مؤمن خود را زیرا که از حضرت امام موسی علیه السلام شنیدم که هرکه دعا کند از برای برادران مؤمن خود در غیبت او از عرش به اوندا رسد که از برای تو صد هزار برابر او باد، پس من نخواستم که دست بردارم از صد هزار برابر دعای ملک که البته مستجاب است برای یک دعاء خود که نمی دانم مستجاب خواهد شد یا نه. (196) وقرار داد اوبا صفوان بن یحیی بیاید در ذکر صفوان در اصحاب حضرت رضا علیه السلام. واوهمان است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای اونوشته دعای سجده شکر معروف (اَللّٰهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ) را که در (مصباح شیخ طوسی) وغیره است. (197)

وروایت شده که وقتی عبداللّه بن جندب عریضه ای خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشت ودر آن عرض کرد که فدایت شوم! من پیر شدم وضعف وعجز پیدا کردم از بسیاری از آنچه که قوت داشتم بر آن ودوست دارم فدایت شوم که تعلیم کنی مرا کلامی که مرا به خداوند نزدیک کند وفهم وعلم مرا زیاد کند، حضرت در جواب او را امر فرمود که بسیار بخواند این ذکر شریف را:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ). (198)

در (تحف العقول) وصیتی طولانی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که به عبداللّه بن جندب فرموده ومشتمل است بر وصایا نافعه جلیله که ما در ذکر مواعظ

ونصایح حضرت صادق علیه السلام چند سطر از آن نقل کردیم. (199) وبالجمله؛ جلالت شأن عبداللّه بن جندب زیاده از آن است که ذکر شود. وروایت شده که بعد از فوت او علی بن مهزیار رحمه اللّه در مقام او برقرار شد.

4 ابومحمّد عبداللّه بن المُغِیْره

بَجَلیّ کوفی ثقه

از فقهای اصحاب است واحدی عدیل او نمی شود از جهت جلالت ودین وورع و روایت کرده از ابوالحسن موسی علیه السلام. شیخ کشی گفته که او واقفی بوده و رجوع کرده به حق، وروایت کرده از او که گفت: من واقفی بودم وحج گذاشتم بر این حال، پس چون به مکه رفتم خلجان کر در سینه ام چیزی پس چسبیدم به ملتزم ودعا کردم وگفتم: خدایا ! تو می دانی طلب واراده مرا پس ارشاد کن مرا به بهترین دینها، پس در دلم افتاد که بروم نزد حضرت رضا علیه السلام، پس رفتم به مدینه و ایستادم بر در خانه آن حضرت وگفتم به غلام آن حضرت، بگو به مولایت مردی از اهل عراق بر در سرا است، پس شنیدم ندای آن حضرت را که فرمود: داخل شو، ای عبداللّه بن مغیره ! پس داخل شدم همین که نظرش به من افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد وهدایت کرد تو را به دین خود، من گفتم: شهادت می دهم که تو حجت خدایی بر من وامین اللّه بر خلقی. (200) وعبداللّه بن مغیره از اصحاب اجماع است، وگفته شده که سی کتاب تصنیف کرده از جمله کتاب وضوء وکتاب صلاه بوده. (201) و از (کتاب اختصاص) نقل شده که روایت شده که چون تصنیف کرد کتاب خود را وعده کرد

با اصحاب خود که آن کتاب را بخواند بر ایشان در یکی از زاویه های مسجد کوفه، وبرادری داشت که مخالف مذهب او بود، پس چون اصحاب جمع شدند برای شنیدن آن کتاب، برادرش آمد ودر آنجا نشست عبداللّه به ملاحظه برادر مخالفش گفت با اصحاب خود که امروز بروید! وبرادرش گفت: کجا بروند به درستی که من نیز آمدم برای همان جهت که آنها آمدند، عبداللّه گفت: مگر برای چه آمدند؟ گفت: ای برادر! در خواب دیدم که ملائکه از آسمان فرود می آمدند گفتم برای چه این ملائکه فرود می آیند، شنیدم که گوینده ای گفت فرود آمدند که بشنوند آن کتابی را که بیرون آورده عبداللّه بن مغیره پس من نیز بیرون آمدم برای این ومن توبه می کنم به سوی خدا از مخالفت خود، پس عبداللّه مسرور شد. (202)

5 عبداللّه بن یحیی الکاهلی

الکوفی برادر اسحاق

هر دو از روّات حضرت صادق وکاظم علیهما السلام می باشند وعبداللّه وجاهت داشت نزد حضرت کاظم علیه السلام وآن حضرت سفارش او را به علی بن یقطین کرده بود وبه او فرموده بود که ضمانت کن برای من کفالت کاهلی وعیال او را تا ضامن شوم برای تو بهشت را، علی قبول کرد وپیوسته طعام وپول وسایر نفقات شهریه برای ایشان می داد وچندان بر کاهلی نعمت عطا می کرد که عیالات و قرابات او را فرومی گرفت وایشان مستغنی بودند تا کاهلی وفات کرد. وکاهلی قبل از وفات خود به حج رفت وخدمت حضرت امام موسی علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود عمل خیر به جا آور در این سال، یعنی اهتمامت در عمل خیر زیادتر باشد همانا اجل تو نزدیک شده،

کاهلی گریست، حضرت فرمود: برای چه می گویی؟ گفت: برای آنکه خبر مرگ به من دادی، فرمود: بشارت باد تو را! تو از شیعیان مایی وامر توبه خیر است، راوی گفت که بعد از این زنده نماند عبداللّه مگر زمان کمی، پس وفات کرد. (203)

6 علی بن یقطین

کوفی الاصل بغدادی المسکن

ثقه جلیل القدر از اجلاء اصحاب ومحل توجه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است وپدرش یقطین از وجوه دعاه عباسیین بود، ودر زمان مروان حمار در محنت عظیم بود؛ چه آنکه مروان در طلب او بود و او از وطن فرار کرده ومختفی بود ودر سنه صد وبیست وچهار در کوفه علی پسرش متولد شد، زوجه یقطین با دو پسران خود علی وعبید فرزندان یقطین نیز از ترس مروان به جانب مدینه فرار کردند و پیوسته مختفی بودند تا مروان به قتل رسید ودولت عباسیین ظهور کرد، آنگاه یقطین خود را ظاهر کرد وزوجه اش نیز با پسرانش به وطن خود کوفه عود نمودند و یقطین در خدمت سفاح ومنصور بود، با این حال شیعی مذهب وقائل به امامت بود وهکذا پسرانش وگاهگاهی اموال به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حمل می کرد ونزد منصور ومهدی از برای یقطین سعایت کردند، حق تعالی او را از کید وشرّ ایشان حفظ کرد ویقطین بعد از علی به نه سال زنده بود ودر سنه صد وهشتاد وپنج وفات نمود، واما علی پسرش، پس او را در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منزلتی عظیم ومرتبتی رفیع بود وحضرت بهشت را از برای او ضامن شده بود، و در چند روایت است که آن حضرت فرموده: ضمنت لعلیّ

بن یقطین ان لاتمسّه النّار ابدا. (204)

از داود رقیّ روایت شده که خمن روز نحر، یعنی عید قربان خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت ابتدا فرمود که نگذشت در دل من احدی در وقتی که در موقف عرفات بودم مگر علی بن یقطین وپیوسته او با من بوده یعنی در نظر من ودر قلب من بود و از من مفارقت نکرد تا افاضه کردم. ونیز روایت شده که در یک سال در موقف عرفات احصا کردند صد وپنجاه نفر را که از برای علی بن یقطین تلبیه می گفتند، وایشان کسانی بودند که علی به ایشان پول داده بود وبه مکه روانه کرده بود.

وروایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش عبید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید وعلی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت حضرت فرمود که صاحب گیسوان را نزد من آورید. پس نزدیک آن حضرت آمد، آن جناب او را در بر گرفت ودعا کرد برای او به خیر وخوبی. واحادیث در فضیلت علی بن یقطین بسیار وارد شده. (205)

ووقتی به حضرت امام موسی علیه السلام شکایت کرد از حال خود به جهت ابتلاء به مجالست ومصاحبت ووزارت هارون الرشید، حضرت فرمود:

(یا عَلِیُّ! اِنَّ للّهِ تَعالی اَوْلِیاء مَعَ اَوْلیاء الظَّلَمَهِ لِیَدْفَعَ بِهِمْ عَنْ اَوْلِیائِه وَ اَنْتَ مِنْهُمْ یا عَلِیُّ)؛ یعنی از برای خداوند تعالی اولیائی است با اولیاء ظلمه تا دفع کند به واسطه ایشان ظلم واذیت را از اولیاء خود، تو از ایشانی ای علی. (206)

(وَ فِی الْبِحار عَنْ کِتابِ حُقُوقِ الْمُؤمِنینَ لاَبی طاهِرٍ، قالَ اِسْتَاْذَنَ عَلِیُّ بْنِ یَقْطینَ مَوْلایَ الْکاظِمَ علیه

السلام فی تَرْکَ عَمَلِ السُّلْطانِ فَلَمْ یَأْذَنَ لَهُ وَ قالَ علیه السلام: لاتَفْعَلَ فَاِنَّ لَنابِک اُنْسا وَ لِاِخْوانِکَ بِکَ عِزّا وَ عَسی اَنْ یَجْبِرَ اللّهُ بِکَ کَسرا وَ یَکْسِرَ بِکَ نائِرَةَ الْمُخالِفینَ عَنْ اَوْلِیائِهِ، یا عَلِیُّ! کَفّارَةُ اَعْمالِکُمْ اَلاِحْسانُ اِلی اِخْوانِکُمْ اَضْمِنْ لی واحِدَةً وَ اَضْمِنُ لَکَ ثَلاثا، اَضمِنْ لِی اَنْ لاتُلْقِیَ اَحَدا مِنْ اَوْلیائنا اِلاّ قَضَیْتَ حاجَتَهُ وَ اَکْرَمْتَهُ وَ اَضْمِنُ لَکَ اَنْ لایُضِلَّکَ سَقُف سِجْنِ اَبَدا وَ لایَنالَکَ حَدُّ سَیْفٍ اَبَدا وَ لایَدْخُلَ الْفَقْرُ بَیْتَکَ اَبَدا یا عَلِیُّ مَنْ سَرَّ مُؤْمِنا فَبِاللّهِ بَدَاءَ وَ بَالنَّبِیِّ صلی اللّه علیه وآله وسلم ثَنّیَ وَ بِنا ثَلَّثَ). (207)

(وَ عَنْ اِبْراهیم بْنِ اَبی مَحْمُودَ قالَ، قالَ عَلِیّ بْنُ یقْطینَ قُلْتُ لاَبیِ الْحَسَنِ علیه السلام ما تَقولُ فی اَعْمالِ هؤُلاءِ؟ قالَ علیه السلام: اِنْ کُنْتَ لابُدَّ فاعِلَا فَاتَّقِ اَمْوالَ الشّیعَهِ قالَ فَاَخْبِرْنی عَلیُّ اَنَّهُ کانَ یُجْبیها مِنَ الشّیعَهِ عَلانِیَةً وَ یَرُدُّها عَلَیْهِم فِی السِّرِّ). (208)

وعلامه مجلسی رحمه اللّه در (بحار) از کتاب (عیون المعجزات) روایت کرده که وقتی ابراهیم جمال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون ابراهیم ساربان بود وعلی بن یقطین وزیر بود وبه حسب ظاهر شأن ابراهیم نبود که بر علی وارد شود، لهذا او را راه نداد، واتفاقا در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد !

روز دوم در بیرون خانه، علی آن حضرت را ملاقات نمود وعرضه داشت که ای سید من! تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟ فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را وحق

تعالی ابا فرمود از آنکه سعی تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید، علی گفت، گفتم: ای سید ومولای من! ابراهیم را من در این وقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام او در کوفه است؟ فرمود: هرگاه شب داخل شود تنها برو به بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب وغلامان تو بفهمند در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی وبه کوفی می روی، علی شب به بقیع رفت وهمان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید ودر را کوبید، ابراهیم گفت: کیست؟

گفت: علی بن یقطین! ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند؟ فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است وقسم داد او را که اذن دخول دهد، چون داخل شد گفت: ای ابراهیم! آقا ومولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری، گفت: غَفَرَ اللّٰهُ لَکَ، پس علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار وصورت مرا زیر پای خود بمال! ابراهیم امتناع نمود وعلی او را قسم داد که چنین کند، پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت ورخ او را زیر پای خود بمالید وعلی می گفت: (اَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ)؛ خدایا تو شاهد باش. پس بیرون آمد وسوار شد وهمان شب به مدینه برگشت وشتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید آن وقت حضرت او را اذن داد وبر آن جناب وارد شد وحضرت از او قبول فرمود.

(209) از ملاحظه این حدیث معلوم می شود که حقوق اخوان به چه اندازه است.

واز عبداللّه بن یحیی الکاهلی روایت است که من نزد حضرت امام موسی علیه السلام بودم که رو کرد علی بن یقطین به آمدن، پس حضرت التفات فرمود به اصحاب خود وفرمود: هر که مسرور می شود از اینکه ببیند مردی از اصحاب پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم پس نظر کند به این کس که رو کرده به آمدن، پس یکی از آن جماعت گفت پس علی بن یقطین رد این حال از اهل بهشت است، حضرت فرمود: اما من پس شهادت می دهم که او از اهل بهشت است. (210) ودر عبداللّه بن یحیی الکاهلی گذشت کفالت علی بن یقطین از او وعیال او به امر حضرت کاظم علیه السلام، وفات کرد علی بن یقطین در زمان حضرت امام موسی علیه السلام در سنه صد وهشتاد وحضرت محبوس بود وبعضی گفته اند که وفاتش در سنه صد وهشتاد ودو بوده. و از یعقوب بن یقطین روایت است که گفت: شنیدم از ابوالحسن خراسانی علیه السلام که فرمود همانا علی بن یقطین گذشت و رفت از دنیا وصاحبش یعنی امام موسی علیه السلام از او راضی بود. (211)

7 مفضل بن عمر کوفی جعفی

شیخ نجاشی وعلامه او را فاسد المذهب ومضطرب الرّوایه نگاشته اند (212) وشیخ کشی احادیثی در مدح وقدح اوذکر فرموده (213) و در (ارشاد مفید ع (عبارتی است ک دلالت بر توثیق او دارد، (214) و از (کتاب غیبت شیخ) معلوم می شود که او از قوام ائمه وپسندیده نزد ایشان بود وبر منهاج ایشان از دنیا گذشته وهم دلالت دارد بر جلالت ووثاقت او بودن او

از وکلاء حضرت صادق علیه السلام وکاظم علیه السلام، (215) وکفعمی او را از بوابین ائمه شمرده.

ودر (کافی) است که مابین ابوحنیفه سائق الحاج ودامادش در باب میراثی مشاجره ونزاع بود مفضل بر ایشان بگذشت چون مشاجره ایشان را بدید ایشان را به منزل برد ومابین ایشان اصلاح کرد به چهارصد درهم وآن مال را از خودش داد وگفت این مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق علیه السلام نزد من مالی گذاشته که هرگاه بین دونفر از شیعیان نزاع شود من اصلاح کنم ومال المصالحه را از مال آن حضرت بدهم. (216) و از محمّد بن سنان مروی است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای محمّد! مفضل انس و محل استراحت من است وَ اَنْتَ اُنْسُهُما وَ اَسْتِراحُهُما؛ وتو انس ومحل استراحت حضرت رضا وجواد علیهما السلام می باشی. (217) و از موسی بن بکر روایت است که چون خبر فوت مفضل به حضرت موسی علیه السلام رسید فرمود: خدا رحمت کند اورا، او والدی بود بعد از والد وهمانا او راحت شد. (218)

در (بحار) از (کتاب اختصاص) نقل کرده که روایت کرد که از عبداللّه بن فضل هاشمی که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، حضرت او را چون بدید به صورت او خندید وفرمود: به نزد من بیا ای مفضل، قسم به پروردگار من که من دوست می دارم تو را ودوست می دارم کسی که تو را دوست می دارد اگر می شناختند جمیع اصحاب من آنچه تو می شناختی دونفر مختلف نمی شدند، مفضل گفت: یابن رسول اللّه! گمان نمی کنم که مرا

بالاتر از منزل خودم فرود آورید. فرمود: بلکه منزل دادم تو را به منزلتی که خدا تو را فرود آورده به آنجا، پس گفت: یابن رسول اللّه! چه منزلتی دارد جابر بن یزید نزد شما؟ فرمود: منزلت سلمان نزد رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم، گفتم: چیست منزلت داود بن کثیر رقیّ نزد شما؟ فرمود: به منزلت مقداد است از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم.

راوی گوید: پس حضرت رو کرد به من وفرمود: ای عبداللّه بن مفضل! به درستی که خداوند تبارک وتعالی خلق کرد ما را از نور عظمت خود وغوطه داد ما را به رحمت خود وخلق کرد ارواح شما را از ما پس ما آرزومند ومایلیم به سوی شما وشما آرزومند ومایلید به سوی ما، به خدا قسم که اگر کوشش کنند اهل مشرق ومغرب که زیاد کنند در شیعیان ما یک مرد وکم کنند از ایشان یک مرد نتوانند این را وهمانا ایشان مکتوب اند نزد ما به نامهایشان ونامهای پدرانشان وعشیره هایشان و نسبهایشان، ای عبداللّه بن مفضل! واگر بخواهی نشان دهم اسم تو را در صحیفه مان، پس طلبید صحیفه را وگشود آن را دیدم که آن سفید است واثر نوشته در آن نیست، گفتم: یابن رسول اللّه؛ در این صحیفه اثر نوشته نمی بینم، حضرت دست خود را بر آن مالید نوشته های در آن را دیدم ویافتم در آخر آن اسم خودم را پس سجده شکر برای خدا به جا آوردم. (219)

مؤلف گوید: که چون حدیث نفیس بود من تمام آن را نقل کردم الی غیر ذلک. واما روایات قدح در مفضل مثل آنکه روایت

شده که حضرت صادق علیه السلام به اسماعیل بن جابر، فرمود: برو نزد مفضل وبه او بگو ای کافر، ای مشرک! چه می خواهی از پسر من، می خواهی او را به قتل آوری. یا آنکه در سفر زیارت حضرت امام حسین علیه السلام چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند وقت نماز صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس به او گفتند چرا پیاده نمی شوی که نماز بخوانی؟ گفت: من نمازم را خواندم پیش از آنکه از منزلم بیرون شوم وامثال این روایات قابل معارضه به اخبار مدح نیستند. وشیخ ما در خاتمه (مستدرک) کلام را در حال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب داده. (220) وکسی که رجوع کند به (توحید مفضل) که حضرت صادق علیه السلام برای او فرموده خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت مرتبه و منزلتی عظیم داشته وقابل تحمل علوم ایشان بوده، و (توحید مفضل) رساله بسیار شریفی است که سید بن طاوس رحمه اللّه فرموده که هر که سفر می رود آن را با خود همراه بردارد، ودر (کشف المحجه) به پسرش وصیت فرموده که در آن نظر کند وعلامه مجلسی رحمه اللّه آن رساله را به فارسی ترجمه کرده که عوام از آن انتفاع برند، ودر (تحف العقول) بعد از ابواب مواعظ ائمه علیهم السلام، بابی در مواعظ مفضل بن عمر ذکر کرده ومواعظ شافیه ای از او نقل کرده که اکثرش را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده. (221)

8 ابومحمّد هشام بن الحکم مولی کنده

که از اعاظم ائمه کلام و از ازکیای اعلام است وهمیشه به افکار صادقه وانظار صائبه تهذیب مطالب کلامیه وترویج مذهب امامیه

می نمود، مولدش کوفه ومنشأش به واسط وتجارتش به بغداد بوده ودر آخر عمر نیز منتقل به بغداد شد، وروایت کرده از حضرت صادق وموسی علیهما السلام وثقه است ومدایح عظیمه از این دو امام برای او روایت شده. ومردی حاضر جواب ودر علم کلام بسیار حاذق وماهر بوده (وَ کانَ مِمَّنْ فَتَقَ الْکَلامِ فی الاِمامَهِ وَ هَذَّبَ الْمَذْهَب بِالنَّظَرِ) ودر سنه صد وهفتاد ونه در کوفه وفات کرد واین در ایام رشید بوده وحضرت رضا علیه السلام بر او ترحم فرموده وابوهاشم جعفری خدمت حضرت جواد علیه السلام عرضه می کند که چه می فرمایید در هشام بن حکم؟ فرمود: رحمت کند خدا او را (ما کانَ اَذَبَّهُ عَنْ هذِهِ النّاحِیَهِ)؛ چه بسیار اهتمام می نمود در دفع شبهات مخالفین از این ناحیه، یعنی از فرقه ناجیه. (222)

شیخ طوسی رحمه اللّه فرموده که هشام بن حکم از خواص سید ما ومولای ما امام موسی علیه السلام است ودر اصول دین وغیره مباحثه بسیار با مخالفین کرده. (223) علامه فرموده که روایاتی در مدح او وارد شده و به خلاف آن نیز احادیثی وارد شده که ما در (کتاب کبیر) خود ذکر کردیم و از آن جواب دادیم واین مرد نزد من عظیم الشأن وبلند منزلت است، انتهی. (224)

هشام کتبی تصنیف کرده در توحید ودر امامت ودر رد برزنادقه وطبیعی مذهبان و معتزله و از کتب او است (کتاب شیخ وغلام) و (کتاب ثمانیه ابواب) و (کتاب الردّ علی ارسطالیس)، (225) شیخ کشی رحمه اللّه روایت کرده از عمیر بن یزید که گفت: پسر برادرم هشام اول بر مذهب جهمیه بود وخبیث بود و از من خواهش کرد که

او را از خدمت حضرت حضرت صادق علیه السلام ببرم تا با آن حضرت مباحثه کند، گفتم: من این کار نمی کنم مگر بعد از آنکه اذن حاصل کنم، خدمت آن حضرت رسیدم برای هشام اذن طلبیدم، حضرت اذن داد، چون چند قدمی برداشتم که بیرون آیم یادم آمد پستی وخباثت هشام، برگشتم خدمت آن حضرت وگفتم که او ردائت وخباثت دارد. فرمود: بر من خوف داری؟ من خجالت کشیدم از قول خود ودانستم که لغزشی کرده ام پس با حال خجالت بیرون آمدم وهشام را اعلام کردم، هشام خدمت آن حضرت شرفیاب شد، چون خدمت آن جناب نشست، آن حضرت سؤالی از اوفرمود که هشام حیران بماند ومهلت خواست حضرت او را مهلت داد، هشام چند روز در اضطراب ودر صدد تحصیل جواب بود آخر الامر جوابی نیافت، پس خدمت آن حضرت رسید آن جناب او را خبر داد، دیگرباره آن جناب مسایل دیگر از اوپرسید که در آن بود فساد اصل مذهب هشام، هشام بیرون آمد مغموم وحیرت زده وچند روز مبهوت و حیران بود تا آنکه به من گفت که دفعه سوم برای من اذن بگیر که خدمت آن حضرت برسم، حضرت اذن داد وموضعی را در حیره برای ملاقات او تعیین کرد، هشام در آن موضع رفت ووقتی که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد چنان هیبت و احتشام از آن حضرت برد که نتوانست تکلم کند وابدا زبانش قوت تکلم نداشت، حضرت هرچه ایستاد هشام چیزی نگفت لاجرم آن حضرت تشریف برد، هشام گفت: یقین کردم آن هیبتی که از آن حضرت به من رسید نبود مگر از جانب خدا و از

عظمت منزلت آن حضرت نزد خداوند، لاجرم ترک مذهب خود نمود ومتدین شد به دین حق، وپیوسته خدمت آن حضرت می رسید تا بر تمامی اصحاب آن حضرت تفوق گرفت. (226)

شیخ مفید فرموده که هشام بن حکم از اکبر اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، وفقیه بوده وروایت کرده حدیث بسیار ودرک کرده صحبت حضرت صادق علیه السلام را وبعد از آن حضرت، حضرت امام موسی علیه السلام را ومکنی به ابومحمّد وابوالحکم است ومولی بنی شیبان بوده ودر کوفه اقامت داشته ورسید مرتبه وبلندی مقامش نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی که در منی خدمت آن حضرت رسید ودر آن وقت جوان نوخطی بود ودر مجلس آن حضرت شیوخ شیعه بودند مانند حمران بن اعین وقیس ویونس بن یعقوب وابو جعفر مؤمن طاق وغیر ایشان، پس حضرت او را بالابرد ونشانید او را بالادست جمیع ایشان وحال آنکه هر که در آن مجلس بود سنش از هشام بیشتر بود. پس چون حضرت دید که اینکار یعنی تقدیم هشام بر همگی بزرگ آمد به ایشان فرمود:

(هذا ناصِرُنا بِقَلْبِهِ وَ لِسانِهِ وَ یَدِهِ)؛ این ناصر ما است به دل وزبان ودست خود. پس سؤال کرد هشام از آن حضرت از اسماء اللّه عز وجل واشتقاقشان، حضرت او را جواب داد وفرمود به او که آیا فهمیدی ای هشام فهمی که دفع کنی به آن دشمنان ملحدان ما را؟ هشام گفت: بلی! حضرت فرمود: (نَفَعَکَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ ثَبَّتَکَ). از هشام نقل شده که گفت: واللّه! هیچ کس در مباحث توحید مرا مقهور ومغلوب نساخته تا امروز که در این مقام ایستاده ام.

مباحثه ها ومناظرات هشام بن حکم مشهور است ومناظره او با آن مرد شامی در خدمت حضرت صادق علیه السلام ومحاجّه او با عمروبن عبید معتزلی وبا بریهه ومناظره اوبا متکلمین در مجلس یحیی بن خالد برمکی هر کدام در جای خود به شرح رفته ومناظره او در مجلس یحیی باعث آن شد که هارون الرشید در صدد قتل او بر آمد لاجرم هشام از ترس او به کوفه فرار کرد وبر بشیر نبّال وارد شد وناخوش سختی شد ومراجعه به اطباء ننمود، بشیر گفت: طبیب برای تو بیاورم؟ گفت: نه من خواهم مرد، وبه روایتی اطباء را حاضر کردند هشام از ایشان پرسید که مرض مرا دانستید؟ بعضی گفتند: ندانستیم وبعضی گفتند:، دانستیم، از آنهایی که ادعای دانستن کردند پرسید که مرضم چیست؟ آنچه به نظرشان رسیده بود گفتند، گفت دروغ است، مرض من فزع قلب است به جهت آنچه به من رسیده از خوف وبه همان علت وفات نمود.

وبالجمله؛ چون حالت احتضار پیدا نمود به بشیر، گفت: هرگاه من مردم ومرا غسل وکفن کردی و از کار تجهیز من فارغ شدی، مرا در دل شب بیرون ببر در کناسه بگذار ورقعه ای بنویس که این هشام بن الحکم است که امیر در طلب او بود از دنیا وفات کرده واین به جهت آن بود که رشید برادران واصحاب او را گرفته بود که نشانی او را بدهند، خواست تا ایشان خلاص شوند، بشیر به همان دستورالعمل رفتار کرد، چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند قاضی وصاحب معونه ومعدلون همگی او را دیدند وگواهی خود را نوشتند وبرای رشید فرستادند، رشید گفت: الحمدللّه

که خدا کفایت او را کرد ومنسوبین او را که حبس کرده بود رها کرد. (228)

(وَ رُوىَ عَنْ يُونُسَ اَنَّ هَشامَ بْنَ الْحَكَمِ كانَ يَقُولُ: اَللّهُمَّ ما عَمِلْتُ وَ اَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ مُفْتَرَضٍ وَ غَيْرِ مُفْتَرَضٍ فَجَميعُهُ عَنْ رَسُولِ اللّهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الصّادِقينَ صلواتُ اللّه عليه وعليهم حَسْبَ مَنازِلِهِمْ عِنْدَكَ فَتَقَبَّلُ ذلِكَ كُلَّه عَنّى وَ عَنْهُم وَ اَعْطِنى مِنْ جَزيلِ جَزائِكَ حَسْبَ ما اَنْتَ اَهْلُهُ). (229)

9 یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین

عبد صالح، جلیل القدر، عظیم المنزله وجه اصحاب و از اصحاب اجماع است، روایت شده که در ایام هشام بن عبدالملک متولد شده وحضرت باقر علیه السلام را در مابین صفا ومروه ملاقات کرده ولکن از آن حضرت روایت نموده وهم گفته که حضرت صادق علیه السلام را دیدم در روضه پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم که مابین قبر ومنبر نماز می خواند و ممکنم نشد که از او سؤال کنم ولکن روایت کرده از حضرت کاظم وصادق علیهما السلام وحضرت رضا علیه السلام اشاره می فرمود به سوی او در علم وفتوی و او همان کس است که واقفه مال بسیاری به او دادند که میل به سوی ایشان کند وامتناع نمود از قبول کردن آن مالها وبر حق ثابت بماند. (230)

شیخ مفید رحمه اللّه به سند صحیح از ابوهاشم جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر امام حسن عسکری علیه السلام (کتاب یوم ولیله) یونس را، فرمود: این کتاب تصنیف کیست؟ گفتم: تصنیف یونس مولی آل یقطین، فرمود: عطا فرماید حق تعالی او را به هر حرفی نوری در روز قیامت. ودر روایت دیگر است که از اول تا به آخر آن تصفح کرد پس فرمود: این

دین من ودین همگی پدران من است و تمامش حق است. (231)

وبالجمله؛ در سنه دویست وهشت به رحمت خدا پیوست. ودر خبر است که حضرت رضا علیه السلام سه دفعه بهشت را برای او ضامن شد. (232)

از فضل بن شاذان روایت است که حدیث کرد مرا عبدالعزیز بن مهتدی و او بهترین فقهایی بود که من دیدم ووکیل حضرت رضا علیه السلام و از خواص اوبود. گفت: سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام پس گفتم که همانا من نمی توانم ملاقات کنم تو را در هر وقتی، یعنی راهم دور است ودستم همیشه به شما نمی رسد پس از که بگیرم معالم دین خود را؟ فرمود: بگیر از یونس بن عبدالرحمن. (233)

وهم از آن حضرت مروی است که فرموده: یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است در زمان خود. ویونس کتبی در فقه وتفسیر ومثالب وغیره تصنیف کرده مثل کتب حسین بن سعید وزیادتر. (234) وروایت است که چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وفات کرد در نزد قوام ووکلاء آن حضرت را انکار کردند و واقفی شدند ودر نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بود ونزد علی بن ابی حمزه سی هزار، ودر آن وقت یونس بن عبدالرحمن مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام می خواند وانکار می کرد بر واقفه، ایشان برای او پیغام دادند که برای چه مردم را به حضرت رضا علیه السلام دعوت می نمایی، اگر مقصد تو مال است ما تو را از مال بی نیاز می کنیم، وزیاد قندی وعلی بن ابی حمزه ضامن شدند که ده هزار اشرفی به او بدهند که او ساکت شود وبنشیند، یونس گفت:

ما روایت کره شده ایم از صادقین علیهما السلام که فرموده اند هرگاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر کند علم خود را، پس اگر نکرد نور ایمان از او ربوده خواهد شد، ومن جهاد در دین وامر خدا را ترک نخواهم کرد بر هیچ حالی. پس آن دونفر دشمن اوشدند وظاهر کردند عداوت خود را. (235)

مؤلف گوید: این روایتی که یونس نقل فرمود به نحودیگر نیز وارد شده وآن چنین است که حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم فرمود: هرگاه ظاهر شد بدعت در امت من پس باید ظاهر کند عالم علم خود را واگر نه بر اوباشد لعنت خدا و ملائکه ومردم جمیعا. (236)

وبدان که روایات در باب بدعت بسیار است ووارد شده که هرکسی که تبسم کند در صورت بدعت گذارنده پس به تحقیق اعانت کرده در خراب کردن دین خود. (237)

ونیز روایت شده: کسی که برود به نزد صاحب بدعت وتوقیر وبزرگ کند او را همانا رفته است به جهت خراب کردن اسلام. (238) وراوندی روایت کرده از حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم که فرمود: کسی که عمل کند در بدعت، فارغ سازد او را از شیطان با عبادتش، یعنی شیطان او را به خود واگذارد ومتعرضش نشود تا عبادت خود را با حضور قلب وطور خوش به جا آورد (وَاَلْقی عَلَیْهِ الْخُشُوعَ وَ الْبُکاء) وبیفکند بر اوخشوع وگریه را (239) الی غیر ذلک.

رجوع کردیم به حال یونس رحمه اللّه، روایت است که یونس را چهل برادر بود که هر روز به دیدن ایشان می رفت وبر ایشان سلام می کرد وآنگاه به

منزل خود می آمد وطعام می خورد ومهیا می گشت برای نماز پس می نشست برای تصنیف وتألیف کتاب. (240)

مؤلف گوید: ظاهر آن است که این چهل نفر برادران دینی او بودند ودر این کار یونس می خواسته که زیارت اربعین کرده باشد. ونیز روایت شده از یونس که گفت:

صمت عشرین سنه وسئلت عشرین سنه ثمّ اجبت؛ یعنی یونس گفته که من بیست سال سکوت کردم، یعنی هرچه از من می پرسیدند جواب نمی دادم وبیست سال سؤال کرده شدم وجواب دادم، این معنی در صورتی است کنه (سئلت) مجهول خوانده شود، واگر به صیغه معلوم خوانده شود یعنی بیست سال سؤال کردم وبعد از آن دیگر از مسایل جواب می دادم. (241)

ومدائح یونس بسیار است، و از جمله روایات معلوم می شود که برای او اصحابش بد می گفتند وبعضی اقوال فاسده به او نسبت می دادند. ودر خبر است که وقتی به وی گفتند که بسیاری از این اصحاب در حق توبد می گویند ویاد می کنند تو را به غیر خوبی، گفت: شاهد می گیرم شما را بر اینکه هر کسی که از برای ا ودر امیرالمؤمنین علیه السلام نصیبی است، یعنی از شیعیان او است پس من حلال کردم او را از آنچه گفته ! (242)

(وَ حُکِیَ اَنَّهُ حَجَّ یُونُسُ اِبْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ اَرْبَعَا وَ خَمْسینَ حَجَّةً وَاعْتَمَرَ اَرْبَعا وَ خَمْسینَ عُمْرَةً وَ اَلَّفَ اَلْفَ جِلْدٍ رَدّا عَلَی الْمُخالِفینَ وَ یُقالُ اِنْتَهی عِلْمُ الاَئِمَّهِ علیهم السلام اِلی اَرْبَعَهِ نِفرٍ: اَوَّلُهُمْ سَلْمانُ الْفارِسیُّ وَ الثّانی جابِرُ والثّالِثُ السَّیّدُ وَ الرّابعُ یُونُسُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ). (243)

(وَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذان، قالَ ما نَشَاءَ فِی الاِسْلامِ رَجُلٌّ مِنْ سائرِ الناسِ کانَ اَفْقَهَ مِنْ سَلْمانِ الْفارِسی رضی اللّه عنه وَ لانَشَاءَ

بَعْدَهُ رَجُلٌ اَفقَهَ مِنْ يُونُسِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ). (244)

(وَ عَنِ الشَّهيدِ الثّانى، اَوْرَدَ الْكَشِّىِ فى ذَمِّهِ نَحْوَ عَشَرَهِ اَحاديثَ وَ حاصِلُ الْجَوابِ عَنْها يَرْجِعُ اِلى ضَعْفِ بَعْضِ سَنَدِها وَ جَهَالَهِ بَعْضِ رِجالِها. وَاللّهُ اَعْلَمُ بِحالِهِ). (245)

10 يونس بن يعقوب البجلى الدّهنى پسر خواهر معاويه بن عمار

كلمات علما در حق اومختلف است، شيخ طوسى رحمه اللّه فرموده اوثقه است و در چند موضع او را تعديل كرده، وشيخ مفيد او را از فقهاء اصحاب شمرده. وشيخ نجاشى فرموده كه او از خواص حضرت صادق وكاظم عليهما السلام بوده ووكالت داشته از جانب حضرت موسى عليه السلام ودر مدينه در ايام حضرت رضا عليه السلام وفات كرد، وآن جناب متولى امر او شد ويونس صاحب منزلت بود نزد ايشان وموثق بود وقائل به امامت عبداللّه افطح بود پس رجوع كرد به حق. و ابوجعفر بن بابويه فرموده كه او فطحى است، وشيخ كشى نيز از بعضى روايت كرده فطحى بودن او را وظاهر آن است كه رجوه به حق نموده چنانكه شيخ نجاشى فرموده. (246)

وبالجمله: رواياتى در مدح او وارد شده ودر ايام حضرت رضا عليه السلام در مدينه وفات كرد. آن حضرت امر فرمود به حنوط وكفن وجميع مايحتاج او و امر فرمود موالى خود وموالى پدر وجد خود را كه در جنازه او حاضر شوند وفرمود به ايشان كه اين ميت مولى حضرت صادق عليه السلام است كه در عراق ساكن بوده از براى او در بقيع قبر بكنيد واگر اهل مدينه گفتند كه اين مرد عراقى است ما نمى گذاريم در بقيع دفن شود، بگوييد اين مولى حضرت صادق عليه السلام است در عراق ساكن بوده اگر شما نگذاريد ما او را در بقيع دفن

نماییم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع دفن نمایید، پس او را در بقیع دفن نمودند. (247)

وروایت است از محمّد بن ولید که گفت: روزی من بر سر قبر یونس رفته بودم که صاحب مقبره یعنی مباشر قبرستان نزد من آمد وگفت: این شخص کیست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا امر فرموده که آب بپاشم بر قبر او چهل ماه یا چهل روز هر روز یک مرتبه وشک از راوی است وهم صاحب مقبره گفت: که سریر پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم نزد من است پس هرگاه مردی از بنی هاشم می میرد آن سریر در شبش صدا می کند من می فهمم که کسی از ایشان مرده وبا خود می گویم که کی مرده از ایشان چون صبح شد آن وقت می فهمم، ودر شب وفات این مرد نیز آن سریر صدا کرد من گفتم کی از ایشان مرده، کسی از ایشان ناخوش نبود، همین که روز شد آمدند نزد من وآن سریر را گرفتند وگفتند مولی ابی عبداللّه الصادق علیه السلام که در عراق ساکن بوده ووفات کرده.

ومحمّد بن ولید از صفوان بن یحیی نقل کرده که گفت گفتم به حضرت امام رضا علیه السلام که فدایت شوم خوشحال کرد مرا آن لطف ومحبتی که در حق یونس نمودی، فرمود: آیا از لطف خدا واحسان او نیست که او را نقل کرد از عراق به جوار پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم، (وَ رُوِیَ فی حَدیثٍ اُنْظُرُوا اِلی ما خَتَمَ اللّهُ بِهِ لِیُونُسَ قَبَضَهُ اللّهُ مجُاوِرا لِرَسُولِهِ) صلی اللّه علیه وآله وسلم. (248) تمام شد احوال حضرت امام

موسى بن جعفر عليه السلام وبعد از اين بيايد احوال حضرت ثامن الائمه المعصومين على بن موسى الرضا عليه وعليهم السلام.

پی نوشت ها

186- (رجال كشى) 2/605.

187- (مجالس المؤمنين) 1/396، (تنقيح المقال) 2/141.

188- همان مأخذ.

189- (تنقيح المقال) 2/141.

190- (تنقيح المقال) 1/ 142.

191- (تنقيح المقال) 2/142.

192- (الجمل) شيخ مفيد، ص 159 160.

193- (رجال كشى) 2/851.

194- (رجال كشى) 2/852.

195- سوره حج (22)، آيه 34 35.

196- (رجال كشى) 2/852.

197- (مصباح المتهجد) ص 179، بيروت، أعلمى.

198- (بحارالانوار) 23/312 313.

199- ر. ک: (تحف العقول) ص 301 307.

200- (رجال كشى) 2/825.

201- (رجال النجاشى) ص 215، شرح حال 561.

202- (اختصاص) شيخ مفيد، ص 85.

203- (تنقیح المقال) 2/223 224.

204- (رجال کشی) 2/730، حدیث 808.

205- (تنقیح المقال) مامقانی 2/315.

206- (رجال کشی) 2/731، حدیث 817.

207- (بحارالانوار) 48/136.

208- (بحارالانوار) 48/158.

209- (بحارالانوار) 48/85.

210- (رجال کشی) 2/730.

211- (رجال کشی) 2/730.

212- (رجال النجاشی) ص 416، (رجال حلی) ص 258.

213- (رجال کشی) 2/612.

214- (ارشاد شیخ مفید) 2/216.

215- (الغیبه) شیخ طوسی ص 210.

216- (الکافی) 2/209.

217- (بحارالانوار) 49/21.

218- (رجال کشی) 2/612.

219- (بحارالانوار) 47/395؛ (الاختصاص) شیخ مفید، ص 216.

220- (مستدرک الوسائل) 3/564، چاپ سه جلدی.

221- (تحف العقول) ص 513.

222- (بحارالانوار) 48/197.

223- (فهرست شیخ طوسی) ص 174.

224- (رجال علامه حلی) ص 178.

225- (رجال کشی) ص 443.

226- (رجال کشی) 2/527.

227- (دفاع از تشیع) (ترجمه الفصول المختاره شیخ مفید) ص 118 119.

228- (بحارالانوار) 48/202.

229- (رجال کشی) 2/551.

230- (رجال کشی) ص 446.

231- (رجال

النجاشی) ص 447.

232- (رجال کشی) 2/779.

233- (رجال کشی) 2/779.

234- (رجال کشی) 2/782.

235- (تنقیح المقال) مامقانی 3/339، چاپ سه جلدی.

236- (بحارالانوار) 57/234.

237- (بحارالانوار) 47/217.

238- (بحارالانوار) 2/304.

239- (نوادر راوندی) ص 131، حدیث 164.

240- (رجال کشی) 2/780.

241- (تنقیح المقال) 3/339.

242- (تنقیح المقال) 3/430.

243- همان مأخذ.

244- همان مأخذ.

245- (رجال کشی) 2/780 788.

246- (تنقیح المقال) مامقانی 3/344؛ (رجال کشی) ص 446.

247- (رجال کشی) 2/684.

248- (رجال کشی) 2/685.

249- (بحارالانوار) 49/100، حدیث 17.

250- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) شیخ صدوق 1/23.

251- (جلاء العیون) ص 925.

252- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ابن بابویه 1/13.

253- همان ماءخذ.

254- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/14 15.

255- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/16.

منبع

منتهی الامال

علی بن یقطین، کارگزار حضرت کاظم (ع)

مقدمه

مصطفی غلامحسینی

اصحاب و شاگردان ائمه معصومین (علیهم السلام) نقش بزرگی در اخذ و انتقال آثار و روایات آنان، به جهان اسلام داشته اند.

اگر این حاملان آثار امامت و ناقل آن اخبار ولایت نبودند، آثار گرانبهای اهل بیت علیهم السلام از بین می رفت و بازرگانان حدیث و واضعان مکتب جهل، میدان را برای عرضه متاع بی ارزش غرور خود، بلامانع احساس کرده و بازار دین سازی را، رونق می بخشیدند.

در میان اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) کسانی هستند که در میادین مختلفی به پاسداری از حریم تشیع و حفظ آثار امامان پرداخته، و گسترش فرهنگ امامت را وظیفه خود می دانستند.

«علی بن یقطین» یکی از نمونه های بارز این مردان سختکوش است او برای رسیدن به رشد و تعالی و رضوان الهی مرارتها و سختیها کشیده، از هیچ مانعی نهراسیده، و در دامان ولایت پرورش یافته است.

او عنصری بود که در دستگاه خلافت به استخدام آنها و اهدافشان در نیامد و ابزاری برای اجرای مقاصد آنها نبود، بلکه؛ امکانات و ابزار دستگاه خلافت را به استخدام خود در آورد و اهداف مقدس امامت و اندیشه های پربار امام کاظم علیه السلام را، در حوزه مسئولیت خود، بارور ساخت و کمکهای زیادی به جامعه شیعه کرد و با موقعیتی که داشت، موانع زیادی را، از سر راه آنان برداشت. لذا بر ما لازم است زندگی علی بن یقطین خادم اهل بیت علیهم السلام، را مورد مطالعه قرار داده تا از آن درس بگیریم.

زندگی علی بن یقطین

بر اساس آنچه در کتاب های رجال و تاریخ آمده است یقطین بن موسی دارای چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه

بود که علی اولین فرزند وی محسوب می شده است1 و همه فرزندان یقطین بن موسی، از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می رفتند. 2

علی کوفی، فرزند یقطین بن موسی در سال 124 هجری قمری در کوفه متولد شد؛3 تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و بنی مروان بود.

پدرش از جمله شخصیتهای انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد لذا تحت تعقیب مأموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی امیه و تأسیس خلافت عباسیان، یقطین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت. 4

علی بن یقطین در دوران امام صادق (ع)

دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقطین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به 24 سال می رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال 124 هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در 25 شوال سال 148 هجری اتفاق افتاده است. 5

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت واقع شده است. 6

«علی بن یقطین» با وجود این که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیتهای گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مؤرّخ و محّدث نیز بوده است.

روایتی را شیخ کلینی از

زبان علی بن یقطین نقل نموده، که شایان توجه است اثر کافی و وافی را بگذارد.

«الکلینی باسناده عن علی بن یقطین عمن رواه عن ابی عبداللّه - علیه السلام قال: اوحی اللّه عزوجل الی موسی - علیه السلام، اتدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی؟ قال: یا رب و لم ذاک؟ قال: فاوحی اللّه تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلبت عبادی ظهراً لبطن فلم اجد فیهم احداً اذل لی نفسا منک، یا موسی انک اذا صلیت و ضعت خدک علی التراب او قال: علی الارض» . 7

امام صادق (ع) فرمود: خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟ موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی دانم. خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و رو کردم و در میان آنها از تو ذلیل تر و متواضع تر در برابر خود ندیدم؛ ای موسی: تو هر گاه نماز می گزاری، گونه هایت را بر خاک یا زمین می سایی.

علی بن یقطین در زمان امام موسی کاظم (ع)

«علی بن یقطین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتمادو از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است. 8

وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی و ارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می رسید. 9 او در عین حال که وزیر هارون، شخص دوم مملکت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه

آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقطین. در هیأت حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده و امید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رَده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

شخصیت والای علی بن یقطین از نظر امام کاظم (ع)

امام کاظم علیه السلام خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقطین» در دل داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد:

1 عبداللّه فرزند یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. در آن هنگام «علی بن یقطین» از دور نمایان شد. امام علیه السلام فرمود هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (ص) خوشحال می شود، به این مرد علی بن یقطین که دارد می آید، بنگرد. یکی از حاضران رو به امام علیه السلام کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. 10

2 «علی بن یقطین» به حضور امام کاظم علیه السلام رسید و از آن حضرت اجازه خواست تامنصب خود را، ترک کند. امام او را از این کار منع کرد، و فرمود:

این کار را نکن. زیرا ما به تو انس داریم و برادران دینی ات به وسیله تو در عزت می باشند. امید است که خداوند به وسیله تو، صدمه دیده ای را، جبران کرده و بهبود بخشد. و یا آتش خشم مخالفان را از اولیای خود فرو نشاند.

یا علی ! کفاره اعمال شما، احسان و نیکی به برادرانتان می باشد. تو برای من یک

چیز را ضمانت کن، من برای تو سه چیز را ضامن می شوم، تو قبول کن که کسی از دوستان ما را نبینی مگر این که نیاز او را برآوری و مورد احترام قرار دهی؛ و من برای تو ضمانت می کنم که سقف زندانی، هرگز بر تو سایه نیفکند، و هرگز تیزی شمشیری، به بدن تو نرسد، و هرگز تنگدستی وارد خانه تو نشود ...

یا علی ! هر کس مؤمنی را خوشحال کند، در درجه اول خدا را خشنود کرده و بعد پیامبر را، و سپس ما را. 11

قبول ولایت از ناحیه ظالم

این یکی از مسائلی است که در فقه، مورد بررسی قرار گرفته، و فقها و اندیشمندان شیعه پیرامون آن تحقیقات شایانی انجام داده اند، فقهای نامدار شیعه موارد وجوب قبول ولایت و مسؤلیت، از ناحیه دستگاه خلافت و حکومت غاصب و همچنین موارد غیر مجاز ورود در دستگاه آنان را، به طور

استدلالی بیان کرده اند.

شیخ انصاری (ره) ابتدا روایات این باب را، بررسی کرده، و می گوید: ظاهر روایات این است که قبول ولایت از طرف ولی جائر و ستمگر با قطع نظر از ترتیب گناه و معصیت به خودی خود حرام است؛ علاوه بر این که ولایت و حکومت از طرف جائر جدای از معصیت نیست.

سپس می فرماید: یکی از موارد اتفاقی و اجماعی، که قبول ولایت از طرف ولیّ جائر را، مباح و جایز می سازد؛ قیام به مصالح مردم است ... و برای این مطلب سه دلیل اقامه شده است: اول: اجماع، دوم: سنّت، سوم: قرآن. آنجا که خداوند از قول یوسف علیه السلام می فرماید: «قالَ اَجْعَلَنی عَلی خَزائن الاَرضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیم» 12 یعنی؛ یوسف گفت:

مرا به خزینه داری مملکت منصوب کن، که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم.

لذا شیخ انصاری (ره) فرموده: اگر دو واجب: امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر ورود به دستگاه ظلم و حکومت غاصب باشد، ورود به دستگاه ظلم واجب خواهد بود. زیرا وقتی انجام واجبی متوقف بر امری باشد، آن امر، از باب وجوب مقدمه واجب، واجب است. 13

بخاطر همین است که امام کاظم علیه السلام نیز، بر باقی ماندن علی بن یقطین در پست وزارت اصرار داشت.

خدمات علی بن یقطین

1 به طور کلی، علی بن یقطین در طول دوران وزارت و مسؤولیتش در دستگاه خلافت، سعی می کرد به طور مخفیانه، مطابق مقتضیات و شرایط موجود، نظریات امام کاظم علیه السلام را یادآوری کند.

2 اخبار و تصمیم های دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام علیه السلام می رساند. مخصوصاً هنگامی که نقشه های دستگاه حکومت غاصب، بر ضد امام علیه السلام بود، وی خیلی سریع، امام علیه السلام را با خبر می ساخت.

3 ارسال کمکهای مالی برای امام کاظم علیه السلام؛ ابوعمر کشی روایت کرده است چه بسا علی بن یقطین صدهزار درهم تا سیصد هزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم علیه السلام می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل و عیال خود قسمت می نمود.

تقوی و تواضع علی بن یقطین

ابراهیم جمّال که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطین برسد. چون ابراهیم ساربان بود و علی بن یقطین وزیر، به حسب ظاهر، شأن ابراهیم نبود که؛ وارد شود لذا علی بن یقطین او را راه نداد.

اتفاقاً در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز

دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟ !

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال را به حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمّال

تو را ببخشد.

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت: خدا تو را ببخشد و بیامرزد.

سپس علی بن یقطین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایا شاهد باش» .

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به حضور پذیرفت !14

دستور امام کاظم (ع) به تقیه

امام موسی بن جعفر علیه السلام دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار، طبق روش اهل سنت وضو بسازد. به هارون خبر داده بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه

تماشاگر وضوی او شد و دید که او به روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست.

از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، قسم خورد که حرف دیگران را درباره او باور نکند.

بعد، موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد، به روش شیعه وضو بگیرد. 15

علی بن یقطین و حج

حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد. و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمانها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقطین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، دراین مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیّع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند16. این عمل علی بن یقطین پیامدهای مهمی داشت:

اولاً حضور شیعیان را، که در آن

زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند وامکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند تضمین می کرد.

ثانیاً با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد.

بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه ای، اگر کاری از دستش بر می آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بود که امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود:

«خدایا ! علی بن یقطین را در اعلی علیین مورد آمرزش خود قرار ده» 17

وفات علی بن یقطین

سرانجام علی بن یقطین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سن 58 سالگی، در سال 182 هجری قمری، در بغداد، در حالی که امام کاظم علیه السلام در زندان هارون به سر می برد؛ وفات کرد. 18

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم علیه السلام را کسب نماید، تا آنجایی که امام علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود:

«انی احب لک ما احب لنفسی19» یعنی: برای تو آن را دوست دارم که برای خود دوست می دارم.

براستی او شهید زنده ای است که همیشه در تاریخ، مانند شمعی فروزان، خواهد درخشید. چرا که خاتم پیامبران محمد مصطفی (ص) فرمود: «الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیداً» 20

یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است.

(درود خدا و

رسول بر علی بن یقطین)

پی نوشت ها

1. کشی، رجال، ص 736

2. کشی، اختیار معرفه الرجال، ص 736

3. نجاشی، رجال، لغت نامه دهخدا، ج 3، 3. نجاشی، رجال، لغت نامه دهخدا، ج 3، ص 252. ص 252.

4. علامه مامقانی، تنقیح المقال، ص ...

5. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 2، ص 176.

6. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 2، ص 278.

7. کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 123.

8. شیخ مفید، ارشاد، ص 304.

9. سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج 8، ص 371.

10. آیه اللّه خویی (ره)، معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 229

11. ابی جعفر طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص 732.

12. سوره یوسف، آیه 55 امام رضا (ص) نیز در جواب کسانی که به آن حضرت معترض بودند که چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته، حضرت به حین آیه استشهاد فرمودند. (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 139

13. شیخ انصاری، المکاسب، ص 56 57.

14. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج 2، ص 279.

15. ابن شهرآشوب، مناقب، ج 4 شیخ مفید، ارشاد، ج 2

16. کشی، رجال، ح 2، ص 733، علامه مامسقانی، تنقیح المقال

17. ابی جعفر طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص 726.

18. کشی، اختیار معرفه الرجال، ج4، ص 729

19. شیخ کلینی، اصول کافی، ج 4، ج524

20. جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، احیاء المیت فی فضائل اهل البیت علیهم السلام، ص 11.

پاسداران ولایت در عصر امام کاظم (ع)

مقدمه

غلامرضا گلی زواره

با طلوع خورشید ولایت در طلیعه هفتمین روز از ماه صفر، در روستای «ابواء»، شعف و سرور بر سرزمین حجاز حاکم شد.

مادرش، حمیده، خادمه ای از شمال آفریقا بود که در حرم حضرت امام صادق (ع) مقامی والا داشت.

امام

صادق (ع) به همراه خانواده اش در حال بازگشت از مکه بود که سومین پسر آن حضرت پا به عرصه گیتی گذاشت. نام آن مولود پاک را موسی گذاشتند. (1)

امام صادق (ع) نگاهی پدرانه به سیمای نورانی فرزند سومش انداخت، آنگاه به سوی مسلمانانی که در سفر حج آن امام همام را همراهی می کردند، بازگشت و فرمود: خداوند امروز پسری به من عنایت فرمود که بهترین مردم زمان خود و پیشوای آینده شما خواهد بود. (2)

برفهای تردید آب شد

تا آن روز که اسماعیل - بزرگترین فرزند امام صادق (ع) - در قید حیات بود، گروهی از اصحاب تصور می کردند، رهبری آینده شیعیان از آن او خواهد بود اما وی، در جوانی و در زمان حیات پدر بزرگوارش دار فانی را وداع گفت. امام صادق (ع)، به یاران وفات او را خبر داد، حتی جنازه اش را به اصحاب و برخی بزرگان شیعه نشان داد، تا ریشه عقیده ای موهوم، و تصوری غیر واقعی بخشکد، با این حال عده ای با انگیزه مهدویت اسماعیل و یا بهانه های دیگر فرقه ای به نام، باطنیه، یا اسماعیلیه، را در تاریخ تشیع پدید آوردند که مسیری انحرافی از صراط مستقیم عترت پیامبر بود.

پس از مرگ اسماعیل، امام صادق (ع) به اصحاب خود فرصت داد تا در باره امام آینده سخن به میان آورند. هر بار که آنان با تعابیر متفاوت از نام امام هفتم سؤال می کردند، حضرت صادق (ع) با تصریح و در مواقعی با اشاره، اصحاب را به امام موسی بن جعفر علیهما السلام راهنمایی می کرد. روایاتی در منابع مستند شیعه به چشم می خورد که امام کاظم (ع) از ابتدا برای برخی خواص شیعه

به عنوان جانشین راستین و برحق امام صادق (ع) معین شده بود. روایت لوح نیز در ارتباط با اسامی مشخص امامان این نکته را تایید می کند.

کلینی در کتاب کافی، ذیل اشاره و نص بر امام کاظم (ع) از اصحاب و راویان امام صادق (ع) و یا امام موسی بن جعفر علیهما السلام سخن به میان می آورد که؛ وقتی هفتمین امام دوران کودکی را می گذراند، از پدرش امام پس از او را پرسیدند و آن حضرت اشاره به حضرت کاظم (ع) کرد. فیض بن مختار، معاذ بن کثیر، عبدالرحمن بن حجاج، مفضل بن عمرو، اسحاق بن جعفر، صفوان جمال، عیسی بن عبدالله، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد و ظاهر (خادم امام صادق (ع)) از جمله افرادی هستند که این خبر را روایت کرده اند. (3)

فیض بن مختار می گوید: وقتی ابوالحسن اول (امام هفتم) آمد، در محضر امام صادق (ع) بودم. او را در بغل گرفته، بوسیدم، امام ششم فرمود: «شما کشتی هستید و این فرزند ملاح (کشتی بان) شماست. » وی می افزاید «در سال بعد به حج مشرف شدم و دو هزار اشرفی با خود داشتم، هزار دینار برای امام صادق (ع) و هزار دینار برای امام کاظم (ع) فرستادم. وقتی خدمت امام ششم شرفیاب شدم، فرمود: ای فیض او را با من برابر دانستی؟ عرض کردم: این کار را به خاطر فرموده شما انجام دادم، فرمود: به خدا سوگند من این کار را نکردم بلکه خدای بلندمرتبه این مقام را به وی اعطا کرده است. » (4)

رهنمودهای آگاهی بخش

خفقان حاکم بر سرزمین های اسلامی که خلفای غاصب عباسی برای شیعیان پدید آورده بودند، محیط بسیار ناامنی به وجود آورده بود که رسیدن به آرمان مقدس معنویت

توسط امام در چنین شرایط نابسامان، خط مشی خاصی را می طلبید.

به دستور منصور - خلیفه ستم گستر عباسی، جاسوس های فراوانی مامور شدند تا در سراسر دنیای اسلامی به تجسس پرداخته، هر کجا به شیعیان دست یافتند، آنان را گردن بزنند. سرانجام وقتی که امام کاظم (ع) به سن بیست سالگی رسید، پدر بزرگوارش توسط منصور دوانیقی، در سن 65 سالگی، شهید شد. در چنین اوضاعی هشام بن سالم با هوشیاری و فراست خاصی در صدد بود، هفتمین ستاره ولایت را بشناسد و محبت ناشی از معرفت را نثار وی کند. خطاب به امام هفتم عرض کرد: فدایتان شوم، پدرتان به شهادت رسید، امام پاسخ داد: بلی، پرسید: بعد از امام صادق (پدر شما) رهبر ما چه کسی است؟ فرمود: اگر خواست خداوند بر این تعلق گیرد، تو را هدایت می کند. پرسید: آیا شما پیشوای من می باشید؟ فرمود: چنین نمی گویم، هشام ادامه داد: آیا شما امام و رهبری دارید؟ موسی بن جعفر پاسخ داد: خیر، امامی ندارم. در پایان این گفتگو امام وی را مخاطب قرار داد و فرمود: به دیگران اخبار ما را بگو ولی هرگز موضوع شیوع پیدا نکند، چون مخاطراتی در پیش است. (5) از گفتگوی هشام با امام، چنین استفاده می شود که اختناق آن عصر بسیار شدید بود، تا آنجا که امام موسی کاظم (ع) در منزل شخصی خویش و نزد یکی از شیعیان برگزیده و بهترین یارانش، پاره ای از مسایل اصلی را ناگفته گذاشت و هشام بن سالم را به عدم افشای برخی حقایق دعوت کرد. در آن دوره فشار، هرگونه اقدام آشکار و برنامه ای که حکومت منصور از آن آگاهی می یافت، وضع

جبهه حق و شیعیان را آشفته می کرد، لذا امام هفتم دنباله برنامه عملی پدر را گرفت و با سیاست ویژه ای که از درایت و معنویت آن امام خبر می داد، به پرتو افشانی پرداخت و شاگردان بسیاری را در رشته های علوم دینی و فضایل و مکارم اسلامی پرورش داد.

پرورش یافتگان

گروه کثیری از عالمان و راویان حدیث، پیرامون امام موسی (ع) گرد آمدند و آن حضرت با توانایی بسیار آراء خردمندانه ای در دانش های گوناگون دینی ابراز کرد.

مجموعه های بسیار از احکام اسلامی که در موضوع فقه و حدیث و کلام اسلامی تدوین شده به آن حضرت منسوب است و راویان، همواره با آن افاضات علمی مانوس بوده، فرمایشات و فتاوی امام (ع) را ثبت می کردند.

سید بن طاووس می نویسد: «یاران و نزدیکان امام (ع) در مجلس درس آن بزرگوار حاضر می شدند و لوحه های آبنوس در آستین ها داشتند، هر گاه او سخنی می فرمود یا در موردی نظری ارائه می داد، به ضبط آن مبادرت می کردند. » (6)

امام کاظم (ع) در عصر خویش عابدترین و عالم ترین و فهیم ترین مردم بود. (7) پدر بزرگوارش در تایید آگاهی های علمی و فقهی این فرزند فرزانه اش، فرمود: «توان علمی او به اندازه ای است که اگر از تمام مضامین قرآنی پرسش کنی، با علم کافی که دارد، پاسخ قانع کننده ای خواهد داد. او کانون حکمت، معرفت و اندیشه است. »

چشمه های اندیشه امام در عصری جاری گردید که با وجود اختناق حاکمان عباسی، شیعیانی اهل درک، منطق و خرد داشت. از مجموع روایات و کتب سیره بر می آید که؛ پیروان امامان با طرح سؤالات علمی - فقهی، دانش وی را ارزیابی کرده، در صورتی که از

جنبه علمی، وی یقین حاصل می کردند، او را به وصایت می پذیرفتند. به همین دلیل شیعیان، عبدالله بن جعفر را که مشهور به عبدالله افطح بود - بدین سبب گروندگان به او را فطحیه می نامیدند - با طرح برخی مسائل فقهی و احکام شرعی نماز و زکات آزمودند و چون آگاهی وی را از این مسائل ناکافی دانستند از وی روی برتافتند. (8)

با آنکه صدها نفر از محضر پر فیض امام موسی کاظم (ع) بهره برده و اخبار و احادیث او را نقل می کردند، اما در میان اصحاب، حدیث هیجده نفر به صدق و امانت مشهور گردیده و منقولات آنان مهر اعتبار و اطمینان خورده و همگان بر صدق گفته هایشان اعتراف کرده اند. شش نفر از آنان شاگردان امام باقر (ع)، شش نفر از اصحاب امام صادق (ع) و بقیه هم از خواص تربیت یافتگان حضرت امام کاظم (ع) بوده اند. اسامی آنان به این شرح است:

یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن المغیره، حسن بن محبوب السراد، احمد بن ابی نصر بزنطی. به این افراد اصحاب اجماع می گفتند. شاگردان زبده دیگری در مکتب علمی - تربیتی و سرشار از معنویت هفتمین امام پرورش یافتند از جمله؛ محمد بن خلاد، عبدالرحمن بجلی، علی بن جعفر، اسحاق بن عمار صیرفی، اسماعیل بن موسی بن جعفر، حسین بن علی بن فضال، داود رقی، عبدالسلام بن صالح حصروی، موسی بن بکیر و اسماعیل بن مهران. (9)

گسترش نهضتهای علوی توسط گروهی از امامزادگان و سادات و افزایش قدرت سیاسی بنی عباس، خصوصا در دوران خلافت هارون، باعث تشدید مراقبت و سخت گیری نسبت به امام کاظم (ع) شد به طوری که هارون در باره امام هفتم 7 می گفت: می ترسم فتنه ای بر پا کند که خونها

ریخته شود !؟ سخت گیری نسبت به امام در حدی بود که به ندرت کسی می توانست حتی برای ضروری ترین مسایل و سؤالات فقهی و علمی به خدمت امام (ع) شرفیاب شود.

با این وجود، امام یارانی داشت که در جهان اسلام پراکنده بودند و با ایشان، بخصوص در دوران اقامت در مدینه، تماس داشتند. تلاشهای تبلیغی این برگزیدگان بر محبوبیت امام بین شیعیان شهرهای اسلامی افزود و موجب نگرانی هارون شد. از این روی هارون حضرت را تحت نظر از مدینه به بصره و سپس به بغداد آورد و سالها امام را در زندانهای مختلف تحت نظر گرفت و به احدی اجازه ملاقات با آن مقام معنوی را نداد.

مرحوم شیخ طوسی راویان و شاگردان امام را 272 نفر ذکر کرده است. احمد بن خالد برقی تلامیذ حضرت را 160 نفر دانسته و مؤلف کتاب حیاه الامام موسی بن جعفر تعداد319 نفر از اصحاب و شاگردان هفتمین فروغ امامت را به تفصیل نام برده است.

مرواریدها

یاران برجسته امام کاظم (ع) تداوم امامت را برای رهبری جامعه اصل مسلم اسلامی دانسته و در برابر امواج انحرافی که خلفای خلافکار و فرقه های گوناگون پدید می آوردند، مقاومت می کردند.

یونس بن عبدالرحمن؛ وی در اعتقاد به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنان روشن بین و استوار بود که کوچکترین نرمش و یا لغزشی را در مقابل منحرفان روا نمی شمرد و در برخورد با فرقه هایی چون واقفیه، موضع قاطعی داشت. او در پرتو انوار درخشان هفتمین و هشتمین فروغ امامت از چهره های درخشان جهان تشیع و شخصیتی ارزنده به شمار می رود. حضرت امام رضا (ع) او را سلمان زمان خود دانسته و عموم

علمای شیعه، تقوا و پاکی وی را ستوده و مقام علمی و فقهی وی را تصدیق کرده و روایاتش را بدون هیچ گونه شبهه ای پذیرفته اند. او روز گار خود را غالبا با تالیف کتاب می گذراند و سی کتاب در زمینه های گوناگون علوم اسلامی نوشته است. (10)

محمد بن ابی عمیر؛ در میان شیعیان و جامعه تسنن از چهره های محبوب و عابد و پارسا محسوب می شود. (11) او روایاتی از امام هفتم نقل کرده که در آنها امام را با کنیه اباحمد مخاطب قرار داده است. (12) وی 94 جلد کتاب در مباحث مختلف علمی، دینی و فقهی به رشته تحریر درآورد و مجموعه روایاتی که نقل کرده به 654 حدیث می رسد. طی چهار سالی که در زندان بود، نگاشته های وی از بین رفت و بعدها با تکیه بر حافظه و آنچه به راویان دیگر انتقال داده بود، روایت می کرد.

سرانجام محمد بن ابی عمیر مورد خشم دستگاه خلافت عباسی قرار گرفت؛ زیرا هارون اعتقاد داشت اسرار فعالیت سیاسی و مبارزات مخفی شیعیان و اسناد ارتباط آنان با پیشوای هفتم در اختیار اوست. کشی به نقل از فضل ابن شاذان گفته است: «در باره ابن عمیر نزد خلیفه سعایت شد، او را دستگیر کرده و از وی خواستند نام شیعیان و کسانی که با موسی بن جعفر علیهما السلام در ارتباط هستند به دستگاه خلافت تحویل دهد، وی امتناع کرد و از افشای نام رابطین با امام اجتناب نمود، دژخیمان او را در میان دو چوب قرار دادند. و برای اقرار گرفتن از نامبرده صد تازیانه بر بدنش زدند و چون از مقاومت دلیرانه اش خسته شده و به خشم آمدند بیش از صدهزار

درهم وی را جریمه کرده و تمام اموالش را مصادره کردند. » (13)

محمد بن مفضل بن عمر جعفی؛ محمد را باب امام کاظم (ع) نامیده اند؛ او رابط میان مردم و حضرت بود و فرزند مفضل است، که امام صادق (ع) توحید معروف خویش را به وی املاء فرمود.

محمد بن علی بن نعمان؛ کنیه اش ابوجعفر و لقب او مؤمن طاق بود - چون مغازه اش در کوفه زیر طاقی قرار گرفته بود - از بزرگان اصحاب امام ششم و امام هفتم است. وی توان آن را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر وی غالب گردد. (14)

حسن بن محبوب؛ از راویان بزرگ است که فقهای شیعه در صحت احادیث او اجماع و خودش را توثیق کرده اند. او نزد امام هفتم و امام هشتم از احترام زیادی برخوردار بود و از ارکان عصر خویش به شمار می رفت، شیعیان اهل بیت از اطراف و اکناف دنیای اسلام به نزدش رفته و از فضل و دانش وی خصوصا در فقه بهره می گرفتند، تالیفات و تصنیفات وی را شیخ طوسی در فهرست خویش ذکر نموده است.

ابوعبدالله بن یحیی کاهلی اسدی؛ از اصحاب امام کاظم (ع) است که نزد آن حضرت محترم بود و علمای رجال او را با منزلت و فضل می دانند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به علی بن یقطین که در دستگاه هارون نفوذ سیاسی داشت، فرمود: از کاهلی اسدی و خاندانش صیانت کنید. من بهشت را برایتان ضمانت می کنم. وی هم قبول کرد و ابن یقطین زندگی او و خاندانش را تامین می کرد. (15)

ابان بن عثمان بجلی؛ اهل کوفه بود و گاهی هم در بصره سکونت داشت. شیخ طوسی وی را از

امواليان بجيله می داند. گروهی از بصريان همچون ابوعبيده از وی حديث نقل كرده اند. ابان با حضرت موسی بن جعفر عليهما السلام ارتباط داشته و در كتابهايش از آن حضرت رواياتی نقل كرده است. (16)

عبدالله بن جندب، بجلی و كوفی است او منزلتی بلند نزد امام هفتم داشت و وكيل آن حضرت به شمار می رفت، امام رضا سوگند ياد كرد كه؛ عبدالله بن جندب مورد رضايت خدا و رسول الله صلی الله عليه و آله و از مخبتين ماست. (17)

هشام بن حكم؛ پرورش يافته مكتب امام صادق (ع) بود. او به خاطر دشمنی با بنی عباس سالها مخفيانه زندگی می كرد و امام ششم او را نگهبان و گواهی دهنده بر راستی خويش می دانست. بارها از سوی امام كاظم (ع) برای انجام كارهای شخصی يا عمومی به عنوان وكيل تعيين شد. هارون كه در پی فرصتی بود تا هشام را به قتل برساند، جلسه ای با حضور دانشمندان وابسته در منزل يحيی بر مكی ترتيب داد و خود از پشت پرده به نظاره نشست، هشام با همه فراست و شجاعت، به آنچه اعتقاد داشت اعتراف كرد و از آن جلسه گريخت و از بغداد به كوفه رفت و در منزل بشير كه از شيعيان معروف بود وارد گرديد. او دانشمندی برجسته، متكلمی بزرگ و دارای بيانی شيرين و رسا بود. (18)

صالح بن واقدی؛ طبری می گويد: خدمت امام موسی كاظم (ع) رسيدم، حضرت فرمود: هارون تو را زندانی می كند و در باره من از تو می پرسد، بگو او را نمی شناسم و آنگاه كه به زندان افتادی تو را آزاد می كنم. و همين گونه هم شد. او با كمک امام به طرز شگفت انگيزی از زندان به مازندران

(طبرستان) رفت. صالح بن واقدی می گوید: چون به دیار خویش برگشتم، به خدا سوگند نه کسی از من خبر گرفت و نه از زندانی بودنم کسی جویا شد. (19) او به برکت کرامت امام از چنین دسیسه ای رهایی یافت و توانست مدتها در طبرستان به دفاع از حریم امامت بپردازد و با روی ولایت را پاسداری نماید.

صفوان بن یحیی؛ زمانی که صفوان فرزند یحیی به رشد عقلی رسید و علوم عقلی را از پدر خویش فرا گرفت، در حوزه درس امام کاظم (ع) حاضر شده و از بیانات قدسی آن فروغ آسمانی بهره مند گشت. او از فقیهان، محدثان و متکلمان کم نظیر است. علاوه بر مقام شامخ علمی، جایگاه والایی در زهد، تقوا و عبادت داشت. صفوان را یکی از وکیلان و نایبان خاص امام دانسته اند و می گویند او ضمن جمع آوری و جوهات شرعی، ماموریت خطیر نشر روایات اهل بیت و هدایت شیعیان و مبارزه با خطوط انحرافی و التقاطی آن عصر را بر عهده داشت. (20)

علی بن یقطین؛ از دوستان و علاقه مندان امام موسی (ع) بود، در دستگاه هارون به مقام وزارت رسید. چندین مرتبه خواست از این مقام استعفا بدهد، ولی حضرت مخالفت کرد. وی برای ارتباط با امام و کمک به شیعیان و حمایت از محبان آل عترت که در فقر و ناداری بسر می بردند، از ماموران مخفی استفاده می کرد، اسماعیل بن سلان و فلان بن حمید از آن جمله اند که فرزند یقطین آنان را احضار کرد و گفت دو مرکب سواری تدارک دیده و از طریقی غیر از راه معمول بروید تا به امام هفتم برسید و نامه و مبالغی که می دهم تحویل آن حضرت به

نحوی دهید که کسی متوجه نشود. (21)

ابن بزیع؛ از اعیان و رجال شیعه و شاگردان امام کاظم (ع) است. طبق دستور امام در تشکیلات بنی عباس شغل مهمی داشت و از مشاورین خاص دستگاه خلافت به شمار می رفت. امور تعدادی از شیعیان جهان اسلام توسط وی اصلاح گشت. او به نیازمندان پناه می داد و عاشقان اهل بیت را از گرفتاری می رهانید. (22)

یعقوب بن داود؛ مردی با ایمان، پاک سرشت و نیکوکار بود. به دلیل برخورداری از شهامت و روحیه مبارزاتی به اتفاق برادرانش در قیام ابراهیم فرزند عبدالله بن حسن شرکت کرد و به همین دلیل دستگیر و زندانی گردید و تا آخر خلافت منصور در حبس به سر برد. با روی کار آمدن مهدی عباسی آزاد شد. این بار یعقوب تلاشهای خود را در حمایت از خاندان عصمت و طهارت و توسعه اقتدار شیعیان به صورت نفوذ در دستگاه حکومت و قبضه کردن پنهانی قدرت ادامه داد و سرانجام به پست وزارت رسید. به این ترتیب توانست بسیاری از مناصب مهم تحت قلمرو خلافت اسلامی را به علویان و سادات و برخی شیعیان تفویض کند. این وضع دشمنان را نزد خلیفه عباسی به سعایت و مذمت از وی واداشت و مهدی عباسی را به این موضوع تهدید کردند که سراسر کشور اسلامی در دست یعقوب و شیعیان است و با انقلابی سریع می تواند بساط حکومت تو را سرنگون کنند. تبلیغات زهرآگین دشمنان کار خود را کرد و موجب برکناری یعقوب و زندانی شدن او گردید. (23)

جویبارهای خونین

گروهی از فرزندان ائمه علیهم السلام و نیز سادات و علویان، طی مبارزات و قیامهایی حضرت امام کاظم (ع) را در دفاع از

جبهه حق و افشای باطل یاری می دادند.

در دوران حکومت منصور و فرزندش مهدی شرایط طاقت فرسایی بر شیعیان مدینه سایه افکند. خفقان آن چنان علویان را احاطه کرد؛ که آنان چون آتشی زیر خاکستر در صدد پیدا کردن فرصتی بودند تا بر دستگاه ستم حریق افکنند. وقتی مهدی یکی از دشمنان معروف اهل بیت را به عنوان والی مدینه منصوب کرد، او حقوق علویان را از بیت المال قطع کرد و دستور به بازداشت سادات و شیعیان حوزه حکومتی داد. زمینه های خروش خونین علویان به این ترتیب فراهم گشت و حسین بن علی بن حسن مثلث که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود، رهبری «قیام فخ » را عهده دار گردید. وجود دویست نفر از اصحاب امام کاظم (ع) و بزرگان بنی هاشم در این نهضت و تایید ضمنی امام از وی دلیل بارزی بر موافقت هفتمین فروغ امامت با جنبش مذکور است، گر چه در آغاز نیروهای حسین بن علی بر شهر مدینه استیلا یافتند، ولی با آمدن نیروهای تازه نفس از سوی مرکز خلافت و آرایش نظامی عباسیان طی نبردی خونین که در وادی فخ واقع در غرب شهر مکه رخ داد، گروهی به شهادت رسیدند. (24)

عبدالله بن حسن؛ از بزرگان شیعه و مطیع امام هفتم بود، گروه عظیمی از شیعیان را به گرد خودش فرا آورد و مخالفت خود را با غاصبان آغاز کرد. سرانجام به زندان کشیده شد. او محبس را آموزشگاه انقلاب خویش ساخت و از طریق مکاتبه با رهبر خود، امام کاظم (ع)، الهام می گرفت و خبر می رساند تا آنکه به شهادت رسید.

یحیی بن عبدالله؛ از قهرمانان انقلاب حسین بن علی رهبر قیام فخ بود

و بعد از کشته شدن وی به سرزمین دیلم گریخت. در آنجا شیعیان را مجتمع کرد. هارون که از فعالیت وی واهمه داشت، فضل بن یحیی را با لشکری زیاد به سوی او روانه داشت. نبرد فرستاده خلیفه با یحیی به پراکندگی یارانش انجامید و او را به صلح وادار کرد، هارون از فرصت پیش آمده استفاده کرد و او را به زندان افکند و دستور داد دیوار زندان را به رویش ویران کنند تا به شهادت برسد. (25)

حسین بن عبدالله؛ مردی زاهد و عابد در عصر خویش محسوب می شد. او به جهت مبارزات و مجاهدتهای مداوم و دفاع از حریم امامت، به دست حکومت ظالم وقت گرفتار و شهید شد.

حسین، فرزند امام کاظم (ع) بود و در ناحیه فارس به حالت اختفاء و دور از ستم عباسیان زندگی می کرد. ماموران و حاکمان فارس محل اختفاء او را یافته و آن سید بزرگوار را شهید کردند. هم اکنون به سید علاء الدین حسین معروف است و در شیراز دارای قبه و بارگاه می باشد. (26)

احمد بن عیسی؛ از دوستداران امام کاظم (ع) بود و همزمان با جنبش یحیی قیامی ترتیب داد. هارون وی را به زندان انداخت، او از محبس گریخت و به بصره رفت. از آنجا با شیعیان مکاتبه داشت و مردم را علیه دستگاه عباسی بر می انگیخت. بر اثر فعالیتهای وی نهال تشیع در بصره به بالندگی افزونتری رسید و چون امام کاظم (ع) به دستور هارون در بصره زندانی گشت، مردم این شهر از زندانی شدن امام خشمگین شده و نسبت به عباسیان اظهار تنفر کردند. اما به دلیل پر خفقان و حکومت نظامی

عباسیان، قادر نبودند به قیامی دست بزنند.

اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام؛ در مصر رحل اقامت افکند. فرزندان وی نیز در آنجا زندگی می کردند، وی ضمن تالیف چندین کتاب، جانبداری از حریم ولایت و نگهبانی دژ استوار امامت و فراخوانی شیعیان در ستیز با ستم مشغول بود.

اختناق فکری و جلوگیری از فعالیتهای شیعیان به اندازه ای بود که شیعیان و سادات و علویان عصر امام کاظم (ع) به شیوه ای افشاگرانه روی آوردند و آن نوشتن مطالبی مبنی بر حقانیت اهل بیت (ع) و غاصب بودن خلفای عباسی و نیز درج اندیشه های الهام گرفته از پرتو فروزان امام هفتم بود بدین گونه دیوارهای سرزمین اسلامی با تابلوهای رنگین، اعمال ننگین عباسیان را فاش می ساخت شاعران، گویندگان و روشنگران از این طریق مسؤولیت حساس و نقش تاریخی خویش را ایفا می کردند.

سرانجام حکومت فاسد عباسی که هراس عمیقی از امام در دل داشت و تمامی تلاشهای فرهنگی سیاسی این عصر را در پرتو رهنمودهای حکیمانه امام هفتم می دانست و مشاهده می کرد که عظمت و مهابت شخصیت امام در بین مردم و درگیری مستقیم و توام با صراحت او در برخورد با خلفا تشکیلات آنان را به مخاطره افکنده، در سال 183 هجری امام را در سیاه چالهای بغداد در سن 55 سالگی به شهادت رساند.

پی نوشت ها

1-کشف الغمه فی معرفه الائمه؛ علی بن عیسی اربلی، ج 3، ص 2 و3، به نقل از کمال الدین.

2- بحارالانوار، ج 48، ص 2 -3.

3- اصول کافی، ج 2، ص 468 - 470.

4- همان، ص 475 و الغیبه؛ نعمانی، ص 324.

5- رجال کشی؛ ص 239 - 241. و بنگرید

به؛ حیاه الامام موسی بن جعفر؛ ج 1، ص 418 -419.

6- الانوار البهیه؛ ص 91.

7- الارشاد؛ شیخ مفید، ج 2، ص 231.

8- نک؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ج 2، ص 19 - 20.

9- دورنمایی از زندگانی امام موسی بن جعفر7؛ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ص 122.

10- جامع الرواه؛ محمد بن علی اردبیلی، ج 2، ص 356 -357 و نیز الکنی و الالقاب، محدث قمی.

11- فهرست شیخ طوسی، ص 265.

12- معجم رجال حدیث، ج 14، ص 301.

13- این واقعیت در رجال نجاشی، ص 229 و رجال کشی، ص 591 آمده است.

14- رجال کشی، ص 186.

15- راویان امام رضا (ع) در مسند الرضا، ص 361.

16- همان، ص 15.

17- منتهی الامال، ج 2، ص 276.

18- رجال نجاشی، ص 305 و رجال کشی، ص 269.

19- بحارالانوار، ج 48، ص 67.

20- در مورد وی بنگرید به کتاب صفوان بن یحیی، شکوه ایمان، محمد اصغری نژاد.

21- بحارالانوار، ج 48، ص 35.

22- رجال نجاشی، ص 255.

23- پیشوای آزاده؛ مهدی پیشوایی، ص 55.

24- سرزمین وحی، سرچشمه تشیع، به قلم نگارنده، ص 120 - 121.

25- مامقانی در تنقیح المقال؛ ج 3، باب یحیی وی را از یاران امام کاظم (ع) و رجال موثق دانسته است.

26- ابی نصر بخاری در کتاب سرالسلسله العلویه وی را از فرزندان امام هفتم دانسته و وی را بلاعقب می داند.

ماهنامه کوثر شماره 9

سخنان

چهل حدیث 1

1- تعقّل و معرفت

قالَ الاِْمامُ الْكاظم (علیه السلام):

«ما بَعَثَ اللّهُ أَنْبِياءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلى عِبادِهِ إِلاّ لِيَعْقِلُوا عَنِ اللّهِ، فَأَحْسَنُهُمُ اِسْتِجابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً لِلّهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَ أَعْقَلُهُمْ أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً

فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ. » :

خداوند پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش بر نینگیخته، مگر آن که از طرف خدا تعقّل کنند. پس نیکوترینشان از نظر پذیرش، بهترینشان از نظر معرفت به خداست، و داناترینشان به کار خدا، بهترینشان از نظر عقل است، و عاقلترین آنها، بلند پایه ترینشان در دنیا و آخرت است.

2- حجّت ظاهری و باطنی

«إِنَّ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حُجَّتَیْنِ، حُجَّهً ظاهِرَهً وَ حُجَّهً باطِنَهً، فَأمّا الظّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَ الاْنْبِیاءُ وَ الْأَئِمَّهُ وَ أَمَّا الْباطِنَهُ فَالْعُقُولُ. » :

همانا برای خداوند بر مردم دو حجّت است، حجّت آشکار و حجّت پنهان، امّا حجّت آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان؛ و حجّت پنهانی عبارت است از عقول مردمان.

3- صبر و گوشه گیری از اهل دنیا

«أَلصَّبْرُ عَلَی الْوَحْدَهِ عَلامَهُ قُوَّهِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی إعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْیا وَ الرّاغِبینَ فیها وَ رَغِبَ فیما عِنْدَ رَبِّهِ وَ کانَ اللّهُ آنِسَهُ فِی الْوَحْشَهِ وَ صاحِبَهُ فِی الْوَحْدَهِ، وَ غِناهُ فِی الْعَیْلَهِ وَ مُعِزَّهُ فی غَیْرِ عَشیرَه. » :

صبر بر تنهایی، نشانه قوّت عقل است، هر که از طرف خداوند تبارک و تعالی تعقّل کند از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدانچه نزد پروردگارش است رغبت نموده، و خداوند در وحشت انیس اوست و در تنهایی یار او، و توانگری او در نداری و عزّت او در بیتیره و تباری است.

4- عاقلان آینده نگر

«إِنَّ الْعُقَلاءَ زَهَدُوا فِی الدُّنْیا وَ رَغِبُوا فِیالْاخِرَهِ لِاَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْیا طالِبَهٌ وَ مَطْلُوبَهٌ وَ الاْخِرَهُ طالِبَهٌ وَ مَطْلُوبَهٌ مَنْ طَلَبَ الْاخِرَهَ طَلَبَتْهُ الدُّنْیا حَتّی یَسْتَوْفی مِنْها رِزْقَهُ، وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْیا طَلَبَتْهُ الاْخِرَهُ فَیَأْتیهِ الْمَوْتُ فَیُفْسِدُ عَلَیْهِ دُنْیاهُ وَ آخِرَتَهُ. » :

به راستی که عاقلان، به دنیا بی رغبتند و به آخرت مشتاق؛ زیرا میدانند که دنیا خواهانست و خواسته شده و آخرت هم خواهانست و خواسته شده، هر که آخرت خواهد دنیا او را بخواهد تا روزیِ خود را از آن دریافت کند، و هر

که دنیا را خواهد آخرتش به دنبال است تا مرگش رسد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند.

5- تضرّع برای عقل

«مَنْ أَرادَ الْغِنی بِلا مال وَ راحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلامَةَ فِی الدّینِ فَلْیَتَضَّرَعْ إِلَی اللّهِ فی مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ یُکْمِلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِما یَکْفیهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِما یَکْفیهِ اسْتَغْنی وَ مَنْ لَمْ یَقْنَعْ بِما یَکْفیهِ لَمْ یُدْرِکِ الْغِنی أَبَدًا. » :

هر کس بی نیازی خواهد بدون دارایی، و آسایش دل خواهد بدون حسد، و سلامتی دین طلبد، باید به درگاه خدا زاری کند و بخواهد که عقلش را کامل کند، هر که خرد ورزد، بدانچه کفایتش کند قانع باشد. و هر که بدانچه او را بس باشد قانع شود، بی نیاز گردد. و هر که بدانچه او را بس بُوَد قانع نشود، هرگز به بی نیازی نرسد.

6- دیدار با مؤمن برای خدا

«مَنْ زارَ أَخاهُ الْمُؤْمِنَ لِلّهِ لا لِغَیْرِهِ، لِیَطْلُبَ بِهِ ثَوابَ اللّهِ وَ تَنَجُّزَ ما وَعَدَهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ وَکَّلَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سَبْعینَ أَلْفِ مَلَک مِنْ حینَ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتّی یَعُودَ إِلَیْهِ یُنادُونَهُ: أَلا طِبْتَ وَ طابَتْ لَکَ الْجَنَّهُ، تَبَوَّأْتَ مِنَ الْجَنَّهِ مَنْزِلاً. » :

هر کس فقط برای خدا نه چیز دیگر به دیدن برادر مؤمنش رود تا به پاداش و وعده های الهی برسد، خداوند متعال، از وقت خروجش از منزل تا برگشتن او، هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که همه ندایش کنند: هان! پاک و خوش باش و بهشت برایت پاکیزه باد که در آن جای گرفتی.

7- مروّت، عقل و بهای آدمی

«لا دینَ لِمَنْ لا مُرُوَّةَ لَهُ، وَ لا مُرُوَّةَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ، وَ إِنَّ أَعْظَمَ النّاسِ قَدْرًا الَّذی لایَرَی الدُّنْیا لِنَفْسِهِ خَطَرًا، أَما إِنَّ أَبْدانَکُمْ لَیْسَ لَها ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّهَ، فَلا تَبیعوها بِغَیْرِها.

کسی که جوانمردی ندارد، دین ندارد؛ و هر که عقل ندارد، جوانمردی ندارد. به راستی که باارزشترین مردم کسی است که دنیا را برای خود مقامی نداند، بدانید که بهای تن شما مردم، جز بهشت نیست، آن را جز بدان مفروشید.

8- حفظ آبروی مردم

«مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَعْراضِ النّاسِ أَقالَهُ اللّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيمَهِ وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ كَفَّ اللّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيمَهِ. » :

هر كه خود را از آبروريزى مردم نگهدارد، خدا در روز قيامت از لغزشش مى گذرد، و هر كه خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند در روز قيامت خشمش را از او باز دارد.

9- عوامل نزديكى و دورى به خدا

«أَفْضَلُ ما يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللّهِ بَعْدَ الْمَعْرَفَهِ بِهِ الصَّلاهُ وَ بِرُّ الْوالِدَيْنِ وَ تَرْكُ الْحَسَدِ وَ الْعُجْبِ وَ الْفَخْرِ. » :

بهترين چيزى كه به وسيله آن بنده به خداوند تقرّب مى جويد، بعد از شناختن او، نماز و نيكى به پدر و مادر و ترک حسد و خودبينى و به خود باليدن است.

10- عاقل دروغ نميگويد

«إِنَّ الْعاقِلَ لا يَكْذِبُ وَ إِنْ كانَ فيهِ هَواهُ. » :

همانا كه عاقل دروغ نميگويد، گرچه طبق ميل و خواسته او باشد.

11- حكمت كم گويى و سكوت

«قِلَّهُ الْمَنْطِقِ حُكْمٌ عَظيمٌ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ، فَإِنَّهُ دَعَهٌ حَسَنَهٌ وَ قِلَّهُ وِزْر، وَ خِفَّهٌ مِنَ الذُّنُوبِ. » :

كم گويى، حكمت بزرگى است، بر شما باد به خموشى كه شيوه اى نيكو و سبک بار و سبب تخفيف گناه است.

12- هرزه گويى بى حيا

«إِنَّ اللّهَ حَرَّمَ الْجَنَّهَ عَلى كُلِّ فاحِش قَليلِ الْحَياءِ لا يُبالى ما قالَ وَ لا ما قيلَ لَهُ. » :

همانا خداوند بهشت را بر هر هرزه گوى كم حيا، كه باكى ندارد چه مى گويد و يا به او چه گويند حرام گردانيده است.

13- متکبّر، داخل بهشت نمی شود

«إِیّاکَ وَ الْکِبْرَ، فَإِنَّهُ لا یَدْخُلِ الْجَنَّهَ مَنْ کانَ فی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّه مِنْ کِبْر. » :

از کبر و خودخواهی بپرهیز، که هر کسی در دلش به اندازه دانه ای کبر باشد، داخل بهشت نمی شود.

14- تقسیم کار در شبانه روز

«إِجْتَهِدُوا فی أَنْ یَکُونَ زَمانُکُمْ أَرْبَعَ ساعات: ساعَهً لِمُناجاهِ اللهِ، وَساعَهً لاَِمْرِالْمَعاشِ، وَساعَهً لِمُعاشَرَهِ الاِْخْوانِ والثِّقاهِ الَّذینَ یُعَرِّفُونَکُمْ عُیُوبَکُمْ وَیُخَلِّصُونَ لَکُمْ فِی الْباطِنِ، وَساعَهً تَخْلُونَ فیها لِلَذّاتِکُمْ فی غَیْرِ مُحَرَّم وَبِهذِهِ السّاعَهِ تَقْدِرُونَ عَلَی الثَّلاثِ ساعات. » :

بکوشید که اوقات شبانه روزی شما چهار قسمت باشد: 1 قسمتی برای مناجات با خدا، 2 قسمتی برای تهیّه معاش، 3 قسمتی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتماد که عیبهای شما را به شما می فهمانند و در دل به شما اخلاص می ورزند، 4 و قسمتی را هم در آن خلوت می کنید برای درک لذّتهای حلال [و تفریحات سالم] و به وسیله انجام این قسمت است که بر انجامِ وظایف آن سه قسمت دیگر توانا می شوید.

15- همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه

«مُجالَسَهُ أَهْلِ الدّینِ شَرَفُ الدُّنیا وَ الاْخِرَهِ، وَ مُشاوَرَهُ الْعاقِلِ النّاصِحِ یُمْنٌ وَ بَرَکَهٌ وَ رُشْدٌ وَ تَوْفیقٌ مِنَ اللّهِ، فَإِذا أَشارَ عَلَیْکَ الْعاقِلُ النّاصِحُ فَإِیّاکَ وَ الْخِلافَ فَإِنَّ فی ذلِکَ الْعَطَبَ. » :

همنشینی اهل دین، شرف دنیا و آخرت است، و مشورت با خردمندِ خیرخواه، یُمن و برکت و رشد و توفیق از جانب خداست، چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبادا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است.

16- پرهیز از اُنس زیاد با مردم

«إِیّاکَ وَ مُخالَطَهَ النّاسِ وَ الاُْنْسَ بِهِمْ إِلاّ أَنْ تَجِدَ مِنْهُمْ عاقِلاً وَ مَأْمُونًا فَآنِسْ بِهِ وَ اهْرُبْ مِنْ سایِرِهِمْ کَهَرْبِکَ مِنَ السِّباعِ الضّارِیَهِ. » :

بپرهیز از معاشرت با مردم و انس با آنان، مگر این که خردمند و امانتداری در میان آنها بیابی که [در این صورت] با او انس گیر و از دیگران بگریز، به مانند گریز تو از درنده های شکاری.

17- نتیجه حبِّ دنیا

«مَنْ أَحَبَّ الدُّنْیا ذَهَبَ خَوْفُ الاْخِرَهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ ما أُوتِیَ عَبْدٌ عِلْمًا فَازْدادَ لِلدُّنیا حُبًّا إِلاَّ ازْدادَ مِنَ اللّهِ بُعْدًا وَ ازْدادَ اللّهُ عَلَیْهِ غَضَبًا. » :

هر که دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از دلش برود، و به بنده ای دانشی ندهند که به دنیا علاقه مندتر شود، مگر آن که از خدا دورتر و مورد خشم او قرار گیرد.

18- پرهیز از طمع و تکیه بر توکّل

«إِیّاکَ وَ الطَّمَعَ، وَ عَلَیْکَ بِالْیَأْسِ مِمّا فی أَیْدِی النّاسِ، وَ أَمِتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمَخْلُوقینَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتاحٌ لِلذُّلِّ، وَ اخْتِلاسُ الْعَقْلِ وَاخْتِلاقُ الْمُرُوّاتِ، وَ تَدْنیسُ الْعِرْضِ وَ الذَّهابُ بِالْعِلْمِ. وَ عَلَیْکَ بِالاِْعْتِصامِ بِرَبِّکَ وَ التَّوَکُّلِ عَلَیْهِ.

از طمع بپرهیز، و بر تو باد به ناامیدی از آنچه در دست مردم است، طمع را از مخلوقین بِبُر که طمع، کلیدِ خواری است، طمع، عقل را می رباید و مردانگی را نابود کند و آبرو را می آلاید و دانش را از بین می برد. بر تو باد که به پروردگارت پناه بری و بر او توکّل کنی.

19- نتایج امانتداری و راستگویی

«أَداءُ الأَمانَهِ وَ الصِّدْقُ یَجْلِبانِ الرِّزْقَ، وَ الْخِیانَهُ وَ الْکِذْبُ یَجْلِبانِ الْفَقْرَ وَ النِّفاقَ. » :

امانتداری و راستگویی، سبب جلب رزق و روزیاند، و خیانت و دروغگویی، سبب جلب فقر و دورویی.

20- سقوطِ برتری جوی

«إِذا أَرادَ اللّهُ بِالذَّرَّهِ شَرًّا أَنْبَتَ لَها جَناحَیْنِ، فَطارَتْ فَأَکَلَهَا الطَّیْرُ. » :

هر گاه خداوند بدی مورچه را بخواهد، به او دو بال میدهد که پرواز کند تا پرنده ها او را بخورند.

21- حقگویی و باطل ستیزی

«إِتَّقِ اللّهَ وَ قُلِ الْحَقَّ وَ إِنْ کانَ فیهِ هَلاکُکَ فَإِنَّ فیهِ نَجاتُکَ إِتَّقِ اللّهَ وَدَعِ الْباطِلَ وَ إِنْ کانَ فیهِ نَجاتُکَ، فَإِنَّ فیهِ هَلاکُکَ. » :

از خدا بترس و حقّ را بگو، اگرچه نابودی تو در آن باشد. زیرا که در واقع، نجات تو در آن است. از خدا بترس و باطل را واگذار، اگرچه نجات تو در آن باشد، زیرا که در واقع، نابودی تو در آن است.

22- تناسب بلا و ایمان

«أَلْمُؤْمِنُ مِثْلُ کَفَّتَیِ الْمیزانِ کُلَّما زیدَ فی إِیمانِهِ زیدَ فی بَلائِهِ. » :

مؤمن همانند دو کفّه ترازوست، هر گاه به ایمانش افزوده گردد، به بلایش افزوده گردد.

23- کفّاره خدمت به حاکمان

«کَفّارَةُ عَمَلِ السُّلْطانِ أَلاِْحْسانُ إِلَی الاِْخْوانِ. » :

کفّاره کارمندی سلطان، احسان به برادران دینی است.

24- نافله و تقرّب

«صَلاةُ النَّوافِلِ قُرْبانٌ اِلَی اللّهِ لِکُلِّ مُؤْمِن ... » :

نماز نافله راه نزدیک شدن هر مؤمنی به خداوند است ...

25- اصلاح و گذشت

«یُنادی مُنادِ یَوْمَ القِیمَهِ: أَلا مَنْ کانَ لَهُ عَلَی اللّهِ أَجْرٌ فَلْیَقُمْ، فَلا یَقُومُ إِلاّ مَنْ عَفَی وَ أَصْلَحَ، فَأَجْرُهُ عَلَی اللّهِ. » :

ندا کننده ای در روز قیامت ندا می کند: آگاه باشید، هر که را بر خدا مزدی است برخیزد، و برنمی خیزد، مگر کسی که گذشت کرده و اصلاح بین مردم نموده باشد، پس پاداشش با خدا خواهد بود.

26- بهترین صدقه

«عَوْنُکَ لِلضَّعیفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَهِ. » :

کمک کردنت به ناتوان از بهترین صدقه است.

27- سختی ناحقّ

«یَعْرِفُ شِدَّهَ الْجَوْرِ مَنْ حُکِمَ بِهِ عَلَیْهِ. » :

سختی ناحقّ را آن کس شناسد که بدان محکوم گردد.

28- گناهان تازه، بلاهای تازه

«کُلَّما أَحْدَثَ الناسُ مِنَ الذُّنُوبِ مالَمْ یَکُونُوا یَعْمَلُونَ أَحْدَثَ اللّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلاء ما لَمْ یَکُونُوا یَعُدُّونَ. » :

هر گاه مردم گناهان تازه کنند که نمی کردند، خداوند بلاهایی تازه به آنها دهد که به حساب نمی آوردند.

29- کلید بصیرت

«تَفَقَّهُوا فی دینِ اللّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتاحُ الْبَصیرَهِ، وَ تَمامُ الْعِبادَهِ وَ السَّبَبُ إِلَی الْمَنازِلِ الرَّفیعَهِ وَ الرُّتَبِ الْجَلیلَهِ فِی الدّینِ وَ الدُّنْیا، وَ فَضْلُ الْفَقیهِ عَلَی الْعابِدِ کَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَی الْکَواکِبِ، وَ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فی دینِهِ لَمْ یَرْضَ اللّهُ لَهُ عَمَلاً. » :

در دین خدا دنبال فهم عمیق باشید، زیرا که فهم عمیقِ دین، کلید بصیرت و بینایی و کمال عبادت و سبب تحصیل درجات بلند و مراتب بزرگ در امور دین و دنیاست.

و برتری فقیه بر عابد، مانند برتری آفتاب است بر کواکب، و کسی که در دینش فهم عمیق نجوید، خداوند هیچ عملی را از او نپسندد.

30- دنیا، بهترین وسیله

«إِجْعَلُوا لاَِنْفُسِکُمْ حَظّاً مِنَ الدُّنْیا بِإِعْطائِها ما تَشْتَهی مِنَ الْحَلالِ وَ ما لا یَثْلِمُ الْمُرُوَّهَ وَ ما لا سَرَفَ فیهِ، وَ اسْتَعینُوا بِذلِکَ عَلی أُمُورِ الدّینِ، فَإِنَّهُ رُوِیَ «لَیْسَ مِنّا مَنْ تَرَکَ دُنْیاهُ لِدینِهِ أَوْ تَرَکَ دینَهُ لِدُنْیاهُ» . » :

برای خود بهره ای از دنیا برگیرید و آنچه خواهش حلال باشد و رخنه در جوانمردی ایجاد نکند و اسراف نباشد منظور دارید، و به این وسیله برای انجام امور دین یاری جویید. زیرا که روایت شده است: «از ما نیست

کسی که دنیایش را برای دینش ترک گوید یا دینش را برای دنیایش رها سازد. »

31- انتظار فَرَج

«أَفْضَلُ الْعِبادَهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ إِنْتِظارُ الْفَرَجِ. » :

بهترین عبادت بعد از شناخت خداوند، انتظار فَرَج و گشایش است.

32- مِهرورزی با مردم

«أَلتَّوَدُّدُ إِلَی النّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ. » :

مِهرورزی و دوستی با مردم، نصف عقل است.

33- پرهیز از خشم

«مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ كَفَّ اللّهُ عَنْهُ عَذابَ يَوْمِ الْقِيمَهِ. » :

هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می دارد.

34- قویترین مردم

«مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَی النّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ. » :

هر که می خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکّل نماید.

35- ترقّی، نه درجا زدن

«مَنِ اسْتِوی يَوْماهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَ مَنْ كانَ آخِرُ يَوْمَيْهِ شَرَّهُما فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيادَهَ فی نَفْسِهِ فَهُوَ فی نُقْصان، وَ مَنْ كانَ إِلَی النُّقْصانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَياهِ. » :

کسی که دو روزش مساوی باشد، مغبون است، و کسی که دومین روزش، بدتر از روز اوّلش باشد ملعون است، و کسی که در خودش افزایش نبیند در نقصان است، و کسی که در نقصان است مرگ برای او بهتر از زندگی است.

36- خیر رسانی به دیگران

«إِنَّ مِنْ أوْجَبِ حَقِّ أخیکَ أنْ لا تَکْتُمَهُ شَیْئًا یَنْفَعُهُ لاِمْرِ دُنْیاهُ وَ لاِمْرِ آخِرَتِهِ. » :

همانا واجبترین حقّ برادرت بر تو آن است که چیزی را که سبب نفع دنیا و آخرت اوست، از او پنهان و پوشیده نداری.

37- پرهیز از شوخی

«إِیّاکَ وَ الْمِزاحَ فَإِنَّهُ یَذْهَبُ بِنُورِ إِیْمانِکَ. » :

از شوخی [بی مورد] بپرهیز، زیرا که شوخی، نور ایمان تو را می برد.

38- پند پدیدهها

«ما مِنْ شَیْء تَراهُ عَیْناکَ إِلاّ وَ فیهِ مَوْعِظَهٌ. » :

چیزی نیست که چشمانت آن را بنگرد، مگر آن که در آن پند و اندرزی است.

39- رنج نادیده، نیکی را نمیفهمد

«مَنْ لَمْ یَجِدْ لِلْاِساءَهِ مَضَضًا لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُ لِلْاِحْسانِ مَوْقِعٌ. » :

کسی که مزه رنج و سختی را نچشیده، نیکی و احسان در نزد او جایگاهی ندارد.

40- محاسبه اعمال

«لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْم فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزادَ اللّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَیِّئًا اسْتَغْفَرَ اللّهَ مِنْهُ وَ تابَ إِلَیْهِ. » :

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را بخواهد، و اگر در آن کار بدی کرده، از خدا آمرزش طلب نموده و به سوی او توبه نماید.

چهل حدیث 2

قالَ الامام موسی بن جعفر الکاظم صلوات اللّه علیه

1 وَجَدْتُ عِلْمَ النّاسِ فى أرْبَعٍ: أوَّلَها أنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ، وَالثّانِیَةُ أنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِکَ، وَالثّالِثَةُ أنْ تَعْرِفَ ما أرادَ مِنْکَ، وَالرّابِعَةُ أنْ تَعْرِفَ ما یُخْرِجُکَ عَنْ دینِکَ. (62)

فرمود: تمام علوم جامعه را در چهار مورد شناسائی کرده ام:

اوّلین آن ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت به او شناخت پیدا کنی.

دوّم، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقاء حیات تو چه کارها و تلاش هائی صورت گرفته است.

سوّم، بدانی که برای چه آفریده شده ای و منظور چه بوده است.

چهارم، معرفت پیدا کنی به آن چیزهائی که سبب می شود از دین و اعتقادات خود منحرف شوی یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی -.

2 قالَ علیه السلام: رَحِمَ اللّهُ عَبْدا تَفَقَّهَ، عَرَفَ النّاسَ وَلایَعْرِفُونَهُ. (63)

فرمود: خداوند متعال رحمت کند بنده ای را که در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و ... فقیه و عالم باشد و نسبت به مردم شناخت پیدا کند، گرچه مردم او را نشناسند و قدر و منزلت او را ندانند.

3 قالَ علیه السلام: ما قُسِّمَ

بَيْنَ الْعِبادِ أفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، نَوْمُ الْعاقِلِ أفْضَلُ مِنْ سَهَرِالْجاهِلِ. (64)

فرمود: چیزی با فضیلت تر و بهتر از عقل، بین بندگان توزیع نشده است، تا جائی که خواب عاقل - هوشمند - افضل و بهتر از شب زنده داری جاهل بی خرد است.

4 قالَ علیه السلام: إ نَّ أهْلَ الاْ رْضِ مَرْحُومُونَ ما يَخافُونَ، وَ أدُّوا الاْمانَهَ، وَ عَمِلُوا بِالْحَقِّ. (65)

فرمود: اهل زمین مورد رحمت - و برکت الهی - هستند، مادامی که خوف و ترس - از گناه و معصیت داشته باشند -، ادای امانت نمایند و حقّ را دریابند و مورد عمل قرار دهند.

5 قالَ علیه السلام: بِئْسَ الْعَبْدُ يَكُونُ ذاوَجْهَيْنِ وَ ذالِسانَيْنِ. (66)

فرمود: بد شخصی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد، - که در پیش رو چیزی گوید و پشت سر چیز دیگر -.

6 قالَ علیه السلام: اَلْمَغْبُونُ مَنْ غَبِنَ عُمْرَهُ ساعَهً. (67)

فرمود: خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عُمْر خود را هر چند به مقدار یک ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد.

7 قال علیه السلام: مَنِ اسْتَشارَ لَمْ يَعْدِمْ عِنْدَ الصَّوابِ مادِحا، وَ عِنْدَ الْخَطإ عاذِرا. (68)

فرمود: کسی که در امور زندگی خود با اهل معرفت مشورت کند، چنانچه درست و صحیح عمل کرده باشد مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد و اگر خطا و اشتباه کند عذرش پذیرفته است.

8 قالَ علیه السلام: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ واعِظٌ تَمَكَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ یعنی الشّیطان. (69)

فرمود: هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش - یعنی؛ شیاطین إ نسی و جنّی و نیز هواهای نفسانی -

به راحتی او را می فریبند و منحرف می شود.

9 قالَ علیه السلام: لایَخْلُو الْمُؤْمِنُ مِنْ خَمْسَهٍ: سِواکٍ، وَمِشْطٍ، و سَجّادَهٍ، وَ سَبْحَهٍ فیها أرْبَعٌ وَ ثَلاثُونَ حَبَّه، وَ خاتَمُ عَقیقٍ. (70)

فرمود: مؤمن همیشه همراه خود پنج چیز باید داشته باشد: مسواک، شانه، مهر و جانماز، تسبیح برای ذکر گفتن انگشتر عقیق به دست راست داشتن در حال نماز و دعا و ...

10 قالَ علیه السلام: لاتَدْخُلُواالْحَمّامَ عَلَی الرّیقِ، وَلاتَدْخُلُوهُ حَتّی تُطْعِمُوا شَیْئا. (71)

فرمود: بعد از صبحانه، بدون فاصله حمّام نروید؛ همچنین سعی شود با معده خالی داخل حمام نروید، بلکه حتّی الامکان قبل از رفتن به حمّام قدری غذا بخورید.

11 قالَ علیه السلام: اِیّاکَ وَالْمِزاحَ، فَاِنَّهُ یَذْهَبُ بِنُورِ ایمانِکَ، وَیَسْتَخِفُّ مُرُوَّتَکَ. (72)

فرمود: بر حذر باش از شوخی و مزاح بی جا چون که نور ایمان را از بین می برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی اهمیّت می گرداند.

12 قالَ علیه السلام: اللَّحْمُ یُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَالسَّمَکُ یُذیبُ الْجَسَدَ. (73)

فرمود: خوردن گوشت، موجب روئیدن گوشت در بدن و فربهی آن می گردد؛ ولی خوردن ماهی، گوشت بدن را آب و جسم را لاغر می گرداند.

13 قالَ علیه السلام: مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَکی عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسُنَتْ نیَّتُهُ زیدَ فی رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِإ خْوانِهِ وَ أهْلِهِ مُدَّ فی عُمْرِهِ. (74)

فرمود: هر که زبانش صادق باشد اعمالش تزکیه است، هر که فکر و نیّتش نیک باشد در روزیش توسعه خواهد بود، هر که به دوستان و آشنایانش نیکی و احسان کند، عمرش طولانی خواهد شد.

14 قالَ علیه السلام: اِذا ماتَ الْمُؤْمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلائِکَهُ وَ بُقاعُ الأرْضِ. (75)

فرمود: زمانی که - دانشمند

- مؤمنی وفات یابد و بمیرد، ملائکه ها برای او گریه می کنند.

15 قالَ علیه السلام: اءلْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَّتَیِ الْمیزانِ كُلَّما زیدَ فی ایمانِهِ زیدَ فی بَلائِهِ. (76)

فرمود: مؤمن همانند دو كفّه ترازو است، كه هر چه ایمانش افزوده شود بلاها و آزمایشاتش بیشتر می گردد.

16 قالَ علیه السلام: مَنْ اَرادَ اءنْ یَكُونَ أقْوىَ النّاسِ فَلْیَتَوَكَّلْ علَی اللّهِ. (77)

فرمود: هر كس بخواهد (در هر جهتی) قوی ترینِ مردم باشد باید توكّل در همه امور، بر خداوند سبحان نماید.

17 قالَ علیه السلام: أداءُالاْ مانَهِ وَالصِّدقُ یَجْلِبانِ الرِّزْقَ، وَالْخِیانَهُ وَالْكِذْبُ یَجْلِبانِ الْفَقْرَ وَالنِّفاقَ. (78)

فرمود: امانت داری و راست گوئی، هر دو موجب توسعه روزی می شوند؛ ولیكن خیانت در امانت و دروغ گوئی موجب فلاكت و بیچارگی و سبب تیرگی دل می باشد.

18 قالَ علیه السلام: أبْلِغْ خَیْرا وَ قُلْ خَیْرا وَلاتَكُنْ إ مَّعَه. (79)

فرمود: نسبت به هم نوع خود خیر و نیكی داشته باش، و سخن خوب و مفید بگو، و خود را تابع بی تفاوت و بی مسئولیت قرار مده.

19 قالَ علیه السلام: تَفَقَّهُوا فی دینَاللّهِ، فَاِنَّ الْفِقْهَ مِفْتاحُ الْبَصیرَهِ، وَ تَمامُ الْعِبادَهِ، وَ السَّبَبُ اِلَی الْمَنازِلِ الرَفیعَهِ وَالرُّتَبِ الْجَلیلَهِ فِی الدّینِ وَالدّنیا. (80)

فرمود: مسائل و احكام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون كه شناخت احكام و معرفت نسبت به دستورات خداوند، كلید بینائی و بینش و اندیشه می باشد و موجب تمامیّت كمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است.

20 قالَ علیه السلام: فَضْلُ الْفَقیهِ عَلَی العابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَی الْكَواكِبِ، وَ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فی دینِهِ لَمْ یَرْضَ اللّهُ لَهُ عَمَلاً. (81)

فرمود: َ

ارزش وفضیلت فقیه بر عابد همانند فضیلت خورشید بر ستاره ها است.

و کسی که در امور دین فقیه و عارف نباشد، خداوند نسبت به اعمال او راضی نخواهد بود.

21 قالَ علیه السلام: عَظِّمِ العالِمَ لِعِلْمِهِ وَدَعْ مُنازَعَتَهُ، وَ صَغِّرِالْجاهِلَ لِجَهْلِهِ وَلاتَطْرُدْهُ وَلکِنْ قَرِّبْهُ وَ عَلِّمْهُ. (82)

فرمود: عالم را به جهت عملش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما، و اعتنائی به جاهل مکن ولی طردش هم نگردان، بلکه او را جذب نما و آنچه نمی داند تعلیمش بده.

22 قالَ علیه السلام: صَلوهُ النّوافِلِ قُرْبانٌ اِلَی اللّهِ لِکُلِّ مُؤمِنٍ. (83)

فرمود: انجام نمازهای مستحبّی، هر مؤمنی را به خداوند متعال نزدیک می نماید.

23 قالَ علیه السلام: مَثَلُ الدّنیا مَثَلُ الْحَیَّهِ، مَسُّها لَیِّنٌ وَ فی جَوْفِهَا السَّمُّ الْقاتِلِ، یَحْذَرُهَاالرِّجالُ ذَوِی الْعُقُولِ وَ یَهْوی اِلَیْهَاالصِّبْیانُ بِأیْدیهِمْ. (84)

فرمود: مَثَل دنیا همانند مار است که پوست ظاهر آن نرم و لطیف و خوشرنگ، ولی در درون آن سمّ کشنده ای است که مردان عاقل و هشیار از آن گریزانند و بچّه صفتان و بولهوسان به آن عشق می ورزند.

24 قالَ علیه السلام: مَثَلُ الدُّنیا مَثَلُ ماءِ الْبَحْرِ کُلَّما شَرِبَ مِنْهُ الْعطْشانُ اِزْدادَ عَطَشا حَتّی یَقْتُلُهُ. (85)

فرمود: مَثَل دنیا (و اموال و زیورآلات و تجمّلات آن) همانند آب دریا است که انسان تشنه، هر چه از آن بیاشامد بیشتر تشنه می شود و آنقدر میل می کند تا هلاک شود.

25 قالَ علیه السلام: لَیْسَ الْقَبْلَهُ عَلَی الْفَمِ اِلاّ لِلزَّوْجَهِ وَالْوَلَدِ الصَّغیرِ. (86)

فرمود: بوسیدن لب ها و دهان برای یکدیگر در هر حالتی صحیح نیست مگر برای همسر و یا فرزند کوچک.

26 قالَ علیه السلام: مَنْ نَظَرَ بِرَأیْهِ هَلَکَ، وَ مَنْ

تَرَکَ أهْلَ بَیْتِ نَبیِّهِ ضَلَّ، وَمَنْ تَرَکَ کِتابَ اللّهِ وَ قَوْلَ نَبیِّهِ کَفَرَ. (87)

فرمود: هر کس به رأی و سلیقه خود اهمیّت دهد و در مسائل دین به آن عمل کند هلاک می شود، و هر کس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کند گمراه می گردد، و هر کس قرآن و سنّت رسول خدا را ترک کند کافر می باشد.

27 قالَ علیه السلام: إ نَّاللّهَ لَیُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوّامَ، إ نَّاللّهَ لَیُبْغِضُ الْعَبْدَالْفارِغَ. (88)

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد.

28 قالَ علیه السلام: التَّواضُعُ: أنْ تُعْطِیَ النّاسَ ما تُحِبُّ أنْ تُعْطاهُ. (89)

فرمود: تواضع و فروتنی آن است که آن چه دوست داری، دیگران درباره تو انجام دهند، تو هم همان را درباره دیگران انجام دهی.

29 قالَ علیه السلام: یُسْتَحَبُّ غَرامَةُ الْغُلامِ فی صِغَرِهِ لِیَکُونَ حَلیما فی کِبَرِهِ وَ یَنْبَغی لِلرَّجُلِ أنْ یُوَسِّعَ عَلی عَیالِهِ لِئَلاّ یَتَمَنَّوْا مَوْتَهَ. (90)

فرمود: بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت، وادار نمائی تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حدّ توان رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را ننمایند. (91)

30 قالَ علیه السلام: لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْمٍ، فَإنْ عَمِلَ حَسَنا إ سْتَزادَ اللّهَ، وَ إ نْ عَمِلَ سَیِّئا إ سْتَغْفَرَاللّهَ وَ تابَ اِلَیْهِ. (92)

فرمود: از شیعیان و دوستان ما نیست، کسی که هر روز محاسبه نَفْس و بررسی اعمال خود را نداشته باشد، که اگر

چنانچه اعمال و نیّاتش خوب بوده، سعی کند بر آن ها بیفزاید و اگر زشت و ناپسند بوده است، از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند و جبران نماید.

31 قالَ علیه السلام: لِکُلِّ شَیْی ءٍ دَلیلٌ وَ دَلیلُ الْعاقِلِ التَّفَکُّر. (93)

فرمود: برای هر چیزی، دلیل و راهنمائی است و راهنمای شخص عاقل، تفکّر و اندیشه می باشد.

32 قالَ علیه السلام: ما فِی الْمیزانِ شَیْی ءٌ أثْقَلُ مِنَ الصَّلاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ. (94)

فرمود: در میزان الهی نیست عمل و چیزی، سنگین تر از ذکر صلوات بر محمّد و اهل بیت ش (صلوات اللّه علیهم اجمعین).

33 قالَ علیه السلام: قَلیلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعاقِلِ مَقْبُونٌ مُضاعَفٌ وَ کَثیرُ الْعَمَلِ مِنْ أهْلِ الْهَوی وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ. (95)

فرمود: اعمال شخص عاقل مقبول است و چند برابر أجر خواهد داشت گرچه قلیل باشد، ولی شخص نادان و هوسران گرچه زیادکار و خدمت و عبادت کند پذیرفته نخواهد بود.

34 قالَ علیه السلام: وَشَعْرُ الْجَسَدِ إ ذا طالَ قَطَعَ ماءَ الصُّلْبِ، وَأرْخیَ الْمَفاصِلَ، وَ وَرِثَ الضَّعْفَ وَالسِلَّ، وَ إ نَّ النُّورَهَ تَزیدُ فِی ماءِالصُّلْبِ، وَ تُقَّوِی الْبَدَنَ، وَتَزیدُ فی شَحْمِ الْکُلْیَتَیْنِ، وَ تَسْمِنُ الْبَدَنَ. (96)

فرمود: موهای بدن زیر بغل و اطراف عورت چنانچه بلند شود سبب قطع و کمبود آب کمر، سستی مفاصل استخوان و ضعف سینه و گلو خواهد شد، استعمال نوره سبب تقویت تمامی آن ها می باشد.

35 قالَ علیه السلام: ثَلاثَهٌ یَجْلُونَ الْبَصَرَ: النَّظَرُ إ لَی الخُضْرَهِ، وَالنَّظَرُ إ لَی الْماءِ الْجاری، وَالنَّظَرُ إ لَی الْوَجْهِ الْحَسَنِ. (97)

فرمود: سه چیز بر نورانیّت چشم می افزاید: نگاه بر سبزه، نگاه بر آب جاری و نگاه به صورت زیبا.

36 قالَ

عليه السلام: إ نَّ الاْ رْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ، وَ أنَا وَاللّهِ ذلِکَ الْحُجَّهُ. (98)

فرمود: همانا زمین در هیچ موقعیّتی خالی از حجّت خدا نیست و به خدا سوگند که من خلیفه و حجّت خداوند هستم.

37 قالَ علیه السلام: سُرْعَهُالْمَشْیِ تَذْهَبُ بِبَهاءِ الْمُؤْمِنِ. (99)

فرمود: با سرعت و شتاب راه رفتن، بهاء و موقعیّت مؤمن را می کاهد.

38 قالَ علیه السلام: إ نَّما أمِرْتُمْ أنْ تَسْئَلُوا، وَلَیْسَ عَلَیْنَا الْجَوابُ، إ نَّما ذلِکَ إ لَیْنا. (100)

فرمود: شماها مأمور شده اید که از ما اهل بیت رسول اللّه سؤال کنید، ولیکن جواب و پاسخ آن ها بر ما واجب نیست بلکه اگر مصلحت بود پاسخ می دهیم وگرنه ساکت می باشیم.

39 قالَ علیه السلام: ماذِئْبانِ ضارِبانِ فی غَنَمٍ قَدْ غابَ عَنْهُ رُعاؤُها، بِأضَرَّ فی دینِ مُسْلِمٍ مِنْ حُبِّ الرِّیاسَهِ. (101)

فرمود: خطر و ضرر علاقه به ریاست برای مسلمان بیش از دو گرگ درّنده ای است، به گله گوسفندی که چوپان ندارند حمله کنند.

40 قالَ علیه السلام: الایمانُ فَوْقَ الاْ سْلامِ بِدَرَجَهٍ، وَالتَّقْوی فَوْقَ الایمانِ بِدَرَجَهٍ، وَ الْیَقینُ فَوْقَ التَّقْوی بِدَرَجَهٍ، وَ ما قُسِّمَ فِی النّاسِ شَیْی ءٌ أقَلُّ مِنَ الْیَقینِ. (102)

فرمود: ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است؛ تقوی نیز، یک درجه از ایمان بالاتر؛ یقین، یک درجه از تقوی بالاتر و برتر می باشد و درجه ای کمتر از مرحله یقین در بین مردم ثمره بخش نخواهد بود.

پاورقی ها

61- اشعار از شاعر محترم: آقای علیّ رحیمی.

62- کافی: ج 1، ص 50، ح 11، أعیان الشیعه: ج 2، ص 9، نزهه النّاظر: ص 121، ح 1.

63- نزهه النّاظر و تنبیه الخاطر حلوانی: ص 122، ح

.2

64- تحف العقول: ص 213، بحار الانوار: ج 1، ص 154، ضمن ح 30، و ج 75، ص 312، ضمن ح 1.

65- تهذيب الاحكام: ج 6، ص 350، ح 991، وافى: ج 4، ص 433، ح 2273.

66- تحف العقول: ص 291، بحار الانوار: ج 1، ص 150، ضمن ح 30.

67- نزهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانى: ص 123، ح 6.

68- نزهه الناظر و تنبيه الخاطر: ص 123، ح 13، بحار الانوار: ج 75، ص 140، ح 37.

69- نزهه الناظر و تنبيه الخاطر: ص 124، ح 15.

70- بحار الانوار: ج 98، ص 136، ح 76، مصباح المتهجّد شيخ طوسى: ص 735، ب 3.

71- وسائل الشّيعه: ج 2، ص 52، ح 1454.

72- وسائل الشّيعه: ج 12، ص 118، ح 15812.

73- وسائل الشيعه: ج 25، ص 78، ح 21240.

74- تحف العقول: ص 388، س 17، بحار الانوار: ج 75، ص 303، ضمن حديث 25.

75- اصول كافى: ج 1، ص 38، بحار الانوار: ج 82، ص 177، ح 18.

76- تحف العقول: ص 301، بحار الانوار: ج 78، ص 320، ضمن ح 3.

77- بحار الانوار: ج 75، ص 327، ضمن ح 4.

78- تحف العقول: ص 297، بحار الانوار: ج 75، ص 327، ضمن ح 4.

79- تحف العقول: ص 304، بحار الانوار: ج 2، ص 21، ح 62، و ج 75، ص 325، ح 2.

80- تحف العقول: ص 302، بحار الانوار: ج 10، ص 247، ح 13.

81- تحف العقول: ص 303، بحار الانوار: ج 10، ص 247، ح 13.

82- تحف العقول: ص

209، بحار الانوار: ج 75، ص 309، ضمن ح 1.

83- وسائل الشيعه: ح 4 ص 73، ح 4547.

84- تحف العقول: ص 292، بحار الانوار: ج 1، ص 152، ضمن ح 30.

85- تحف العقول: ص 292، بحار الانوار: ج 1، ص 152، ضمن ح 30.

86- تحف العقول: ص 302، بحار الانوار: ج 10، ص 246، ح 12.

87- اصول كافى: ج 1 ص 72 ح 10.

88- وسائل ج 17 ص 58 ح 4.

89- وسائل الشّيعه: ج 15، ص 273، ح 20497.

90- وسائل الشّيعه: ج 21، ص 479، ح 27805.

91- وسائل ج 21 ص 540 ح 1.

92- وسائل الشّيعه: ج 16، ص 95، ح 21074.

93- تحف العقول: ص 285، بحار الانوار: ج 1، ص 136، ضمن ح 30.

94- أصول كافى: ج 2، ص 494، ح 15.

95- تحف العقول: ص 286، بحار الانوار: ج 70، ص 111، ح 14.

96- وسائل الشّيعه: ج 2، ص 65، ح 1499.

97- وسائل الشّيعه: ج 5، ص 340، ح 3، محاسن برقى: ص 622، ح 69.

98- كافى ج 1 ص 179 ح 9.

99- خصال: ج 1 ص 9 ح 30.

100- مستدرک الوسائل: ج 17، ص 278، ح 35.

101- وسائل الشّیعه: ج 15، ص 350، ح 1، مستدرک: ج 11، ص 381، ح 1.

102- وافی: ج 4، ص 145، ح 1، بحار الانوار: ج 67، ص 136، ح 2.

سخنان امام هفتم (ع) در زندان

مقدمه

احمد عابدی

تعدادی از کتابهای حدیث به اسم «مسند» شناخته می شود، معمولاً مسند به کتابی گفته می شود که احادیث آن با سند پیوسته به رسول خدا

(ص) برسد. بنابراین وقتی گفته می شود «مسند امام موسی بن جعفر علیه السلام» مقصود کتابی است که احادیث آن را امام هفتم علیه السلام با سند و به توسط آباء و اجداد خود از رسول خدا (علیهم السلام) نقل کرده باشد.

مسند امام موسی بن جعفر علیه السلام مجموعه 59 حدیث است که در سالهای 180 تا 182 که امام در زندان سندی بن شاهک محبوس بودند، ابوعمران موسی بن ابراهیم مروزی به دیدار امام رفته و امام این احادیث را برای او بیان کرده است.

این احادیث از جهات گوناگون دارای اهمیت فراوان است. زیرا اولاً در زندان بیان شده اند، ثانیاً تمام احادیث آن مستند به پیامبر اکرم (ص) است مگر این دوازده حدیث 16، 21، 22، 23، 29، 32، 37، 38، 39، 42، 43، 57 و ثالثاً محتوی و مضمون بلند آنها مخصوصاً در موضوعات اخلاقی سبب شده است که برای عموم مفید باشد.

گرچه در کتابهای رجالی از مذهب راوی این احادیث بحثی نشده است ولی از خود این احادیث و با توجه به مسند بودن آنها می توان مذهب راوی را کشف نمود و بخواست خداوند در شرح این احادیث از آن بحث خواهم نمود.

سند کتاب

این کتاب را شیخ ابوالمکارم مبارک بن محمد بن معمر بادرایی از ابوبکر احمد بن علی بن حسن طرثیثي از ابوعبداللّه حسین بن شجاع صوفی موصلی از ابوبکر محمد بن عبداللّه بن ابراهیم شافعی از ابوعبداللّه محمد بن خلف بن ابراهیم بن عبدالسلام مروزی و او از ابوعمران موسی بن ابراهیم

مروزی و او از امام هفتم (ع) نقل کرده است. این کتاب با کوشش آقای محمد

حسین حسینی جلالی مکرراً در ایران و بیروت چاپ شده است.

احادیث

1 موسی بن ابراهیم مروزی گوید: موسی بن جعفر (ع) به من خبر داد، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابیطالب (علیهم السلام) که فرمود: رسول خدا (ص) حدیث گفت مرا: «کسی به سن بلوغ نرسید مگر آنکه مرتکب خطایی شده است مگر عیسی بن مریم و مادرش مریم، و یحیی فرزند زکریا درود خدا بر آنان» .

2 رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «کسی که صبح کند و چیزی غیر از خداوند بزرگترین همت او باشد از خدا نباشد» .

3 رسول خدا (ص) فرمود: «کسی که حدیثی را از من نقل کند در حالی که می داند آن دروغ است او یکی از دروغگویان است» .

4 متأسفانه حدیث چهارم از اصل کتاب ساقط شده است.

5 رسول خدا (ص) نهی کرد از آنکه مردی بین پدری و فرزندش بنشیند.

6 رسول خدا (ص) فرمود: «بر هر مسلمانی روز جمعه سه چیز لازم است: غسل، مسواک، بوی خوش» .

7 رسول خدا (ص) از صدای آرام انسان خوشش می آمد، و از کسی که فریاد بلند دارد بدش می آمد.

8 رسول خدا (ص) از فحش دادن به روزها و ساعتها و باد و خورشید و ماه و ستارگان نهی نمود.

9 رسول خدا (ص) فرمود: «عُجب عمل هفتاد سال را از بین می برد» .

10 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به رزق اندک از خدا راضی باشد خداوند به عمل اندک از

او راضی باشد» .

11 رسول خدا (ص) فرمود: «اگر دوست دارید نمازتان افزون گردد خوبانتان را مقدم بدارید» .

12 رسول خدا (ص) فرمود: «قاضی عادل نخستین کسی است که به بهشت فرا خوانده می شود» .

13 آمدن رسول خدا با بوی خوش شناخته می شد.

14 رسول خدا (ص) فرمود: «اطاعت کسی در نافرمانی خدای عزّوجل جایز نیست» .

15 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس خود را فرزند غیر پدرش بداند روز قیامت با مشرکان محشور می گردد. »

16 علی (ع) فرمود: «توانگری یاور خوبی بر اطاعت خدا است» .

17 رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه خدا بنده ای را دوست بدارد گرفتارش می کند تا تضرع او را بشنود» .

18 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس ایمان به خدا و روز آخر دارد ... »، متأسفانه بقیه این حدیث از بین رفته است.

19 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس بر سر راه مسلمانان آنان را اذیت کند لعنت ملائکه بر او واجب است» .

20 رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه یکی از شما برادرش را دوست می دارد نام و کنیه و لقب و نام قبیله او را سؤال کند» .

21 علی (ع) فرمود: «اشاره هنگام هلال ناپسند است» .

22 علی (ع) فرمود: «کسی که بر نمازهای پنجگانه به جماعت محافظت کند جزء غافلان نوشته نشود» .

23 علی (ع) فرمود: «کسی که نزد مردم توریه می کند به چیزی که خداوند خلاف آن را می داند خدا نزد مردم خوارش خواهد کرد» .

24 رسول خدا (ص) فرمود: «شیطان هر گونه تلاشی را علیه انسان انجام می دهد و وقتی بر

او غلبه کرد در مال او عمل می کند و هرگز نمی گذارد چیزی را در اطاعت خدا انفاق کند» .

25 رسول خدا (ص) فرمود: «کسی به شیطان نزدیک نشد مگر آنکه از خدا دور گردید. »

26 رسول خدا (ص) فرمود: «با زنان مشورت کنید و آنان را مخالفت کنید که در مخالفت آنان برکت است، و برای خنثی عقل نیست و برای متکبر درشت خو عقل نیست» . *

27 رسول خدا (ص) فرمود: «خدای رحمت کند کسی که سخنی می گوید تا بهره ای از آن ببرد یا سکوت می کند تا سالم بماند» .

28 رسول خدا (ص) فرمود: «خوبی کن به کسی که اهل آن است و کسی که اهل آن نیست، چون اگر او اهل نیکی نیست تو اهل آن می باشی» .

29 علی (ع) فرمود: «مصافحه دوستی را نگه می دارد» .

30 رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید: لا اله الا اللّه أحداً صمداً لم یَلد و لم یُولَدْ و لم یکن له کفواً أحدٌ، خدا چهل هزار هزار حسنه برای او می نویسد» .

31 رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه عرب عمامه خود را بیندازد عزّت خود را انداخته است» .

32 علی (ع) فرمود: «مردمی بیایند که به وسیله قرآن با شما مجادله کنند پس آنان را به سنّت بگیرید، زیرا اصحاب سنت به کتاب خدا آشناترند» .

33 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به دین دوست خود است، پس هر کدام شما ببیند با چه کسی دوست می شود» .

34 حسن و حسین (علیهماالسّلام) جایزه های معاویه بن ابی سفیان را نمی پذیرفتند.

35 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس از

شما می خواهد حجامت کند روز شنبه حجامت کند» .

36 رسول خدا (ص) فرمود: «به هر کس اذن برای دعا داده شود درهای رحمت به رویش گشوده شود» .

37 علی (ع) فرمود: «فال بد به کسی که توکل بر خدا کند آسیب نمی رساند» .

38 مردی را نزد علی آوردند که به خداوند توهین کرده بود، علی علیه السلام فرمود: «او را بکشید، و هر کس پیامبران خدا را ناسزا گوید نیز او را بکشید» .

39 علی (ع) فرمود: «پیامبری از پیامبران که به او عزیر گفته می شد گفت: پروردگارا، منزهی، شأن تو چه بزرگ و چه شگفت است ! ابتدای تو از چه بوده است؟ سپس (به عنوان پشیمانی از سؤال خود) عزیر مقداری خاک برداشته بر دهان خود ریخت. خداوند عزّوجل به او وحی نمود: ای عزیر، دخالت در کار من نمودی، به عزّت و جلال خود سوگند که نام تو را از دیوان انبیاء محو می کنم، پس تو همراه آنان ذکر نمی شوی» . 1

40 رسول خدا (ص) فرمود: «نپرداختن دستمزد کارگر از گناهان کبیره است» .

41 رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه خداوند برای کسی خیر بخواهد او را در دین فقیه، و بینای به عیوب خویش می گرداند، و زاهد در دنیایش قرار می دهد» .

42 علی (ع) فرمود: «از نشانه های نزدیکی قیامت جذام و شیوع بواسیر و مرگ ناگهانی است» .

43 از امیرالمؤمنین (ع) حکم مردن موش در چاه سؤال شد، فرمود: «چهل دلو از آن کشیده می شود. »

44 رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس درباره قَدَر صحبت کند روز قیامت آن را از او سؤال می کنند، و

هر که صحبت نکند روز قیامت از او سؤال نشود» .

45 رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ پدری فرزندش را به بهتر از ادب نیک تعلیم نداده است» .

46 رسول خدا (ص) فرمود: «گروهی روز قیامت دوست دارند که از ثریّا سقوط می کردند امّا امیر بر چیزی نمی شدند» .

47 رسول خدا (ص) فرمود: «دعای سه گروه ردّ نمی شود: پیشوای عادل، روزه دار تا آنکه افطار کند، دعای مظلوم» .

48 رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید من عالم هستم او جاهل است» .

49 رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید من در جهنّمم پس او در جهنّم است» .

50 رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین اخلاق مؤمنان عفو است» .

51 رسول خدا (ص) فرمود: «امام به هر کس حدّ بزند همان حدّ کفاره گناه اوست» .

52 رسول خدا (ص) فرمود: «هر که برادر مسلمانش را عفو کند خدا او را عفو کند» .

53 رسول خدا (ص) فرمود: «خدای متعال گوید: بهشت بر کسی که چشمانش را بگیرم واجب است» .

54 رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین زنان کسی است که هر گاه چیزی به او داده شود شکر کند و هر گاه منع شود صبر کند» .

55 رسول خدا (ص) محلّل و کسی که برای او محلّل انجام شود را لعنت کرده است.

56 رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه کسی از شما در حال نماز باشد و زنی او را بخواند پس باید او را اجابت کند» .

57 علی (ع) فرمود: «روز جمعه یک دینار صدقه بده، رسول خدا (ص) این را پیش از جمعه از

ما می خواست» .

58 رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان شناخت به قلب و اقرار به زبان و عمل به اندام است» .

59 رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان ندارد مگر آنکه ایمان به چهار چیز داشته باشد: شهادت دهد که خدایی غیر از اللّه نیست، او تنهاست و شریکی ندارد، و من رسول خدا هستم که مرا به حق مبعوث کرده، و ایمان به قدر داشته باشد چه خیر یا شرّ آن. و ایمان به مبعوث شدن پس از مرگ داشته باشد» . 2

* البته منظور این نیست که اگر خانم ها نظر خوب و درستی دادند مخالفت کنید. بلکه به دلیل علاقه به همسر از وظایف الهی کوتاهی نکنید و قدرت نه گفتن به زن و همسر را داشته باشید.

پی نوشت ها

1 از این حدیث استفاده می شود که تفکر در ذات خدا جایز نیست و تنها باید در اوصاف و افعال خدا بحث نمود.

2 همه احادیث این کتاب مثل سند اول از امام کاظم (ع) تا رسول خدا یا امیرالمؤمنین (علیهما السلام) سند متصل دارند، و این سند طلایی (سلسله الذهب) در همه آنها تکرار شده است، و ما فقط به ترجمه متن احادیث اکتفا کردیم.

رهنمودهای تربیتی امام کاظم علیه السلام (بخش اوّل)

مقدمه

علی همّت بناری

آنچه در امر تربیت مهم و اساسی است ارائه شیوه های اطمینان بخش تربیتی است که ضمن در برداشتن همه ابعاد زندگی انسان او را به سعادت حقیقی که همان مقام قرب الهی است نائل گرداند و بی شک چنین شیوه های تربیتی جز از سیره قولی و عملی اسوه های راستین دین یعنی معصومین علیهم السلام میسّر نیست. بدین جهت ضروری می نماید که زندگانی معصومین علیهم السلام را بطور کامل و دقیق از منظر تربیت

نگریست و از خلال سیره رفتاری و گفتاری آنها تربیت صحیح را عرضه نمود. در این مقاله تلاش بر آن است که گوشه هایی از سیره امام کاظم علیه السلام در تربیت فرزندان را هر چند ناقص به تصویر بکشانیم.

گام نخست در تربیت

از ویژگیهای انحصاری اسلام نگاه عمیق و ریشه ای به امر تربیت است، از دیدگاه اسلام زمینه های تربیت را نه از لحظه تولد که از مدتها قبل باید فراهم نمود، از بزرگترین اهداف ازدواج تربیت فرزندان صالح و شایسته است، ازدواج تنها یافتن شریک در زندگی مشترک و پیوند ساده میان زن و مرد نیست بلکه مرد باید مادری شایسته و زن پدری لایق برای فرزندان آینده خود برگزیند امام کاظم علیه السلام فرموده است: ... واختاروا لِنُطَفِکُم ... برای نطفه های خود انتخاب کنید [مادران شایسته ای برای فرزندان آینده تان برگزینید] (1) و نیز آن حضرت ویژگیهایی را برای انتخاب همسر فرمود که رعایت آنها شرط موفقیت در زندگی آینده است، برخی از این معیارها عبارتند از:

صالح بودن

آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند فایده ای بهتر از همسر صالحه به انسان نداده تا وقتی او را می بیند خوشحال گردد و هر گاه شوهر خارج از منزل است خود و مال شوهر را حفظ نماید. (2) همچنین آن حضرت دعایی را به اصحاب تعلیم دادند که از خداوند طلب همسر صالح و مهربان کنند «اللّهم ارزقنی زوجه صالحه ودودا ... » (3) و سفارش کردند که این دعا را بعد از نماز و قرائت سوره فاتحه و یس بخوانند. (4)

کفو بودن

هم شأن بودن والدین، در تربیت اولاد نقش بسزایی دارد، چنانچه والدین از نظر سطح سواد و فرهنگ و مسائل اخلاقی و اعتقادی به هم نزدیک نباشند دچار تضاد و ناهماهنگی در تربیت خواهند شد و تربیت مطلوب حاصل نخواهد گشت. امام کاظم علیه السلام در حدیثی می فرماید: وانکحوا الاکفاء ... با همسرانی که همسطح و کفو شما باشند ازدواج کنید ... (5)

عاطفه همسر

فرزند بیش از هر چیز بویژه در دوران کودکی نیاز به محبّت دارد، با محبّت بودن همسر از دو جهت اهمیت دارد از طرفی کانون خانواده را صفای

بیشتر می بخشد و باعث نیرو و توان بیشتر مدیر خانواده یعنی شوهر می گردد و از طرف دیگر فرزندان تشنه محبت، خود را از چشمه زلال محبت سیراب و روان آنها را طراوت می بخشد. امام کاظم علیه السلام در دعایی که به اصحاب تعلیم دادند طلب همسر ودود و با عاطفه زیاد را از خداوند، سفارش نمودند. (6)

عفاف و پاکدامنی همسر

عفاف و پاکدامنی از معیارهای ضروری انتخاب همسر است؛ زیرا فرزندان طیّب و پاکیزه از دامان مادران پاکدامن و با عفّت پرورش خواهند یافت. امام کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمود: با زنان فلان طایفه ازدواج کنید زیرا آنها با عفّت هستند و زنان آنان نیز با عفّتند و با زنان فلان طایفه ازدواج نکنید زیرا آنان با عفّت نیستند و زنانشان نیز با عفّت نخواهند بود (7) و نیز علی بن جعفر می گوید از برادرم سؤال کردم آیا استفاده از شیر زنی که از راه زنا بچّه زاییده صلاح هست؟ فرمود: استفاده از شیر او و شیر دختر او که از زنا متولد شده صلاح نیست. (8)

امام هفتم علیه السلام بیش از آنکه دیگران را به انتخاب همسر شایسته توصیه کند خود بدین امر اساسی اهمیت می داد و برای فرزندان خود مادران صالح و شایسته انتخاب نمود، نکته قابل توجّه اینکه هر کدام از همسران ایشان که از نظر تقوی و فضیلت برجسته تر بودند فرزندان بلند مرتبه تری داشتند برای نمونه به

منزلت دو نفر از همسران آن حضرت اشاره می کنیم:

1 مادر امام رضا علیه السلام

از عون بن محمّد کندی روایت شده که من مردی را آگاهتر از علی بن میثم به کارهای ائمه علیهم السلام و ازدواجشان ندیدم او می گفت که حمیده مصفاه مادر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که از اشراف و بزرگان عجم بود کنیزی خرید و اسم آن تکتم بود و او در عقل و دین و احترام به حمیده بهترین زن بود بطوریکه به احترام حمیده هیچگاه در مقابل او نمی نشست، حمیده به فرزندش گفت: پسرم من کنیزی بهتر از تکتم سراغ ندارم و شکی ندارم اگر فرزندی داشته باشد خداوند او را پاکیزه می گرداند و من این کنیز را به تو بخشیدم، درباره او سفارش به نیکی کن، آنگاه که حضرت رضا علیه السلام از آن بانو متولد شد او را طاهره نامید، نوزادش سالم بود و از او شیر زیادی می خورد، آن بانو درخواست کرد دایه ای بگیرند که در شیر دادن به او کمک کند. از او پرسیدند مگر شیر تو کم شده؟ گفت شیرم کم نشده اما من اوراد، اذکار و عبادتهایی داشتم و از هنگامی که فرزندم به دنیا آمد، کمتر به آنها می رسم. (9)

2 ام احمد (مادر شاهچراغ)

امّ احمد تنها زنی است که امام کاظم علیه السلام در وصیتنامه خود از او یاد می کند، مرحوم مجلسی درباره او می نویسد: مادر احمد از زنان مورد احترام بود و امام کاظم علیه السلام علاقه شدیدی به او داشت، هنگامی که حضرت می خواست از مدینه به سوی بغداد حرکت کند، ودیعه های امامت را پیش او سپرد و

فرمود: هرگاه کسی پیش تو آمد، در هر وقتی از اوقات که باشد و این امانت را از تو طلب کرد، بدان که من به شهادت رسیدم و او جانشین بعد از من و امامی است که اطاعت او بر شما و دیگران واجب است. (10)

اولین نیکی به فرزند

انتخاب نام نیکو از حقوق فرزند بر والدین و نشانه احترام و اهمیّت آنها به آینده فرزند می باشد. نام علامتی است که فرزند آن را تا پایان عمر به همراه دارد اگر نیکو باشد مایه سرور و شادی فرزند و اگر ناپسند و زشت باشد باعث اندوه و حسرت او می گردد. موسی بن بکر از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود: اولین کار نیک پدر برای فرزند این است که نام نیکو برایش انتخاب نماید. (11) در حدیث دیگری آن حضرت برخی از اسامی نیکو را ذکر می نماید. سلیمان جعفری می گوید از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خانه ای که یکی از اسمهای محمّد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب و فاطمه در آن باشد فقر در آن داخل نمی شود. (12) اهمیت نام نیکو بدان حدّ است که گاهی حضرت از نامهای ناپسند نهی می فرمود و حتی در کودکی نسبت به آن حسّاس بود: یعقوب سراج نقل می کند که بر حضرت ابی عبداللّه (امام صادق) علیه السلام وارد شدم در حالی که بر بالین فرزندش (امام کاظم علیه السلام) ایستاده بود و موسی علیه السلام در گاهواره جای داشت و حضرت با او نجوی می کرد و آهسته سخنانی می گفت آنقدر تأمل کردم تا سخنانش با فرزند تمام شد، آنگاه فرمود: نزدیک بیا و سلام کن، رفتم

و سلام کردم، آن طفل با بیانی فصیح و

روشن جواب سلام مرا داده و فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز [حمیراء [نام نهاده ای تغییر بده، به درستی این نامی است که خداوند را به غضب می آورد، آنگاه حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: زود برو و آنچه موسی علیه السلام گفت عمل کن تا کامیاب شوی، سپس من نام دخترم را از حمیراء تغییر دادم. (13)

سیره عملی امام کاظم علیه السلام گواه صادقی بر اهمیت نام نیکو برای فرزندان است، آن حضرت با کثرت فرزندان برای آنها نام نیکو برگزید و حتی در مواردی اسامی مشترک انتخاب نموده و با پسوند اکبر، کبری، وسطی و صغری آنها را از هم جدا می کرد. مرحوم مجلسی در بحارالانوار تعداد فرزندان آن حضرت را 37 نفر ذکر می کند و از اسامی آنان چنین یاد می کند:

الف) پسران: علی (رضا علیه السلام)، ابراهیم، عباس، قاسم، جعفر، اسماعیل، هارون، حسن، احمد، محمّد، حمزه، عبداللّه ، اسحاق، عبیداللّه ، زید، حسین، فضل و سلیمان.

ب) دختران: فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیّه، حکیمه، امّ ابیها، رقیه صغری، کلثوم، امّ جعفر، لبانه، زینب، خدیجه، علیّه، آمنه، حسنه، بریهه، عائشه، ام سلمه، میمونه و امّ کلثوم. (14)

همچنین از عمده الطالب، ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر را نقل می کند. (15) علاوه بر مرحوم مجلسی برخی، نامهای مشترک دیگری را چون زینب، زینب الکبری، خدیجه، خدیجه الکبری، ام کلثوم الکبری، امّ کلثوم الوسطی و امّ کلثوم الصغری را برای فرزندان امام کاظم علیه السلام ذکر کرده اند. (16)

عقیقه و ولیمه فرزند

عقیقه و ولیمه علاوه بر آثار اجتماعی چون اطعام فقراء و مؤمنین، برای کودک نیز مؤثر خواهد بود؛

زیرا از طرفی نشانه احترام والدین به کودک است و از طرف دیگر به منزله تأمین و حفظ سلامتی فرزند است. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: کل مولدٍ مرتهن بالعقیقه: هر نوزادی در گروه عقیقه است. (17)

اهمیت عقیقه تا بدانجاست که امام کاظم علیه السلام فرمود: هنگام تولد فرزند عقیقه برای او واجب است، (18) تعبیر به وجوب هر چند از نظر فقهی واجب شرعی نیست و عقیقه یک عمل مستحبی است، اما نشانه اهمیت آن می باشد. در مورد ولیمه، علی بن حکم از بعضی اصحاب نقل می کند که امام کاظم علیه السلام برای بعضی فرزندانش ولیمه داد و اهل مدینه را تا سه روز از اقسام فالوده ها (غذای معمول آن زمان) در دیگهای بزرگ در مساجد و برزنها طعام دادند، بعضی از اهل مدینه به خاطر این کار بر حضرت عیب گرفتند، خبر به گوش حضرت علیه السلام رسید، فرمود: خداوند هیچ چیزی را به پیامبری نداده الاّ اینکه مانند آن را به پیامبر [خاتم] عطا کرده و بلکه به او چیزهایی داده که به دیگران نداده است، به سلیمان فرمود «هذا عَطائُنا فَاْمَنُنْ اَوْ اَمْسِکْ بِغَیرِ حِساب» (19)

محمّد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» هر آنچه پیامبر به شما آموخت فرا گیرد و عمل کنید و از آنچه شما را منع کرده پرهیز نمایید. (20)

احترام به فرزند

افراد نسبت به رعایت ادب و احترام دیگران متفاوتند، برخی به نحو شایسته ای نسبت به دیگران رعایت ادب و احترام می نمایند و در اصل احترام و ادب فرقی میان بزرگترها و کوچکترهای اعضای خانواده خود و

دیگران قایل نیستند، برخی دیگر در خارج از کانون خانواده خویش و نسبت به دیگران بسیار مؤدّب می نمایند و چه بسا به رعایت ادب و احترام شهرت یافته اند اما در کانون خانواده خویش چنان احترامی را لازم نمی دانند و رفتار و گفتاری مؤدبانه و محترمانه آنچنان که می بایست در مقابل فرزندان خود ندارند، عدّه ای دیگر هستند که فقط بزرگترها را شایسته رعایت ادب و احترام می دانند و به کودکان وقعی نمی نهند و با پندار خود آنان را بچه می انگارند غافل از آنکه گرچه ما آنان را کودک می پنداریم اما آنان خود را کوچک و کودک نمی پندارند بلکه در حدّ فهم خود تصوّر بزرگی از خویشتن دارند، باید دانست که رعایت ادب و احترام صرفا نه در خارج منزل شایسته است و نه هم فقط نسبت به بزرگترها بایسته، بلکه همچنانکه احترام به بزرگترها لازم است و شایسته نسبت به کوچکترها نیز ضروری است و بایسته زیرا کودک ادب و احترام را در آموزشگاه خانواده فرا گرفته و آن را در صحنه اجتماع به نمایش می گذارد. از سلیمان بن حفص مروزی نقل شده که گفت: موسی بن جعفر فرزند خود علی را «رضا» نامید و هر زمان که نام او را بدون خطاب به او بر زبان جاری می کرد، می فرمود: بگویید فرزند من رضا، نزد من بیاید و به فرزند خود «رضا» چنین گفتم و فرزند من رضا چنان گفت و هرگاه آن جناب را مخاطب قرار می داد، می فرمود: یا ابالحسن (21). امام علیه السلام نه تنها در زمان حیات فرزندان آنها را احترام می نمود که بعد از مرگ آنها نیز برای آنها احترام قائل می شد

و این رفتار برای فرزندانی که در قید حیات بودند بسیار جالب و با اهمیت بود. یونس بن یعقوب نقل می کند هنگامی که امام موسی علیه السلام از بغداد به مدینه برگشت، فرزند او در «فید» (22) وفات یافت. حضرت او را در همانجا دفن نمود و به بعضی از دوستانش سفارش کرد که قبر او را با گچ بسازند و نام او را بر لوحی نوشته، بر قبرش بگذارند. (23)

فرزندان و محبّت

فرزندان گلهای بوستان زندگیند و کام تشنه آنها جز با محبّت والدین سیراب نمی گردد، هر نوع کوتاهی در سیراب نمودن آنها اثری جز پژمرده شدن این گلهای معطّر به دنبال ندارد، برخی والدین از نقش محبت در رشد معنوی و حتی جسمانی فرزندان خود غافلند و کمتر به اهمیت و تأثیر سحرآمیز آن توجّه دارند در حالی که محبت داروی شفابخش بسیاری

دردهاست، بسیاری از ناسازگاریها و پرخاشگریهای فرزندان را با محبت می توان پیشگیری نمود، نکته مهم در محبت و عاطفه به فرزندان اظهار و ابراز آن است چه بسا والدینی که فرزندان خود را بسیار هم دوست می دارند، امّا کمتر این عاطفه قلبی خود را ابراز می کنند. از بهترین شکلهای اظهار محبت در آغوش گرفتن و بوسیدن فرزند در کودکی و هدیه دادن در نوجوانی و جوانی است. مفضّل بن عمر نقل می کند که بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم در حالی که فرزندش علی علیه السلام در کنارش نشسته بود و او را می بوسید و زبان او را می مکید و او را بر شانه خود می گذاشت و او را به خود می چسباند و می فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد

چقدر خوشبو و پاکیزه است بوی تو و چقدر خلقت تو پاک و طاهر است و چقدر فضل تو ظاهر است ... (24)

پی نوشت ها

(19) سوره ص، آیه: 39.

(6) همان، ص 334.

(16) حیاه الامام موسی بن جعفر (ع)، باقر شریف القرشی، ج 2، ص؟.

(17) الکافی، ج 6، ص 24.

(8) همان، ج 3، ص 12.

(23) بحار، ج 48، ص 289.

(3) همان، ص 318.

(13) زندگانی امام کاظم (ع) (عمادزاده)، ج 1، ص 28.

(11) الکافی، ج 6، ص 18.

(12) همان، ص 13.

(4) همان، ص 334.

(2) زندگانی امام کاظم (عمادزاده)، ج 1، ص 325.

(22) مفیده نام مکانی است که در نیمه راه کوفه به مکه واقع است. معجم البلدان، ج 4، ص 282.

(24) همان، ص 23.

(18) همان.

(7) مسند امام کاظم (ع)، ج 2، ص 536.

(9) بحار، ج 49، ص 5.

(14) بحار، ج 48، ص 287 283.

(15) همان، ص 289.

(21) ترجمه عیون اخبار الرضا، ص 14.

(10) همان، ج 48، ص 279 (پاورقی).

(1) سوره اعراف، آیه: 179.

(20) بحار، ج 49، ص 110، ح 12.

(5) همان، ص 325.

داستان

چهل داستان

مؤلف

عبد الله صالحی

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها، خداوند بزرگ را، که ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین هدایت نمود.

و بهترین تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله؛ و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصا هفتمین خلیفه بر حقّش حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده نهمین ستاره فروزنده و پیشوای بشریّت و حجّت خداوند، برای هدایت بندگان.

آن شخصیّت ممتاز و برگزیده حقّ، تبارک و تعالی که مخزن أسرار و معارف الهی بود؛ و همچون دیگر اهل بیت عصمت و طهارت جامع کمالات و نیز معصوم از هر گونه خطا و اشتباه بود.

آن حضرت تا مرحله ای محبوب خداوند متعال و مقرّب درگاهش قرار گرفت که لقب باب الحوائج إ لی اللّه را در بین ائمّه اطهار علیهم السلام به خود اختصاص داد.

و آن حضرت در زمان خویش، بین گروه ها و احزاب محور حقّ قرار گرفت.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ضمن بشارت بر ولادت حیات بخش او؛ و این که او هفتمین خلیفه و حجّت بر حقّ خداوند می باشد، فرمود:

خداوند متعال نطفه او را مبارک برای امّت و تزکیه شده قرار داد؛ و او وسیله رحمت و برکت برای شیعیان

و دوستان خود می باشد، خداوند او را در عرش برین، موسی نام نهاد.

و هر کس به او متوسّل شود و او را وسیله درگاه الهی قرار دهد حوائج و خواسته هایش برآورده خواهد شد؛ و روز قیامت از شفاعت حضرتش برخوردار و در جوار او محشور می گردد.

احادیث قدسیّه و روایات متعدّد در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، با سندهای متعدّد، در کتاب های مختلف وارد شده است.

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن امام والامقام می باشد.

که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (1)، که در جهت های مختلف عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود.

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إ فاده عموم علاقه مندان، مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد ((لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَلابَنُونَ إ لاّ مَنْ أتیَ اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ لی وَلِوالِدَیّ ولِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقٌّ))، ان شاء اللّه تعالی.

مؤلّف

خلاصه حالات نهمین معصوم، هفتمین اختر امامت

آن حضرت روز یک شنبه، هفتم ماه صفر، سال 128 هجری قمری (2) در روستائی به نام أ بواء بین مکّه معظّمه و مدینه منوّره دیده به جهان گشود.

نام: موسی (3) صلوات اللّه و سلامه علیه.

کنیه: ابوالحسن، ابوالحسن اوّل، ابوالحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابوعلیّ، ابو اسماعیل، ابواسحاق و ...

لقب: عبد صالح، کاظم، باب الحوائج، صابر، رجل، امین، عالم، زاهر، صالح، شیخ، وفیّ، نفس زکیّه، زین المجتهدین و ...

نقش انگشتر: حضرت دارای دو انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((حَسْبِیَ اللّهُ))، ((المُلْکُ لِلّهِ وَحَدَهُ)).

پدر: امام جعفر، صادق آل محمّد صلوات اللّه علیهم.

مادر: حمیده مصفّاه اندلسی، دختر صاعد بربری.

دربان: محمّد بن فضل، مفضّل بن عمر را گفته اند.

مدّت امامت: حضرت روز دوشنبه، 25 شوّال، سال 148 هجری قمری، پس از شهادت پدر بزرگوارش، در بیست سالگی منصب امامت و زعامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت و تا سال 183 هجری، امامت آن حضرت به طول انجامید.

مدّت عمر: آن حضرت مدّت بیست سال و بنابر نَقلی 19 سال، هم زمان با پدر بزرگوارش و مدّت 35 سال پس از آن ادامه حیات داد که جمعا 55 سال طبق مشهور، عمری با برکت و پر از مشقّت را سپری نمود، گرچه بعضی عمر آن حضرت را تا 58 سال نیز گفته اند.

علّت زندانی شدن آن امام مظلوم صلوات اللّه و سلامه علیه را طبق آنچه گفته اند، چنین است:

در آن سالی که هارون الرّشید به سفر حجّ رفت و در کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی از بنی هاشم و از آن جمله امام موسی کاظم علیه السلام را دید، که جهت زیارت قبر آن حضرت حضور دارند.

هنگامی که هارون الرّشید نزدیک قبر مطهّر رسید، گفت: ((السّلام علیک یا رسول اللّه ! یا بنی عمّی !)) یعنی؛ سلام بر تو ای رسول خدا !

ای پسر عمویم.

در همین حال، امام موسی کاظم علیه السلام جلو آمد و هنگامی که نزدیک قبر مطهّر رسید؛ اظهار داشت: ((السّلام علیک یا أبه !))

یعنی؛ سلام بر تو ای پدر.

هارون الرّشید با دیدن چنین صحنه ای، چهره خود را درهم کشید و کینه و عداوت آن حضرت

را بر دل گرفته و مصمّم بر تحقير و قتل حضرت شد.

مضافا بر آن كه سخن چينان دنياپرست و رياست طلب - كه در هر زمان بوده و هستند - از موقعيّت سوء استفاده كرده و در هر فرصت مناسبى بر عليه آن حضرت نزد هارون بدگوئى و سخن چينى نموده و او را بر عليه حضرت، تحريک مى كردند.

تا آن كه هارون به بغداد مراجعت كرده و دستور جلب آن حضرت را صادر كرد؛ و حضرتش را در بصره زندانى گرداند.

و چون مدّتى را در آن جا سپرى نمود، به بغداد منتقل شده؛ و در زندانى مخوف و وحشتناک تحت انواع شكنجه هاى جسمى و روحى محبوس گرديد.

در اين كه حضرت سلام اللّه عليه در چند مرحله زندانى شد؛ و نيز جمعا چه مدّت زمانى را در زندان سپرى نمود، بين مورّخين اختلاف است.

بنابر مشهور: حضرت توسّط سِندى بن شاهک؛ و به دستور هارون الرّشيد مسموم گرديد؛ و در روز جمعه، 25 رجب، سال 183 هجرى قمرى (4) در زندان بغداد به شهادت رسيد؛ و جسد مطهّرش در قبرستان بنى هاشم كاظمين دفن گرديد.

خلفاء و سلاطين هم عصر آن حضرت: دوران امامت آن حضرت هم زمان بود با حكومت منصور دوانيقى، محمّد مهدى عبّاسى، هادى عبّاسى، هارون الرّشيد.

تعداد فرزندان: مرحوم سيّد محسن امين رحمه اللّه عليه تعداد 18 پسر و 19 دختر از فرزندان امام موسى كاظم عليه السلام را نام برده است؛ ولى بعضى ديگر گفته اند: آن حضرت داراى 37 دختر و 23 پسر بوده است.

نماز آن حضرت: دو ركعت است، در هر ركعت پس

از قرائت سوره حمد، دوازده مرتبه سوره توحید خوانده می شود. (5)

و پس از پایان سلام نماز، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام گفته می شود؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال تقاضا نموده، که ان شاء اللّه بر آورده خواهد شد.

امشب به راستی شبم از روز بهتر است

کاندر برابرم رخ فیروز دلبر است

در شب کسی ندیده عیان گردد آفتاب

جز آفتاب من که رخش مهر انور است

تنها نه بزم من ز جمالش فروغ یافت

کز نور روی او همه عالم منوّر است

پرسید عارفی که بگو کیست یار تو

کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است

گفتم به او نشین و بشنو که یار من

نور خدا و مظهر حقّ، عین داور است

هم زاده نبیّ بود و بضعه بتول

سبط نبیّ، ولیّ خداوند اکبر است

سِرّ علیّ، مقام جلیّ، نور منجلی

هفتم امام، حضرت موسی بن جعفر است

از آدم و مسیح به درگاه جود او

چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است

آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب

معلوم شد که علّت غائی مؤخّر است

شاها به غیر صادر اوّل که جدّ تو است

عالم تمام مشتقّ و ذات تو مصدر است

امروز روز شادی زهرای اطهر است

خرّم دل رسول خدا، قلب حیدر است

روز ولادت است و نشاط است و خرّمی

این روز با نشاط به عمری برابر است

از دامن حمیده برآمد مهین مهی

کز نور او سراسر عالم منوّر است

مسرور و شاد، صادق آل علیّ نگر

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است (6)

ظهور نور هدایت بین مکّه و مدینه

محدّثین و مورّخین و از آن جمله ابوبصیر حکایت کند:

امام جعفر صادق علیه السلام به همراه خانواده و بعضی از اصحاب که من نیز

همراه ایشان بودم، اعمال حجّ را انجام دادیم و سپس به سوی مدینه منوّره بازگشت نمودیم.

در بین راه، به محلّی رسیدیم که ((اءبواء)) نام داشت، حضرت دستور فرمود تا قافله پیاده شوند و استراحت نمایند.

خانواده حضرت نیز با فاصله کمی از اصحاب، فرود آمد و همان جا منزل گرفت، پس از گذشت لحظاتی که استراحت کردیم و غذا خوردیم، شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه ! همسرتان، حمیده پیام داد که هر چه زودتر نزد او بروید؛ زیرا حالتی فوق العادّه برایش عارض گردیده است - یعنی؛ در حال زایمان نوزاد می باشد -.

امام علیه السلام با شنیدن این خبر، سریع حرکت نموده و به سمت همسرش رفت؛ و پس از گذشت مدّتی کوتاه مراجعت نمود و تمام افرادی که حضور داشتند، به احترام آن حضرت از جای خود برخاستند و گفتند:

یا ابن رسول اللّه ! خداوند، شما را به خیر و سعادت بشارت دهد، چه خبر است و حمیده در چه حالتی به سر می برد؟

حضرت فرمود: خداوند متعال، حمیده را به سلامت نگه داشت، و به من، نوزاد مبارکی را عطا نمود که در روی زمین بهتر از او نیست.

و سپس افزود: حمیده جریانی را برای من تعریف کرد و فکر می کرد که من آن را نمی دانم.

اصحاب گفتند: آن جریان چه بود؟ !

حضرت فرمود: حمیده اظهار داشت: همین که نوزاد عزیز به دنیا آمد، دست های خود را بر زمین نهاد و سر به سمت آسمان بلند کرد و تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند جلّ و علا را به جای آورد؛ و سپس

بر رسول خدا صلوات و تحیّت فرستاد.

حضرت در ادامه فرمایشات خود افزود: من به حمیده گفتم: این حرکات، مخصوص پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و دیگر ائمّه اطهار می باشد، که هنگام ولادت دست خود را بر زمین قرار داده و سر به سمت آسمان بلند نموده و مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند متعال می گردند.

و نیز بر پیغمبر خدا صلوات و درود می فرستند؛ و سپس با اقرار و اعتراف می گویند: بر یگانگی خداوند شهادت می دهم؛ و این که خدائی جز او وجود ندارد.

و همین که چنین حرکات و جملاتی از ایشان صادر گردید، خداوند رحمان علوم اوّلین و آخرین را بر آن ها مقرّر می گرداند؛ و نیز ملک روح الامین در شب های قدر به زیارت آن امام خواهد آمد.

سپس ابوبصیر در پایان خبر فرخنده میلاد حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام گوید: ولادت آن حضرت در سال 128 هجری قمری واقع گردید.

و چون کاروان حضرت به مدینه رسید، امام صادق علیه السلام به مدّت سه روز سفره انداخت و تمام افراد، بر سفره ولیمه امام موسی کاظم علیه السلام می نشستند و غذا می خوردند. (7)

در گهواره و مسائل خانوادگی

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام، به نام یعقوب سرّاج حکایت کند:

روزی به قصد ملاقات و زیارت مولایم، حضرت صادق آل محمّد علیهم السلام به منزل ایشان رفتم، هنگامی که وارد شدم، دیدم که آن امام بزرگوار کنار گهواره شیرخوارش، حضرت ابوالحسن موسی کاظم علیه السلام ایستاده؛ و جهت دل گرم کردن و آرام نمودن نوزاد، با او سخن می گوید.

مدّت زیادی بدین منوال طول کشید؛ و همچنان من در گوشه ای نشسته

و نظاره گر آن ها بودم تا آن که سخن راز امام با نور دیده اش علیه السلام به پایان رسید.

آن گاه من از جای خود برخاستم و به سمت آن امام مهربان رفتم، همین که نزدیک آن حضرت قرار گرفتم، فرمود: آن نوزاد، بعد از من، مولایت خواهد بود، نزد او برو و سلام کن.

پس اطاعت کردم و نزدیک آن نوزاد و نور الهی رفتم و سلام کردم، با این که او کودکی شیرخواره در گهواره بود، خیلی زیبا و با بیانی شیوا جواب سلام مرا داد.

و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت: حرکت کن و به سوی منزل خود روانه شو و آن نام زشت و نامناسبی را که دیروز برای دخترت برگزیده ای تغییر بده، چون خداوند متعال صاحب چنین نام و اسمی را دشمن داشته و غضب دارد و او مورد رحمت الهی قرار نخواهد گرفت.

یعقوب سرّاج در ادامه گوید:

یک روز قبل از آن که خدمت حضرت برسم، خداوند متعال دختری به من عطا کرده بود، که نام او را حُمیراء نهاده بودیم؛ و کسی هم آن حضرت را از این موضوع آگاه نکرده بود؛ و با این که آن حضرت، طفلی شیرخوار در گهواره بود، به خوبی از درون مسائل خانوادگی ما آگاه بود.

و بعد از آن که چنین علم غیبی از آن طفل معصوم آشکار گشت و مرا در تغییر و انتخاب اسم مناسبی برای دخترم نصیحت فرمود، امام جعفر صادق علیه السلام مرا مورد خطاب قرار داده و اظهار نمود: ای سرّاج ! دستور و پیشنهاد مولایت را عمل کن، که موجب

سعادت و خوشبختی شما خواهد بود.

یعقوب گوید: من نیز اطاعت امر کردم و نام دخترم را به نام مناسبی تغییر دادم. (8)

کودکی درد آشنا

مرحوم قطب الدّین راوندی و دیگر بزرگان به نقل از عیسی شَلمقانی آورده اند:

روزی بر محضر مبارک امام صادق علیه السلام وارد شدم و تصمیم داشتم که درباره شخصی به نام ابوالخطّاب سؤال کنم.

همین که داخل منزل حضرت رفتم و سلام کردم، امام علیه السلام فرمود: ای عیسی! چرا نزد فرزندم موسی - کاظم علیه السلام - نمی روی، تا آنچه که می خواهی از او سؤال کنی؟!

من دیگر سخنی نگفتم و برای یافتن حضرت موسی کاظم علیه السلام روانه گشتم؛ و سرانجام او را در مکتب خانه یافتم، که نشسته بود و مدادی در دست داشت.

چون چشم آن کودک معصوم بر من افتاد، اظهار داشت: ای عیسی! خداوند متعال در روز أزل از تمامی پیغمبران و خلایق، بر نبوّت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله؛ و نیز خلافت و جانشینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عهد و میثاق گرفته است؛ و همگان نسبت به آن وفادار و ثابت هستند.

ولیکن عدّه ای از افراد، ایمانشان حقیقت و واقعیّت ندارد، بلکه ایمان آن ها عاریه و ظاهری است، که ابوالخطّاب نیز از جمله همین افراد می باشد.

عیسی شلمقانی گوید: چون از آن کودک، چنین سخنی عظیم را شنیدم، خصوصاً که از نیّت و قصد درونی من آگاه بود، بسیار خوشحال شدم؛ و آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی او را بوسیدم و اظهار داشتم:

ذرّیه رسول اللّه صلوات اللّه علیهم، بعضی از بعضی ارث می برند و

همگان یکی می باشند.

و پس از آن، نزد امام صادق علیه السلام بازگشتم و جریان را برایش بازگو کردم؛ و افزودم بر این که همانا او حجّت خدا و خلیفه بر حقّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله است.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: چنانچه هر مطلب و سؤالی که داشتی، از این فرزندم - که او را مشاهده نمودی - سؤال می کردی، تو را پاسخ کافی و کامل می داد. (9)

آفرینش مافوق تصوّر

مرحوم شیخ مفید رحمه اللّه علیه آورده است:

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال دو جهان مرتبط با یکدیگر آفریده است، که یکی از آن ها عُلیا و دیگری سُفلی می باشد.

و آفرینش تشکیلاتی هر دو جهان را در انسان ایجاد نموده است؛ همان طور که این جهان را کروی شکل آفریده است، همچنین سر انسان را نیز چون گنبد، کروی شکل قرار داده و موهای سر انسان به منزله ستارگان؛ و چشمانش او همانند خورشید و ماه؛ و مجرای تنفّس او را چون شمال و جنوب؛ و دو گوش انسان را چون مشرق و مغرب قرار داده است.

همچنین چشم بر هم زدن انسان، مانند جرقّه و برق، سخن و کلام او مانند رعد و صدای آسمانی، راه رفتن او همچون حرکت ستارگان سیّاره است.

همچنین نشست و نگاه انسان همانند إشراف ستارگان؛ و خواب انسان مانند هبوط آن ها؛ و نیز مرگ او همانند فناء و نابودی آن ستارگان خواهد بود.

خداوند کریم در پشت انسان 24 فقره و مهره استخوانی همانند 24 ساعت شبانه روز، و درون او 30 روده به تعداد روزهای ماه قرار داده

است؛ و بدن او را متشکّل از 12 عضو به مقدار حدّ اکثر حمل او در شکم مادر آفریده است.

و درون انسان چهار نوع آب وجود دارد که عبارتند از:

آب شور در چشمانش تا در گرما و سرما محفوظ و سالم بماند.

آب تلخ در گوش هایش تا جلوگیری از ورود حشرات باشد.

آب مَنی در صلب و کمرش تا او را از فساد و دیگر عوارض مصون و سالم نگه دارد.

آب صاف در دهان و زبانش تا کمک در جهات مختلف دهان و درون باشد.

و به همین جهت هنگامی که حضرت آدم علیه السلام لب به سخن گشود، شهادت به یگانگی خداوند سبحان داد.

همچنین خداوند حکیم انسان را از نفس و جسم و روح آفرید، که به وسیله نفس، خواب های مختلف می بیند؛ و جسمش مورد انواع بلاها و امراض گوناگون قرار می گیرد، که در نهایت به خاک باز می گردد؛ و روح تا زمانی که جسم بر روی زمین باشد، با او است و پس از آن جدا خواهد شد. (10)

واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی

صفوان بن مهران حکایت کند:

روزی امام جعفر صادق علیه السلام دستور داد، شتری را که همیشه بر آن سوار می شد، آماده کنم.

همین که شتر را آماده کردم و جلوی منزل آوردم، حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که در سنین شش سالگی بود، با عجله و شتاب از منزل خارج شد و در حالی که یک روپوش ایمنی روی شانه های خود انداخته بود، کنار شتر آمد و بر آن سوار شد و با سرعت حرکت کرد.

خواستم مانع حرکت او شوم؛ ولی نتوانستم و

از نظرم ناپدید گشت، با خود گفتم: اگر مولایم، حضرت صادق سؤال نماید که فرزندش موسی و نیز شتر چه شد؟ چه بگویم.

مدّت کوتاهی در این افکار غوطه ور بودم، که ناگهان متوجّه شدم شتر جلوی منزل حضرت، روی زمین قرار گرفت و از تمام بدنش عرق سرازیر بود، آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از آن فرود آمد و سریع وارد منزل شد.

در همین حال، خادم امام صادق علیه السلام از منزل بیرون آمد و اظهار داشت: ای صفوان! مولایت فرمود: جُل و پلاس شتر را بردار و آن را در جایگاه خودش بِبَر.

با خود گفتم: الحمدللّه، امیدوارم امام صادق علیه السلام از سوار شدن بر شتر منصرف شده باشد، همین طور که با خود می اندیشیدم ناگهان مولایم از منزل بیرون آمد و فرمود: ای صفوان! ناراحت نباش، مقصود این بود که شتر برای فرزندم موسی آماده شود؛ و سپس افزود: آیا می دانی او در این مدّت کوتاه کجا رفت؟

در جواب اظهار داشتم: سوگند به خدای یکتا، هیچ نمی دانم و خبر ندارم.

فرمود: همانا مسیری را که ذوالقرنین در مدّت زمانی طولانی پیمود، فرزندم موسی آن را در زمانی کوتاه طی کرد؛ و بلکه چندین برابر آن را در همین مدّت کوتاه پیمود و سلام مرا به تمام دوستان و شیعیانمان رسانید و سپس مراجعت نمود؛ و هم اکنون چنانچه مایل هستی، نزد او برو تا تمام جریان را برایت تعریف نماید.

بعد از آن داخل منزل رفتم و چون خدمت حضرت موسی کاظم علیه السلام وارد شدم، دیدم حضرت نشسته و مقداری میوه تازه که میوه آن فصل

نبود و مشابه آن هم یافت نمی شد، جلویش قرار داشت، وقتی متوجّه من شد فرمود:

ای صفوان! هنگامی که سوار شتر شدم، با خود گفتی: اگر مولایم امام صادق علیه السلام از فرزندش جویا شود، چه پاسخ دهم؟

و خواستی مانع حرکت من شوی؛ لیکن نتوانستی و در همان افکار سرگردان بودی، که بازگشتم و از شتر پائین آمدم؛ و آن هنگام تو با خود گفتی: الحمدللّه، و سپس پدرم از منزل بیرون شد و فرمود:

ای صفوان! ناراحت مباش، آیا فهمیدی فرزندم موسی در این زمان کوتاه کجا رفت و برگشت؛ و تو گفتی نمی دانم.

بعد از آن، پدرم فرمود: فرزندم موسی در این زمان کوتاه چند برابر آنچه را که ذوالقرنین در آن زمان طولانی پیموده بود، پیمود، و اگر مایل هستی وارد شو تا فرزندم تو را در جریان امر قرار دهد.

صفوان گوید: با شنیدن این سخنان حیرت انگیز به سجده افتادم و سپس گفتم: ای مولای من! این میوه هائی که در حضور شما است، از کجا آمده، چون الان فصل آن ها نیست، آیا این میوه ها فقط مخصوص شما می باشد، یا من هم می توانم از آن ها استفاده کنم؟

فرمود: به منزل مراجعت کن، سهم تو نیز فرستاده خواهد شد.

صفوان افزود: چون به منزل آمدم و نماز ظهر و عصر را خواندم حضرت طبقی از آن میوه ها را برایم فرستاد و آورنده گفت: مولایت سلام می رساند و می فرماید: تو دوست و شیعه ما هستی و در خوراکی های ما سهیم خواهی بود. (11)

دو جریان بسیار عظیم و خواندنی

مرحوم شیخ حرّ عاملی و راوندی و دیگران بزرگان آورده اند:

پس از آن که امام جعفر صادق علیه

السلام به شهادت رسید، یکی از فرزندانش به نام عبداللّه - که بزرگ ترین فرزند حضرت بود - ادّعای امامت کرد.

امام موسی کاظم علیه السلام دستور داد تا مقدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کنند؛ و سپس شخصی را به دنبال برادرش عبداللّه فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید.

چون عبداللّه وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند.

و چون عبداللّه کنار برادر خود امام کاظم علیه السلام نشست، حضرت دستور داد تا هیزم ها را آتش بزنند؛ و با سوختن هیزم ها، آتش زیادی تهیه گردید.

تمامی افراد حاضر در مجلس، در حیرت و تعجّب فرو رفته بودند و از یکدیگر می پرسیدند که چرا امام موسی کاظم علیه السلام چنین کاری را در آن محلّ و مجلس انجام می دهد.

آن گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید.

پس از گذشت ساعتی بلند شد و لباس های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اوّلیه خود نشست و به برادرش عبداللّه فرمود: اگر گمان داری بر این که تو بعد از پدرت امام جعفر صادق علیه السلام امام و خلیفه هستی، بلند شو و همانند من در میان آتش بنشین.

عبداللّه چون چنان صحنه ای را دید و چنین سخنی را شنید، رنگ چهره اش دگرگون شد و بدون آن که پاسخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد. (12)

همچنین داود رقّی حکایت کند:

روزی به محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب

شدم و پس از عرض سلام در کناری نشستم، سپس فرزندش حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد و از شدّت سردی هوا، لباس های خویش را به دور خود پیچیده بود.

همین که امام موسی کاظم علیه السلام نزد پدر آمد، امام صادق علیه السلام اظهار داشت: ای فرزندم ! در چه حالتی هستی؟

پاسخ داد: در سایه رحمت و پناه خداوند متعال هستم، و بعد از آن اظهار نمود: ای پدر ! من اشتهای مقداری انگور و انار دارم؟

داود رقّی گوید: من با خود گفتم: چگونه حضرت در این فصل زمستان و سرمای شدید اشتها و میل به تناول این نوع میوه ها را دارد، ولی حضرت از افکار درونی من آگاه شد و فرمود: خداوند متعال بر هر چیز و هر کاری قدرت دارد.

و سپس به من فرمود: ای داود ! بلند شو و برو داخل حیاط منزل ببین چه خبر است؛ و در باغ چه می بینی؟

پس، از جای خود برخاستم و به طرف حیاط حرکت کردم، همین که وارد حیاط شدم، با حالت تعجّب دیدم درخت انگور و انار پر از میوه است.

با دیدن این صحنه شگرف، بر اعتقاد و ایمانم افزوده شد؛ و با خود گفتم: اکنون به اسرار و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آگاه گشتم و اعتقادم کامل گردید.

سپس مقداری از انگور و تعدادی انار چیدم و چون وارد اتاق شدم حضرت موسی کاظم علیه السلام آن ها را از من گرفت و شروع به تناول نمود؛ و در ضمن اظهار داشت:

این از فضل پروردگار است، که ما خانواده عصمت و طهارت را بر آن

اختصاص داده و گرامی داشته است. (13)

نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان

بعضی از تاریخ نویسان حکایت کرده اند:

روزی هارون الرّشید شخصی را به نام علیّ بن صالح طالقانی احضار کرد و به او گفت: شنیده ام که گفته ای از کشور چین به وسیله اَبْر سفر کرده ای و به دیار خود، طالقان رفته ای؟!

علیّ بن صالح طالقانی پاسخ داد: بلی، صحیح است.

هارون اظهار داشت: سرگذشت خود را باید برای ما بازگو کنی، که چگونه و در چه وضعیّتی بوده است.

طالقانی گفت: در آن هنگامی که قصد سفر به دیار خود کردم، سوار بر کشتی شدم، در مسیر راه طوفان شدیدی رُخ داد؛ و کشتی در امواج دریا متلاشی و غرق گردید و من با استفاده یکی از تخته های کشتی توانستم خود را از غرق شدن نجات دهم.

ولی مدّت سه روز بدون آن که غذائی خورده باشم در بین امواج خروشان دریا قرار داشتم تا بالا خره امواج دریا مرا به ساحل رساند و نجات یافتم.

همین که نگاه کردم، درخت ها و رودهائی را دیدم، کنار یکی از درخت ها خوابیدم.

در عالم خواب صدای هولناکی را شنیدم، پس وحشت زده از خواب بیدار شدم و دیدم که دو حیوان شکل اسب در حال نزاع و زد و خورد بودند.

هنگامی که متوجّه من شدند، سریع وارد دریا گشتند، در همین اثناء، پرنده عظیم الجثّه ای را دیدم که جلوی غاری در همان نزدیکی فرود آمد؛ و چون خواستم نزدیک آن پرنده بروم، متوجّه من شد و پرواز کرد و رفت.

سپس نزدیک آن غار رفتم و صدای تسبیح و اذکار و تلاوت قرآن از

درون آن شنیدم، وقتی نزدیک تر رفتم شخصی از درون غار مرا با اسم و نسب صدا نمود؛ و اظهار داشت: بیا داخل غار.

پس وقتی داخل آن غار رفتم و سلام کردم، مردی قوی و تنومند را دیدم که جواب سلام داد و فرمود:

ای علیّ بن صالح طالقانی! جریان تو چنین و چنان است و تمام داستان و ماوقع را برایم بازگو نمود.

و چون سخن وی پایان یافت، گفتم: تو را به خدا سوگند! برایم بگو که چه کسی تو را از جریان من آگاه ساخته است؟

در جواب اظهار نمود: خداوندی که عالِم به غیب است؛ و تمام وقایع و امور به خواست او انجام می پذیرد؛ و سپس فرمود: تو گرسنه و خسته هستی، در همین لحظه زمزمه ای نمود، که متوجّه آن نشدم، فقط دیدم که بلافاصله مقداری غذا و آب به همراه حوله ای حاضر گردید.

بعد از آن فرمود: از این طعام میل کن، که خداوند متعال آن را برای تو فرستاده است، پس مشغول خوردن شدم، و غذائی لذیذتر و گواراتر از آن ندیده بودم.

سپس آن شخص دو رکعت نماز به جای آورد و فرمود: آیا مایل هستی که به دیار خود باز گردی؟

عرضه داشتم: من کجا و دیار من کجا؟!

در همین لحظه دعائی را خواند؛ و دست مبارک خود را به سمت آسمان بلند نمود و اظهار داشت: ((السّاعه، السّاعه)) پس ناگهان ابری پدیدار شد و آن شخص را مخاطب قرار داد و گفت: ((السلام علیک، یا ولیّ اللّه و حجّته!)).

و آن شخص پاسخ داد: ((علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته، أیّتها السّحابه السامعه

المطیعه)).

و سپس فرمود: قصد چه منطقه ای را داری؟

ابر پاسخ داد: به سمت طالقان می روم.

آن شخص فرمود: به اذن خداوند متعال کنار ما، بر زمین فرود آی، پس ناگهان ابر فرود آمد؛ و آن شخص دست مرا گرفت و بر روی آن ابر نشانید.

پیش از آن که ابر پرواز نماید، آن شخص را به خداوند یکتا و به پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم سوگند دادم، که خود را معرّفی نماید؛ و نام خود را بگوید؟

پس فرمود: خداوند متعال هیچگاه زمین خود را از حجّت ظاهری یا حجّت باطنی رها و خالی نمی گذارد؛ و من حجّت ظاهری خداوند منّان هستم، من موسی بن جعفر می باشم.

در همین حال من متذکّر امامت و ولایت آن حضرت شدم.

سپس ابر پرواز کرد و پس از گذشت لحظاتی کوتاه مرا در طالقان در خیابان و محلّه خودمان پیاده کرد.

راوی در ادامه حکایت افزود: پس از آن که هارون الرّشید داستان را به طور مشروح شنید، دستور داد تا شخص طالقانی را به قتل رسانند، تا مبادا دیگران بشنوند. (14)

معرفت همسر خانم کبوتر

علیّ بن ابوحمزه ثمالی حکایت نماید:

روزی یکی از دوستان حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام به دیدار آن حضرت آمد؛ و حضرتش را به میهمانی در منزل خود دعوت کرد.

امام علیه السلام دعوت دوست خود را پذیرفت و به همراه آن شخص حرکت کرد تا به منزل او رسید.

همین که حضرت وارد منزل شد، میزبان تختی را مهیّا نمود و امام کاظم علیه السلام بر آن تخت جلوس فرمود.

چون صاحب منزل به دنبال آوردن غذا

رفت، حضرت متوجّه شد که یک جفت کبوتر زیر تخت در حال بازی و معاشقه با یکدیگر می باشند.

وقتی صاحب منزل با ظرف غذا نزد حضرت وارد شد، امام علیه السلام در حال خنده و تبسّم مشاهده کرد، از روی تعجّب اظهار داشت: یاابن رسول اللّه ! این خنده و تبسّم برای چیست؟

حضرت فرمود: برای این یک جفت کبوتری است، که زیر تخت مشغول شوخی و بازی هستند، کبوتر نر به همسر خود می گوید: ای انیس و مونس من، ای عروس زیبای من! قسم به خداوند یکتا! بر روی زمین موجودی محبوبتر و زیباتر از تو نزد من نیست؛ مگر این شخصیّتی که روی تخت نشسته است.

صاحب منزل با تعجّب عرضه داشت: آیا شما زبان حیوانات و سخن کبوتران را هم می فهمید؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، ما اهل بیت رسالت، سخن حیوانات و پرندگان را می دانیم؛ و بلکه تمام علوم اوّلین و آخرین به ما داده شده است. (15)

زنده شدن گاو!

علیّ بن مغیره - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام می باشد - حکایت کند:

روزی در مِنی و عرفات بودیم که امام موسی کاظم علیه السلام در مسیر راه به زنی برخورد کرد، که مشغول گریه و زاری بود؛ و نیز کودکان خردسالش در اطراف او گریان بودند.

امام کاظم علیه السلام به طور ناشناس نزدیک رفت و علّت گریه آنها را جویا شد؟

زن اظهار داشت: ای بنده خدا! من دارای فرزندانی خردسال هستم؛ و تنها سرمایه زندگی برای امرار معاش ما یک گاو بود که ساعتی قبل مرد؛ به همین جهت، گریان هستم چون دیگر وسیله امرار معاش

نداریم.

حضرت فرمود: دوست داری آن را زنده کنم؟

زن عرضه داشت: بلی.

پس حضرت کناری رفت و دو رکعت نماز خواند و دست خود را به سوی آسمان بالا برد و لبهای مبارک خود را حرکت داد و زمزمه ای نمود که من نفهمیدم چه دعائی را خواند.

پس از آن، امام علیه السلام از جای بر خاست و به سمت گاو مرده آمد و با پای مبارک خود بر پهلوی گاو زد.

ناگهان گاو زنده گردید و بلند شد و سر پا ایستاد، همین که زن چشمش به گاو افتاد - که زنده شده است - سراسیمه کنان فریاد کشید: این شخص، عیسی بن مریم است.

و چون امام کاظم علیه السلام داد و فریاد آن زن را شنید، سریع حرکت نمود و خود را در بین جمعیّت پنهان کرد، تا کسی آن حضرت را نشناسد.(16)

نشانه هائی از امامت

ابوبصیر روایت کند:

روزی به محضر مبارک امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: فدایت گردم، امام چگونه شناخته می شود و نشانه های امامت چیست؟

حضرت فرمود: امامت نشانه ها و علامتهای بسیاری دارد:

یکی آن بود که پدرم انجام داد جریان بینا شدن ابوبصیر توسّط امام صادق علیه السلام.

و از طرف خداوند متعال به وسیله حضرت رسول صلی الله علیه و آله منصوب و معرّفی شود، همانطور که امام علیّ علیه السلام را نصب نمود.

و دیگر آن که آنچه از او در هر موضوعی سئوال کنند، جواب آن را بداند و بتواند پاسخ دهد، و با مردم از هر قبیله و نژادی و صاحب هر لغتی که باشند، سخن گوید.

سپس افزود: ای

ابوبصیر ! هم اکنون نشانه ای از آن را مشاهده و ملاحظه خواهی نمود.

آن گاه لحظاتی گذشت، ناگهان شخصی از اهالی خراسان وارد شد و با زبان عربی با حضرت سخن گفت؛ ولی امام علیه السلام به فارسی و زبان محلّی با آن خراسانی صحبت می فرمود.

مرد خراسانی با حالت تعجّب گفت: یا ابن رسول اللّه ! من با شما به زبان عربی سخن می گویم؛ لیکن شما به زبان فارسی صحبت می فرمائی؟ !

حضرت فرمود: اگر ما نتوانیم به زبان فارسی و محلّی با شما سخن گوئیم؛ پس چه مزیّت و فضیلتی بر دیگران داریم.

پس از آن، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوبصیر ! امام به تمام لغات انسانها آشنا است، و نیز زبان تمام حیوانات را می فهمد و با آنها سخن می گوید؛ و کسی که دارای این مزایا و اوصاف نباشد، امام نیست. (17)

پرش نان و بلعیدن شیر

علیّ بن یقطین - یکی از دوستان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام که وزیر هارون الرّشید نیز بود - حکایت کند:

روزی هارون الرّشید بعضی از نزدیکان خود و همچنین امام موسی کاظم علیه السلام را برای صرف طعام دعوت کرد؛ و یکی از افراد خود را دستور داد تا بر سر سفره کاری کند که حضرت موسی کاظم علیه السلام شرمنده و خجل شود.

حضرت به همراه یکی از خادمان خود تشریف آورد و در جایگاه خود جلوس فرمود، پس از لحظاتی سفره پهن و غذاها چیده و آماده شد و حاضران مشغول خوردن غذا شدند.

و خادم حضرت نیز کنار حضرتش قرار گرفته بود، مشغول خوردن شد و چون می خواست نانی بردارد با سحر و جادوئی

که شده بود، نان پرواز می کرد و تمام حاضران می خندیدند و در ضمن حضرت را مسخره می کردند.

چون چند مرتبه این کار تکرار شد، حضرت به عکس شیری که بر یکی از پرده ها بود خطاب نمود و اظهار داشت: ای شیر خدا ! دشمن خدا را برگیر.

ناگهان آن عکس تجسّم یافت و شیری بزرگ و غضبناک گردید؛ و سپس حمله ای نمود و آن شخص ساحر و جادوگر را بلعید.

تمامی افراد در آن مجلس، با دیدن چنین صحنه ای هولناک، از ترس و وحشت بیهوش گشته و روی زمین افتادند و شیر به حالت اوّلیّه خود برگشت.

پس از گذشت ساعتی که حاضران بهوش آمدند، هارون الرّشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرضه داشت: تو را سوگند می دهم به حقّی که بر گردنت دارم، تقاضا نمائی که شیر آن مرد را بازگرداند.

حضرت فرمود: اگر عصای پیغمبر خدا، حضرت موسی علیه السلام آنچه را که در حضور فرعون بلعید، بازگردانید، این شیر هم آن شخص را باز می گرداند. (18)

احتجاج و غلبه بر رقیب

مرحوم طبرسی در کتاب شریف خود به نام احتجاج آورده است: روزی مهدی عبّاسی با حضور بعضی از علماء اهل سنّت و از آن جمله ابویوسف - که یکی از علماء برجسته دربار به حساب می آمد، جلسه ای تشکیل داد؛ و حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را نیز در آن جلسه دعوت کرد.

امام کاظم علیه السلام پس از ورود، از ابویوسف مطلبی را پرسید؛ ولی او نتوانست جواب سئوال حضرت را بدهد.

پس از آن، خطاب به حضرت کرده و اجازه گرفت تا سئوالی را مطرح کند؟

امام علیه السلام فرمود:

آنچه مایل هستی سؤال و مطرح کن.

ابویوسف پرسید: درباره حاجی که در حال احرام باشد، آیا شرعاً می تواند از سایه بان استفاده کند؟

حضرت فرمود: خیر، صحیح نیست. پرسید: چنانچه خیمه ای را نصب کند و داخل آن رود، چه حکمی دارد؟

فرمود: در آن اشکالی نیست.

پرسید: چه فرقی بین آن دو وجود دارد؟ !

حضرت فرمود: درباره زن حایض چه می گوئی، آیا نمازهای خود را باید قضا کند یا خیر؟

جواب داد: خیر.

فرمود: آیا روزه های خود را باید قضا نماید؟

گفت: بلی.

فرمود: چه فرقی بین نماز و روزه می باشد؟

گفت: در شریعت اسلام حکم آن چنین وارد شده است.

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: درباره احکام شخص حاجی در حال احرام نیز چنان وارد شده است.

در این لحظه مهدی عبّاسی خطاب به ابویوسف کرد و گفت:

ای ابویوسف ! چه کردی؟ کاری که نتوانستی انجام دهی؟ !

ابویوسف گفت: او یعنی؛ امام کاظم علیه السلام - مرا با یک استدلال از پای درآورد. (19)

مسافر آشنا همراه پاسخ

دو نفر از شیعیان امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کنند:

علیّ بن یقطین روزی مقداری اموال و اجناس، به همراه چند نامه که مسائلی در آنها از حضرت سئوال شده بود، تحویل ما داد و گفت:

دو مرکب سواری تهیّه نمائید و این نامه ها و اموال را به مدینه ببرید و تحویل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دهید؛ و جواب نامه ها را دریافت کنید و بیاورید.

و سپس افزود: مواظب باشید کسی از این راز آگاه نشود و در طول مسیر کاملا با احتیاط حرکت کنید، که مبادا خطری متوجّه شما شود.

آن دو نفر گویند: به کوفه آمدیم و دو

شتر خریداری کردیم و زاد و توشه ای تهیّه کرده و با آن اموال سوار شترها شدیم و از راه بصره به سوی مدینه منوّره حرکت نمودیم.

در مسیر راه بین کوفه و بصره به کاروان سرائی - که منزلگاه مسافرین بود - رسیدیم، در آن جا فرود آمدیم و بارها را پائین آوردیم، علوفه جلوی شترها ریختیم و در گوشه ای کنار بارها نشستیم تا پس از استراحت، غذا بخوریم.

در همین بین سواری از دور نمایان شد؛ و به سمت ما آمد، چون نزدیک ما رسید، متوّجه شدیم که او حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام می باشد.

لذا جهت احترام به آن حضرت، از جای خود برخاستیم و سلام نمودیم.

امام علیه السلام پس از آن که جواب سلام ما را داد، با دست مبارک خود نوشته ای را تحویل ما داد و فرمود: این جواب مسئله های شما است؛ و از همین جا بازگردید.

سپس آنچه مربوط به حضرت بود تقدیم حضرتش کردیم و عرضه داشتیم: یا ابن رسول اللّه! زاد و توشه ما پایان یافته است، اجازه فرمائید وارد مدینه شویم و ضمن این که زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را انجام دهیم، زاد و توشه ای نیز برای بازگشت تهیّه نمائیم؟

حضرت فرمود: آنچه آذوقه برایتان باقی مانده است، بیاورید؟

پس باقی مانده آذوقه ها را جلوی حضرت نهادیم، حضرت با دست پربرکت خود آنها را زیر و رو کرد و فرمود: اینها شما را تا کوفه می رساند و در آینده به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نائل خواهید شد. (20)

جزای بد گمانی به شوهر؛ و النگوی عروس در دریا

سلیمان بن عبداللّه

حکایت کند:

روزی با عدّه ای به منزل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدیم و در حضور آن حضرت نشستیم.

پس از لحظاتی، زنی را که صورتش به عقب برگشته بود، آوردند و از حضرت خواستند که او را معالجه نماید.

امام کاظم علیه السلام دست راست مبارک خود را بر پیشانی زن و دست چپ را پشت سر او نهاد و سر و صورت او را به حالت طبیعی برگرداند؛ و زن سالم شد.

سپس حضرت زن را مخاطب قرار داد و فرمود: مواظب باش بعد از این مرتکب چنین خلافی نشوی.

افراد در مجلس سئوال کردند: یا ابن رسول اللّه ! این زن چه کار خلافی را انجام داده، که دچار این عقاب شده است؟

امام علیه السلام فرمود: نباید راز او فاش گردد، مگر آن که خودش مطرح کند.

هنگامی که از زن سئوال شد که چه عملی انجام داده بودی؟

گفت: شوهرم غیر از من همسر دیگری دارد و هر دو در یک منزل هستیم، در حالی که هووی من پشت سرم نشسته بود، من بلند شدم تا نماز بخوانم؛ شوهرم حرکت کرد و رفت، من گمان کردم پیش آن همسرش رفته است، پس صورت خود را برگرداندم تا ببینم چه می کنند، هوویم را تنها دیدم و شوهرم حضور نداشت.

و چون چنین گمان خلافی را نسبت به شوهرم انجام دادم، به آن مصیبت گرفتار شدم و به دست مبارک مولایم، آن عقاب برطرف شد و توبه کردم. (21)

همچنین به نقل از اسحق بن عمّار آورده اند:

هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام به سوی بصره رهسپار بود، من نیز همراه

ایشان در کشتی سوار بودم، پس چون نزدیک شهر مداین رسیدیم موج عظیمی دریا را فراگرفت و پشت سر ما کشتی دیگری بود که در آن جمعیّتی، عروسی را به منزل شوهرش می بردند.

ناگهان فریادی به گوش رسید، حضرت فرمود: چه خبر است؟

این سر و صداها و فریادها برای چیست؟

گفتند: در آن کشتی، دختری را به عنوان عروس به منزل شوهرش می برند، عروس کنار کشتی رفته و خواسته که دستهایش را بشوید، ناگهان یکی از النگوهایش داخل آب دریا افتاده است.

حضرت فرمود: کشتی را متوقّف نمائید و ملوان و خدمه آماده کمک و برداشتن النگو باشند.

پس از آن، حضرت به دیواره کشتی تکیه داد و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ملوان ها سریع پائین روند و النگو را بردارند.

اسحاق گوید: در همان حال متوجّه شدیم که آب فروکش کرده و النگو روی زمین آشکار است.

بعد از آن، حضرت افزود: النگو را بردارید و به صاحبش عروس تحویل دهید؛ و بگوئید که خداوند متعال را حمد و سپاس گوید.

و چون مقداری حرکت کردیم و از آن محلّ گذشتیم به حضرت عرض کردم: فدایت گردم، اگر ممکن است دعائی را که خواندی، به من تعلیم فرما؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، ممکن است؛ مشروط بر آن که آن دعا را به کسی که اهلیّت ندارد، نیاموزی مگر به شیعیانی که مورد اعتماد باشند؛ و سپس حضرت آن دعا را املا نمود و من نوشتم. (22)

احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی

علیّ بن احمد بزّار حکایت کند:

در دهه سوّم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه مشغول عبادت بودم، ناگهان شخصی نامه ای را که مُهر شده بود

و به اندازه چهار انگشت بیشتر نبود، به دستم داد و گفت: این نامه را حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام برایت فرستاده است.

همین که نامه را گشودم، در آن چنین مرقوم فرموده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان. وقتی این نوشته را خواندی، نامه ای که ضمیمه آن است، برای خود در جائی امن و مناسب نگه دار و مواظب آن باش تا زمانی که آن را طلب نمایم.

پس نامه را برداشتم و روانه منزل شدم؛ و یک راست به طرف صندوقخانه رفتم و نامه را در صندوقچه ای - که مخصوص اشیاء قیمتی و نفیس بود - قرار دادم و درب آن را قفل کردم و کسی غیر از خودم از پنهان کردن آن اطّلاعی نداشت.

چون هنگام مراسم حجّ فرا رسید، من نیز عازم مکّه معظّمه گردیدم؛ و در ضمن برنامه هایم به محضر شریف امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم.

حضرت فرمود: ای علیّ! با آن نامه ای که تو را بر محافظت آن دستور دادم، چه کردی؟

عرض کردم: فدایت گردم، نامه را در صندوقخانه منزلم، به همراه دیگر وسائل و اشیاء قیمتی در صندوقچه ای قرار داده ام و درب آن را قفل زده ام و کسی غیر از خودم به آن آگاهی ندارد و کلید آن را نیز همراه آورده ام.

امام علیه السلام فرمود: چنانچه نامه را ببینی می شناسی؟

گفتم: بلی.

پس سجّاده و جانماز خود را بلند نمود و نامه ای را که زیر آن موجود بود، برداشت و به من داد و فرمود: این همان نامه است، بگیر و مواظب آن باش.

وقتی نامه

را گرفتم دیدم، همان نامه ای است که حضرت در مسجد کوفه برایم فرستاده بود.

لذا بسیار تعجّب کردم و با خود گفتم: چه کسی از آن اطّلاع داشته، با این که کلید قفل صندوق همراه من بوده است؟ !

چگونه و به چه وسیله ای نامه همراه حضرت می باشد، با این که به کوفه نیامده است؟ ! (23)

آشنائی به کتابهای آسمانی و هدایت نصرانی

یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام - به نام یعقوب بن جعفر - حکایت نماید:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که مردی نصرانی وارد شد و اظهار داشت: من از دیاری دور دست، با تحمّل سختی ها و مشقّت آمده ام.

وسپس افزود: نزدیک سی سال است، که از خداوند خواسته ام تا مرا به بهترین و کاملترین ادیان راهنمائی نموده؛ و نیز به برترین بندگان هدایتم فرماید.

تا آن که شبی در خواب شخصی را دیدم، که بیان اوصاف و فضایل مردی را در حوالی شهر دمشق می کرد؛ پس چون از خواب بیدار شدم رهسپار دمشق گشتم؛ و چون آن مرد را یافتم، پس از صحبتهای مفصّل، گفت: گمشده تو در یثرب - شهر مدینه - است؛ و چون وارد یثرب شوی از شخصیّتی به عنوان موسی بن جعفر علیهما السلام سئوال کن که منزلش کجاست؟

و چون او را یافتی به مقصود خویش خواهی رسید.

و اکنون به محضر شما آمده ام.

راوی گوید: مرد نصرانی در حالی جریان را تعریف می کرد، که ایستاده و بر عصای خود تکیه زده بود؛ و در پایان اظهار داشت: اگر اجازه بفرمائی دست به سینه بنشینم.

امام علیه السلام اظهار داشت: اجازه نشستن داری ولی بدون دست به

سینه، بلکه آزاد و راحت باش.

پس نشست و گفت: آن مردی که شما را به من معرّفی نمود سلام رساند، آیا جواب سلام او را نمی دهی؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند او را هدایت فرماید؛ تا زمانی که به دین اسلام نگرویده باشد جواب سلام ندارد.

نصرانی سئوال کرد: حم و الکتاب المبین إ نّا أنزلناه فی لیله مبارکه إ نّا کنّا منذرین فیها یفرق کلّ أمر حکیم، تفسیرش چیست؟

حضرت فرمود: امّا حم مقصود محمّد صلی الله علیه و آله می باشد، در کتابی که بر هود علیه السلام نازل شده، موجود است؛ و امّا الکتاب المبین امیر المؤمنین علیّ علیه السلام می باشد؛ و امّا لیله مبارکه حضرت فاطمه سلام اللّه علیها است؛ و امّا فیها یفرق کلّ أمر حکیم یعنی؛ خیر کثیر از فاطمه سلام اللّه علیها خارج می شود، که همه آنها حکیم خواهند بود.

سپس امام کاظم صلوات اللّه علیه نصرانی را مخاطب قرار داد و فرمود: اسم مادر حضرت مریم سلام اللّه علیها چیست؟ و در چه روزی روح حضرت عیسی علیه السلام دراو دمیده شد؟ و در چه روزی، و چه زمانی به دنیا آمد؟

نصرانی گفت: نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: نام مادر حضرت مریم سلام اللّه علیها ((مرثا)) بود، که در زبان عرب به معنای ((وهیبه)) است؛ و در روز جمعه هنگام زوال ظهر آبستن شد، که خداوند این روز را گرامی داشت؛ و نیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را به عنوان عید بزرگ مسلمین معرّفی نمود.

و حضرت عیسی علیه السلام قبل از ظهر، روز سه شنبه، در کنار رود فرات به دنیا آمد.

سپس

نصرانی پس از مطالبی، به حضرت عرضه داشت: اسم مادر من به زبان سریانی و عربی چه بوده است؟

حضرت فرمود: نام مادرت عنقالیّه؛ ونام جدّه ات عُنقوره؛ ونام پدرت عبدالمسیح بوده است.

نصرانی گفت: صحیح و درست بیان نمودی، اکنون به فرما که اسم جدّم چه بوده است؟

حضرت فرمود: نام جدّت جبرئیل بود، که عدّه ای از لشکریان شام او را غافلگیر کرده و به شهادتش رساندند.

نصرانی این بار سئوال کرد: اسم من چه می باشد؛ و اکنون چه نامی را برایم انتخاب می نمائی؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: نام تو عبدالصّلیب است، که نام عبداللّه را برایت بر گزیده ام.

در این هنگام نصرانی اسلام را پذیرفت؛ و شهادتین را به طور کامل و مشروح بر زبان جاری نمود؛ وصلیبی را که به گردن آویزان کرده بود در آورد؛ و اظهار داشت: دستور بفرمائید که صدقات و مبرّات خود را به چه کسی به پردازم.

حضرت فرمود: مدّتی قبل یک نفر از نصاری آمد و مسلمان شد که در رفاه و نعمت فراوانی بسر می برد، بروید و با هم زدگی نمائید.

شخص تازه مسلمان گفت: یا ابن رسول اللّه ! من یکی از ثروتمندان بزرگ و معروف هستم و اموال گوناگون بسیاری را در دیار خود رها کرده ام، اکنون هر دستوری را صادر فرمائی آماده انجام آن هستم.

در پایان امام کاظم علیه السلام او را موعظه و راهنمائی نمود، که یکی از مسلمانان خوب و متدیّن قرار گرفت. (24)

جبران خسارت ملخها

پیرمردی کهن سال به نام عیسی فرزند محمّد قرطی - که در حدود نود سال عمر داشت، حکایت کند:

در سالی از سالها داخل زمین

کشاورزی خود خربزه و خیار کشت کرده بودم؛ و کنار زمین چاهی به نام ((اُمّ عظام)) قرار داشت.

همین که کشت جوانه زد و رشد کرد، ناگهان ملخهای بسیاری هجوم آوردند و تمامی زراعت نابود کردند، که بیش از صد و بیست دینار بر من خسارت وارد شد، بسیار ناراحت و افسرده خاطر گشتم.

روزی گوشه ای در همان زمین کشاورزی نشسته بودم، ناگهان چشمم افتاد به جمال نورانی و مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، به احترام آن حضرت از بر خاستم.

حضرت بر من سبقت گرفت و سلام کرد و سپس فرمود: حالت چطور است؟ و در چه وضعیّتی هستی؟

عرض کردم: ملخها حمله کردند و تمامی زراعت و سرمایه مرا نابود ساختند.

فرمود: چه مقدار خسارت وارد شده است؟

گفتم: صد و بیست دینار، غیر از آنچه زحمت کشیده ام.

فرمود: اگر یک صد و پنجاه دینار به تو داده شود، قانع هستی؟

عرض کردم: دعا فرمائید تا خداوند برکت عنایت نماید.

پس از آن، امام موسی کاظم علیه السلام دعائی را زمزمه نمود و آنگاه حرکت کرد و رفت.

وقتی امام موسی کاظم علیه السلام خداحافظی کرد و رفت، من مشغول کشاورزی و آبیاری زمین شدم؛ و بیش از آنچه امیدوار بودم، خداوند متعال به برکت دعای حضرت، عطا نمود، که بیش از ده هزار دینار به دست آوردم. (25)

شناخت دینار گمشده

مرحوم إربلی و دیگر بزرگان رضوان اللّه علیهم به نقل از اصبغ بن موسی آورده اند:

روزی به قصد زیارت، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، یکی از آشنایان کیسه ای - که مقداری سکّه درون آن بود - تحویل من داد

تا با مقدار وجهی که از خود داشتم، تحویل حضرت دهم.

همین که وارد مدینه منوّره شدم، خود را شستشو دادم؛ و نیز سکّه هائی را که همراه داشتم شستم و با مشک و عطر خوشبو نمودم؛ و چون سکّه های دوستم را شمارش کردم، 99 عدد بود، لذا یکی از خودم بر آنها افزودم؛ و سپس شبانه محضر مبارک آن حضرت شرفیاب شدم.

چون مقداری نشستم و صحبتهائی با حضرت انجام گرفت، در نهایت عرض کردم: فدایت گردم، هدیه ای تقدیم حضورتان می کنم، امیدوارم قبول فرمائید.

امام علیه السلام اظهار داشت: آنچه هست، بیاور.

سکّه های خود را تقدیم حضرت کردم و سپس عرضه داشتم: فلانی - که از شیعیان و از دوستان شما است - نیز کیسه ای را برای شما فرستاده است.

حضرت فرمود: آن را هم بیاور، پس کیسه دوستم را نیز تحویل امام علیه السلام دادم.

حضرت کیسه را گرفت و آن را باز نمود و سکّه ها را روی زمین ریخت؛ و با دست مبارک خود آنها را پخش کرد و سپس آن سکّه خودم را که درون کیسه انداخته بودم تا صد عدد کامل شود برداشت، و به من داد و فرمود:

فلانی سکّه ها را با وزن برای ما فرستاده است، نه با عدد و همان 99 عدد درست بوده است. (26)

معرفت نجات بخش انسان است

بسیاری از بزرگان در کتابهای خود آورده اند:

شخصی به نام حسن بن عبداللّه، فردی زاهد و عابد بود و مورد توجّه عامّ و خاصّ قرار داشت.

روزی وارد مسجد شد، امام موسی کاظم علیه السلام نیز در مسجد حضور داشت، همین که حضرت او را دید

فرمود: نزد من بیا.

چون حسن بن عبد اللّه خدمت امام علیه السلام آمد، حضرت به او فرمود: ای ابوعلیّ! حالتی که در تو هست، آن را بسیار دوست دارم و مرا شادمان کرده است و تنها نقص تو آن ست که شناخت و معرفت نداری، لازم است آن را جستجو کنی و بیابی.

حسن اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! فدایت گردم، معرفت چیست و چگونه به دست می آید؟

فرمود: برو نسبت به مسائل دین فقیه شو و اهل حدیث باش.

حسن توضیح خواست که از چه کسی معرفت بیاموزم؟

حضرت فرمود: از فقهاء و دانشمندان اهل مدینه بیاموز، و چون مطلبی را فرا گرفتی، آن را نزد من آور تا راهنمائیت کنم.

حسن بن عبداللّه حرکت نمود و مسائلی را از علماء فراگرفت و نزد حضرت باز گشت، وقتی حضرت چنین حالتی را از او دید، فرمود: برو معرفت را فراگیر و آن را بشناس.

این حرکت چند بار تکرار شد، تا آن که روزی امام موسی کاظم علیه السلام در مزرعه اش بود، حسن با حضرت ملاقات کرد و گفت: فردای قیامت در پیشگاه خداوند بر علیه تو شکایت می کنم، مگر آن که مرا بر شناسائی حقیقت معرفت، هدایت و راهنمائی کنی؟

بعد از آن، امام علیه السلام فرمود: اوّلین امام و خلیفه رسول اللّه امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام است؛ و سپس امام حسن، امام حسین، امام علیّ ابن الحسین، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق (صلوات اللّه و سلامه علیهم). حسن گفت: یا ابن رسول اللّه! امام امروز کیست؟

حضرت فرمود: من امام و حجّت خدا هستم.

گفت: آیا دلیل و نشانه ای داری که

با آن استدلال کنم؟

فرمود: نزد آن درخت برو، و بگو که موسی بن جعفر می گوید: حرکت کن و به سوی من بیا.

حسن گوید: به خداوند قسم، چون نزدیک درخت آمدم؛ و پیام حضرت را رساندم، دیدم زمین شکافت و درخت به سوی حضرت حرکت کرد تا آن که جلوی آن بزرگوار آمد و ایستاد، سپس امام علیه السلام به درخت اشاره نمود: برگرد، پس آن درخت برگشت. (27)

برخورد متفاوت با افراد

محدّثین و مورّخین حکایت کرده اند:

روزی امام موسی بن جعفر علیهما السلام در حالی که سوار بر الاغی بود، وارد دربار خلیفه شد و دربان با عزّت و احترام با حضرت برخورد کرد، به طوری که تمام افراد حاضر نیز احترام شایانی از آن حضرت به جای آوردند.

یکی از افراد مخالف - به نام نفیع انصاری - به آن دربان - که عبدالعزیز نام داشت - گفت: چرا مردم نسبت به این مرد این همه احترام و تکریم می کنند، تصمیم دارم او را رسوا و شرمسار کنم.

عبدالعزیز گفت: از تصمیم خود منصرف شو؛ چون این افراد از خانواده ای هستند که همیشه جواب مناسب همراه دارند، آن وقت یک عمر در ننگ و عار خواهی ماند.

با این حال همین که امام کاظم علیه السلام از نزد خلیفه بیرون آمد، نفیع انصاری افسار الاغ حضرت را گرفت و پرسید: تو کیستی؟

امام علیه السلام فرمود: این چه سئوالی است، که مطرح می کنی؟ !

و سپس افزود: چنانچه نسب مرا بخواهی، من فرزند محمّد حبیب اللّه، فرزند اسماعیل ذبیح اللّه، و فرزند ابراهیم خلیل اللّه هستم.

و اگر از شهر و دیار من سئوال می کنی، شهر من

همان جائی است که خداوند بر تو و بر همه مسلمین واجب گردانیده است که برای انجام مناسک حجّ به آن جا روند.

و اگر از جهت خانواده و قبیله ام جویا هستی؛ پس سوگند به خدا، دوستان من نسبت به تو و هم کیشانت ناخرسند می باشند تا جائی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند: هم کیشان ما را از قریش جدا گردان و ما نمی خواهیم با آنها زندگی کنیم.

و چنانچه از جهت شهرت و مقام مرا می طلبی؛ ما همان خانواده و اهل بیتی هستیم که خداوند متعال دستور داده است که با این جملات: ((اللّهمّ صلّ علیّ محمّد و آل محمّد)) در هر نماز واجب، یادی از ما شود.

و آنگاه فرمود: پس بدان، که ما آل واهل بیت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستیم، اکنون الاغ را رها کن.

پس نفیع انصاری افسار الاغ را رها کرد؛ و با ذلّت و خواری تمام، خود را عقب کشاند. (28)

برخورد با دشمن دوست نما

فضل بن ربیع حکایت کند:

روزی هارون الرّشید با حالت غضب، شمشیر به دست بر من وارد شد و گفت: همین الان باید این حجازی بهعنی؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در هر حالتی که هست، امانش ندهی و او را این جا حاضر کنی.

پس من به سوی محلّ سکونت حضرت حرکت کردم تا آن که به خانه ای که با حصیر و شاخه های درخت خرما درست شده بود، رسیدم؛ غلام سیاهی در آن جا حضور داشت، گفتم: اجازه ورود بر مولایت را می خواهم؟

غلام گفت: مولای من حاجب و دربان و وزیر ندارد،

بیا داخل، چون وارد منزل شدم، پس از عرض سلام، گفتم: هارون الرّشید شما را طلب کرده است.

امام کاظم علیه السلام فرمود: مرا با هارون چه کار است؟!

آیا با آن همه نعمت کفایت نمی کند؟

و پس از آن، با سرعت حرکت نمود و اظهار داشت: اگر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده بود: تبعیّت از سلطان در حالت تقیّه واجب است، هرگز نمی آمدم.

عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! آماده عقوبت و شکنجه هارون باشید، چون که بسیار غضبناک بود.

حضرت فرمود: همراه من کسی است که مالک تمام دنیا و آخرت است، و هارون الرّشید امروز نمی تواند کمترین آسیبی را به من وارد نماید، انشاءاللّه تعالی.

و سپس دست مبارک خود را اطراف سر خود سه مرتبه چرخانید و زمزمه ای کرد که من متوجّه آن نشدم.

سپس حرکت کردیم و همین که جلوی دار الاماره رسیدیم حضرت بیرون ایستاد ومن بر هارون الرّشید وارد شدم، دیدم همانند مادر بچّه مرده ناراحت و سرگردان است؛ و چون چشمش بر من افتاد گفت: آیا پسر عمویم را آوردی؟

گفتم: بلی.

اظهار داشت: آسیبی که به او نرسانده ای؟

گفتم: خیر.

گفت: بگو وارد شود.

چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد، هارون از جای خود حرکت کرد و به استقبال حضرت رفت و او را در آغوش گرفت و با یکدیگر معانقه کردند.

سپس هارون الرّشید به حضرت خطاب کرد و گفت: ای پسر عمو! خوش آمدی؛ و آن گاه حضرت را با احترام و تکریم کنار خود نشانید و اظهار داشت: چه شده است که با ما قطع رابطه کرده ای؛ و

به ملاقات ما نمی آئی؟

امام علیه السلام فرمود: چون ریاست و نعمت تو فراوان گشته است و علاقه مند به دنیا گشته ای.

پس از آن، هارون دستور داد تا هدایای متعدّد و ارزشمندی برای حضرتش آماده کنند؛ و سپس آن هدایا را تحویل امام کاظم علیه السلام داد.

حضرت فرمود: اگر نمی خواستم به جوانان بنی هاشم در امر ازدواجشان کمک کنم تا نسل آنها افزایش یابد، این هدایا را نمی پذیرفتم؛ و سپس حرکت نمود و رفت.

فضل بن ربیع در ادامه این حکایت افزود: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دربار خلیفه خارج شد و رفت، به هارون الرّشید گفتم: تو تصمیم تعذیب و جسارت داشتی، ولی اکنون هدایائی گرانبها تقدیمش کردی؛ و نیز با عزّت و احترام راهی منزل خویش گردید؟

هارون الرّشید در جواب اظهار داشت: همین که تو را به دنبال او فرستادم، چند نفر ناشناس و مسلّح بر من وارد شدند و همگی گفتند: چنانچه آسیبی به موسی بن جعفر علیهما السلام برسانی، تمام کاخ و اهل آن را نابود می گردانیم؛ پس سعی کن با او به نیکی و احسان برخورد نمائی.

فضل بن ربیع گوید: پس از گذشت چند صباحی خدمت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و عرضه داشتم: چگونه شرّ هارون الرّشید را از خودت دفع و برطرف نمودی؛ و به حمد اللّه هیچ آسیبی به شما نرسید؟

امام علیه السلام در جواب فرمود: دعای جدّم حضرت امیرالمؤمنین، علیّ بن ابی طالب علیه السلام را خواندم و خداوند مرا کفایت نمود. (29)

نابودی یا کمک و کار با ظلمه

صفوان جمّال - که یکی از اصحاب و دوستان امام موسی کاظم علیه السلام است - حکایت

کند:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که یکی از مؤمنین به نام زیاد بن مروان عبدی - که در دستگاه حکومت بنی العبّاس همکاری داشت - به مجلس آن حضرت وارد شد.

امام کاظم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: آیا با آنها همکاری و هماهنگی در کارها دارید؟

زیاد گفت: آری، ای مولا و سرورم !

امام علیه السلام فرمود: چرا چنین می کنی؟ !

گفت: ای سرورم ! من مردی آبرودار و آبرومندم، و نیز عائله مند می باشم؛ و مال و ثروتی هم ندارم که تأمین معاش و زندگی کنم.

حضرت فرمود: ای زیاد ! به خدای یکتا سوگند، چنانچه از آسمان به زمین بیفتم و قطعه قطعه گردم و گوشتهای بدنم را پرندگان جدا کنند، این برایم بهتر است تا آن که با این ظالمان همکاری و معاشرت داشته باشم.

صفوان گوید: پرسیدم: یا ابن رسول اللّه ! پس در چه صورتی می توان با آنها همکاری نمود؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی می توان کنار آنها بود و با آنها همکاری نمود که برای نجات مؤمنی یا آزادی اسیری باشد، که در چنگال آنها گرفتار باشد.

و در غیر این صورت، خداوند متعال به کمک دهندکانِ ظالمان وعده عذاب دردناک داده است.

بعد از آن، امام علیه السلام افزود: پس مواظب باش، که خداوند متعال شاهد و ناظر همه حالات و همه کارها است؛ و آنچه را که اراده نماید، انجام می دهد. (30)

مرگ گریه کننده قبل از مریض

مرحوم راوندی رحمه اللّه علیه در کتاب شریف خود آورده است:

یکی از فرزندان حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، به نام حسن بن موسی گوید:

عمویم محمّد بن جعفر سخت مریض شد

و در بستر مرگ قرار گرفت. خانواده اش و بعضی از دوستان و آشنایان، اطراف بسترش حضور یافته بودند؛ و از آن جمله برادرش، اسحاق بن جعفر بود که بسیار بی طاقتی می کرد و می گریست.

در همین بین، پدرم، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد و در گوشه ای از اتاق نزدیک بستر برادرش، محمّد بن جعفر جلوس فرمود؛ و پس از دلجوئی افراد، لحظاتی به چهره مریض و دیگر حاضران نگریست و سپس برخاست و از اتاق خارج گشت.

حسن گوید: من نیز همراه آن حضرت حرکت کردم و در بین راه به وی گفتم: اهل منزل شما را سرزنش می کنند، که برادرت با این حالت در سکرات مرگ قرار گرفته است و آن وقت شما او را تنها رها می کنی و می روی؟

امام علیه السلام فرمود: ای حسن ! آن که گریه می کرد و بسیار اظهار ناراحتی می نمود، قبل از مریض می میرد؛ و مریض خوب خواهد شد و در عزای برادرش، اسحاق ناراحتی و گریه خواهد نمود.

حسن افزود: پس از گذشت یکی دو روز، عمویم محمّد بن جعفر خوب و سالم شد و برادرش، اسحاق سخت مریض گردید و در بستر مرگ قرار گرفت.

بستگان و آشنایان گرد بستر او جمع شده و می گریستند و از آن جمله برادرش محمّد بود.

و در نهایت طبق فرمایش امام علیه السلام اسحاق در چنگال مرگ قرار گرفت و از دنیا رحلت نمود؛ و برادرش محمّد در ماتم و عزای او گریه می کرد.

و در حقیقت پیش گوئی امام موسی کاظم علیه السلام صحیح و درست در آمد. (31)

انواع درد دندان و درمان آن

مرحوم کلینی رحمه اللّه علیه، به نقل

یکی از راویان حدیث و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کند:

روزی در محضر شریف آن حضرت بودم که آن بزرگوار پیرامون ناراحتی لثّه ها و انواع درد دندان و داروی آن مطالبی بیان فرمود، اینکه: چنانچه دندانت خورده شده و توخالی باشد، چند دانه گندم را پوست می کنی، سپس آنها را خیسانده و عصاره آنها را می گیری و چند قطره از آن عصاره را داخل آن دندانی که سوراخ شده است و درد می کند، می چکانی.

و آنگاه پنبه ای را به آن آغشته می نمائی و درون همان دندان قرار می دهی و به مدّت سه شب این کار را انجام خواهی داد تا ان شاءاللّه درد آن برطرف گردد، ضمن آن که باید بر پشت بخوابی.

ولی اگر دندان خوردگی ندارد و فقط باد در آن افتاده است، باید به مدّت سه شب، دو یا سه قطره از همان عصاره گندم را داخل گوشی که سمت آن دندان دردناک قرار دارد بچکانی تا ان شاءاللّه به اذن خداوند بهبودی حاصل شود.

همچنین امام موسی کاظم درباره ناراحتی دهان و خونریزی لثّه ها و فشار خون فرمود:

یک عدد حنظله هندوانه ابوجهل که تازه زرد شده باشد، پیدا می کنی و آن را در قالب گِل قرار می دهی و سپس گوشه اش از آن را سوراخ و با چاقو درون آن را به آرامی می تراشی.

پس از آن، مقداری سرکه خرمائی که زیاد ترش باشد با آن مخلوط کرده و روی آتش می گذاری تا خوب بجوشد و مانند شیره گردد.

به محض این که سرد شد، به اندازه یک انگشت از آن را برداشته و داخل دهان

و لثه ها را خوب به وسیله آن ماساژ داده؛ و سپس با سرکه مضمضه می نمائی.

و این روش را چندین مرتبه انجام می دهی تا ان شاءاللّه ناراحتی لثه ها و دهان برطرف گردد. (32)

مناظره با هارون؛ و فرق سادات هاشمی و عبّاسی

مرحوم شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگر بزرگان در کتابهای مختلف حکایت کرده اند: (33)

حضرت ابو الحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در جمع بعضی از اصحاب خاصّ، فرمود:

روزی هارون الرّشید مرا احضار کرد و چون بر او وارد شدم سلام کردم، وی پس از آن که جواب سلام مرا داد؛ گفت: آیا ممکن است دو خلیفه از مردم مالیات دریافت نمایند؟ !

گفتم: مواظب باش و تقوای الهی را رعایت نما، مبادا سخن بی محتوای دشمنان ما را بپذیری، اگر صلاح می دانی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانم !

هارون گفت: مانعی نیست.

اظهار داشتم: پدرم از پدران بزرگوارش، از جدّم رسول خدا صلوات اللّه علیهم نقل فرمود: همانا چنانچه بدن خویشان با یکدیگر تماس پیدا کنند، تحریک و آرامش به وجود می آورد؛ بنابر این دستت را در دست من قرار ده؛ و سپس جلو رفتم و هارون دست مرا گرفت و کنار خود نشانید و گفت: دیگر وحشتی نداشته باش، راست گفتی و نیز جدّت راست گفته است، سکون و آرامش پیدا کردم و دوستی تو در دلم جای گرفت، اکنون سئوال هایی را مطرح می کنم که کسی پاسخ آن ها را نمی داند، چنانچه جواب صحیحی دادی، تو را آزاد می گذارم و پس از این، سخن هیچ کسی را بر علیه تو اهمیّت نمی دهم.

گفتم: آنچه می خواهی سئوال کن، اگر در امان بودم پاسخ می گویم.

هارون اظهار داشت:

چناچه راست گفتی و جواب از روی تقیّه نبود در امان خواهی بود.

و سپس گفت: به چه دلیلی شما بر ما ترجیح داده شده اید؛ و بر ما برتری دارید؟ و حال آن که ما و شما از نسل عبدالمطّلب هستیم و پسر عمو خواهیم بود.

در پاسخ گفتم: به جهت آن است که عبداللّه و ابو طالب از یک پدر و مادر بوده اند؛ ولی عبّاس، مادرش غیر از مادر آن دو نفر بود و فقط از جهت پدر یکی هستند.

سپس گفت: چگونه به خود اجازه می دهید که مردم شما را پسران حضرت رسول بنی الرّسول نامند و حال آن که شماها فرزندان علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستید و انسان از ناحیه پدر به اجداد خود منسوب می شود و مادر نقشی ندارد؟

در جواب هارون چنین اظهار داشتم: چنانچه رسول اللّه صلی الله علیه و آله زنده گردد و دختر تو را برای خود خواستگاری نماید، آیا قبول می کنی؟

پاسخ داد: بلی.

گفتم: ولی چنانچه از من خواستگاری نماید، نمی پذیرم.

هارون گفت: چرا؟

جواب دادم: چون من توسّط او متولّد شده ام، لیکن تو از دیگری به دنیا آمده ای.

پس از آن، هارون الرّشید پرسید: چگونه خود را ذرّیّه رسول اللّه می نامید؛ و حال آن که ذراری شخص به وسیله مرد شناخته می شود و شماها فرزندان دختر رسول اللّه می باشید؟

از او خواستم تا از جواب این سئوال مرا معذور دارد، ولی او نپذیرفت و اصرار ورزید تا پاسخ گویم؛ و نیز افزود: شما فرزندان علیّ ابن ابی طالب علیه السلام هستید؛ چرا خودتان را رئیس و رهبر مسلمین و ذراری رسول اللّه -

صلوات اللّه علیه - معرّفی می کنید؟ !

در جواب گفتم: به خدا پناه می برم از شرّ شیطان، خداوند عیسی علیه السلام را از ذرّیّه حضرت ابراهیم و داود و موسی و سلیمان علیهم السلام معرّفی کرده است، اکنون بگو که عیسی کیست؟

هارون پاسخ داد: عیسی پدر نداشت.

گفتم: بنابر این از طریق مادرش، مریم از ذراری انبیاء علیهم السلام قرار گرفته است.

و همچنین ما نیز از طرف مادر ذرّیّه پیغمبر خدا می باشیم، آیا کفایت می کنی یا بیفزایم؟

گفت: توضیح بیشتری بده؟

گفتم: آن هنگامی که رسول خدا صلوات اللّه علیه خواست با نصاری مباهله نماید، اظهار داشت: فقط پسران و زنان و خودمان باشیم و درباره یکدیگر نفرین نمائیم؛ و تنها امام حسن، حسین، علیّ و زهراء علیهم السلام را همراه برد؛ پس همانطور که امام حسن و حسین را فرزند خود نامید، ما هم فرزند و ذرّیّه او هستیم.

در پایان، هارون الرّشید مرا تحسین کرد و گفت: مشکلات و خواسته های خود را مطرح نما که برآورده خواهد شد.

گفتم: اوّلین خواسته من این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جدّش، کنار اهل عیالش باز گردد؟

در جواب اظهار داشت: بررسی کنیم.

در ادامه روایت گفته شده است که هارون دستور داد تا حضرت را نزد سندی بن شاهک محبوس نمایند. (34)

ادرار کجا و گناه از کیست؟

در کتابهای مختلفی وارد شده است:

در یکی از سالها ابوحنیفه - که رهبر و امام فرقه حنفی ها از اهل سنّت می باشد - در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وارد مدینه طیّبه گردید و به قصد دیدار آن حضرت راهی منزلش شد؛ و در راهروی منزل حضرت به انتظار اجازه ورود، نشست.

در همین بین، کودک خردسالی از منزل امام علیه السلام بیرون آمد، ابوحنیفه از او پرسید: در شهر شما شخصی غریب کجا می تواند ادرار و دفع حاجت کند؟

کودک کنار دیوار نشست و بر آن دیوار تکیه زد و سپس اظهار نمود: کنار نهر آب، زیر درختان میوه دار، کنار دیوار مساجد، در مسیر و محلّ عبور اشخاص، رو به قبله و پشت به قبله نباشد؛ و غیر از این موارد هر کجای دیگر باشد مانعی ندارد.

ابوحنیفه گوید: چنین جوابی از آن کودک برای من تعجّب آور بود، پرسیدم: نام تو چیست؟

گفت: من موسی، پسر جعفر، پسر محمّد، پسر علیّ، پسر حسین پسر، علیّ، پسر ابوطالب هستم.

گفتم: گناه از چه کسی است و چگونه سرچشمه می گیرد؟

فرمود: گناه و خطا یکی از این چند حالت را دارد:

یا از طرف خداوند باید باشد، که صحیح و سزاوار نیست که خداوند متعال سبب و باعث گناه بنده اش گردد؛ و سپس او را مورد عذاب قرار دهد.

یا آن که از طرف خداوند و بنده می باشد، که آن هم صحیح نیست چون که قبیح است شریکی مانند خداوند، شریک ضعیف خود را بر انجام گناه عذاب کند.

و یا آن که گناه و خطا از خود انسان سر می زند، که حقّ مطلب نیز همین است.

پس اگر خداوند عذاب نماید، حقّ دارد؛ و اگر عفو نماید و ببخشد از روی فضل و کرم و محبّت او نسبت به بنده اش می باشد. (35)

ضرورت سبزی همراه غذا

شخصی به نام موّفق مداینی گوید:

روزی حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، جدّ مرا جهت صرف ناهار دعوت نمود.

جدّم گفت:

چون موقع صرف غذا فرا رسید و سفره را پهن کردند، نشستیم که غذا بخوریم، حضرت متوجّه شد که سبزی خوردن سر سفره نیست، دست از خوردن غذا کشید و به غلام و پیش خدمت خود فرمود: آیا نمی دانستی سفره ای که در آن سبزی نباشد غذا نمی خورم، سریع مقداری سبزی بیاور.

غلام حضرت رفت و پس از لحظه ای مقداری سبزی آورد و جلوی امام کاظم علیه السلام نهاد، و حضرت شروع نمود غذای خود را به همراه سبزی میل نماید. (36)

برخورد با دشمن نادان

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیّین خود آورده است:

روش و اخلاق امام موسی کاظم علیه السلام چنین بود که اگر کسی پشت سر حضرتش حرفی زشتی می زد و بدگوئی می کرد، امام علیه السلام اظهار ناراحتی نمی کرد، بلکه هدیه ای برایش می فرستاد.

همچنین مورّخین در کتابهای مختلفی آورده اند:

یکی از فرزندان عمر بن خطّاب هرگاه امام کاظم علیه السلام را ملاقات می کرد، به امام علیّ علیه السلام دشنام و ناسزا می گفت و بدین شیوه حضرت را مورد آزار و اذیّت قرار می داد. و مرتّب دوستان و اطرافیان حضرت می گفتند: یا ابن رسول اللّه! اجازه فرمائید تا او را مجازات و نابود کنیم، و لیکن امام علیه السلام از این کار جلوگیری می نمود؛ و مانع مجازات او می گردید. روزی حضرت از دوستان خود پرسید: محلّ کار این شخص کجاست؟ و چه می کند؟

عرضه داشتند: در اطراف مدینه مزرعه ای دارد، روزها در آنجا مشغول کشاورزی است. حضرت سوار مرکب الاغ خود شد و به سوی مزرعه آن شخص بد زبان، رهسپار گشت؛ و چون به مزرعه رسید، با الاغ وارد زراعتها و محصول

او گردید.

آن شخص با دیدن چنین صحنه ای، فریاد کشید: زراعت ما را لگدمال نکن؛ ولی حضرت به راه خود ادامه داد تا نزدیک او رسید و سپس از الاغ پیاده شد و کنارش نشست و با او مشغول شوخی و مزاح گردید؛ و بعد از آن فرمود: چقدر برای این زراعت هزینه کرده ای؟

گفت: صد دینار، حضرت فرمود: برای درآمد و سود از آن، چه مقدار آرزو و امید داری که بهره ببری؟

در پاسخ گفت: علم غیب نمی دانم، حضرت فرمود: پرسیدم: چه مقدار آرزومندی؟

آن شخص گفت: دویست دینار. امام علیه السلام سیصد دینار به او داد و با ملاطفت فرمود: درآمد زراعت هم مال خودت باشد. ناگاه آن شخص با مشاهده چنین برخورد، تعجّب کرده؛ و پیشانی حضرت را بوسید و از جسارتهای گذشته خود عذرخواهی کرد.

و چون شب هنگام نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند، دیدند آن شخص پشت سر امام علیه السلام نماز جماعت می خواند.

پس از آن، حضرت به دوستان خود فرمود: حال این کار و روش صحیح بود، یا آنچه که شما پیشنهاد می دادید؟ ! (37)

در مقابل خدمت و محبّت، خیانت و جنایت؟ !

روزی یحیی بن خالد برمکی، برای یکی از برادر زادگان حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام - به نام علیّ بن اسماعیل، که امام علیه السلام با او ارتباط گرم و صمیمی داشت و به طور مرتّب او را به شیوه های مختلف کمک می فرمود - مقدار زیادی اموال و هدایا فرستاد و او را به سوی خود فرا خواند.

همین که حضرت متوجّه شیطنت یحیی برمکی شد، علیّ بن اسماعیل را به حضور خود دعوت نمود؛ و چون حضور

یافت، به او فرمود: ای برادرزاده! شنیده ام قصد سفر داری؟ کجا می روی؟

گفت: قصد سفر به بغداد را دارم.

حضرت فرمود: به چه منظور به بغداد می روی؟

گفت: به جهت آن که قرض بسیاری بر عهده دارم و از پرداخت آن ناتوانم، حضرت فرمود: من تمام قرض های تو را پرداخت می کنم و نیز هر مشکلی داشته باشی، برطرف می سازم.

علیّ بن اسماعیل پیشنهاد حضرت را نپذیرفت و گفت: من برای مسافرت به بغداد ناچار هستم.

حضرت اظهار نمود: اکنون که تصمیم رفتن به بغداد را داری مواظب باش که فرزندان مرا یتیم نکنی؛ و سپس دستور داد تا مقدار چهار هزار درهم و سیصد دینار به برادرزاده اش بدهند.

چون علیّ بن اسماعیل بلند شد و رفت، امام علیه السلام به افرادی که در آن مجلس حضور داشتند، فرمود: او در قتل من سعایت و سخن چینی می کند و فرزندانم را یتیم می گرداند.

افراد حاضر گفتند: یا ابن رسول اللّه! فدای تو گردیم، با این که می دانی او چنین جنایتی را مرتکب می شود، چرا این چنین با ملایمت با او سخن می گفتی و در نهایت هم آن مقدار پول و درهم و دینار را به او عطا نمودی؟!

حضرت فرمود: بلی، ولیکن پدرم از پدران بزرگوار خود نقل می نمود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: چنانچه یکی از خویشاوندان قطع رحم نماید و تو سعی کنی که خویشاوندیتان با گرمی و صمیمیّت برقرار باشد، خداوند متعال او را مجازات و عقاب می نماید.

و هنگامی که علیّ بن اسماعیل وارد بغداد شد و نزد یحیی برمکی رفت، یحیی برمکی نیز او را به

حضور هارون الرّشید برد.

و هارون در رابطه با امام موسی کاظم علیه السلام مطالبی از علیّ ابن اسماعیل پرسید.

و او در جواب گفت: از تمام شهرها اموال بسیاری برای ابوالحسن، موسی بن جعفر علیهما السلام می آورند، تا حدّی که چندین خانه در شهر مدینه خریداری کرده است؛ و نیز به تازگی باغ گران قیمتی را خریداری و تهیّه نموده است.

و آن قدر نزد هارون بر علیه آن حضرت سخن چینی کرد و ناروا گفت تا آن که هارون الرّشید دستور جلب و زندانی شدن حضرت را صادر کرد.

و در نهایت امام موسی کاظم علیه السلام به دستور هارون الرّشید زندانی شد؛ و سپس مسموم و شهید گردید. (38)

قبولی اعمال در رضایت ساربان

بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند:

روزی یکی از مؤمنین به نام ابراهیم جمّال خواست نزد وزیر هارون الرّشید - یعنی؛ علیّ بن یقطین - برود؛ ولیکن علیّ بن یقطین از پذیرش و ملاقات با ابراهیم امتناع ورزید.

پس از آن، ایّام ذی الحجّه فرا رسید و علیّ بن یقطین جهت انجام مناسک حجّ، عازم مدینه منوّره و مکّه معظّمه گردید.

هنگامی که به مدینه رسید، خواست به زیارت و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام شرفیاب شود، همین که جلوی منزل حضرت رسید و اجازه ورود خواست، امام علیه السلام از پذیرش و ملاقات با او امتناع ورزید.

روز دوّم نیز علیّ بن یقطین آمد و اجازه ورود خواست؛ ولی حضرت باز هم نپذیرفت.

پس به غلام حضرت گفت: به مولایم بگو که من از علاقه مندان مخلص شما هستم و این همه راه را برای زیارت شما

آمده ام، گناه و خلاف من چیست، که مرا نمی پذیری؟

هنگامی که غلام، گفته علیّ بن یقطین را برای امام کاظم علیه السلام بازگو کرد، آن حضرت برایش چنین پیغام فرستاد: چون ملاقات با ابراهیم جمّال شتر چران را نپذیرفتی، و تو دل او را شکستی و ناامیدش کردی و او از تو آزرده خاطر بازگشت.

و باید بدانی که خداوند هم اعمال تو را مقبول درگاهش قرار نخواهد داد؛ مگر آن که ابراهیم جمّال از تو راضی و خوشنود گردد.

علیّ بن یقطین به غلام گفت: به مولایم بگو: در این موقعیّت چگونه ابراهیم را پیدا کنم؟

من در شهر مدینه هستم و او در شهر کوفه می باشد.

و حضرت فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، بدون آن که کسی مطّلع شود، تنها به قبرستان بقیع برو، آن جا شتری آماده است، سوار آن شو و به کوفه برو.

علیّ بن یقطین طبق فرمان حضرت، شبانه وارد قبرستان بقیع شد و سوار بر شتر گردید و عازم کوفه شد؛ و در یک لحظه با طیّ الارض به شهر کوفه رسید و خود را جلوی درب منزل ابراهیم جمّال دید، پس درب منزل را کوبید و گفت، من علیّ بن یقطین هستم.

ابراهیم جمّال از درون خانه گفت: علیّ بن یقطین را با من چه کار است؟ و برای چه این جا آمده است؟ !

علیّ بن یقطین پاسخ داد: موضوع بسیار مهمّ است، و آن قدر اصرار ورزید تا آن که ابراهیم آمد و درب منزل را گشود و علیّ، وارد منزل شد.

همین که علیّ بن یقطین وارد منزل ابراهیم گشت، اظهار داشت: امام و مولایم، حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام از ملاقات با من خودداری نمود؛ مگر آن که تو از من راضی شوی و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بدهی.

ابراهیم ساربان گفت: خداوند از تو راضی باشد، علیّ پاسخ داد: رضایت خداوند نیز در خوشنودی تو است، و سپس افزود:

اگر تو از من ناراحت نیستی و می خواهی خوشحال برگردم، باید پای خود را بر صورت من بگذاری.

و با اصرار فراوان ابراهیم تقاضای او را پذیرفت؛ و آن گاه علیّ روی زمین خوابید و ابراهیم پای خود را روی صورت او گذاشت؛ سپس جانب دیگر صورتش بر خاک نهاد و گفت: طرف دیگر صورتم را نیز پایمال کن.

و چون ابراهیم پای خود را بر صورت علیّ بن یقطین نهاد، علیّ به طور مکرّر می گفت: خدایا، تو شاهد و گواه باش.

پس از آن، از حضور ابراهیم خداحافظی نمود و چون به مدینه رسید و جلوی منزل امام موسی کاظم علیه السلام آمد، حضرت او را پذیرفت و به درون منزل راه یافت. (39)

راهنمائی شخصیّتی مسافر و آگاه

مورّخین شیعه و سنّی در کتاب های خود حکایت کرده اند:

شقیق بلخی در سال 149 به قصد حجّ خانه خدا، عازم مکّه معظّمه گردید، هنگامی که به قادسیّه رسید جوانی را دید که تنها و بدون همراه به سوی مکّه رهسپار است؛ ولی او را نشناخت.

شقیق گوید: با خود گفتم: این جوان از طایفه صوفیّه است، که از مردم کناره گیری کرده تا او را نشناسند، من وظیفه خود می دانم که او را هدایت و راهنمائی کنم.

همین که نزدیک آن جوان رفتم، بدون این که با او سخنی

گفته باشم، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود:

ای شقیق! خداوند در قرآن فرموده است: اجتنبوا کثیرا من الظّنّ إ نّ بعض الظنّ إ ثم (40).

یعنی: از گمان بد نسبت به یکدیگر دوری نمائید، که بعضی از گمان ها، گناه محسوب می شود.

و سپس از چشم من ناپدید شد و دیگر او را ندیدم تا آن که به محلّ قاصبه رسیدم؛ و دوباره چشمم بر آن جوان افتاد، در حالی که مشغول نماز بود؛ و مشاهده کردم که تمام اعضاء بدنش از خوف الهی می لرزید و قطرات اشک از چشمانش سرازیر بود.

نزد او رفتم تا از افکار خود عذرخواهی کنم، چون نمازش پایان یافت و قبل از آن که من حرفی بزنم، این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: و إنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدی (41).

یعنی: همانا من آمرزنده ام آن کسانی را که واقعا پشیمان شده و توبه کرده باشند و کردار ناپسندشان را با اعمال نیک جبران نمایند.

بعد از آن، حضرت برخاست و به راه خود ادامه داد و رفت، تا آن که بار دیگر در محلّی به نام زماله، او را کنار چاهی دیدم که می خواست با طناب و دلو آب بکشد؛ ولی دلو داخل چاه افتاد.

پس دست دعا به سوی آسمان بلند نمود، ناگاه دیدم آب چاه بالا آمد تا جائی که با دست آب برداشت و وضوء گرفت و چهار رکعت نماز به جای آورد؛ و سپس مشتی از ریگ های کنار چاه را برداشت و درون چاه ریخت و قدری از آن آب آشامید.

جلو رفتم

و گفتم: قدری از آنچه خداوند به شما روزی داده است به من هم عنایت فرما؟

اظهار داشت: ای شقیق! نعمت های خداوند متعال در تمام حالات در اختیار ما بوده و خواهد بود، سعی کن همیشه نسبت به پروردگارت خوش بین و با معرفت باشی.

شقیق بلخی افزود: بعد از آن، مقداری از آن ها را به من عطا نمود؛ و چون تناول کردم همچون آرد و شکر بسیار لذیذ و گوارا بود که تاکنون به آن گوارائی و خوشبوئی ندیده بودم و تا مدّتی احساس گرسنگی و تشنگی نکردم.

بعد از آن، دیگر آن شخصیّت عظیم القدر را ندیدم تا به مکّه مکرّمه رسیدم و او را در جمع عدّه ای از دوستان و اصحابش مشاهده کردم، پس نزد بعضی از اشخاص که احتمالاً از دوستان او بود، رفتم و پرسیدم که این جوان کیست؟

پاسخ داد: ابو ابراهیم، عالم آل محمّد صلوات اللّه علیهم است.

گفتم: ابو ابراهیم چه کسی است؟

جواب داد: او حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد. (42)

خبر از مرگ برادر جندب و اموال نزد همسرش

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علیّ فرزند ابوحمزه ثمالی حکایت نماید:

روزی در خدمت حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم، که شخصی از اهالی شهرری، به نام جندب وارد شد و پس از سلام در گوشه ای روبروی حضرت نشست.

امام علیه السلام پس از جواب سلام و احوال پرسی فرمود: برادرت در چه وضعیّتی است؟

جندب در پاسخ گفت: الحمدللّه، در حال صحّت و سلامتی بود و به شما سلام رسانید.

حضرت اظهار نمود: خداوند به تو صبر عنایت کند، برادرت از دنیا رفته است.

عرض کردم: ای

سرورم! من فدای شما گردم، سیزده روز پیش نامه برادرم به دستم رسید؛ و او صحیح و سالم بود.

حضرت فرمود: بلی، می دانم؛ لکن او دو روز بعد از فرستادن نامه فوت کرد و قبل از آن که بمیرد، به همسرش وصیّت نمود و اموالی را تحویل او داد که هر وقت بازگشتی آن اموال را تحویل تو دهد.

پس مواظب باش، هنگامی که به منزل خود بازگشتی، با زن برادرت با مهربانی و عطوفت برخورد کن؛ و نسبت به او اظهار علاقه نما، تا آن اموال را تحویل تو دهد.

فرزند ابوحمزه ثمالی گوید: بعد از گذشت دو سال که جندب دو مرتبه به مدینه طیّبه جهت عزیمت به مکّه معظّمه آمده بود، جریان غیب گوئی امام موسی بن جعفر علیهما السلام را جویا شدم که تا چه اندازه ای واقعیّت و صحّت داشت؟

در پاسخ اظهار داشت: سوگند به خدا! تمامی آنچه را که مولا و سرورم، مطرح فرموده بود، صحّت داشت و هیچ خلافی و نقصی در آن نبود. (43)

دلسوزی شیر برای زایمان همسر

علیّ بن ابوحمزه بطائنی حکایت کند:

روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شهر مدینه به سوی مزرعه اش خارج شد؛ حضرت سوار قاطر بود و من نیز سوار الاغ شدم و حضرت را همراهی کردم.

مقداری از شهر که دور شدیم، ناگهان نرّه شیری سر راه ما را گرفت، من بسیار ترسیدم، ولیکن شیر به سوی حضرت نزدیک آمد و با حالت ذلّت و تضرّع مشغول همهمه ای شد.

امام موسی کاظم علیه السلام ایستاد و شیر دست های خود را بلند کرده و بر شانه های قاطر قرار داد.

من

به گمان این که شیر قصد حمله دارد، برای جان آن حضرت وحشت کردم؛ و سخت نگران شدم.

پس از لحظاتی، شیر دست های خود را بر زمین نهاد و آرام ایستاد و آن گاه حضرت روی مبارک خود را به سمت قبله نمود و دعائی را زمزمه نمود، ولیکن من چیزی از آن را متوجّه نشدم.

پس از آن، شیر همهمه ای کرد؛ و حضرت آمین فرمود.

و سپس امام علیه السلام به شیر اشاره نمود: برو.

همین که شیر رفت، حضرت نیز به راه خود ادامه داد و چون از آن محلّ دور شدیم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! فدایت گردم، شیر چه کاری داشت؟! من بسیار برای جان شما و خودم ترسیدم؛ و از این برخورد در تعجّب و حیرت هستم.

امام علیه السلام فرمود: آن شیر، همسر بارداری داشت که هنگام زایمانش فرا رسیده و درد سختی دچارش گشته بود.

لذا نزد من آمده بود که برایش دعا کنم تا به آسانی زایمان نماید و من هم در حقّش دعا کردم.

و بعد از آن که دعا به پایان رسید، به آن شیر گفتم: برو، اظهار داشت: خداوند هیچ درّنده ای را بر تو و ذرّیّه و شیعیانت مسلّط نگرداند؛ و من گفتم: آمین. (44)

ارزش کار و کشاورزی

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علیّ فرزند ابوحمزه بطائنی حکایت کند:

روزی از روزها جهت دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، حضرت را در زمین کشاورزی، در حالتی یافتم که مشغول کار و تلاش بود و عرق از بدن مبارکش سرازیر گشته بود.

بسیار

تعجّب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول اللّه ! من فدای شما گردم، مردم کجا هستند تا مشاهده کنند، که شما این چنین در این گرمای سوزان مشغول کار هستی و تلاش و فعّالیّت می نمائی.

امام علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود: ای علیّ ! آن هائی که از من بهتر و برتر بوده اند، به طور مرتّب کوشش و تلاش داشته اند و هر کدام به نوعی کار می کرده اند.

عرض کردم: منظور شما چه کسانی هستند؟

حضرت در پاسخ فرمود: منظورم رسول اللّه، امیرالمؤمنین و دیگر پدرانم صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشند، که با دست خود کار و تلاش می کرده اند.

سپس امام موسی کاظم علیه السلام ضمن فرمایشات خود افزود:

و این نوع کار و تلاشی را که من مشغول انجام آن هستم و تو مشاهده می کنی، پیامبران مُرسل الهی و نیز پیامبران غیر مرسل همه شان به آن اشتغال داشته اند و به وسیله آن تلاش و امرار معاش می کرده اند.

و همچنین بندگان صالح خداوند متعال همه در تلاش و کوشش می باشند. (45)

خرید همسر به عنوان مادر

هشام بن احمر - که یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است، حکایت کند:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، به من فرمود: ای هشام ! آیا خبر داری که از شهرهای مغرب کسی آمده باشد؟

عرض کردم: خیر، بی اطّلاع هستم.

فرمود: بلی، همین امروز عدّه ای آمده اند، بیا تا با یکدیگر برویم و سری به آن ها بزنیم.

پس سوار مَرکب های خود شدیم و حرکت کردیم تا به نزد مردی از اهالی مغرب رسیدیم، که تعدادی کنیز و غلام جهت فروش آورده بود و آن ها

را جهت فروش بر ما عرضه کرد.

کنیزان نُه نفر بودند، که همه آن ها را حضرت دید و نپسندید و سپس اظهار داشت: به این ها نیازی نیست و ما برای اینها نیامده ایم؛ اگر کنیزی دیگر داری، ارائه نما؟

مرد مغربی گفت: غیر از این ها دیگر ندارم.

امام علیه السلام فرمود: چرا، آنچه که داری در معرض قرار بده؛ و در خفاء نگه ندار.

مرد مغربی گفت: به خدا قسم دیگر کنیزی ندارم، مگر یک نفر که مریض حال است.

امام علیه السلام فرمود: چرا او را عرضه نمی کنی؟

و سپس اظهار نمود: او را هم بیاور.

ولیکن مرد مغربی قبول نکرد؛ و ما بازگشتیم.

فردای آن روز، حضرت به من فرمود: ای هشام! نزد آن مرد مغربی کنیز فروش برو و آن کنیز مریض را - که نشان نداد - به هر قیمتی که بود، خریداری کن و بیاور.

هشام گوید: نزد همان شخص رفتم و تقاضای خرید آن کنیز مریض را نمودم؛ و او مبلغی را مطرح کرد، که من نیز به همان مبلغ آن کنیز را خریداری کردم.

بعد از آن که معامله تمام شد، مرد مغربی گفت: آن شخصیّتی که دیروز همراه تو بود، کیست؟

گفتم: یک نفر از بنی هاشم می باشد، گفت: از چه خانواده ای؟

پاسخ دادم: از پاکان و پرهیزکاران است.

گفت: بیش از این توضیح بده؟

اظهار داشتم: بیش از این اطّلاعی ندارم.

آن گاه مغربی گفت: این کنیز جریانی دارد، که مهمّ است:

وقتی او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب، نزد من آمد و گفت: این کنیز را برای چه منظور خریده ای؟

گفتم: او را برای

خودم خریداری کرده ام.

زن اهل کتاب گفت: سزاوار نیست چنین کنیزی نزد شخصی چون تو و ما باشد؛ بلکه این کنیز باید نزد بهترین انسان های روی زمین باشد و در خدمت او قرار گیرد؛ زیرا که به همین زودی نوزادی از او به دنیا می آید، که شرق و غرب جهان را در سیطره ولایت خود قرار می دهد.

هشام گوید: سپس کنیز را نزد امام موسی کاظم علیه السلام آوردم که بعد از مدّتی روزی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام از او تولّد یافت. (46)

معرّفی جانشین خود

زکریّا بن آدم - که یکی از بزرگان شیعه و مورد توجّه خاصّ ائمّه اطهار علیهم السلام بوده است - به نقل از گفتار بعضی دوستانش حکایت نماید:

روزی در مدینه منوّره کنار قبر مطهّر رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه بعضی افراد نشسته بودیم، که ناگهان متوجّه شدیم امام موسی کاظم سلام اللّه علیه دست فرزندش، حضرت رضا علیه السلام را گرفته و به سمت ما می آمد، چون وارد مجلس ما گردید و فرمود: آیا می دانید من چه کسی هستم؟

عرض کردیم: یا ابن رسول اللّه! شما موسی، فرزند جعفر بن محمّد علیهما السلام هستی.

حضرت فرمود: این فرزند را می شناسید؟

گفتیم: بلی، او علیّ، پسر موسی، پسر جعفر صادق - صلوات اللّه علیهم می باشد.

آن گاه امام علیه السلام افزود: تمامی شما گواه و شاهد باشید، که من او را وکیل خود در زمان حیاتم؛ و نیز وصیّ و جانشین خود پس از آن که از دنیا بروم، قرار دادم. (47)

علیّ بن جعفر حکایت کند

روزی در محضر برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم و او را حجّت خداوند متعال پس از پدرم، در روی زمین می دانستم.

ناگهان فرزندش، علیّ علیه السلام وارد شد و برادرم فرمود: این فرزندم، علیّ صاحب و پیشوای تو خواهد بود؛ و همان طور که من جانشین پدرم هستم، او نیز جانشین من می باشد، خداوند تو را ثابت قدم و پایدار نگه دارد.

من گریان شدم و با خود گفتم: برادرم با این سخنان، خبر از مرگ و رحلت خود می دهد.

ناگاه امام علیه السلام اظهار نمود: برادرم علیّ! مقدّرات الهی باید انجام پذیرد، همانا حضرت رسول، امیرالمؤمنین، فاطمه،

حسن و حسین (صلوات اللّه علیهم اجمعین) الگوی تمام انسان ها بوده و هستند و من نیز تابع و پیرو ایشان خواهم بود.

علیّ بن جعفر افزود: این سخنان را برادرم، امام موسی کاظم علیه السلام سه روز پیش از آن که هارون الرّشید در دوّمین مرحله او را به بغداد احضار نماید، بیان فرمود. (48)

هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما

راویان حدیث و تاریخ نویسان آورده اند:

در آن زمانی که حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه را از بصره به زندان بغداد منتقل کردند، حضرت به طور دائم مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت.

و پس از مدّتی در اختیار سندی بن شاهک یهودی با بدترین و شدیدترین وضعیّت قرار گرفت.

تا آن که در نهایت هارون الرّشید با توجّه به فضائل و مناقب؛ و نیز موقعیّت اجتماعی امام علیه السلام، از روی حسادت و ترس، به فکر مسموم کردن و قتل آن حضرت افتاد.

به همین جهت مقداری رطب و خرمای تازه را تهیّه کرده و یکی از آن ها را به وسیله نخ و سوزن درون آن را به طوری آغشته به زهر کرد، که یقین کرد خورنده خرما، سالم نمی ماند؛ و سپس در طَبَقی سینی و یا بشقاب گذاشت و روی خرماها را پوشاند.

پس از آن، به یکی از مأمورین خود دستور داد تا طبق خرما را نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برده و بگوید: امیرالمؤمنین، هارون الرّشید مقداری از آن ها را تناول کرده؛ و نیز این مقدار را برای شما فرستاده است تا میل نمائید.

و افزود: مواظب باش که تمامی خرماها را میل کند و کسی دیگر

حقّ خوردن از آن ها را ندارد.

هنگامی که مأمور هارون، خرماها را نزد امام کاظم علیه السلام آورد و پیام خلیفه را به حضرتش رسانید، حضرت یکی از خرماها را - که آغشته به زهر بود - برداشته و در دست گرفت؛ و با دست دیگر مشغول خوردن بقیّه گردید.

در همین اثناء، سگ مخصوص هارون الرّشید - که هارون بیش از هر چیز و هر کس به آن علاقه مند بود و آن را به انواع جواهرات و زیورآلات زینت کرده بود - خود را رهانید و از جایگاه مخصوص خود بیرون شد و مستقیم داخل زندان امام علیه السلام گردید؛ و خواست که نزدیک آن حضرت برود و آن خرمای زهرآلود را دهن بزند و بخورد.

حضرت آن خرمای مسموم را که در دست خویش گرفته بود، در حضور غلام خلیفه، نزد آن سگ انداخت و سگ هم سریع آن را خورد؛ و چندان زمانی نگذشت که سگ روی زمین افتاد و با سر و صدا، شروع به نالیدن کرد و مُرد.

سپس امام علیه السلام به ناچار باقیمانده خرماها را میل نمود؛ و بعد از آن، مأمور خلیفه، نزد هارون بازگشت و گفت: تمامی خرماها را آن شخص زندانی خورد.

هارون سؤال کرد: او را در چه حالتی دیدی؟

پاسخ داد: در وضعیّتی خوب، بدون آن که تغییری در بدن و جسم او ظاهر گردد.

و چون خبر مسموم شدن و مردن سگ به هارون رسید بسیار غمگین و اندوهناک شد و بر بالین لاشه سگ مرده آمد و بسیار افسوس خورد.

سپس بازگشت و مأموری را که خرماها را نزد امام موسی

کاظم علیهما السلام آورده بود، احضار کرد و شمشیر برهنه خود را دست گرفت و او را مخاطب قرار داد و گفت: چنانچه حقیقت را بیان نکنی تو را به قتل می رسانم.

مأمور گفت: من رطب ها را نزد موسی بن جعفر علیه السلام بردم و پیام شما را نیز به او رساندم و سپس بالای سر او ایستادم تا مشغول خوردن آن خرماها شد.

در همین بین، که ناگهان سگ شما فرا رسید و خواست نزدیک آن شخص زندانی برود و از دستش خرمائی بگیرد.

و زندانی ناچار شد و خرمائی را که در دست داشت، نزد سگ انداخت و سگ آن را خورد و درجا افتاد؛ و موسی بن جعفر علیه السلام بقیّه خرماها را میل نمود.

هارون الرّشید با شنیدن این خبر بسیار افسرده خاطر گشت و گفت: بهترین رطب را برای او تهیّه کردیم، ولی حیف که به هدف خود نرسیدیم و بلکه سگ از دست ما رفت.

و سپس افزود: هر چه تلاش می کنیم تا از وجود موسی بن جعفر نجات یابیم، ممکن نمی شود.

و در پایان با تهدید به غلام گفت: مواظب باش که این خبر در بین افراد منتشر نگردد. (49)

خبر از شهادت در دوّمین مرحله

مرحوم کلینی، علاّمه طبرسی و علاّمه مجلسی و دیگر بزرگان، به نقل از ابوخالد زبالی حکایت کنند:

در آن زمانی که مهدی عبّاسی، امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه به عراق احضار کرد، من در یکی از کاروان سراها به نام زباله بودم، که حضرت به همراه تعدادی از مأمورین خلیفه وارد کاروانسرا شد؛ و چون آن بزرگوار مرا دید خوشحال گردید و فرمود: مقداری لوازم،

برایش تهیّه و فراهم کنم.

عرض کردم: مولای من ! چرا شما را در این وضعیّت می بینم؟ !

این همه مأمور، شما را به کجا می برند؟

و سپس افزودم: من از این طاغوت مهدی عبّاسی می ترسم و شما را در امان نمی بینم.

حضرت فرمود: ای ابوخالد ! در این سفر به من آسیبی نخواهد رسید، ناراحت نباش، در فلان ماه و تاریخ، نزدیک غروب آفتاب منتظر من باش، که ان شاءاللّه مراجعت می نمایم.

ابوخالد گوید: بعد از آن که مأمورین حکومتی حضرت را بردند، من مرتّب در حال محاسبه ایّام و ساعات بودم، که چه موقع زمان وعده حضرت فرا می رسد و مراجعت می فرماید.

پس چون آن روزی که امام علیه السلام وعده داده بود، فرا رسید، من تا غروب آفتاب منتظر قدوم مبارک آن حضرت نشستم؛ ولی آن بزرگوار نیامد، تا هنگامی که هوا تاریک شد، ناگهان دیدم از آن دور یک سیاهی پدیدار گشت.

چون جلو رفتم، امام موسی کاظم علیه السلام را سوار بر قاطر دیدم، بر حضرتش سلام کردم و از این که صحیح و سالم مراجعت فرموده است، بسیار خوشحال و مسرور گشتم.

آن گاه حضرت به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوخالد ! آیا هنوز هم، در شکّ و تردید هستی؟

گفتم: الحمدللّه، که از شرّ این ستمگر ظالم نجات یافتی.

فرمود: آری، لیکن مرحله ای دیگر مرا احضار خواهند کرد و در آن مرحله نجات نمی یابم؛ و آنان به هدف شوم خود خواهند رسید. (50)

خروج از زندان و طیّ الارض

مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند:

پس از آن که چون هارون الرّشید حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام را از زندان بصره به بغداد منتقل

کرد، تحویل شخصی به نام سندی بن شاهک یهودی داده شد.

و در زندان بغداد، حضرت بسیار تحت کنترل و فشار بود؛ و زیر انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت، تا جائی که حتّی دست و پا و گردن آن امام مظلوم علیه السلام را نیز به وسیله غل و زنجیر بستند.

امام حسن عسکری علیه السلام در این باره فرموده است:

جدّم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سه روز پیش از شهادتش، زندان بان خود - مسیّب - را طلبید و اظهار نمود:

من امشب به مدینه جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم تا با آن حضرت تجدید عهد و میثاق نمایم و آثار امامت را تحویل امام بعد از خودم دهم.

مسیّب عرض کرد: ای مولای من! شما در میان این غل و زنجیر و آن همه مأمورین اطراف زندان، چگونه قصد چنین کاری را داری؟

و من چگونه زنجیرها و درب های زندان را باز کنم، در حالی که کلید قفل ها نزد من نیست؟!

امام علیه السلام فرمود: ای مسیّب! ایمان و اعتقاد تو نسبت به خداوند متعال و هچنین نسبت به ما اهل بیت عصمت و طهارت سُست است.

و سپس حضرت افزود: همین که مقدار یک سوّم از شب سپری گردید، منتظر باش که چگونه خارج خواهم شد.

مسیّب گوید: من آن شب را سعی کردم که بیدار بمانم و متوجّه حرکات امام موسی کاظم علیه السلام باشم؛ ولی خسته شدم و خواب چشمانم را فرا گرفت؛ و لحظه ای در حال نشسته، خوابم برد.

ناگهان متوجّه شدم که حضرت با پای مبارکش مرا حرکت می دهد،

پس سریع از جای خود برخاستم؛ و هر چه نگاه کردم اثری از دیوار و ساختمان و زندان ندیدم، بلکه خود را به همراه حضرت در زمینی هموار مشاهده نمودم.

و چون گمان کردم که آن حضرت مرا نیز به همراه خود از آن ساختمان ها بیرون آورده است، گفتم: یا ابن رسول اللّه ! مرا نیز از شرّ این ظالم نجات بده.

حضرت اظهار نمود: آیا می ترسی تو را به جهت من از بین ببرند و بکُشند؟

و سپس افزود: ای مسیّب ! در همین حالی که هستی، آرام باش، من پس از مدّتی کوتاه باز می گردم.

مسیّب با تعجّب سؤال کرد: یا ابن رسول اللّه ! غل و زنجیری که بر دست و پای شما بود، چگونه گشودی؟ !

امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال به جهت ما اهل بیت، آهن را برای حضرت داود علیه السلام ملایم و نرم کرد؛ و این کار برای ما نیز بسیار سهل و ساده است.

آن گاه حضرت از نظرم ناپدید گشت و با ناپدید شدنش دیوارها و ساختمان زندان با همان حالت قبل نمایان گردید.

و چون ساعتی گذشت ناگهان دیدم دیوارها و ساختمان زندان به حرکت درآمد و در همین حالت، مولا و سرورم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که به زندان بازگشته است و همانند قبل غل و زنجیر بر دست و پای مبارک حضرت بسته می باشد.

از دیدن این معجزه، بسیار تعجّب کردم و به سجده افتادم.

بعد از آن امام علیه السلام به من فرمود: ای مسیّب ! برخیز و بنشین؛ و ایمان خود را تقویت و کامل گردان، و سپس افزود: من سه روز دیگر

از این دنیا و محنت های آن خلاص خواهم شد و به سوی خداوند متعال و مهربان رهسپار می گردم. (51)

دستور خواب تا هنگام شهادت

اکثر محدّثین و مورّخین در کتاب های مختلفی آورده اند:

هنگامی که مأمورین حکومتی خواستند امام موسی بن جعفر علیه السلام را از مدینه منوّره به سوی عراق حرکت دهند، حضرت به فرزند خود، حضرت رضا علیه السلام دستور فرمود تا زمانی که خبر قتل و شهادت پدرش را نیاورده اند، هر شب رختخواب خود را جلوی اتاق آن حضرت پهن نماید و در آن بخوابد.

خادم آن حضرت گوید: من هر شب رختخواب حضرت علیّ بن موسی الّرضا علیه السلام را جلوی اتاق امام موسی کاظم علیه السلام پهن می کردم و حضرت رضا سلام اللّه علیه می آمد و می خوابید.

و مدّت چهار سال به همین منوال سپری شد، تا آن که شبی از شب ها وقتی رختخواب را پهن کردم، حضرت نیامد و تمام اهل منزل وحشت زده؛ و غمگین شدیم و همگی در فکر فرو رفتیم که حضرت رضا علیه السلام کجا رفته؛ و چه شده است؟

چون صبح شد متوجّه شدیم که حضرت علیّ بن موسی الّرضا علیه السلام آمد و مستقیما نزد امّ احمد - یکی از همسران امام موسی کاظم علیه السلام رفت و فرمود: ای امّ احمد! آنچه پدرم نزد تو به ودیعه نهاده است، تحویل من بده.

در این هنگام، امّ احمد فریادی کشید و گریه کنان بر سر و صورت خود زد و گفت: مولا و سرورم شهید گشته است.

امام رضا علیه السلام فرمود: آرام باش و تا زمانی که خبر شهادت پدرم منتشر نشده است سکوت نما.

پس، امّ احمد آرامش خود را حفظ کرد؛ و آن گاه صندوقچه ای را به همراه دو هزار دینار آورد و تحویل امام رضا علیه السلام داد و گفت: پدرت، امام موسی کاظم علیه السلام این ها را به عنوان ودیعه نزد من نهاد و فرمود:

تا هنگامی که خبر شهادت مرا نشنیده ای، از این اشیاء خوب مراقبت و نگه داری کن؛ و چون خبر قتل مرا شنیدی، فرزندم رضا - سلام اللّه علیه - نزد تو می آید و آن ها را مطالبه می نماید، پس همه را تحویل او بده؛ و بدان که او بعد از من امام و حجّت خداوند متعال بر تمامی خلق می باشد. (52)

همچنین مرحوم شیخ صدوق و طبری و دیگر بزرگان ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام آورده اند:

امام موسی کاظم علیه السلام سه شب مانده به آخر عمر شریفش، به زندان بان خود - مسیّب - فرمود:

من سه روز دیگر به سوی پروردگار خود رحلت خواهم کرد و این شخص پلید و پست - سندی بن شاهک - ادّعا می کند که مراسم تجهیز کفن و دفن مرا انجام می دهد.

و سپس افزود: ای مسیّب ! بدان و آگاه باش که چنین کاری امکان پذیر نیست؛ بلکه فرزندم، علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام مرا تجهیز و تدفین می نماید.

و چون جنازه ام به قبرستان قریش منتقل گردید، درون قبر، لَحَدی برایم درست کنید؛ و هنگامی که درون لَحَد قرار گرفتم، سعی کنید که قبرم را مرتفع نگردانید؛ و نیز از خاک قبر من جهت تبرّک استفاده نکنید؛ چون خوردن تمام خاک ها حرام است، مگر تربت

شریف جدّم، امام حسین علیه السلام که خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان و دوستان، در آن تربت، شفا قرار داده است.

مسیّب در ادامه روایت گوید: چون روز سوّم فرا رسید و لحظات شهادت حضرتش نزدیک شد، فرزند بزرگوارش حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام - که از قبل او را می شناختم - حضور یافت و من شاهد حضور آن حضرت تا پایان مراسم بودم. (53)

و چون حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در همان زندان بغداد به شهادت رسید - که بعد از مدّت ها، آن زندان تبدیل به مسجدی شد، که در بغداد در محلّ دروازه کوفه موجود می باشد - توسّط فرزندش امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام تجهیز شد و در قبرستان قریش، در اتاقی که خود امام موسی کاظم علیه السلام خریداری کرده بود، دفن گردید. (54)

در سوگ و عزای هفتمین ستاره ولایت

سر شب تا به سحر گوشه زندان چه کنم

دل آشفته چو گیسوی پریشان چه کنم

گاه پروانه صفت سوختم از هجر رضا

گاه چون شمع مرا سینه سوزان چه کنم

آرزویم به جهان دیدن روی پسر است

سوختم، سوختم از آتش هجران چه کنم

کنج زندان، بلا گشته ز هجران رضا

تیره تر روز من از شام غریبان چه کنم

نه رفیقی به جز از دانه زنجیر مرا

نه انیسی به جز از ناله و افغان چه کنم

به خدا دوری معصومه و هجران رضا

می کُشد عاقبتم گوشه زندان چه کنم

از وطن کرده مرا دور، جفای هارون

من دل خسته سرگشته و حیران چه کنم

گلی از خار ندید، این همه آزار که من

دیدم از طعنه این مردم نادان چه کنم

سرنگون کاش شود خانه هارون پلید

که چنین کرد مرا بی

سر و سامان چه کنم

هر کجا مرغ اسیری است، ز خود شاد کنید

تا نمرده است، ز کنج قفس آزاد کنید

مُرد اگر کنج قفس، طایر بشکسته پری

یاد از مردن زندانی بغداد کنید

چون به زندان، به ملاقاتی محبوس روید

از عزیز دل زهرا و علیّ یاد کنید

کُند و زنجیر گشائید، ز پایش دم مرگ

زین ستمکاری هارون، همه فریاد کنید

چار حمّال، اگر نعش غریبی ببرند

خاطر موسی جعفر، همه امداد کنید

تا دم مرگ، مناجات و دعا کارش بود

گوش بر زمزمه آن شه عبّاد کنید

پسرش نیست، که تا گریه کند بر پدرش

پس شما گریه بر آن کشته بیداد کنید

نگذارید که معصومه خبردار شود

رحم بر حال دل دختر ناشاد کنید (55)

پنج درس آموزنده ارزشمند

1 شخصی به نام مرازم گوید:

روزی جهت زیارت و ملاقات امام موسی کاظم علیه السلام به سوی مدینه طیّبه حرکت کردم و در مسافرخانه ای منزل گرفتم، در این میان چشمم به زنی افتاد که مرا جلب توجّه نمود، خواستم با او رابطه زناشوئی برقرار کنم؛ ولی او نپذیرفت که با من ازدواج نماید.

سپس به دنبال کار خویش رفتم؛ و چون شب فرا رسید به مسافرخانه بازگشتم و دقّ الباب کردم، پس از لحظه ای همان زن درب را گشود و من سریع دست خود را بر سینه اش نهادم؛ ولی او با سرعت از من دور شد.

فردای آن شب، چون بر مولایم امام کاظم علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمود: ای مرازم! کسی که در خلوت خلافی مرتکب شود و تقوای الهی نداشته باشد، شیعه و دوست ما نیست. (56)

2 در روایات آمده است بر این که شخصی به نام امیّه بن علیّ قیسی به همراه دوستش

حمّاد بن عیسی بر حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد تا برای مسافرت، از حضرتش خداحافظی نمایند.

امیّه گوید: همین که به محضر مبارک آن حضرت رسیدیم، بدون آن که سخنی گفته باشیم، امام علیه السلام فرمود: مسافرت خود را به تأخیر بیندازید و فردا حرکت کنید.

وقتی از منزل آن حضرت بیرون آمدیم، حمّاد گفت: من حتما همین امروز می روم؛ ولی من گفتم: چون حضرت فرموده است که نروید، من مخالفت دستور امام خود را نمی کنم.

سپس حمّاد حرکت کرد و رفت و چون از شهر مدینه خارج گردید، باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی به راه افتاد و حمّاد در سیلاب غرق شد و مُرد؛ و در همان محلّ به نام سیّاله دفن گردید. (57)

3 روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، یکی از خادمان خود را به بازار فرستاد تا برایش تخم مرغ خریداری نماید.

غلام بعد از خرید، با یکی دو عدد از آن تخم مرغ ها با بعضی از افراد قماربازی کرد؛ و سپس آن ها را برای حضرت آورد.

بعد از آن که تخم مرغ ها پخته شد و امام علیه السلام مقداری از آن ها را تناول نمود، یکی از غلامان گفت: با بعضی از آن ها قماربازی و برد و باخت شده است.

حضرت با شنیدن این سخن، فوراً طشتی را درخواست نمود و آنچه خورده بود، در آن استفراغ کرد. (58)

4 روزی هارون الرّشید طبقی از سرگین الاغ تهیّه کرد و سرپوشی بر آن نهاد؛ و آن را توسّط یکی از افراد مورد اطمینان خود برای حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیهما السلام فرستاد با این گمان که

حضرت را مورد تحقیر و توهین قرار دهد.

هنگامی که آن شخص طبق را نزد حضرت آورد و سرپوش را برداشت، دید خرماهای تازه و گوارائی در آن قرار دارد.

پس، حضرت تعدادی از آن رطب ها را تناول نمود و سپس چند دانه به کسی که طبق را آورده بود، داد و او نیز آن ها را خورد، بعد از آن باقی مانده آن ها را برای هارون فرستاد.

وقتی مأمور، طبق را نزد هارون آورد و جریان را تعریف کرد، هارون یکی از آن خرماها را برداشت و چون در دهان خود نهاد، تبدیل به سرگین الاغ گشت. (59)

5 یونس بن عبدالرّحمان - که یکی از یاران صدیق و از وکلای امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود - روزی به مجلس پُر فیض حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد.

امام علیه السلام پس از مذاکراتی، ضمن موعظه هائی گوناگون به او فرمود: ای یونس! با مردم مدارا کن؛ و هر کسی را به اندازه معرفت و شعورش با وی صحبت کن.

یونس اظهار داشت: ای مولایم! مردم مرا به عنوان بی دین و زندیق خطاب می کنند.

امام علیه السلام فرمود: گفتار مردم نباید در روحیّه و افکار تو تأثیر بگذارد، چنانچه در دستان تو جواهرات باشد و مردم بگویند که سنگ ریزه است؛ و یا آن که در دست هایت سنگ ریزه باشد و بگویند که جواهرات در دست دارد، این گفتار هیچ گونه سود و یا زیانی برای تو نخواهد داشت. (60)

مدح و مناجات امام هفتم

هفتم امام شیعیان، موسی بن جعفر

زندانی آل نبیّ، سبط پیمبر

در کنج زندان، با حیّ سبحان

ناليد

و هر دم، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا

گفتا خدایا کُنج این زندان فکارم

از زهر هارون رفته از کف اختیارم

در کنج زندان، با حیّ سبحان

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا

جرمم بود حقّگوئی و ترویج دینم

هستم رضا در راه حقّ گر این چنینم

در کنج زندان، با حیّ سبحان

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا

پایم اگر در بند و زنجیر خسان است

در راه حقّ این شیوه آزادگان است

در کنج زندان، با حیّ سبحان

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا

یاربّ نجاتم دِه، از این زندان هارون

از ظلم و جور آن لعین، گشته دلم خون

در کنج زندان، با حیّ سبحان

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا (61)

پی نوشت ها

1- فهرست نام و مشخصّات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت، جلد دوّم این مجموعه نفیسه موجود می باشد.

2- مطابق با بیستم آبان 124 شمسی.

3- نام مبارک حضرت با عنوان امام ((موسی کاظم)) علیه السلام طبق حروف ابجد کبیر 1077 می باشد.

4- مطابق با 13 شهریور 178 شمسی.

5- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی ج 1، تهذیب الاحکام ج 6، تاریخ اهل البیت علیه السلام، مجموعه نفیسه، مستدرک الوسائل، تذکره الخواص، اعیان الشیعه ج 2، ینابیع المودّه، الفصول المهمّه، کشف الغم ج 2، عیون المعجزات، اعلام الوری، بحارالانوار: ج، دلائل الامامه، جمال الاسبوع، دعوات راوندی و ...

6- اشعار از شاعر محترم: آقای محمّد آزادگان.

7- اصول کافی: ج 1، ص 316، ح 1، عیون

المعجزات: ص 98، دلائل الامامه طبری: ص 303 ح 258.

8- اصول کافی: ج 1، ص 310، ح 11، إ ثبات الهداه: ج 3، ص 158، ح 12.

9- الخرایج والجرایح: ج 2، ص 653، ح 2، بحار الانوار: ج 48، ص 58، ح 68.

10- اختصاص شیخ مفید: ص 142.

11- هدایه الکبری حضینی: ص 270، مدینه المعاجز: ج 6، ص 276، ح 2004.

12- اثبات الهداه: ج 3، ص 196، بحار الانوار: ج 48، ص 67، ح 69.

13- الخرایج والجرایح: ج 2، ص 617، ح 16.

14- بحار الانوار: ج 48، ص 39، ح 16، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

15- مختصر بصائر الدّرجات: ص 114، بحار الانوار: ج 41، ص 56، ح 65.

16- بصائر الدّرجات: ج 6، ب 4، ص 74، إ ثبات الهداه: ج 4، ص 171، ح 1، بحار الانوار: ج 48، ص 55، ح 62.

17- بحار الانوار: ج 48، ص 47، ح 33، قرب الاسناد: ص 146، اصول کافی: ج 1، ص 255، ح 7، عیون المعجزات: ص 102، به نقل از علیّ فرزند ابوحمزه ثمالی با تفصیلی بیشتر.

18- امالی شیخ صدوق: ص 148، بحار الانوار: ج 48، ص 41، ح 1، عیون أخبار الرّضا علیه السلام: ج 1، ص 95، ح 1.

19- بحار الانوار ج 2، ص 290، ح 7.

20- رجال کشّی: ص 273، بحار الانوار: ج 48، ص 34، ح 5.

21- تفسیر عیّاشی: ج 2، ص 205، بحار الانوار: ج 48، ص 39، ح 15، إ ثبات الهداه: ج 3، ص 201، ح 94.

22- إ ثبات الهداه:

ج 3، ص 203، ح 97، بحار الانوار: ج 48، ص 29، ح 2.

23- هدايه الكبرى حضينى: ص 268.

24- اصول كافى: ج 1، ص 478، ح 4، بحار الانوار: ج 48، ص 85، ح 106، مدينه المعاجز: ج 6، ص 297، ح 2023.

در ضمن داستان بسيار طولانى بود كه به طور فشرده ترجمه گرديد.

25- كشف الغمّه: ج 3، ص 10، بحار الانوار: ج 48، ص 29، ح 1.

26- كشف الغمّه: ج 3، ص 49، بحار الانوار: ج 48، ص 32، س 9.

27- اصول كافى: ج 1، ص 286، ح 8، الثّاقب فى المناقب: ص 455، ح 383، خرائج: ج 2، ص 650، ح 2 إ علام الورى طبرسى: ج 2، ص 18.

28- امالى سيّد مرتضى: ج 1، ص 274، إ علام الورى طبرسى: ج 2، ص 28، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 316، دلائل الامامه: ص 156، أعلام الدّين: ص 305.

29- عيون اخبار الرّضا عليه السلام: ج 1، ص 76 78، ح 5، جهت اختصار دعا آورده نشد.

30- مستدرک الوسائل: ج 13، ص 136، ح 15. و مشابه همين داستان را مرحوم علاّمه مجلسى (رحمه الله) در كتاب شريف بحار الانوار: ج 48، ص 136، ح 10، در رابطه با علىّ بن يقطين آورده است.

31- الخرايج والجرايح: ج 2، ص 717، ح 17.

32- روضه كافى: ج 8، ص 168، ح 232.

33- حديث بسيار طولانى است، كه در ترجمه به قطعاتى از آن اكتفاء شد.

34- عيون أخبار الرّضا عليه السلام: ج 1، ص 81، اختصاص شيخ مفيد: ص 54، س 19، بحار

الانوار: ج 48، ص 121، ح 1، و ص 125، ح 2، مدينه المعاجز: ج 6، ص 427، ح 2080، أعيان الشّيعه: ج 2، ص 8، ينابيع المودّه: ج 3، ص 117.

35- أعيان الشّيعه: ج 2، ص 6، إ علام الورى: ج 2، ص 29، تحف العقول: ص 411، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 314.

36- وسائل الشّيعه: ج 24، ص 419، ح 2، فروع كافى: ج 6، ص 362، ح 1.

37- إ رشاد: 297، س 1، أعيان الشّيعه: ج 2، ص 7، بحار الانوار: ج 48، ص 102، ح 7، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 319، دلائل الامامه: ص 311، س 1، كشف الغمّه: ج 2، ص 288، مدينه المعاجز: ج 6، ص 192، ح 1936.

38- غيبه شيخ طوسى: ص 21، إ ثبات الهداه: ج 3، ص 176، ح 17 با مختصر تفاوت و به جاى نام علىّ بن اسماعيل، محمّد بن اسماعيل آورده است.

39- الثاقب فى المناقب: ص 458، ح 386، عيون المعجزات: ص 103، س 20، بحار الانوار: ج 48، ص 85، ح 105.

40- سوره حجرات: آيه 12.

41- سوره طه: آيه 82.

42- دلائل الامامه: ص 317، ح 263، مدينه المعاجز: ج 6، ص 194، ح 1936، كشف الغمّه: ج 2، ص 213، فصول المهمّه ابن صبّاغ مالكى: ص 233.

43- عيون المعجزات: ص 101، س 1، بحار الانوار: ج 48، ص 61، ح 76 - 79، از چند منبع ديگر.

44- الخرايج والجرايح: ج 2، ص 649، ح 1، بحار الانوار: ج 48، ص 58، ح 67.

45- عوالى اللئالى: ج 3، ص

200، ح 22.

46- اختصاص شیخ مفید: ص 197، خرایج و جرایح: ج 2، ص 653، ح 6، اصول کافی: ج 1، ص 406، ح 1، عیون اخبار الرّضا علیه السلام: ج 1، ص 17، ح 4، بحار الانوار:

ج 48، ص 33 و ص 69؟ ح 92.

47- کفایه الاثر: ص 268.

48- إ ثبات الهداه: ج 4، ص 241، ح 54.

49- عیون المعجزات: ص 105، بحار الانوار: ج 48، ص 223، س 1، ضمن حدیث 25، به نقل از عیون أخبار الرّضا علیه السلام.

50- اصول کافی: ج 1، ص 476، ح 3، إ علام الوری طبرسی: ج 2، ص 23، إ ثبات الهداه: ج 4، ص 223، بحار الانوار: ج 48، ص 71، ح 96 و ص 72، ح 99، با مختصر تفاوت.

51- عیون أخبار الرّضا علیه السلام: ج 1، ص 100، ح 6، هدایه الکبری: ص 265، عیون المعجزات: ص 107، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 303 با تفاوت در بعضی عبارتها.

52- مدینه المعاجز: ج 7، ص 33، ح 30، إ ثبات الهداه: ج 4، ص 249، ح 10.

53- تلخیص از دلائل الامامه: ص 213، ح 216، عیون أخبار الرّضا علیه السلام: ج 1، ص 100، ح 6.

54- تاج المواليد: 123، کشف الغمّه: ج 2، ص 234، دلائل الامامه: ص 306، ص 6.

55- اشعار از شاعر محترم: آقای خوشدل تهرانی.

56- بصائر الدّرجات: ج 5، ب 11، ص 67، بحار: ج 48، ص 45، ح 26.

57- بحار الانوار: ج 48، ص 48، ح 38 به نقل از خرایج مرحوم راوندی.

58- كافى: ج

5، ص 123، ح 3.

59- إ ثبات الهداه: ج 3، ص 205، ح 104.

60- بحار الانوار: ج 2، ص 66، ح 6.

معجزات

1 اخبار آن حضرت است از ضمیر هشام بن سالم

شیخ کشی روایت کرده از هشام بن سالم که من وابوجعفر مؤمن الطاق در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام ومردم جمع شده بودند بر آنکه عبداللّه پسر آن حضرت امام است بعد از پدرش، من وابوجعفر نیز بر او وارد شدیم دیدیم مردم بر دور او جمع شده اند به سبب آنکه روایت کرده اند که امر امامت در فرزند بزرگ است مادامی که صاحب عاهت [آفت] نباشد. ما داخل شدیم و از او مسأله پرسیدیم همچنان که از پدرش می پرسیدیم.

پس پرسیدیم از او که زکات در چه مقدار واجب است؟ گفت: در دویست درهم پنج درهم، گفتیم: در صد درهم چه کند؟ گفت: دو درهم ونیم زکات بدهد، گفتیم: واللّه مرجئه چنین چیزی نمی گویند که تو می گویی، عبداللّه دستها به آسمان بلند کرد وگفت: واللّه که من نمی دانم مرجئه چه می گویند، ما از نزد او بیرون شدیم به حالت ضلالت. من وابو جعفر در بعض کوچه های مدینه نشستیم گریان وحیران، نمی دانستیم کجا برویم و که را قصد کنیم، می گفتیم به سوی مرجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج؟ در این حال بودیم که من دیدم پیرمردی را که نیم شناختم او را که به سوی من اشاره کرد با دست خود که بیا، من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد، چون در مدینه جاسوسان قرار داده بود که ملاحظه داشته باشند شیعه امام جعفر صادق علیه السلام بر هر

کس اتفاق کرد او را گردن بزنند، من ترسیدم که او از ایشان باشد به ابوجعفر گفتم که تو دور شو همانا من خائفم بر خودم وبر تو، لکن این مرد مرا خواسته نه تو را پس دور شوکه بی جهت خود را به کشتن در نیاوری، ابوجعفر قدری دور شد، من همراه آن شیخ رفتم وگمان داشتم که از دست او خلاص نخواهم شد پس مرا برد تا در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وگذاشت ورفت. پس دیدم خادمی بر در سرای است به من گفت: داخل شو خدا تو را رحمت کند، داخل شدم دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است، پس فرمود ابتدا به من نه به سوی مرجئه ونه قدریه ونه زیدیه ونه معتزله ونه بسوی خوارج، به سوی من، به سوی من، به سوی من، گفتم: فدایت شوم پدرت از دنیا درگذشت؟ فرمود: آری، گفتم: به موت درگذشت؟ فرمود: آری، گفتم: فدایت شوم کی از برای ما است بعد از او؟ فرمود: اگر خدا بخواهد هدایت تو را، هدایت خواهد کرد تورا، گفتم: فدایت شوم عبداللّه گمان می کند که او است بعد از پدرت، فرمود: يُرِيدُ عَبْدُاللّهَ اَنْ لايُعْبَدَ اللّه؛ عبداللّه می خواهد که خدا عبادت کرده نشود، دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شما است؟ حضرت همان جواب سابق فرمود، گفتم: تویی امام؟ فرمود: نمی گویم این را، با خود گفتم سؤال را خوب نکردم، گفتم: فدایت شوم بر شما امامی هست؟ فرمود نه، پس چندان هیبت وعظمت از آن حضرت بر من داخل شد که جز خدا نمی داند زیاده از آنچه از پدرش بر من وارد می شد

در وقتی که خدمتش می رسیدیم گفتم: فدایت شوم سؤال کنم از شما آنچه از پدرت سؤال می کردم؟ فرمود: سؤال کن وجواب بشنو وفاش مکن که اگر فاش کنی بیم کشته شدن است. گفت: پس سؤال کردم از آن حضرت، یافتم که او دریایی است، گفتم: فدایت شوم شیعه تو وشیعه پدرت در ضلالت وحیرت اند آیا مطلب تو را القا کنم به سوی ایشان وبخوانم ایشان را به امامت تو؟ فرمود: هر کدام را که آثار رشد وصلاح از او مشاهده کنی اطلاع ده واگر از ایشان عهد که کتمان نمایند و اگر فاش کنند پس آن ذبح است واشاره کرد به دست مبارکش بر حلقش.

پس هشام بیرون آمد وبه مؤمن طاق ومفضل بن عمر وابوبصیر وسایر شیعیان اطلاع داد، شیعیان خدمت آن حضرت می رسیدند ویقین می کردند به امامت آن حضرت ومردم ترک کردند رفتن نزد عبداللّه را ونمی رفت نزد او مگر کمی، عبداللّه از سبب آن تحقیق کرد گفتند: هشام بن سالم ایشان را از دور تو متفرق کرد، هشام گفت جماعتی را گماشته بود که هرگاه مرا پیدا کنند بزنند. (38)

2 خبر شطیطه نیشابوریه

وجمله ای از دلایل ومعجزات آن حضرت است در آن

ابن شهر آشوب روایت کرده از ابوعلی بن راشد وغیر اودر خبر طولانی که گفت جمع شدند شیعیان نیشابور واختیار کردند از بین همه، محمّد علی بن نیشابوری را پس سی هزار دینار وپنجاه هزار درهم ودو هزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. وشطیطه که زن مؤمنه بود یک درهم صحیح وپاره ای از خام که به دست خود آن رشته بود وچهار درهم ارزش

داشت آورد وگفت: (اِنَّ اللّهَ لایَسْتَحیی مِنَ الْحَقِّ؛) یعنی اینکه من می فرستم اگر چه کم است، لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد نباید حیا کرد (قالَ فَتَنَّیْتُ دِرْهَمَها)، پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سؤالاتی بود ومشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند ومابقی روی هم گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود وهر دوورقی را روی هم گذاشته بودند ومثل کمربند سه بند بر آن چسبانیده بودند وبر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند وگفتند این جزوه را شب بده به امام علیه السلام وفردای آن شب بگیر آن را پس هرگاه دیدی مهرها صحیح است پنبه مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن ببین هرگاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس او امامی است که مستحق مالها است پس بده به او آن مالها را والااموال ما را برگردان به ما. آن شخص مشرف شد به مدینه وداخل شد بر عبداللّه افطح وامتحان کرد او را یافت که او امام نیست.

بیرون آمد ومی گفت: (رَبِّ اَهْدِنی اِلی سَواءِ الصِّراطِ)؛ پروردگارا مرا هدایت کن به راه راست، گفت: در این بین که ایستاده بودم ناگاه پسری را دیدم که می گوید اجابت کن آن کس را که می خواهی پس برد مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس چون آن حضرت مرا دید فرمود به من برای چه نومید می شوی ای ابوجعفر وبرای چه آهنگ می کنی به سوی یهود ونصاری، به سوی من آی منم حجه اللّه وولی خدا، آیا

نشناسانید تو را ابوحمزه بر در مسجد جدم، آنگاه فرمود که من جواب دادم از مسایلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه تو است در روز گذشته پس بیاور آنرا وبیاور درهم شطیطه را که وزنش یک درهم ودودانق است ودر کیسه ای است که چهارصد درهم و از واری در آن است و بیاور آن پاره خام او را در پشتواره جامه دو برادری است که از اهل بلخ اند.

راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عقلم پرید وآوردم آنچه را که امر فرموده بود و گذاشتم پیش آن حضرت پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه اش ورو کرد به من وفرمود: (اِنَّ اللّٰهَ لایَسْتَحْیی مِنَ الْحَقِّ)، ای ابوجعفر! برسان به شطیطه سلام مرا وبده به او این همیان پول را وآن چهل درهم بود پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه ای از کفنهای خودم که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیها السلام است وخواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته وبگو به شطیطه که تو زنده می باشی نوزده روز از روز وصول ابوجعفر و وصول شقه ودراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می کنی و بیست وچهار درهم آن را قرار می دهید صدقه خودت وآنچه لازم می شود از جانب تو ومن نماز خواهم خواند بر تو، آنگاه فرمود به آن مرد ای ابوجعفر! هرگاه مرا دیدی کتمان کن؛ زیرا که آن بهتر نگاه می دارد تو را، پس فرمود: این مالها را به صاحبانش برگردان وباز کن از این مهرها که بر جزوه زده شده است وببین

که آیا جواب مسایل را داده ام یا نه پیش از آنکه آن را بیاوری، گفت: نگاه کردم به مهرها دیدم صحیح ودست نخورده است پس گشودم یکی از وسطهای آن را دیدم نوشته است چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من نذر کردم از برای خدا که آزاد کنم هر مملوکی که در ملک من بوده از قدیم ودر ملک او است جماعتی از بنده ها یعنی کدام یک از آنها باید آزاد شوند؟ حضرت به خط شریف خود نوشته بود: جواب: باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، ودلیل وصحت آن قول خدای تعالی است:

(وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّىَ عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَديمِ). (39) مراد آنکه حق تعالی در این آیه شریفه تشبیه فرموده ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرمای کهنه وتعبیر از او به قدیم فرموده، وچون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه صورت هلالیت پیدا می کند پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد و (تازه ع (که خلافت (قدیم) است مملوکی است که شش ماه در ملک او نبوده.

راوی گوید: پس باز کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود چه می فرماید (عالم) در این مسأله که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهد داد مال کثیری، چه مقدار باید صدقه دهد؟ حضرت در زیر سؤال به خط شریف خود نوشته بود: جواب: هرگاه آن کس که سوگند خورده مالش گوسفند است، هشتاد وچهار گوسفند صدقه دهد واگر شتر است هشتاد وچهار شتر تصدق دهد واگر درهم است هشتاد وچهار درهم، ودلیل بر این

قول خدای تعالی است (وَ لَقَدْ نَصَرَکُم اللّهُ فِی مَواطِنَ کَثیرهٍ) (40)؛ یعنی به تحقیق که یاری کرد شما را خداوند در موطنهای بسیار. شمردیم موطنهای پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم را پیش از نزول این آیه، یافتیم هشتاد وچهار موطن بوده که حق تعالی آن موطنها را به (کثیر) وصف فرموده.

راوی گوید: پس شکستم مهر سوم را دیدم نوشته بود چه می فرماید (عالم) در این مسأله که مردی نبش کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفنش را دزدید؟

مرقوم فرموده بود به خط خود: جواب: دست آن مرد را می برند به جهت دزدیدنش کفن را از جای حرز واستوار، ولازم می شود او را صد اشرفی برای بریدن سر میت؛ زیرا که ما قرار داده ایم مرده را به منزله بچه در شکم مادر پیش از آنکه روح او را، دمیده شود وقرار دادیم در نطفه بیست دینار، تا آخر مسأله. پس آن شخص برگشت به خراسان، چون به خراسان رسید دید اشخاصی را که حضرت اموالشان را قبول نفرمود و ردّ کرد فطحی مذهب شده اند وشطیطه بر مذهب حق باقی است، پس سلام حضرت را به او رسانید وهمیان وشقه کفن که حضرت برای او فرستاده بود به او رسانید، پس نوزده روز زنده بود همچنان که حضرت فرموده بود، وچون وفات یافت حضرت برای تجهیز او آمد در حالی که سوار بر شتر بود، وچون از امر او فارغ شد سوار بر شتر خود شده وبرگشت به طرف بیابان وفرمود آگاهی ده یاران خود را وبرسان به ایشان سلام مرا وبگو به ایشان که من وکسی که

جاری مجرای من است از امامان لابد وناچاریم از آنکه باید حاضر شویم به جنازه های شما در هر شهری که باشید پس از خدا بپرهیزید در امر خودتان. (41)

مؤلف گوید: که در جواب سؤال از بریدن سر میت جواب حضرت را بالتمام در روایت نقل نکرده اند، روایتی در باب از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که در ذکر آن جواب حضرت کاظم علیه السلام معلوم می شود، وآن روایت این است که ابن شهر آشوب نقل کرده که ربیع حاجب رفت نزد منصور در حالی که در طواف خانه بود وگفت: یا امیرالمؤمنین! شب گذشته فلان که مولای تست مرده و سر او را بعد از مردنش بریده اند، منصور برافروخته شد وغضب کرد وگفت به ابن شبرمه وابن ابی لیلی وجمعی دیگر از قاضیها وفقها که چه می گویند در این مسأله، تمامی گفتند که نزد ما در این مسأله چیزی نیست ومنصور می گفت بکشم آن شخص را که این کار کرده یا نکشم، در این حال گفتند به منصور که جعفر بن محمّد علیه السلام داخل در سعی شد منصور به ربیع گفت برو این مسأله را از او بپرس، ربیع چون پرسید از آن حضرت جواب فرمود که بگو باید آن شخص صد دینار بدهد چون گفت به منصور فقها گفتند که بپرس از او که چرا باید صد اشرفی بدهد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: دیه در نطفه بیست دینار است ودر علقه شدن بیست دینار ودر مضغه شدن بیست دینار ودر رویيدن استخوان بیست دینار ودر بیرون آوردن لحم بیست دینار، یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود

تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود وهنوز روح ندمیده صد دینار می شود، وبعد از این اطوار حق تعالی او را روح می دهد وخلق آخر می شود ومرده به منزله بچه در شکم است که این مراتب را سیر کره وهنوز روح در آن ندمیده، ربیع برگشت وجواب حضرت را نقل کرد همگی از این جواب به شگفت درآمدند آنگاه گفت برگرد وبپرس از آن حضرت که دیه این میت به که می رسد مال ورثه است یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه نیست؛ زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که به بدن او رسیده بعد از مردنش باید به آن مال حج داد برای میت یا صدقه داد از جانب او یا صرفش کرد در راه خیر. (42)

3 حدیث ابوخالد زبالی

وآنچه مشاهده کرد از دلایل آن حضرت

شیخ کلینی روایت کرده از ابوخالد زبالی که گفت: وقتی که می بردند حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عباسی واین اول مرتبه بود که حضرت را از مدینه به عراق آوردند منزل فرمود آن حضرت به زباله، پس من با اوسخن می گفتم که غمناک دید فرمود: ابوخالد چه شده مرا که می بینم تو را غمناک؟ گفتم: چگونه غمناک نباشم وحال آنکه تو را می برند به نزد این ظالم بی باک و نمی دانم که با جناب تو چه خواهد کرد، فرمود: بر من باکی نخواهد بود، هرگاه فلان روز از فلان ماه شود استقبال کن مرا در اول میل، ابوخالد گفت: من همّی نداشتم جز شمردن ماهها وروزها تا روز موعود رسید پس رفتم نزد میل وماندم نزد آن تا

نزدیک شد که آفتاب غروب کند وشیطان در سینه من وسوسه کرد وترسیدم که به شک افتم در آنچه آن حضرت فرموده بود که ناگاه نظرم افتاد به سیاهی قافله که از جانب عراق می آمد پس استقبال کردم ایشان را دیدم امام علیه السلام را که در جلو قطار شتران سوار بر استر می آمد فرمود: (اَیْها یا اَباخالِدٍ!) دیگر بگوی ای ابوخالد! گفتم: لبیک یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم! فرمود: شک مکن البته دوست داشت شیطان که تو را به شک افکند، گفتم: حمد خدایی را که نجات داد تو را از آن ظالمان، فرمود: به درستی که من را به سوی ایشان برگشتنی است که خلاص نخواهم شد از ایشان. (43)

4 در اخبار آن حضرت است به غیب

ونیز کلینی روایت کرده از سیف بن عمیره از اسحاق بن عمار که گفت: شنیدم از (عبد صالح) یعنی حضرت امام موسی علیه السلام که به مردی خبر مردن او را داد، من از روی استبعاد در دل خود گفتم که همانا او می داند که چه زمان می میرد مردی از شیعیانش! چون در دل من گذشت آن حضرت روبه من کرد شبیه آدم غضبناک وفرمود: ای اسحاق! رشید هجری می دانست علم مرگها وبلاهایی که بر مردم وارد می شود وامام سزاوارتر است به دانستن آن، بعد از آن فرمود: ای اسحاق! بکن آنچه می خواهی بکنی؛ زیرا که عمرت تمام شده و تو تا دو سال دیگر خواهی مرد وبرادران تو واهل بیت تو مکث نخواهند کرد بعد از تو مگر اندکی تا آنکه مختلف می شود کلمه ایشان وخیانت می کند بعضی از ایشان با بعضی تا آنکه شماتت می کند به ایشان

دشمنشان (فَكانَ هذاَ فِی نَفْسِکَ). اسحاق گفت: گفتم من استغفار می کنم از آنچه به هم رسیده در سینه من.

راوی گوید: پس درنگ نکرد اسحاق بعد از این مجلس مگر اندکی ووفات کرد، پس نگذشت بر اولاد عمار مگر زمان کمی که مفلس شدند وزندگی ایشان به اموال مردم شد یعنی به عنوان قرض ومضاربه ومثال آن زندگی می کردند بعد از آنکه خودشان مال بسیار داشتند. (44)

5 طیّ الارض

از مدینه به بطن الرّمّه

شیخ کشی روایت کرده از اسماعیل بن سلام وفلان بن حمید که گفتند: فرستاد علی بن یقطین به سوی ما که دو شتر رونده بخرید و از راه متعارف دور شوید و از بیراهه بروید به مدینه وداد به ما اموال وکاغذهایی وگفت اینها را برسانید به ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام وباید احدی به امر شما اطلاع نیابد، پس ما آمدیم به کوفه و دو شتر قوی خریدیم و زاد وتوشه سفر برداشتیم و از کوفه بیرون شدیم و از بیراهه می رفتیم تا رسیدیم به بطن الرّمّه، وآن وادی است به عالیه نجد، گویند آن منزلی است در راه مدینه که اهل بصره وکوفه در آنجا با هم مجتمع می شوند از راحله ها فرود آمدیم آنها را بستیم وعلف نزد آنها ریختیم ونشستیم غذا بخوریم که ناگاه در این بین سواری رو کرد به آمدن وبا او بود چاکری، همین که نزدیک ما رسید دیدیم حضرت امام موسی علیه السلام است پس برخاستیم برای آن حضرت و سلام کردیم وکاغذها ومالها که با ما بود به آن حضرت دادیم. پس بیرون آورد از آستین خود کاغذهایی وبه ما داد وفرمود: این جوابهای کاغذهای

شما است، ما گفتیم که زاد وتوشه ما به آخر رسیده پس اگر رخصت فرمایید داخل مدینه شویم و زیارت کنیم حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم را وتوشه بگیریم، فرمود: بیاورید آنچه با شما است از توشه، ما بیرون آوردیم توشه خود را به سوی آن حضرت، آن جناب آن را به دست خود گردانید وفرمود: این می رساند شما را به کوفه! واما رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم پس دیدید شما به درستی که من نماز صبح را با ایشان گذاشته ام ومی خواهم نماز ظهر را هم با ایشان به جا می آورم برگردید در حفظ خدا. (45)

مؤلف گوید: فرمایش آن حضرت که (رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم را دیدید) دو معنی دارد: یکی آنکه نزدیک به مدینه شدید وقرب به زیارت، در حکم زیارت است، دوم آنکه رؤیت من به منزله رؤیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله وسلم است، چون مرا دیدید پس پیغمبر را دیده اید، واین معنی درست است هرگاه از آن محل که بودند تا مدینه مسافت بعدی باشد. علامه مجلسی فرموده معنی اول اظهر است (46) واحقر گمان می کنم که معنی دوم اظهر باشد و مؤید این معنی روایتی است که ابن شهر آشوب نقل کرده که وقتی ابوحنیفه آمد بر در منزل حضرت صادق علیه السلام که از حضرت استماع حدیث کند، حضرت بیرون آمد در حالی که تکیه بر عصا کرده بود، ابوحنیفه گفت: یابن رسول اللّه! شما نرسیده اید از سن به حدی که محتاج به عصا باشید، فرمود: چنین است که گفتی لکن این عصا، عصای پیغمبر است

من خواستم تبرک بجویم به آن، پس برجست ابوحنیفه به سوی عصا واجازه خواست که ببوسد آن را، حضرت صادق علیه السلام آستین از ذراع خود بالا زد وفرمود به او: به خدا سوگند! دانسته ای که این بشره رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم است واین از موی آن حضرت است و نبوسیده ای آنرا ومی بوسی عصا را. (47)

6 در اطلاع آن حضرت است بر مغیبات

حمیری از موسی بن بکیر روایت کرده که حضرت امام موسی علیه السلام رقعه ای به من داد که در آن حوائجی بود وفرمود به من که هرچه در این رقعه است به آن رفتار کن من آن را گذاشتم در زیر مصلای خود وسستی وتهاون کردم درباره آن، پس گذشتم به آن حضرت دیدم که آن رقعه در دست شریف آن جناب است، پس پرسید از من که رقعه کجا است؟ گفتم: در خانه است، ای موسی! هرگاه امر کردم تو را به چیزی عمل کن به آن واگر نه غضب خواهم کرد بر تو، پس دانستم که آن رقعه را بعضی از بچه های جن به آن حضرت داده اند. (48)

7 در نجات علی بن یقطین از شرّ هارون

در (حدیقه الشیعه) در ذکر معجزات حضرت امام موسی علیه السلام است که از جمله معجزات دو چیز است که نسبت به علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید و از شیعیان مخلص بود واقع شده:

یکی آنکه: روزی رشید جامه قیمتی بسیار نفیس به علی مذکور عنایت کرده، بعد از چند روز علی آن جامه را با مال وافر به خدمت آن حضرت فرستاد، امام علیه السلام همه را قبول نموده جامه را پس فرستاد که این جامه را نیکو محافظت کن که به این محتاج خواهی شد، علی را در خاطر می گذشت که آیا سبب آن چه باشد و لیکن چون امر شده بود آن را حفظ نمود وبعد از مدتی یکی از غلامان را که بر احوال او مطلع بود به جهت گناهی چوبی چند زده، غلام خود را به رشید رسانیده گفت که علی بن یقطین هر سال

خمس مال خود را با تحف وهدایا به جهت موسی کاظم می فرستد، و از جمله چیزهایی که امسال فرستاده آن جامه قیمتی است که خلیفه به او عنایت کرده بود. آتش غضب رشید شعله کشیده گفت: اگر این حرف واقعی داشته باشد او را سیاست بلیغ می کنم، فی الفور علی را طلبیده گفت: آن جامه را که فلان روز به تو دادم چه کردی حاضر کن که غرضی به آن متعلق است. علی گفت: آن را خوشبوی کرده در صندوقی گذاشتم از بس آن را دوست می دارم نمی پوشم، رشید گفت: باید که همین لحظه او را حاضر کنی، علی غلامی را طلبیده گفت: برو وفلان صندوق را که در فلان خانه است بیاور، چون آورد در حضور رشید گشود ورشید آن را به همان طریق که علی نقل کرده بود با زینت وخوشبویی دید آتش غضبش فرونشست وگفت: آن را به مکان خود برگردان وبه سلامت برو که بعد از این سخن هیچ کس را در حق تو نخواهم شنید، چون علی رفت غلام را طلبیده فرمود که او را هزار تازیانه بزنید وچون عدد تازیانه به پانصد رسید غلام دنیا را وداع کرده وبر علی بن یقطین ظاهر شد که غرض از رد آن جامه چه بوده، بعد از آن بار دیگر به خاطر جمع آن را با تحفه دیگر به خدمت امام فرستاد. (49)

دومش آنکه: علی بن یقطین به آن حضرت نوشت که روایات در باب وضو مختلف است می خواهم به خط مبارک خود مرا اعلام فرمایید که چگونه وضومی کرده باشم؟ امام علیه السلام به او نوشت که تو را امر می کنم

به آنکه سه بار رو بشویی، و دستها را از سر انگشتان تا مرفق سه بار بشویی وتمام سر را مسح کن ظاهر دو گوش را مسح نمای و پاها را تا ساق بشوی به روشی که حنفیان می کنند. چون نوشته به علی رسید تعجب نموده با خود گفت این عمل مذهب او نیست و مرا یقین است که هیچ یک از این اعمال موافق حق نیست، اما چون امام علیه السلام مرا به این مأمور ساخته مخالفت نمی کنم تا سرّ این ظاهر شود وبعد از آن همیشه آن چنان وضو می ساخت تا آنکه مخالفان ودشمنان گفتند به هارون، علی بن یقطین رافضی است وبه فتوای امام موسی کاظم علیه السلام عمل می کند و از فرموده او تخلف روا نمی دارد. و رشید در خلوت با یکی از خواص خود گفت که در خدمت علی تقصیری نیست اما دشمنانش بجِدّند که او رافضی است ومن نمی دانم که امتحان او به چه چیز است که بکنم وخاطرم اطمینان یابد، آن شخص گفت شیعه را با سنی مخالفتی که در باب وضواست در هیچ مسأله وفعلی آن قدر مخالفت نیست اگر وضوی او با آنها موافق نیست حرف آن جماعت راست است والاّ فلا. رشید را معقول افتاده روزی او را طلبید ودر یکی از خانه ها کاری فرمود وبه شغلی گرفتار کرد که تمام روز وشب می بایست اوقات صرف کند حکم نمود که از آنجا بیرون نرود وبه غیر از غلامی در خدمت او کسی را نگذاشت وعلی را عادت بود که نماز را در خلوت می کرد، چون غلام آب وضو را حاضر ساخت فرمود که در خانه

را بسته برود وخود برخاسته به همان روشی که مأمور بود وضو ساخت وبه نماز مشغول شد ورشید خود از سوراخی که از بام خانه در آنجا بود نگاه می کرد، وبعد از آنکه دانست علی از نماز فارغ شده آمد وبه او گفت: ای علی! هرکه تو را از رافضیان می داند غلط می گوید ومن بعد سخن هیچ کس درباره تو مقبول نیست و بعد از این حکایت به دو روز نوشته ای از امام علیه السلام رسید که طریق وضوی درست موافق مذهب معصومین علیهم السلام در آن مذکور بود و او را امر نمود که بعد از این وضورا می باید به این روش می ساخته باشی که آنچه از آن بر تو می ترسیدم گذشت، خاطر جمع دار و از این طریق تخلف مکن. (50)

8 در اخبار آن حضرت است به غیب

ونیز در (حدیقه) از (فصول المهمه) و (کشف الغمه) نقل کرده: در آن وقت که هارون امام موسی علیه السلام محبوس داشت، ابویوسف ومحمّد بن الحسن که هر دو مجتهد عصر بودند به مذهب اهل سنت وشاگرد ابوحنیفه با هم قرار دادند که به نزد امام علیه السلام روند ومسائل علمی از او پرسند وبه اعتقاد خود با او بحث کنند وآن حضرت را الزام دهند. چون به خدمت آن حضرت رسیدند مقارن رسیدن ایشان مردی که بر آن حضرت موکل بود از قبل سندی بن شاهک آمده گفت نوبت من تمام شد وبه خانه خود می روم و اگر شما را خدمتی وکاری هست بفرمایید که چوباز نوبت من شود آن کار را ساخته بیایم، امام فرمود: برو خدمتی وکاری ندارم وچون مرد روانه شد روبه ایشان کرده گفت: تعجب نمی کنید

از این مرد که امشب خواهد مرد وآمده که فردا قضای حاجت من نماید، پس هر دو برخاسته وبیرون رفتند وبا هم گفتند که ما آمده بودیم ک از او مسایل فرض وسنّت بشنویم او خود از غیب خبر می دهد وکسی فرستادند تا بر در آن خانه منتظر خبر نشست، وچون نصفی از شب گذشته فریاد وفغان از آن خانه برآمد وچون پرسید که چه واقع شده گفتند آن مرد به علت فجأه بمرد بی آنکه او را بیماری ومرضی باشد. فرستاده رفت وهر دورا خبر کرد وایشان باز به خدمت امام علیه السلام آمده پرسیدند که ما می خواهیم بدانیم که شما این علم را از کجا به هم رسانیده بودید؟ فرمود: این علم از آن علمها است که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم به مرتضی علی علیه السلام تعلیم داده بود و از آن علمها نیست که دیگری را راهی به آن باشد وهر دو متحیر ومبهوت شده هر چند خواستند که دیگر حرفی توانند زد نتوانستند وهر دو برخاسته شرمنده برگشتند وصبر بر کتمان هم نداشتند وخود روایت نمودند ونقل کردند تا در روز قیامت بر ایشان حجت باشد. (51)

9 امر به شیر پرده بدریدن افسونگری

ابن شهر آشوب از علی بن یقطین روایت کرده که وقتی هارون الرشید طلب کرد مردی را که باطل کند به سبب اوامر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را وخجالت دهد آن حضرت را در مجلس پس اجابت کرد او را به جهت این کار مردی افسونگر، پس چون (خوان طعام) حاضر شد آن مرد حیله کرد در نان پس چنان شد که هرچه قصد کرد خادم حضرت که

نانی بردارد ونزد حضرت گذارد نان از نزد او پرید. هارون از این کار چندان خوشحال وخندان شد که خودداری نتوانست کند وبه حرکت درآمد پس چندان نگذشت که حضرت امام موسی علیه السلام سر مبارک بلند کرده به سوی شیری که کشیده بودند آن را به بعضی از آن پرده ها، فرمود: ای اسداللّه! بگیر دشمن خدا را، پس برجست آن صورت به مثل بزرگترین شیران وپاره کرد آن افسونگر را، هارون وندیمانش از دیدن این امر عظیم غش کرده وبر رو در افتادند وعقلهایشان پرید از هول آنچه مشاهده کردند وچون به هوش آمدند بعد از زمانی هارون به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کرد که درخواست می کنم از توبه حق من بر تو که بخواهی از صورت که برگرداند این مرد را، فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام برگردانید آنچه را که بلعید از ریسمانها وعصاهای ساحران این صورت نیز بر می گرداند این مرد را که بلعید. (52)

مؤلف گوید: که بعضی از فضلاء وشاید که آن سید اجل آقا سید حسین مفتی باشد روایت کرده این حدیث را از شیخ بهائی به این طریق که فرمود: حدیث کرد مرا در شب جمعه هفتم جمادی الاخر سنه هزار وسه در مقابل دو ضریح امامین معصومین حضرت موسی بن جعفر وابوجعفر جواد علیهم السلام از پدرش شیخ حسین از مشایخ خود پس آنها را نام برده تا به شیخ صدوق از ابن الولید از صفار و سعد بن عبداللّه از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین ورجال این سند

تمامی ثقات وشیوخ طایفه هستند پس حدیث را ذکر کرده مثل آنچه ذکر شد ومخالفتی با این حدیث ندارد جز آنکه در آن خادم ندارد بلکه دارد خود حضرت می خواست نان بردارد، ودیگر آنکه صورت شیر در بعضی از صحنهای منزل بود نه در پرده وبقیه مثل همند، وبعد از این روایت گفته که شیخ بهائی ادام اللّه ایّامه انشاد کرد برای من سه بیتی که در مدح حضرت امام موسی وامام محمّد جواد علیهم السلام گفته بود وآن سه بیت این است، بهترین اشعاری است که در مدح آن دو بزرگوار گفته شده:

اَلایا قاصِدَ الزَّوْراءِ عَرِّجْ (53) عَلَی الْغَرْبِیِّ مِنْ تِلْکَ الْمَغانی (54) وَ نَعْلَیْکَ اخْلَعَنْ وَاْسجُدْ خُضوُعا

اِذا لاحَتْ لَدَیْکَ الْقُبَّتانِ

فَتَحْتَهُما لَعَمْرُکَ نارُ مُوسی

وَ نوُرُ مُحَمَّدٍ مُتَقارِنانِ

11 خبر شقیق بلخی

وآنچه مشاهده کرده از دلایل آن حضرت

شیخ اربلی از شقیق بلخی روایت کرده که در سال صد وچهل ونهم به حج می رفتم چون به (قادسیه) رسیدم نگاه کردم دیدم مردمان بسیار برای حج حرکت کرده اند وتمامی با زینت واموال بودند، پس نظرم افتاد به جوان خوشرویی که ضعیف وگندم گون بود وجامه پشمینه بالای جامه های خویش پوشیده بود و شمله ای در بر کرده بود ونعلین در پای مبارکش بود و از مردم کناره کرده وتنها نشسته بود. من با خود گفتم که این جوا از طایفه صوفیه است ومی خواهد بر مردم کلّ باشد وثقالت خود را بر مردم اندازد در این راه، به خدا سوگند که نزد او می روم و او را سرزنش می کنم، چون نزدیک اورفتم وآن جوان مرا دید فرمود:

(یاَ شَقیقُ ! اِجْتَنِبُوا کَثیرا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ).

(55)

این بگفت وبرفت، من با خود گفتم این امر عظیمی بود که این جوان آنچه در دل من گذشته بود بگفت ونام مرا برد، نیست این جوان مگر بنده صالح خدا بروم و از او سوال کنم که مرا حلال کند، پس به دنبال اورفتم وهرچه سرعت کردم او را نیافتم، این گذشت تا به منزل (واقصه) رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می خواند واعضایش مضطرب اس واشک چشمش جاری است، من گفتم این همان صاحب من است که در جستجوی اوبودم بروم و از اواستحلال جویم، پس صبر کردم تا از نماز فارغ شد. به جانب اورفتم چون مرا دید فرمود:

یاَ شَقیقُ ! (وَ اِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحا ثُمَّ اْهتَدی). (56)

این بفرمود وبرفت، من گفتم باید این جوان از ابدال باشد؛ زیرا که دو مرتبه مکنون من را بگفت. پس دیگر او را ندیدم تا به (زباله) رسیدیم دیدم آن جوان رکوه ای در دست دارد لب چاهی ایستاده می خواهد آب بکشد که ناگاه رکوه از دستش در چاه افتاد من نگاه کردم دیدم سر به جانب آسمان کرد وگفت: (اَنْتَ رَبّی اِذا ظَمِئْتُ اِلی اْلماءِ وَ قُوتی اِذا اَرَدْتُ طَعاما؛)

(یعنی تویی سیرایی من هرگاه تشنه شوم به سوی آب وتو قوت منی هر وقتی که اراده کنم طعام را.)

پس گفت خدای من وسید من، من غیر از این رکوه ندارم از من مگیر او را. شقیق گفت: به خدا سوگند ! دیدم که آب چاه جوشید وبالا آمد، آن جوان دست به جانب آب برد ورکوه را بگرفت وپر از آب کرد ووضو گرفت وچهار رکعت

نماز گزارد پس به جانب تل ریگی رفت و از آن ریگها گرفت ودر رکوه ریخت وحرکت داد و بیاشامید من چون چنین دیدم نزدیک او شدم وسلام کردم وجواب شنیدم. سپس گفتم به من مرحمت کن از آنچه خدا به تو نعمت فرموده، فرمود: ای شقیق! همیشه نعمت خداوند در ظاهر وباطن با ما بوده پس گمان خوب ببر بر پروردگارت، پس رکوه را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق وشکر است وبه خدا سوگند که هنوز لذیذتر وخوشبوتر از آن نیاشامیده بودم! پس سیر وسیراب شدم به حدی که چند روز میل به طعام وشراب نداشتم. پس دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا وارد مکه شدم، نیمه شبی او را دیدم در پهلوی قبّه السّراب مشغول به نماز است وپیوسته مشغول به گریه وناله بود وبا خشوع تمام نماز می گزارد تا فجر طلوع کرد، پس در مصلای خود نشست وتسبیح کرد وبرخاست نماز صبح ادا کرد پس از آن هفت شوط طواف بیت کرده وبیرون رفت، من دنبال او رفتم دیدم او را حاشیه وغلامان است بر خلاف آن وضعی که در بین راه بود یعنی او را جلالت ونبالت تمامی است و مردم اطراف او جمع شدند وبر او سلام میکردند، پس من به شخصی گفتم که این جوان کیست؟ گفتند: این موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است! گفتم: این عجایب که من از او دیدم اگر از غیر او بود عجب بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی ندارد. (57)

مؤلف گوید: که شقیق بلخی یکی از مشایخ طریقت

است، با ابراهیم ادهم مصاحبت کرده و از او اخذ طریقت نموده واو استاد حاتم اصم است، در سنه 194 در غزوه کولان از بلاد ترک به قتل رسید.

در (کشکول بهائی) وغیره نقل شده که شقیق بلخی در اول امر، صاحب ثروت ومکنت زیاد بوده وبسیار سفر می کرده برای تجارت پس در یکی از سالها، مسافرت به بلاد ترک نمود به شهری که اهل آن پرستش اصنام می کردند، شقیق به یکی از بزرگان آن بت پرستان، گفت: این عباداتی که شما برای بتها می کنید باطل است، اینها خدا نیستند و از برای این مخلوق خالقی است که مثل ومانند او چیزی نیست واوشنوا ودانا است، واو روزی دهنده هر چیز است. آن بت پرست در جواب اوگفت که قول تو مخالف است با کار تو، شقیق گفت: چگونه است آن؟ گفت: تو می گویی که خالقی داری رازق وروزی دهنده مخلوق است وبا این اعتقاد خود را به مشقت مسافرت درآورده ای در سفر کردن تا به اینجا برای طلب روزی، شقیق از این کلمه متنبه شده وبرگشت به شهر خود و هر چه مالک بود تصدق داد و ملازمت علما وزهاد را اختیار کرد تا زنده بود. (58)

وبدان که این حکایت را که شقیق از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده جمله ای از علمای شیعه وسنی آن را نقل کرده اند ودر ضمن اشعار نیز در آورده اند وآن ابیات این است:

سَلْ شَقیقَ البَلْخِیِّ عَنْهُ بِماشا

هَدَمِنْهُ وَ مَا الَّذی کانَ اَبْصَرَ

قالَ لَمّا حَجَجْتُ عایَنْتُ شَخْصا

ناحِلَ الْجِسْمِ شاحِبَ اللَّوْنِ اَسْمَرِ

سائرا وَحْدَهُ وَ لَیْسَ لَهُ زا

دُفَمازِلْتُ دائما اَتَفَکَّرُ

وَ تَوَهَّمَتُ اَنَّهُ یَسْئَلُ النّاسَ

وَ لَمْ

اَدْراتَّهُ الْحَجُّ الاَکْبَرُ

ثُمَّ عایَنْتُهُ وَ نَحْنُ نُزوُلٌ

دوُنَ فَیْدٍ عَلَی الْکُثیِّبِ الاَحْمَرِ

یَضَعُ الرَّمْلُ فی الاِنا وَ یَشرَبُهُ

فَنادَیْتُهُ وَ عَقْلی مُحَیَّرُ

اِسْقِنی شَرْبَهً فَلَمّا سَقانی

مِنْهُ عایَنْتُهُ سَویقا وَ سُکَّرُ

فَسَئَلْتُ الْحَجیجَ مَنْ یَکُ هذا

قیلَ هذا الامامُ مُوسَی بن جَعفرٍ (59) !

12 در اخبار آن حضرت است به غیب

شیخ کشی از شعیب عقرقوفی روایت کرده که روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که ناگهان ابتداء از پیش خود مرا فرمود که ای شعیب ! فردا ملاقات خواهد کرد تو را مردی از اهل مغرب و از حال من از تو سؤال خواهد کرد، تو در جواب او بگو که او است به خدا سوگند امامی که حضرت صادق علیه السلام از برای ما گفته، پس هر چه از تو سؤال کند از مسایل حلال وحرام تو از جانب من جواب او بده. گفتم: فدایت شوم ! آن مرد مغربی چه نشانی دارد؟ فرمود: مردی به قامت طویل وجسم است ونام او یعقوب است و هرگاه او را ملاقات کنی باکی نیست که او را جواب گویی از هرچه می پرسد، چه او یگانه قوم خویش است واگر خواست به نزد من بیاید او را با خود بیاور. شعیب گفت: به خدا سوگند که روز دیگر من در طواف بودم که مردی طویل وجسیم رو به من کرد وگفت می خواهم از تو سؤالی کنم از احوال صاحبت، گفتم: از کدام صاحب؟ گفت: از فلان بن فلان ! یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، گفتم: چه نام داری؟ گفت: یعقوب، گفتم: از کجا می باشی؟ گفت: از اهل مغرب، گفتم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: در خواب دیدم کسی مرا گفت که شعیب را ملاقات کن وآنچه خواهی از او

بپرس، چون بیدار شدم نام تو را پرسیدم تو را به من نشانی دادند، گفتم: بنشین در این مکان تا من از طواف فارغ شوم وبه نزد تو بیایم. پس طواف خود نمودم وبه نزد او رفتم وبا او تکلم کردم، مردی عاقل یافتم او را، پس از من طلب کرد که او را به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ببرم.

پس دست او را گرفتم وبه خانه آن حضرت بردم وطلب رخصت کردم چون رخصت یافتم داخل خانه شدیم، چون امام علیه السلام نگاهش به آن مرد افتاد فرمود: ای یعقوب! تو دیروز اینجا وارد شدی ومابین تو وبرادرت در فلان موضع نزاعی واقع شد وکار به جایی رسید که همدیگر را دشنام دادید واین طریقه ما نیست ودین ما ودین پدران ما بر این نیست وما امر نمی کنیم احدی را به این نحو کارها پس از خداوند یگانه بی شریک بپرهیز، همانا به این زودی مرگ مابین توو برادرت جدایی خواهد افکند وبرادرت در همین سفر خواهد مرد پیش از آنکه به وطن خویش برسد وتوهم از کرده خود پشیمان خواهید شد واین به سبب آن شد که شما قطع رحم کردید؛ خدا عمر شماها را قطع کرد. آن مرد پرسید: فدایت شوم! اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: همانا اجل تو نیز حاضر شده بود لکن چون در فلان منزل با عمه ات صله کردی ورحم خود را وصل کردی بیست سال بر عمرت افزوده شد، شعیب گفت: بعد از این مطلب یک سالی آن مرد را در طریق حج دیدم واحوال پرسیدم خبر داد که در آن سفر برادرش

به وطن نرسیده که وفات یافت ودر بین راه به خاک رفت. (60) وقطب راوندی این حدیث را از علی بن ابی حمزه روایت کرده به نحو مذکور.

13 خبر علی بن مسیّب همدانی

وآنچه مشاهده کرده از دلائل آن حضرت

محقق بهبهانی رحمه اللّه در تعلیقه بر (رجال کبیر) در احوال علی بن مسیب همدانی فرموده که در بعض کتب معتمده است که او را با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گرفتند ودر بغداد او را در همان محبس موسی بن جعفر علیه السلام حبس کردند وچون طول کشید مدت حبس او وشوق سختی پیدا کرد به ملاقات عیال خویش، حضرت فرمود: غسل کن. چون غسل کرد حضرت فرمود: چشم را بر هم گذار، پس فرمود: بگشا، چشمان خود را. چون گشود خود را نزد قبر امام حسین علیه السلام دید پس نماز گزاردند نزد آن حضرت وزیارت نمودند. پس فرمود: دیدگان را بر هم نه بعد فرمود: بگشا ! چون گشود خود را نزد قبر حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم دید در مدینه. فرمود: این قبر پیغمبر است پس برو به نزد عیال خود تجدید عهد کن ومراجعت کن به نزد من، رفت وبرگشت. دوباره فرمود: چشم به هم گذار، پس فرمود: باز کن چون چشم گشود خود را با آن حضرت در بالای کوه قاف دید ودر آنجا چهل نفر از اولیاء اللّه دید که تمام اقتدا کردند به امام موسی علیه السلام وبعد از آن فرمود: چشم به هم نه وبگشا، چون گشود خود را با آن حضرت در زندان دید ! (61)

مؤلف گوید: که در اصحاب حضرت رضا علیه السلام در احوال زکریا بن آدم

بیاید ذکر علی بن مسیب مذکور.

پی نوشت ها

38- (رجال کشی) 2/565.

39- سوره یس (36)، آیه 39.

40- سوره توبه (9)، آیه 25.

41- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/315.

42- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/285.

43- (الکافی) 1/477.

44- (الکافی) 1/404.

45- (رجال کشی) 2/735.

46- (بحارالانوار) 48/35.

47- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/269.

48- (قرب الاسناد) حمیری، ص 333، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام.

49- (حدیقه الشیعه) مقدس اردبیلی 2/822، چاپ انصاریان، قم.

50- (حدیقه الشیعه) 2/823 824.

51- (حدیقه الشیعه) مقدس اردبیلی 2/828.

52- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/323 324.

53- (تعریج) خماییدن ومیل کردن وتوقف نمودن.

54- (مغنی) جای ومنزل، جمع آن است.

55- سوره حجرات (49)، آیه 12.

56- سوره طه، (20)، آیه 82.

57- (ترجمه کشف الغمه) 3/4.

58- (الکشکول) شیخ بهائی 2/342، چاپ دوجلدی، در ترجمه فارسی کشکول، این مطلب حذف شده است.

59- (ترجمه کشف الغمه) 3/6.

60- (رجال کشی) 2/741.

61- (تعلیقه منهج المقال) ص 95.

منبع

منتهی الامال حاج شیخ عباس قمی

شعر

اشعار ولادت

ذکر دوست

بر در دروازه ی حاجات دل

تا سحرم مست مناجات دل

راز و نیاز دل ما ذکر دوست

نیست کسی هر آنچه باشد از اوست

دست طلب به سوی او روز و شام

مسئلت از غیر جمالش حرام

هر که اسیر بی قرار یار است

به شوق او همیشه ره سپار است

دیده ببندد همه دم به راهش

جان بدهد بر سر یک نگاهش

به سر رود به سوی جانانه اش

تا که رسد بر در میخانه اش

بر در میخانه گدایی رواست

اگر که ساقی کرم مرتضاست

ز مرتضی اگر کرم بخواهید

اگر که لطف دم به دم بخواهید

دل به طهورای ولایت برید

حاجت خود به باب حاجت برید

نگویم این را که خدا عالم است

باب حوائج به خدا کاظم است

ز کاظمینش که ندیدم بسی

نیامده به دست خالی کسی

اگر که دستی برود به سویش

نمی رسد مگر به آرزویش

یوسف زهرا که به زندان شدی

به قلب من همیشه مهمان شدی

به کاظمین تو اسیرم اسیر

جان رضا بیا و دستم بگیر

یاد تو

مژده ی میلاد تو، نفحه ی باد صباست

رایحه ی یاد تو با دل ما آشناست

آمدی و باب هر حاجت دلها شدی

باب حوائج تویی، نام تو ذکر خداست

عرش الهی اگر، جلوه گه حق بود

بار گه ات کاظمین، خود حرم کبریاست

قبله ی قدوسیان، کوی مصفای تو

نام دل آرای تو، کعبه ی حاجات ماست

یوسف زهرایی و گوشه ی زندان و چاه

کنج سیه چال تو، به غصه ات مبتلاست

شادی میلاد تو، توأم اشک است و آه

چون که غمین هر دل از کوفه و شام بلاست

محفل مولودی ات، کربلایی شده

گوشه ی لبخند ما، همره اشک عزاست

پایان بی قراری

زمین را از صفا زیور ببندید

به اوج آسمان اختر ببندید

به مژگان خاک این ره را زدایید

بر آن بال ملائک را گشایید

به اشک دیدگان ره را بشویید

شمیم عشق را اینک ببویید

که می آید گلی از آسمان ها

که مستش می شود دل ها و جان ها

از این تک گل دل صحرا بهاری ست

دگر پایان هجر و بی قراری ست

خریدار جمالش قدسیان اند

همیشه زائرش قدوسیان اند

ز صبرش در عجب درمانده ایوب

ز اشک دیده اش وامانده یعقوب

هزاران یوسف زیبای کنعان

خریدار رخ آن ماه تابان

گل است و در دل زندان اعدا

فتاده یوسف زهرایی ما

اگرچه برهمه عالم امیر است

ولی در چاه محنتها اسیر است

بگو با آن دل بی رحم صیاد

مبند او را به زنجیری ز بیداد

کبوتر را به زنجیری نبندید

به حال غربتش دیگر نخندید

اگر بستید این زخم زبان چیست

دگر دشنام او هرگز روا نیست

زنیدم تا زیانه هرچه آید

ولی دشنام بر حیدر نشاید

موسایی دگر

بزم ما را باز آمد عالم آرایی دگر

کز قدومش بزم ما گردیده سینایی دگر

قرنها بگذشته از موسی و شرح رود نیل

آمده اینک به فتح نیل موسایی دگر

صادق آل نبی را داده حّی بی نیاز
از برای تشنگان علم، دریایی دگر
گرچه زهرا را به عالم نیست همتایی، ولی
شد حمیده با چنین فرزند، زهرایی دگر
ای صبا بر گو به زهرا دیده روشن چون خدا
داده بر فرزند تو شمس دلارایی دگر
گر که مریم مام یک عیسی بود، حق از کرم
داده بعد از پنج عیسی بر تو عیسایی دگر
از پی ترویج دین و حفظ قرآن مجید
هادی ما در طریقت گشته مولایی دگر
تا جهان مرده را زانفاس گرمش جان دهد
زد قدم دراین جهان اینک مسیحایی دگر
یوسفی آمد که یوسف هم بود زندانیش
زانکه زندان رفتن او راست معنایی دگر
تا

کند از ریشه بنیاد بنی العباس را

زد قدم امروز انسان ساز فردایی دگر

تا که در عالم به آقایی رساند شیعه را

حق به آقایی خود آورده آقایی دگر

غیر آل للّه ما را نیست در محشر شفیع

از در دربار آنان پس مرو جایی دگر

در جزا برگ عبور ما به امضاء بسته است

معتبر جز مهر آنان نیست امضایی دگر

گر به تیغی بند بند شیعه را سازی جدا

در سرش جز عشق آنان نیست سودایی دگر

شعر من ران ملخ هست ومن (ژولیده) مور

غیر اینم بر سلیمان نیست کالایی دگر

ژولیده نیشابوری

ماه پر فروغ

چو اشک دیده ی عشاق حق، دلها مصفا شد

قلوب شیعیان از روشنی چون طور سینا شد

اگر بینی فضای آفرینش گشته عطر آگین

گل روی امام موسی کاظم شکوفا شد

به روز هفتم ماه صفر در شهر پیغمبر

جمال دیگری از ذات پاک حق، هویدا شد

قدم زد در جهان مولای عالم موسی جعفر

که از یمن قدومش، غرق زیور، عرش اعلا شد

چه خورشیدی زمین و آسمان را کرده نورانی

چه ماه پر فروغی در سپهر مجد، پیدا شد

ز چرخ چارمین با موکب عزّو شرف امشب

پی عرض ادب سوی زمین نازل مسیحا شد

نه تنها دیده ی آل محمّد شد به او روشن

که چشم چرخ پیر از دیدن آن ماه، بینا شد

در این فرخنده میلاد وصی هفتم طاها

نزول رحمت بی منتها ذات یکتا شد

نه تنها آشنایانش، که در سر تا سر گیتی

هر آن کس واقف از اوصاف او گردید شیدا شد

حمیده مادر والامقام و ارجمند او

بنازد زان که او هم مادر فرزند زهرا شد

به پاس مقدمش از جانب ربّ غفور امشب

برای دوستدارانش، برات عفو، امضاء شد

به آن باب الحوائج (ملتجی) شد هر گرفتاری

یقین دارم که از کار و

دلش هر عقده ای وا شد

کنگره عرش برین

مژده ای دل که به ما تاج سری داد خدا

شب ما سوته دلان را سحری داد خدا

سجده شکر به جا آر که از رحمت خویش

تیر جانسوز دعا را اثری داد خدا

شجر طیبه ی گلشن طاها را باز

هم ثمر داده و هم برگ و بری داد خدا

تا که اسلام قوی گردد و الحاد ضعیف

صدف بحر ولا را گهری داد خدا

ای صبا فاطمه را مژده بده کز ره لطف

صادق آل نبی را پسری داد خدا

ملک از کنگره ی عرش برین مژده دهد

که به ما ناجی نیک و سیری داد خدا

بهر آزادی ابناء بشر بار دگر

به بشر رهبر فریادگری داد خدا

تا کند زیرو زبر کاخ ستم را ای دل

مژده ی آیت فتح و ظفری داد خدا

تا به پرواز در آید به جهان طایر فکر

امشب از شوق و شعف بال و پری داد خدا

شادمانم من ژولیده که از رحمت خود

به من بی هنر امشب هنری داد خدا

ژولیده نیشابوری

پیکر خسته

اگر بر آید چو مرغی زپیکر خسته ام پر

پرم سوی برگاه ی که باشد از عرش برتر

به بارگاهی که در آن، هزار موسی بن عمران

برای خدمت کندرو، به عرض حاجت زند در

به بارگاهی که یوسف گرفته دست توسل

بر آستانی که آن را گرفته یعقوب در بر

خلیل را کعبه ی جان، ذبیح را قبله ی دل

مسیح را بیت اقصی، کلیم را طور دیگر

هزار داوود آنجا زبور برگرفته بر کف

هزار عیسی بن مریم نهاده انجیل بر سر

بریز هست خود از کف، بر آر نعلین از پا

بیا چو موسی بن عمران به طور موسی بن جعفر

امام ملک ولایت، چراغ راه هدایت

محیط جود و عنایت، چراغ و چشم پیمبر

امام کلّ اعاظم که کنیه ی اوست

کاظم

نظام را گشته ناظم، سپهر را بوده محور

حدیث خلق خصالش، حکایت خلق احمد

کلامی از کظم غیظش، روایت عفو داور

مقام والای او بین، نیاوابنای او بین

هم اوست شش بحر را دُر، هم اویَم هفت گوهر

ثنای او روح قرآن، ولای او کل ایمان

ندای او حکم احمد، عطای او جود حیدر

عجب نه گر ابن یقطین، به پای جمالش افتد

جمال، جمّال او را ز جان ببوسد مکرّر

پیامی از اوست کافی که روح صد بشر حافی

ز چنگ دیو هوس ها زند به سوی خداپر

درود بر خاندانش، سلام بر دود مانش

تمامی دوستانش هماره تا صبح محشر

به حبس در بسته طورش، به ازدواج افلاک نورش

چه غم اگر خصم کورش، ندارد این نور باور

نیاز آرد نیازش، نماز آرد نمازش

شرار سوز و گدازش، گذشته از چرخ اخضر

صبا بیاور غباری زدامن کاظمین

مگو کنم از شمیمش مشام جان را معطر

دلم بود زائر او، نشسته بر حائر او

مزار او راگرفته، چون جان پاکیزه در بر

زحبس در بسته بخشد به خلق عالم رهایی

به قعر زندان نهد پا ز اوج گردون فراتر

تمام خلقت همیشه کنار خوان عطایش

وجود هستی هماره به بحر وجودش شناور

جعفر رسول زاده (آشفته)

صادق تبار

شد باصفا خانه ی توحید

نور خدا در افق تابید

شد با صفا خانه ی توحید

ششم امام جان به قربانش

یک گل شکفت از گلستانش

شد باصفا خانه ی توحید

نسل بتول آیت کوثر

هفتم امام نسل پیغمبر

شد باصفا خانه ی توحید

موسای کاظم گل ایمان

گلواژه ی معنی قرآن

شد باصفا خانه ی توحید

نور وجود گشته تابنده

هستی زند بر رخش خنده

شد باصفا خانه ی توحید

صادق تبار حضرت کاظم

زهرا نسب چون علی عالم

شد باصفا خانه ی توحید

یک جرعه از جام احسانش

شیرین کند کام یارانش

شد باصفا خانه ی توحید

میلاد او برهمه تبریک

برمهدی فاطمه تبریک

شد

باصفا خانه ی توحید

غلامرضا ساز گار (میثم)

خورشید عشق

سر زد مهی زیبا از نسل کوثر

شد جلوه گر نور موسی بن جعفر

بر گوش جان - هردم رسد- این زمزمه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

تابنده خورشید عشق و عقیده

امام صادق را فروغ دیده

شد سیمایش - روشنگر - جانها همه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

ماه مدینه شمع جمع هستی

بر ما دهد درس یکتا پرستی

هفتم وصی خاتم النبیین

سلاله طاها و آل یاسین

محبتش بر دیانت شد لازمه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

منادی از سوی حیّ تبارک

مژده دهد زین مولود مبارک

گرامی دارد شیعه مقدمش را

باشد دل را بانگ شادی با این نغمه

شوید به آب دیده حرمش را

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

محمد موحدیان (یاسر)

وادی سینا

شده دل وادی سینا به تجلای موسی

که کلیم خدا آید به تماشای موسی

معجز نور

کرده ظهور مولا

موسی بن جعفر

به طواف حر م رفتم به هوای تو بودم

همه جا با خیال تو به ولای تو بودم

کعبه ی من

قبله ی من

مولا

موسی بن جعفر

دل بیت الحرام عشق ز تو گیرد تمنا

حجر الاسود هستی به تو دارد تولا

مروه منا

سعی و صفا

مولا

موسی بن جعفر

چه لیاقت مرا مولا که کنی یک نگاهم

منم آن عاشق مسکین که تو را از تو خواهم

یک نفسم

از تو بسم

مولا

موسی بن جعفر

دلم از کاظمین تو به خدا رونتابد

نرود از سر کویت که به جز تو نیاید

عشق منی

جان به تنی

مولا

موسی بن جعفر

تویی آن هفتمین مولا که ز هفت آسمانت

ز ملک می رسد تبریک به دل شیعیانت

بر تو امام

عرض سلام

مولا

موسی بن جعفر

جعفر رسول زاده (آشفته)

نور هدی

داده خداوند جلی

حمیده را دسته گلی

آمد موسی طور انّما

روشن چشم رسول مصطفی

صادق آل مرتضی چشم تو روشن

ولی حق نور هدی چشم تو روشن

مولود این هفتم ولی

بادا مبارک بر علی

آمد موسی طور انما

روشن چشم رسول مصطفی

ای قائد ورهبر ما چشم تو روشن

ای سایه ات بر سر ما چشم تو روشن

شفیع محشر باشد این

موسی بن جعفر باشد این

آمد موسی طور انما

روشن چشم رسول مصطفی

ای حجت بن العسکری چشم تو روشن

ای آنکه ما را یاوری چشم تو روشن

محمد آزادگان (واصل)

جلوه ی دیگر

چون گل گلزار صادق پرده از رخ برگرفت

عالم از نور جمالش جلوه ی دیگر گرفت

آفتاب صبح صادق آنکه از صبح ازل

روشنی خورشید از آن ماه بلند اختر گرفت

در مکنون پرورش چون یافت در مهد صدف

شد حمیده خو چو خو، در دامن مادر گرفت

موسی کاظم امام هفتمین نور خدا

آنکه نور عارضش آفاق سرتاسر گرفت

آنکه روشن از جمالش گشت آیات خدا

وانکه رونق از کمالش شرع پیغمبر گرفت

هم ادب رونق از آن گنجینه آداب یافت

هم سخن زیور از آن کلک سخن گستر گرفت

شد رها از بند محنت آنکه از صدق و صفا

دامن باب الحوائج موسی جعفر گرفت

از در باب الحوائج روی حاجت بر متاب

زانکه فیضش چشمه از سر چشمه ی داور گرفت

در صف محشر شفاعت یافت آنکو چون رسا

دامن موسی بن جعفر در صف محشر گرفت

قاسم رسا

باب الحوائج

در هفتم ماه صفر شد جلوگر ماهی منور

تابیده نور از طلعت موسی بن جعفر

عالم شده نورانی از ماه جمالش

گشته فضا خوشبو ز عطر بی مثالش

دل گشته محو جلوه ی زیبای این سیمینه پیکر

شهر مدینه شد زنور نورانی امشب

موسی بن جعفر آمده مهمانی امشب

بیت امام ششمین از این گهر بگرفته زیور

خندد چو غنچه هر دم از شب تا سپیده

بر دامن مام کرام خود حمیده

لبخند شادی می زند مادر براین یاس معطر

باب الحوائج هفتمین گنج امامت

بر دوستان خویشتن دارد عنایت

ما را بود در رنج و غم این مهر بان همراه ویاور

احمد سمیع

مهر ولایت

پیک سعادت

داد این بشارت (2)

تابیده هفتم

مهر ولایت

آمد این مژده از حی تبارک (2)

میلاد موسی بن جعفر مبارک

مظهر الطاف

داور آمد (2)

هفتم وصی

پیغمبر آمد

شد شکوفا گل گلزار احمد (2)

زیبا گل سر سبد محمد

دارد مدینه

سیمای شادی (2)

این مژده بر لب

دارد منادی

میلاد میوه ی قلب بتول است (2)

رشک جنت مدینه الرسول است

واشد گل نور

از نخله ی طور (2)

شد آشکارا

نور علی نور

عالم از مقدمش گردید روشن (2)

یا مهدی یا مهد ی چشم تو روشن

از هستیش هر

بود و نبود است (2)

میلاد شاه

ملک وجود است

آمد آن مظهر الطاف داور (2)

فرزند فاطمه موسی بن جعفر

احمد سمیع

مراثی

سلام من

ای شیعه بر تو باد درود و سلام من

وقت است بشنوید فرازی کلام من

عمرم نه صرف شد به سیه چالها عبث

کز بهر شیعه بود همه اهتمام من

در انزوا نبود همه عمر من که بود

در سجده گاه گوشهء زندان قیام من

روزی که غصه خلق شد از حکمت خدا

بگزید غصه را دل والا مقام من

چون جام عشق فال به نام حسین زد

از غبطه رفت در طلب درد جام من

من آن امام مفترض الاطاعه ام که شد

از اقتدار کنج سیه چال دام من

تنها نی ام (نیستم)، غریب نی ام، بی نوا نی ام

زهراست آنکه بود انیس مدام من

بی جرم و بی گناه به زندان گذشت عمر

نه بلکه بود نسل علی اتهام من

زندان مرا به خویش چه خوش داد عادتم

دیگر نداشت فاصله ای صبح و شام من

همچون درخت ریشه دواندم به قعر خاک

خلصنی یاربم شده بود التیام من

از بس که مانده ظاهری از استخوان و پوست

دیگر نبود طاقتی از استلام من

بغض یهود قدرت سیلی فزون کند

زهراست باخبر ز رخ نیل فام من

هر ناسزا و فحش نثارم حلال بود

هرگونه لطف و جود

و نوازش حرام من

هارون بدست ظلم نگهبان کافرش

می خواست بشکند حرم احترام من

با کام روزه زیر شکنجه لبان خشک

افطار زهر بود بهشتی طعام من

امضای نیلی غل و زنجیر بر تنم

تاکید دیگری است به حسن ختام من

با کام تشنه بر همهء شیعیان خود

همراهی حسین یگانه پیام من

مهدی کجاست تا که بگیرد ز دشمنان

با ضرب ذوالفقار علی انتقام من

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها

خاکستر من مانده بر دامن نیرانها

شد دانهء زنجیرم با پیکر من همخون

سخت است برای من پیمودن زندانها

همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک

شد غربت افزونم سر لوحهء عنوانها

آویخته ساق من از تختهء تابوتم

بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها

تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود

شلاق یهودی شد تادیب مسلمانها

سیلی است بجای خون، زندان عوض طشت است

خون می چکد از لعلم، بشکسته چو دندانها

افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است

افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

درون محبسِ

دیشب درون محبسِ بیداد هارون

می گفت موسی با رضایش قصه خون

دیشب پدر را سر به دامان پسر بود

چشم پسر محو تماشای پدر بود

دیشب پدر سوز دلش را ساز می کرد

بهر پسر افشا هزاران راز می کرد

لعل لبش لب تشنگان را نوش می داد

او راز می گفت و رضایش گوش می داد

می گفت: ای نور دل شمع شب تار

یک لحظه ای از گردنم زنجیر بردار

از بس که با کُند ستم من آشنایم

کوبیده گشته گوشت های ساق پایم

بینی اگر گلبرگ رویم گشته نیلی

نَبْود عجب زیرا ز دشمن خورده سیلی

دیشب که می زد از ره کین وحشیانه

سندی شاهک بر تن من تازیانه

(ژولیده نیشابوری)

چاه زندان

چاه زندان قتلگاه یوسف زهرا شده

چشم یعقوب زمان در ماتمش دریا شده

اختران اشک جاری ز آسمان دیده گشت

چون نهان ماه رخش در هاله غم ها شده

بس که جانسوز است داغ آن امام عاشقان

در عزایش غرق ماتم خانه دل ها شده

ای طرفداران قرآن و شریعت بنگرید

موسی جعفر شهید مکتب تقوا شده

او نه تنها تازیانه خورده از دست ستم

صورتش نیلی ز سیلی چون رخ زهرا شده

ناله جانسوز معصومه ز دل برخواسته

در مدینه دختری امروز بی بابا شده

این عزای کیست که این گونه جهان ماتم سراست

گوئیا برپا دوباره شور عاشورا شده

این عزای حجت حق موسی جعفر بود

کز غم جانسوز او افسرده قلب ما شده

«حافظی» شد ژرف زندان بهر او معراج عشق

عاشق صادق سوی معشوق رهپیما شده

(محسن حافظی)

در عزای موسی جعفر

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست

دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست

گرچه او پروانه حق بود امّا همچو شمع

در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست

ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود

عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست

گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید

گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست

دیده عشاق از داغ امام عاشقان

در دل صحرای غم یک آسمان اختر گریست

حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید

در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست

در عزای ناخدای فلک تسلیم و رضا

پور دلبندش رضا در موج غم گوهر گریست

«حافظی» شمع وجودت آب شد از این الم

آتشین طبعت ز نوک خامه بر دفتر گریست

(محسن حافظی)

عزای حضرت موسی

این سان که چشم اهل دل از خون دل تر است

بهر عزای حضرت موسی ابن جعفر است

خاک زمین شهر مدینه ز داغ او

چون آسمان سینه ما لاله پرور است

از یاد زهر و سینه سوزان آن امام

چشم مواليان حزينش ز خون تر است

پور امام صادق رهبر به مسلمین

نور دو چشم فاطمه و جان حیدر است

با آن که بود قدرت او قدرت علی

با آن که علم و دانش او چون پیمبر است

اما صلاح و مصلحت روزگار بود

تسلیم محض در بر خلاّق اکبر است

عمرش اگرچه گوشه زندان به سر رسید

اما عنایتش به جهان سایه گستر است

او عاشق لقای خدا بود و در جهان

زندان و قصر در نظر او برابر است

یک روز با صبوری و یک روز با جهاد

ترویج دین برای امامان مقدر است

زندان ز شأن و منزلتش هیچ کم نکرد

یک موی او ز جمله آفاق برتر است

ما ذره ایم در بر نور جمال او

او مهر آسمان بود

و ذره پرور است

فردا که هر کسی به شفیعی برد پناه

چشم تمام خلق به موسی بن جعفر است

«خسرو» چه غم ز کثرت عصیان ترا بود

او شافع گناه تو در روز محشر است

(محمّد خسرو نژاد)

باده در ساغر

می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد

باده در ساغر به عشق یار سیمین بر بریزد

می سزد گر آب زر امشب برای وصف دلبر

جای جوهر از قلم بر صفحه دفتر بریزد

می سزد امشب اگر طوطی طبعم پَرگشاید

جای شعر از سینه ام لعل و دُرّ و گوهر بریزد

می سزد امشب اگر از رحمت حق ابر رحمت

جای باران بر زمین گه عطر و گه عنبر بریزد

می سزد امشب اگر روح الامین از فرط شادی

بر سر خلق جهان از عرش آعلا زَر بریزد

می سزد امشب اگر از دیدن باب الحوائج

شادی از رخسار و نور از روی پیغمبر بریزد

می سزد امشب اگر از مقدم موسی بن جعفر

اشک شوق از دیدگان ساقی کوثر بریزد

می سزد، امشب اگر بهر نثار مقدم او

آسمان از دیدگان خویشتن اختر بریزد

می سزد امشب اگر از یمن این مولود مریم

بهر کوری حسودان عود در مجمر بریزد

می سزد امشب اگر از آسمان و ابر ظلمت

خاک غم بر فرق خصم موسی جعفر بریزد

زد قدم در ملک هستی آن که از یمن قدومش

وجد از دیوار و شادی و سرور از در بریزد

زد قدم شاهی که از بهر نثار مقدم او

زآسمان روح القدس از شوق دل اختر بریزد

آمد آن فرمان روایی کز برای مدحت او

جای شعر از سینه «ژولیده» گان گوهر بریزد

(ژولیده نیشابوری)

غوغای محشر

من در این کنج غوغای محشر میکنم

پیروی از مادرم زهرا اطهر میکنم

کاخ استبداد را بر فرق هارون دغا

واژگون با نعره الله اکبر میکنم

تا زند سیلی به رویم سندی از راه ستم

یاد سیلی خوردن زهرای اطهر میکنم

گر چه در قید غل و زنجیر می باشم ولی

استقامت در بر دشمن چو حیدر میکنم

گر زپا و گردن رنجور من خون

می چکد

یاد میخ و سینه مجروح مادر میکنم

راحتم کن دگر

راحتم کن دگر ای حبیبم، من غریبم، غریبم، غریبم

من که بی جرم و گناهم

گشته زندان قتلگاهم

موسی جعفرم، : غریبم

هفتمین رهبرم، من غریبم

من غریبم، غریبم، غریبم (2)

خورده ام بس تازیانه

گشته ام سیر از زمانه

رخ نهادم چون غریبانه

روز و شب بر خاک زندان

زین جهان میروم سوی داور

در جنان میروم نزد مادر

من غریبم، غریبم، غریبم (2)

من به هجران مبتلایم

راحتم کن از بلایم

خواهم هر دم از خدایم

دیدن روی رضایم

ای رضا جان من ای رضا جان

نور چشمان من ای رضا جان

من غریبم، غریبم، غریبم (2)

راحتم کن دگر ای حبیبم، من غریبم، غریبم، غریبم

من که بی جرم و گناهم

گشته زندان قتلگاهم

موسی جعفرم، : غریبم

هفتمین رهبرم، من غریبم

من غریبم، غریبم، غریبم (2)

خورده ام بس تازیانه

گشته ام سیر از زمانه

رخ نهادم چون غریبانه

روز و شب بر خاک زندان

زین جهان میروم سوی داور

در جنان میروم نزد مادر

من غریبم، غریبم، غریبم (2)

من به هجران مبتلایم

راحتم کن از بلایم

خواهم هر دم از خدایم

دیدن روی رضایم

ای رضا جان من ای رضا جان

نور چشمان من ای رضا جان

من غریبم، غریبم، غریبم (2)

زیب و فری بهتر

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این

بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوت

حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این

هر کسی را اثری هست گرانمایه و من

بین اشعار ندارم اثری بهتر از این

آمد این مژده نگوشم سحر از عالم غیب

که نباشد شب ما را سحری بهتر از این

شب میلاد همایون بهین رهبر ماست

که بشر را نبود راهبری بهتر از این

از گریبان زمین سرزده خورشید مگر

که ندیده است بخود زیب و فری بهتر از این

جای دارد که بگوید به دوصد جلوه زمین

آسمانا تو نداری قمری

بهتر از این

صادق آل نبی را پسری داد خدا

که نباشد پدری را پسری بهتر از این

بعد صادق زره لطف نداده است بما

صدف بحر ولایت گهری بهتر از این

بخدائی خدا نیست در اقلیم وجود

بهر زیب سر ما تاج سری بهتر از این

بهتر روز صفر هفتم ماه صفر است

نیست ما هم سفران را سفری بهتر از این

بهتر نابودی هارون ستمگر نبود

خفته در بیشه دین شیر نری بهتر از این

بهتر پرپر شدن زهر ندارد به یقین

شجر گلشن دین برگ و بری بهتر از این

گوئیا خلق نکرده است بدین حسن و خصال

بین ابناء بشر، حق، بشری بهتر از این

چشم خورشید چو افتاده به او گفت نداشت

کلک ذات احدیت هنری بهتر از این

ای شه ملک خراسان پسر شیر خدا

چون تو نبود پسری را پدری بهتر از این

نیست در گردش ایام بدین جلوه گری

مهر و مه را شب و روز دگری بهتر از این

حاجت خویش طلب کن که ندارد پس از این

تیر جانسوز دعایت اثری بهتر از این

من ژولید چه گویم که ز یمن قدمش

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نور رخ موسی

زیور آرا شد زمین تا عرش اعلی

چونکه شد نور رخ موسی هویدا

مبارک مبارک مبارک

به به از شان و جلال و عزت و جاهش

خرم افزا شد زمین از دیدن روی گرامش

عالم از این مولد فرخنده گردیده طرب زا

چونکه شد نور رخ موسی هویدا

مبارک مبارک مبارک

بر امام منتظر بادا مبارک این ولادت

تهنیت بر شیعیان حضرتش از این ولادت

رسید شادی شیعیان به عرش اعلی

چونکه شد نور رخ موسوی هویدا

مبارک مبارک مبارک

مظلومه ای محنت کشیده

منم مظلومه ای محنت کشیده

ز هجران پدر غربت کشیده

گذشته چهارده سال از غریبی

نبردم از رخ بابا نصیبی

شدم پیر از غم باب الحوائج

که بودم همدم باب الحوائج

کسی طاقت ندارد من بگویم

ز درد دل، ز بُغض در گلویم

منم دردانه موسی بن جعفر

منم آئینه زهرای اطهر

اگر چه روی بابا را ندیدم

ولی از ضامن آهو شنیدم

که بوده پیکرش پر از نشانه

ز بی رحمی صاحب تازیانه

شنیدم حرمت او را دریدند

از این زندان به آن زندان کشیدند

شنیدم سجده اش را می شکستند

شنیدم بر تنش زنجیر بستند

شنیدم دانه های سخت زنجیر

به روی استخوانش کرده تاثیر

شنیدم یک یهودی مثل ثانی

زده سیلی بر او با بد زبانی

شنیدم ناسزایش بر زبان بود

برای رنج دادن بی امان بود

نفهمیدند بابایم مسیحاست

مُقَلِّب بر قلوب اهل دنیاست

هزاران ظلم بر مظلوم کردند

پدر را عاقبت مسموم کردند

دلم سوزد که در تشییع پیکر

نکرده از برایش ناله دختر

نشد گرمی ببخشم بر عزایش

کنم گیسو پریشان از برایش

برایم گفته این رعنا برادر

نبودی، خوب شد مظلومه خواهر

و گرنه جان در آنجا می سپردی

تو جان از داغ بابا می سپردی

به پیکر مانده بودش پاره رختی

خودم غسل تنش دادم به سختی

خدایا سخت بود این از برایم

نشد زنجیر از جسمش گشایم

خدا را شکر بر تقدیر کردم

کفن بر جسم و بر زنجیر کردم

در آنجا سینه ام را چاک دادم

عزیزم

را به دست خاک دادم

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها

خاکستر من مانده بر دامن نیرانها

شده دانه زنجیرم با پیکر من همخون

سخت است برای من پیمودن زندانها

همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک

شد غربت افزونم سر لوحه عنوانها

آویخته ساق من از تخته تابوتم

بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها

تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود

شلّاق یهودی شد تأدیب مسلمانها

سیلی است بجای خون زندان عوض طشت است

خون می چکد از لعلم بشکسته چو دندانها

افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است

افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

خدایا

من که بی تقصیر در زندان گرفتارم خدایا

از چه دشمن می دهد این قدر آزارم خدایا

من که از زندان زمین گیرم نباشد

حاجتی دیگر به زنجیر گران بارم خدایا

آه از این زندان ظلمانی و زندانبان ظالم

وه کجا افتاده در غربت سرو کارم خدایا

جز فروغ گوهر اشکی که با یاد تو ریزم

کس نیفروزد چراغی در شب تارم خدایا

عاشقان را خواب در چشمان نمی اید از آنرو

روز و شب با ذکر تو مشغول و بیدارم خدایا

ای که می بخشی نجات از بین آب و گل شجر را

کن خلاص از محبس هارون تن زارم خدایا

جان زحسرت بر لب آمد وندیرین ساعات آخر

دیدن روی رضا را آرزو دارم خدایا

کو رضا آرام جانم کو رضا روح و روانم

تا از او روشن شود چشم گهر بارم خدایا

بر مؤید مرحمت فرما طواف مرقدم را

چونکه اشعراش بود مقبول دربارم خدایا

زندانی است

زموج اشک به چشمم نگاه زندانی است

درون سینه ام از غصه آه زندانی است

نه فرصتی نه توانی که راز دل گویم

بیان راز دلم در نگاه زندانی است

ستاره ها مگر از آسمان فرو ریزند

بود روا که به زنجیر ماه زندانی است

امام عدلو فضیلت اسیر هارون است

خدای عشق و محبت به چاه زندانی است

ز تیرگی سبو روزش تفاوتی نکند

به محبسی که ول یاله زندانی است

زاشک دیده چراغی مگر بر افروزد

سپیده ای که به شام سیاه زندانی است

خبر دهید به زهار که یوسف دگرت

به جرم اینکه ندارد گناه زندانی است

یا رب

یارب رضای من بود آندر رضای تو

که اینسان اسیر بند گران برای تو

روز و شبم به ظلمت زندان یکی بود

هر چند روشن است دلم از ضیای تو

از بی کسی و ظلمت زندان مرا چه باک

چون مونسم تویی و منم مبتلای تو

سخت است درد غربت و هجران و انتظار

اما چه غم که سهل شود در هوای تو

از سوز زهر، جان به لب آمد مرا ولی

شادم که می رسم به وصال لقای تو

دیگر زعمر سیرم و از زندگی بری

خواهم که جان خویش نمایم فدای تو

آن کنج خلوتی که برای عبادتت

می خواستم نصیب شدم از عطای تو

ای حجت خدای که باب الحوائجی

داد امید بر تو مؤید گدای تو

سید رضا مؤید

خوش آمدی

بابا رضا به گوشه زندان خوش آمدی

بر دیدن پدر تو پسر جان خوش آمدی

زندان کجا مدینه کجا و تو در کجا

مهمان من به گوشه زندان خوش آمدی

زنجیر و بند کین سرو سامان من بود

امشب مرا بر این سرو سامان خوش آمدی

بر لب رسیده جانم و از دیده رفته نور

نورم به چشم و بر لبم ای جان خوش آمدی

کسی که

کسی که بوسه زند عرش آستانش را

قضا به گوشه زندان نهد مکانش را

کسی که روح الامین است طایر حرمش

هجوم حادثه بر هم زد آشیانش را

به حبس و بند و شهادت اگر چه راضی شد

به جان خرید بلاهای شیعیانش را

قسم به سجده طولانی اش ز شب تا صبح

به سود حلقه زنجیر استخوانش را

چو از مدینه پیغمبرش جدا کردند

به هم زدند دریغا که خانمانش را

زه حیله بازی هارون دون نجاتش داد

بریده بود بیداد خود امانش را

به جز عبای فتاده به خاک در زندان

نبینی آنکه بجوئی اگر نشانش را

سید رضا مؤید

دست توانایش بود

آنکه عالم همه در دست توانایش بود

مرکز دایره غم دل دانایش بود

هفتمین حجت معصوم ز ظلم هارون

چارده سال به زندان ستم جایش بود

دل موسای کلیم از غم این موسی سوخت

که به زندان بلا طور تجلایش بود

معنی قعر سجون باید و ساق المَرضُوض

پرسی از حلقه زنجیر که بر پایش بود

یاد حق هم نفس گوشه تنهایی او

اه دل روشنی خلوت شبهایش بود

بس که غم دید زندان و زندان بانش

زندگی بخش جهان مرگ تمنایش بود

نه همین زهر جفا بر دلش افروخت شرر

زشهادت اثری بر همه اعضایش بود

یوسف فاطمه یارب چه وصیت فرمود

که پس از مرگ همی سلسله بر پایش بود

سید رضا مؤید

سینه سوزان

ناله ای سوخته از سینه سوزان آید

وین نوائیست که از گوشه زندان آید

آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت

شب و روزش به نظر تیره و یکسان اید

های هارون که گرفتار تو شد موسی عصر

شب و روز تو و او هر دو به پایان اید

سالها این پسر فاطمه مهمان تو هست

هیچ گفتی که چه ها بر سر مهمان آید

همدم آن پدر پیر زچندین اولاد

طفل اشکی است که از دیده به دامان آید

امشب از غربت او سلسله هم می نالد

که آن جگر سوخته را عمر به پایان اید

کندو زنجیر از آ «جان به زندان مأنوس

نکشد دست اگر بر لب او جان آید

گرچه این زمزمه خاموش شود تا به ابد

بانگ مظلومیش از سینه باران اید

سید رضا مؤید

سینه سوزان

ناله ای سوخته از سینه سوزان آید

وین نوائیست که از گوشه زندان آید

آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت

شب و روزش به نظر تیره و یکسان اید

های هارون که گرفتار تو شد موسی عصر

شب و روز تو و او هر دو به پایان اید

سالها این پسر فاطمه مهمان تو هست

هیچ گفتی که چه ها بر سر مهمان آید

همدم آن پدر پیر زچندین اولاد

طفل اشکی است که از دیده به دامان آید
امشب از غربت او سلسله هم می نالد
که آن جگر سوخته را عمر به پایان اید
کندو زنجیر از آ «جان به زندان مأنوس
نکشد دست اگر بر لب او جان آید
گرچه این زمزمه خاموش شود تا به ابد
بانگ مظلومیش از سینه باران اید
سید رضا مؤید

دست توانایش بود

آنکه عالم همه در دست توانایش بود
مرکز دایره غم دل دانایش بود
هفتمین حجت معصوم ز ظلم هارون
چارده سال به زندان ستم جایش بود
دل موسای کلیم از غم این موسی سوخت
که به زندان بلا طور تجلایش بود
معنی قعر سجون باید و ساق المَرضُوض
پرسی از حلقه زنجیر که بر پایش بود
یاد حق هم نفس گوشه تنهایی او
اه دل روشنی خلوت شبهایش بود
بس که غم دید زندان و زندان بانش

زندگی بخش جهان مرگ تمنایش بود

نه همین زهر جفا بر دلش افروخت شرر

زشهادت اثری بر همه اعضایش بود

یوسف فاطمه یارب چه وصیت فرمود

که پس از مرگ همی سلسله بر پایش بود

سید رضا مؤید

شهادت

مرارت و شهادت امام کاظم (ع)

سید محمد تقی مدرسی

رنجها و غمهای امام موسی بن جعفر بعد از فاجعه کربلا، دردناکتر وشدیدتر از سایر ائمه علیهم السلام بود. هارون الرشید همواره در کمین ایشان بود، امّا نمی توانست به آن حضرت آسیبی برساند. شاید او از ترس اینکه مبادا سپاهیانش در صف یاران آن حضرت درآیند، از فرستادن آنان برای دستگیری وشهید کردن امام خودداری می ورزید، زیرا پنهانکاریی که افراد مکتبی در اقدامات خود ملزم بدان بودند، موجب شده بود که دستگاه حاکمه حتّی به نزدیک ترین افراد خود اعتماد نکند. این علی بن یقطین وزیر هارون الرشید و آن یکی جعفر بن محمّد بن اشعث وزیر دیگرهارون است که هر دو شیعه بودند همچنین بزرگ ترین والیان وکارگزاران هارون در زمره هواخواهان اهل بیت علیهم السلام بودند. از این رو بود که هارون خود شخصاً به مدینه رفت تا امام کاظم را دستگیر کند. نیروهای مخصوص هارون به اضافه سپاهی از شعرا و علمای درباری ومشاوران، او را در این سفر همراهی می کردند و میلیونها

درهم و دینار از اموالی که از مردم به چپاول برده بود، با خود حمل می کرد و به عنوان حق السکوت به اطرافیان خود در این سفر بذل و بخشش می نمود. و دراین میان به رؤسای قبایل وبزرگان و چهره های سر شناس مخالف توجّه ورسیدگی بیشتری نشان می داد.

هارون الرشید این گونه عازم مدینه شد تا بزرگ ترین مخالف حکومت غاصبانه خویش را دستگیر کند. اینک ببینیم هارون برای رسیدن به این مقصود چه کرد:

اوّل: هارون چند روزی نشست. مردم به دیدنش می آمدند و او هم به آنها حاتم بخشی می کرد تا آنجا که شکمهای برخی از مخالفان را که مخالفت آنان با حکومت جنبه شخصی و برای رسیدن به منافع خاصّی بود، سیر کرد.

دوّم: عده ای را مأموریت داد تا در شهرها بگردند و بر ضدّ مخالفان حکومت تبلیغات به راه اندازند. او همچنین شاعران و مزدوران درباری را تشویق کرد که در ستایش او شعر بسرایند و بر حرمت محاربه با هارون فتوا دهند.

سوّم: هارون قدرت خود را پیش دیدگان مردم مدینه به نمایش گذارد تا کسی اندیشه مبارزه با او را در سر نپروراند.

چهارم: هنگامی که همه شرایط برای هارون آماده شد، شخصاً به اجرای بند پایانی طرح توطئه گرانه خویش پرداخت. او به مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت. شاید حضور او مصادف با فرارسیدن وقت نماز بوده که مردم و طبعاً امام موسی بن جعفرعلیهما السلام برای ادای نماز در مسجد حضور داشته اند. هارون به سوی قبر پیامبرصلی الله علیه وآله جلو آمد و گفت: السلام علیک یا رسول اللَّه ! ای پسر عمو.

هارون در واقع می خواست با

این کار شرعی بودن جانشینی خود را اثبات کند و آن را علّتی درست برای زندانی کردن امام کاظم جلوه دهد.

امّا امام این فرصت را از او گرفت و صفها را شکافت و به طرف قبرپیامبرصلی الله علیه وآله آمد و به آن قبر شریف روی کرد و در میان حیرت و خاموشی مردم بانگ برآورد:

السلام علیک یا رسول اللَّه ! السلام علیک یا جدّاه !

امام کاظم با این بیان می خواست بگوید: ای حاکم ستمگر اگر رسول خدا پسر عموی توست و تو می خواهی بنابر این پیوند نسبی، شرعی بودن حکومت خود را اثبات کنی باید بدانی که من بدو نزدیکترم و آن حضرت جدّ من است. بنابر این من از تو به جانشینی و خلافت آن بزرگوار شایسته ترم !

هارون مقصود امام را دریافت و در حالی که می کوشید تصمیم خود را برای دستگیری امام کاظم توجیه کند، گفت:

ای رسول خدا من از تو درباره کاری که قصد انجام آن را دارم پوزش می خواهم. من قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم. چون او می خواهد میان امّت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد.

چون روز بعد فرا رسید، هارون فضل بن ربیع را مأمور دستگیری امام کاظم کرد. فضل بر آن حضرت که در جایگاه رسول خداصلی الله علیه وآله به نمازایستاده بود، در آمد و دستور داد او را دستگیر کنند و زندانی نمایند. (1)

سپس دو محمل ترتیب داد که اطراف آنها پوشیده بود. ایشان را در یکی از آنها جای داد و آن دو محمل را روی استر بسته بر هر یک عدّه ای را گماشت. یکی را به

طرف بصره و دیگری را به سوی کوفه روانه کرد تا بدینوسیله مردم ندانند امام را به کجا می برند. امام کاظم علیه السلام در هودجی بود که به سمت بصره می رفت. هارون به فرستاده خود دستور داد که آن حضرت را به عیسی بن جعفر منصور که والی وی در بصره بود، تسلیم کند. عیسی یک سال آن حضرت را در نزد خود زندانی کرد. سپس عیسی نامه ای به هارون نوشت که موسی بن جعفر را از من بگیر و به هرکه می خواهی بسپار و گرنه من او را آزاد خواهم کرد. من بسیار کوشیدم تا دلیلی و بهانه ای برای دستگیری او پیدا کنم، امّا نتوانستم حتّی من گوش دادم تا ببینیم که آیا او در دعاهای خود بر من یا تو نفرین می فرستد، امّا دیدم که او فقط برای خودش دعا می کند و از خداوند رحمت ومغفرت می طلبد !

هارون پس از دریافت این نامه، کسی را برای تحویل گرفتن امام موسی الکاظم روانه بصره کرد و او را روزگاری دراز در بغداد، در نزد فضل بن ربیع، زندانی کرد. هارون خواست به دست فضل آن امام را به شهادت برساند، امّا فضل از اجرای خواسته هارون خودداری ورزید، در نتیجه هارون دستور داد که آن حضرت را به فضل بن یحیی تسلیم کند و از فضل خواست تا کار امام را یکسره سازد، امّا فضل هم زیربار این فرمان نرفت. از طرفی به هارون که در آن هنگام در "رقه" بود، خبر رسید که امام موسی کاظم در خانه فضل به خوشی وآسودگی روزگار می گذارند. از این رو هارون "مسرور" خادم را با نامه هائی روانه بغداد

کرد و به وی دستور داد که یکسره به خانه فضل بن یحیی درآید و در باره وضع آن حضرت تحقیق کند و چنانچه دید همان گونه که به وی خبر داده اند، نامه ای را به عبّاس بن محمّد بسپارد و به او امر کن تا آنرا به اجرا گذارد ونامه دیگری به سندی بن شاهک بدهد و به او بگوید که فرمان عبّاس بن محمّد را به جای آورد. (2)

این ماجرا را از اینجا به بعد از یکی از روایات تاریخی پی می گیریم:

این خبر به گوش یحیی بن خالد) پدر فضل (رسید. او بی درنگ سوار بر مرکب خویش شد و نزد هارون آمد و از دری جز آن در که معمولاً مردم از آن وارد قصر می شدند، پیش هارون رفت و بدون آنکه هارون متوجّه شود از پشت سراو داخل شد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخنان من گوش فراده. هارون هراسان به وی گوش سپرد. یحیی گفت: فضل جوان است، امّا من نقشه تو را عملی می کنم.

چهره هارون از شنیدن این سخن از هم شکفت و به مردم روی کرد وگفت: فضل مرا در کاری نافرمانی کرد و من او را لعنت فرستادم اینک او توبه کرده و به فرمان من در آمده است پس شما هم او را دوست بدارید.

حاضران گفتند: ما هر کس را که تو دوست بداری دوست می داریم وهر کس را که دشمن بخوانی ما نیز او را دشمن می خوانیم!! و اینک فضل را دوست داریم.

یحیی بن خالد از نزد هارون بیرون آمد و شخصاً با نامه ای به بغداد رفت. مردم از ورود ناگهانی یحیی شگفت زده شدند. شایعاتی

در باره ورود ناگهانی یحیی گفته می شد، امّا یحیی چنین وانمود کرد که برای سروسامان دادن به وضع شهر و رسیدگی به عملکرد کارگزاران به بغداد آمده و چند روزی نیز به این امور پرداخت. آنگاه سندی بن شاهک را خواست و دستور قتل آن حضرت را به او ابلاغ کرد. سندی فرمان او را به جای آورد.

امام موسی کاظم هنگام فرارسیدن وفات خویش از سندی بن شاهک خواست که غلام او را که در خانه عبّاس بن محمّد بود، بر بالین وی حاضر کند. سندی گوید: از آن حضرت خواستم به من اجازه دهد که از مال خود او را کفن کنم، امّا او نپذیرفت و در پاسخ من فرمود: ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و مخارج نخستین سفر حجّمان و کفن مردگانمان همه از مال پاک خود ماست و کفن من نیز نزد من حاضر است.

چون امام دعوت حق را لبیک گفت فقها و چهره های سرشناش بغداد را که هیثم بن عدّی و دیگران نیز در میان آنها بودند، بر جنازه آن حضرت حاضر کردند تا گواهی دهند که هیچ اثری از شکنجه بر آن حضرت نیست و وی به مرگ طبیعی جان سپرده است. آنان نیز به دروغ به این امرگواهی دادند. آنگاه پیکر بی جان امام را بر کنار جسر بغداد گذارده، ندا دادند: این موسی بن جعفر است که) به مرگ طبیعی (جان سپرده است. بدو بنگرید. مردم دسته دسته جلو می آمدند و در سیمای آن حضرت به دقت می نگریستند.

در روایتی که از برخی از افراد خاندان ابوطالب نقل شده، آمده است: فریاد زدند این موسی بن جعفر است که رافضیان

ادعا می کردند او نمی میرد. به جنازه او بنگرید. مردم نیز آمدند و در جنازه آن حضرت نگریستند.

گفتند: امام کاظم را در قبرستان قریش به خاک سپردند و قبرش درکنار قبر مردی از نوفلیین به نام عیسی بن عبداللّٰه قرار گرفت. (3)

روایات تاریخی نقل می کنند که امام کاظم از زندان با شیعیان وهواخواهانش ارتباط برقرار می کرد و به آنها دستوراتی می داد و مسایل سیاسی و فقهی آنان را پاسخ می گفت:

براستی امام کاظم علیه السلام چگونه با شیعیان خویش رابطه برقرار می کرد؟شاید این ارتباط از راههای غیبی صورت می گرفت، امّا احادیث بسیاری این نکته را روشن می کنند که بیشتر کسانی که امام در نزد آنان زندانی می شد از معتقدان به امامت وی بودند. اگر چه حکومت می کوشید زندانبانهای آن حضرت را از میان خشن ترین افراد و طرفداران خود برگزیند چرا که خود آنها) زندانبانان (از نحوه عبادت امام کاظم علیه السلام و دانش سرشار و مکارم اخلاقی آن حضرت اطلاع داشتند و کرامات بسیاری را از آن حضرت مشاهده کرده بودند.

در کتاب بحارالانوار آمده است که عامری گفت: هارون الرشید کنیزی خوش سیما به زندان امام موسی کاظم فرستاد تا آن حضرت را آزار دهد. امام در این باره فرمود: به هارون بگو:

بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (4).

بلکه شما به هدیه خود شادمانی می کنید.

مرا به این کنیز و امثال او نیازی نیست. هارون از این پاسخ خشمگین شد وبه فرستاده خویش گفت: به نزد او برگرد و بگو: ما تو را نیز به دلخواه تو نگرفتیم وزندانی نکردیم وآن کنیز را پیش او بگذار وخود بازگرد.

فرستاده فرمان هارون را به انجام رساند

و خود بازگشت. با بازگشت فرستاده، هارون از مجلس خویش برخاست و پیشکارش را به زندان امام موسی کاظم روانه کرد تا از حال آن زن تفحّص کند. پیشکار آن زن را دید که به سجده افتاده و سر از سجده بر نمی دارد و می گوید: قدوس سبحانک سبحانک.

هارون از شنیدن این خبر شگفت زده شد و گفت: به خدا موسی بن جعفر آن کنیز را جادو کرده است. او را نزد من بیاورید. کنیز را که می لرزید و دیده به آسمان دوخته بود در پیشگاه هارون حاضر کردند. هارون از او پرسید:

این چه حالی است که داری؟ کنیز پاسخ گفت: این حال، حال موسی بن جعفر است. من نزد او ایستاده بودم و او شب و روز نماز می گذارد. چون از نماز فارغ شد زبان به تسبیح و تقدیس خداوند گشود. من از او پرسیدم: سرورم ! آیا شما را نیازی نیست تا آن را رفع کنم؟ او پرسید: مرا چه نیازی به تو باشد؟ گفتم: مرا برای رفع حوایج شما بدین جا فرستاده اند گفت: اینان چه هدفی دارند؟ کنیز گفت: پس نگریستم ناگهان بوستانی دیدم که اوّل و آخر آن در نگاه من پیدا نبود، در این بوستان جایگاههایی مفروش به پر و پرنیان بود وخدمتکاران زن و مردی که خوش سیماتر از آنها و جامه ای زیباتر از جامه آنها ندیده بودم، بر این جایگاهها نشسته بودند. آنها جامه ای حریر سبز پوشیده بودند و تاجها ودرّ و یاقوت داشتند و در دستهایشان آبریزها و حوله ها و هر گونه طعام بود. من به سجده افتادم تا آنکه این خادم مرا بلند کرد و در آن لحظه

پی بردم که کجا هستم.

هارون گفت: ای خبیث شاید به هنگامی که در سجده بودی، خواب تو را در گرفته و این امور را در خواب دیده باشی؟

کنیز پاسخ داد: به خدا سوگند نه سرورم. پیش از آنکه به سجده روم این مناظر را دیدم و به همین خاطر به سجده افتادم.

هارون به پیشکارش گفت: این زن خبیث را نزد خود نگه دار تا مبادا کسی این سخن را از او بشنود. زن به نماز ایستاد و چون در این باره از او پرسیدند، گفت: عبد صالح (امام موسی کاظم علیه السلام) را چنین دیدم و چون از سخنانی که گفته بود، پرسیدند: پاسخ داد: چون آن منظره را دیدم کنیزان مرا ندا دادند که ای فلان از عبد صالح دوری گزین تا ما بر او وارد شویم که ما ویژه اوییم نه تو.

آن زن تا زمان مرگ به همین حال بود. این ماجرا چند روز پیش از شهادت امام کاظم رخ داد. این ارزش و کرامت امام کاظم علیه السلام در پیشگاه خدا و این هم فرجام هارون ستمگر و سرکش!!

از خداوند بزرگ می خواهیم که ما را جزو دوستداران دوستانش وبیزاران از دشمنانش قرار دهد و ما را بر پیمودن راه ائمه هدی علیهم السلام توفیق ارزانی فرماید.

پاورقی ها:

1) مقاتل الطالبیّین، ص 213.

2) مقاتل الطالبیّین، ص 233.

3) مقاتل الطالبیّین، ص 234 به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص 22.

4) سوره نمل، آیه 36.

منبع: هدایت گران راه نور - زندگانی امام موسی بن جعفر (ع)

حسّاسیّت هارون نسبت به امام کاظم «ع»

درسهایی از مکتب اسلام شماره383، بهمن 71

داود الهامی

امام کاظم - علیه السلام - امامیه را از

قیام مسلحانه برحذر می داشت و آنان را به فعالیتهای فکری و تقیه و پنهانکاری توصیه می کرد و خود آن حضرت نیز از اقدام به کارهائی که موجب تحریک هارون بشود، اجتناب می ورزید موضعی که امام در رابطه با قیام یحیی محض صاحب دیلم اتخاذ فرمود، موقتاً حسن ظن هارون را نسبت به خود جلب کرده بود، کلینی از جعفری نقل می کند که می گوید به من خبر رسید که نام موسی بن جعفر - علیه السلام - به دست هارون افتاد، چون آن را قرائت کرد گفت: «الناس یحملونی علی موسی بن جعفر و هو بری مما یرمی به» . [1] (مردم مرا بر موسی بن جعفر می شورانند، در صورتی که او از آنچه متهمش می کنند، منزه است).

این جمله حاکی از آن است که هارون نسبت به موسی بن جعفر حساسیت فراوانی داشته است و تنها به کار بردن تقیه از طرف امام و بعضی از خوابهای تهدید آمیز و کراماتی که از آن حضرت سر می زد، توانست آن حضرت را از شر هارون موقتاً در امان بدارد اما بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می کرد و کینه و دشمنی که نسبت به آن حضرت داشت و حسادت عده ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخن چینی آنان و سایر سخن چینان در رابطه با آن حضرت پیش هارون، او را به شدت عمل علیه امام و شیعیان امامیه برانگیخت.

به تعبیر احمد شبلی، هارون از شیعیان بدش می آمد و آنان را به قتل می رسانید [2] و آن قدر از علویان و شیعیان بدش می آمد که

شاعران برای تقرب جستن به او، اشعار هجو درباره خاندان علی می سرودند او سوگند خورده بود که این خاندان و شیعیان را از ریشه برافکند، می گفت: (تا کی خاندان و فرزندان ابوطالب را تحمل کنم به خدا سوگند که می کشم هم خودشان را و هم شیعیانشان را. .). [3] رشید کسی بود که مرقد مطهر امام حسین - علیه السلام - را خراب کرد و زمین کربلا را به زیر شخم برد، و درخت سدری را که در کنار آن بقع شریف، زائران را سایبان می بود، برید. [4] عقاد خطاب به رشید با اشاره به نبش قبری که از امام حسین - علیه السلام - کرده بود، گفت: «گویا می ترسیدند که شیعیان علی، قبر تو را هم نبش کنند، او اینرو ترا در قبر پیشوا و امام علویان (امام رضا) نهادند تا از نبش قبر و اهانت پس از مرگ رهائی یابی شگفتا که فرزندان علی به قلمرو گسترد تو پناه می آورند ولی در همه جا تنگی می دیدند اما پیروان تو که در جستجوی پناهگاهی برآمدند تا جسد پادشاهی پر عرض و طول را پس از مرگ در آن بنهند، دیدند که این جسد در قبر یکی از همان پناهندگان بی پناه نهاده شد» . [5]

نخسین دستگیری امام کاظم - علیه السلام

هارون می دانست که امام کاظم - علیه السلام - خمس، خراج و هدایا را از پیروانش دریافت می دارد، اینها همه او را به فکر برد که امام کاظم - علیه السلام - پشت سر تمام این فعالیتها قرار دارد و توطئه براندازی او را تدارک دیده است. به همین جهت مبارزه دامنه داری را برای دستگیری امامیه آغاز

کرد [6] او نخست امام کاظم - علیه السلام - را در مدینه به سال 179 دستگیر کرد و او را به زندان بصره و بغداد روانه ساخت. [7] از اخبار مختلفی که نقل شده معلوم می شود امام - علیه السلام - دو بار به دست هارون به زندان افتاده است مرتبه اول که دقیقاً تاریخ آن معلوم نیست، هارون در اثر دیدن یک خواب تهدید آمیز، امام را موقتاً آزاد ساخته.

مسعودی درباره خواب هارون و آزاد شدن امام - علیه السلام - از زندان می نویسد: «عبدالله بن مالک خزایی»، رئیس شرطه هارون می گوید: فرستاد هارون در موقعی که هیچ سابقه نداشت در چنان اوقاتی پیش من آید، بر من وارد شد و حتی مجال لباس پوشیدن به من نداد و با آن حال مرا پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کردم و نشستم سکوت همه جا را فرا گرفته بود، وحشت عجیبی به من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من می افزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله می دانی چرا تو را احضار کرده ام؟ گفتم: نه به خدا. گفت: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه ای به دست گرفته و به من می گفت: اگر همین الان موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا می کنم. اکنون برو و او را فوراً آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می خواهد همین جا بماند و هر احتیاجی که داشته باشد برآورده می کنم و اگر می خواهد به مدینه بازگردد، وسائل حرکت او را آماده کن.

با ناباوری سه بار از هارون پرسیدم: دستور می دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟! هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید. از پیش هارون بیرون آمده وارد زندان شدم، وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من به پا خواست، او خیال می کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین الان آزاد کنم و سی هزار درهم در اختیار شما قرار بدهم.

موسی بن جعفر - علیه السلام - پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می فرمود: یا موسی «حبست مظلوماً» (تو از راه ستم زندانی شده ای) این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چه بگویم فرمود: بگو: «یا سامع کل صوت و یا سابق الفوت و ... » خواندم همینطوری که می بینی آزاد شدم. [8] مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. [9] ولی طولی نکشید باز هارون را بر علیه امام - علیه السلام - تحریک کردند، مجدداً دستوری مبنی بر دستگیری امام کاظم - علیه السلام - و پیروانش صادر کرد.

معروف است که هارون در سال 179 ه ق به قصد حج از بغداد حرکت کرد همین که نزدیک مدینه رسید، بزرگان و اشراف شهر به استقبال او آمدند امام کاظم - علیه السلام - نیز بر استری سوار بود و در میان استقبال کنندگان حضور داشت. ربیع (دربان مخصوص هارون رو به آن حضرت کرده) گفت:

این مرکب چیست که با آن به دیدار امیرالمؤمنین آمده ای؟ اگر با آن به دنبال دشمن روی به او نخواهی رسید و اگر دشمن به دنبال تو آید از دست او بدر نخواهی رفت؟ حضرت فرمود: نه، این مرکب از سرفرازی و تکبر اسب، پست تر، و از زبونی و خواری الاغ بالاتر است و «خیر الامور اوسطها» و بهترین هر چیز میانه و حد وسط آن است. چون هارون وارد مدینه شد رو به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه واله برای زیارت آن بزرگوار نهاده و مردم نیز وی را همراهی می کردند، وقتی هارون در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه واله قرار گرفت در حالی که مردم شهر از جمله امام کاظم - علیه السلام - حضور داشتند، اشاره به قبر پیامبر گفت:

«السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا بن عم (مفتخراً بذلک علی غیره)» .

(سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو) می خواست بدینوسیله به دیگران افتخار کند و بفهماند که مقام من از دیگران برتر است، چون من پسر عموی پیامبرم.

در این هنگام حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - پیش قبر آمده و خطاب به رسول خدا گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا اَبَه» .

(سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر) و مقصود حضرت هم این بود که عوام فریبی هارون را به مردم بفهماند و برتری مقام خویش را بر هارون به آنان گوشزد نماید و در حقیقت او را خلع سلاح کند «فتغیر وجه الرشید و تبین الغیظ فیه»

.

هارون پس از شنیدن این سخن رنگ صورتش دگرگون شد و آثار خشم در چهره اش آشکار گردید [10] خطاب به آن حضرت گفت: «هذا الفخر یا ابا الحسن جدّاً» ؟ (این جداً مایه افتخار است یا اباالحسن).

و سپس دستور بازداشت آن حضرت را صادر کرد. [11] هارون سپس رو به یحیی بن جعفر کرده وگفت: «اشهد انه ابوه حقّاً» .

(شهادت می دهم که رسول خدا حقاً پدر اوست).

این جمله به منزله اعتراف به عدم صحت خلافت خاندان خود بود که بر اساس وراثت پی ریزی شده بود و اعتراف به اینکه امامان از نسل فاطمه، فرزندان رسول خدا هستند.

امام بار دوم به دست هارون زندانی شد در نقل دیگر آمده است: که هارون در همان سال (179) به حج رفت و ابتداء به مدینه طیبه آمده و حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - با گروهی از اشراف و بزرگان مدینه به استقبال او آمدند، سپس حضرت چنانچه معمول او بود به مسجد رفت پس هارون شبانه به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه واله رفته گفت:

یا رسول الله انی اعتذر الیک من شی ارید ان افعله ارید ان احبس موسی بن جعفر - علیه السلام- فانه یرید التشتیت بین امتک و سفک دمائها» .

(ای رسول خدا من از آنچه می خواهم انجام دهم پوزش می طلبم، می خواهم موسی بن جعفر را به زندان اندازم، زیرا او می خواهد میان امت تو اختلاف اندازد و خون آنان را بریزد.

سپس دستور داد آن حضرت را در مسجد گرفتند و به نزد او بردند، به زنجیر بسته و دو محمل

ترتیب داد و آن حضرت را در یکی از آنها نهاده بر استری بست و محمل دیگر را بر استر دیگر نهاده و هر دو محمل را که اطراف آن پوشیده بود از خانه او بیرون بردند، و همراه هر دوی آنها سوارانی فرستاد (همینکه از شهر بیرون رفتند) سواران دو دسته شدند دسته ای با یک محمل به سوی بصره رفتند و دسته ای دیگر با محمل دیگر راه کوفه را پیش گرفتند. و موسی بن جعفر - علیه السلام - در آن محملی بود که آن را به بصره بردند.

مرحوم مفید می نویسد: اینکه هارون این کار را کرد برای آن بود که مردم ندانند موسی بن جعفر - علیه السلام - را به کجا می برند و به آن دسته از سواران که همراه موسی بن جعفر- علیه السلام- بودند، دستور داد آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان فرماندار بصره بود، بسپارند آن حضرت را در بصره به او تحویل دادند و عیسی یکسال آن حضرت را در بصره در زندان نگاه داشت، تا اینکه هارون نامه ای به او نوشت که حضرت را به قتل برساند. عیسی بن منصور با نزدیکان و مشاورین خود درباره کشتن امام - علیه السلام- مشورت کرد، آنان این کار را برای وی صلاح ندانستند و نظر دادند که از کشتن او دست باز دارد و از هارون بخواهد که او را از این کار معاف بدارد.

این بود که عیسی بن جعفر نامه ای به هارون نوشت: مدتی است که موسی بن جعفر - علیه السلام- در

زندان من است و من در این مدت آزمودم و جاسوسی بر او گماشتم و هیچ دیده نشد به چیزی جز عبادت سرگرم شود.

عیسی در نامه خود می افزاید که: «وضعت من یسمع منه ما یقول فی دعائه فما دعی علیک و لا علی و لا ذکرنا بسوء و ما یدعو لنفسه الا بالمغفره و الرحمه» . (کسی را گماردم تا هنگام دعای او گوش فرا دارد و بشنود در دعا چه می گوید و شنیده نشد بر تو و بر من نفرین کند و نام ما را به بدی ببرد و برای خود نیز جز به آمرزش و رحمت دعائی نمی کند).

پس اکنون کسی را بفرست تا من موسی بن جعفر را به او تحویل دهم و در غیر این صورت او را آزاد خواهم کرد زیرا من بیش از این نمی توانم او را در زندان نگهدارم.

و روایت شده است که برخی از دیده بانانی که عیسی بن جعفر بر آن حضرت گماشته بود به او گزارش دادند که بسیار شنیده است که آن حضرت در دعای خود می گوید: «اللهم انک تعلم انی کنت اسئلک ان تفر غنی لعبادک اللهم و قد فعلک فلک الحمد» . [12] (بار خدایا تو می دانی که من برای عبادت از تو جای خلوتی خواسته بودم و تو چنین جائی برای من آماده کردی، پس سپاس از آن توست (که حاجت مرا برآوردی) این نهایت زهد و پارسائی و رضا و تسلیم امام - علیه السلام- و درعین حال شدت تقیه و پنهان کاری آن حضرت را نشان می دهد.

خلاصه امام - علیه السلام- را تحویل فضل بن ربیع

دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود. هارون از او خواست آن حضرت را به قتل برساند از نیز از انجام این کار سرباز زد. پس از آن نامه به فضل بن ربیع نوشت که آن حضرت را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی تحویل دهد. فضل بن یحیی او را در برخی از اطاقهای خانه اش جا داد و دیده بانی بر آن حضرت گماشت و آن حضرت شب و روز سرگرم عبادت بود، هم شب را به نماز و تلاوت قرآن و دعا و عبادت می گذراند. بیشتر روزها روزه بود و روی خویش را از محراب عبادت به جانب دیگر برنمی گرداند. فضل بن یحیی که چنین دید، گشایشی در کار آن حضرت داده و او را گرامی داشت و وسائل آسایش او را فراهم نمود، این خبر به گوش هارون رسید و آن موقع در (نزدیکی بغداد در جائی به نام) رقه بود به محض اطلاع، از دست فضل سخت عصبانی شد نامه ای به فضل بن یحیی نوشت و از اکرام و احترامی که نسبت به موسی بن جعفر انجام داده بود، او را باز داشته و دستور داد آن حضرت را بکشد.

فضل اقدام به این کار ننمود. هارون از اینکه فضل دستورش را نپذیرفته در خشم شد و مسرور خادم را طلبیده به او گفت: هم اکنون با شتاب به بغداد برو و یکسره به نزد موسی بن جعفر می روی و اگر دیدی که او در آسایش و رفاه است و رفاه است این نامه را به عباس بن محمد برسان و به او دستور بده آنچه

در آن نوشته شده انجام دهد و نامه دیگری نیز به او داد و گفت: این نامه را نیز به سندی بن شاهک برسان و به او دستور ده از فرمان عباس بن محمد پیروی کند.

مسرور به سرعت به بغداد آمد و یکسره به خانه فضل بن یحیی رفت و کسی نمی دانست برای چه کاری آمده. به نزد موسی بن جعفر - علیه السلام- رفت و او را به همان حال که به هارون خبر داده بودند، بدید و بعد به نزد عباس بن محمد وسندی بن شاهک رفته و نامه ها را به ایشان تحویل داد.

عباس بن محمد، فضل بن یحیی را به خانه خود جلب کرد و دستور داد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک صد تازیانه بر او زد پس از این جریان مسرور جریان را برای هارون نوشت هارون دستور داد آن حضرت را به سندی بن شاهک بسپارند.

خود هارون مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس که گروه بسیاری جمع شده بودند، گفت: ای گروه مردم فضل بن یحیی بر من نافرمانی کرد و از دستور من سرپیچی نمود و من در نظر گرفته ام او را لعنت کنم، پس شما نیز او را لعن کنید، پس از آن، مردم از هر سو او را لعنت کرده، بدانسان که از صدای لعنت آنان در و دیوار قصر به لرزه درآمد.

این خبر به گوش یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید به سرعت نزد هارون آمد و از در مخصوص وارد قصر هارون شده و از پشت سر هارون به طوری که او نفهمد وارد شده به

نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخن من گوش فرا دار هارون با ناراحتی گوش به سخن یحیی داد. یحیی گفت: فضل جوان است و من آنچه تو خواهی انجام خواهم داد. هارون خوشحال شد و رو به مردم کرده گفت: فضل دربار چیزی نافرمانی مرا کرده بود، من او را لعن کردم ولی او توبه و بازگشت به فرمانبرداری من کرد، پس او را دوست بدارید. مردم گفتند: ما دوستار هر کسی هستیم که تو او را دوست داری، و دشمن هستیم با هر که تو او را دشمن داری و ما اکنون او را دوست داریم.

سپس یحیی بن خالد از آنجا بیرون آمد تا وارد بغداد شد، مردم از آمدن یحیی به بغداد وحشت زده شدند و هر کس دربار آمدن یحیی به بغداد سخن می گفت و خود یحیی وانمود کرد که برای رسیدگی به امور شهر و سرکشی به کارهای عمال و فرمانداران به شهر آمده. و برای پوشاندن هدف شوم خود نیز چند روزی به این کارها مشغول شد، سپس سندی بن شاهک را طلبید و دستور کشتن حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام- را به او داد و او نیز انجام این جنایت هولناک را به عهده گرفت. [13] یعقوبی می نویسد: در زندان به موسی بن جعفر - علیه السلام- گفته شد: کاش به فلانی نوشته بودی تا درباره تو با رشید سخن می گفت. فرمود: «حدثنی ابی عن ابائه ان الله عز و جل اوحی الی داود یا داود انه ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقی دونی عرفت ذلک منه الا و قطعت عنه

اسباب اسماء و اسحت الارض من تحته» . [14] (پدرم از پدرانش مرا خبر داد که خدای عزوجل به داود وحی کرد: ای داود. نشد بنده ای از بندگانم مرا رها کرده به کسی از آفریده های من توسل جوید و او را چنان بشناسم مگر آنکه دست وی را از وسیله های آسمانی کوتاه کرده و زمین را زیر پای او فرو بردم).

شهادت امام کاظم (ع)

اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات دیگری نیز به آن تصریح شده است چنان که در روایتی از امام رضا - علیه السلام- آمده است که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود. [15] مرحوم مفید می نویسد: ترتیب کشتن آن امام معصوم چنین بود که سندی بن شاهک زهری در غذای آن بزرگوار ریخته و به نزد او آورد. و برخی گفته اند آن زهر را در رطب قرار داد، امام از آن میل فرمود اثر زهر را در بدن خویش احساس کرد و پس از سه روز آن بزرگوار به بیماری سختی مبتلا شد و در روز سیم از دنیا رفت. [16] مؤلف تجارب السلف می نویسد: «اتفاقا همان شب که یحیی به بغداد رسید موسی بن جعفر وفات یافت و بعضی گفتند او را زهر دادند و بعضی گفتند به مرگ خود مرد. بعد از آن عدول را از کرخ ببردند تا موسی را مرده دیدند یعنی تا گمان نیفتد که او را کشته اند و شیعه گوید: چون امام موسی را مرده از خانه بیرون آوردند ندا می کردند که امام رافضی به

مرگ خویش بمرد، امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان می گریست و چون گفتند امام روافض نماند او گفت: لا والله العظیم بلکه امام مغرب و مشرق نماند» . [17] و چون امام کاظم - علیه السلام- از دنیا رفت سندی بن شاهک فقها و بزرگان بغداد را به کنار جنازه آن حضرت گرد آورده و در میان آن جمع، هیثم بن عدی نیز بود، پس همه آنها جنازه موسی بن جعفر - علیه السلام- را نگاه کردند و اثری از زخم یا خفگی در بدن آن حضرت مشاهده نکردند و از همه آنها گواه گرفت که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و آنان همگی به این مطلب گواهی دادند.

سپس جنازه آن حضرت از زندان بیرون آورده کنار جسر بغداد گذاردند و جار زدند که این موسی بن جعفر است که مرده است او را بنگرید، مردم دسته دسته می آمدند و چهره آن حضرت را به دقت می نگریستند و می رفتند.

از بعضی از روایات استفاده می شود که جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید فقها و بزرگان و عموم مردم قرار دادند:

1- تا به مردم نشان دهند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود ندارد.

2- دیگر اینکه گروهی از شیعیان گمان می کردند که آن حضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است و حبس و زندان او را همان غیبتی می دانستند که برای امام قائم ذکر شده است از اینرو پس از شهادت آن حضرت یحیی بن خالد دستور داد جار

زنند که: این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می کردند امام قائم است و نخواهد مرد، پس او را بنگرید و مردم نگاه می کردند، می دیدند که آن حضرت مرده است. [18] این ظاهر قضیه است ولی باطن قضیه دو علت دیگری داشته است:

اولاً: با طبیعی جلوه دادن فوت امام می خواستند هارون را از این جنایت هولناک تبرئه کنند.

ثانیاً: یحیی با عنوان کردن یک فکر انحرافی در میان شیعیان می خواست ذهن مردم را از این ستم و جنایتی که انجام داده بود به این مسأله متوجه کند تا کسی به فکر مسموم شدن آن امام معصوم - علیه السلام- نباشد و گرنه اصلاح عقیده آن گروه چه فائده ای برای یحیی و دستگاه خلافت داشت. بلکه هر اختلافی که میان شیعه می افتاد به نفع دستگاه خلافت بود.

خلاصه، هارون با این ترفندهای فریبکارانه افکار عمومی را آماده کرد و با بی شرمی چنین اظهار داشت که موسی - علیه السلام- به مرگ خدائی درگذشته است. [19] برخی از مورخان نیز تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش داده اند. [20] اگر چه بعضی ها نقل شهادت را نیز به عنوان یک قول آورده اند [21] ولی براساس روایات امامیه هارون الرشید امام موسی کاظم - علیه السلام- را در سال 183 به تحریک یحیی برمکی مسموم کرد [22] و در 24 یا 25 رجب همان سال به شهادت رسید. [23] رشید همچنین شصت نفر از علویان زندانی را محکوم به مرگ کرد. [24]

پی نوشت ها

[1] - کلینی کافی ج 1 ص 267.

[2] - التاریخ الاسلامی و الحضاره

الاسلامیه ج 3 ص 352.

[3] - الاغانی ج 5 ص 225.

[4] - امالی شیخ ص 230 - شرح میمیه ابی فراس ص 209.

[5] - تاریخ کربلا ص 199 به نقل از مجله «الهلال» شماره اکتبر 1947 ص 27 از مقاله عقاد.

[6] - طبرسی الاحتجاج ص 161 نجف، و کشی اختیار معرفه الرجال ص 262.

[7] - کافی، ج 1 ص 476 - نوبختی فرق ص 2-71.

[8] - مسعودی مروج الذهب، ج 3 ص 7 - 356طبع قاهره ابن عماد حنبلی شذرات الذهب ج 1 ص 304 - وفیات الاعیان ج 5 ص 301.

[9] - عیون اخبار الرضا ج 1 ص 273 - امالی صدوق ص 236.

[10] - مفید، ارشاد ص 7 - 276.

[11] - ابن اثیر، کامل ج 5، ص 108.

[12] - مفید، ارشاد ص 281.

[13] - مفید، ارشاد ص 2- 281.

[14] - یعقوبی، ج2 ص414.

[15] - کشی، اختیار معرفه الرجال ص 604 - شماره 1123 - دلائل الامامه ص 147.

[16] - مفید، ارشاد ص 282.

[17] - هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف ص140.

[18] - مفید، ارشاد ص 283.

[19] - تاریخ فخری ص 268.

[20] - طبری جزء 10 ص 70 حوادث سال 183.

[21] - ابن خلکان وفیات الاعیان ج 5 ص 310 - عمده الطالب ص 196.

[22] - نوبختی فرق الشیعه ص 67 کشی اختیار ص 258 - کافی ج 1 ص 9 -258.

[23] - مرحوم مفید در ارشاد وفات آن حضرت را شش روز به آخر ماه رجب نقل کرده و به نقل مرحوم صدوق 25

رجب می باشد.

[24] - عیون اخبار الرضا ج 1 ص 90 - 89 و ج 2 ص 143.

شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع)

منبع

منتهی الامال شیخ عباس قمی

ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده

اشهر در تاریخ شهادت آن حضرت آن است که در بیست وپنجم رجب سنه صد و هشتاد وسه در بغداد در حبس سندی بن شاهک واقع شد وبعضی پنجم ماه مذکور گفته اند. وعمر شریفش در آن وقت پنجاه وپنج سال وبه روایت (کافی) پنجاه وچهار سال بود. (86) وبیست ساله بود که امامت به آن جناب منتقل شد ومدت امامتش سی وپنج سال بوده که مقداری از آن در بقیه ایام منصور بوده واو به ظاهر متعرض آن حضرت نشد وبعد از اوده سال و کسری ایام خلافت مهدی بود واو حضرت را به عراق طلبید ومحبوس گردانید وبه سبب مشاهده معجزات بسیار جرأت بر اذیت به آن حضرت ننمود وآن جناب را به مدینه برگردانید وبعد از آن یک سال وکسری مدت خلافت هادی بود واو نیز آسیبی به آن حضرت نتوانست رسانید. (87)

صاحب (عمده الطالب) گفته: هادی آن حضرت را گرفت ودر حبس نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود:

(فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الاَرْضَ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحامَکُمْ؟) (88)

چون بیدار شد مراد آن حضرت را دانست، امر کرد حضرت امام موسی علیه السلام را از حبس رها کردند، بعد از چندی بازخواست آن حضرت را حبس کند واذیت رساند، اجل او را مهلت نداد وهلاک شد، چون خلافت به هارون الرشید رسید آن حضرت را به بغداد آورد ومدتی محبوس داشت ودر سال چهاردهم خلافت خویش آن حضرت را به زهر شهید کرد. (89)

اما سبب گرفتن هارون آن جناب را وفرستادن او را به عراق چنانکه شیخ طوسی و

ابن بابویه ودیگران روایت کرده اند آن بود که چون رشید خواست که امر خلافت را برای اولاد خود محکم گرداند از میان پسران خود که چهارده تن بودند سه نفر را اختیار کرد، اول محمّد امین پسر زبیده را ولیعهد خود گردانید وخلافت را بعد از او برای عبداللّه مأمون وبعد از او برای قاسم مؤتمن قرار داد وچون جعفر بن محمّد بن اشعث را مربی ابن زبیده گردانیده بود یحیی برمکی که اعظم وزرای هارون بود اندیشه کرد که بعد از او اگر خلافت به محمّد امین منتقل شود ابن اشعث مالک اختیار او خواهد شد ودولت از سلسله من بیرون خواهد رفت، در مقام تضییع ابن اشعث برآمد ومکرر ومکرر نزد هارون از او بدی می گفت تا آنکه او را نسبت داد به تشیع واعتقاد به امامت موسی بن جعفر علیه السلام وگفت: او از محبان وموالیان امام موسی علیه السلام است و او را خلیفه عصر می داند وهر چه به هم رساند خمس آن را برای آن جناب می فرستد وبه این سخنان شورانگیز، هارون را به فکر آن حضرت انداخت تا آنکه روزی هارون از یحیی ودیگران پرسید که آیا می شناسید از آل ابی طالب کسی را که طلب نمایم وبعضی از احوال موسی بن جعفر را از او سؤال نمایم؟

ایشان علی بن اسماعیل بن جعفر برادرزاده آن حضرت را که آن جناب احسان بسیار نسبت به او می نمود وبر خفایای احوال آن جناب اطلاع تمام داشت تعیین کردند. (به روایت دیگر، محمّد بن اسماعیل برادرزاده آن جناب بود). (90)

پس به امر خلیفه نامه ای به پسر اسماعیل نوشتند و او

را طلبیدند، چون آن جناب بر آن امر مطلع شد او را طلبید وگفت: اراده کجا داری؟ گفت: اراده بغداد، فرمود که برای چه می روی؟ گفت: پریشان شده ام وقرض بسیاری به هم رسانیده ام، آن جناب فرمود که من قرض تو را اداء می کنم وخرج تو را متکفل می شوم، او قبول نکرد وگفت: مرا وصیتی کن! آن جناب فرمود: وصیت می کنم که در خون من شریک نشوی واولاد مرا یتیم نگردانی، باز گفت: مرا وصیت کن! حضرت باز این وصیت فرمود تا سه مرتبه، پس سیصد دینار طلا وچهار هزار درهم به او عطا فرمود، چون او برخاست حضرت به حاضران فرمود: به خدا سوگند که در ریختن خون من سعایت خواهد کرد وفرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت! گفتند: یابن رسول اللّه! اگر چنین است چرا به او احسان می نمایی واین مال جزیل را به او می دهی. فرمود:

(حَدَّثَنی اَبی عَنْ آبائِه عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه وآله وسلم: اِنَّ الرَّحِمَ اِذاقُطِعَتْ فَوُصِلَتْ قَطَعَهَا اللّهُ)؛

حاصل روایت آنکه، پدران من روایت کرده اند از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و سلم که چون کسی که با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند واین کس قطع احسان خود را از او نکند حق تعالی قطع رحمت خود را از او می کند و او را به عقوبت خود گرفتار می نماید.

وبالجمله؛ چون علی بن اسماعیل به بغداد رسید، یحیی بن خالد برمکی او را به خانه برد وبا او توطئه کرد که چون به مجلس هارون رود امری چند نسبت به آن حضرت دهد که هارون را به خشم آورد،

پس او را به نزد هارون برد. چون بر او داخل شد سلام کرد وگفت: هرگز ندیده ام که دو خلیفه در یک عصر بوده باشند، تو در این شهر خلیفه وموسی بن جعفر در مدینه خلیفه است، مردم از اطراف عالم خراج از برای او می آورند وخزانه ها به هم رسانیده وملکی را به سی هزار درهم خریده ونام او را (یسیره) گذاشته. پس هارون دویست هزار درهم حواله کرد به او بدهند، چون آن بدبخت به خانه برگشت دردی در حلقش به هم رسید و هلاک شد و از آن زرها منتفع نشد. وبه روایت دیگر بعد از چندی او را زحیری عارض شد وجمیع اعضا واحشاء او به زیر آمد ودر همان حال که زر را برای او آوردند در حالت نزع بود، و از این پولها جز حسرت چیزی از برای او حاصل نشد و زرها را به خزانه خلیفه برگردانیدند. (91)

وبالجمله؛ در همان سال که سال صد وهفتاد ونهم هجری بود وهارون برای استحکام خلافت اولاد خود به گرفتن امام موسی علیه السلام اراده حج کرد و فرمانها به اطراف نوشت که علما وسادات واعیان وواشراف همه در مکه حاضر شوند که از ایشان بیعت بگیرد وولایت عهد اولاد او در بلاد او منتشر گردد. (92)

اول به مدینه طیبه آمد، یعقوب بن داود روایت کرده است که چون هارون به مدینه آمد، من شبی به خانه یحیی برمکی رفتم و او نقل کرد که امروز شنیدم که هارون نزد قبر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم با او مخاطبه می کرد که پدر ومادرم به فدای تو باد یا رسول

اللّه، من عذر می طلبم در امری که اراده کرده ام در باب موسی بن جعفر، می خواهم او را حبس کنم برای آنکه می ترسم فتنه برپا کند که خونهای امت تو ریخته شود، یحیی گفت: چنین گمان دارم که فردا او را خواهد گرفت. چون روز شد، هارون فضل بن ربیع را فرستاد در وقتی که آن حضرت نزد جد بزرگوار خود رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم نماز می کرد، در اثنای نماز آن جناب را گرفتند وکشیدند که از مسجد بیرون برند. حضرت متوجه قبر جد بزرگوار خود شد وگفت: یا رسول اللّه! به تو شکایت می کنم از آنچه از امت بدکردار توبه اهل بیت بزرگوار تو می رسد، ومردم از هر طرف صدا به گریه وناله وفغان بلند کردند، چون آن امام مظلوم را نزد هارون بردند ناسزای بسیار به آن جناب گفت، وامر کرد که آن جناب را مقید گردانیدند و دو محمل ترتیب داد برای آنکه ندانند که آن جناب را به کدام ناحیه می برند، یکی را به سوی بصره فرستاد ودیگری را به جانب بغداد وحضرت در آن محمل بود ک به جانب بصره فرستاد، وحسان سروی را همراه آن جناب کرد که آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور که امیر بصره و پسر عموی هارون بود تسلیم نمود، در روز هفتم ماه ذی الحجه یک روز پیش از ترویه، آن جناب را داخل بصره نمودند ودر روز علانیه آن جناب را تسلیم عیسی نمودند، عیسی آن حضرت را در یکی از حجره های خانه خود که نزدیک به دیوانخانه او بود محبوس گردانید

ومشغول فرح وسرور عید گردید وروزی دو مرتبه در آن حجره را می گشود، یک نوبت برای آنکه بیرون آید ووضو بسازد، نوبتی دیگر برای آنکه طعام از برای آن جناب ببرند. محمّد بن سلیمان نوفلی گفت که یکی از کاتبان عیسی که نصرانی بود وبعد، اسلام اظهار کرد رفیق بود با من، وقتی برای من گفت که این عبد صالح وبنده شایسته خدا، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام در این ایام که در این خانه محبوس بود چیزی چند شنید از لهو ولعب وساز و خوانندگی وانواع فواحش ومنکرات که گمان ندارم هرگز به خاطر شریفش آنها خطور کرده باشد.

وبالجمله؛ مدت یک سال آن حضرت در حبس عیسی بود ومکرر هارون به او نوشت که آن جناب را شهید کند. اوجرأت نکرد که به این امر شنیع اقدام کند، جمعی از دوستان اونیز او را از آن منع کردند، چون مدت حبس آن حضرت نزد او به طول انجامید، نامه ای به هارون نوشت که حبس موسی علیه السلام نزد من طول کشید ومن بر قتل وی اقدام نمی نمایم، من چندان که از حال او تفحص می نمایم به غیر عبادت وتضرع وزاری وذکر ومناجات با قاضی الحاجات چیزی نمی شنوم و نشنیدم که هرگز به تو یا بر من یا بر احدی نفرین نماید یا بدی از ما یاد نماید بلکه پیوسته متوجه کار خود است به دیگری نمی پردازد، کسی را بفرست که من او را تسلیم او نمایم والاّ او را رها می کنم ودیگر حبس وزجر او را بر خود نمی پسندم. یکی از حواسیس عیسی که به تفحص احوال آن جناب موکل بود

گفته که من در آن ایام بسیار از آن جناب می شنیدم که در مناجات با قاضی الحاجات می گفت: خداوندا ! من پیوسته سؤال می کردم که زاویه خلوتی وگوشه عزلتی وفراخ خاطری از جهت عبادت وبندگی خود مرا روزی کنی اکنون شکر می کنم که دعای مرا مستجاب گردانیدی، آنچه می خواستم عطا فرمودی. چون نامه عیسی به هارون رسید کس فرستاد وآن جناب را از بصره به بغداد برد ونزد فضل بن ربیع محبوس گردانید. (93) ودر این مدتی که محبوس بود پیوسته مشغول عبادت بود و بیشتر اوقات در سجده بود.

شیخ صدوق از ثوبانی روایت کرده است که جناب امام موسی علیه السلام در مدت زیاده از ده سال هر روز که می شد بعد از روشن شدن آفتاب به سجده می رفت و مشغول دعا وتضرع می بود تا زوال شمس ودر ایامی که در حبس بود بسا می شد که هارون بر بام خانه می رفت ونظر می کرد در آن حجره که آن جناب را در آنجا حبس کرده بودند، جامه ای می دید که بر زمین افتاده است وکسی را نمی دید، روزی به ربیع گفت: این جامه چیست که می بینم در این خانه؟ ربیع گفت: این جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است، که هر روز بعد از طلوع آفتاب به سجده می رود تا وقت زوال گفت: هرگاه می دانی که او چنین است چرا او را در این زندان تنگ جا داده ای؟ هارون گفت: هیهات ! غیر از این علاجی نیست، (94) یعنی برای دولت من در کار است که او چنین باشد. (95)

در کتاب (درّ النّظیم) است که فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده که گفت: فرستاد

مرا هارون رشید نزد موسی بن جعفر علیه السلام برای رسانیدن پیامی ودر آن وقت آن حضرت در حبس سندی بن شاهک بود. من داخل محبس شدم دیدم مشغول نماز است، هیبت آن جناب نگذاشت مرا که بنشینم لاجرم تکیه کردم به شمشیر خود و ایستادم دیدم که آن حضرت پیوسته نماز می گذارد واعتنایی به من ندارد ودر هر دو رکعت نماز که سلام می دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می گوید وداخل نماز می شود، پس چون طول کشید توقف من وترسیدم که هارون از من مؤاخذه کند همین که خواست آن حضرت سلام دهد من شروع کردم در کلام، آن وقت حضرت به نماز دیگر داخل نشد وگوش کرد به حرف من، من پیام رشید را به آن حضرت رسانیدم وآن پیام این بود که به من گفته بود مگو به آن حضرت که امیرالمؤمنین مرا به سوی تو فرستاده بلکه بگو برادرت مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو می رساند ومی گوید به من رسیده بود از توچیزهایی که مرا به قلق و اضطراب درآورده بود. پس من تو را از مدینه آوردم وتفحص از حال تو نمودم، یافتم تو را پاکیزه حبیب، بری از عیب دانستم که آنچه برای تو گفته بودند دروغ بوده پس فکر کردم که تو را به منزلت برگردانم یا نزد خودم باشی، دیدم بودنت نزد من سینه مرا از عداوت تو بهتر خالی می کند ودروغ بدگویان تو را بیشتر ظاهر می گرداند، صلاح دیدم بودن تو را در اینجا لکن هر کس را غذایی موافق است وبا آن طبیعتش الفت گرفته وشاید شما در مدینه غذاهایی

میل می فرمودید وعادت به آن داشتید که در اینجا نمی یابی کسی را که بسازد برای شما، ومن امر کردم (فضل) را که برای شما بسازد هر چه میل دارید، پس امر فرما او را به آنچه دوست دارید ومنبسط وگشاده رو باشید در هر چه که اراده دارید.

راوی گفت: حضرت جواب داد به دوکلمه بدون آنکه التفات کند به من فرمود:

(لاحاضِرٌ لی مالی فَیَنْفَعُنی وَ لَمْ اُخْلَقْ سَؤُلا، اَللّهُ اَکْبَرُ)؛

یعنی مالم حاضر نیست که مرا نفعی رساند، یعنی هرچه بخواهم دستورالعمل بدهم برایم درست کنند وخدا مرا خلق نکرده سؤال کننده و از کسی چیزی طلب کننده. این را فرمود وگفت: اَللّهُ اَکْبَرُ! وداخل نماز شد. راوی گفت: من برگشتم به نزد هارون وکیفیت را برای او نقل کردم هارون گفت: چه مصلحت می بینی درباره او؟ گفتم: ای آقای من! اگر خطی بکشی در زمین وموسی بن جعفر داخل در آن شود و بگوید بیرون نمی آیم از آن، راست می گوید بیرون نخواهد آمد از آن، گفت چنان است که می گویی، لکن بودنش نزد من محبوبتر است به سوی من، وروایت شده که هارون به وی گفت که این خبر را با کسی مگو، گفت تا هارون زنده بود این خبر را به احدی نگفتم. (96)

شیخ طوسی رحمه اللّه از محمّد بن غیاث روایت کرده که هارون رشید به یحیی بن خالد گفت: برو نزد موسی بن جعفر علیه السلام وآهن را از او بردار وسلام مرا به او برسان وبگو:

(یَقُولُ لَکَ اِبْنُ عَمِّکَ اِنَّهُ قَدْ سَبَقَ مِنّی فیک یَمینٌ اَنّی لااُخَلّیکَ حَتّی تُقِرَّلی بِالْاِسائهِ وَ تَسْئَلَنی الْعَفْوَ عَمّا سَلَفَ مِنْکَ وَ لَیْسَ

عَلَیْکَ فی اَقْرارِکَ عارُ وَ لافی مَسْئَلِتکَ اِیّایّ مَنْقَصَهٌ)؛ یعنی پسر عمویت می گوید که من پیش از این قسم خورده ام که تو را رها نکنم تا آنکه اقرار کنی برای من به آنکه بد کرده ای و از من سؤال وخواهش کنی که عفو کنم از آنچه از تو سر زده ونیست در این اقرارت به بدی بر تو عاری ونه در این خواهش وسؤالت بر تو نقصانی واین یحیی بن خالد ثقه ومحل اعتماد من و وزیر من و صاحب امر من است از او سؤال وخواهش کن به قدری که قسم به من عمل آمده باشد وخلاف قسم نکرده باشم، پس هر کجا خواهی برو به سلامت. محمّد بن غیاث راوی گوید که خبر داد مرا موسی بن یحیی بن خالد که موسی بن جعفر علیه السلام در جواب یحیی، فرمود ای ابوعلی! من مردنم نزدیک است و از اجلم یک هفته باقی مانده است. (97)

روایت

وروایت شده که در ایامی که در حبس فضل بن ربیع بود، فضل گفت: مکرر نزد من فرستادند که او را شهید کنم من قبول نکردم واعلام کردم که این کار از من نمی آید و چون هارون دانست که فضل بن ربیع بر قتل آن حضرت اقدام نمی کند آن جناب را از خانه او بیرون آورد ونزد فضل بن یحیی برمکی محبوس گردانید. فضل هر شب (خوانی) برای آن جناب می فرستاد و نمی گذاشت که از جای دیگر طعام برای آن جناب آورند. ودر شب چهارم که خوان را حاضر کردند آن امام مظلوم سر به جانب آسمان بلند کرد وگفت: خداوندا! تومی دانی که اگر

پیش از این روز چنین طعامی می خوردم هر آینه اعانت بر هلاکت خود کرده بودم وامشب در خوردن این طعام مجبور معذورم، وچون از آن طعام تناول نمود اثر زهر در بدن شریفش ظاهر شد و رنجور گردید، چون روز شد طبیبی برای آن حضرت آوردند چون طبیب احوال آن حضرت پرسید جواب او نفرمود، چون بسیار مبالغه کرد، آن جناب دست مبارک خود را بیرون آورد وبه او نمود وفرمود که علت من این است. چون طبیب نظر کرد دید که کف دست مبارکش سبز شده وآن زهری که به آن جناب داده اند در آن موضع مجتمع گردیده. پس طبیب برخاست ونزد آن بدبختان رفت وگفت: به خدا سوگند که او بهتر از شما می داند آنچه شما با او کرده اید. و از آن مرض به جوار رحمت الهی انتقال نمود. (98)

روایت دیگر

وبه روایت دیگر چندان که فضل بن یحیی را تکلیف بر قتل آن جناب کردند او اقدام نکرد بلکه اکرام وتعظیم آن جناب می نمود وچون هارون به رقّه رفت خبر به او رسید که آن جناب نزد فضل بن یحیی مکرم ومعزز است، اهانت وآسیبی نسبت به آن جناب روا نمی دارد، مسرور خادم را به تعجیل فرستاد به سوی بغداد با دونامه که بی خبر به خانه فضل درآید وحال آن جناب را مشاهده نماید اگر چنان بیند که مردم به اوگفته اند یک نامه را به عباس بن محمّد ودیگری را به سندی بن شاهک برساند که ایشان آنچه در آن نامه نوشته باشد به عمل آورند، پس (مسرور) بی خبر داخل بغداد شد وناگهان به خانه فضل رفت وکسی نمی دانست که

برای چه کار آمده است، چون دید که آن جناب در خانه او معزز و مکرم است، در همان ساعت بیرون رفت وبه خانه عباس بن محمّد رفت نامه هارون را به او داد، چون نامه را گشود فضل بن یحیی را طلبید و او را در عقابین کشید وصد تازیانه بر او زد ومسرور خادم آنچه واقع شده بود به هارون نوشت، چون بر مضمون نامه مطلع شد نامه نوشت که آن جناب را به سندی بن شاهک تسلیم کنند. ودر مجلس دیوانخانه خود به او از بلند گفت: فضل بن یحیی مخالفت امر من کرده است من او را لعنت می کنم، شما هم او را لعنت کنید. پس جمیع اهل مجلس صدا به لعن او بلند کردند، چون این خبر به یحیی برمکی رسید مضطرب شد خود را به خانه هارون رسانید و از راه دیگر غیر متعارف داخل شد و از عقب هارون درآمد وسر در گوش او گذاشت وگفت اگر پسر من فضل مخالفت تو کرده من اطاعت تو می کنم وآنچه می خواهی به عمل می آورم.

پس هارون از یحیی وپسرش راضی شده روبه سوی اهل مجلس کرد وگفت: (فضل) مخالفت من کرده بود من او را لعنت کردم اکنون توبه و انابه کرده است من از تقصیر او گذشتم شما از او راضی شوید، همگان او از بلند کردند که ما دوستیم با هر که تو دوستی ودشمنیم با هر که تو دشمنی. پس یحیی به سرعت روانه بغدا شد، از آمدن اومردم مضطرب شدند هر کسی سخنی می گفت لکن او اظهار کرد که من از برای تعمیر قلعه وتفحص

احوال عمال به این صوب آمده ام وچند روز مشغول آن اعمال بود، پس سندی بن شاهک را طلبید وامر کرد که آن امام معصوم را مسموم گرداند ورطبی چند به زهر آلوده کرد به ابن شاهک داد که نزد آن جناب ببرد ومبالغه نماید در خوردن آنها ودست از آن جناب بر ندارد تا تناول نمود، و موافق روایتی سندی خرماهای زهرآلود را برای آن حضرت فرستاد وخود آمد ببیند تناول کرده است یا نه، وقتی رسید که حضرت ده دانه از آن تناول فرموده بود، گفت: دیگر تناول نما، فرمود که در آنچه خوردم مطلب توبه عمل آمد وبه زیاده احتیاجی نیست. پس پیش از وفات آن حضرت به چند روز قضات وعدول را حاضر کرد و حضرت را به حضور ایشان آورد وگفت: مردم می گویند که موسی بن جعفر در تنگی وشدت است، شما حال او را مشاهده کنید وگواه شوید که آزار وعلتی ندارد وبر او کار را تنگ نگرفته ایم، حضرت فرمود که ای جماعت! گواه باشید که سه روز است که ایشان زهر به من داده اند وبه ظاهر صحیح می نمایم ولکن زهر در اندرون من جا کرده است ودر آخر این روز سرخ خواهم شد به سرخی شدید وفردا زرد خواهم شد زردی شدید و روز سوم رنگم به سفیدی مایل خواهد شد وبه رحمت حق تعالی واصل خواهم شد، چون آخر روز سوم شد روح مقدسش در ملاء اعلی به پیغمبران وصدیقان وشهداء ملحق گردید. (99)

به مقتضای کریمه: (وَ اَمّا الّذینَ اَبْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفی رَحْمَهِ اللّهِ) (100)، رو سفید به رحمت الهی منتقل شد. رحمه اللّه

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق

وغیره، از حسن بن محمّد بن بشّار روایت کرده که گفت: شیخی از اهل (قطیعه الرّبیع) که از مشاهیر عامه بود وبسیار موثق بود واعتماد بر قول او داشتیم، مرا خبر داد که روزی سندی بن شاهک مرا با جماعتی از مشاهیر علما که جملگی هشتاد نفر بودیم جمع کرد وبه خانه ای درآورد که موسی بن جعفر علیه السلام در آن خانه بود. چون نشستم سندی بن شاهک گفت: نظر کنید به احوال این مرد یعنی موسی بن جعفر علیه السلام که آیا آسیبی به او رسیده است؛ زیرا که مردم گمان می کنند که اذیتها وآسیبها به او رسانیده ایم و او را در شدت و مشقت داریم ودر این باب سخن بسیار می گویند، ما او را در چنین منزل گشاده بر روی فرشهای زیبا نشانیده ایم. خلیفه نسبت به او بدی در نظر ندارد، برای این او را نگاه داشته که چون برگردد با او صحبت بدارد ومناظره کند، اینک صحیح وسالم نشسته است ودر هیچ باب بر او تنگ نگرفته ایم اینکه حاضر است از او بپرسد و گواه باشید. آن شیخ گفت که در تمام مجلس همت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن امام بزرگوار وملاحظه آثار فضل وعبادت وانوار سیادت ونجابت و سیمای نیکی وزهادت که از جبین مبینش ساطع ولامع بود، پس حضرت فرود که ای گروه! آنچه بیان کرد در باب توسعه مکان ومنزل ورعایت ظاهر چنان است که او گفت ولکن بدانید وگواه باشید که او مرا زهر خورانیده است در نه دانه خرما وفردا رنگ من زرد خواهد شد وپس فردا خانه رنج

وعنا رحلت خواهد کرد وبه دار بقاء ورفیق اعلنی محلق خواهد شد، چون حضرت این سخن فرمود، سندی بن شاهک به لرزه در آمد مانند شاخه های درخت خرما بدون پلیدش می لرزید. (101)

وموافق بعضی روایات پس حضرت از آن لعین سؤال کرد که غلام مرا نزد من بیاور که بعد از فوت من متکفل احوال من گردد، آن لعین گفت: مرا رخصت ده که از مال خود تو را کفن کنم، حضرت قبول نکرد فرمود که ما اهل بیت مهر زنان ما وزر حج ما وکفن مردگان ما از مال پاکیزه ما است وکفن من نز من حاضر است. چون آن حضرت از دنیا رحلت کرد ابن شاهک لعین، فقها واعیان بغداد را حاضر کرد برای آنکه نظر کنند که اثر جراحتی در بدن آن حضرت نیست وبر مردم تسویل کنند که هارون را در فوت آن حضرت تقصیری نیست پس آن حضر را در سر جسر بغداد گذاشتند وروی مبارکش را گشودند ومردم را ندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضه گمان می کردند او نمی میرد، از دنیا رحلت کرده است، بیایید او را مشاهده کنید، مردم می آمدند وبر روی مبارک آن حضرت نظر می کردند. (102)

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق از عمر بن واقد روایت کرده است که سندی بن شاهک در یکی از شبها به نزد من فرستاد و مرا طلب داشت ومن در بغداد بودم. پس من ترسیدم که قصد بدی در حق من داشته باشد که در این وقت شب مرا طلب کرده پس وصیت کردم به عیالم در آنچه حاجت به او داشتم وگفتم: اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ

راجِعُونْ وسوار گشتم وبه نزد سندی رفتم، همین که مرا مقابل خود دید وگفت: ای ابوحفص! شاید ما تو را به ترس وفزع در آورده باشیم؟ گفتم: بلی، گفت: این طلبیدن نیست مگر به جهت خیر. گفتم: پس کسی را بفرست به منزل من که اهل مرا خبر دهد به امر من گفت: بلی، پس گفت: ای ابوحفص! آیا می دانی تو را برای چه خواسته ام؟ گفتم: نه، گفت: آیا می شناسی موسی بن جعفر را؟ گفتم: بلی، به خدا سوگند! من او را می شناسم و روزگاری است که مابین من و او دوستی و صداقت است. پرسی کیست در بغداد که بشناسد او را از کسانی که قولش مقبول باشد، من جماعتی را نام بردم ودر دلم افتاد که باید موسی به جعفر علیه السلام فوت کرده باشد، پس فرستاد وآن جماعت را آوردند مثل من آنگاه از ایشان پرسید که می شناسید اشخاصی را که موسی بن جعفر را بشناسند، ایشان نیز پرسید که می شناسید اشخاصی را که موسی بن جعفر را بشناسند، ایشان نیز جمعی را نام بردند، فرستاد وایشان را نیز آوردند، چون صبح شد پنجاه وچند نفر در منزل سندی جمع شده بودند از اشخاصی که موسی بن جعفر علیه السلام را می شناختند ومصاحبت با او نموده بودند. پس سندی برخاست وداخل اندرون شد وما نماز به جا آوردیم آن وقت کاتب او بیرون آمد با طوماری ونوشت نامهای ما را ومنازل ما وصورتهای ما وکردارهای ما را، بعد از آن نزد سندی رفت و (سندی) بیرون آمد ودست بر من زد وگفت: برخیز یا ابا حفص! جامه از روی موسی بن

جعفر بردار، جامه برداشتم دیدم که او وفات کرده، بگریستم واسترجاع نمودم بعد از آن به جماعت، گفت: همه نظر کنید! یک یک نزدیک آمدند وبدیدند، پس گفت: شاهد شدید که این موسی بن جعفر است؟ گفتیم: آری. گفت: یا غلام! بر عورت او پارچه ای بپوشان و او را برهنه گردان، چنان کرد. گفت: هیچ در تن او نشانی می بینید که آن را ناخوش بینید؟ گفتیم: نمی بینیم غیر آنکه او مرده است، گفت: همین جا باشید تا او را غسل دهید وکفن کنید ودفن نمایید ما بمانیدیم تا غسل داده شد وکفن کرده شد وجنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد ودفن کردیم وبازگشتیم. (103)

صاحب (عمده الطالب) گفته که در ایام شهادت آن حضرت هارون به شام رفت ویحیی بن خالد، سندی بن شاهک را امر کرد به قتل آن حضرت. پس گفته شده که آن حضرت را زهر دادند وبه قولی آن حضرت را در میان بساطی گذاشتند وچندان آن را پیچیدند تا آن حضرت شهید شد. پس جنازه نازنینش را در محضر مردم آوردند که تماشا کنند که اثر جراحتی در او نیست ومحضری تمام کردند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است وسه روز آن حضرت را در میان راه مردم نهادند که هر که از آنجا بگذرد آن حضرت را ملاحظه کند وشهادت خود را در آن محضر بنویسد پس دفن شد به مقابر قریش انتهی. (104)

روایت شده که چون سندی بن شاهک جنازه آن امام مظلوم را برداشت که به مقابر قریش نقل نماید کسی را وا داشته بود که در پیش جنازه ندا

می کرد: هذا اِمامِ الرّافِضَهِ فَاعْرِفُوهُ؛ یعنی این امام رافضیان است بشناسید اورا. پس آن جنازه شریف را آوردند در بازار گذاشتند ومنادی ندا کرد که این موسی بن جعفر است که به مرگ خود از دنیا رفته، آگاه باشید ببینید اورا، مردم دورش جمع شدند ونظر افکندند اثری از جراحت یا خفگی در آن حضرت ندیدند. (105) ودیدند در پای مبارکش اثر حنّاء است، پس امر کردند علما وفقها را که شهادت خود را در این باب بنویسند، تمامی نوشتند مگر احمد بن حنبل که هرچه او را زجر کردند چیزی ننوشت. (106) وروایت شده که آن بازاری که نعش شریف در آن گذاشته بودند نامیده شد به (سوق الریاحین) ودر آن موضع شریف بنایی ساختند ودری بر آن قرار دادند که مردم پا بر آن موضع نگذارند بلکه تبرک بجویند، به آن وزیارت کنند آن محل را.

ونقل شده از مولی اولیاء اللّه صاحب (تاریخ مازندران) که گفته من مکرر به آن موضع مشرف گشته ام وآن محل را بوسیده ام.

شیخ مفید

شیخ مفید رحمه اللّه فرمود که جنازه شریف را بیرون آوردند وگذاشتند بر جسر بغداد وندا کردند که این موسی بن جعفر است وفات کرده نگاه کنید به او، مردم می آمدند ونظر به صورت مبارکش می نمودند ومی دیدند وفات کرده. (107) وابن شهر آشوب فرموده که سندی بن شاهک جنازه را بیرون آورد وگذاشت بر جسر بغداد وندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضی ها گمان می کردند نمی میرد، پس نظر کنید بر او. واین را برای آن گفتند که واقفه اعتقاد کرده بودند که آن حضرت امام قائم است وحبس

او را غیبت او گمان کرده بودند، پس در این حال که سندی ومردمان در روی جسر اجتماع کرده بودند اسب سندی بن شاهک رم کرد و او را در آب افکند پس سندی غرق شد در آب و خداوند تعالی متفرق کرد جماعت یحیی بن خالد را. (108)

ودر روایت شیخ صدوق است که جنازه را آوردند به آنجا که مجلس شرطه بود، یعی محل عسس ونوکران حاکم بلد وچهار کس را بر پا داشتند تا ندا کردند که ای مردمان هر که می خواهد ببیند موسی بن جعفر را بیرون آید، پس در شهر غلغله افتاد، سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون قصری داشت در کنار شط چون صدای غوغای مردم را شنید واین ندا به گوشش رسید از قصر به زیر آمد وغلامان خود را امر کرد که آن جنبشیان را دور کردند وخود عمامه از سر انداخت وگریبان چاک زد پای برهنه در جنازه آن حضرت روانه شد وحکم کرد که در پیش جنازه آن حضرت ندا کنند که هر که خواهد نظر کند به طیب پسر طیب بیاید نظر کند به سوی جنازه موسی بن جعفر علیه السلام، پس جمیع مردم بغداد جمع شدند وصدای شیون و فغان از زمین به فلک نیلگون می رسید، چون نعش آن حضرت را به (مقابر قریش) آوردند به حسب ظاهر، خود ایستاد متوجه غسل وحنوط وکفن آن حضرت شد وکفنی که برای خود ترتیب داده بود که به دوهزار وپانصد دینار تمام کرده بود وتمام قرآن را بر آن نوشته بود بر آن جناب پوشانیدند، به اعزاز واکرام تمام آن جناب را در (مقابر قریش) دفن

نمودند، چون این خبر به هارون رسید به حسب ظاهر برای رفع تشنیع مردم نامه به اونوشت و او را تحسین کرد و نوشت که سندی بن شاهک ملعون آن اعمال را بی رضای من کرده، از تو خشنود شدم که نگذاشتی به اتمام رساند. (109)

روایت شیخ کلینی

شیخ کلینی رحمه اللّه روایت کرده از یکی از خادمان حضرت امام موسی علیه السلام که چون حضرت موسی علیه السلام را از مدینه به جانب عراق بردند آن جناب حضرت امام رضا علیه السلام را امر کرد که هر شب تا مادامی که من زنده ام و خبر وفاتم به تو نرسیده باید که بر در خانه بخوابی، راوی گوید که هر شب رختخواب آن حضرت را در دهلیز خانه می گشودیم چون بعد از عشاء می شد می آمد ودر دهلیز خانه به سر می برد تا صبح، چون صبح می شد به خانه تشریف می برد، وچهار سال بدین حال به سر می برد تا صبح، چون صبح می شد به خانه تشریف می برد، وچهار سال بدین حال به سر برد تا یک شبی فراش آن حضرت را گستردیم آن جناب نیامد به این سبب خاطر زاکیه اهل وعیال مستوحش شد وما هم از نیامدن آن حضرت ترسان ووحشتناک شدیم تا صبح، چون صبح طالع گردید آن خورشید رفعت وجلالت طالع گردید ودر خانه تشریف برد ورفت نزد ام احمد که بانوی خانه بود وفرمود بیاور آن ودیعتی که پدر بزرگوارم به تو سپرده تسلیم من نما، ام احمد چون این سخن استماع نمود آغاز توجه وزاری کرد و از سینه پر درد آه سرد برآورد که واللّه آن مونس دل دردمندان وانیس جان

مستمندان این دار فانی را وداع گفته، پس آن جناب وی را تسلی داده از زاری وبی قراری منع نمود وفرمود که این راز را افشا مکن واین آتش حسرت را در سینه پنهان دار تا خبر شهادت آن حضرت به والی مدینه رسد.

پس ام احمد ودائعی که در نزد او بود به آن حضرت سپرد وگفت: روزی که آن گل بوستان نبوت وامامت مرا وداع می فرمود، این امانتها را به من سپرد وفرمود که کسی را به این امر مطلع نساز وهرگاه که من فوت شدم پس هریک که از فرزندان من نزد تو آمد و از تو مطالبه آنها نمود به او تسلیم کن وبدان که در آن وقت من دنیا را وداع کرده ام. پس حضرت آن امانتها را قبض فرمود وامر کرد که از شهادت پدر بزرگوارش لب ببندد تا خبر برسد، پس دیگر حضرت در دهلیز خانه شب نخوابید، راوی گوید که بعد از چند روزی خبر شهادت حضرت امام موسی علیه السلام به مدینه رسید، چون معلوم کردیم در همان شب واقع شده بود که جناب امام رضا علیه السلام به تأیید الهی از مدینه به بغداد رفته مشغول تجهیز وتکفین والد ماجدش گردیده بود آنگاه حضرت امام رضا علیه السلام واهل بیت عصمت به مراسم ماتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قیام نمودند.(110)

مولف گوید: که سید بن طاوس علیه السلام در (مصباح الزائر) در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل ومناقب وعبادات ومصائب آن جناب نقل کرده، شایسته

است من آن را در این جا نقل کنم:

(اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرینَ وَ صَلِّ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَصِیِّ الاَبْرارِ وَ اِمامِ الاَخْیارِ وَ عَیْبَهِ الْاَنْوارِ وَ وارِثِ السَّکینَهِ وَالْوقارِ وَ الْحِکَمِ وَ اْلا ثارِ، الَّذی کانَ یُحیِی اللَّیلَ بِالسَّهَرِ اِلَی السَّحَرِ بِمُواصَلَهِ الاْسْتِغْفارِ، حَلیفِ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزیرَهِ وَ الْمُناجاتِ الْکَثِیرَهِ وَ الضُّراعاتِ الْمُتَّصِلَهِ وَ مَقَرِّ النُّهی وَ الْعَدْلِ وَ الْخَیْرِ وَالْفَضْلِ وَالنَّدی وَالْبَذْلِ وَ مَأْلَفِ الْبَلْوی وَالصَّبْرِ وَالْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَالْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ وَالْمُعَذَّبِ فی قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلَمِ الْمَطامیرِ، ذِی السّاقِ الْمَرضوضِ بِحَلَقِ الْقُیُودِ وَالْجَنازَهِ الْمُنادی عَلَیْها بِذُلِّ الاِسْتِخْفافِ وَالْوارِدِ عَلی جَدِّهِ الْمُصْطَفیَ وَ اَبیهِ الْمُرْتَضی وَ اُمِّهِ سَیِدَهِ النِّسآءِ بِاِرْثٍ مَغْصُوبٍ وَ وَلاءٍ مَسْلُوبٍ وَ اَمْرٍ مَغْلُوبٍ وَ دَمٍ مَطْلُوبٍ وَ سَمٍّ مَشْرُوبٍ. اَللّهُمَّ وَ کَما صَبَرَ عَلَی غَلیظِ الْمِحَنِ وَ تَجَرُّعِ غُصَصِ الْکُرَبِ وَاسْتَسْلَمَ لِرِضاکَ وَ اَخْلَصَ الطّاعَهَ لَکَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَاَسْتَشْعَرَ الْخُضُوعَ وَ عادَی الْبِدْعَهَ وَ اَهْلَها وَ لَمْ یَلْحَقْهُ فِی شَی ءٍ مِنْ اَوامِرِکَ وَ نَواهیَک لَوْمَهٌ لائمٍ، صَلِّ عَلَیْهِ صَلَوهً نامِیَهٌ مُنیفَه زاکِیَهً تُوجِبُ لَهُ بِها شَفاعَهَ اُمَمٍ مِنْ خَلْقِکَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرایاکَ وَ بَلِّغْهُ عَنّاتَحِیَّهً وَ سَلامًا وَ آتِنا مِنْ لَدُنْکَ فِی مُوالاتِهِ فَضْلا وَ اِحْسانا وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْوانًا، اِنَّکَ ذُوالْفَضْلِ الْعَمیمِ وَ التَّجاوُزِ الْعَظیم، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.) (111)

ودر احادیث بسیار وارد شده که زیارت آن حضرت مثل زیارت حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم است. (112) ودر روایتی مثل آن است که کسی زیارت کرده باشد حضرت رسول وامیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما را (113) ودر روایت دیگر مثل آن است که امام حسین علیه

السلام را زیارت کند (114) ودر حدیث دیگر هر که آن حضرت را زیارت کند بهشت از برای اوست. (115) سلام اللّٰه علیه.

خطیب در (تاریخ بغداد) از علی بن خلال نقل کرده که گفت: هیچ امر دشواری مرا رو نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ومتوسل به آن جناب شوم مگر آنکه خدای تعالی از برای من آسان کرد. (116)

پی نوشت ها

86- (الکافی) 1/486.

87- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/349.

88- سوره محمّد صلی اللّه علیه وآله وسلم (47)، آیه 22.

89- (عمده الطالب) ص 196.

90- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص 897.

91- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص 897 898.

92- (جلاء العیون) ص 898/899.

93- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص 899 900.

94- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/95.

95- (جلاء العیون) ص 903.

96- (الدّرّ النظیم) ص 654.

97- (الغیبه) شیخ طوسی، ص 19.

98- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص 903 904.

99- (جلاء العیون) مجلسی، ص 904 905، (بحارالانوار) 48/247.

100- سوره آل عمران (3)، آیه 107.

101- (امالی شیخ صدوق) ص 210 213 مجلس 29، حدیث 235 237.

102- (جلاء العیون) ص 905 906.

103- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/97 99.

104- (عمده الطالب) ص 196.

105- (مقاتل الطالبیین) ص 417.

106- منبع معتبری برای گواهی ندادن احمد بن حنبل یافت نشد واستاد سید عبداللّٰه فاطمی نیا فرمودند: این مطلب درست نیست؛ چرا که هنگام شهادت امام کاظم علیه السلام، احمد حنبل فقط پانزده سال داشته !؟ چگونه آن موقع ایشان از علمای برجسته بود. بله ایشان کتک خورده در رابطه

با عدم اعتقاد به خلق قرآن و امضاء نکردن این مطلب که آن هم بعد از شهادت امام رضا علیه السلام بوده است.

107- (ارشاد شیخ مفید) 2/242.

108- (مناقب) ابن شهر آشوب، 4/3353.

109- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) 1/99 100.

110- (الکافی) 1/381 382.

111- (مصباح الزّائر) ابن طاوس ص 382.

112- (کامل الزیارات) ص 313 314، باب 99، چاپ صدوق.

113- (کامل الزیارات) ص 313 314، باب 99، چاپ صدوق.

114- (کامل الزیارات) ص 313 314، باب 99، چاپ صدوق.

115- (کامل الزیارات) ص 313 314، باب 99، چاپ صدوق.

116- (تاریخ بغداد) 1/120، باب (ما ذکر مقابر بغداد المخصوصه بالعلماء والزّهاد).

کاظمین

کاظمین

این شهر سومین شهر مقدس عراق پس از نجف و کربلا است و در شمال غربی بغداد و در سمت غرب رودخانه دجله قرار گرفته که تنها عرض رودخانه دجله آن را از بغداد جدا می کند. نام این شهر بر گرفته از نام مبارک حضرت کاظم علیه السلام است و از آنجایی که در این حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (کاظم) و نواده او حضرت محمد بن علی علیه السلام (جواد) مدفون می باشند شهر به نام این دو تن با غلبه دادن نام اشهر که کاظم است، «کاظمین » نامیده شده است.

حرم مطهر، مرکز این شهر را تشکیل می دهد و دروازه های مجموعه وسیع حرم به خیابانها و محله های اصل شهر گشوده می شود. حرم کاظمین از ویژگیهایی برخوردار است که در کمتر حرمی می توان دید، نخست آنکه دو تن از امامان معصوم درون یک ضریح مدفونند، از این رو ضریح نقره ای آنان بزرگ و بخش مهمی از فضای

زیر گنبد را در بر گرفته است و دیگر آنکه حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی یکسان و چهار گلدسته می باشد. همچنین حرم مطهر دارای سه ایوان زیبا و بزرگ با سقفهای بلند است که ستونهایی تنومند آن را در بر گرفته و با کاشی و آینه تزیین شده است.

پیشینه شهر کاظمین به سال 145 ه. باز می گردد. در این سال جعفر فرزند منصور عباسی در گذشت و در گورستان این منطقه مدفون گردید و پس از او جمعی از قریشیان از آن جمله دو امام معصوم علیهما السلام در این گورستان به خاک سپرده شدند و همواره به نام «مقابر قریش» مشهور بوده است. لیکن بعدها به تدریج نام این بقعه به نام امروزی آن شهرت یافت.

مراکز زیارتی کاظمین

1-حرم مطهر، ساختمان کنونی حرم از ساخته های دوره آغازین صفویه و اضافات دوره های بعدی است. معماری و هنر دوره صفویه، از ایوانهای زیبا و کاشی کاری های معرق نفیس و آینه کاریهای بدیع در آن به وضوح قابل مشاهده است. حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی است که هر یک بر روی بقعه یکی از دو امام علیهما السلام قرار گرفته است. در زیر دو گنبد فضای مربع مستطیل است که میانه دو دیوار شرقی و غربی را دو ستون عظیم در بر گیرنده گنبدها اشغال کرده است، یک ضریح نقره ای قبر دو امام را با دو صندوق خاتم نفیس در بر دارد، با ورود از ایوان جنوبی، به نخستین رواق و سپس به درون حرم و گنبد خانه نخست در برابر قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قرار خواهیم گرفت و در

پشت سر ایشان قبر مطهر حضرت جواد علیه السلام قرار دارد. پیرامون حرم چهار شبستان بزرگ قرار گرفته و رواقهای جنوبی و غربی هر یک به ایوانی زیبا و بزرگ راه دارد. مجموعه حرم و رواقها را سه صحن وسیع در بر دارد که صحن غربی به نام «صحن قریش » می باشد. برج و بارو و دروازه های هفت گانه صحن با معماری زیبا آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه ها چشم بیننده را می نوازد.

برج و بارو و دروازه های هفت گانه صحن که با توجه به معماری زیبای آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه ها چشم بیننده را می نوازد، از ساخته های مرحوم فرهاد میرزای قاجار (عموی ناصر الدین شاه) می باشد.

برخی بیوت و ضمایم حرم مطهر

*مسجد صفوی، این مسجد از ساخته های شاه اسماعیل صفوی است که پس از تسخیر عراق آن را به سبک ساختمانهای عراقی ساخت. مسجد از زیبایی خاصی برخوردار است که حس تحسین بیننده را در برابر عظمت ستونهای ضخیم و طاقهای قوسی آن بر می انگیزد و دارای گنبد کاشی کاری بسیار کوتاهی است که به زحمت می توان آن را از درون صحن دید. در جنب محراب و منبر کهن مسجد، پنجره ای به درون رواق شمالی حرم مطهر باز شده است که از میان آن، ضریح مطهر قابل مشاهده است.

*آرامگاه خواجه نصیر الدین طوسی، وی از بزرگان جهان علم و دانش و از مشاهیر دانشمندان است که دوست و دشمن بر جلالت قدر و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند. او در سال 672 ه. در گذشت. و در گور یکی از خلفای بنی العباس که در جوار حرم

مطهر کنده و آماده شده بود مدفون گردید. بر روی بر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد.

*آرامگاه شیخ مفید، که در مشرق رواق جنوبی قرار دارد. وی از بزرگان شیعه وفقها و متکلمان چیره دست و توانا بود که در سال 413 ه. در گذشت. بر روی قبر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد و بر بالای قبرش، بر روی مرمر، قطعه شعری است که امام زمان علیه السلام در رثای فوت او سروده است:

لا صوت الناعی بفقدک انه*یوم علی آل الرسول عظیم*

آرامگاه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از بزرگان و فقها و محدثین امامیه است. وی در سال 368 ه. در گذشت و آرامگاهش در مشرق رواق جنوبی به همراه قبر شیخ مفید است.

*آرامگاه جمع کثیری از وزرا، فقها و اعیان، که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از:

موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام (وی یمن را در دوران مامون تسخیر نمود و مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام دعوت کرد.) معز الدوله آل بویه، جلال الدوله آل بویه، وزیر مهلبی، عمید الجیوش، فخر الدوله دیلمی، مشرف الدوله دیلمی، ابن حمدون، ضیاء الدین ابن الاثیر، ابن الناقد، ابن العلقمی، فرهاد میرزا، آیه الله سید حسن صدر و گروهی دیگر از این خانواده، سید هبه الدین شهرستانی و ...

*آرامگاه سید مرتضی و سید رضی، این دو برادر از اعیان و مشاهیر و بزرگان امامیه در قرن پنجم هجری بشمار می آیند. قبر این دو تن در دو ساختمان جدا گانه بیرون صحن مطهر و در نزدیکی یکدیگر در جنوب شرقی دیوار صحن

قرار دارد.

*قبر ابو یوسف قاضی، وی در سال 166 ه. به منصب قضاوت در بغداد پایتخت خلافت بنی العباس برگزیده شد و نخستین کس در اسلام است که به عنوان «قاضی القضات » شهرت یافت. قبر او در جنوب شرقی صحن مطهر، درون یکی از حجره ها می باشد.

2-مسجد براثا،

از مساجد کهن و مبارک شیعه است که در میانه راه کاظمین - بغداد در محله ای به همین نام واقع است. بنا بر روایات تاریخی، امیر المؤمنین علیه السلام هنگام باز گشت از جنگ با خوارج در نهروان، در این مکان نماز خوانده است. شیعیان از دیر باز در این مسجد تجمع نموده و به عبادت می پرداخته اند.

3-مسجد المنطقه،

که در محله ای به همین نام واقع شده و به نام «مسجد العتیقه » هم شهرت دارد. بنا به گفته روایات، امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سفرهای خود، در این مسجد نماز گزارده است.

بغداد

شهر بغداد مشهورترین شهر جهان اسلام و پایتخت خلافت عباسیان بوده که پنج قرن بر بخش عظیمی از جهان اسلام حکمرانی نموده است. این شهر حوادث مهمی را به خود دیده و امروزه از میان ساختمانها و مساجد و مدارس و مقابر، تنها بخش اندکی از آن عظمت کهن را می توان دید که از سیلابها و آتش سوزیها و جنگ و غارتها جان سالم به در برده است.

مراکز زیارتی و دیدنی بغداد

1-آرامگاه نواب اربعه

اینان چهار تن از بزرگان و معتمدان شیعه در بغدادند که طی هفتاد سال دوران غیبت صغری، عهده دار ارتباط میان امام زمان علیه السلام و شیعیان بوده اند و اموال و نامه های شیعیان را به امام و پاسخ آن حضرت را به آنها منتقل می نمودند. این چهار تن عبارتند از:

*عثمان بن سعید عمری. (اواخر قرن سوم)

*محمد بن عثمان بن سعید عمری، (در سال 305 ه. در گذشت).

آرامگاه این پدر و پسر در یکی از میادین مهم و مرکزی شهر بغداد به نام «ساحه الخلانی »، درون مسجدی به نام «جامع الخلانی » قرار دارد. بر روی قبر آن دو، ضریحی نقره ای و گنبدی بلند با کاشیهای سبز بر قرار است.

*حسین بن روح (متوفای سال 326 ه.).

آرامگاه او در میان بازار کهن و قدیمی بغداد، معروف به «سوق العطارین » قرار دارد و دارای صحن و سرا و گنبد و ضریح است و زیارتگاه شیعیان می باشد.

*علی بن محمد سیمری (در سال 329 ه. در گذشت).

آرامگاه او درون بازار مشهور به «سوق الخفافین » کمی پایین تر از مدرسه المستنصریه قرار دارد.

2-آرامگاه شیخ کلینی

وی بزرگترین محدث و روایت نگار شیعی بشمار می رود و کتاب «الکافی » او یکی از چهار کتب روایی شیعه می باشد. وی در سال 329 ه. در بغداد در گذشت، امروزه مشهور میان مردم آن است که قبر وی در مسجد صفوی مشهور به تکیه مولوی خانه، در شرق بغداد (رصافه) و در نزدیکی پل شهدا می باشد.

3-سلمان پاک (مدائن)

شهری است در چهل کیلو متری جنوب بغداد که نام آن بر گرفته از نام جناب سلمان فارسی است که در سال 36 یا 37 ه. و هنگامی که امیر مدائن بود، در آنجا در گذشت و هم اکنون دارای آرامگاه باشکوهی است. در کنار وی، حذیفه بن الیمان، (یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز مدفون است. گفتنی است در فاصله کوتاهی از این بقعه، ایوان کسری قرار دارد.

4-آرامگاه ادریس الحسنی

وی نواده حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است و امام زاده جلیل القدری است. قبر او در محله کراده واقع شده و دارای بقعه و بارگاه است و مردم بدو اعتقاد فراوانی دارند.

5-قبر بشر حافی

وی از اعیان متصوفه است و بنا به نقل مورخان، مردی فاسق بود که لحظاتی چند شرف حضور امام کاظم علیه السلام را درک نمود و هدایت گردید. آرامگاهش در محله اعظمیه بغداد است.

6-قبر بهلول

او پسر عموی هارون الرشید و از شیعیان پاک و وفادار بود و داستانهای او با منحرفین مشهور است. آرامگاهش در محله کرخ در نزدیکی قبر مشهور به «ست زبیده » می باشد.

7-قبر سید سلطان علی

او علی بن اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام است و به گفته روایات، کسی است که سعادت عمویش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نزد هارون کرد لیکن بزودی به نفرین حضرت گرفتار آمد و به هلاکت رسید، گور او در «محله الفضل » در شارع الرشید بغداد است و سنیان برای او و برادرش محمد، مزاری ساخته اند.

8-قبر قنبر علی

گفته می شود او خادم امام دهم علیه السلام بود. امروزه آرامگاهش در شرق بغداد در محله «قنبر علی » است.

همان گونه که پیشتر گذشت

مراکز دیگر

بغداد علاوه بر زیارتگاه هایی که از آنها نام بردیم، دارای مراکز دیدنی و تاریخی دیگری است که برخی از آنها عبارتند از:

*مدرسه مستنصریه، دانشگاهی است جهت تدریس علوم دینی مذاهب چهارگانه اهل سنت که به دستور مستنصر بالله عباسی در سال 631 ه. ساخته شد و ساختمان آن تا کنون باقی است. این مدرسه نمایانگر نمونه

مدارس آن دوره است و از ساختمان عظیم و بزرگ و شبستانها و اتاقهای تدریس فراوان برخوردار است. امروزه این مدرسه در سمت شرق بغداد (رصافه) و در بازار خفافین، در نزدیکی پل الشهدا قرار دارد.

*جامع الصفویه، که امروزه به نام الآصفیه شهرت دارد و پیشتر به نام «دار القرآن المستنصریه » مشهور بوده و همزمان با مدرسه المستنصریه ساخته شده است. این بنا در فاصله کوتاهی از مدرسه مستنصریه قرار دارد. در یکی از اتاقهای این مسجد که پنجره آن به بازار باز می شود، آرامگاه مرحوم شیخ کلینی و قاضی ابو الفتح کراچکی از بزرگان امامیه و متوفای سال 449 ه. قرار دارد.

*قصر عباسی، و آن یکی از کاخهای دوره اخیر عباسیان در بغداد است که در سمت شرق بغداد و در نزدیکی رودخانه دجله قرار دارد. این کاخ دارای تالارها و ایوانهایی است با گچ بریهای زیبا و دیدنی.

*جامع الخفافین، مسجدی است باقیمانده از دوره عباسیان که در سال 599 ه. به دستور زمرد خاتون ساخته شد. این مسجد در مجاورت مدرسه مشهور نظامیه است که توسط نظام الملک

طوسی ساخته شده و هم اکنون اثری از آن باقی نمانده است.

*جامع الخلفا، این مسجد در میانه مشهورترین خیابان بغداد، که شارع الرشید نام دارد، قرار گرفته است. اصل ساختمان کهن آن، که به دستور المکتفی بالله عباسی در سال 290 ه. ساخته شده بود، از میان رفته است و تنها گلدسته آجری زیبای آن باقی مانده و ساختمان کنونی به سبک معماری آن دوره ساخته شده است.

*مسجد جامع الخلفا، مسجد رسمی خلفای عباسی بوده است که در آن مراسم نصب خلفا و خواندن فرمانهای مهم عزل و نصب و تشییع بزرگان کشور انجام می پذیرفته است.

*قبر ابو حنیفه، که پیشوای مذهب حنفی است. او نعمان بن ثابت کوفی است که جد او از مردم کابل بوده و در دوره ای، از شاگردان امام صادق علیه السلام بشمار می آمده است. وی در سال 150 ه. در گذشت و در مقبره ای مشهوربه «مقبره خیزران » که در شمال سمت شرقی دجله است دفن گردید. امروزه قبرش در نزدیکی پلی است که بغداد را به شهر کاظمین وصل می کند و خلفای عثمانی صحن و سرا برای او ساخته اند.

*قبر عبد القادر گیلانی، وی مؤسس یکی از فرقه های تصوف است که در گیلان به دنیا آمد و در بغداد به تحصیل پرداخت و در سال 561 ه. در گذشت و در یکی از مدارس بغداد دفن گردید. بعدها صوفیان معجزات و خرق عاداتی بدو نسبت داده و قبر او را توسعه و ترمیم نمودند. امروزه آرامگاه او در محله ای به نام «باب الشیخ » قرار دارد.

*قبر شیخ عمر سهروردی، وی نیز یکی از صوفیان شافعی مذهب بود که

در سال 539 ه. متولد و در سال 632 ه. در گذشت و در یکی از گورستانهای عمومی بغداد دفن گردید. معجزاتی به وی نسبت داده اند و عوام الناس برای او صحن و سرایی ساختند. قبر وی امروزه در محله ای به نام «شیخ عمر» در شرق بغداد واقع است.

*قبر زبیده خاتون، در سمت غرب دجله «کرخ » گوری است منسوب به زبیده خاتون همسر هارون الرشید، گو این که برخی از محققان آن را از آن زمرد خاتون دانسته اند که همسر خلیفه و مادر خلیفه عباسی الناصر لدین الله عباسی بوده است.

*قبر شیخ معروف کرخی، (متوفای سال 200 ه.)، وی از بزرگان متصوفه بغداد بوده است. آرامگاه او در نزدیکی قبر زبیده خاتون در محله کرخ می باشد.

*باب الطلسم، تنها دروازه باقیمانده از برج و باروی کهن بغداد است که در سمت شرق دجله (رصافه) می باشد.

در شمال بغداد و در میانه بزرگراه بغداد-سامرا دو زیارتگاه وجود دارد که عبارتند از:

*حرم حضرت سید محمد، که در شهر بلد در 80کیلو متری شمال بغداد واقع است. و آن امام زاده عظیم الشان فرزند امام دهم حضرت علی الهادی علیه السلام است. مرتبه و مقام وی بگونه ای بود که تمامی شیعیان او را جانشین پدر بزرگوارش در امامت می دانستند، لیکن وی در سال 252 ه. وفات یافت و در این بقعه مدفون گردید. امروزه صحن و سرای وسیع و گنبد و گلدسته و حجره هایی، بقعه او را تشکیل می دهد. وی از احترام ویژه ای نزد مردم عراق برخوردار است، به گونه ای که کسی جرات سوگند دروغ خوردن به نام او ندارد.

*آرامگاه ابراهیم اشتر، وی

فرزند مالک اشتر سردار رشید اسلام است. خود ابراهیم نیز از سرداران شجاع امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام بود و در تمامی جنگها و پیکارها شرکت داشت و در جریان قیام مختار جنگ سختی با شامیان داشت و ابن زیاد را به هلاکت رساند. آرامگاه وی در سمت چپ بزرگراه بغداد-سامرا، پیش از شهر بلد قرار دارد و گنبد آبی بر افراشته کاشی کاری او از دور قابل رؤیت است.

نورافشانی در کاظمین (ع)

مصطفی محمدی

مرحوم ملا احمد نراقی می گوید: شخص مورد اطمینانی از قول کلیددار روضه مقدسه کاظمین (علیهما السلام) نقل کرد: هنگامی که حسن پاشا - بعد از زمان سلطنت نادرشاه افشار در ایران - در بغداد حاکم بود روزی در ایام ماه جمادی الثانیه وقتی جمعی از امراء و اعیان در مجمع او حاضر بودند، گفت: چرا اول ماه رجب را شب نورباران می گویند؟ یکی از میان جمع گفت: علت این است که در این شب بر قبور ائمه دین از آسمان نور فرو می ریزد. پاشا گفت: در این مملکت که قبور ائمه زیاد است، پس حتما مجاورین این قبور، انوار آسمانی را دیده اند، به همین جهت کلیددار قبر ابوحنیفه که امام اعظم آنها بود و همچنین کلیددار شیخ عبدالقادر را طلبید و صحت این مساله را از آنها پرسید. آنها گفتند: ما چنین انواری را مشاهده نکردیم.

حسن پاشا گفت: موسی بن جعفر (ع) و حضرت جواد (ع) نیز از بزرگان دین هستند و بلکه شیعیان آنها را واجب الاطاعه می دانند، سزاوار است از آنها نیز در این مساله پرسش بکنیم.

لذا همان ساعت ماموری را نزد کلیددار روضه مقدسه کاظمین (ع)

فرستاد، در آن زمان پدر من (ناقل داستان) کلیددار حرمین بود، با هم روانه بغداد شدیم، بدون اینکه بدانیم جریان از چه قرار است. وقتی به آنجا رسیدیم. من در جلوی خانه پاشا ماندم و پدرم را به داخل بردند، وقتی چشم پاشا به پدرم می افتد، سؤال می کند که: می گویند شب اول رجب بر قبور ائمه دین نور می بارد، آیا چنین نوری را تو در کاظمین مشاهده کرده ای؟ پدرم بدون توجه گفت: بله من بارها دیده ام. پاشا که خیلی تعجب کرده بود، گفت: این امر عجیبی است، و اول رجب نزدیک است، لذا آماده باش که من شب اول رجب در آن روضه مقدسه بسر می برم.

پدرم از شنیدن این خبر به فکر فرو رفت که چرا بدون توجه چنین کلامی از دهانش خارج شد، او چگونه می تواند انواری را که شیعیان با صفای قلب می بینند با چشم سر مشاهده کند؟ ولی کار از کار گذشته بود، پدرم که وضع را چنین دید غمناک و متحیر از خانه پاشا بیرون آمد. با حالت افسرده روانه کاظمین شدیم. چون وقت موعود رسید روز آخر جمادی الثانی به اتمام رسید، کوکبه حسن پاشا ظاهر شد. او پدرم را طلبید و گفت: بعد از غروب زوار را بیرون کن تا روضه خلوت بشود. هنگامی که وقت نماز عشاء فرا رسید، پاشا داخل روضه شد و دستور داد شمعهای روضه را خاموش کردند و چنانکه رسم سنیان است، فاتحه خواند و به سمت سر ضریح مقدس رفته مشغول نماز و ادعیه شد. پدرم نیز در این موقعیت آنچه که در توان داشت به تضرع و گریه گذراند. من نیز که حال

پدر را چنین دیدم، از عجز او به گریه افتادم، این حالت تقریبا دو ساعت ادامه داشت و هیچ خبری نشده بود، پدر همچنان در گریه و زاری بسر می برد، که ناگاه سقف محاذی بالای ضریح مقدس شکافته شد و گویا به یک بار صد هزار خورشید و ماه و شمع و مشعل بر ضریح مقدس و روضه مقدسه فرو ریخت که مجموع روضه هزار مرتبه از روز روشنتر و نورانی تر شد، در این هنگام صدای حسن پاشا شنیده شد که بلند شده و می گفت: صلی الله علی النبی محمد و آله سپس پاشا برخاست ضریح مقدس را بوسید و پدرم را طلبید و میان دو چشمش را بوسید و گفت: خادم انسانی بس بزرگ منزلت هستی.

خزائن نراقی / ص 286.

ماهنامه کوثر شماره 9

زیارت

فضیلت و کیفیت زیارت کاظمین

مقدمه

بدان که از برای زیارت این دو امام معصوم علیهما السلام فضل بسیاری ذکر شده

(و در اخبار کثیره وارد شده که: زیارت امام موسی علیه السلام مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است) (و در روایتی است که: هر که او را زیارت کند مثل آن است که زیارت کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را: و در روایت دیگر: مثل آن است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد: و در حدیث دیگر: هر که او را زیارت کند بهشت از برای او است) و شیخ جلیل محمد بن شهرآشوب در مناقب از تاریخ بغداد نقل کرده که خطیب مؤلف آن کتاب به سند خود از علی بن خلال نقل نموده که گفت هیچ امر دشواری مرا

روی نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و متوسل به آن جناب شوم مگر آنکه خدا آن را از برای من آسان کرد و نیز گفته که دیده شد در بغداد زنی که می دوید پس به او گفتند که به کجا می روی گفت بسوی قبر موسی بن جعفر علیهما السلام که دعا کنم برای پسرم که او را حبس کرده اند مردی حنبلی مذهب در آنجا حاضر بود استهزا کرد به آن زن و گفت پسرت در زندان مرد آن زن گفت خداوندا از تو سؤال می کنم به حق آن کسی که او را در زندان شهید کردند که مرادش همان حضرت است که قدرت خود را به من بنمایی ناگاه پسر آن زن را رها کردند و پسر آن مرد حنبلی را که استهزا کرده بود به جنایت او گرفتند (و شیخ صدوق از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که گفت: نوشتم به خدمت امام علی نقی علیه السلام و در نامه سؤال کرده بودم از زیارت ابی عبد الله علیه السلام و از زیارت امام موسی و امام محمد تقی علیه السلام یعنی آنکه کدام یک از این دو زیارت بهتر است پس حضرت در جواب مرقوم فرموده بودند ابو عبد الله علیه السلام مقدم است و زیارت این دو معصوم جامع تر و ثوابش بزرگتر است)

کیفیت زیارت کاظمین

پس بدان که زیارت در آن حرم شریف بعضی مختص است به هر یک از آن دو بزرگوار و بعضی مشترک ما بین آن دو امام است

اما زیارت مختص به امام موسی علیه السلام

پس چنانکه سید بن طاوس در

مزار نقل نموده آن است که: چون خواستی آن حضرت را زیارت کنی سزاوار است که غسل کنی پس روانه شوی به زیارت با تأنی و وقار همین که به در حرم رسیدی بایست و بگو اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هِدَايَتِهِ لِدِينِهِ وَ التَّوْفِيقِ لِمَا دَعَا إِلَيْهِ مِنْ سَبِيلِهِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَكْرَمُ مَقْصُودٍ وَ أَكْرَمُ مَأْتِيٍّ وَ قَدْ أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبا إِلَيْكَ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أَبْنَائِهِ الطَّيِّبِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لا تُخَيِّبْ سَعْيِی وَ لا تَقْطَعْ رَجَائِی وَ اجْعَلْنِی عِنْدَكَ وَجِيها فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ پس داخل شو و مقدم دار پای راست خود را و بگو بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ پس همین که رسیدی به در قبه شریفه بایست و اذن طلب کن و بگو أَ أَدْخُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ أَدْخُلُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَ أَدْخُلُ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَ أَدْخُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ أَدْخُلُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ أَ أَدْخُلُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ أَ أَدْخُلُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ أَ أَدْخُلُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَ أَدْخُلُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَ أَدْخُلُ يَا مَوْلایَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ أَ أَدْخُلُ يَا مَوْلایَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَ أَدْخُلُ يَا مَوْلایَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ پس داخل شو و چهار مرتبه بگو

اللَّهُ أَكْبَرُ پس بایست مقابل قبر و قبله را پشت کتف خود قرار بده پس بگو السَّلامُ عَلَيْکَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِيِّهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ صَفِيِّهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ ابْنَ أَمِينِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا نُورَ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا إِمَامَ الْهُدَی السَّلامُ عَلَيْکَ يَا عَلَمَ الدِّينِ وَ التُّقَی السَّلامُ عَلَيْکَ يَا خَازِنَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا خَازِنَ عِلْمِ الْمُرْسَلِينَ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا نَائِبَ الْأَوْصِيَاءِ السَّابِقِينَ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا مَعْدِنَ الْوَحْيِ الْمُبِينِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ الْيَقِينِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا عَيْبَةَ عِلْمِ الْمُرْسَلِينَ السَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الصَّالِحُ السَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الزَّاهِدُ السَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْعَابِدُ السَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْإِمَامُ السَّيِّدُ الرَّشِيدُ السَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمَقْتُولُ الشَّهِيدُ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَ وَصِيِّهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا مَوْلایَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ مَا حَمَّلَکَ وَ حَفِظْتَ مَا اسْتَوْدَعَکَ وَ حَلَّلْتَ حَلالَ اللَّهِ وَ حَرَّمْتَ حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتَ أَحْکَامَ اللَّهِ وَ تَلَوْتَ کِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذَی فِی جَنْبِ اللَّهِ وَ جَاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّی أَتَاکَ الْيَقِينُ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ مَضَيْتَ عَلَی مَا مَضَی عَلَيْهِ آبَاؤُکَ الطَّاهِرُونَ وَ أَجْدَادُکَ الطَّيِّبُونَ الْأَوْصِيَاءُ الْهَادُونَ الْأَئِمَّةُ الْمَهْدِيُّونَ لَمْ تُؤْثِرْ عَمًی عَلَی هُدًی وَ لَمْ تَمِلْ مِنْ حَقٍّ إِلَی بَاطِلٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّکَ أَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبْتَ الْخِيَانَةَ وَ أَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ آتَيْتَ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ

عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصا مُجْتَهِدا مُحْتَسِبا حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ فَجَزَاکَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلام وَ أَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ أَشْرَفَ الْجَزَاءِ أَتَیْتُکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زَائِرا عَارِفاً بِحَقِّکَ مُقِرّا بِفَضْلِکَ مُحْتَمِلا لِعِلْمِکَ مُحْتَجِبا بِذِمَّتِکَ عَائِذا بِقَبْرِکَ لائِذا بِضَرِیحِکَ مُسْتَشْفِعا بِکَ إِلَی اللَّهِ مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ مُسْتَبْصِرا بِشَأْنِکَ وَ بِالْهُدَی الَّذِی أَنْتَ عَلَیْهِ عَالِما بِضَلالَهِ مَنْ خَالَفَکَ وَ بِالْعَمَی الَّذِی هُمْ عَلَیْهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَیْتُکَ مُتَقَرِّبا بِزِیَارَتِکَ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ مُسْتَشْفِعا بِکَ إِلَیْهِ فَاشْفَعْ لِی عِنْدَ

رَبِّکَ لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی وَ یَعْفُوَ عَنْ جُرْمِی وَ یَتَجَاوَزَ عَنْ سَیِّئَاتِی وَ یَمْحُوَ عَنِّی خَطِیئَاتِی وَ یُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ وَ یَتَفَضَّلَ عَلَیَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ یَغْفِرَ لِی وَ لِآبَائِی وَ لِإِخْوَانِی وَ أَخَوَاتِی وَ لِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِی مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بِفَضْلِهِ وَ جُودِهِ وَ مَنِّهِ پس بینداز خود را بر قبر و ببوس آن را و بگذار دو طرف روی خود را بر آن و دعا کن به آنچه می خواهی پس برگرد به جانب سر و بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلایَ یَا مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّکَ الْإِمَامُ الْهَادِی وَ الْوَلِیُّ الْمُرْشِدُ وَ أَنَّکَ مَعْدِنُ التَّنْزِیلِ وَ صَاحِبُ التَّأْوِیلِ وَ حَامِلُ التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْعَالِمُ الْعَادِلُ وَ الصَّادِقُ الْعَامِلُ یَا مَوْلایَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِکَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ بِمُوَالاتِکَ فَصَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی آبَائِکَ وَ أَجْدَادِکَ وَ أَبْنَائِکَ وَ شِیعَتِکَ وَ مُحِبِّیکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ پس دو رکعت نماز زیارت بکن بخوان در آن سوره یس و الرحمن یا هر

چه آسان باشد از قرآن پس دعا کن به آنچه می خواهی زیارت دیگر برای حضرت موسی علیه السلام شیخ مفید و شیخ شهید و محمد بن المشهدی فرموده اند: چون خواستی زیارت کنی آن جناب را در بغداد پس غسل کن برای زیارت و قصد کن حرم شریف را و بایست بر در حرم و اذن دخول بطلب پس داخل حرم شو در حالی که می گویی بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ السَّلامُ عَلَی أَوْلِیَاءِ اللَّهِ بعد از آن برو تا آنکه مقابل قبر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شوی پس چون ایستادی نزد قبر آن جناب پس بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بَابَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَقَمْتَ الصَّلاهَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاهَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تَلَوْتَ الْکِتَابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ وَ جَاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذَی فِی جَنْبِهِ مُحْتَسِبا وَ عَبَدْتَهُ مُخْلِصا حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَوْلَی بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ أَنَّکَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقّا أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِکَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ بِمُوَالاتِکَ أَتَیْتُکَ یَا مَوْلایَ عَارِفا بِحَقِّکَ مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ فَاشْفَعْ لِی عِنْدَ رَبِّکَ پس خود را بر قبر بیفکن و بوسه کن و گونه های خود را بر او بگذار پس بگرد از آنجا و بیا به جانب سر و بایست و بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّکَ صَادِقٌ أَدَّیْتَ نَاصِحا وَ قُلْتَ أَمِینا وَ مَضَیْتَ شَهِیدا لَمْ

تُؤْثِرْ عَمًى عَلَى الْهُدَى وَ لَمْ تَمِلْ مِنْ حَقٍّ إِلَى بَاطِلٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ وَ عَلَى آبَائِکَ وَ أَبْنَائِکَ الطَّاهِرِينَ پس ببوس قبر منور را و دو رکعت نماز زيارت گزار و بعد از اين دو رکعت هر نماز که خواهى بکن پس از آن به سجده برو و بگو اللَّهُمَّ إِلَيْکَ اعْتَمَدْتُ وَ إِلَيْکَ قَصَدْتُ وَ بِفَضْلِکَ رَجَوْتُ وَ قَبْرَ إِمَامِىَ الَّذِى أَوْجَبْتَ عَلَىَّ طَاعَتَهُ زُرْتُ وَ بِهِ إِلَيْکَ تَوَسَّلْتُ فَبِحَقِّهِمُ الَّذِى أَوْجَبْتَ عَلَى نَفْسِکَ اغْفِرْ لِى وَ لِوَالِدَىَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَا کَرِيمُ پس روى راست خود را بگذار و بگو اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِى فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِهَا پس جانب چپ روى را بگذار و بگو اللَّهُمَّ قَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِى فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْهَا وَ تَصَدَّقْ عَلَىَّ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ پس برگرد به سجده و بگو شُکْرا شُکْرا صد مرتبه پس سر از سجده بردار و دعا کن به آنچه خواهى از براى هر که مى خواهى و دوست دارى آن را مؤلف گويد سيد جليل على بن طاوس رضى الله عنه در مصباح الزائر در يکى از زيارات حضرت موسى بن جعفر عليهما السلام اين صلوات را بر آن حضرت که محتوى است بر شمه اى از فضائل و مناقب و عبادت و مصائب آن جناب نقل کرده البته زاير از فيض خواندن آن خود را محروم نکند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِىِّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَيْبَهِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّکِينَهِ وَ الْوَقَارِ وَ الْحِکَمِ وَ الْآثَارِ الَّذِى کَانَ يُحْيِى

اللَّيْلَ بِالسَّهَرِ إِلَى السَّحَرِ بِمُوَاصَلَهِ الاسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَهِ الطَّوِيلَهِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَهِ وَ الْمُنَاجَاهِ الْكَثِيرَهِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَهِ وَ مَقَرِّ النُّهَى وَ الْعَدْلِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَذْلِ وَ مَأْلَفِ الْبَلْوَى وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ وَ الْمُعَذَّبِ فِی قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِی السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقُيُودِ وَ الْجَنَازَهِ الْمُنَادَى عَلَيْهَا بِذُلِّ الاسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَهِ النِّسَاءِ بِإِرْثٍ مَغْصُوبٍ وَ وِلاءٍ مَسْلُوبٍ وَ أَمْرٍ مَغْلُوبٍ وَ دَمٍ مَطْلُوبٍ وَ سَمٍّ مَشْرُوبٍ اللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمِحَنِ وَ تَجَرَّعَ غُصَصَ الْكُرَبِ وَ اسْتَسْلَمَ لِرِضَاکَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعَهَ لَکَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَ اسْتَشْعَرَ الْخُضُوعَ وَ عَادَى الْبِدْعَهَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِی شَیْءٍ مِنْ أَوَامِرِکَ وَ نَوَاهِيکَ لَوْمَهُ لائِمٍ صَلِّ عَلَيْهِ صَلاهً نَامِيَهً مُنِيفَهً زَاكِيَهً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَهَ أُمَمٍ مِنْ خَلْقِکَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرَايَاکَ وَ بَلِّغْهُ عَنَّا تَحِيَّهً وَ سَلاما وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ فِی مُوَالاتِهِ فَضْلا وَ إِحْسَانا وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْوَانا إِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِکَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ترجمه زیارتنامه امام کاظم (ع)

خدا بزرگتر است خدا بزرگتر است نیست معبودی جز تو خدا و خدا بزرگتر است

ستایش برای خداست برای رهنمائیش به دین خود و توفیق دادنش بدانچه دعوت کرده

از راه او ای خدا توئی گرامی ترین مقصود و کریم تر میزبانی که من آمدم بدرگاهت تا

تقرب جویم به وسیله پسر دختر پیغمبرت که درودهای تو بر او باد و بر پدران

پاکش و فرزندان پاکیزه اش خدایا درود فرست بر محمد و خاندان محمد و بیهوده مکن

کوشش مرا و امید مرا قطع مکن

و مرا نزد خودت آبرومند سازد در دنیا و آخرت و

قرار بده مرا از مقربان خودت

بنام خدا و به ذات خدا و در راه خدا و بر آئین پاک رسول خدا رحمت خدا بر او و

بر خاندان او خدایا بیامرز مرا و پدر و مادرم را و همه مؤمنان و مؤمنات را

آیا داخل شوم ای رسول خدا آیا داخل شوم ای پیامبر خدا آیا داخل شوم ای محمد

فرزند عبدالله؟ آیا درآیم ای امیرمؤمنان آیا داخل شوم ای ابا محمد حسن؟ آیا داخل

شوم ای ابا عبدالله محمد بن الحسین؟ آیا داخل شوم ای ابا محمد علی بن حسین؟ آیا

داخل شوم ای ابا جعفر محمد بن علی؟ آیا داخل شوم ای ابا عبدالله جعفر بن محمد

آیا داخل شوم ای مولای من ای ابا الحسن موسی بن جعفر آیا داخل شوم ای مولایم ای

ابا جعفر آیا درآیم ای مولای من محمد بن علی؟

خدا بزرگتر است

درود بر تو ای ولی خدا و فرزند ولی خدا درود بر تو ای حجت خدا و فرزند حجت او

درود بر تو ای برگزیده خدا و زاده صفی او درود بر تو ای امین خدا و فرزند امین

او درود بر تو ای نور خدا در تاریکیهای روی زمین درود بر تو ای امام و پیشوای

راهنما درود بر تو ای نشانه دین و تقوی درود بر تو ای خزینه دار دانش پیغمبران

درود بر تو ای خزانه دار دانش رسولان درود بر تو ای نایب اوصیاء گذشته درود بر

تو ای منبع و کان وحی آشکار درود بر تو ای صاحب علم یقین درود بر تو ای گنجینه

دانش رسولان درود بر تو ای پیشوای شایسته درود بر

تو ای اما زاهد و پرهیزگار

بزرگوار و رشید درود بر تو ای کشته شهید در (راه حق) درود بر تو ای فرزند رسول

خدا و فرزند وصی او درود بر تو ای مولای من موسی بن جعفر و رحمت خدا و برکاتش

گواهم به اینکه تو تبلیغ کردی از جانب خدا آنچه در عهده داشتی و نگه داشتی آنچه

به تو سپرده شد و حلال خدا را حلال شمردی و حرام خدا را حرام دانستی و به پا داشتی

احکام خدا را و تلاوت کردی کتاب خدا را و شکیبا بودی بر آزار خلق در راه خدا و

جهاد کردی در راه خدا چنانکه باید تا آمد تو را یقین و گواهم به اینکه تو

درگذشتی به همان روشی که درگذشتند بر آن پدران پاکت و نیاکان و اجداد

پاک سرشتت آن اوصیاء و راهنمایان و آن امامان و ره یافته گان که مقدم نداشتی

گمراهی را بر هدایت و میل نکردی از حق به سوی باطل و گواهی می دهم که تو نصیحت

و خیرخواهی کردی برای خدا و رسول خدا و برای امیرمؤمنان و اینکه تو اداء کردی

امانت را و از خیانت دوری گزیدی و به پا داشتی نماز را و اداء کردی زکوه را و

امر به معروف و نهی از منکر کردی و بندگی خدا از روی اخلاص و کوشش و

پاداش جویی تا آنکه برکت فرا رسید خدا پاداش دهد تو را از اسلام و اهل اسلام

بهترین پاداش ها و شرافتمندترین پاداش را آمدم به خدمت تو ای فرزند رسول خدا

زائر و عارف به حقت معترف به فضل تو دارم و بار دانشت را تحمل کرده و در

پرده پیمانت محجوب گشته پناهنده به

قبرت و به قبر و ضریح مقدست پناه آورده ام

و شفاعت جو به تو به درگاه خدا و دوستدار دوستانت و دشمن دشمنانت بینا و

بصیرت به مقامت و به مرتبه هدایت کاملی که مخصوص توست دانا هستم به گمراهی

آن کس که با تو مخالفت کرد و به کوری آنچنانکه مخالفان برآنند پدر و مادرم

فدای تو باد و خودم و خاندانم و ثروتم و فرزندانم ای فرزند رسول خدا به آستان

مقدست آمدم تقرب جو به زیارت تو به درگاه خدای بزرگ و شفاعت جو به وسیله به

سوی او شفاعت کن برایم نزد پروردگارت تا بیامرزد گناهان مرا و ببخشد از جرم من

و بگذرد از بدکاریهایم و محو کند از من خطاهایم را و داخل کند مرا به بهشت و

تفضل کند بر من بدانچه او اهل آنست و بیامرزد مرا و پدرانم را و برادران و

خواهرانم را و همه مؤمنین و مؤمنات را در خاورها و باخترهای زمین و به فضل و

بخشش و احسانش

درود بر تو ای مولای من ای موسی به جعفر و رحمت خدا و برکات او گواهی می دهم که

تویی امام هادی و سرپرست و رهبر و اینکه تویی معدن تنزیل وحی و صاحب مقام علم

تأویل و حامل تورات و انجیل و عالم و عادل و راستگو عامل ای مولای من بیزاری

جویم به درگاه خدا از دشمنانت و تقرب جویم به پیشگاه خدا به وسیله دوستی او

درود خدا بر تو و بر پدران و اجداد و فرزندان و پیروان و دوستان تو و رحمت خدا

و برکاتش

و اما زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام

دو قسم زیارت

قسم اول آنکه آن را برای هر کدام علی حده باید خواند

شیخ جلیل جعفر بن محمد قولویه قمی در

کامل الزیاره از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که: در زیارت هر یک از آن دو امام چنین بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَنْ بَدَا لِلَّهِ فِی شَأْنِهِ أَتَیْتُکَ زَائِرا عَارِفا بِحَقِّکَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکَ فَاشْفَعْ [اشْفَعْ] لِی عِنْدَ رَبِّکَ یَا مَوْلایَ و این زیارت در نهایت اعتبار است و شیخ صدوق و شیخ کلینی و شیخ طوسی نیز به اختلافی آن را ذکر نموده اند

قسم دوم زیارتی است که به خواندن آن هر دو امام علیهما السلام زیارت شوند

و آن چنان است که شیخ مفید و شهید و محمد بن المشهدی ذکر کرده اند که: در زیارت آن دو بزرگوار همین که ایستادی نزد ضریح طاهر می گویی السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا وَلِیَّیِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا حُجَّتَیِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا نُورَیِ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّکُمَا قَدْ بَلَّغْتُمَا عَنِ اللَّهِ مَا حَمَّلَکُمَا وَ حَفِظْتُمَا مَا اسْتُودِعْتُمَا وَ حَلَّلْتُمَا حَلالَ اللَّهِ وَ حَرَّمْتُمَا حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتُمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تَلَوْتُمَا کِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتُمَا عَلَی الْأَذَی فِی جَنْبِ اللَّهِ مُحْتَسِبَیْنِ حَتَّی أَتَاکُمَا الْیَقِینُ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِکُمَا وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ بِوِلایَتِکُمَا أَتَیْتُکُمَا زَائِرا عَارِفا بِحَقِّکُمَا مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکُمَا مُعَادِیا لِأَعْدَائِکُمَا مُسْتَبْصِرا بِالْهُدَی الَّذِی أَنْتُمَا عَلَیْهِ عَارِفا بِضَلالَةِ مَنْ خَالَفَکُمَا فَاشْفَعَا لِی عِنْدَ رَبِّکُمَا فَإِنَّ لَکُمَا عِنْدَ اللَّهِ جَاها عَظِیما وَ مَقَاما مَحْمُودا پس ببوس تربت شریف آنجا را و بگذار روی راست را بر آن پس برو به جانب سر مقدس و بگو السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا حُجَّتَیِ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَبْدُکُمَا

وَ وَلِیُّکُمَا زَائِرُکُمَا مُتَقَرِّبا إِلَی اللَّهِ بِزِیَارَتِکُمَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی أَوْلِیَائِکَ الْمُصْطَفَیْنَ وَ حَبِّبْ إِلَیَّ مَشَاهِدَهُمْ وَ اجْعَلْنِی مَعَهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس نماز زیارت کن از برای هر امامی دو رکعت و بخوان خدا را به آنچه می خواهی مؤلف گوید که چون در آن زمانها تقیه بسیار شدید بوده است زیارتهای مختصر برای زیارت این دو امام علیهما السلام تعلیم می فرمودند که شیعیان از آسیب طاغیان زمان محفوظ باشند و اگر زایر طالب زیارت طویلی باشد بخواند زیارت جامعه را که بهترین زیارت است از برای ایشان خصوصا یک زیارت از آنها که از حدیثش ظاهر می شود که مزید اختصاصی به حضرت امام موسی علیه السلام دارد و آن زیارت بعد از این در اول زیارات جامعه مرقوم خواهد شد رجوع به آنجا شود

دعای وداع

و چون زایر خواست که از بلد آن دو امام علیهما السلام بیرون رود وداع کند آن دو جناب را به دعاهای وداع که از آن جمله است آنچه شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب ذکر نموده فرموده که چون خواهی وداع کنی امام موسی علیه السلام را بایست نزد قبر و بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلایَ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتَ بِهِ وَ دَلَلْتَ عَلَیْهِ اللَّهُمَّ اکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ و همچنین در وداع حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرموده می گویی السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلایَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِمَا

جِئْتَ بِهِ وَ دَلَلْتَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس سؤال كن از خدا كه اين آخر زيارت تو نباشد و ديگر توفيق برگشتن بيابى و قبر را ببوس و روى هاى خود را بر قبر گذار مؤلف گويد از چيزهايى كه مناسب است در اينجا نقل شود

حكايت سعيد صالح صفى متقى حاجى على بغدادى

است كه شيخ ما در جنه الماوى و نجم الثاقب نقل كرده و در نجم ثاقب فرموده كه اگر نبود در اين كتاب شريف مگر اين حكايت متقنه صحيحه كه در آن فوايد بسيار است و در اين نزديكى ها واقع شده هر آينه كافى بود در شرافت و نفاست آن پس بعد از مقدماتى فرموده كه حاجى مذكور أيده الله نقل كرد كه در ذمه من هشتاد تومان مال امام عليه السلام جمع شد پس رفتم به نجف اشرف بيست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدى و التقى شيخ مرتضى أعلى الله مقامه و بيست تومان به جناب شيخ محمد حسين مجتهد كاظمينى و بيست تومان به جناب شيخ محمد حسن شروقى و باقى ماند در ذمه من بيست تومان كه قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شيخ محمد حسن كاظمينى آل يس أيده الله پس چون مراجعت كردم به بغداد خوش داشتم كه تعجيل كنم در اداى آنچه باقى بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود كه مشرف شدم به زيارت امامين همامين كاظمين عليهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شيخ سلمه الله و قدرى از آن بيست تومان را دادم و باقى را وعده كردم كه بعد از فروش بعضى از اجناس بتدريج بر من حواله كنند

که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذر شدم که باید مزد عمله کارخانه شعربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می دادم پس برگشتم چون ثلث از راه را تقریبا طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلا و سهلا و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می روی گفتم کاظمین علیهما السلام را زیارت کردم و برمی گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدای تعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته ای به من دهد که من از موالیان اهل بیت علیهم السلام و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه می دانی و چگونه شهادت می دهی فرمود کسی که حق او را به او می رسانند چگونه آن رساننده را نمی شناسد گفتم چه حق فرمود آنچه رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ

محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی شناسم پس به خود گفتم شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی من تبسمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس در خاطرم گذشت که این سید می گوید بالنسبه به علمای اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علما وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهی آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد

ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم می خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی نیست فرمود آری و الله برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری او و هر که متعلق است به تو پس گفتم سیدنا برای من مسأله ای است فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه امام حسین علیه السلام می خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند به او فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام پس گفت به کجا می روند گفتند به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعه هایی را که از هودج می ریزد و در آن مکتوب است أمان من النار لزوار الحسین علیه السلام فی لیله الجمعه أمان من النار یوم القیامه این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیدنا صحیح است که می گویند هر کس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است فرمود آری و الله

و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسأله فرمود بپرس گفتم سنه هزار و دویست و شصت نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در درود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده ام چه حد دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت رویبده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضا علیهما السلام می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند فرمود آری و الله جد من ضامن است گفتم سیدنا مسأله کوچکی است می خواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضا علیه السلام را مقبول است فرمود قبول است إن شاء الله گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین بزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا علیه السلام فرمود عبد صالح زیارتش قبول است گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است پس ساکت شد گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول است یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند

از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجه بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع سکنه این دو بلد همیشه کناره می کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می رود پس گفتم ای سید من این موضع مال بعضی از ایتام سادات است تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جد ما امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ما است حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم سیدنا راست است که می گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است فرمود چه کار داری به این و از جواب اعراض نمود پس رسید به ساقیه آب که از شط دجله می کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاده می گذرد و آنجا دو راه می شود به سمت بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد

به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راه خود می رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود أَ أَدْخُلُ یَا اللَّهُ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسیدند در سلام به حضرت عسکری علیه السلام و فرمود السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْکَرِیَّ آنگاه فرمود امام زمان خود را می شناسی گفتم چرا نمی شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ یَا ابْنَ الْحَسَنِ پس تبسم نمود و فرمود عَلَیْکَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم آری فرمود کدام زیارت را می خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است آنگاه مشغول شد به خواندن و فرمود السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا أَمِینَیِ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ حُجَّتَیْهِ عَلَی عِبَادِهِ الخ و چراغهای حرم را در این

حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت می کنی جدم حسین علیه السلام را گفتم آری زیارت می کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد آنگاه بخاطرم آمد که آن سید که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد

برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می شناسی چون گفتم می شناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سر و فرمود خداوند ترا موفق کند پس آن را مخفی می داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد به قصه آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی

صلوات

مولف گوید: که سید بن طاوس علیه السلام در (مصباح الزائر) در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل ومناقب وعبادات ومصائب آن جناب نقل کرده، شایسته است من آن را در این جا نقل کنم:

(اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرینَ وَ صَلِّ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ

وَصِیِّ الاَبْرارِ وَ اِمامِ الاَخْیارِ وَ عَیْبَهِ اْلاَنْوارِ وَ وارِثِ السَّکینَهِ وَالْوقارِ وَ الْحِکَمِ وَ اْلا ثارِ، الَّذی کانَ یُحیِی اللَّیلَ بِالسَّهَرِ اِلَی السَّحَرِ بِمُواصَلَهِ الاْسْتِغْفارِ، حَلیفِ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزیرَهِ وَ الْمُناجاتِ الْکَثیرَهِ وَ الضُّراعاتِ الْمُتَّصِلَهِ وَ مَقَرِّ النُّهی وَ الْعَدْلِ وَ الْخَیْرِ وَالْفَضْلِ وَالنَّدی وَالْبَذْلِ وَ مَاْلَفِ الْبَلْوی وَالصَّبْرِ وَالْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَالْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ وَالْمُعَذَّبِ فی قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلَمِ الْمَطامیرِ، ذِی السّاقِ الْمَرضوضِ بِحَلَقِ الْقُیُودِ وَالْجَنازَهِ الْمُنادی عَلَیْها بِذُلِّ الاِسْتِخْفافِ وَالْوارِدِ عَلی جَدِّهِ الْمُصْطَفیَ وَ اَبیهِ الْمُرْتَضی وَ اُمِّهِ سَیِدَهِ النِّسآءِ بِاِرْثٍ مَغْصُوبٍ وَ وَلاءٍ مَسْلُوبٍ وَ اَمْرٍ مَغْلُوبٍ وَ دَمٍ مَطْلُوبٍ وَ سَمٍّ مَشْرُوبٍ. اَللّهُمَّ وَ کَما صَبَرَ عَلَی غَلیظِ الْمِحَنِ وَ تَجَرَّعَ غُصَصَ الْکُرَبِ وَاسْتَسْلَمَ لِرِضاکَ وَ اَخْلَصَ الطّاعَهَ لَکَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَاَسْتَشْعَرَ الْخُضُوعَ وَ عادَی الْبِدْعَهَ وَ اَهْلَها وَ لَمْ یَلْحَقْهُ فِی شَی ءٍ مِنْ اَوامِرِکَ وَ نَواهیَک لَوْمَهُ لائمٍ، صَلِّ عَلَیْهِ صَلَوهً نامِیَهٌ مُنیفَه زاکِیَهً تُوجِبُ لَهُ بِها شَفاعَهَ اُمَمٍ مِنْ خَلْقِکَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرایاکَ وَ بَلِّغْهُ عَنّاتَحِیَّهً وَ سَلامًا وَ آتِنا مِنْ لَدُنْکَ فِی مُوالاتِهِ فَضْلا وَ اِحْسانا وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْوانًا، اِنَّکَ ذُوالْفَضْلِ الْعَمیمِ وَ التَّجاوُزِ الْعَظیم، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.) (111)

111- (مصباح الزّائر) ابن طاوس ص 382.

دعای سریع الاجابه

کفعمی در بلد الامین دعایی مروی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده و فرموده عظیم الشأن و سریع الإجابه است و آن این است اللَّهُمَّ إِنِّی أَطَعْتُکَ فِی أَحَبِّ الْأَشْیَاءِ إِلَیْکَ وَ هُوَ التَّوْحِیدُ وَ لَمْ أَعْصِکَ فِی أَبْغَضِ الْأَشْیَاءِ إِلَیْکَ وَ هُوَ الْکُفْرُ فَاغْفِرْ لِی مَا بَیْنَهُمَا یَا مَنْ إِلَیْهِ مَفَرِّی آمِنِّی مِمَّا فَزِعْتُ مِنْهُ إِلَیْکَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ

مِنْ مَعَاصِیکَ وَ اقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طَاعَتِکَ یَا عُدَّتِی دُونَ الْعُدَدِ وَ یَا رَجَائِی وَ الْمُعْتَمَدَ وَ یَا کَهْفِی وَ السَّنَدَ وَ یَا وَاحِدُ یَا أَحَدُ یَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُوْلَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنِ اصْطَفَیْتَهُمْ مِنْ خَلْقِکَ وَ لَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ أَحَدا أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفْعَلَ بِی مَا أَنْتَ أَهْلُهُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِالْوَحْدَانِیَّهِ الْکُبْرَی وَ الْمُحَمَّدِیَّهِ الْبَیْضَاءِ وَ الْعَلَوِیَّهِ الْعُلْیَا [الْعَلْیَاءِ] وَ بِجَمِیعِ مَا احْتَجَجْتَ بِهِ عَلَی عِبَادِکَ وَ بِالاسْمِ الَّذِی حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِکَ فَلَمْ یَخْرُجْ مِنْکَ إِلا إِلَیْکَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ ارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لا أَحْتَسِبُ إِنَّکَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ پس حاجت خود را بطلب

دعای قنوت حضرت

قنوت الإمام موسی بن جعفر علیهماالسلام:

یَا مَفْزَعَ الْفَازِعِ وَ مَأْمَنَ الْهَالِعِ وَ مَطْمَعَ الطَّامِعِ وَ مَلْجَأَ الضَّارِعِ یَا غَوْثَ اللَّهْفَانِ وَ مَأْوَی الْحَیْرَانِ وَ مُرْوِیَ الظَّمْآنِ وَ مُشْبِعَ الْجَوْعَانِ وَ کَاسِیَ الْعُرْیَانِ وَ حَاضِرَ کُلِّ مَکَانٍ بِلَا دَرَکٍ وَ لَا عَیَانٍ وَ لَا صِفَهٍ وَ لَا بَطَانٍ عَجَزَتِ الْأَفْهَامُ وَ ضَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ مُوَافَقَهِ صِفَهِ دَابَّهٍ مِنَ الْهَوَامِّ فَضْلًا عَنِ الْأَجْرَامِ الْعِظَامِ مِمَّا أَنْشَأْتَ حِجَاباً لِعَظَمَتِکَ وَ أَنَّی یَتَغَلْغَلُ إِلَی مَا وَرَاءِ ذَلِکَ بِمَا لَا یُرَامُ تَقَدَّسْتَ یَا قُدُّوسُ عَنِ الظُّنُونِ وَ الْحُدُوسِ وَ أَنْتَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ بَارِئُ الْأَجْسَامِ وَ النُّفُوسِ وَ مُنَخِّرُ الْعِظَامِ وَ مُمِیتُ الْأَنَامِ وَ مُعِیدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ التَّطْمِیسِ أَسْأَلُکَ یَا ذَا الْقُدْرَهِ وَ الْعُلَا وَ الْعِزِّ وَ الثَّنَاءِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أُوْلِی النُّهَی وَ الْمَحَلِّ الْأَوْفَی وَ الْمَقَامِ

الْأَعْلَی وَ أَنْ تُعَجِّلَ مَا قَدْ تَأَجَّلَ وَ تُقَدِّمَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ وَ تَأْتِیَ بِمَا قَدْ أَوْجَبْتَ إِثْبَاتَهُ وَ تُقَرِّبَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ فِی النُّفُوسِ الْحَصِرَهِ أَوَانُهُ وَ تَکْشِفَ الْبَأْسَ وَ سُوءَ اللِّبَاسِ وَ عَوَارِضَ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ... فِی صُدُورِ النَّاسِ وَ تَکْفِیَنَا مَا قَدْ رَهِقَنَا (1) وَ تَصْرِفَ عَنَّا مَا قَدْ رَکِبَنَا وَ تُبَادِرَ اصْطِلَامَ (2) الظَّالِمِینَ وَ نَصْرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْإِدَالَه (3) مِنَ الْمُعَانِدِینَ آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِین

1- ای غشینا.

2- ای استئصال.

3- ای الغلبه.

ترجمه قنوت

ای پناه هر ترسنده، و آرامگاه هر ترسناک، و ای محل طمع هر طمع کننده ای، و پناه هر ذلیل و خوار، ای فریادرس هر ستم رسیده حیران و منزل هر سرگردان و ای سیراب کننده هر تشنه ای، و سیر کننده هر گرسنه ای [هر گرسنه ای]، و پوشاننده هر برهنه ای، و ای حاضر در هر جایی بدون رسیدن به تو، و نه دیده شدن تو و نه از مطلع شدن بر صفت تو و نه بر اسرار پنهان تو عاجزند فهم ها و گمراهند وهم ها از مطّلع شدن بر صفت جنبنده ای [ذات شخص او] از حشرات چه جای از اطلاع یافتن بر جسم های آسمانی بزرگ از آنچه خلق نموده ای تو او را پرده حجابی از برای بزرگی تو، و کجاست احدی که تواند داخل شدن و رسیدن به سوی چیزی که غیر مخلوقات است به آنچه رسیده نمی شود به او احدی. منزّهی تو ای بسیار پاکیزه از گمان ها و حدس ها و توئی پادشاه بسیار پاکیزه و خلق کننده جسم ها و آفریننده نفس ها و پوسیده و از هم پاشیده کننده استخوان ها و توئی میراننده خلایق و برگرداننده آنها بعد از نیستی

و برطرف شدن سؤال می نمایم ترا ای صاحب توانائی و بلندی مرتبه و ای صاحب غلبه و ستایش [بلندی] آن که رحمت فرستی بر محمّد و بر آل او که صاحبان عقل ها و صاحبان منزلت اعلی و مکان بلندند و آن که تعجیل نمائی آنچه را به تحقیق که تأخیر شده است در او و مقدّم بداری آنچه را به تحقیق که پس افکنده شده است و بجا آوری آنچه را به تحقیق که واجب ساخته ای بجا آوردن آن را [ثابت کردن آن را] و نزدیک سازی آنچه را به تحقیق که پس افتاده است در نفس های تنگ بی صبر زمان او و آنکه برطرف نمائی سختی تعب را و بدی پوشش را و عارض های وسوسه کننده پنهان شونده در سینه های مردمان را و کفایت نمائی ما را از آنچه به تحقیق که حیله و ظلم نموده است ما را و صرف نمائی از ما آن چه را به تحقیق که سوار شده است ما را و آنکه پیشی نمائی از بیخ قطع نمودن ظلم کنندگان را و یاری کردن مؤمنان را و غلبه نمودن بر دشمنان را مستجاب گردان دعای مرا ای پروردگار عالمیان .

مهج الدعوات و منهج العبادات

نماز حضرت کاظم علیه السلام

دو رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید دوازده مرتبه

دعای آن حضرت

إِلَهِی خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لَکَ وَ ضَلَّتِ الْأَحْلامُ فِیکَ وَ وَجِلَ کُلُّ شَیْ ءٍ مِنْکَ وَ هَرَبَ کُلُّ شَیْ ءٍ إِلَیْکَ وَ ضَاقَتِ الْأَشْیَاءُ دُونَکَ وَ مَلَأَ کُلَّ شَیْ ءٍ نُورُکَ فَأَنْتَ الرَّفِیعُ فِی جَلالِکَ وَ أَنْتَ الْبَهِیُّ فِی جَمَالِکَ وَ أَنْتَ الْعَظِیمُ فِی قُدْرَتِکَ وَ أَنْتَ الَّذِی لا یَئُودُکَ شَیْ ءٌ یَا مُنْزِلَ نِعْمَتِی یَا مُفَرِّجَ

كُرْبَتِى وَ يَا قَاضِىَ حَاجَتِى أَعْطِنِى مَسْأَلَتِى بِلا إِلَهَ إِلا أَنْتَ آمَنْتُ بِكَ مُخْلِصا لَكَ دِينِى أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِالنِّعْمَهِ وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِى لا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ يَا مَنْ هُوَ فِى عُلُوِّهِ دَانٍ وَ فِى دُنُوِّهِ عَالٍ وَ فِى إِشْرَاقِهِ مُنِيرٌ وَ فِى سُلْطَانِهِ قَوِىٌّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

دعای جوشن صغیر

در کتب معتبره به شرحی مبسوطتر از شرح جوشن کبیر نقل شده و کفعمی در حاشیه بلد الامین فرموده که این دعایی است رفیع الشأن عظیم المنزله و چون موسی هادی عباسی قصد قتل حضرت کاظم علیه السلام نمود آن حضرت این دعا را خواند جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با وی فرمود حق تعالی هلاک خواهد کرد دشمن ترا و این دعا در مهج الدعوات سید بن طاوس نیز نقل شده و ما بین نسخه کفعمی و سید اختلاف است و ما موافق بلد الامین کفعمی نقل نمودیم و آن دعا این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِى كَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَىَّ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ وَ شَحَذَ لِى ظُبَةَ مِدْيَتِهِ وَ أَرْهَفَ لِى شَبَا حَدِّهِ وَ دَافَ لِى قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَ سَدَّدَ إِلَىَّ [نَحْوِى] صَوَائِبَ سِهَامِهِ وَ لَمْ تَنَمْ عَنِّى عَيْنُ حِرَاسَتِهِ وَ أَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِى الْمَكْرُوهَ وَ يُجَرِّعَنِى ذُعَافَ مَرَارَتِهِ فَنَظَرْتَ [نَظَرْتَ] إِلَى ضَعْفِى عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَادِحِ وَ عَجْزِى عَنِ الانْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِى بِمُحَارَبَتِهِ وَ وَحْدَتِى فِى كَثِيرٍ مِمَّنْ نَاوَانِى وَ أَرْصَدَ لِى فِيمَا لَمْ أُعْمِلْ فِكْرِى فِى الْإِرْصَادِ لَهُمْ بِمِثْلِهِ فَأَيَّدْتَنِى بِقُوَّتِكَ وَ شَدَدْتَ أَزْرِى بِنُصْرَتِكَ وَ فَلَلْتَ لِى حَدَّهُ [شَبَا حَدِّهِ] وَ خَذَلْتَهُ بَعْدَ جَمْعِ عَدِيدِهِ وَ

حَشْدِهِ [حَشَدَهُ] وَ أَعْلَيْتَ كَعْبِی عَلَيْهِ وَ وَجَّهْتَ مَا سَدَّدَ إِلَیَّ مِنْ مَكَائِدِهِ إِلَيْهِ وَ رَدَدْتَهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَشْفِ غَلِيلَهُ وَ لَمْ تَبْرُدْ حَزَازَاتُ غَيْظِهِ وَ قَدْ عَضَّ عَلَیَّ أَنَامِلَهُ وَ أَدْبَرَ مُوَلِّيا قَدْ أَخْفَقَتْ سَرَايَاهُ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا يُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِآلائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِی وَ كَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَانِی بِمَكَائِدِهِ وَ نَصَبَ لِی أَشْرَاكَ مَصَائِدِهِ وَ وَكَّلَ بِی تَفَقُّدَ رِعَايَتِهِ وَ أَضْبَأَ إِلَیَّ إِضْبَاءَ السَّبُعِ لِطَرِيدَتِهِ انْتِظَارا لانْتِهَازِ فُرْصَتِهِ وَ هُوَ يُظْهِرُ بَشَاشَةَ الْمَلَقِ وَ يَبْسُطُ [لِی] وَجْها غَيْرَ طَلِقٍ فَلَمَّا رَأَيْتَ دَغَلَ سَرِيرَتِهِ وَ قُبْحَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ لِشَرِيكِهِ فِی مِلَّتِهِ وَ أَصْبَحَ مُجْلِبا لِی [إِلَیَ] فِی بَغْيِهِ أَرْكَسْتَهُ لِأُمِّ رَأْسِهِ وَ أَتَيْتَ بُنْيَانَهُ مِنْ أَسَاسِهِ فَصَرَعْتَهُ فِی زُبْيَتِهِ وَ أَرْدَيْتَهُ [رَدَّيْتَهُ] فِی مَهْوَى حُفْرَتِهِ وَ جَعَلْتَ خَدَّهُ طَبَقا لِتُرَابِ رِجْلِهِ وَ شَغَلْتَهُ فِی بَدَنِهِ وَ رِزْقِهِ وَ رَمَيْتَهُ بِحَجَرِهِ وَ خَنَقْتَهُ بِوَتَرِهِ وَ ذَكَّيْتَهُ بِمَشَاقِصِهِ وَ كَبَبْتَهُ لِمَنْخِرِهِ وَ رَدَدْتَ كَيْدَهُ فِی نَحْرِهِ وَ رَبَقْتَهُ [وَثَّقْتَهُ] بِنَدَامَتِهِ وَ فَسَأْتَهُ [أَفْنَيْتَهُ] بِحَسْرَتِهِ فَاسْتَخْذَأَ وَ تَضَاءَلَ بَعْدَ نَخْوَتِهِ وَ انْقَمَعَ بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلا مَأْسُورا فِی رِبْقِ حَبَائِلِهِ الَّتِی كَانَ يُؤَمِّلُ أَنْ يَرَانِی فِيهَا يَوْمَ سَطْوَتِهِ وَ قَدْ كِدْتُ يَا رَبِّ لَوْ لا رَحْمَتُكَ أَنْ يَحُلَّ بِی مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا يُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِآلائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِی وَ كَمْ مِنْ حَاسِدٍ شَرِقَ بِحَسْرَتِهِ [بِحَسَدِهِ] وَ عَدُوٍّ شَجِیَ بِغَيْظِهِ وَ سَلَقَنِی بِحَدِّ لِسَانِهِ

وَ وَخَزَنِی بِمُوقِ عَیْنِهِ وَ جَعَلَنِی [جَعَلَ عِرْضِی] غَرَضا لِمَرَامِیهِ وَ قَلَّدَنِی خِلالا لَمْ تَزَلْ فِیهِ نَادَیْتُکَ [فَنَادَیْتُ] یَا رَبِّ مُسْتَجِیرا بِکَ وَاثِقا بِسُرْعَهِ إِجَابَتِکَ مُتَوَکِّلا عَلَی مَا لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُهُ مِنْ حُسْنِ دِفَاعِکَ عَالِما أَنَّهُ لا یُضْطَهَدُ مَنْ أَوَی إِلَی ظِلِّ کَنَفِکَ وَ لَنْ تَقْرَعَ الْحَوَادِثُ [الْفَوَادِحُ] مَنْ لَجَأَ إِلَی مَعْقِلِ الانْتِصَارِ بِکَ فَحَصَّنْتَنِی مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِکَ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ سَحَائِبِ مَکْرُوهٍ جَلَّیْتَهَا وَ سَمَاءِ نِعْمَهٍ أَمْطَرْتَهَا وَ جَدَاوِلِ کَرَامَهٍ أَجْرَیْتَهَا وَ أَعْیُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسْتَهَا وَ نَاشِئَهِ رَحْمَهٍ نَشَرْتَهَا وَ جُنَّهِ عَافِیَهٍ أَلْبَسْتَهَا وَ غَوَامِرِ کُرُبَاتٍ کَشَفْتَهَا وَ أُمُورٍ جَارِیَهٍ قَدَّرْتَهَا لَمْ تُعْجِزْکَ إِذْ طَلَبْتَهَا وَ لَمْ تَمْتَنِعْ مِنْکَ إِذْ أَرَدْتَهَا فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنٍ حَقَّقْتَ وَ مِنْ کَسْرِ إِمْلاقٍ جَبَرْتَ وَ مِنْ مَسْکَنَهٍ فَادِحَهٍ حَوَّلْتَ وَ مِنْ صَرْعَهٍ مُهْلِکَهٍ نَعَشْتَ [أَنْعَشْتَ] وَ مِنْ مَشَقَّهٍ أَرَحْتَ لا تُسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْأَلُونَ وَ لا یَنْقُصُکَ مَا أَنْفَقْتَ وَ لَقَدْ سُئِلْتَ فَأَعْطَیْتَ وَ لَمْ تُسْأَلْ فَابْتَدَأْتَ وَ اسْتُمِیحَ بَابُ فَضْلِکَ فَمَا أَکْدَیْتَ أَبَیْتَ إِلا إِنْعَاما وَ امْتِنَانا وَ إِلا تَطَوُّلا یَا رَبِّ وَ إِحْسَانا وَ أَبَیْتُ [یَا رَبِ] إِلا انْتِهَاکا لِحُرُمَاتِکَ وَ اجْتِرَاءً عَلَی مَعَاصِیکَ وَ تَعَدِّیاً لِحُدُودِکَ وَ غَفْلَهً عَنْ وَعِیدِکَ وَ طَاعَهً لِعَدُوِّی وَ عَدُوِّکَ لَمْ یَمْنَعْکَ یَا إِلَهِی وَ نَاصِرِی إِخْلالِی بِالشُّکْرِ

عَنْ إِتْمَامِ إِحْسَانِکَ وَ لا حَجَزَنِی ذَلِکَ عَنِ ارْتِکَابِ مَسَاخِطِکَ اللَّهُمَّ وَ هَذَا [فَهَذَا] مَقَامُ عَبْدٍ ذَلِیلٍ اعْتَرَفَ لَکَ بِالتَّوْحِیدِ وَ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّقْصِیرِ فِی أَدَاءِ حَقِّکَ وَ شَهِدَ لَکَ بِسُبُوغِ نِعْمَتِکَ عَلَیْهِ وَ جَمِیلِ عَادَتِکَ عِنْدَهُ وَ إِحْسَانِکَ إِلَیْهِ فَهَبْ لِی یَا إِلَهِی وَ سَیِّدِی مِنْ فَضْلِکَ مَا أُرِیدُهُ [سَبَبا] إِلَى رَحْمَتِکَ وَ أَتَّخِذُهُ سُلَّما أَعْرُجُ فِیهِ إِلَى مَرْضَاتِکَ وَ آمَنُ بِهِ مِنْ سَخَطِکَ بِعِزَّتِکَ وَ طَوْلِکَ وَ بِحَقِّ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِی کَرْبِ الْمَوْتِ وَ حَشْرَجَهِ الصَّدْرِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا تَقْشَعِرُّ مِنْهُ الْجُلُودُ وَ تَفْزَعُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ أَنَا فِی عَافِیَهٍ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ و لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ سَقِیما مُوجَعا [مُدْنِفا] فِی أَنَّهٍ وَ عَوِیلٍ یَتَقَلَّبُ فِی غَمِّهِ لا یَجِدُ مَحِیصا وَ لا یُسِیغُ طَعَاما وَ لا [یَسْتَعْذِبُ] شَرَابا وَ أَنَا فِی صِحَّهٍ مِنَ الْبَدَنِ وَ سَلامَهٍ مِنَ الْعَیْشِ کُلُّ ذَلِکَ مِنْکَ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ خَائِفا مَرْعُوبا [مُسَهَّدا] مُشْفِقا وَجِلا هَارِبا طَرِیدا مُنْجَحِرا فِی مَضِیقٍ وَ

مَخْبَأَهٍ مِنَ الْمَخَابِئِ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا لا يَجِدُ حِيلَهً وَ لا مَنْجًی وَ لا مَأوًی وَ أَنَا فِی أَمْنٍ وَ طُمَأْنِینَهٍ وَ عَافِیَهٍ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ سَیِّدِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَی وَ أَصْبَحَ مَغْلُولا مُکَبَّلا فِی الْحَدِیدِ بِأَیْدِی الْعُدَاهِ لا یَرْحَمُونَهُ فَقِیدا مِنْ أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ مُنْقَطِعا عَنْ إِخْوَانِهِ وَ بَلَدِهِ یَتَوَقَّعُ کُلَّ سَاعَهٍ بِأَیِّ قِتْلَهٍ یُقْتَلُ وَ بِأَیِّ مُثْلَهٍ یُمَثَّلُ بِهِ وَ أَنَا فِی عَافِیَهٍ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَی وَ أَصْبَحَ یُقَاسِی الْحَرْبَ وَ مُبَاشَرَهَ الْقِتَالِ بِنَفْسِهِ قَدْ غَشِیَتْهُ الْأَعْدَاءُ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ بِالسُّیُوفِ وَ الرِّمَاحِ وَ آلَهِ الْحَرْبِ یَتَقَعْقَعُ فِی الْحَدِیدِ قَدْ بَلَغَ مَجْهُودَهُ لا یَعْرِفُ حِیلَهً وَ لا یَجِدُ مَهْرَبا قَدْ أُدْنِفَ بِالْجِرَاحَاتِ أَوْ مُتَشَحِّطا بِدَمِهِ تَحْتَ السَّنَابِکِ وَ الْأَرْجُلِ یَتَمَنَّی شَرْبَهً مِنْ مَاءٍ أَوْ نَظْرَهً إِلَی أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ [وَ] لا یَقْدِرُ عَلَیْهَا وَ أَنَا فِی عَافِیَهٍ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَی وَ أَصْبَحَ فِی ظُلُمَاتِ الْبِحَارِ وَ عَوَاصِفِ الرِّیَاحِ وَ الْأَهْوَالِ وَ الْأَمْوَاجِ یَتَوَقَّعُ الْغَرَقَ وَ الْهَلاکَ لا یَقْدِرُ عَلَی حِیلَهٍ أَوْ

مُبْتَلًى بِصَاعِقَهٍ أَوْ هَدْمٍ أَوْ حَرْقٍ أَوْ شَرْقٍ أَوْ خَسْفٍ أَوْ مَسْخٍ أَوْ قَذْفٍ وَ أَنَا فِی عَافِیَهٍ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَی وَ أَصْبَحَ مُسَافِرا شَاخِصا عَنْ أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ مُتَحَیِّرا فِی الْمَفَاوِزِ تَائِها مَعَ الْوُحُوشِ وَ الْبَهَائِمِ وَ الْهَوَامِّ وَحِیدا فَرِیدا لا یَعْرِفُ حِیلَهً وَ لا یَهْتَدِی سَبِیلا أَوْ [وَ] مُتَأَذِّیا بِبَرْدٍ أَوْ حَرٍّ أَوْ جُوعٍ أَوْ عُرْیٍ أَوْ غَیْرِهِ مِنَ الشَّدَائِدِ مِمَّا أَنَا مِنْهُ خِلْوٌ فِی عَافِیَهٍ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ فَلَکَ الْحَمْدُ یَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ سَیِّدِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَی وَ أَصْبَحَ فَقِیرا عَائِلا عَارِیا مُمْلِقا مُخْفِقا مَهْجُورا [خَائِفا] جَائِعا ظَمْآنَ یَنْتَظِرُ مَنْ یَعُودُ عَلَیْهِ بِفَضْلٍ أَوْ عَبْدٍ وَجِیهٍ عِنْدَکَ هُوَ أَوْجَهُ مِنِّی عِنْدَکَ وَ أَشَدُّ عِبَادَهً لَکَ مَغْلُولا مَقْهُورا قَدْ حُمِّلَ ثِقْلا مِنْ تَعَبِ الْعَنَاءِ وَ شِدَّهِ الْعُبُودِیَّهِ وَ کُلْفَهِ الرِّقِّ وَ ثِقْلِ الضَّرِیبَهِ أَوْ مُبْتَلًی بِبَلاءٍ شَدِیدٍ لا قِبَلَ لَهُ [بِهِ] إِلا بِمَنِّکَ عَلَیْهِ وَ أَنَا الْمَخْدُومُ الْمُنَعَّمُ الْمُعَافَی الْمُکَرَّمُ فِی عَافِیَهٍ مِمَّا هُوَ فِیهِ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی ذَلِکَ کُلِّهِ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ إِلَهِی وَ سَیِّدِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَی وَ أَصْبَحَ عَلِیلا مَرِیضا سَقِیما مُدْنِفا عَلَی فُرُشِ الْعِلَّهِ وَ

فِي لِبَاسِهَا يَتَقَلَّبُ يَمِينا وَ شِمَالا لا يَعْرِفُ شَيْئا مِنْ لَذَّهِ الطَّعَامِ وَ لا مِنْ لَذَّهِ الشَّرَابِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسْرَهً لا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ أَنَا خِلْوٌ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ فَلا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا يُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لَکَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِينَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِينَ وَ ارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَوْلایَ وَ سَيِّدِی وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ وَ قَدْ دَنَا يَوْمُهُ مِنْ حَتْفِهِ وَ أَحْدَقَ بِهِ مَلَکُ الْمَوْتِ فِی أَعْوَانِهِ يُعَالِجُ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَ حِيَاضَهُ تَدُورُ عَيْنَاهُ يَمِينا وَ شِمَالا يَنْظُرُ إِلَى أَحِبَّائِهِ وَ أَوِدَّائِهِ وَ أَخِلائِهِ قَدْ مُنِعَ مِنَ الْکَلامِ وَ حُجِبَ عَنِ الْخِطَابِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسْرَهً لا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ أَنَا خِلْوٌ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ فَلا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا يُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِينَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِينَ وَ ارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَوْلایَ وَ سَيِّدِي وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِی مَضَايِقِ الْحُبُوسِ وَ السُّجُونِ وَ کُرَبِهَا وَ ذُلِّهَا وَ حَدِيدِهَا يَتَدَاوَلُهُ أَعْوَانُهَا وَ زَبَانِيَتُهَا فَلا يَدْرِی أَیُّ حَالٍ يُفْعَلُ بِهِ وَ أَیُّ مُثْلَهٍ يُمَثَّلُ بِهِ فَهُوَ فِی ضُرٍّ مِنَ الْعَيْشِ وَ ضَنْکٍ مِنَ الْحَيَاهِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسْرَهً لا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ أَنَا خِلْوٌ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ فَلا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا يُغْلَبُ وَ ذِی

أَنَاهٍ لا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لَکَ مِنَ الْعَابِدِینَ وَ لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ وَ ارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ سَیِّدِی وَ مَوْلایَ وَ کَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ قَدِ اسْتَمَرَّ عَلَیْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْدَقَ بِهِ الْبَلاءُ وَ فَارَقَ أَوِدَّاءَهُ وَ أَحِبَّاءَهُ وَ أَخِلاءَهُ وَ أَمْسَى أَسِیرا حَقِیرا ذَلِیلا فِی أَیْدِی الْکُفَّارِ وَ الْأَعْدَاءِ یَتَدَاوَلُونَهُ یَمِینا وَ شِمَالا قَدْ حُصِرَ فِی الْمَطَامِیرِ وَ ثُقِّلَ بِالْحَدِیدِ لا یَرَى شَیْئا مِنْ ضِیَاءِ الدُّنْیَا وَ لا مِنْ رَوْحِهَا یَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسْرَةً لا یَسْتَطِیعُ لَهَا ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ أَنَا خِلْوٌ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ فَلا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لا یُغْلَبُ وَ ذِی أَنَاهٍ لا یَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لَکَ مِنَ الْعَابِدِینَ وَ لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ وَ ارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ عِزَّتِکَ یَا کَرِیمُ لَأَطْلُبَنَّ مِمَّا لَدَیْکَ وَ لَأُلِحَّنَّ عَلَیْکَ [لَأَلِجَّنَّ إِلَیْکَ] وَ لَأَمُدَّنَّ یَدِی نَحْوَکَ مَعَ جُرْمِهَا إِلَیْکَ یَا رَبِّ فَبِمَنْ أَعُوذُ وَ بِمَنْ أَلُوذُ لا أَحَدَ لِی إِلا أَنْتَ أَ فَتَرُدُّنِی وَ أَنْتَ مُعَوَّلِی وَ عَلَیْکَ مُتَّکَلِی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی وَضَعْتَهُ عَلَى السَّمَاءِ فَاسْتَقَلَّتْ وَ عَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ وَ عَلَى الْجِبَالِ فَرَسَتْ وَ عَلَى اللَّیْلِ فَأَظْلَمَ وَ عَلَى النَّهَارِ فَاسْتَنَارَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَقْضِیَ لِی حَوَائِجِی کُلَّهَا وَ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی کُلَّهَا صَغِیرَهَا وَ کَبِیرَهَا وَ تُوَسِّعَ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ مَا تُبَلِّغُنِی بِهِ شَرَفَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ مَوْلایَ بِکَ اسْتَعَنْتُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعِنِّی وَ بِکَ اسْتَجَرْتُ

فَأَجِرْنِی وَ أَغْنِنِی بِطَاعَتِکَ عَنْ طَاعَهِ عِبَادِکَ وَ بِمَسْأَلَتِکَ عَنْ مَسْأَلَهِ خَلْقِکَ وَ انْقُلْنِی مِنْ ذُلِّ الْفَقْرِ إِلَی عِزِّ الْغِنَی وَ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِی إِلَی عِزِّ الطَّاعَهِ فَقَدْ فَضَّلْتَنِی عَلَی کَثِیرٍ مِنْ خَلْقِکَ جُودا مِنْکَ وَ کَرَما لا بِاسْتِحْقَاقٍ مِنِّی إِلَهِی فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی ذَلِکَ کُلِّهِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی لِنَعْمَائِکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ لِآلائِکَ مِنَ الذَّاکِرِینَ [وَ ارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ] پس به سجده برو و بگو سَجَدَ وَجْهِیَ الذَّلِیلُ لِوَجْهِکَ الْعَزِیزِ الْجَلِیلِ سَجَدَ وَجْهِیَ الْبَالِی الْفَانِی لِوَجْهِکَ الدَّائِمِ الْبَاقِی سَجَدَ وَجْهِیَ الْفَقِیرُ لِوَجْهِکَ الْغَنِیِّ الْکَبِیرِ سَجَدَ وَجْهِی وَ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ جِلْدِی وَ عَظْمِی وَ مَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ اللَّهُمَّ عُدْ عَلَی جَهْلِی بِحِلْمِکَ وَ عَلَی فَقْرِی بِغِنَاکَ وَ عَلَی ذُلِّی بِعِزِّکَ وَ سُلْطَانِکَ وَ عَلَی ضَعْفِی بِقُوَّتِکَ وَ عَلَی خَوْفِی بِأَمْنِکَ وَ عَلَی ذُنُوبِی وَ خَطَایَایَ بِعَفْوِکَ وَ رَحْمَتِکَ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَدْرَأُ بِکَ فِی نَحْرِ [فُلانِ بْنِ فُلانٍ] وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ فَاکْفِنِیهِ بِمَا کَفَیْتَ بِهِ أَنْبِیَاءَکَ وَ أَوْلِیَاءَکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ صَالِحِی عِبَادِکَ مِنْ فَرَاعِنَهِ خَلْقِکَ وَ طُغَاهِ عُدَاتِکَ وَ شَرِّ جَمِیعِ خَلْقِکَ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ

کتابشناسی

کتابهای چاپی عربی

1. آثار و برکات الامام الکاظم فی دارالدنیا

سید هاشم ناجی موسوی جزایری، قم، بی نا، 1418ق /1376ش.

2. احسن التراجم لاصحاب الامام موسی الکاظم

عبدالحسین شبستری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1409و1410 ق، وزیری، 2ج، 469 «437ص.

3. الامام السابع الامام الکاظم

گروه نویسندگان، ترجمه محمد عبدالمنعم خاقانی، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، 1372ش/1413ق، رقعی،

50ص (این کتاب فارسی بوده و به

عربی، اردو و آذری ترجمه شده است).

4. الامام السابع من ائمه اهل البیت

محمد حسن قبیسی عاملی، بیروت، بی نا، 1403ق 1983/م، وزیری، 76ص. (از سری الحلقات الذهبیه 20).

5. الامام الکاظم

شیخ عفیف نابلسی، بیروت، الدار الاسلامیه، 1412ق.

6. الامام الکاظم

گروه نویسندگان، تهران، مؤسسه البلاغ، 1405ق، جیبی، 126ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است)

7. الامام الکاظم

گروه نویسندگان، بیروت، دار الزهراء، 1412ق (از سری حیاه الرسول و اهل بیته المجاهدین).

8. الامام الکاظم فی الشعر العربی

اسماعیل خفّاف، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1373، وزیری، 350ص (در این کتاب، اشعار شعرای عرب متقدمان، متأخران و معاصران همراه با زندگی آنها، پیرامون امام کاظم گرد آمده است).

9. الامام الکاظم قدوه و اسوه

سید محمد تقی مدرّسی، تهران، المرکز الثقافی الاسلامی، 1365ش1985م، رقعی، 96ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

10. الامام موسی الکاظم

علی محمد علی دخیّل، بیروت، دار التراث الاسلامی، 1394ق، جیبی، 160ص.

11. الامام موسی الکاظم

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه الامام الحسین، 1371ش 1413/ق، رقعی، 31ص.

12. الامام موسی الکاظم

سید مهدی آیت اللهی، ترجمه کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، 1374، وزیری، 36ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری مع المعصومین). (این کتاب فارسی بوده و به عربی، انگلیسی، ترکی، اردو، فرانسوی و تاجیکی ترجمه شده است).

13. الامام موسی الکاظم

[میر ابوالفتح دعوتی]، ترجمه گروه مترجمان، بیروت، الدار الاسلامیه، 1412ق، وزیری، 31ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری القاده الابرار 9).

14. الامام موسی بن جعفر

استاد شهید مرتضی مطهری (1338 1399ق)، ترجمه جعفر صادق الخلیلی، تهران، بنیاد بعثت، 1405 ق 1363/ ش، رقعی، 10ص (از سری محاضرات فی الدین و الاجتماع 10).

15.

الامام موسى بن جعفر الكاظم

سید عبدالودود امین، مراجعه و تقدیم: شیخ عفیف نابلسی، کویت، دار التوجیه الاسلامی، 1400ق (از سری الائمه الاثناعشر، بطوله و جهاد7).

16. امامان موسی الکاظم و علی الرضا

شیخ احمد مغنیه، بیروت، مکتبه العرفان، بی تا، رقعی، 159ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

17. امثال و حکم الامام الکاظم و کلماته المختاره

محمد غروی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1371، ج1، وزیری، 771ص.

18. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (ج48)

علامه بزرگوار مولی محمد باقر مجلسی (1037 1110ق)، تهران، انتشارات اسلامیه، بی تا، وزیری، 330ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

19. تاریخ الامامین الکاظمین

شیخ جعفر نقدی 1303 1370ق)، بغداد، المطبعه العربیه، 1369ق، رقعی، 123ص.

20. تأملات فی آفاق الامام موسی الکاظم

سید محمد حسین فضل اللّه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1414ق، وزیری، 96ص.

21. الثائر والسجن (دراسه فی حیاه الامام الکاظم)

حسن موسی الصفار، تهران، دار البصائر، 1405ق1363/ش، رقعی، 136ص.

22. جزاء اعداء الامام الکاظم

سید هاشم ناجی موسوی جزایری، قم، بی نا، 1417ق1375/ش، وزیری، 158ص.

23. حیاه الامام موسی بن جعفر (دراسه و تحلیل)

باقر شریف قرشی، نجف، مطبعه الآداب، بی تا، وزیری، 2ج، 500 «576ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است و یکی از بهترین کتابها درباره امام به شمار می رود).

24. ذکری وفاه الامام موسی الکاظم

گروهی از روحانیون کربلا، نجف، بی تا، 1386ق، رقعی، 32ص.

25. سیره الامام الکاظم

محمدعلی الیقظان، بیروت، دارالحق، 1414ق1994/م، رحلی، 74ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری موسوعه الائمه الاثنی عشر 7).

26. روائع من حیاه الامام الکاظم

والده السید محمد کاظم الشیرازی، قم، انتشارات اهل البیت، 1416ق 1374/ ش، رقعی، 144ص (در این کتاب از زندگی،

امامت، فضائل، معجزات، اصحاب، مناظرات، زندان، شهادت و سخنان و مواعظ حضرت بحث شده است).

27. شرح قصیده لامیه در مدح امام کاظم

سروده عبدالباقی عمری افندی (1204 1287ق)، شارح: سید کاظم حسینی رشتی (1259ق)، تهران، 1270ق، وزیری، 207ص (سنگی).

رک: الذریعه، ج14، ص43.

28. الصحیفه الکاظمیه (ادعیه الامام ابی ابراهیم موسی بن جعفر

سید محمدرضا غیاثی کرمانی، قم، انتشارات انصاریان، 1376ش/1418 ق، رقعی، 152ص.

29. طبّ الامام الکاظم (دراسه مقارنه و تحلیل)

شاکر شبع، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1411ق، وزیری، 482ص (در این کتاب، روایات امام کاظم پیرامون علم طب گردآوری و با طب یونانی قدیم مقایسه شده است).

30. طبّ الامام موسی الکاظم

عبدالحسین جواهری، قم، کتابفروشی براتی، 1410ق، وزیری، 96ص.

31. عوالم العلوم والمعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال (ج21)

علامه شیخ عبداللّه بن نوراللّه بحرانی اصفهانی (شاگرد علامه مجلسی)، مقدمه و استدراک: سید محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدی، 1409ق، وزیری، 560ص.

(این کتاب به فارسی ترجمه شده و مخطوط است).

32. علی الجسر ببغداد

کمال السیّد، قم، انتشارات انصاریان، 1418ق1376/ ش، رقعی، 296ص (ویژه نوجوانان).

33. مجموعه الآثار

گروه نویسندگان، مشهد، سومین کنگره جهانی امام رضا 1412ق، وزیری، 2ج، 342 «363ص.

برخی از عناوین مقالات آن عبارتند از:

1. الامامه عند الامام الکاظم.

ابوزهراء.

2. القواعد الفقهیه فی الاحادیث الکاظمیه.

سید محمد خامنه ای.

3. القواعد الاصولیه فی ضوء الروایات المرویه عن الامام الکاظم.

محمد مؤمن.

4. موقف الامام الکاظم امام فقهاء اهل السنه.

ابوطالب تجلیل.

5. الطب والکیمیاء عند الامام الکاظم

سعد الدین قاسمی.

6. العباسیون فی مواجهه المدّالفکری فی عهد الامام الکاظم.

سید جعفر مرتضی عاملی.

7. معالم الحیاه السیاسیه

للامام موسی الکاظم.

عبدالحلیم الرهیمی.

8. دور الامام الکاظم فی الحیاه الاسلامیه.

عادل ادیب.

9. امّ الامام الکاظم و زوجاته وبناته.

محمد الحسّون.

10. عظمه الامام الکاظم

عفیف نابلسی.

11. الامام موسی الکاظم فیما عرفت.

نعمان ماشیا.

34. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها (عن اخیه موسی بن جعفر)

تحقیق: مؤسسه آل البیت { الإحیاء التراث، مقدمه: سید محمدرضا حسینی جلالی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1409ق، وزیری، 456ص (100ص (مقدمه) «254 «102 (مصادر)).

35. مسند الامام الکاظم موسی بن جعفر

شیخ عزیزاللّه عطاردی قوچانی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1367ش1409/ق، وزیری، 3ج، 1760ص، جلد اول (513ص)، جلد دوم (627ص)، جلد سوم (619ص).

36. مسند الامام موسی بن جعفر

ابو عمران موسی بن ابراهیم مروزی (م299ق)، مقدمه و تحقیق: سید محمد حسین حسینی جلالی، تهران، چاپ بهمن، 1352، وزیری، 43ص.

37. مسند علی بن سوید السائی

شیخ فاضل مالکی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1411ق، وزیری، 450ص (در این کتاب، مرویات علی بن سوید سائی از امام کاظم، به ویژه نامه مهم و ارزنده حضرت بدو و بحثهای دیگر، جمع و تدوین شده است).

38. المنهج التربوی عند الامام الکاظم

سید محمد بحر العلوم، بیروت، دارالزهرا، 1412ق، رقعی، 60ص.

39. وفاه الامام موسی بن جعفر

شیخ حسین بلادی بحرانی (م1387ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، 1364ق.

40. وفاه الامام موسی الکاظم

شیخ احمد بن صالح آل طعان ستری قطیفی بحرانی (1251 1315ق)، نجف، 1372ق، رقعی، 52ص.

41. وفاه الامام موسی الکاظم

سید علی بن حسین هاشمی خطیب، نجف، مطبعه الحیدریه، 1371ق1951/م، رقعی، 80ص.

42. ولاده امام موسی کاظم

سید محمد حسین طالقانی، نجف، دار المعاف، 1967م1388/ق، رقعی، 24ص.

کتابهای خطی عربی

1. الامام السابع موسی بن جعفر

رک: مجله الموسم،

ش24، ص464.

2. کتاب اخبار موسی بن جعفر

ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی ازدی بصری (م332ق).

رک: رجال النجاشی، ج2، ص59.

3. جفر امام کاظم

(نسخه خطی آن در کتابخانه امام جمعه در زنجان موجود است).

رک: دلیل المخطوطات، ج1، ص185.

4. حضرت موسی الکاظم

شیخ محمد حسن نجفی کاشانی (1333 1386ق).

5. رساله فی تحقیق انّ الامامه بعد الامام الصادق لابنه الامام موسی بن جعفر

سید ناصر بن هاشم آل سید سلمان موسوی (م1358ق).

رک: مجله الموسم، ج3، ش9و10، ص409.

6. حیاه الامام الکاظم

[؟]، (نسخه خطی آن در کتابخانه آیت اللّه حکیم (نجف) به ش147 در 14ورق ضمن مخطوطات شیخ محمد رشتی موجود است).

رک: فهرس مخطوطات الشیخ محمد الرشتی، ص162.

7. حیاه الامام الکاظم

سید محمد حسینی شیرازی.

رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص628.

8. ذراری الامام الکاظم

اسماعیل الخفاف.

9. ذکر من روی عن موسی بن جعفر

شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ح306 381ق).

رک: رجال النجاشی، ج2، ص314.

10. کتاب زهد ابی ابراهیم موسی بن جعفر

شیخ صدوق (م381ق).

رک: رجال النجاشی، ج2، ص314.

11. سفن النجاه (ج9)

شیخ غلامحسین نجفی نجف آبادی (1300 1349ق) (او برای هریک از معصومین { کتابی مستقل نگاشته و جلد نهم آن به زندگی امام کاظم اختصاص دارد).

رک: الذریعه، ج12، ص192؛ نقباء البشر، ج4، ص1423.

12. شرح خطبه (شرح قصیده عمری)

ناظم: عبدالباقی افندی عمری (12041287ق)، شارح قصیده: سید کاظم حسینی رشتی (م1259ق)، شارح خطبه: زین العابدین خان کرمانی (م1360ق) (نسخه خطی آن به ش4994در کتابخانه آیت اللّه مرعشی در 118ورقه موجود است).

رک: فهرست کتابخانه مرعشی، ج13، ص187.

13. الشجره الطيبه فی الارض المخصبه

علامه سید رضا موسوی غریفی صائغ (1296 1339ق) (این کتاب پیرامون نسب امام کاظم و اعقاب آن حضرت از ابراهیم مجاب است).

رک: الذریعه، ج13، ص33و34.

14. کلمه الامام موسی الکاظم

شهید سید حسن حسینی شیرازی (1354 1400ق).

رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص677.

15. لجج الحقایق فی تواریخ الحجج علی الخلایق (ج9)

حاج ملا احمد یزدی مشهدی (م ح1310ق) (او برای هریک از اهل بیت عصمت و طهارت کتابی جداگانه نوشته است).

رک: الذریعه، ج18، ص296؛ نقباء البشر، ج1، ص96.

16. مدح الامامین الجوادین

شیخ جابر بن عبدالحسین کاظمی (1222 1312ق).

رک: معارف الرجال، ج1، ص149.

17. مسائل عن ابی الحسن موسی

ابومحمد صفوان بن یحیی بیاع صابری، مولی بجیله (م210ق).

رک: فهرست شیخ طوسی، ص83.

18. المسائل و الاجوبه عند الامام الکاظم

اسماعیل الخفاف.

19. مسائل موسی بن جعفر

عبداللّه بن محمد اهوازی.

رک: رجال النجاشی، ج2، ص32.

20. مسائل موسی بن جعفر

ابوالحسن علی بن یقطین بن موسی کوفی بغدادی (124 182ق).

رک: رجال النجاشی، ج2، ص107.

21. مسائل ابوالحسن موسی بن جعفر

محمد بن رخّجی.

رک: الذریعه، ج20، ص365.

22. مسائل موسی بن جعفر

ابومحمد یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین.

رک: فهرست شیخ طوسی، ص181.

23. مکاتیب الامام الکاظم

علی احمدی میانجی (این کتاب آماده چاپ است).

24. مسند موسی بن جعفر

ابوبکر محمد بن عبداللّه بن ابراهیم بن عبدویه شافعی بغدادی (260 354ق) (نسخه خطی آن در مجموعه ش34 کتابخانه ظاهریه دمشق، در 14ورق موجود است).

رک: تاریخ التراث العربی، ج1، ص384.

25. نسخه موسی بن جعفر

ابومحمد علی بن حمزه بن حسن بن عبیداللّه بن عباس بن علی بن ابیطالب.

رک: رجال

نجاشی، ج2، ص107.

26. نسخه موسی بن جعفر

محمد بن ثابت بن شریح صائغ انباری.

رک: رجال نجاشی، ج2، ص276.

27. نسخه موسی بن جعفر

محمد (صاحب امام کاظم) بن زرقان بن حباب (صاحب امام صادق).

رک: رجال نجاشی، ج2، ص277.

28. نسخه موسی بن جعفر

محمد بن فضیل بن کثیر صیرفی ازدی (ابوجعفر ازرق).

رک: رجال نجاشی، ج2، ص272.

29. وفاه الامام الکاظم

شیخ عبدالمحسن بن محمد بن مبارک لویمی احسائی (م 1245ق).

رک: مجله الموسم، ج3، ش9و10، ص424.

کتابهای چاپی فارسی

1. امام موسی بن جعفر اسطوره مبارزه و قهرمان مقاومت و پایداری

عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نوید اسلام، بی تا، رقعی، 286ص.

2. امام موسی کاظم

مصطفی زمانی (1356 1411ق)، قم، بنیاد فرهنگی اسلام، 1370، رقعی، 147ص.

3. امام موسى كاظم

گروه كودكان و نوجوانان، بازنويسى، مهدى رحيمى، چاپ دوم، تهران، بنياد بعثت، 1374، رقعى، 92ص.

4. امام موسى كاظم

سيد كاظم ارفع، تهران، مؤسسه

انتشاراتى فيض كاشانى، 1370، رقعى، 67ص (از سرى سيره عملى اهلبيت 9).

5. بدايع الانوار فى احوال سابع الائمه الاطهار

ميرزا سيد مهدى حسينى وكيل (ملقب به بدايع نگار) (م 1279ق)، چاپ تهران، 1306ق، وزيرى، 341ص (چاپ سنگى).

6. بر امام صادق و امام كاظم چه گذشت؟

سيد محمد حسن موسوى كاشانى، قم، [انتشارات زاهدى]، 1373ش /1415 ق، وزيرى، 223ص.

7. پرواز در زنجير، داستان زندگى امام كاظم

رضا شيرازى، تهران، انتشارات پيام آزادى، 1372، رقعى، 125ص (مصوّر، ويژه نوجوانان).

8. پيشواى آزاده، امام كاظم

مهدى پيشوايى، قم، انتشارات توحيد، بى تا، رقعى، 242ص.

9. پيشواى هفتم، حضرت موسى بن جعفر

گروه نويسندگان، چاپ مكرر، قم، مؤسسه در راه حق، 1372، رقعى، 52ص، (اين كتاب به عربى، تركى و اردو ترجمه شده

است)

10. تحفه الموسویه (قصیده ای در مدح امام کاظم)

ناظم: محمدرضا شیرازی حایری، نجف، 1342ق، 16ص.

11. تحلیلی از اوضاع زمانی امام موسی

علی گلزاده غفوری، تهران، انتشارات پرتو، بی تا، رقعی، 116ص.

12. تحلیلی از زندگی امام کاظم

باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1368، وزیری، 2ج، 585 «680ص.

13. ترجمه جلد 48 بحار الانوار (زندگانی امام موسی کاظم)

علامه ملاّ محمد باقر مجلسی (1037 1110ق)، ترجمه موسی خسروی، تهران، انتشارات اسلامیه، 1396ق، وزیری، 300ص.

14. تعالیم امام هفتم به زبان دعا و حدیث

شیخ حسن کافی (م1415ق)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی در شرکت دخانیات، 1372، رقعی، 254ص.

15. جامع الانساب (در احوال اولاد و احفاد امام موسی کاظم)

سید محمد علی روضاتی اصفهانی، اصفهان، 1335.

16. چهل حدیث در فضائل و کلمات امام موسی کاظم

تدوین: مؤسسه نشر حدیث اهل البیت { و خانه کتاب ایران، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1416ق1374/ش، پالتویی، 70ص.

17. حضرت امام موسی کاظم

[میر ابوالفتح دعوتی]، قم، انتشارات شفق، بی تا، وزیری، 32ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی ترجمه شده است).

18. حضرت امام موسی کاظم

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، قم، انتشارات جهان آرا، 1362، وزیری، 36ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی، اردو، ترکی، انگلیسی و فرانسه ترجمه شده است).

19. حضرت امام موسی کاظم در شکنجه گاه

عبد الامیر فولاد زاده، تهران، انتشارات اعلمی، 1359، وزیری، 32ص (مصور، ویژه نوجوانان).

20. حضرت موسی کاظم

فضل اللّه کمپانی (م1414ق)، تهران، انتشارات مفید، 1360، وزیری، 280ص.

21. داستانهای زندگی از حضرت امام موسی بن جعفر

سید رضا تقوی دامغانی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1409ق/1368 ش، پالتویی، 133ص.

22. رهبر

والا گهر، حضرت موسی بن جعفر

[؟]، تهران، صندوق پس انداز بانک ملی ایران، بی تا، وزیری، 16ص.

23. زندگانی امام هفتم، حضرت امام کاظم

نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی: دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، 1357، رقعی، 37ص.

24. زندگانی امام موسی کاظم

اکبر نواب شیرازی، شیراز، رقعی، 200ص.

25. زندگانی حضرت امام موسی کاظم

عماد الدین حسین اصفهانی (عماد زاده) (1325 1410ق) تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، 1381ق، وزیری، 2ج، 455 «472ص.

26. زندگانی حضرت موسی بن جعفر

ابوالقاسم سحاب (1304 1376ق)، تهران، بی نا، 1370ق، رقعی، 192ص.

27. زندگی حضرت موسی بن جعفر

هاشم معروف حسنی، ترجمه عباس خاتمی، تهران، دبیرستان موسی بن جعفر، 1412ق/1370ش، رقعی، 56ص.

28. ستارگان درخشان (ج9)

محمد جواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسلامیه، 1370، جیبی، 224ص (همراه با زندگی حضرت سید میر محمد مدفون در شیراز).

29. سخنان باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر

[؟]، تهران، انتشارات عالمشاه، 1342، رقعی، 66ص.

30. سخنان حضرت موسى بن جعفر

سيد محمد تقى حكيم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1371، رقعى، 196ص.

31. سرچشمه هاى نور (حضرت امام كاظم)

گروه نويسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه واحد تدوين و ترجمه، تهران، سازمان تبليغات اسلامى، 1367، جيبى.

32. سيرى در زندگانى امام هفتم

سيد عبدالرسول حجازى، تهران، كانون انتشار، 1351، رقعى، 316ص.

33. شجره طيبه (در احوال امام كاظم و فرزندان آن حضرت)

ميرزا محمد على خان نواب الدوله، فرخ آباد، هند، 1314ق1896/م.

رک: ادبيات فارسى برمبناى تأليف استورى، ج2، ص1030.

34. شخصيت حضرت رضا و موسى الكاظم

احمد مغنيه، ترجمه سيد جعفر غضبان، تهران، انتشارات ارديبهشت، 1338، رقعى، 200ص.

35. صحيفه الكاظميه

ترجمه و

تأليف: غلامرضا اکبری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1373، وزیری، 423ص (در این کتاب، دعاها و مناجاتهای امام کاظم جمع و ترجمه گردیده است).

36. غريو سرخ جسر (نگاه واره ای به شهادت امام موسی)

سینا واحد، تهران، انتشارات الهام، 1357ش/1398ق، رقعی، 28ص.

37. فرهنگ فرزانگی، (پیام امام کاظم به هشام بن حکم در باره خرد و خرد ورزی)

م. ناصر، تهران، انتشارات دارالحدیث، 1375، رقعی، 87ص.

38. الکاظم

میرزا مهدی لکهنوی، کراچی، بی نا، 1386ق، رقعی، 48ص.

39. کتابنامه امام کاظم

ناصر الدین انصاری قمی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1370ش/1412ق، رقعی، 190ص (در این کتاب، نوشتارهایی که پیرامون امام کاظم است در بخش اول معرفی شده و کتابهایی که بخشی از آنها در باره حضرت است در بخش دوم و در آخرین فصل، کتابهای دانشمندان اهل سنت در باره ائمه اطهار { معرفی شده است).

40. مجموعه آثار سومین کنگره جهانی حضرت رضا

گروه نویسندگان، مشهد، کنگره امام رضا، 1370ش/1412ق، وزیری، 2ج، 370 «346ص.

برخی از عناوین مقالات آن عبارتند از:

1. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت اللّه خامنه ای.

2. علم از دیدگاه حضرت موسی بن جعفر.

ابراهیم امینی.

3. نمونه ای از اصول کلی عقلی، اعتقادی مستفاد از روایات امام کاظم.

سید محسن خرازی.

4. عقل و کاربرد و اثرهای مترتب بر آن در گفتار امام هفتم.

سید جعفر شهیدی.

5. عنایت موسی بن جعفر به براهین عقلی.

زین العابدین قربانی.

6. شرح حدیثی از امام هفتم.

محمد تقی فلسفی.

7. شخصیت عرفانی حضرت موسی بن جعفر.

محمد رضا امین زاده.

8. فلسفه احکام از دیدگاه امام کاظم.

محمود ذبیحی.

9. اوضاع تاریخی، سیاسی، اجتماعی

و فرهنگی معاصر امام موسی کاظم.

علی اکبر ولایتی.

10. چند نکته تربیتی از گفتار امام موسی کاظم.

علی شریعتمداری.

11. سیره امام موسی بن جعفر در برخورد با دوستان و دشمنان.

سید هاشم رسولی محلاتی.

12. سیره امام موسی بن جعفر.

سید رضا تقوی دامغانی.

13. امام موسی کاظم وحدیث تصوف

حامد الگار.

14. اولاد و برادران امام کاظم.

عزیزاللّه عطاردی.

15. قصیده رثائیه در نبش قبر حضرت امام موسی بن جعفر و معرفی گوینده آن.

مهدی محقق.

16. چهل حدیث از امام کاظم.

سید جعفر شهیدی.

17. مهدی موعود (عج) در کلام امام موسی کاظم.

سید ابراهیم سید علوی.

41. مناقب حضرت موسی بن جعفر در شعر فارسی

احمد احمدی بیرجندی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1372، وزیری، 130ص.

42. ناسخ التواریخ (زندگانی امام موسی بن جعفر)

عباسقلیخان بن میرزامحمد تقی خان سپهر (م1341ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، بی تا، وزیری، 10ج، 5000ص (در این کتاب، شرح کامل زندگی حضرت، دعاها و احادیث و اصحاب و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان آن حضرت آمده است).

43. نگاهی بر زندگی امام کاظم

محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، 1374، رقعی، 144ص.

کتابهای اردو

1. حضرت امام موسی کاظم

تحریر: مؤسسه در راه حق، ترجمه سید احمد علی عابدی، قم، مؤسسه در راه حق، بی تا، رقعی، 50ص.

2. حضرت امام موسی کاظم

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات انصاریان، 1371، وزیری، 36ص (مصور، ویژه نوجوانان، (از سری معصومین کاتعارف 9).

3. باب الحوائج

سید راحت حسین رضوی بهیکپوری (1306 1378ق).

رک: الذریعه، ج3، ص7.

4. تحفه الاعاظم فی سوانح الامام

الکاظم نواب احمد حسین مذاق هندی (م 1365ق).

رک: الذریعه،

ج3، ص420و 421.

5. حیاه الامام الکاظم

سید ظفر حسن بن دلشاد علی آمروهی نقوی هندی، هند.

رک: نقباء البشر، ج3، ص978.

6. سوانح الامام موسی الکاظم

سید محمد بن مصطفی موسوی کشمیری.

رک: الذریعه، ج12، ص252.

7. العقد الناظم فی سوانح موسی الکاظم

سید مظهر حسین سهارنپوری هندی (1269 1350ق)، هند.

رک: الذریعه، ج15، ص229.

8. العلوم الکاظمیه

سید اولاد حیدر بلگرامی هندی (م 1361ق)، هند.

رک: الذریعه، ج15، ص227.

9. الکاظم فی احوال الامام الکاظم

مولوی علی جوادخان صاحب هندی، تصحیح: سید سبط الحسن هندی (1296 1354ق)، هند.

رک: الذریعه، ج17، ص243.

کتابهای ترکی

1. حضرت امام موسی کاظم

سید مهدی آیت اللهی، ترجمه جواد اسلامی ومحمد مجاهدی،

قم، انتشارات انصاریان، 1374، وزیری، 36ص (مصور، ویژه نوجوانان).

2. حضرت امام موسی کاظم

گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، ترجمه گروه مترجمان،

تهران، بنیاد بعثت، 1371، رقعی، 56ص.

و) برخی مقالات تقدیم شده به کنگره جهانی حضرت رضا راجع به امام کاظم

مقالات فارسی (19 مقاله)

1. احادیث صعب امام کاظم

حسن مصطفوی

2. امام کاظم و عدم مشروعیت دشمنان.

عباسعلی اختری

3. امام کاظم وفرزندانش.

مهدی انصاری

4. اوضاع اجتماعی جامعه اسلامی همزمان با دوران امامت امام کاظم

محمّد کاظم خواجویان (م1414ق)

5. تحلیل عقل و تعقل در کلام امام کاظم

سید ابراهیم سید علوی

6. توحید از دیدگاه امام کاظم

محمدرضا امین زاده

7. جلوه های امامت در احادیث تفسیری امام کاظم

محمد علی مهدوی راد

8. چند نمونه از علوم قرآنی موسی بن جعفر

سید ابوالفضل میر محمّدی

9. روایات و آراء امام کاظم در تفسیر قرآن کریم

محمّد باقر محقق

10. سیره امام کاظم در برخورد با جریانهای نامطلوب فکری و اجتماعی

حسن صادقی

11. سیره امام کاظم در برخورد با طبیعت

سید مجتبی رودباری

12. سیری در زندگانی هفتمین پیشوا

سید علی شاهچراغی

13. عقل و جهل از دیدگاه امام هفتم

احمد بهشتی

14. فضائل و مناقب و خصائص امام کاظم

حسن الله وردیان طوسی

15. گفتاری در باره دعاهای رسیده از امام کاظم

محمّد مهدی رکنی

16. گنجینه ادب (گزیده اشعار عربی و فارسی در مدح و رثای امام کاظم

ناصرالدین انصاری

17. مناقب و مراثی حضرت موسی بن جعفر

احمد احمدی بیرجندی

18. مواضع کلامی امام کاظم در برابر عقاید انحرافی

رسول جعفریان

19. وضعیت سیاسی عصر امام کاظم

صادق آئینه وند

مقالات عربی (12 مقاله)

1. استضاءه القواعد الفلسفیه من نور احادیث الامام الکاظم

محمّد مؤمن

2. الامام الکاظم عند اهل السنه.

فارس حسّون

3. الخطاب السیاسی للنظام العباسی (حول عصر الامام الکاظم)

محمّد جعفر شمس الدین

4. دروس من سجن الامام الکاظم

حسن موسی صفار

5. دور العقل فی المعرفه الالهیه عند

الامام الکاظم

حسن عباس نصراللّه

6. شهاده الامام الکاظم

علاء الدین زیادی

7. قبسات من انوار علوم الامام الکاظم

جعفر سبحانی

8. قضاء حاجه المؤمن فی احادیث و افعال الامام الکاظم

محمّد حسّون

9. لقطات من حیاه الامام الکاظم

سید محمّد حسین فضل اللّه

10. المثل الخلقیه

عند الامام الكاظم

مهدی انصاری

11. موسی بن جعفر الکاظم و الفلسفه الالهیه

عبداللّه جوادی آملی

12. السلک الناظم لدفناء مشهد الکاظم

محمدرضا انصاری

کتابهایی در تاریخ و جغرافیای کاظمین

1. بلّ الصدی (ارجوزه فی تاریخ الکاظمیه)

حسین علی محفوظ کاظمی (این کتاب به عنوان تکمیل و تتمیم منظومه مرحوم شیخ محمد سماوی به نام صدی الفؤاد سروده شده است).

رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص571.

2. تاریخ حرم کاظمی

شیخ محمد حسن آل یاسین، ترجمه غلامرضا اکبری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، 1371، وزیری، 280ص.

3. تاریخ کاظمین

عباس فیض قمی (1328 1395ق)، قم، چاپخانه قم، 1372ق،

وزیری، 290ص.

4. تاریخ الکاظمیه

حسین علی محفوظ (نسخه خطی آن در کتابخانه مؤلف در کاظمین موجود است).

رک: جمهرهالمراجع البغدادیه، ص571.

5. تاریخ الکاظمیه

شیخ راضی آل یاسین کاظمی (م 1372ق) (بخشی از آن در مجله الاصلاح چاپ بغداد به چاپ رسیده است).

رک: الذریعه، ج3، ص279و 280.

6. تاریخ المشهد الکاظمی

شیخ محمد حسن آل یاسین کاظمی، بغداد، مطبعه المعارف، 1387ق، وزیری، 335ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

7. صدی الفؤاد فی تاریخ بلد الکاظم و الجواد

شیخ محمد سماوی نجفی (1292 1370ق)، نجف، مطبعه الغری، 1372ق/1949م، رقعی، 71ص (منظومه ای در 1120 بیت در تاریخ کاظمین است).

8. قبس من الکاظمین

مسلم سید حسین موسوی، بغداد، الدار العربیه، بی تا، وزیری، 157ص.

9. مشهد الکاظمین

مصطفی جواد (نسخه ای از آن در کتابخانه موزه عراق در 170ص موجود است).

رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص1.

10. المشهد الکاظمین فی العصر العباسی

محمد حسن آل یاسین کاظمی، بغداد، مطبعه المعارف، 1385ق1962/م.

11. المشهد الکاظمین من بدء الاحتلال المغولی الی نهایه الاحتلال العثمانی

شیخ محمد حسن آل یاسین، بغداد، مطبعه المعارف، 1386ق1963/م.

12. موسوعه العتبات المقدسه (قسم

الکاظمین)

گرد آورنده: جعفر خلیلی (1405ق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1407ق1987/م، وزیری، 3ج.

این کتاب در برگیرنده مقالات گروهی از نویسندگان است؛ برخی از آنها عبارتند از:

1. الکاظمیه قدیماً.

مصطفی جواد، ج1، ص934.

2. حیاه الامامین الجوادین.

جعفر خلیلی، ج1، ص37 75.

3. الکاظمیه فی الشعر.

فؤاد عباس، ج1، ص7590.

4. الکاظمیه فی المراجع العربیه.

حسین علی محفوظ، ج1، ص93 189.

5. الکاظمیه فی المراجع الغربیه.

جعفر خیاط، ج1، ص203 314.

6. السلک الناظم لدفناء مشهد الکاظم.

مصطفی جواد، ج2، ص5 409.

7. الکاظمین او المشهد الکاظمی.

جعفر خلیلی، ج3، ص30 55.

8. بیوتات الکاظمیه.

حسین علی محفوظ، ج3، ص59 182.

9. مشهد الکاظمین

مصطفی جواد (نسخه ای از آن در کتابخانه موزه عراق در 170 ص موجود است).

ر. ک: جمهره المراجع البغدادیه، ص1.

کتابشناسی امام موسی کاظم (ع) (2)

185 الامام الکاظم (ع) و الفلسفه الالهیه. (بالفارسیه).

للشیخ جواد آملی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

166 امام موسی بن جعفر (ع) پیشوای هفتم. (بالفارسیه).

للشیخ علی دوانی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

187 امام موسی کاظم (ع) (بالفارسیه).

فی: ناسخ التواریخ.

لعباس قلی سپهر الثانی.

طهران: 1365ه، مج 2 626ص، حجریه.

(باهتمام سید سعید).

طهران: 1366ه، 637ص، حجریه (باهتمام سید سعید).

طهران: 1367ه، 686 ص، حجریه.

طهران: امیرکبیر، 1342ش، 570ص.

طهران: اسلامیه 1352ش، 399 (تصحیح ابراهیم میانجی).

طهران: اسلامیه، ج 8 300ص، (تصحیح ابراهیم میانجی).

188 امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیه).

للشیخ مصطفی زمانی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

189 اهتمام امام کاظم (ع) به براهین عقلی. (بالفارسیه).

للشیخ زین العابدین قربانی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا

(ع) (مشهد 14103ه).

190 اولاد و برادران امام کاظم (ع) (بالفارسیه).

للشیخ عطاری.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

191 پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) (فارسی).

هیئه التحریر فی مؤسسه أصول الدین.

طهران: 1355ش، 48ص.

قم: مؤسسه اصول الدین، 1358 48ص.

قم: مؤسسه فی طریق الحق، 1369ش = 1990م، 52ص.

192 تاریخ الامام العلیم ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم الحلیم صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام و اولاده الائمه الاعلام ماتعاقب النورو الظلام.

للشیخ محمد باقر المجلسی.

فی: بحار الانوار ج 48 بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط 3 1403ه 1983م، 334ص.

193 الثائر و السجن.

دراسه فی حیاه الامام الکاظم (ع).

للشیخ حسن الصفاری.

طهران: دارالبصائر، ط 1 1405ه، 136ص، 21سم.

194 چند نکته تربیتی ازگفتار امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیه).

للدکتور علی شریعتمداری.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

195 چهل حدیث.

(بالفارسیه، حول الامام الکاظم (ع)).

للدکتور السید جعفر شهیدی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

196 چهل سخن از موسی بن جعفر (ع). (بالفارسیه).

للشیخ مسیح شاهچراغی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

197 حضرت معصومه (ع) و شهر قم. (بالفارسیه).

لمحمد حکیمی.

مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی، ط 1 1365ش، 136ص.

قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1369ش، 135ص.

198 حیاه الامام موسی بن جعفر علیهما السلام: دراسه و تحلیل.

للشیخ باقر شریف القرشی.

النجف الاشرف: 1378ه، ج 1 378ص، ج 2 1380ه، 520ص.

النجف الاشرف: مطبعه الاداب ط 2 1390ه، بیروت: مؤسسه الوفاع، 1404ه.

199 الخطاب السیاسی للنظام العباسی.

(حول عصر الامام الکاظم (ع)).

للشیخ محمد جعفر شمس الدین.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

200 داستانهائی از زندگی امام هفتم (ع). (بالفارسیه).

للسید رضا تقوی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

201 دروس من سجن الامام الکاظم (ع).

للشیخ حسن الصفار.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

202 دو قصیده در رثاء حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام و یک قصیده در ستایش حضرت امام رضا (ع).

(بالعربیه و الفارسیه).

لمُلاّ بما نعلی محقق واعظ خراسانی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (11ذوالقعده 1409ه).

203 دور الامام الکاظم فی الحیاه الاسلامیه.

بقلم: عادل الادیب.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

204 دورنمائی از زندگانی موسی بن جعفر اسطورهٔ مبارزه و قهرمان مقاومت و پایداری. (بالفارسیه).

لعبد الرحیم عقیقی بخشایشی.

طهران: دفتر نشر نوید اسلام، 1360ش، 186ص (دفتر نشر نوید اسلام 9.

205 رائد الدراسه عن الامامین الکاظم و الرضا (ع).

لعبد الجبار الرفاعی القحطانی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

206 زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیه).

لحسین عماد زاده.

طهران: شرکت سهامی طبع کتاب 2ج، 934ص.

207 زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع) (بالفارسیه).

فی: بحارالانوار.

للمولی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی.

ترجمه: موسی خسروی.

طهران: اسلامیه، 1355ش، 300ص.

208 زندگانی حضرت معصومه و تاریخ قم. (بالفارسیه) للسید مهدی صحفی.

قم: 1347ش، 227ص، 21سم.

209 سطوری چند در ولادت و شهادت امام کاظم (ع). (بالفارسیه).

لعلی رضا مهربان.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

210 سیره امام کاظم (ع) در برخورد با جریانهای نامطلوب فکری

و اجتماعی. (بالفارسیه).

للشیخ حسن الصادقی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

211 سیره امام کاظم (ع) در برخورد با طبیعت. (بالفارسیه).

للسید مجتبی رودباری.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

212 سیره امام کاظم (ع) در برخورد با دوستان و آشنایان. (بالفارسیه).

للسید رسولی محلاتی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

213 سیره امام کاظم (ع) در محیط خانواده. (بالفارسیه).

للسید رضا تقوی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

214 سیره امام موسی بن جعفر (ع) فی الهدایه و التربیه. (بالفارسیه).

للسید رضا تقوی دامغانی.

بحث مقدم الی المؤتمر السابع للفکر الاسلامی (طهران 14096ه).

215 سیره الکاظم (ع).

فی: أعیان الشیعه مج 2 ص 5 12 للسید محسن الأمین العاملی.

حقّقه و أخرجه: حسن الأمین.

بیروت: دارالتعارف، 1403ه 1983م.

216 سیری در زندگانی هفتمین پیشوا. (بالفارسیه).

للسید علی شاهچراغی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

217 شخصیت عرفانی امام کاظم (ع). (بالفارسیه).

للشیخ محمد رضا امین زاده.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

218 شهاده الامام الکاظم (ع).

للدکتور علاء الدین الزیادی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

219 طب الامام الکاظم (ع).

لشاکر شبع.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

220 العباسیون فی مواجهه المّد الفکری فی عهد الامام الکاظم (ع).

للسید جعفر مرتضی العاملی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

المنطق: ع 59 (14103ه 198910م) ص 115 125

221 عظمه الامام الکاظم (ع).

للشیخ عفیف النابلسی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

222

عقل و جهل از دیدگاه امام هفتم (ع) (بالفارسیه).

للدکتور أحمد بهشتی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

223 عقل و کاربرد و اثرات مترتب بر آن در سخنان امام کاظم (ع). (بالفارسیه).

للدکتور السید جعفر شهیدی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

224 فاطمه بنت الامام موسی الکاظم (ع).

للشیخ محمد هادی أمینی.

قم: 1363ش 1984م، 160ص، 24سم.

225 فاطمه بنت الامام موسی بن جعفر (ع).

(کتّیب روائی فی أحوال السیّده فاطمه بنت الامام الکاظم و فضائل مدینه قم و أحوال علی بن جعفر).

اعداد و نشر: مدرسه الامام المهدی (ع).

قم: مدرسه الامام المهدی، 1409ه، 40.

226 فی أحوال الامام موسی بن جعفر (ع) و مستدرکاتها من: عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال، ج 21 للشیخ عبدالله البحرانی الاصفهانی.

تحقیق: مدرسه الامام المهدی فی قم المقدسه.

قم: مدرسهالامام المهدی، 1409ه، 560ص، 24سم.

227 قبسات من انوار علوم الامام الکاظم (ع).

للشيخ جعفر سبحانى.

فى الموتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

228 گفتارى درباره‌ء دعاهاى رسيده از حضرت كاظم (ع). (بالفارسيه).

للدكتور محمد مهدى ركنى.

فى الموتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

229 لمحات على القواعد الفقهيه فى الاحاديث الكاظميه.

للسيد محمّد خامنئى.

فى الموتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

230 معجم ما كُتِبَ عن الامام موسى بن جعفر (ع) (و هو القسم التاسع من معجم ما كتب عن الرسول و أهل بيته).

لعبد الجبار الرفاعى القحطانى.

(و هو هذا القسم).

231 موسى بن جعفر أبو الحسن الهاشمى.

فى: تاريخ بغداد ج 13 ص 27 32

لابى بكر احمد بن على الخطيب البغدادى ت 463ه.

بيروت: دارالكتاب العربى.

232 موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب الهاشمى العلوى، أبو الحسين المدنى الكاظم.

فى: تهذيب التهذيب 30210 لشهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى ت 582ه.

بيروت: دارالكفر، ط 1 1404ه 1984م.

233 موسى بن جعفر أبو الحسن الهاشمى و يقال له الكاظم.

فى: البدايه و النهايه ج 10 ص 183 لابى الفداء الحافظ ابن كثير ت 774ه.

بيروت: دارالفكر.

234 موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر، أبو الحسن.

فى: وفيات الاعيان 3085 310 لابى العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبكر بن خلكان 608 681ه.

تحقيق: احسان عباس.

قم: منشورات الرضى، ط 2 1985م.

235 موسى الكاظم.

فى: سير أعلام النبلاء 2706.

لشمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ت 748ه.

تحقيق: حسين الاسد.

اشراف: شعيب الارنؤوط.

بيروت: مؤسسه الرساله، ط 3 1405ه 1985م.

236 نگرشی به اوضاع سیاسی اجتماعی اقتصادی ... (بالفارسیه).

حول الاوضاع السیاسیه والا جتماعیه و الاقتصادیه فی عصر الامام الکاظم).

للدکتور علی أکبر ولایتی.

فی الموتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد 14103ه).

237 ابحاث المؤتمر العالمی الاول للامام الرضا (ع).

الاستانه الرضویه المقدسه، مشهد، ایران، 11 15ذوالعقعده 1404ه.

238 ابحاث المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع).

دراسه أبعاد شخصیه الامام الکاظم (ع).

الاستانه الرضویه المقدسه، مشهد، ایران، ربیع الاول 1410ه.

239 ابحاث المؤتمر العالمی الثانی للامام الرضا (ع).

الاستانه الرضویه المقدسه، مشهد، ایران، 11ذوالقعده 1407ه.

240 أبو الحسن علی الرضا ... ثامن أئمه أهل البیت الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین، مولده و وفاته و

مده عمره و مدفنه.

فی: أعیان الشیعه 122 32 للسید محسن الامین.

حققه و أخرجه: حسن الامین.

بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403ه 1983م.

241 امام رضا (ع) (بالفارسیه).

للدکتور السید محمد باقر حجتی.

صحیفه ع 40 (مرادد 1365 (ص 18 25 242 الامام الرضا: تاریخ و دراسه.

للسید محمد جواد فضل الله.

بیروت: دارالزهراء، 1393ه، 300ص.

قم: دارالکتاب الاسلامی، 1362ش، 300ص.

243 الامام الرضا (ع): عرض و تحلیل.

للشیخ عفیف النابلسی.

فی المؤتمر العالمی الثانی للامام الرضا (ع) (مشهد 140511ه).

244 الامام الرضا (ع) و ولایه العهد.

للشیخ محمد مهدی شمس الدین.

التوحید ع 24 (1 14072ه) ص 86 102 بحث فی المؤتمر العاملی للامام الرضا (ع) (مشهد).

245 الامام الرضا قدوه و اسوه.

لمحمد تقی المدرسی.

طهران: مكتب العلامه المدرسی، 1369ش، 72ص.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109